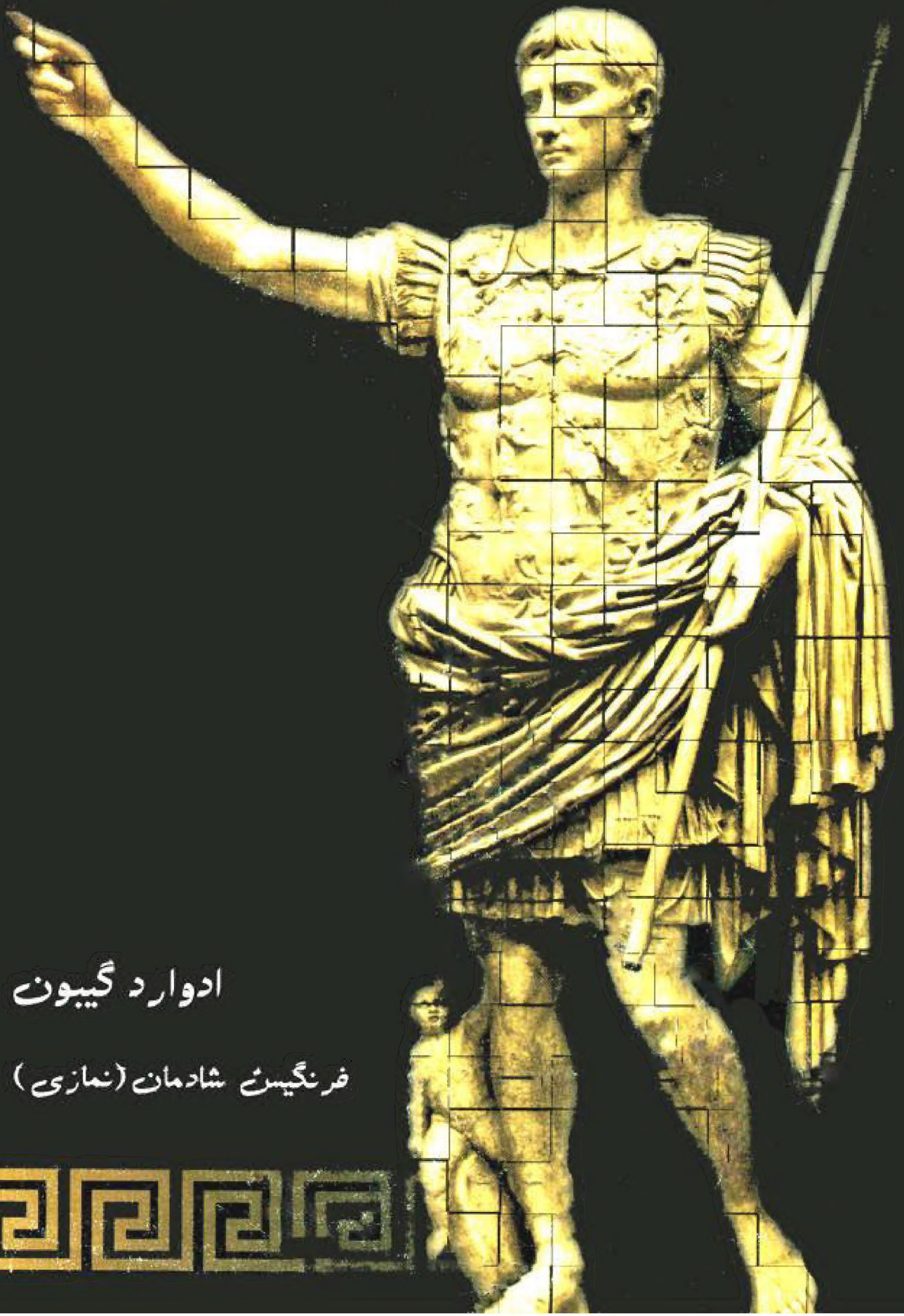


# انحطاط و سقوط امپراطوری روم

ادوارد گیبون

فرنگیستے شادمان (نمازی)



# انحطاط و سُقوط امپراطوری رُوم

نوشتۀ

ادوارد گیبون

تلخیص

دی . ام . لو

ترجمۀ

فرنگیس شادمان (نمازی)

جلد دوم

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

گیبون، ادوارد، ۱۷۹۴-۱۷۳۷. Gibbon, Edward

انحطاط و سقوط امپراطوری روم/تلخیص دی. ام. لور.  
ترجمه فرنگیس شادمان (نمازی).

ج ۳.

عنوان اصلی:

The Decline and Fall of the Roman Empire.

۱. روم - تاریخ - امپراطوری، ۳۰ ق.م. - ۴۷۶ م. ۲.  
بیزانس، امپراطوری - تاریخ. الف. نمازی (شادمان)، فرنگیس،  
مترجم، ب. لو، دی. ام. خلاصه‌کننده.

ج. عنوان.

۹۳۷/۰۶

DG ۳۱۱



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

انحطاط و سقوط امپراطوری روم

چاپ اول: ۱۳۵۲؛ ... چاپ دوم: ۱۳۷۰

تعداد: ۳۰۰۰ جلد

چاپ: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

## فهرست مندرجات

تئودوسیوس و عیوب او. فتنه انتاکیه و قتل عام تسالونیک. توبه تئودوسیوس. سجایای والن تی نیان و مرگ او. مرگ تئودوسیوس ۶۵۳	فصل بیست و دوم : نهضت اصلاحی در کیش بت پرستی برای مقابله با مسیحیت. بر تخت نشستن جولیان. سجایای او ۵۷۵
فصل بیست و هشتم : پایان کیش بت پرستی. انهدام معبد سرایس. ممنوع شدن شعائر مذهب بت پرستی. پرستش شهادی مسیحی و احیاء آداب و اعمال بت پرستانه ۶۸۶	فصل بیست و سوم : مذهب جولیان. تعصب او. اصلاح و استقرار مجدد بت پرستی بدست وی. رفتار او با یهودیان. ستم نمودنش بامسیحیان. معبد و پیشه مقدس دفنی. ژرژ مقدس. جولیان و آتانازیوس ۵۸۳
*	فصل بیست و چهارم : انتخاب جوویان. اندیشه ای چند در باب مرگ جولیان ۶۲۳
فصل سی و یکم : هجوم خیل های عظیم اقوام کم فرهنگ. حملة آلاریک به ایتالیا. سجایای نجباء و مردم رم. سه نوبت محاصره و غارت شهر رم. عقب نشینی لشکر گت و مرگ آلاریک ۷۱۷	فصل بیست و پنجم : حمایت مجدد از دین مسیح. مسیحیان تحت فرمانروائی جوویان ۶۴۹
فصل سی و دوم : سلطنت آرکادیوس. یحیای مقدس ملقب به	*
	فصل بیست و هفتم : آمبروز اسقف اعظم میلان. فضائل



۸۷۶	دوم در مغرب . ملاحظات کلی	۷۷۰	کریزوستوم. مرگ آركادیوس و جانشینی تئودوسیوس کهتر. حکومت پولچیریا. حادثه جوئیهای یودوسیا
۸۸۹	فصل سی و نهم: وضع ایتالیا: سلطنت تئودوریک استروگتی. رونق و آبادانی رم و ایتالیا. اعتقاد تئودوریک به کیش آریوسی اعدام بوئی تیوس. مرگ تئودوریک	۷۹۳	فصل سی و سوم: هجوم طایفه واندال به افریقا. اگوستین مقدس و محاصره هیپو. غارت کارتاز. افسانه هفت خفتگان
۹۱۲	فصل چهلیم: روزگار ژوستی نیانی: سلطنت ژوستی نیان. ملکه تئودورا. فتنه های نیکا. وارد کردن ابریشم از چین. کلیسای ایاصوفیه. تعطیل مدارس یونان و الغاء منصب کتسولی		*
۹۶۷	فصل چهل و سوم: آخرین فتح بلی زاریوس و مرگ او. خصائل ژوستی نیان و مرگ او. ستارگان دنباله دار و زلزله های بسیار و ویاواطعون در دوران سلطنت ژوستی نیان	۸۰۶	فصل سی و پنجم: انقراض امپراطوری در مغرب. حمله آتیلای به گال و ایتالیا. تأسیس شهر ونیز. مرگ آتیلای و انهدام امپراطوری او. قتل آئی- تیوس و مرگ والن تی نیان سوم. علانم فساد در امپراطوری روم غربی
	*	۸۳۳	فصل سی و هشتم: ماجوریان امپراطور. اودوآسر پادشاه ایتالیا
۹۸۵	فصل چهل و پنجم: بدبختی و پیریشان- روزگاری رم در پایان قرن ششم. پاپ شدن گرگوری و حکومت او	۸۴۹	فصل سی و هفتم: اصل و منشأ رهبانان. علل پیشرفت سریع رهبانیت. سی میون مقدس ملقب به استی لی تیز. ایمان آوردن طوایف کم فرهنگ شمالی به دین عیسوی
	فصل چهل و هفتم: تأثیرات نظریه های مذهبی و علوم و معارف		فصل سی و هشتم: سقوط امپراطوری

در سلطنت زنون امپراطور.  
فلسفه الهی ژوستی نیان. ۹۹۶

\*

**فصل چهل و نهم : پرستش تمثالها**  
و مجسمه ها. لیوی بت شکن.  
قیام ایتالیا. روابط پپن و  
شارلمان با پاپها. تجدید  
پرستش تمثالها در شرق.  
جدائی قطعی و نهائی پاپها  
از امپراطوری مشرق. سلطنت  
شارلمان و سجایای او.  
سلطنت شارل پنجم و مقایسه  
او با اگوستوس ۱۰۴۹

**الهی : داستان پیدایش**  
اعتقاد مذهبی به حلول روح  
خدائی مسیح در قالب  
انسانی او. فرقه اب یونیتی  
ونوس تیکی. نظریات  
متفاد سرین توس و آپولی  
ناریس، سی ریل،  
نستوریوس و نخستین شورای  
مذهبی افه سوس. خروج  
یوتی کزو تشکیل دومین  
شورای مذهبی افه سوس.  
شورای مذهبی کاسدون.  
انتشار رساله هنی تیکون

## نهضت اصلاحی در کیش بت پرستی برای مقابله با مسیحیت

### فصل بیست و دوم

#### برتخت نشستن جولیان. سجایای او

پس از سلطنتی پر ظلم و ستم کنستانتیوس در سال ۳۶۱ میلادی جان سپرد درست در شب آغاز جنگ داخلی با جولیان و به این طریق جولیان یگانه امپراتور روم شد. دونیروئی که سلطنت کوتاه این امپراتور را راهبری کرد مأخوذ از اندیشه‌ها و مطالعات جوانی وی بود. یکی از این دونیروآرزومندی او بود که پادشاهی حکیم و فیلسوف منش شود و کوشش وی در نیل به مقصود توأم با اصلاحات عملی بود و سعی در صرفه جوئی و نیز رها کردن روش درباری پیشینیان خود و جایگزین کردن آداب و رسوم قدیم رومی. آرزوی دوم جولیان تقلید از اسکندر کبیر در گشودن سرزمینهای مشرق بود و لیکن اهمیت خاص جولیان از نظر نسلهای آینده انکار کردن او مذهب مسیح راست و سعی او در اصلاح و تجدید آداب کیش بت پرستی.

#### برتخت نشستن جولیان

جولیان با بی صبری تمام می خواست که زادگاه خود و پایتخت جدید امپراطوری را ببیند و بهمین دلیل از نائی سوس<sup>۱</sup> حرکت کرد و از جبال هیموس<sup>۲</sup> و بلاد تراس گذشت و چون به هراکلیه<sup>۳</sup> در فاصله شصت میلی پایتخت رسید

مشاهده کرد که همه مردم قسطنطنیه از شهر بیرون ریخته و به استقبال وی شتافته‌اند. امپراطور به سربلندی و افتخار در میان هلهله تحسین و آفرین سربازان و مردم و سناتوران وارد شهر شد. جمعی بی شمار با شور و احترام بسیار گرداوج جمع آمدند و شاید به مشاهده خردی اندام و سادگی لباس قهرمانی دلاور که با همه بی تجربگی شباب اقوام نیمه متمدن ژرمنی را مغلوب نموده و اکنون در سیر مدارج مختلف زندگی با کامرانی قرین خود سراسر قاره اروپا را از سواحل اقیانوس اطلس تا کرانه‌های دریای بسفر طی کرده بود، اندکی ناخشنود شدند. چند روزی بعد جسد بی جان امپراطور متوفی را در بندرگاه قسطنطنیه پیاده کردند و اتباع جولیان انسانیت حقیقی یا تصنعی پادشاه خود را ستودند زیرا که جولیان با سر بی افسر و جامه عزا برتن جنازه را پیاده تا کلیسای «حواریون مقدس» مشایعت کرد تا نعش را در آنجا قرار دهند. ممکنست که این احترام نمودن را حمل بر خودبینی جولیان کنند که میخواست است به این طریق نژاد و تبار و مقام و منزلت خویشاوند خود را بستاند اما قطرات اشکی که از چشمان جولیان فرومی ریخت بر عالمیان آشکار کرد که وی آزارهای کنستانتیوس را فراموش کرده و آنچه در یادش مانده دین اوست به سلف خویشتن به خاطر الطاف و عنایات وی. بمحض این که افواج اکویلیا<sup>۱</sup> از مرگ امپراطور مطمئن شدند دروازه‌های شهر را گشودند و به فدا کردن رهبران گنه کار خود به آسانی مشمول عفو جولیان مدبر یا بخشنده و مهربان گردیدند که درسی و دومین سال زندگی مالک بی منازع امپراطوری روم شده بود. فلسفه به جولیان آموخته بود که مزایای کار و کوشش را با منافع گوشه نشینی بسنجد اما علو نسب و حوادث زندگی او وی را از آزادی انتخاب محروم کرده بود. شاید که او پیشه‌های آکادمی<sup>۲</sup> یا جامعه آتنی را از صمیم قلب دوستتر میداشته است، اما در اول به اراده خود و بعدها به علت پیداد گریه‌های کنستانتیوس وی ناچار شد که شخص خود و نام نیک خویشتن را در معرض خطری قرار دهد که

۱ - Aquileia  
۲ - آکادمی نام باغی بود نزدیک آتن که افلاطون در آنجا به شاگردان خود فلسفه می‌آموخت.

در مقام منبع سلطانی نهفته است و خویشتن را در برابر عالمیان و نسلهای آینده مسؤول خیر و سعادت هزاران هزار تن نماید. افلاطون گفته است که حکومت کله مردم همیشه به دست کسانی سپرده شده است که از نوعی برتر و عالی ترند و راهبری مردمان نیروی خدائی می خواهد یا قدرت نبوغ، و جولیان همیشه گفته استاد خود را با خوف و بیم بسیار به یاد می آورد و از اصل مذکور به حق چنین نتیجه می گرفت که مردی که جرأت آورد و کار سلطنت را بر عهده بگیرد باید جوینده کمال باشد، آن چنان کمالی که در ماهیت ذات خدائی مستتر است، و روح خود را از آلودگیهای جسم هالک و خاکی بزدايد و آتش شهوات نفسانی را خاموش کند و ضمیر خویشتن را منور گرداند و حاکم بر هوی و هوس خود باشد و حیوان سرکشی را که به گفته استعارت آمیز ارسطو غالباً بر تخت سلطنت پادشاه مستبد جلوس می کند رام خویشتن کند. اورنگ پادشاهی که به مرگ کنستانتیوس بر پایه مستقلی استوار گردید با جلوس جولیان مقرر تقوی و خرد و شاید عجب و خویشتن بینی شد. جولیان عناوین و افتخارات مقام رفیع خود را خوار شمرد و به لذات آن تن درنداد و با کوشش و دقت دائم در انجام دادن تکالیف سلطنت کوشید. اگر بنابراین می شد که کسی را مجبور کنند که همه وقت خود و نیروی کار و کوشش خویشتن را تابع قوانین سختی کند که امپراطور فیلسوف منش بر خود تحمیل کرده بود در میان اتباع وی کمتر کسی یافته می شد که به قبول سلطنت رضا دهد و جولیان را از بارسنگین دیهیم پادشاهی برهاند. یکی از نزدیکترین دوستان امپراطور، که غالباً همسفر او بود و از همان طعام ساده ای می خورد که در پیش پادشاه می نهادند، گفته است که بر اثر خوردن غذای کم و سبک (که معمولاً از سبزی و گیاه تهیه می شد) فکر و جسم جولیان همیشه سبک بال و فعال بود و او می توانست بکارهای مهم و گوناگون از قبیل نویسندگی و ریاست بر امور دینی و عمل دیوان و سرداری و پادشاهی بپردازد. وی در یک روز چندین سفیر خارجی را به حضور می پذیرفت و نامه های بسیار به سرداران و عمال بزرگ دولت و دوستان خاص و بلاد مختلف در سرزمینهای

امپراطوری می نوشت یا املاء می کرد و به عرایضی که رسیده بود گوش می داد و در مضمون آنها تأمل می کرد و اراده خود را به سرعتی افزونتر از آن اعلان می کرد که دیران دقیق کار و کوشنده وی بتوانند به اختصار با علائم مخصوص بنویسند. فکر وی چندان پذیرای تغییر و تنوع و خاطر او چندان مجموع و استوار بود که در یک آن می توانست دست خود را به نوشتن و گوش خود را به شنیدن و زبان خود را به املاء کردن بگمارد، و در یک لحظه بی هیچ درنگی و تردیدی و بی هیچ خطائی در سه موضوع مختلف بیندیشد. در وقتی که وزیران او از کار آسوده بودند پادشاه به چابکی از کاری به کار دیگر می پرداخت، و پس از آنکه طعام شبانه را به سرعت میخورد به کتابخانه خود پناه می برد تا آن ساعتی از شب که خود برای رسیدگی به یکی از امور دولتی معین کرده بود و لزوم رسیدگی به آن کار مطالعه را موقتاً متوقف می کرد. شبچره امپراطور از طعام شبانه وی نیز اندک تر بود و خواب او هرگز از بخارات سوء هاضمه آشفته و مکدر نمی شد و بجز اندک زمانی که زنی را به سبب سیاست ملکداری نه بخاطر عشق به همسری برگزید جولیان عقیف خویشتن دار هرگز با انیسه ای همبستر نشد. وی صبحگاهان با ورود دیران تازه نفس که روز پیش را در استراحت گذرانده بودند، بیدار می شد و خادمان ناچار بودند که به نوبت به خدمت درایستند در صورتی که خداوندگار ایشان که خستگی نمی دانست برای خود تقریباً هیچ فراغتی نمی خواست و تفریح او همانا از کاری به کار دیگر پرداختن بود. پادشاهان پیش از جولیان یعنی عم او و برادرش و پسر عمش به مسابقات و تفریحات کودکانه سیرک دلبستگی بسیار داشتند و به بهانه اینکه میخواستند موافق دلخواه مردم رفتار کنند بیش از آنچه باید به این گونه تفریحات می پرداختند و غالباً قسمت اعظم روز را عاطل و بیکار به تماشای سیرک مشغول بودند و منظره فر و شکوه سلطانی ایشان در واقع خود بمنزله صحنه ای از نمایش بود. این امپراطوران همچنان در جایگاه خود می ماندند تا آنکه بیست و چهار دور مسابقات همه پیاپی می رسید. جولیان که بخلاف رسم رائج از این تفریحات سبک مایه نفرت بسیار داشت و به



زبان نیز می گفت که متفرم ، دراعیاد رسمی برای آنکه به مردم لطفی بنماید به سیرك می آمد و پس از تماشای پنج شش دور مسابقه، آن هم به بی التفاتی باشتاب وی صبری فیلسوفی که عمر راتلف کرده میداند مگر آنکه هر لحظه از وقت خویشتن را مصروف خیر و صلاح مردم یا تهذیب فکر خود کند از سیرك خارج می شد. ولع جولیان به استفاده از اوقات عمر، سلطنت کوتاه مدت او را در نظر دراز نموده است و اگر اطمینان کامل به صحت تاریخ حکمرانی او نداشتیم باور نمی کردیم که از مرگ کنستانتیوس تا روز حرکت جانشین او به عزم جنگ با ایرانیان شانزده ماه بیشتر نگذشت . شرح اعمال جولیان را فقط مورخی دقیق می تواند ضبط کند و نگاه دارد ، اما قسمتی از تألیفات بزرگ حجم این امپراطور که هنوز باقیست یادگار نیست بسیار مهم از نبوغ و از کوشش و دقت او. کتاب «میزوپوگون» و «قیصران» و چند خطابه از خطابه های او و کتاب دقیق و مفصلی که در رد دین عیسوی نگاشته است همه در شبهای دراز دو زمستان نوشته شد. جولیان زمستان اول را در قسطنطنیه گذرانید و زمستان دوم را در انتاکیه.

### سجایای جولیان

مشکلات اداره امور لشکری و دولتی که به نسبت افزایش وسعت امپراطوری هر دم افزونتر می شد استعداد های گوناگون جولیان همه را به خود معطوف و مشغول داشت. وی غالباً خود هم خطیب بود و هم قاضی اعظم و این وضعی است که پادشاهان امروزی اروپا تقریباً از آن بی خبرند. نخستین قیصره روم با دقت بسیار می کوشیدند که هنر نفوذ کلام و تأثیر بیان را در خود بپرورند ، اما جانشینان ایشان که سرباز بودند وی دانش و چون آسیائیان خویشتن بین بودند از فوائد سخنوری غافل ماندند و اگر گاهگاه در برابر سپاهیان برای خود نمائی به مباحثات و تهدید سخن می گفتند برای اظهار عنایت بود زیرا که از ایشان میترسیدند اما در مقابل سناتوران بکلی خاموش بودند زیرا که درایشان به چشم حقارت می نگرستند.

کنستانتینوس از حضور در جلسات سنا احتراز جسته بود، اما جولیان سنا را از هر جای دیگر مناسب‌تر می‌دانست زیرا که می‌توانست در آنجا اعتقاد خود را به اصول دموکراسی و نیز قدرت خود را در بلاغت و سخنوری عرضه بدارد. جولیان چنانکه گوئی در مکتب خطابت به ممارست مشغول باشد به تناوب انواع مختلف تحسین و توییح و نیز پند و موعظت را به کار می‌برد و دوست وی لی‌بانیوس<sup>۱</sup> گفته است که خواندن اشعار هر به‌او آموخته بود که سبک ساده و موجز منه‌لاوس<sup>۲</sup> و جزالت نستور<sup>۳</sup> را تقلید کند که کلماتش مانند قطعات برف زمستانی نازل می‌شد، یا فصاحت اولیس<sup>۴</sup> را که رقت‌انگیز و مؤثر بود. جولیان کار قضاوت را که همیشه با تکالیف پادشاهی سازگار نیست نیز خود انجام می‌داد و آن را وظیفه خویشان میدانست و نیز وسیله‌ای برای سرگرمی، و با آنکه باید به بصیرت و امانت‌عامل پریتوری رتبت خویش اعتماد کرده باشد وی خود غالباً در کنار ایشان برمسند قضاوت می‌نشست و فکر تیزبین او غالباً بامیل و رغبت در کار کشف حیلتها و مغالطه‌گریهای وکلای دعاوی و مغلوب کردن ایشان بود زیرا که این جماعت می‌کوشیدند که حقیقت و قایع را دگرگون بنمایند و معنی قانون را تحریف کنند. جولیان گاهگاهی هیبت و وقار مقام خویشان را فراموش میکرد و چیزهایی می‌پرسید که بی‌موقع و برخلاف حزم و تدبیر بود و به بانک برآوردن و جوش و خروش کردن بی آنکه خود بداند بر همه کس آشکار میکرد که با چه شدتی در رأی خود استوار است و می‌خواهد که در مقابل قضاوت وکلای دعاوی و موکلین در عقیده خویشان پایداری کند. ولیکن وقوف جولیان به تند خوئی خود وی را برآن داشت که دوستان و وزیران خویشان را تشویق کند و حتی از ایشان بخواهد که او را ملامت نمایند و متنبه کنند و هر وقت که ایشان جرأت می‌آوردند و در برابر جوش و خروشهای ناگهانی و نامشروع او ایستادگی می‌نمودند تماشاگران اثر شرمندگی و حق‌شناسی را در سیمای پادشاه خود مشاهده

۱ - Libanius ۲ - Menelaus پادشاه اسپارت و برادر آگاممنون و شوهر هلن بود.

۳ - در افسانه‌های یونانی Nestor نام حکیمی سالخورده بود که در جنگ تروا (Troy) در صف

یونانیان به نبرد پرداخت. ۴ - Ulysses

می کردند. فرامین جولیان تقریباً همیشه مبتنی بر اصول دادگری بود و عزم او چندان راسخ که بتواند در برابر دو وسوسه خطرناک که بارگاه عدل پادشاه را پیوسته تهدید می کنند پایداری نماید و این دو وسوسه خطرناک در پیکر آراسته شفقت و معدلت جلوه گر میشوند. جولیان بی ملاحظه وضع و حال طرفین دعوی در هر قضیه ای با رعایت همه کیفیات و جوانب آن قضاوت می کرد، و با آنکه همیشه میخواست باری از بیچارگان برگیرد، اگر ادعای ثروتمندی بزرگ زاد، موافق با حق بود وی فقیر را محکوم می نمود و دیگر آنکه وی همیشه و با دقت بسیار میان قاضی و قانونگذار تفاوت می نهاد و با آنکه اصلاح قانون رومی لازم بود و او در این اندیشه که قانون را اصلاح کند معذک رائی که صادر می کرد درست موافق با تفسیر لفظی قوانینی بود که عمال دولت مکلف به اجراء آنها و اتباع وی ملزم به اطاعت از آنها بودند.

اگر جامه ارغوانی سلطنت را از تن پادشاهان بدر آورند و ایشان را عریان در میان خلایق رها کنند همه فوراً به پست ترین مقامی در جامعه تنزل می کنند و هیچ امیدی نیست که هرگز از گمنامی بدر آیند. ولیکن قدر و فضیلت جولیان تاحدی مستقل و مجزی از جاه و منزلت پادشاهی اوست. نیروی دلاوری و بی باکی و قدرت فکری او و نیز کوشش و دقت بسیارش سبب می شد که وی در هر کاری که انتخاب کند عالی ترین امتیاری را بدست آورد یا لاقلاً سزاوار امتیاز شود. جولیان در هر کشوری که به دنیا می آمد و از اتباع معمولی آن بود امکان داشت که خویشان را به مقام وزارت یا سرداری سپاه در آن کشور برساند. اگر طبع حاسد و بلهوس قدرت امیدها و آرزوهای جولیان را مبدل به یأس کرده بود، و اگر وی بحکم عقل و دوراندیشی از پیمودن طریق عظمت امتناع ورزیده و کنج عزلتی گزیده بود و نیروی فکر را در آموزش بکار برده بود استعدادهای گوناگون اوسعادت این جهان و شهرت جاویدانش را بدان پایه می رسانید که دست پادشاهان هرگز بدان نرسد. چون در شرح احوال جولیان به دقت و شاید به بد اندیشی بنگریم مشاهده میکنیم که وجود او سراسر لطف و کمال نیست و در این هر دو نقصی هست. نیروی نبوغ

او و علو آن از قیصر و عقل و تدبیرش از اگوستوس کمتر بود و فضائل تراژان طبیعی‌تر و استوارتر مینماید، و در فلسفه مارکوس سادگی و ثبات بیشتری هست. با این همه باید گفت که جولیان در تحمل مصائب پایداری می‌نمود و در روزگار رونق و کامروائی جانب اعتدال را نگاه می‌داشت. پس از گذشت یکصد و بیست سال از مرگ الکساندر سوروس رومیان امپراطوری را می‌دیدند که کار ملکداری را مایه لذت و نشاط زندگی میدانست و همیشه می‌کوشید که اتباع خود را از پریشانحالی برهاند و روح شادی و نیرومندی را در ایشان زنده کند، و نیز سعی می‌کرد که سیادت فرمانروائی را از حسن عمل و سعادت را از تقوی و فضیلت جدا نداند. حتی مخالفان و علی‌الخصوص مخالفان سیاست مذهبی وی ناچار شدند که به تفوق نبوغ او در کار صلح و جنگ اذعان آورند و به آه و افسوس اعتراف کنند که جولیان از دین برگشته دوستدار وطن خویشتن است و مستحق ملک سراسر زمین.

## فصل بیست و سوم

مذهب جولیان. تعصب او. اصلاح و استقرار مجدد بت پرستی بدست وی. رفتار او با یهودیان. ستم نمودنش با مسیحیان. معبد و پیشه مقدس دفنی. ژرژ مقدس. جولیان و آتانازیوس.

صفت «مرتد» نام نیک جولیان را آسیب رسانید و شور و تعصب که مانند ابری فضائل او را تیره گون کرد عیوب نهان و آشکار وی را از آنچه بود بزرگتر نموده است. نقصان اطلاع ما سبب می شود که وی را پادشاهی فیلسوف منش بدانیم که کوشید تا فرقه های مختلف مذهبی همه را یکسان حمایت کند و تب مباحثات دینی را فرو نشاند، تبی که حرارت آن از زمان صدور فرامین دیو کلیسیان تاروزگار تبعید آتانازیوس فکر مردم را برآشفته بود. اما اگر با دقت بیشتر در سیرت جولیان بنگریم علاقه ما از پادشاهی سلب خواهد شد که از سرایت مرض شایع در ایام خود برکنار نماند. ما از یک مزیت مهم برخورداریم و آن امکان مقایسه تصویرهای لفظیست که بهترین محبان و سرسخت ترین دشمنان این پادشاه نگاشته اند. شرح اعمال جولیان را مورخی با فطانت و صریح گفتار در کمال امانت ضبط کرده و این مورخ خود شاهد و ناظر زندگی و مرگ وی بوده است. امپراطور خود آنچه را معاصران به اتفاق در باره اش گفته اند در بیانات خصوصی و رسمی تأیید کرده و تألیفات مختلف او همه بازگوینده تمایلات مذهبی اوست، با آنکه تدبیرا یجاب می نمود

که وی این تمایلات را در پشت حجاب ریا پنهان بدارد نه آنکه آشکارا بدانها اظهار رغبت نماید. بزرگترین عاطفه حاکم بر جان جولیان همانا دلبستگی صمیمانه و اخلاصمندانه او به خدایان آتن و رم بود چندان که نیروی ضمیر منیر جولیان عاقبت بواسطه نفوذ عقائد خرافاتی تعصب آمیز در راه خطا افتاد و ضایع و فاسد گردید و اوهام و اشباحی که جز در فکر امپراطور وجود نداشت در امور حکومت امپراطوری اثر محسوس و زیان بخش گذاشت. شدت شور مذهبی مسیحیان که دین بت پرستی را تحقیر و معابد خدایان افسانه ای را سرنگون می کردند امپراطور را بر آن داشت که با گروه کثیری از اتباع خود خصومت بنماید و هرگز از در آشتی در نیاید و بعضی اوقات آرزوی پیروزی یا ننگ و شرم بی اعتنائی رعایا وی را به نقض قواعد تدبیر و حتی عدل و انصاف وسوسه می کرد. پیروزی گروهی که جولیان با ایشان بدعهدی و مخالفت نمود نام او را به وصمت ننگ آلوده است و امپراطور از دین برگشته که موفق به استقرار مجدد مذهب بت پرستی نشد ناچار در سیلاب طعن و دشنام مؤمنینی مستغرق گشته است که بانگ طنان گرگوری نازیان زن ایشان را به مخالفت نمودن اشارت کرده بود. وقایع بسیاری که همه یکباره در سلطنت کوتاه مدت این امپراطور فعال پرکار روی نمود دارای کیفیتی جالب و چنانست که باید شرح درست آن را با همه قرائن و امارات نگاشت. دلائل اعمال جولیان و تدابیر و کارهای او تا جائی که مربوط به تاریخ مذهب است موضوع این فصل کتاب خواهد بود.

علت خروج جولیان از دین مسیح که کاری عجیب و بدعاقبت بود شاید یتیم شدن او در اوان کودکی و افتادنش در دست قاتلان خانواده اش بود. نام مسیح و کنستانتیوس بزودی در مخیله جوان او که هر اثری به روشنی در آن نقش می بست با فکر بردگی و مذهب قرین شد. وی را در ایام کودکی به دست یوزی- بیوس اسقف نکومیدیه سپردند که خویشاوند مادری او بود و تا روزی که جولیان به بیستمین سال عمر خود رسید معلمان مسیحی وی به او درس پرهیزگاری آموختند نه دلاوری و قهرمانی. امپراطور که در نگاهداشت تاج پادشاهی دنیوی غیورتر از



کسب دیهیم سلطنت اخروی بود خود به همین اکتفا کرد که نوآموز اصول دین باشد نه مسیحی کامل و مزایای غسل تعمید را به برادرزادگان کنستانتین مفوض داشت چندان که ایشان به صنف کشیشان و مشاغل کم اهمیت کلیسا نیز راه یافتند و جولیان در کلیسای نکومیدیه در حضور جماعت نمازگزار تورات و انجیل را قرائت می کرد. برادرزادگان کنستانتین دعای خواندند و روزه می گرفتند و نیازمندان را صدقه و روحانیون را تحفه میدادند و هدایائی نذرقبور شهدا می کردند. بنای معظم سنت ماماس<sup>۱</sup> در قیصریه به سعی و کوشش گالوس و جولیان برپا گردید. این شاهزادگان با اسقفانی که به زهد و تقوی ممتاز بودند با احترام سخن می گفتند و از رهبانان و زهاد عزلت نشین که رسم ریاضت کشیدن و تحمل مشقات آن را به کاپادوکیه آورده بودند دعای خیر طلب می کردند. چون سالیانی چند از عمر این دوبرآمد و ایشان بدوران مردی نزدیکتر شدند از تفاوت عقاید مذهبی به تفاوت اخلاق و سجایای خود پی بردند. عناد و بلادت فکری گالوس باعث آمد که وی با شور و تعصبی که شک و ریب را در آن راه نبود اصول دین مسیح را بپذیرد اما این اصول هرگز در رفتار وی کمترین اثری ننمود و شهوات و عواطف وی را به اعتدال متمایل نکرد. برادر کهنتر را طبعی ملایمتر و از نظر اصول احکام انجیلی کمتر نفرت انگیز بود و حق این بود که فکر فعال و کنجکاو او از مذهب مسیح و فلسفه دینی آن خشنود باشد که این دین شارح جوهر ذات خدائی بود و منظر بی کران عالم ناپیدا و دنیاهاى آینده را بر ضمیر انسان می گشود. اما روح معتمد به نفس جولیان از تسلیم شدن به عمال متفرعن کلیسا که بنام دین از همه کس فرمانبرداری بی چون و چرا میخواستند امتناع ورزید. روحانیون معتقدات نظری خود را بمنزله قانون مسلم بر مسیحیان تحمیل می کردند و خوف و دهشت عذاب ابدی ضامن حفظ این قوانین بود، و کشیشان در ضمن آن که مقرر می داشتند که شاهزاده جوان چه بگوید و چه بیندیشد و چه بکند ندای اعتراض او را خاموش می کردند و آزادی او را در تفحص و پژوهندگی مانع می آمدند و

در نهان روح پر شور او را برمی‌انگیختند تا منکر سیادت فائقه رهبران کلیسائی شود و از ایشان نا فرمانی کند. جولیان در آسیای صغیر در میان رسوائیهای مناقشات مذهب آریوسی تعلیم و تربیت یافت. جدالهای خصمانه اسقفان مشرقی و تغییراتی که مستمراً در آئین نامه مذهب ایشان روی مینمود و مطامح دنیوی که ظاهراً محرک اعمال و رفتارشان بود کم کم این رأی را در وجود جولیان تقویت کرد که این گروه به شدت تمام بر سر دینی می‌جنگند که نه بدان معتقدند و نه معنی آن را ادراک می‌کنند. جولیان در عوض آنکه باروی موافق به سخنانی گوش فرا دهد که گواهد صحت و حقیقت دین مسیح بود و با عطف توجه بر اهمیت ادله و شواهد معتبر بیفزاید معتقدات این دین را به بدگمانی می‌شنید و اصولی را که منفور طبع وی بود با شدت و عناد بسیار انکار می‌نمود. هر وقت که به شاهزادگان جوان دستور داده می‌شد که در باب مبحث رائج رساله‌ای تدوین کنند جولیان پیوسته از مذهب بت پرستی حمایت و شفاعت می‌کرد و عذر به ظاهر پسندیده وی این بود که در دفاع از مدعای دین ضعیف‌تر ممکنست که دانش و ذکاوت او به وضعی نیکوتر و سودمندتر بکار رود و آشکار گردد.

بمجرد اینکه گالوس به تشریف پادشاهی و عناوین آن آراسته گردید جولیان را به کار خود گذاشت تا از هوای آزادی و شعر و ادب و دین بت پرستی تنفس کند. جمع کثیر معلمان فلسفه و سیاست که ذوق شاگرد آزاده والا گهرایشان را مجذوب کرده بود میان دین و دانش یونانی پیمانی محکم بر قرار کرده بودند و در عوض آن که اشعار هم را بخاطر آن که محصول اصیل نبوغ انسانست بستانند همه را به الهامات آسمانی آپولون و عرائس فنون جمیله نسبت می‌دادند. هم این شاعر جاودانی، خدایانی را که بر فراز قله المپ نشسته‌اند چنان نقش کرده است که بر لوح ضمیر کسانی نیز که دلبسته اوهام و خرافات نیستند اثر می‌نهد. آشنائی ما و معرفت ما به اسامی و سجایای خدایان مذکور و اشکال و صفات ایشان چنانست که این موجودات را واقعی مینماید و بدانها هستی می‌بخشد

و این افسون طربناك نیروی خیال را موقتاً با افسانه‌هائی موافق می نماید که انسان عاقل سخت از آنها نفوراست. در عصر سلطنت جولیان هر کیفیتی و هر واقعه‌ای به دوام و تقویت این اوهام فریبده مدد کرد فی‌المثل معابد مجلل و سر برافراشته یونان و آسیا و آثار هنرمندانی که با نقش تصاویر یا تراشیدن پیکره‌ها تصورات آسمانی شاعر را مجسم نموده بودند، و شکوه و تجمل مراسم قربانی، و فنون بارونق پیشگوئی و حدیثهای عوام پسندی که از زبان هاتقان غیبی از سینه به سینه منتقل شده بود، و نیز آیات و معجزات هول انگیز و رسم و عادت قدیم دو هزار ساله. مذهب شرك مذهبی کم ادعا بود و هم به این علت ضعف آن معذور، و بت پرستان اخلاصمند نیز شک و ریب عنان گسسته را منافی با ایمان نمیدانستند. در عوض نظامی واحد و مبتنی بر اصول و قواعد معین که ضمیر مؤمن صادق همه را به خود مشغول بدارد، یونانیان دارای مذهبی بودند اساطیری و متشکل از هزار قسمت ناپیوسته و تغییرپذیر، و بندگانخدایان اساطیری مختار بودند که مقدار و درجه ایمان خویشان را چنانکه خود میخواستند معین کنند. مذهبی که جولیان برای خود برگزید از هر جهت در اعلی حد وسعت و در کار او تناقضی عجیب بود به این معنی که وی گردن به احکام سودمند انجیل نهاد و به اراده و اختیار خویشان نقد خرد و اندیشه درست را نثار آستان ژوپتر و آپولون نمود. یکی از خطابه‌های جولیان وقف برنام سیبل<sup>۱</sup> مادر همه خدایانست که از کاهنان زن صفت خود می خواست که به وضعی عجیب خون خویشان را نثار کنند و دیوانه<sup>۲</sup> پسرکی از مردم فریجیه ناسنجیده و شتاب زده چنان کرد که سیبل خواسته بود. امپراطور دیندار به لطف و مرحمت بی هیچ شرمساری و لبخندی داستان سفر مادر خدایان را از کرانه‌های پرگاموس<sup>۳</sup> تا دهانه رودتیر نقل می کند و معجزه عظیمی را شرح می دهد که به سنا و مردم رم ثابت کرد که پاره‌ای از

۲ - جوان فریجیه‌ای را نام آتیس بود و او به فرمان مادر خدایان آلت مردی خود

۳ - Pergamus شهری یونانی که در ترکیه کنونی قرار دارد و برگامه خوانده

۱ - Cybele

را قطع کرد.

می‌شود.

کل وطن ایشان را که رسولان به ماوراء دریاها برده بودند جان یافته و دارای عاطفه و احساس و نیروی ربانی شده بوده است و برای اثبات صحت این معجزه جولیان ابنیه و آثار هنری را گواه می گرفت که به یاد آن واقعه ساخته بودند ؛ و کسانی را که سنن مقدس آبا و اجداد خود را گستاخانه تحقیر می نمودند به درشتی عتاب می کند و ریاکار و رنجور ذوق می داند.

اما جولیان متدین فیلسوف که دین مردم را به گرمی و صمیمیت پذیرفت مزیتی را برای خویشتن محفوظ داشت و آن حق تعبیر و تفسیر عقائد دینی با آزاد فکری بود و خود در عوض آن که در پای محراب خدایان به عبادت بایستد به آرامی به خلوتکدهٔ معبد پناه می برد. اساطیر یونانی چندان از حدود عقل و اندیشهٔ درست دور بودند که گوئی خود به بانگ رسا می گفتند که پژوهندهٔ متدین بجای آن که از مفهوم لفظی ما بهراسد یا آنها را بپذیرد باید به دقت بسیار در معرفت یافتن بر اسرارنهانی بکوشد که حزم و تدبیر پیشینیان آنها را در پشت نقاب<sup>۱</sup> افسانه و عقاید خرافاتی پنهان کرده بوده است. فلاسفه پیرو مکتب افلاطون از قبیل پلوتی<sup>۲</sup> نوس<sup>۳</sup> و پورفی ری<sup>۴</sup> و ایامب لیکوس<sup>۵</sup> بزرگ همه مورد تحسین و آفرین خلق و خداوند گاران چیردست فن افسانهٔ تمثیلی بودند و کاراین افسانه‌ها آن بود که وجوه ناقص و عیبناک مذهب بت پرستی را باهم ملائم و سازگار کنند. جولیان خود به رهبری ادی سیوس<sup>۶</sup>، جانشین محترم و بزرگوار ایامب لیکوس، جوینده (اگر سوگندهای وی را باور توان کردن) اسرار مذکور و درآرزوی بدست آوردن گنجینه‌ای بود که آن را از ملکت جهان عزیزتر میداشت. ولیکن ارزش این گنجینه منوط به عقیدهٔ شخصی بود و بس و هر هنرمندی که به خود می‌بالید که گرانها سنگ معدن را از خاک بی‌مقدار جدا کرده است خویشتن را محقق می دانست که آن سنگ را به هر شکلی که دلخواه او و موافق با خیال او بود

۱ - رجوع شود به اصول و مبانی افسانهٔ تمثیلی در تألیفات جولیان. استدالات عالمان علوم الهی در این ایام که می‌گویند عقاید مبالغه آمیز و ضد و نقیض باید از منشأ خدائی باشد زیرا که محال است که هیچ انسانی بتواند آنها را اختراع کند، سخیف‌تر از استدلالهای جولیان است.

Aedesius - ۵

Iamblicus - ۴

Porphyry - ۳

Plotinus - ۲

بتراشد و آن را به نامی بخواند. افسانه آتیس<sup>۱</sup> و سیبل را پورفیری تفسیر کرده بود اما فایده زحمات این فیلسوف فقط آن بود که جولیان متدین را به کار و کوشش بیشتر در این مبحث برانگیزد چندان که وی خود افسانه‌ای تازه راجع به داستان قدیم و مرموز آتیس و سیبل اختراع کرد. این آزادی تفسیر و تأویل که ممکن بود خودبینی پیروان فلسفه افلاطونی را ارضاء کند یهودگی فن ایشان را نیز آشکار می نمود. خواننده امروزی به اشارات عجیب و غریب این حکیمان دانا که میخواستند راز نظام عالم را افشاء کنند به درستی پی نمی برد و بیان پیچیده و مغلق ایشان و مطالب بی مغزی را که مهم می نمودند و ابهام عجیبی را که در گفته‌های ایشان هست و به کنه آن نتوان رسید در نمی یابد مگر آن که به جزئیاتی آشنا باشد که ملال می افزاید. چون حدیثهای منقول مذهب بت پرستی را به روایات گوناگون نقل می کردند مفسرین این اساطیر مقدس آزاد بودند که هر روایتی را که با کیفیتی ملائمت و موافقت بود انتخاب کنند، و هر وقت که نوشته مرموزی را ترجمه می کردند مخیر بودند که از هر داستانی همان مفهومی را استنباط کنند که منطبق با مذهب و فلسفه مطلوب ایشان بود. فی‌المثل پیکر عریان و شهوت انگیز ونوس را چندان تحریف کردند تا در آن دستوری اخلاقی یا حقیقتی از جهان مادی و طبیعی را کشف کنند، و خصی کردن آتیس شرحی بود از تحویل خورشید از مدار رأس‌السرطان تا مدار رأس‌الجدی (یعنی انقلاب صیفی و شتوی) یا جدا شدن روح از فسق و فجور و خطا و گناه.

چنین می نماید که نظام فلسفه دینی جولیان متضمن اصول عالی و مهم مذهبی مبتنی بر حقایق طبیعی بوده است. اما چون دینی که بنیان آن بر وحی و الهام استوار نیست ناچار باید از فیض یقین راسخ نیز عاری باشد مرید افلاطون برخلاف عقل و تدبیر دوباره به عادت دیرین که پیروی از خرافات عامیانه بود خو گرفت

۱ - رجوع شود به پنجمین خطابه جولیان. ولیکن افسانه‌های تمثیلی که منشأ آنها مکتب فلسفی افلاطونی است همه بر روی هم ارزش یک شعر کوتاه را ندارد که کاتالوس سروده و مضمون آن داستان آتیس است. آتیس که در اول سرمت باده شوق بود چون به خود آمد به ناله‌ای جانسوز برضایع جبران ناپذیر خود گریست و آه و افسوس او باید در مردان شفقت برانگیزد و در خواجگان یأس و نومیدی.

و تصویری که از الوهیت در فکر عوام بود در رسالات و خطابه‌های جولیان و در عمل و حتی در اندیشه او با مفهوم فلسفی الوهیت مخلوط و مشتبه گردید. امپراطور دیندار به وجود آفریننده ازلی و ابدی این عالم معترف بود و او را می پرستید و به همه کمالات طبعی لایتناهی متصف می دانست، خداوندی که چشم انسان عاجز فانی او را نمی بیند و فهم و معرفت آدمی را بدو دسترسی نیست. خداوند متعال بتدریج و یکی پس از دیگری ارواحی را آفرید، یا در اصطلاح فلسفه افلاطونی تولید کرد، که قائمند به ذات او و آنگاه خدایان را و دیوان را و قهرمانان را و مردمان را، و هر موجودی که هستی او بی هیچ واسطه‌ای از خدای ازلی و ابدی است بالفطره از فیض حیات جاودان برخوردار است. برای آنکه نعمت بی بهای حیات جاویدان به اشیاء ناقابل ارزانی نشود آفریننده این جهان ساختن بدن انسان و ترتیب دادن نظام جمیل و موزون ملکت حیوان و جماد و نبات را به ید قدرت و کاردانی خدایان سپرد و اداره امور عالم سفلی را نیز به ایشان محول کرد که عمال او بودند اما حکومت ایشان از نفاق و خطا برکنار نیست و در آن نقص و عیب هست. زمین و ساکنان آن در میان خدایان تقسیم شده‌اند و آثار خصائص طبیعی مارس<sup>۱</sup> و می‌نروا<sup>۲</sup> و مرکوری<sup>۳</sup> و ونوس<sup>۴</sup> در قوانین و آداب و رسوم پیروان هر یک به خوبی آشکار می شود. تا روزی که روح جاودانی در زندان جسم فانی محبوس است هم تکلیف ماست و هم به خیر و صلاح ما که به فضل و کرم خدایان توسل بجوئیم و از قهر و غضب ایشان به دعا پناه ببریم زیرا که کبریاء ایشان از اخلاص و عبادت بنی نوع انسان خشنود می گردد و ظاهراً باید چنین بینداریم که شهوات حیوانی ایشان نیز از بخارات قربانی تقویت می شود. خدایان ممکنست که گاهگاهی به مجسمه‌ها جان ببخشند و در معابدی که وقف بر نام آنهاست ساکن شوند و با آن که شاید گهگاهی بزمین آیند آسمانها

۱ - Mars خدای جنگ      ۲ - Minerva الهه خرد و حرفه‌های فنی و اختراعات است  
 ۳ - Mercury یا Hermes پیک خدایان و خدای تجارت و حرفه‌های دستی و فصاحت و وزیر کی و سفر  
 و دزدیست      ۴ - Venus الهه زیبایی



به حقیقت تخت سلطنت و نماینده جلال و عظمت ایشانست. نظام تغییر ناپذیر خورشید و ماه و ستارگان را جولیان به شتابزدگی گواه دوام ابدی آنها دانست و ابدی بودنشان را دلیل کافی از برای اثبات این نکته بشمار آورد که خورشید و ماه و ستارگان همه صنع خداوندگارند که سلطان قادر مطلق است و نه ساخته دست خدایان خرد و حقیر. به موجب فلسفه افلاطونیان عالم پیدا نمونه ایست از عالم نا پیدا و چون اجسام سماوی را روحی خدائی ساخته و پرداخته است آنها را می توان اشیائی بشمار آورد بیش از هر چیز دیگر سزاوار پرستش. خورشید که اثر جان بخش او در سراسر عالم منتشر و جهان بدو زنده است بحق سزاوار پرستش بنی نوع بشر بود زیرا که به موجب تعریف مذهب عقلی او را نماینده تابناک مبدأ<sup>۱</sup> عقلانی و شبه جان بخش و سودمند و عاقل « پدر » می دانستند.

### تعصب جولیان

در هر عصری و دورانی که الهام واقعی معدوم باشد صور کاذب شوق خیالی و فنون نیرنگ و محاکات و ریا و دغل جایگزین آن می شود. اگر در ایام سلطنت جولیان این فنون را فقط کاهنان بت پرست برای حمایت از مذهب خود بکار می بردند که هر دم به زوال نزدیکتر می شد ممکن بود که اندکی برایشان سهل بگیریم به خاطر مصالح و عادات دیرین صنف مذکور. اما آنچه باعث شرم و حیرت است اینست که فیلسوفان خود در سوء استفاده از اوهام- پرستی و ساده لوحی مردم سهیم بوده باشند و افلاطونیان آن عصر ساحری و افسونگری کنند و باین طریق معتقدات و مراسم مرموز مذاهب یونانی را تایید نمایند. نوافلاطونیون با عجب و تکبر بسیار چنان می نمودند که گوئی نظام طبیعت به

۱ - در فلسفه یونانی Logos کنایه از خرد و اندیشه ای است که نظام عالم بر آن استوار و مظهر آن کلامست. در فلسفه دینی مسیحیت Logos کنایه از حضرت عیسی یا شخص دوم تثلیث است چنان که در آیه اول انجیل یوحنا آمده.

فرمان ایشانست ، و اسرار حوادث آینده را آشکار کشف می کنند و دیوان را به خدمت می گمارند و از نعمت مشاهده خدایان اعلی تر و گفتگوی با ایشان برخوردار می شوند و با جدا کردن روح از بندهای مادی آن می توانند آن ذره فنا ناپذیر را با روح سرمدی خدائی باز پیوندند.

کنجکاوی و بی باکی جولیان متدین چندان بود که فیلسوفان را به امید پیروزی آسان به دام وسوسه افکند ، و این پیروزی ممکن بود بسبب علو مقام پادشاه جوان که تازه به مسلک ایشان گرویده بود نتایجی بسیار مهم ببار آورد . جولیان اصول ابتدائی معتقدات افلاطونی را نخست از دهان ادیسیوس آموخت که در آن وقت پیروان سرگردان و ستمکشیده مکتب خود را در پرگاموس ساکن کرده بود . اما چون نیروی جسمانی این حکیم محترم بزرگوار پیوسته در کاهش بود و او نمی توانست در شور و شوق و سعی کوشش و سرعت ادراک با شاگرد خود برابری نماید پس بنا بر میل او دوتن از دانشمند ترین مریدانش یعنی کریزان تیس<sup>۱</sup> و یوزی بیوس در جای استاد پیر خویشتن به تعلیم جولیان پرداختند . چنین می نماید که این دو فیلسوف کار را معین و میان خود تقسیم کردند و به حیل و بیاری کنایات مبهم و مرموز و مشاجرات لفظی ساختگی امید و آرزورا در دل طالب بی صبر بیدار نمودند و عاقبت الامر او را به همکار خود ماگزیموس<sup>۲</sup> تسلیم کردند که جسورترین و ماهرترین اساتید فن ساحری بود . جولیان در بیستمین سال عمر خود در شهر افه سوس<sup>۳</sup> در نهان بدست این استاد به سلک واقفان رموز درآمد و اقامت او در آتن اتحاد پلید میان فلسفه و خرافات را تأیید کرد . جولیان امتیاز خاصی نیز برای خود حاصل آورد و آن آموختن آداب و معتقدات مرموز مذهب الوزیسی<sup>۴</sup> بود که در میان فساد و انحطاط انواع مذاهب یونانی هنوز آثاری از قدس و تقوای اعصار قدیم را حفظ کرده بود . شوق جولیان چندان بود که وی کاهن بزرگ مذهب الوزیسی را بعد به دربار خود در گال فرا خواند فقط برای آن که با قربانی کردن و

دیگر مراسم مرموز کار بزرگ تقدیس خود را بسرحد کمال برساند. چون این مراسم در اعماق غارها و در خاموشی شب انجام می‌پذیرفت و چون کسانی که به «واقفان رموز» پیوسته بودند بسبب عقل و بصارت حرمت رازهای نهان را نگاه می‌داشتند من هرگز جرأت نخواهم آورد که به وصف آوازهای هول‌انگیز و اشباح آتشی‌نی پردازم که طالب ساده‌لوح<sup>۱</sup> به گوش می‌شنید و به چشم می‌دید، و یا خیال می‌کرد که می‌شنود و می‌بیند، تال‌حظه‌ای که رؤیای امید و معرفت در شعله انوار آسمانی بر او ظاهر می‌شد. در غارهای افه سوس و الوزیس شور و شوقی در جان جولیان راه یافت که صادقانه و عمیق و تزلزل‌ناپذیر بود و با آن که شاید گاهگاهی ریا و زهد دروغین نیز از او مشاهده می‌شد، از آن گونه که درخوی اکثر متعصبان صدیق باوجدان دیده می‌شود، از لحظه مشاهده رؤیا جولیان زندگانی خویشتن را وقف خدمت خدایان کرد و با آن که اشتغال به کار جنگ و حکومت و نیز مطالعه همه وقت او را بخود مشغول می‌داشت. وی مقدار معینی از ساعات شبانه را همیشه به عبادت اختصاص می‌داد. ترک لذت چون زیوری بود که رفتار و کردار این سرباز فیلسوف را می‌آراست و شاید روش او را سخت جلوه گر می‌کرد به سبب بعضی از مقررات سخیف خویشتن‌داری و امساک مذهبی. جولیان در روزهای معینی برای بزرگداشت پان<sup>۲</sup> یا مرکوری یا هکات<sup>۳</sup> یا آی‌سیس<sup>۴</sup> خویشتن را از خوردن غذاهائی محروم می‌نمود که ممکن بود به مذاق خدایان حامی وی خوش نیاید و به این روزه داشتن نیروی حواس و ادراک خویشتن را آماده دیدار خدایان آسمانی می‌کرد و غالباً به شرف زیارت ایشان نائل می‌آمد. با آن که جولیان خود به فروتنی در این باب خموشی گزیده‌است ما از دوست وفادارش یعنی لی بانیوس خطیب می‌شنویم که وی پیوسته با خدایان زن و مرد محشور بوده است و ایشان از آسمان بر زمین نازل می‌شدند تا از گفتگوی با قهرمان محبوب خود برخوردار شوند و

۱ - هنگامی که جولیان از فرط بیم علامت صلیب بر خود کشید ارواح خبیثه همه ناپدید شدند. گرگوری پنداشته است که ایشان از ترس ناپدیدگشتند اما کاهنان گفتند که از خشم پنهان شدند. خواننده باید این مسأله بسیار دقیق را با مقیاس ایمان خود بسنجد. ۲ - Pan خدای چوپانی و درودشت ۳ - Hecate الهه سحر و جادو ۴ - Isis الهه باروری که مصریان بلو معتقد بودند.

بالطف و نرمی دست یا موی او را نوازش کنند و او را از خواب برانگیزند و از هر خطری که تهدیدش مینمود برحذر دارند و به حکمت و ائقۀ خود در همه امور زندگی او را راهبری نمایند. لی بانیوس می گوید که جولیان بامیهمانان آسمانی خود چندان آشنا شده بود که به آسانی می توانست آواز ژوپیترا از آواز می نروا و شکل آپولون را از هر کول باز شناسد. رؤیاهائی که جولیان در خواب یا بیداری می دید و از اثرات عادی خویشتن داری و تعصب مذهبی بود از منزلت امپراطور می کاست و او را تقریباً با راهبان مصری برابر می کرد. عمرآنتونی و پاچومیوس<sup>۱</sup> سراسر در این اشتغالات بیهوده صرف شد اما جولیان قدرت آن را داشت که از احلام خرافاتی بیدار شود و سلاح برگیرد و آماده نبرد شود و پس از شکست دادن دشمنان روم در میدان جنگ به آرامی به خیمه خود پناه برد و قوانین نیکو و حکیمانه برای امپراطوری املاء کند یا به مراد دل نیروی نبوغ خویشتن را در ممارست فنون لطیف و وزین ادب و فلسفه بکارگمارد.

راز مهم ارتداد جولیان را «واقفان رموز» می دانستند که همه امین و صدیق بودند و امپراطور با پیوند مقدس دوستی و مذهب با ایشان بستگی داشت. خبر مسرت بخش ارتداد جولیان را به احتیاط در میان پیروان دین قدیم منتشر کردند و عظمت آینده او آرزوی بت پرستان در همه متصرفات امپراطوری شد و آن را به دعا می خواستند و درباب آن پیشگوئیهای کردند. شور ایمان و فضیلت پادشاه نودین چندان بود که بت پرستان به ساده لوحی درمان هر بلیتی و باز یافتن هر نعمتی و برکتی را از او می خواستند و جولیان در عوض آن که این آرزوها را با مهر و محبتی که شاید باطل بشمرد و از شور و غیرت ایشان ناراضی شود به زیرکی اعتراف کرد که خود طالب نیل به منصبی است که بتواند در آن منصب برای کشور و دین خویشتن مفید شود. ولیکن جانشین کنستانتین که بلهوسی متلون المزاج بود و نوبتی قصد جان جولیان می کرد و نوبتی وی را از مهلکه نجات می داد به چشم

خصوصیت در مذهب بت پرستی می‌نگریست. فنون ساحری و غیبگوئی در دوران حکومت پادشاه مستبدممنوع گردید زیرا که او خود از آنها می‌ترسید و اگر بت پرستان را ولو به اکراه می‌گذاشتند که بمراد دل به عقائد خرافاتی خویشتن عمل کنند جولیان به علت مقام شامخ خود مشمول این اغماض و تسامح عام نمی‌گردید. اندکی بعد از این جولیان مرتد وارث احتمالی سلطنت امپراطوری شد و مسیحیان که به حق بیمناک بودند جز به مرگ او آرام و قرار نمی‌یافتند. ولیکن شاهزاده جوان که آرزومند افتخار قهرمانی بود نه طالب شهادت بملاحظه سلامت جان در ظاهر دین خویشتن را انکار کرد و مذهب شرك به واسطه خوی تسامح که در نهاد آن مستتر است به وی اجازه داد که در مراسم عبادت فرقه‌ای شرکت کند که او در نفس خود آن را تحقیر می‌نمود. لی‌بانیوس ریاکاری دوست خود را ملامت نکرده بلکه آن را ستوده است. خطیب مذکور می‌گوید « همچنانکه مجسمه خدایان را که به نجاست آلوده شده باشد دوباره در معبدی با عظمت قرار می‌دهند ضمیر جولیان نیز پس از آنکه از خطا و رعونت تربیت نخستین پاک گردید جایگاه جمال حقیقت شد و معتقدات وی نیز دگرگونی پذیرفت اما چون اعتراف به قبول دین بت پرستی خطرناک بود وی همچنان در روش سابق خود مداومت نمود. چه متفاوت بود روش خر در داستان ازوپ<sup>۱</sup> که پوست شیر بر تن کرد تا تغییر صورت دهد اما شیر ما مجبور شد که خویشتن را در پوست خر پنهان کند و با آن که فرمان عقل و منطق را پذیرفت ناچار شد که قواعد حزم و تدبیر را نیز رعایت نماید. » ریاکاری جولیان بیش از ده سال دوام یافت یعنی از مراسم سری دخول وی به دین شرك تا آغاز جنگهای داخلی که او خویشتن را هم خصم آشتی ناپذیر حضرت مسیح اعلان کرد و هم دشمن کنستانتیوس و شاید قرار گرفتن در این تنگنا باعث تقویت ولاء و اخلاص او در اعتقاد به کیش بت پرستی گردید. وی با شرکت در اعیاد رسمی مسیحی از خود سلب تکلیف می‌کرد و آنگاه عاشق وار با بی‌صبری تمام به مقر خویشتن بازمی‌گشت تا مشتاقانه و بمیل خود در معبد خانگی ژوپیتر و مرکوری دعا بخواند و ادویه

۱ - Aesop داستان نویس یونانی که از ۵۶۰ تا ۴۲۰ قبل از میلاد می‌زیست است.

معطر بسوزاند . اما چون در نزد هوشمندان هر کاری که به ریا انجام پذیرد ناچار باید شاق و دردناک باشد پس تظاهر به عیسویت نفرت جولیان را از این دین بیشتر کرد زیرا که برضمیر آزاده فکر او ریا باری گران بود و او را مجبور می کرد که رفتاری در پیش گیرد که شریفترین صفات انسانی یعنی صدق و مردانگی از آن بیزار است .

جولیان به سائقه رغبت ذاتی خدایان همروسی پیوی مهتر و کهنتر را از دین جدیدی که عم وی در امپراطوری روم مستقر نموده و شاهزاده جوان نیز خود به موجب مراسم مقدس همان دین غسل تعمید کرده بود بیشتر دوست می داشت اما چون جولیان فیلسوف بود پس براو لازم می آمد که برای مخالف خود بامسیحیت دلیل درست بیاورد زیرا که این دین متکی به کثرت عدد گروندگان بود که دین سابق خود را ترك کرده بودند و نیز به اقوال سلسله ای از انبیاء و انواع معجزات سنّیه و شواهد مهم . رساله بسیار دقیق مفصلی که جولیان در ضمن آماده شدن برای جنگ با ایران نگاشت حاوی زبده دلائلیست که وی دیر زمانی در آنها اندیشیده بود . قطعاتی از این رساله راسیریل آتشین خوی که اسقف اعظم اسکندریه و دشمن جولیان بود استنساخ کرد و محفوظ نگاهداشت و مضامین این قطعات مخلوطیست عجیب از نکته سنجی و دانشمندی و سفسطه گوئی و تعصب . انسجام سبک و بلندی مقام نویسنده باعث شده است که همه مردم به این آثار توجه کنند ، و فزونی استحقاق یا شهرت اسم جولیان نام بلند پورفی ری<sup>۱</sup> را از فهرست نامقدس اسامی دشمنان مسیحیت محو کرده است . خاطر مسیحیان به خواندن استدلالات جولیان سخت بر می آشت یا مفتون و مرعوب می گردید و مشرکان که گاهگاهی جرأت می آوردند و در این مشاجره ضعیف با قوی داخل می شدند نوشته های پادشاه مبلغ را منبع تمام ناشدنی مطالبی می یافتند در مسیحیت که غلط بود و فریبنده بود . در ضمن مداومت در مطالعات علوم الهی غیرت و تعصب کوتاه فکرانه در ضمیر امپراطور رومیان راه یافت و او با خود عهد نا شکستنی بست که حفظ عقائد مذهبی

۱ - Porphyry فیلسوفی بوده است پیرو عقائد نو افلاطونی و از دشمنان سر سخت مسیحیت که در قرن سوم میلادی میزیست .



خویشتن و اشاعه آنها را از تکالیف خود بشمار آورد و با آنکه در نهان قدرت و زبر دستی خود را در بکار بردن سلاح مجادله می ستود معذک بی میل نبود که در صدق و اخلاص مخالفان خود که با عناد و صلابت رأی در مقابل نیروی منطق و فصاحت پایداری می کردند شک بنماید و در فهم و شعور ایشان به چشم حقارت نظر کند .

مسیحیان که ارتداد جولیان را می دیدند و خشمگین و متنفّر و بیمناک بودند باید از قدرت او بیشتر ترسیده باشند تا از استدلالاتش ، و شرکان که به حرارت شور و تعصب جولیان واقف بودند شاید با بی صبری در انتظار آن بودند که شعله های ایذاء و آزار مذهبی فوراً به مخالفت با دشمنان خدایان قدیم برافروخته شود و امپراطور زیرک از سر خبت و بد خواهی چنان وسائلی برای شکنجه و مرگ اختراع کند که نظائر آنها را از جهت دقت و ظرافت عمل ، پادشاهان خشن و بی تجربه پیش از او هرگز ندیده و نشناخته بودند . اما چنین مینماید که بیم و نیز امید فرقه های مختلف مذهبی همه بر اثر تدبیر و مروت جولیان که در اندیشه نیک نامی خود و نگران امن و آرامش مردم و حفظ حقوق ابناء بشر بود یکباره زائل گردید . جولیان از درس تاریخ و نیز بیاری اندیشه و تفکر آموخته بود که بیماری تن را شاید نتوان بعضی اوقات به داروی نیکو اثر خشونت علاج کرد ولیکن خطای فکر را هرگز به آتش و شمشیر فولادین نیز از بیخ برنتوان کند . اسیری بیچاره را میتوان کش کشان به پای محرابگاه معبد آورد اما دل انسان از این کار نامشروع و نامقدس که خود انجام داده است بیزار و متنفّر است و از آن تبری می کند . جور و ستم عناد مذهبی را سخت تر میکند و غضب مظلوم را بر می انگیزد و بمحض این که طغیان شکنجه و آزار مذهبی فرو می نشیند مردمی که سر تسلیم فرو آورده بوده اند توبه میکنند و به دین سابق باز می گردند و کسانی را که پایداری نموده بوده اند به سر بلندی در زمره قدیسین و شهداء قرار می دهند . جولیان خود واقف بود که اگر مانند دیو کلیسیان و همکاران وی یهوده ظلم و خشونت پیشه کنند نامش را پس از

مرگش به صفت « ستمگر» ملوث می کنند و مفاخر پیروان مذهب کاتولیکی که سختگیرهای عمال بت پرست دولت بر شمار و نیروی ایشان افزوده بود فزونتر از پیش می شود و از ترس آنکه مبادا آرامش سلطنت استقرار نا یافته خود را برهم زند فرمانی صادر کرد که بر فیلسوفی سیاستمدار نا برازنده نبود و عالمیان را حیرت زده کرد. بموجب این فرمان سکنه امپراطوری روم همه یکسان و آزادانه مشمول منافع تسامح مذهبی شدند و تنها مضيقه‌ای که بر مسیحیان روا داشتند محروم کردن ایشان از توانائی تعذیب دیگر اتباع امپراطوری بود که پیروان عیسی برایشان داغ ننگ بت پرستی و ارتداد می نهادند. بت پرستان به لطف و عنایت پادشاه اجازت یافتند، یا در حقیقت به ایشان فرمان صریح داده شد که در همه معابد را بگشایند و همه یکباره از قوانین ظالمانه و مشقات جائزانه‌ای که در سلطنت کنستانتین و پسران او تحمل کرده بودند رهائی یافتند. در همین وقت اسقفان و روحانیون دیگر را که به امر پادشاه آریوسی مذهب از وطن رانده شده بودند از تبعید بازخواندند و به جمع پیروان کیش ایشان باز پیوستند، جماعاتی از قبیل دوناتیست‌ها<sup>۱</sup> و نواسیانیها<sup>۲</sup> و مقدونیها و یونومیانیها<sup>۳</sup> و دیگر کسانی که بخت با ایشان بیشتر یاری کرده و پیرو اصولی شده بودند که به تصویب شورای نیسیه رسیده بود. جولیانی که نزاعهای پیروان همه این مذاهب رامی فهمید و آنها را بسخریه می گرفت رهبران همه فرقه‌های مخاصم را به قصر خود خواند تا به تماشای مجادلات خشم‌آلوده ایشان پردازد که خوش تماشائی بود. آشوب و غوغای مباحثه بعضی اوقات امپراطور را بر می انگیزخت تا بیانگ بلند بگوید: « بمن گوش بدهید! فرانسویان سخن مرا پذیرفتند و آلمانیها نیز هم » اما خود بزودی دانست که اکنون با دشمنانی لجوج تر و بی رحمت‌تر درگیر و در جنگ است، و با همه آنکه سخت کوشید تا به نیروی سخنوری ایشان را راضی کند که با وفاق زندگی کنند یا لااقل به صلح و آرامش، سعی او بجائی نرسید و پیش از مرخص کردن رهبران از حضور خود یقین دانست که نباید از متحد شدن مسیحیان بترسد. آمی یانوس<sup>۴</sup> که مردی بی غرض بود

علت حلم و رأفت ظاهری امپراطور را تمایل او به برانگیختن اختلاف در میان مسیحیان دانسته است ، و طرحی که جولیان به مکر و غدر برای مست کردن مبانی مسیحیت درافکند با شور و تعصبی که برای استقرار مجدد دین قدیم در امپراطوری روم اظهار می نمود رابطه ناگسستنی داشت.

### اصلاح و استقرار مجدد کیش بت پرستی به دست جولیان

همینکه جولیان به تخت سلطنت برنشست وی به رسم پیشینیان خود منصب کاهنی اعظم را نیز بر عهده گرفت نه فقط برای آنکه عنوان کاهنی در سلسله القاب بزرگ امپراطور شریفترین آنها بود بل از آن جهت که کاری مهم و مقدس بود و امپراطور مصمم بود که تکالیف آن را به دقت و از سر صدق و اخلاص انجام دهد. چون کار حکومت جولیان را از شرکت در مراسم نماز و دعای روزانه رعایا مانع می آمد وی در کاخ پادشاهی نماز خانه ای را وقف بر خدای حامی خود یعنی خدای خورشید کرد و باغهای سلطنتی را پر کرد از مجسمه های خدایان و محرابهای بسیار و هر یک از تالارهای کاخ او به معبدی مجلل می مانست. صبحگاهان هر روز امپراطور با قربانی کردن در برابر سرچشمه روشنائی خورشید را بزرگ و گرامی می داشت و در لحظه ای که قرص خورشید در پشت افق فرو می رفت خون دیگری ریخته می شد و امپراطور از سر ولاء و اخلاص خستگی ناپذیر در پیشگاه ماه و ستارگان و خدایان شب نیز هریک در وقتی که باید مراسم احترام بجای می آورد. در اعیاد رسمی وی مرتباً به معبد خدائی یا الهه ای می رفت که عید بدو اختصاص داشت و می کوشید که دلبستگی به دین را در عمال دولت و در مردم برانگیزد و شور مذهبی وی خود مثالی از برای ایشان باشد. بجای حفظ و رعایت مقام پادشاهی و پوشیدن قبای ارغوانی سلطنت و قرار گرفتن در میان سپرهای زرین نگهبانان خاص جولیان با اشتیاق و احترام تمام طالب بجای آوردن پست ترین تکالیفی بود که در مراسم پرستش خدایان بکار می آمد. در میان جمع کثیر کاهنان

که خادم خدایان اما فاسد و خلاف کار بودند و روحانیون دون مرتبت و زنان رقاصه که خویشتن را وقف خدمت در معابد کرده بودند کار امپراطور آوردن هیزم و دمیدن بر آتش و کارد بر کشیدن و کشتن حیوان در وقت قربانی و دست به درون امعاء و احشاء مذبح فرو بردن و بیرون آوردن دل یا جگر آن برای پیشگوئی وقایع آینده بود از روی علائم خیالی که در دل وجگر حیوان میخواند، و این کار را جولیان در کمال مهارت چون غیبگوئی زیر دست انجام می داد. بت پرستان دانا و خردمند غلو امپراطور را در اعتقاد به خرافات نکوهش می کردند زیرا که این خرافات ضوابط احتیاط و رسوم و آداب درست را آشکارا تحقیر مینمود. در سلطنت پادشاهی که سخت پای بند اصول صرفه جوئی بود حصه بزرگی از عوائد مملکتی در برگذاری مراسم عبادت صرف می شد. مرغان نادر و بسیار زیبا را پیوسته از اقالیم دور به امپراطوری روم حمل می کردند تا خون آنها را در پای محرابگاه خدایان بریزند. جولیان غالباً یکصد گاو نر را در یک روز قربانی می کرد و این موضوع به عنوان مزاح در میان مردم رائج شد که اگر جولیان فاتحانه از جنگ با ایرانیان بازگردد نسل دام شاخدار بی هیچ شکی از میان بر داشته خواهد شد. اما اگر این مخارج را با هدایای نفیسی بسنجیم که به فرمان امپراطور یا بدست او به تمام پرستشگاههای مشهور دنیای روم تقدیم می شد، یا با وجوهی مقایسه کنیم که برای تعمیر و تزئین معابد قدیم تعیین گردیده بود (معابدی که بمرور ایام متلاشی شده یا از غارتگریهای عیسویان زیان برده بود) هزینه قربانی مبلغی ناچیز خواهد نمود. خانواده ها و شهرهای رومی که اعمال امپراطور برای ایشان سرمشق بود به مشاهده گشاده دستی و زهد و دینداری پادشاه خود و شنودن مواعظ وی جرأت یافتند و مراسم پرستش فراموش شده سابق را تجدید کردند. لی بانیوس متدین از فرط شوق به بانگ بلند می گوید « در هر جای دنیا اثر پیروزی دین و منظره مسرت بخش محرابهای برافروخته و ذبائح آغشته بخون و بخور ادویه معطر و صف کاهنان و غیبگویان مشهود بود بی آنکه بیمی و خطری برای کسی در میان باشد. بانگ نماز و دعا و آهنگ موسیقی در بالای بلندترین کوهها شنیده می شد و همان گاوی

که برای خدایان قربانی شده بود خورش شبانه معتقدان خرسند ایشان می‌گردید. اما نبوغ جولیان و قدرت او در حد کار مهم تجدید مذهبی نبود که نه بر اصول فلسفه دینی مستقر و نه متکی به مبادی اخلاقی و انضباط دستگاه روحانی بود و سرعت هر چه تمامتر در سرایش فساد و اضمحلال روان بود و پذیرنده هیچ نوع اصلاح پایداری نبود. قلمرو حکومت کاهن اعظم، علی‌الخصوص پس از آنکه کاهنی اعظم با منصب سلطنت توأم گردید، شامل عرصه پنهان و امپراطوری روم می‌شد. در متصرفات مختلف امپراطوری جولیان از میان کاهنان و فیلسوفان کسانی را به نیابت خویشتن منصوب کرد که وی خود ایشان را شایسته‌تر از دیگران برای اجراء طرح بزرگ خویشتن می‌دانست، و نامه‌های رعائی<sup>۱</sup> وی (اگر آنها را بتوان بدین اسم نامید) هنوز نقشی بسیار عجیب از آرزوها و مقاصد او را در برابر چشم ما نمایان می‌کند. جولیان مقرر می‌دارد که در همه بلاد صنف کاهن، بی هیچ توجهی به برتری اصل و نسب یا فزونی مال و ثروت، از کسانی تشکیل شود که به دوستی خدایان و مردم از دیگران مشخص و ممتازند و آنگاه میگوید: «اگر اینان گناهی کنند که باعث تنگ و رسوائی کاهن بزرگ باشد وی باید ایشان را توبیخ و عزل کند اما تا روزی که همچنان در مقام کاهنی بر قرارند عمال دولت و مردم باید ایشان را محترم بدارند. کاهنان باید فروتنی خود را به پوشیدن جامه‌های خانگی بسیار ساده نمایان کنند و شأن و منزلت خویشتن را در مراسم مذهبی با کسوت فاخر روحانیت. وقتی که نوبت به ایشان می‌رسد که در پیشگاه خدایان، خلق مؤمن را در مراسم پرستش راهبری کنند در آن چند روزی که معین شده است نباید یک لحظه هم محوطه معبد را ترک کنند و نگذارند که حتی یک روز بی رسم دعا و قربانی بگذرد و قربانی کردن برای رفاه و سعادت کشور و افراد از وظائف ایشانست و بدانند که انجام دادن تکالیف مقدس مذهبی مستلزم طهارت

۱ - نامه‌هایی که رئیس مذهب یا روحانیون دیگر به جماعات پیرو خود می‌نویسند. در اصطلاح اروپائیان اسقف و کشیش «چوپان» و مریدان ایشان «گله» خوانده می‌شوند و در عنوان اول تکبر نیست و در دوم تعقیر نه.

جان و تن است و حتی پس از آنکه از معبد رخصت خروج می یابند تا به مشاغل عادی زندگی بپردازند برایشان واجبست که در تقوی و حسن سلوک سرآمد دیگر هموطنان خود باشند. خادم خدایان نباید که هرگز در تماشاخانه ها و میکرده ها دیده شود و باید که در سخن گفتن عقیف و در غذا خوردن اندازه نگاهدار باشد و دوستان او باید که نیکنام باشند و اگر گاهگاهی به میدان فوروم<sup>۱</sup> یا به قصر پادشاه میرود باید به نمایندگی کسانی برود که بباطل داد خود خواسته واسترحام کرده بوده اند. کتابهایی که خدمتگذار خدایان می خواند باید متناسب با معنویت حرفه او باشد. داستانهایی منافی عفت و کمدی و نوشته های هجائی را باید که از کتابخانه خود بیرون بریزد و در آن جا هیچ نوشته ای نباشد الا کتابهای فلسفی و تاریخی یعنی تاریخی که مبتنی بر حقیقت و فلسفه ای که وابسته به دین باشد. عقاید کفر آمیز اپیکوریان و اهل شک سزاوار<sup>۲</sup> نفرت و تحقیر کاهن است ، اما باید که وی اصول فلسفی فیثاغورث و افلاطون و رواقیون را به دقت بخواند زیرا ایشان همه به اتفاق به پیروان خود آموخته اند که خدایان وجود دارند و دنیا به تدبیر ایشان اداره می شود و احسان و مکرمت خدایان منشأ همه نعمات و هرکات دنیویست و ایشانند که برای روح انسان در عالمی دیگر جزای نیکه یا بد را مقرر داشته اند.» کاهن اعظم یعنی جولیان امپراطور به عباراتی بسیار قانع کننده وظیفه احسان و مهمان نوازی را به تلقین در ضمیر کاهنان جایگزین می کند و به اندرز به ایشان می گوید که به همه مردم توصیه کنند که این فضائل را پیشه خود سازند و وعده می دهد که کاهنان تنگدست را از خزانه ملت نفقه دهد و اعلان می کند که مصمم است در هر شهری بیمارستانی برپا کند که همه بیماران فقیر را بپذیرد بی هیچ تفاوتی از هر کشوری و به هر مذهبی که باشند. جولیان بر جماعت مسیحی مذهب حسد میبرد زیرا که مقررات مذهبی ایشان

۱ - میدان عمومی در بلاد رومی که مرکز کار و تجارت و نیز محکمه عدالت بود. ۲ - خشنودی جولیان از نابود شدن این فرقه های ملیعی و حتی نوشته های ایشان با سیرت کاهنی سازگار است اما این در خور فیلسوفی نیست که بخواهد معتقدات و مباحثی که منفرط طبع اوست بر همه ابناء خلق پوشیده بماند.

عاقلانه و مبتنی بر رأفت و مروت است و به صراحت اعتراف می کند که نیت وی آنست که مسیحیان را از تمجید و تحسین مردم و از امتیازی که به خیرات وجود واحسان بدست آورده و در انحصار خود گرفته اند محروم نماید<sup>۱</sup>. این علاقه امپراطور به اقتباس از دیگران باید وی را متمایل به اتخاذ بعضی از سنن و قوانین کلیسایی کرده باشد زیرا که موفقیت دشمنان وی فایده و اهمیت آنها را ثابت کرده بود. ولیکن اگر طرحهای خیالی جولیان برای اصلاح مذهب بت پرستی تحقق یافته بود اقتباس ناقص و قهری خود در واقع احترامی به مسیحیت بود و برای مذهب بت پرستی سودمند نبود. مردم غیر مسیحی که در صلح و سلم از رسوم اجدادی خود پیروی می کردند از دخول سنن خارجی متعجب می شدند نه خشنود و در دوران کوتاه مدت سلطنت خود جولیان بکرات مجبور شد که از کمی شور و شوق همدینان خود شکوه نماید.

ولاء و اخلاص جولیان وی را برآن داشت که دوستان و دوستان را در جمع دوستان شخصی و برادران دینی خویشتن بشمار آورد. جولیان چندان که باید به ارزش پایداری مسیحیان توجهی نمی نمود اما مقاومت شرافتمندانه بت پرستانی را که لطف خدایان را از عنایت امپراطور دوستر می داشتند تحسین می نمود و به ایشان پاداش می داد. اگر در میان بت پرستان کسانی دین و ادب یونانیان را نیز فرا می گرفتند بیشتر مستحق محبت و دوستی جولیان می شدند زیرا که وی عرائس فنون جمیله را نیز در صف خدایان حامی خود قرار داده بود. در مذهبی که جولیان برگزید زهد و دانش تقریباً باهم مترادف بودند و جمعی کثیر از شاعران و خطیبان و فیلسوفان به دربار امپراطور شتافتند تا جای خالی اسقفانی را پر کنند که کنستانتیوس ساده لوح را فریفته بودند. جانشین کنستانتیوس پیوند همدینی را به مراتب مقدستر از پیوند همخونی و خویشاوندی می دانست

۱ - با این همه وی به کنایت می گوید که مسیحیان به بهانه خیرات و میراث کودکان را به مکروفریب از دین خود و از والدین خود جدا می کنند و ایشان را در کشتی می نشانند و به کشوری دور می برند و عمرشان را وقف بردگی می کنند و ایشان را بدست فقر و مصیبت می سپارند. اگر این اتهام درست بود جولیان مکلف بود که مسیحیان را مجازات کند نه آنکه شکوه و شکایت نماید.

و مقربان خود را از میان حکیمانی برگزید که در فنون ساحری و غیب گوئی مهارت بسیار داشتند ، و هر دغل باز فریبگری که به افشاء اسرار آینده تظاهر می نمود در آن هنگام به انعام پادشاه مفتخر و فراخ روزی می شد. از میان فیلسوفان ماگزیموس به دوستی پادشاه که مرید وی بود مقامی برتر از دیگران حاصل کرد و جولیان در قلق و اضطراب جنگ داخلی با اعتمادی بی حد و حصر از اعمال و عقائد خود و مقاصد دینی خویشتن با وی سخن می گفت . بمجرد این که جولیان کاخ قسطنطنیه را در تصرف آورد به شتاب دعوتنامه ای محرمانه به نزد ماگزیموس فرستاد که در آن هنگام با کریزانتیوس ، همکار خود در ساحری و دانش اندوزی ، در سارد واقع درلیدیه بسر می برد. کریزانتیوس محتاط او هام پرست از رفتن به سفری که بموجب قواعد علم الغیب طلعتی منحوس و تهدید آمیز داشت امتناع ورزید اما رفیق او که در تعصب متهور تر می نمود چندان درتقال اصرار و پایداری کرد تا ظاهراً موافقت خدایان را با خواسته خود و امپراطور بزور اخذ کرد. عبور ماگزیموس از شهرهای آسیا پیروزی عجب و نخوت فیلسوفانه را آشکار کرد و عمال دولت در پذیرائی از دوست امپراطور و احترام نمودن به وی با یکدیگر رقابت کردند. خبر ورود ماگزیموس در وقتی به جولیان رسید که او درپیش اعضای سنا خطابه می خواند. امپراطور به شنیدن این خبر سخن کوتاه کرد و برای استقبال ماگزیموس پای پیشتر نهاد و پس از آن که وی را به محبت درآغوش و دست او را در دست گرفت به میان مجلسش هدایت کرد و هم در آنجا آشکارا تأیید نمود که از تعالیم آن فیلسوف سودها برده است. ماگزیموس که بزودی معتمد جولیان شد و مشاوران پادشاه نیز تحت تأثیر وی قرار گرفتند کم کم از اثر وسوسه های درباری فاسد گردید چندانکه لباس او فاخر تر و رفتار او آمیخته با کبر و نخوت شد و در سلطنت یکی از پادشاهان بعد رسوا و مفتضح گردید زیرا در کار او تحقیق کردند تا بدانند که این شاگرد افلاطون در دوران کوتاهی که مقرب درگاه بوده است با چه وسائل ثروتی چندان عظیم اندوخته که مایه شرم و ننگ شده است. از میان فیلسوفان و دیگر معلمان علم معانی



و بیان که به انتخاب جولیان یا برادر توفیق و کامروائی ماگزیموس به دربار پادشاه خوانده می شدند چند تنی بیش نتوانستند پاکدامنی و نیک نامی خود را حفظ کنند. هدایای سخاوتمندانه‌ای که به صورت پول یا زمین یا خانه به این گروه داده می شد حرص و ولع ایشان را اشباع نمی کرد و مردم چون فقر و بدبختی خود و مشاغل بی منفعت خویشتن را به یاد می آوردند به حق به خشم و غضب برانگیخته می شدند. جولیان بصیر و تیزبین بود و همیشه فریب نمی خورد، ولیکن از خوار نمودن مردم با قریحه صاحب هنر که سزاوار تحسین و تقدیر بودند سخت بیزار بود و می خواست که از لوم سست عهدی و نابخردی برکنار بماند و نیز می ترسید که مبدا از شرف دین و ادب در چشم نامؤمنان کاسته شود.

بت پرستانی که در پیروی از دین اجداد خود راسخ مانده و مسیحیانی که به حکم عقل دین امپراطور خود را پذیرفته بودند تقریباً یکسان از لطف و عنایت جولیان بر خوردار می شدند. آرزوی افزودن بر شمار بت پرستان<sup>۱</sup> از هوسهایی بود که بر جان جولیان غالب بود و روح او هام پرست و پرکبر او را خوش می آمد و از او شنیده می شد که با شور و تعصب مبشران دینی میگفت که اگر یکایک مردم را از میداس<sup>۲</sup> غنی تر و هر شهری را از بابل بزرگتر کنم خویشتن را از نیکوکاران بشمار نخواهم آورد مگر آن که اتباع خود را از قیام نا مقدس ایشان بر ضد خدایان بازگردانم. پادشاهی که شناسای طبع انسان و مالک ذخائر امپراطوری روم بود همیشه می توانست با انواع مسیحیان بر حسب حال ایشان بحث کند یا وعده و پاداش بدهد، و اگر کسی در وقتی که باید به بت پرستی می گرائید ثواب این کار عیوب وی را جبران می کرد و حتی محرمان و جنایتکاران را کفاره گناه بحساب می آمد. چون نیروی جنگی قوی ترین وسائل در دست پادشاه

۱ - در عهد سلطنت لوئی چهاردهم اتباع او از وضع و شریف آرزومند عنوان «کن ورتی سور» بودند که از شور مذهبی و توفیق ایشان در افزودن بر عدد کاتولیکها حکایت می کرد. این فکر و حتی این لفظ اکنون در فرانسه منسوخ شده است و امیدواریم که هرگز به انگلستان راه نیابد.

۲ - Midas در اساطیر یونانی نام یکی از پادشاهان فریجیه است که به هر چه دست می برد آن چیز مبدل به طلا می گردید.

مستبد است جولیان با کوشش خاص هم خود را در افساد دین سپاهیان صرف کرد زیرا که بی موافقت صمیمانه ایشان هر اقدامی خطرناک و بی ثمر بود و طبع سربازی چنانست که توفیق جولیان را در این کار که مهم بود آسان نیز کرد. افواج گال نه فقط در دین پیرو رهبر پیروزمند خود شدند بلکه در پست و بلند سرنوشت نیز او را ترك نکردند و حتی پیش از مرگ کنستانتیوس جولیان با خشنودی به دوستان خود گفت که سربازان با شور و اخلاص تمام وولع بسیار در مراسم قربانی شرکت می کنند، مراسمی که بارها و به کرات در اردوگاه صورت می پذیرفت و هر بار صد گاو نر فربه کشته می شد. اما برای استمالت از سپاهیان مشرق که در تحت لوای صلیب و کنستانتیوس تعلیم یافته بودند جولیان ناچار شد که زیرکی و مهارت بیشتر به کار ببرد و خرج بیشتر کند. در اعیاد عمومی و مذهبی سربازان در پیشگاه امپراطور مراسم طاعت بجای می آوردند و بر حسب استحقاق و اهلیت پاداش می گرفتند. تخت سلطنت او را بیرقهای جنگی رم و لوای جمهوری در میان می گرفت و نام مقدس مسیح از لابلای محو گردید و علائم جنگ و جلال و عظمت و دین بت پرستی چنان به مهارت با هم آمیخته شد که رعیت مؤمن به دین مسیح وقتی که به شخص پادشاه یا به تمثال وی احترام می نمود خویشتن را به گناه بت پرستی گرفتار می کرد. سربازان یکایک از برابر پادشاه می گذشتند و پیش از آن که از دست جولیان به نسبت منصب و خدمات خود انعامی سخاوتمندانه بگیرند برایشان لازم بود که بخوری در آتش کنند، آتشی که بر روی محراب می سوخت. بعضی از سربازان که مسیحیت را پذیرفته بودند مقاومت می نمودند و بعضی دیگر توبه می کردند اما قسمت اعظم ایشان که به امید زر فریفته می شدند و از حضور امپراطور مرعوب بودند تکلیف گنه کارانه را انجام می دادند. جولیان چنان کرده بود که سربازان به ملاحظه وظیفه و منفعت شخصی مجبور باشند که در پرستش خدایان پایداری نمایند. با تکرار این نیرنگ بازیها و با صرف مبالغی که نیمی از ملل سارماتی را خدمتگذار می کرد جولیان بتدریج حمایت خیالی خدایان را برای افواج خود حاصل آورد و پشتیبانی افواج رومی را برای

خویشتن. در واقع به احتمال قریب به یقین با تجدید و تشویق دین بت پرستی معلوم شد که جمع کثیری به ملاحظه منافع دنیوی متظاهر به مسیحیت شده و به قبول مذهب امپراطور سابق رضا داده بودند و بعد با همان تلون وجدان به دینی بازگشتند که دین جانشینان جولیان بود.

### رفتار جولیان با یهودیان

امپراطور متدین در ضمن آن که می کوشید تا دین آبا و اجداد خود را احیا کند و به نشر آن پردازد طرحی نو نیز بخاطرش راه یافت که عبارت بود از تجدید بنای معبد اورشلیم. در رساله ای خطاب به ملت یهود که در همه متصرفات روم متفرق بودند جولیان از مصائب این قوم به تأسف سخن می گوید و کسانی را که برایشان ستم نموده بودند مقصر می شمارد و پایداری ایشان را می ستاید و خویشتن را حامی مهربان این قوم می خواند و با خلوص نیت اظهار امیدواری می کند که پس از بازگشت از جنگ ایران در پیشگاه خداوند قادر متعال در شهر اورشلیم بسوگند مؤکد شکرگزاری نماید. اعتقاد کورکورانه و دنائت برده وار این آوارگان نگون بخت بی گمان حس تحقیر را در وجود امپراطور فیلسوف برانگیخته بود اما چون یهودیان از سر حقد و کین به نام عیسویت نیز خصومت می ورزیدند پس مستحق دوستی جولیان شدند. دین عقیم و بی روح یهود به دین بارور و ثمربخش طایفه مبارز عیسوی حسد می برد و از آن نفور بود و با آن که یهودیان را قدرت کمتر از سوء نیت بود متفکرترین عالمان دینی ایشان قتل پنهانی کسی را که از دین یهود برگشته بود تصویب می نمودند و آشوب و غوغای فتنه گریهای ایشان عمال بت پرست دولت روم را بکرات از خواب رخوت برانگیخته بود. در سلطنت کنستانتین یهودیان از رعایای فرزندان عصیان کرده خود شدند و دیرزمانی نگذشت که تلخی ستم خانگی را نیز چشیدند. مصونتهای مدنی یهودیان که سوروس تأیید نموده یا به ایشان اعطاء کرده بود کم کم به دست سلاطین مسیحی لغو گردید و قیام نابخردانه این طایفه به تحریک همدینان فلسطینی ایشان

مجاز روشهای تازه و پر منفعتی شد که اسقفان و خواجه سرایان دربار کنستانتیوس برای ستم نمودن به یهودیان اختراع کردند. مقرر رئیس امت یهود که به رخصت رومیان هنوز حق سیادت بر قوم خود داشت آن را اعمال می کرد در شهر تیبریاس<sup>۱</sup> بود و بلاد مجاور فلسطین پر بود از بقایای مردمی که مجانه دل به ارض موعود بسته داشتند. اما فرمان هادریان تجدید واز نو اجرا گردید و این قوم از دوردیوارهای شهر مقدس را می دیدند که به علت پیروزی صلیب و ولاء مسیحیان در چشم یهودیان به لوث کفرآلوده شده بود.

در سنگلاخی خالی از کشت و زرع دیوار بیضی شکل اورشلیم به طول تقریباً سه میل انگلیسی جبل صهیون و عکا را در برمی گرفت. قسمت زیرین شهر و قلعه داود بر فراز ارتفاعات سربرافراشته جبل صهیون و روبه جنوب ساخته شده بود و در سمت شمال ابنیه شهر زیرین سراسر قلعه پهنای جبل عکا را فرا می گرفت و معبد یهودیان مانند تاجی مجلل بر فراز قسمتی از این کوه قرار داشت که به نام موریه<sup>۲</sup> مشخص و به سعی و کوشش انسان هموار شده بود. پس از آخرین انهدام معبد به دست سپاهیان تی توس<sup>۳</sup> و هادریان زمین متبرک آن را به گاواهن شخم زدند که نماینده تحریم ابدی آن بود. از آن پس صهیون متروک گردید و فضای خالی شهر زیرین پر شد از عمارات دولتی و شخصی کلنی ایولیسی<sup>۴</sup> و این عمارات تا کوه مجاور که نامش جبل جلعشه بود نیز گسترش یافت و اماکن مقدس به لوث ابنیه و آثار بت پرستان آلوده گردید و نمازخانه ای به نام ونوس بر حسب تصادف یا به عمد درست در مکانی ساخته شد که مرگ و رستاخیز مسیح آن را مقدس کرده بود. تقریباً سیصد سال پس از وقایع بزرگ و حیرت انگیز مذکور نمازخانه نا مقدس ونوس را به فرمان کنستانتین ویران کردند و پس از کندن سنگهای بنا و برداشتن خاک آن مدفن مبارک مسیح در برابر چشم عالمیان آشکار گردید. کنستانتین نخستین امپراطور مسیحی کلیسای مجللی بر روی آن جایگاه قدسی برپا کرد و آثار جود و کرم این امپراطور شامل هر نقطه ای گردید که به قدم انبیاء و بزرگان دین و فرزند خدا یعنی عیسای مسیح متبرک شده بود.

۴ - Aeolis نام یکی از طوائف قدیم یونانی

۳ - Titus

۲ - Moriah

۱ - Tiberias

آرزومندی مسیحیان برای مشاهده نخستین آثار دینی که رستگاری ایشان را باعث آمده بود جمع کثیر زائران را پی در پی به اورشلیم می کشاند، زائرانی که از سواحل اقیانوس اطلس و اقصى بلاد مشرق زمین می آمدند و مثال هلن مادر کنستانتین بهترین مؤید زهد و دینداری ایشان بود زیرا چنین می نماید که هلن ایمان بی شك و ریب عصر خود را با گرمی اشتیاق که نشان نو دینست در وجود خویشتن جمع آورده بود. حکیمان و دیگر مردان بزرگی که برای مشاهده مکانهای فراموش نشدنی حکمت و معرفت و جلال و عظمت قدیم به شهر اورشلیم رفته اند همه اعتراف می کنند که این شهر را کیفیتی و اثری هست آگاه کننده دل و جان، و مسیحیانی که در پیشگاه مدفن مقدس زانو بر زمین می زدند ایمان و اخلاص وافر خود را به اثر بلا واسطه روح خدائی نسبت می دادند. روحانیون اورشلیم بواسطه شور مذهبی و شاید حرص و آز نیز سفر زائران را مغتنم می شمردند و چنان می کردند که این سفرهای پر خیر و برکت چند چندان شود و مکان هر واقعه مهمی را به استناد احادیثی که در صحت آنها هیچ شك نبود تعیین کردند و آلاتی را که برای شکنجه حضرت مسیح بکار رفته بود در معرض تماشای خلق قرار می دادند از قبیل میخهایی که دست و پای وی را بدانها سوراخ کرده و نیزه ای که پهلوی مسیح را با آن شکافته بودند و تاج خار و خس را که بر تارك وی نهاده بودند و ستونی که وی را بر آن بسته و آنگاه بتازیانه اش زده بودند، و از همه مهمتر صلیبی که مسیح بر روی آن عذاب سخت کشیده بود و آن را در زمان سلطنت پادشاهانی از خاك بیرون آورده بودند که شعار عیسویت را بر روی رایت های افواج رومی نصب کرده بودند. برای بیان علت سالم ماندن صلیب و کشف بموقع آن معجزاتی لازم می نمود و این معجزات را کم کم ساختند و پرداختند و بی هیچ مخالفتی شایع کردند. نگاهداشت « صلیب راستین » که هر سال در روز یکشنبه عید رستاخیز مسیح با مراسم خاص در معرض تماشای مردم قرار می گرفت بدست اسقف اورشلیم سپرده بود و تنها او بود که می توانست حس کنجکاوی و اخلاص زائران را با اهداء قطعه ای از آن ارضاء کند و زائران این اندك چوب را به

طلا یا گهرهای گرانبها می آراستند و پیروزمندانه به کشور خود میبردند. اما چون کالائی که مایه این تجارت سود آور بود ناچار به زودی باید به پایان برسد بهتر آن دانستند که این چوب حیرت انگیز را دارای نیروی نهفته رشد و نمو بیندارند و بگویند با آن که پیوسته از آن میگاهند همچنان تمام و کامل است و هرگز نقصان نمی پذیرد. شاید روحانیون را امید آن بود که از یمین اثر مکان و اعتقاد به معجزه دائم، اخلاق مردم تهذیب و ایمان ایشان تأیید و تثبیت شود. اما معتبرترین نویسندگان وقایع کلیسایی ناچار اعتراف کرده اند که کوچه های اورشلیم نه فقط پیوسته پر بود از بانگ و غوغای کسب و دادوستد و لهو و لعب بلکه ساکنان این شهر مقدس با انواع گوناگون فسق و فجور - از قبیل زنا و دزدی و بت پرستی و زهر خوراندن و قتل و جنایت - آشنا بودند. ثروت و تفوق کلیسای اورشلیم حس جاه طلبی را هم در اسقفان آریوسی مذهب بر می انگیزخت و هم در اسقفان کاتولیکی و فضائل سیریل که پس از مرگ به لقب «ولی خدا» مفتخر شد بیشتر در انجام دادن وظائف منصب شریف اسقفی نمایان شد والا روشی که وی برای نیل به این مقام در پیش گرفت<sup>۱</sup> از فضیلت بدور بود.

فکر بلندپرواز و باطل اندیش جولیان باید که آرزومند تجدید شکوه و جلال سابق معبد اورشلیم بوده باشد. چون مسیحیان معتقد بودند که مبانی شریعت موسوی محکوم به اضمحلال ابدی است اگر امپراطور دانشمند موفق به تجدید بنای معبد اورشلیم می شد دلیلی به ظاهر درست در رد پیشگوئیهای انبیاء و حقیقت وحی بدست می آورد. جولیان از پرستش خدای نادیده درکنیسه یهودان ناخشنود بود اما آداب و شرایع موسوی را می پسندید زیرا که حضرت موسی از اختیار کردن

۱ - سیریل که قبلا به رسم اهل سنت به مقام روحانیت برگزیده شده بود اکنون از طایفه مذکور دوری جست و در سمت شمسی در مراسم کلیسا شرکت جست و دوباره به موجب مراسم آریوسی به مقام کشیشی برگزیده شد. اما بعد بر حسب تغییر اوضاع او خود نیز تغییر کرد و اعتقاد خود را به اصول دینی که در شورای نیسیه به تصویب رسیده بود اعلان کرد. تپله مونت که خاطره او را عزیز و محترم میدارد فضائل سیریل را در متن کتاب خود و نقائص او را در یادداشتهای آخر آن به طریقی ذکر میکند که مشهود نباشد.

بعضی از مراسم و تشریفات مذهبی مصریان عار نداشته بود و خدای خاص قوم یهود را جولیان نیز از صمیم قلب می‌پرستید زیرا که تنها آرزوی این پادشاه مشرک افزودن بر شمار خدایان بود و اشتهای او به قربانی کردن حیوانات چندان که شاید مثال سلیمان وی را به تقلید او برمی‌انگیخت. سلیمان نبی در یکی از اعیاد مقدس مذهبی بیست و دو هزار گاو و یک صد و بیست هزار گوسفند را قربانی کرده بود. ممکنست که ملاحظاتی که مذکور افتاد در طرح اندیشی جولیان مؤثر بوده اما امید نیل فوری به مقصودی که مغتنم بود نگذاشت که امپراطور کم‌صبر در انتظار وقوع جنگ ایران که بعید و نامعلوم بود بسر برد و او بر آن شد که بی هیچ تأخیری معبدی عظیم و مجلل بر فراز تپه موریه برپا کند چندان عظیم که ارتفاع آن از جلال و رونق کلیسای رستاخیز بکا هد کلیسایی که بر روی تپه جلعنه در کنار موریه قرار داشت. امپراطور می‌خواست که صنفی تازه نیز از کاهنان مشرک تشکیل دهد و به کار بگمارد، آن چنان کسانی که به سائقه شور مذهبی و به ملاحظه نفع خود به نیرنگهای مسیحیان پی ببرند و در برابر بلند پروازیها و مقاصد ایشان بجنگند و پایداری نمایند. طرح دیگر جولیان این بود که جمعی کثیر از یهودیان را در اورشلیم ساکن کند تا ایشان به سبب تعصب مذهبی پیوسته در اقدامات خصومت‌آمیز او برضد مسیحیان یار و یاور دولت و پادشاه بت‌پرست باشند و حتی بر آن پیشی گیرند. در میان دوستان امپراطور (اگر دو کلمه «دوست» و «امپراطور» باهم سازگار باشند) الی‌پیوس<sup>۱</sup> دانشمند پرهیزگار به انتخاب جولیان حائز برترین مقام بود. خلق کریم و روؤف این دانشمند با عیار عدالت دوستی و ثبات مردانگی در آمیخته بود و او که هم و کفایت خود را در اداره امور حکومت بریتانیا صرف می‌کرد شعر نیز می‌گفت و در سخن سرائی مقلد سافو<sup>۲</sup> و سبک لطیف و موزون غزلیات وی بود. این عامل کاردان که جولیان شرح سبک سریها و بی‌مبالاتیهای خود و نیز اهم اسرار ملک را بی‌پرده با وی در میان می‌نهاد فوراً به کاری بسیار مهم گماشته شد و آن تجدید بنای معبد

۱ - Alypius - ۲ - Sappho شاعره یونانی در قرن ششم قبل از میلاد که بسبب غزلهای عاشقانه‌اش شهرت بسیار دارد.

اورشلیم بود به زیبایی قدیمش. الی پیوس یاری حاکم فلسطین را در این کار لازم می‌شمرد و آن را به جهد بسیار حاصل آورد. یهودیان به دعوت منجی بزرگ خود از همه متصرفات امپراطوری روم بفرز تپه‌ای که در نزد پدران ایشان نیز مقدس بوده بود گرد هم جمع آمدند و گستاخی ایشان ساکنان عیسوی مذهب شهر اورشلیم را بیمناک و خشمگین کرد. آرزوی تجدید بنای معبد در هر عصری و زمانی بر جان فرزندان اسرائیل حکمفرما بوده است و در این موقع مسعود مردان آزو حرص خود را فراموش کردند و زنان ناتوانی و نازکی طبع خویشان را. ثروتمندان غره به مال دنیا بیل و کلنگ نقره در دسترس یهودیان قرار دادند و زباله را در مفرشهایی از پرند ارغوانی بجائی دیگر منتقل کردند و مردم همه سرکیسه فتوت را گشودند و هر دستی مدعی سهمی در این کار مقدس شد و اوامر پادشاه بزرگ را تمامی خلق با شور و اشتیاق انجام دادند.

اما با وجود آنکه در این مورد قدرت پادشاه با شور و وجد مردم توأم گردید کوششهای ایشان بی‌اثر ماند و زمینی که زیربنای معبد یهود قرار داشت و اکنون مقر مسجد مسلمانانست<sup>۱</sup> صحنه عبرت‌آموز ویرانی را همچنان در نظر مجسم می‌نمود. شاید علت متوقف ماندن این کار سخت که در شش ماه آخر زندگی جولیان آغاز شد غیبت و مرگ امپراطور و اعتقاد جانشین او به اصول دین مسیح بوده است. اما مسیحیان طبیعه و به علت دلبستگی به مذهب خود امیدوار بودند که در این نزاع مهم شرف دین با ظهور معجزه‌ای که عیان و آشکار باشد تأیید گردد. کسانی که در آن عصر میزیسته‌اند و شهادت ایشان محترمست هر یک با اندکی اختلاف صحت وقوع زلزله و گردباد و فوران آتش را تصدیق کرده‌اند که بنیاد معبد جدید را فرو ریخت و قطعات آن را به هر طرف پراکند. این واقعه را آمبروز<sup>۲</sup> اسقف میلان در رساله‌ای خطاب به تئودوسیوس امپراطور شرح داده است، و این رساله باید مردم را برانگیخته و بر آن داشته باشد که یهودیان را سخت ملامت کنند و مقصر بشمرند. کریزوستوم نیز واقعه مذکور را در کمال بلاغت وصف کرده است و شاید که



سالخوردگان طایفه عیسوی در انتاکیه که آن واقعه را هنوز بیاد داشتند شرح کریزوستوم را پسندیده باشند. گرگوری نازیان زن نیز داستان معجزه مذکور را پیش از انقضاء همان سال منتشر کرد. وی به صراحت گفته است که کفار نیز در صحت این حادثه خارق عادت شک نیاورده اند و ادعای گرگوری را با همه آنکه بسیار عجیب می نماید آمیانوس مارسلینوس<sup>۱</sup> نیز تأیید کرده است که شهادتش مبری از هر نوع شائبه ایست. این سرباز فیلسوف منش که فضائل خداوندگار خویشتن را دوست می داشت اما معتقدات مذهبی وی را نپذیرفته بود در کتابی که تاریخ وقایع ایام خود را به امانت و حسن قضاوت در آن گرد آورده است موانع عجیبی را ذکر می کند که نوسازی معبد اورشلیم را متوقف کرد، و اینک شرح آن موانع:

« هنگامی که آلی پیوس به یاری حاکم رومی فلسطین با دقت و نیروی بسیار در کار نوسازی می کوشید گویهای هول انگیز آتشین که بارها و بکرات در نزدیکی پی عمارت شعله ور می گردید دست یافتن به محل را برای کارگران سوخته و زخمگین غیر ممکن می کرد و چون آتش، این عنصر پیروزمند، همچنان به کار خود مشغول بود و چنین می نمود که با عزم جزم و عناد بسیار می خواهد که ایشان را از آن مکان دور کند ناچار طرح تجدید بنای اورشلیم متروک ماند. » قول موثق آمیانوس باید مؤمنان را مجاب و دیر باوران را متعجب کند اما مردان دقیق اندیش را شهادت صادقانه و بی غرضانه مردم هوشمندی باید که واقعه را به چشم خود دیده باشند. در این بحران مهم هر حادثه عجیب طبیعت در نظر مردم معجزه واقعی می نموده و همان اثرات را پدید می آورده است روحانیون متدین اورشلیم و مسیحیان مؤمن ساده لوح شاید که این واقعه نجات بخش را سریعاً به سود خود بزرگتر نمودند و پس از گذشت بیست سال مورخی رومی و بی اعتنا به مناقشات علماء علم دین، مجاز بود که کتاب خود را به وصف این معجزه عالی و بظاهر مقبول بیاراید.

### ستم نمودن جولیان مسیحیان را

تجدید بنای معبد اورشلیم در نهان با تخریب مبانی دستگاه مذهبی مسیحیت

رابطه داشت . جولیان هنوز مدافع آزادی مذهب بود اما معلوم نبود که سرچشمه این تساهل که شامل همه مذاهب می‌شد عدالت دوستی او بود یا رحم و عطوفت او . جولیان به تظاهر بر مسیحیان بی سعادت ترحم می‌نمود زیرا که در مهمترین مقصد زندگی خویشتن به خطا رفته بودند ولیکن ترحم وی به تحقیر آمیخته و تحقیر او به تلخی خصومت سرشته بود . وی احساسات خود را به نکته گوئی و به شیوه‌ای طعن آمیز بیان می‌کرد و زخمی که زبان پادشاه می‌زند زخمیست عمیق و کشنده . چون جولیان بخوبی می‌دانست که مسیحیان به نام نجات<sup>۱</sup> دهنده خود فخر می‌کنند پس موافقت نمود یا شاید فرمان داد که ایشان را در عوض «مسیحی» «جلیلی»<sup>۲</sup> بخوانند که حرمت و شرفش کمتر بود و گفت که بواسطه نابخردی جلیلیان که وی ایشان را فرقه‌ای از متعصبان گران جان می‌خواند و مستوجب تحقیر مردم و نفرت خدایان میدانست، امپراطوری روم بوضع سخت گرفتار آمده و به کنار ورطه اضحلال و ویرانی کشانده شده است . کم کم در ضمیر جولیان و تدابیر ملکداری وی فکری راه یافت که ناجوانمردانه بود و آن فکر این بود که اتباع وی برحسب تفاوت عقاید مذهبی با هم متفاوتند و گروهی دوستی و عنایت او را سزاوارند و گروه دیگر فقط مستحق منافی که شامل حال همه کس می‌شد و عدالتخواهی جولیان وی را مانع از آن می‌آمد که طایفه مطیع و فرمانبردار مسیحی را از آنها محروم گرداند . بموجب قانونی که متضمن زیان و جور و ستم نیز بود امپراطور محاسبه دخل و خرج کلیسا را بدست کاهنان بت پرست سپرد . مخارج کلیسا از عوائد مملکتی تأمین میشد و این وظیفه سخاوتمندان را کنستانتین و فرزندانش متدین او مقرر داشته بودند . رسم مصونیت والقباب و عناوین روحانی را که با زحمت و تدبیر بسیار بنا نهاده شده بود از بن برافکنند و با خاک یکسان کردند و امید دریافت هدایائی که مردم به وصیت برای کلیسا تعیین می‌کردند بر اثر قوانین بسیار سخت بدل به یأس گردید

۱ - Redoemer از القاب حضرت مسیح و بمعنی کیست که مؤمنان را از بار گناه رهایی می‌بخشد.

۲ - Galilean یعنی کسی از اهل الجلیل و آن در قدیم ناحیه‌ای در شمال فلسطین بوده است . مسیح را «جلیلی» نیز خوانده‌اند.

و کشیشان مسیحی را در زمره پست‌ترین و ننگین‌ترین طبقات مردم بشمار آوردند. اندکی بعد یکی از پادشاهان کاتولیکی مذهب به تدبیر حکمت قسمتی از این مقررات را تقلید کرد که برای ممانعت از آزواجه طلبی روحانیون مسیحی لازم می‌نمود. امتیازات خاصی که به فرمان تدبیر و سیاست به صنف روحانی اعطا گردیده یا بواسطه معتقدات مذهبی درحد وفور بدیشان داده شده بود ناچار باید محدود به روحانیونی بوده باشد که پیرو دین رسمی کشور بودند ولیکن مشیئت قانونگذار از کین و غرض مبری نبود و تدابیر خصومت‌آمیز جولیان را هدف این بود که مسیحیان را از همه عناوین و امتیازات غیر مذهبی که ایشان را در چشم جهانیان محترم می‌نمود محروم گرداند.

قانونی که مسیحیان را از تعلیم علوم صرف و نحو و معانی و بیان ممنوع می‌کرد بحق سخت‌مورد نکوهش قرار گرفته است و امپراطور برای درست جلوه گر نمودن این قانون جائزانه غرض آلوده دلائلی آورد که ممکن بود در ایام حیات او بندگان سفله طبع را خاموش و متملقان را ثناگوی او کند. جولیان از ابهامی که در معنای یک لغت<sup>۱</sup> یونانی هست سوء استفاده میکند و آن لغتیست که بی هیچ تفاوتی هم وابسته به زبان یونانیست و هم به دین «یونانیان»، و به تحقیر می‌گوید که مردانی که ایمان بی‌شک و ریب را از هر چیز دیگر برتر می‌شمارند لائق آن نیستند که طالب مزایای علم باشند یا از آنها برخوردار گردند و یهوده بحث و مناقشه می‌کند که اگر چنین کسانی از پرستش خدایان هم و دموستن سرباز می‌زنند پس ایشان را همان بس که در کلیساهای ملت جلیلی انجیل متی و لوقا را تفسیر کنند. در همه شهرهای امپراطوری روم تعلیم جوانان بدست استادان صرف و نحو و معانی و بیان سپرده شد که منتخب عمال دولت بودند و مخارج ایشان از کیسه ملت تأمین می‌گردید و به مزایای پرسود که در آن شرف و اعتبار نیز بود ممتاز بودند. چنین می‌نماید که منشور جولیان شامل طبیبان و

۱ - ظاهراً همان Logos که در یونانی هم بمعنی «کلمه» است و هم «خرد» و نوافلاطونیان آن را در مفهوم عرفانی بکار برده‌اند و در انجیل یوحنا مترادف است با مسیح یا شخص دوم ثالث اقدس.

همه کسانی می‌شد که علوم و فنون ادبی و فلسفی و هنری می‌آموختند، و امپراطور حق پسند و قبول داوطلبان شغل معلمی را به خویشتن اختصاص داد و به موجب قانون مجاز بود که اگر دانشمندترین مسیحیان نیز در دین خود پایداری نمایند ایشان را منحرف یا مجازات کند. بعضی از استادان مسیحی باعزم راسخ در دین خویشتن استوار ماندند و استعفا کردند و آنگاه معلمان مشرک بی هیچ حریفی در قلمرو خود مستقر گشتند و جولیان از نسلی که در رشد و نمو بود خواست که آزادانه به مدارس دولتی روی آورند زیرا که وی مطمئن بود و اطمینان او درست که فکر جوان و نارسیده ایشان از آثار ادب و دین بت پرستی نقش پذیر خواهد شد، و اگر قسمت اعظم جوانان مسیحی بسبب وسواس وجدان خود یا پدران و مادرانشان بزیور بار این روش خطرناک آموزندگی نمی‌رفتند ناچار باید از منافع تعلیم و تربیت خاص طبقه آزادگان نیز چشم‌پوشند و جولیان امیدوار بود که به این طریق در ظرف چند سالی دین عیسوی به سادگی اولین خودبازگردد و عالمان علوم الهی را که از دانش و بلاغت عصر خود سهم کافی داشتند نسلی از متعصبان بی دانش بی بصارت جایگزین شوند که از دفاع معتقدات دینی خود عاجز باشند و نتوانند پرده از نابخردیهای گوناگون مذهب شرک برگیرند.

شک نیست که آرزوی جولیان و نقشه او آن بود که مسیحیان را از مزایای ثروت و دانش و قدرت محروم کند ولیکن چنین می‌نماید که ظلمی که نمود و ایشان را از همه مناصب مهم و پر منفعت ممنوع و محروم کرد نتیجه سیاست کلی وی بوده است نه از اثرات قانونی قاطع و مثبت که خود وضع کرده باشد. اگر کسی در فضل و کفایت منزلتی خاص داشت ممکن بود که مشمول مزایای فوق‌العاده شود ولیکن اکثر صاحب‌منصبان مسیحی را کم‌کم از مشاغل دولتی و لشکری امپراطوری و متصرفات آن برکنار کردند و کسانی که طالب شغلی در آینده بودند بکلی نومید گشتند زیرا که جولیان جانبداری خود را از بت پرستان به صراحت اظهار می‌کرد و از سرخبت و بدخواهی طالبان شغل را یاد آور می‌شد که بکار بردن شمشیر خواه برای جنگیدن و خواه برای داد ستدن در نزد

مسیحیان نامشروعست ، و به دقت هرچه تمامتر اردوگاه لشکریان و محاکم عدالت را با شعارهای مذهب شرک حراست می نمود . زمام قدرت همه به دست بت پرستان غیور متعصب سپرده شده بود که به دین پدران خود معتقد بودند ، و چون امپراطور عمال دولت را با توسل به قواعد فال زنی و غیب گوئی برمی گزید ناچار مقربان او که وی ایشان را مقبول خدایان می پنداشت همیشه پسند خلق را حاصل نمی آوردند . در حکومت دشمنان بت پرست ، مسیحیان را موجبات رنج کشیدن بسیار بود و علل خوف و بیم از آن نیز بیشتر . جولیان طبعاً از ظلم و خونخواری بیزار بود و توجه وی به حفظ حسن شهرت خود که در منظر چشم عالمیان قرار داشت پادشاه فیلسوف منشی را از نقض قوانین عدل و تسامح که وی خود اخیراً نهاده بود مانع می آمد . ولیکن عمال جولیان یعنی نمایندگان قدرت و سیادت امپراطور در متصرفات روم در مقامی بودند کمتر مشهود و ایشان در اعمال اختیارات تام و کاملی که داشتند بیشتر آن می کردند که موافق دلخواه پادشاه بود نه آن که وی امر می فرمود ، و به جرأت اما در نهان برطایفه نودین سخت می گرفتند و ستم می نمودند ولیکن مجاز نبودند که ایشان را از شرف شهادت متمتع گردانند . امپراطور از بیداد گریهائی که به نام وی در حق مسیحیان می نمودند کاملاً آگاه بود اما تا روزی که توانست تجاهر نمود و عقیده واقعی خود را در باب رفتار عمالش با طایفه نودین با سرزنش اندک و پاداش بسیار نمایان کرد .

مؤثر ترین آلت ظلم و جور که عمال دولت روم بدان مجهز بودند قانونی بود که طبق آن مسیحیان مجبور بودند غرامت تام و وافر برای معابدی بپردازند که در دوران سلطنت امپراطور سابق ویران کرده بودند . شور و شوق مسیحیان پیروزمند همیشه در انتظار تأیید و تصویب دولتیان نمانده بود و اسقفان از مجازات مصون غالباً در پیشاپیش پیروان خود به جانب معابد روی آورده بودند تا به قلعه های سلطان ظلمت حمله برند و آنها را ویران کنند . اراضی متبرک که بروسعت املاک موروثی پادشاه یا موقوفات کاهنان افزوده بود همه درست مشخص بود و به آسانی مسترد گردید ولیکن مسیحیان بر روی این زمینها و ویرانه های معابد بت پرستان غالباً

عمارات مذهبی خود را بنا کرده بودند. پس لازم آمد که اول کلیسا را از میان بردارند و آنگاه معبد را در جای آن از نو بسازند و به این طریق فرقه‌ای زهد و دینداری امپراطور و دادگری او را ستودند و فرقه مخالف ستمگری وی را نکوهش کردند و به علت تشدد و هتک حرمت دین او را سب و لعن نمودند. پس از پاک کردن زمینها از خاک و سنگ کلیساهای منهدم شده، وجه غرامت معابد معظم که با خاک یکسان گردیده و زیب و زیورهای گران قیمتی که از آنها برداشته شده و در کلیساها بکار رفته بود دین مسیحیان را بسیار عظیم نمود اما کسانی که این زیانها را باعث آمده بودند نه می‌خواستند و نه می‌توانستند دیون برهم انباشته خود را بپردازند و اگر قانونگذاری یافته می‌شد عادل و خویشتن دار که دعویها و شکایات معاندان را باهم می‌سنجید و در میانشان حکم می‌کرد به این کار خردمندی و بی‌غرضی خویشتن را آشکار می‌نمود ولیکن سراسر امپراطوری روم و علی‌الخصوص قسمت شرقی آن بر اثر فرمانهای ناسنجیده جولیان یکباره آشفته و مشوش گردید و عمال بت پرست دولت که آتش انتقام جوئی و شور دین در ایشان شعله ور گشته بود از قانون شاقی سوء استفاده کردند که به موجب آن اگر اموال بدهکاری به اندازه بدهی او نبود قرض دار مفلس را در عوض می‌گرفتند. در سلطنت پادشاه سابق مرقس اسقف آریتوسا<sup>۱</sup> برای مسیحی کردن هموطنان خود زحمت بسیار کشیده و سلاحی<sup>۲</sup> مؤثرتر از تشویق و استدلال بکار برده بود. عمال دولت از اسقف مذکور خواستند که بهای معبدی را که بواسطه غیرت و تعصب او ویران گشته بود هم او خود بتمامی بپردازد اما چون یقین حاصل کرده بودند که او مردیست فقیر غرضی نداشتند جز درهم شکستن اراده آهنین او تا لااقل وعده دهد که غرامتی اندک بپردازد پس این اسقف سالخورده را توقیف کردند و با قساوت بسیار به تازیانه زدند و ریش او را کردند و تن عریانش را به غسل آلودند و در درون کیسه‌ای از تور میان زمین و آسمان آویختند و در معرض نیش حشرات و اشعه خورشید سوریه قرار دادند. مرقس از آن موضع بلند به جنایت

۱ - Arethusa در شانزده میلی اما . ۲ - در متن کامل کتاب نیز گفته نشده است که این سلاح مؤثر چه بوده و ظاهراً یا پول بوده است یا تهدید و وعید.

خود مباحثات و در این کار همچنان پایداری کرد و به آزارندگان خود که با وجود خشم بسیار کاری نمی‌توانستند کرد اهانت نمود. سرانجام وی را از دست شکنجه گران نجات دادند و مرخص کردند تا از لذت توفیق ربانی که حاصل آورده بود بهره‌مند شود. پیروان مذهب آریوسی فضیلت پیشوای متدین خود را ستودند و فرقه کاتولیکی مذهب جاه طلبانه آرزومند پیمان بستن با او شدند و شرمندگی و ندامت بت‌پرستان شاید ایشان را از تکرار چنین ظلم بی‌حاصلی مانع آمد. جولیان براسقف آریتوسا رحم نمود و او را نکشت اما اگر مرقس واقعاً جان جولیان را در کودکی نجات داده بوده است لابد آیندگان امپراطور را بسبب حق ناشناسی مقصر شمرده و رأفت او را نستوده‌اند.

### معبد و پیشه مقدس دفنی

پادشاهان مقدونی سوریه یکی از عالیت‌ترین معابد بت پرستی را در پنج میلی شهر انتاکیه به نام آپولون تقدیس نموده بودند. معبدی فاخر و مجلل نیز برای بزرگداشت خدای روشنائی برپا گردید و مجسمه این خدا چندان عظیم بود که جایگاه قدس را که به زر و گوهر گرانبها مزین و بدست هنرمندان چیردست یونانی آراسته شده بود سراسر فرامی‌گرفت. پیکر خدای نور کمر خم نموده و با جامی زرین که در دست داشت شراب بر خاک می‌افشاند چنان که گوئی از این سالخورده مام مکرم به تضرع می‌خواهد که دفنی<sup>۲</sup> خو بروی نامهربان را در آغوش وی نهد. حدیث و افسانه به این مکان شرف بخشیده و برفعت قدر آن افزوده بود و شاعران سوری به نیروی خیال محل این قصه عشق را از سواحل پینه‌اوس<sup>۳</sup> به کرانه‌های

۱ - گرگوری نازیانزن میگوید که چون مرقس جان جولیان مرتد را در کودکی نجات داد پس مستحق عذاب بیشتر بود. ۲ - Daphne در اساطیر یونانی نام یکی از خدایانست که بصورت زنان دلربا و بسیار زیبا در آب نهرها زندگی میکردند. دفنی برای فرار از دست آپولون خویشتن را بشکل درختی در آورد. ۳ - Peneus نام قدیم سالامبریای (Salambria) امروزی که رودیست در یونان و به خلیج سالونیک می‌ریزد.

اورن تس<sup>۱</sup> منتقل کرده بودند و پادشاهان مقدونی در انتاکیه از مراسم مذهبی قدیم یونانیان تقلید می کردند. از سرچشمه الهام بخش کاستالیا<sup>۲</sup> که به نام دفنی متبرک بود سیلی از پیشگوئی روان بود که اعتبار و حسن شهرت آنها با غیبگوئیهای هاتقان دفنی برابری می نمود. در دشتهای مجاور معبد دفنی بموجب امتیاز خاص میدان ورزشی ساختند که زمینش از الیس<sup>۳</sup> خریده شده بود و مخارج مسابقات المپیکی را شهر انتاکیه می پرداخت و سالانه مبلغی معادل با سی هزار لیره استرلینگ صرف تفریحات عمومی می شد. زائران معبد دفنی و تماشاگران مسابقات ورزشی پیوسته به این محل روی می آوردند و کم کم در جوار معبد دهکده ای معمور بنام دهکده دفنی پدید آمد که در ابهت و وقار باشهرستانهای بزرگ برابری می نمود بی آنکه نام شهر بر آن نهاده باشند. معبد دفنی و دهکده آن در آغوش بیشه ای پراز درختان سرو و غار آرمیده بود بیشه ای چندان وسیع که طول محیط آن به ده میل می رسید و در تابستانهای گرم مرطوب پناهگاهی بود خنک که حرارت خورشید بدان راه نمی یافت، و هزاران نهر آب صافی که از تپه های بسیار بیرون می آمد زمین را سبز و خرم و هوا را معتدل و ملایم نگاه میداشت و مشاعر انسان از شنیدن الحان موزون و روائح عطر آگین آن مکان حظ وافر می برد، و این بیشه آرام ساکن وقف بر سلامت تن و نشاط و رفاه عیش و مهر ورزیدن بود. جوان نیرومند آپولون وار در پی معشوقه می گشت و دوشیزه شرمگین از عاقبت کار دفنی پند می اندوخت تا از شرم بی موقع بپرهیزد که آن کارسفیهانست. مردان جنگی و فیلسوفان بشیوه عاقلان از وسوسه های این بهشت لذات جسمانی احتراز می جستند زیرا که در این جایگاه لذت عیش کیفیت مذهبی می پذیرفت و کم کم نیروی استقامت و فضیلت مردان را بی آنکه خود آگاه باشند زائل می کرد. با اینهمه بیشه دفنی سالیان دراز همچنان از احترام و ستایش بومیان و ییگانگان برخوردار بود و سخاوت امپراطوران خلف زمینهای وقفی این ارض

۱ - Orontes نام رودیست در شمال غربی سوریه که از وادی لبنان میگذرد و بدریای مدیترانه می ریزد.

۲ - Castalia چشمه ای بر فراز کوه پارناکوس که به نام آپولون و عرائس شعر و هنر متبرک شده

بود و آن را منبع الهام شعری می دانستند. ۳ - Elis قسمتی از یونان قدیم.



مقدس را وسیعتر کرده بود و هرنسلی به زیورهای نو برشکوه و جلال معبد دفنی می‌افزود.

در ایام جشن سالانه جولیان برای زیارت آپولون به معبد دفنی می‌شتافت و در این هنگام ولاء و اخلاص او به اعلی مقام شوق و بی‌تابی می‌رسید و قدرت خیال او چندان بود که از پیش جلال و شکوه مسرت بخش قربانی کردن و شراب و روغن مقدس بر خاک افشاندن و بخور سوختن را به چشم جان مشاهده می‌کرد، و صف دراز جوانان و دختران با کره را می‌دید که علامت عصمت یعنی جامه سفید برتن داشتند، و غوغای آمد و رفت و اجتماع مردم بی‌شمار را می‌شنید. اما از آغاز غلبه مسیحیت و رواج آن شور و تعصب مذهبی مردم انتاکیه نیز به مجرای دیگری گرائیده بود، و امپراطور شکایت می‌کند که در عوض آنکه خاندانهای توانگر این شهر صدها گاو و نر پرواری قربانی خدایان حامی خود کنند فقط کاهنی ضعیف و رنگ پریده که تنها ساکن این معبد ویران گشته بود یک عدد غاز به خرج خود تهیه می‌کرد.<sup>۱</sup> عبادتگاه متروک مانده و آواز هاتف خاموش گردیده و بادخول آداب عبادت و مراسم کفن و دفن مردگان بشیوه‌ای که در میان مسیحیان رایج بود از اراض مقدس هتک حرمت نیز شده بود. بعد از مرگ بابی لاس<sup>۲</sup> (یکی از اسقفان انتاکیه که در عهد دیسیوس<sup>۳</sup> و هنگام آزار و شکنجه مذهبی در زندان جان سپرد) و پس از گذشت تقریباً یک قرن که وی در خاک گور خفته بود به فرمان گالوس قیصر جسدش را از گور بیرون آوردند و در قلب بیشه دفنی دوباره در خاک نهادند و کلیسایی مجلل و معظم بر روی آن بنا کردند و مقداری از اراضی متبرک را برای تأمین مخارج کشیشان و برای دفن مسیحیان انتاکیه غصب کردند یعنی مسیحیان آرزومندی که می‌خواستند در پائین پای اسقف خود در خاک بیارمند، و کاهنان آپولون با پیروان بیمناک و خشمگین خویشتن بجای دیگر رفتند. به مجرد اینکه بر اثر تحولی دیگر مذهب بت پرستی ظاهراً از نو رونقی گرفت کلیسای سن بابی لاس را منهدم کردند

۱ - جولیان بی آنکه خود آگاه باشد در کتاب میزوپوگون سادگی خویشتن را آشکار می‌کند و باید گفت که این نوع سادگی از اجزاء طبع ظریف است. ۲ - St. Babylas ۳ - Decius

و بر ویرانه عمارتی که پادشاهان متدین سوری بنا کرده بودند عمارات نوافزودند. ولیکن مهمترین و نخستین هم جولیان نجات دادن خدایان ستمکشیده از حضور وجود نفرت‌انگیز مسیحیان مرده و زنده بود که به وضعی چنان مؤثر آواز خدعه‌گری یا شور مذهبی را خاموش کرده بودند. جائی که به لوث اجساد مردگان آلوده بود طبق مراسم مذهبی قدیم پاکیزه و مطهر گردید و جنازه‌ها را به طریقی که مناسب بود از گور بیرون آوردند و عمال کلیسا اجازت یافتند که جسد سن بایی لاس را به مقر سابق آن در درون دیوار انتاکیه منتقل کنند. بواسطه شور و تعصب دینی در این وقت مسیحیان نرمی و تواضعی که باید نمودند والا شاید که حسد و غیرت دولتی را که دشمن ایشان بود فرو می‌نشاندند. در دنبال اربابه بلندی که جسد بایی لاس را بر آن نهاده بودند جمع بی‌شماری راه می‌پیمودند و هلله‌کنان به بانگ رعد آسا مزامیر داود را می‌خواندند که به بهترین وجهی نفرت ایشان را از بت و بت پرست بیان می‌کرد. بازگشت این ولی خدا به انتاکیه نشانه پیروزی مسیحیان بود و پیروزی ایشان اهانتی بود به دین امپراطور که با عزت نفس کید و نفرت خویشتن را به ظاهر پوشیده داشت. در شبی که سیر موکب مسیحیان پایان پذیرفت معبد دفنی ناگهان سراپا مشتعل گردید و مجسمه آپولون در آتش سوخت و فقط دیوارهای عریان معبد برجای ماند که ویرانه یادگاری دهشت‌انگیز بود. مسیحیان انتاکیه با اطمینان و اعتقاد دینی و با اصرار و پایداری می‌گفتند که سن بایی لاس به نیروی شفاعت صاعقه آسمان را به جانب سقف محکوم به فنا گردانده بوده است. اما جولیان که ناچار باید از معجزه و جنایت یکی را مسبب حریق بشناسد بی‌هیچ تأملی و بی‌هیچ گواهی و حجتی حریق معبد دفنی را به انتقام جوئی فرقه جلیلیان نسبت داد و اندک احتمالی نیز هست که مسیحیان مسبب حریق بوده‌اند. اگر گناه این طایفه تا بدان حد که باید بثبوت رسیده بوده پس جولیان حق داشته است که فرمان قصاص به مثل بدهد، فرمانی که فوراً اجرا گردید و به موجب آن درهای کلیسای اعظم انتاکیه را بستند و اموال آن همه را توقیف کردند و برای یافتن مجرمانی که باعث آشوب و حریق شده یا ثروت

کلیسارا مخفی کرده بودند چندن از کلیسائیان را شکنجه نمودند و تئودورت<sup>۱</sup> نامی را که از بزرگان ایشان بود به حکم کنت مشرق سر از تن جدا کردند و لیکن امپراطور این کار شتابزده را نکوهش کرد و به حقیقت یا به ریا و تظاهر تأسف خورد و جزع بسیار نمود که تعصب عمال بی تدبیر سرانجام سلطنت مرا به ننگ آزار مذهبی مکدر خواهد کرد.

شور و تعصب عمال جولیان بیک نگاه غضب‌آلوده پادشاه خاموش می‌شد ، اما وقتی که خداوند گارکشوری خویشان را رهبر فرقه‌ای مذهبی می‌نامد مردم خشمگین می‌شوند و زنجیر می‌گسلند چندان که ازخشم ایشان نه به آسانی ممانعت می‌توان کرد و نه همه را موافق با یک اصل و روش معین مجازات می‌توان نمود. جولیان در دستخطی رسمی دیانت و وفاداری بلاد مقدس سوریه را می‌ستاید زیرا که ساکنان مؤمن این شهرها به نخستین اشارتی گورهای جلیلیان را ویران کرده بودند و اندکی شکوه می‌نماید که ایشان در انتقام‌جوئی به خاطر ستمهایی که بر خدایان رفته بوده است حداعتدال را چندان که وی توصیه کرده است نگاه نداشته‌اند. این اعتراف ناقص که امپراطور به اکراه کرده است ظاهراً مؤید روایات کلیسائیان است که گفته‌اند که در بلاد غزه<sup>۲</sup> و آشکالون<sup>۳</sup> و قیصریه<sup>۴</sup> و هلیوپولیس<sup>۵</sup> و غیر اینها بت‌پرستان بی‌رعایت احتیاط و بی‌هیچ ندامتی از بهروزی و نکو حالی خود استفاده کردند و بیچارگانی که در معرض جور و ستم ایشان قرار گرفتند از شکنجه‌رهایی نیافتند الا به مرگ و هنگامی که بدنهای پاره پاره مسیحیان را کش‌کشان در کوچه‌های شهر می‌بردند خشم عامه مردم چندان بود که طبّاخان باسیخ و زنان غضب‌آلود با دوک ریسنده گی آنها را سوراخ سوراخ می‌کردند و پس از چشیدن از امعاء و احشاء کشیشان و دوشیزگان با کره مسیحی این متعصبان خونخوار آنها را با شعر می‌آمیختند و به تحقیر در پیش حیوانات ناپاک شهر می‌افکندند. این صحنه‌های جنون مذهبی نقشی بس نفرت انگیز از فطرت بشری را تصویر مینماید ولیکن قتل عام اسکندریه توجه را بیش از این بخود معطوف می‌دارد زیرا در وقوع

قتل عام ابدآ شکی نیست و منزلت قربانیان این فاجعه و جلال و عظمت پایتخت مصر براهمیت آن می‌افزاید.

### ژرژ مقدسی

ژرژ که یا پدر و مادرش ساکن کاپادوکیه بودند یا خود در آن شهر کسب علم کرده و به یکی از این دو علت مشهور به کاپادوکی شده بود در اپی فانی<sup>۱</sup> از شهرهای سیلیسیه درد کان قصاری<sup>۲</sup> به دنیا آمد. ژرژ با همه پستی نسب و گمنامی به مدد استعداد خاصی که در کل بر دیگران شدن داشت ترقی نمود و حامیانی که وی با جدو جهد بسیار ایشان را تملق می‌گفت برای این وابسته نالایق و بی قدر خود معامله پرسودی درست کردند و آن عقد قرار دادی با دولت بود برای تهیه گوشت خوک نمک سود برای خوراک لشکریان رومی. این شغل پست را ژرژ مفتضح و بدنام نیز کرد و به مدد فنون ننگین و دغل بازی و ارتشاء ثروتی اندوخت و لیکن خلافتکاریهای وی چندان ببدی شهره شد که او ناچار از چنگال عدالت که همه جا در تعقیب وی بود فرار اختیار کرد. پس از این اعمال ننگین ژرژ که با از دست دادن شرف ثروت خود را ظاهراً حفظ کرده بود با اشتیاق و تعصب حقیقی یا تصنعی به مذهب آریوسی ایمان آورد و نیز به خاطر دوستداری دانش یا تظاهر به آن کتابخانه<sup>۳</sup> گرانبھائی فراهم آورد حاوی مجلداتی در تاریخ و فلسفه و علم معانی و بیان و علوم الهی. انتخاب مذهب آریوسی که مذهب فرقه غالب بود ژرژ کاپادوکی را سرانجام بر کرسی اسقفی آتانازیوس نشانده. دخول اسقف اعظم جدید در عرصه کلیسا درست به منزله ظهور فاتحی از اقوام بیگانه کم تمدن و هر لحظه سلطنت

۱ - Epiphania ۲ - پاک کردن پارچه و آن را بوسیله حرارت و رطوبت ضخیمتر کردن.

۳ - پس از قتل ژرژ امپراطور پیایی فرمان می‌داد که کتابخانه را برای مطالعه شخص اوناگادارند و هر غلامی را که گمان می‌کردند که کتابی را پنهان نموده است شکنجه نمایند. امپراطور ارزش این مجموعه را می‌دانست زیرا که خود هنگامی که در کاپادوکیه به کسب دانش مشغول بود چند مجلد از آن را به عاریت گرفته و به خط خود از روی آنها نسخه‌هایی نوشته بود. جولیان در واقع مایل بود که آثار مسیحیان معدوم شود اما با اینهمه حساب دقیق مجلدات دینی را از عمال خود می‌خواهد تا مبادا رسالات ارزنده‌تری هنگام از میان بردن کتب دینی به اشتباه از میان برود.

روحانی وی آلوده به لوث ستمگری و خونخواری و حرص و آز بود. پیروان مذهب کاتولیکی در اسکندریه و مصر به این طریق مخدول و متروک در دست ستمگری گرفتار آمدند که به حکم طبیعت و تربیت به کار شکنجه کردن و آزار نمودن می آمد. اما باید گفت که ژرژ کاپادوکی در ظلم نمودن به مردم مختلفی که ساکن قلمرو اسقفی وی بودند عادل و بی غرض بود. اسقف اعظم مصر جلال و جبروتی را که خاص علو مقام او بود اختیار کرد اما هنوز رذائل فطری و نسبی خود را نمایان می کرد. وی برخلاف رسوم عدالت تجارت نمک تیزاب و نمک طعام و کاغذ و حتی کار کفن و دفن اموات و غیر اینها را تقریباً تمامی در انحصار خود آورد و به این طریق بازرگانان اسکندریه همه را فقیر و بینوا کرد و پدر روحانی این مردم بزرگ به و بال کار پست جاسوسی نیز تن در داد. اسقف اعظم پیشنهاد کرد که همه خانه های اسکندریه مشمول مالیات شوند زیرا بنا به ادعای وی مؤسس شهر مالکیت دائم اراضی آن را به جانشینان خود یعنی فرمانروایان سلسله بطالس و قیصره منتقل کرده بوده است و این ادعا اکنون باطل و منسوخ بود. بت پرستانی که به امید آزادی و برخورداری از تسامح مذهبی خشنود شده بودند شهوت آز را در اسقف اعظم برانگیختند چندان که این روحانی مغرور متکبر به بانگ بلند و لحن توهین آمیز گفت «تا کی اجازه خواهند داد که این گورستانها بر جای بماند» و آنگاه معابد را غارت کرد و به آنها بی حرمتی نمود. در سلطنت کنستانتیوس خشم مردم یا عدالتخواهی ایشان باعث آمد که ژرژ از مقر خود رانده شود و قوای دولتی و لشکری نتوانستند بی زد و خوردی سخت قدرت و سیادت او را به وی باز گردانند و حس انتقام جوئی وی را ارضاء کنند. همان پیکلی که در اسکندریه جلوس جولیان را بر تخت سلطنت اعلان کرد خبر سقوط اسقف اعظم را نیز شایع گردانید. ژرژ را با دو تن از دستیاران خاضع و متذلل وی که یکی کنت دیودوروس<sup>۱</sup> و دیگری دراکونتیوس<sup>۲</sup> رئیس ضربخانه بود، به فضیحت و رسوائی به زنجیر بستند و کشان کشان به زندان عمومی بردند. پس از بیست و چهار روز انبوه کثیر بت پرستان خرافاتی مذهب که از مقررات ملال آور

محاکمات قضائی بجان آمده بودند در زندان را به زور گشودند. دشمنان خدایان و آدمیزادگان بر اثر حملات سفاکانه این جمع کثیر مردند و بدنهای بی جان اسقف و همکاران وی را بر پشت شتری نهادند و پیروزمندانه از کوی به کوی بردند و مردم سکون و سکوت طایفه آتانازیوسی را نمونه‌ای بارز و درخشان از بردباری پیروان انجیل دانستند. اجساد اسقف و دستیاران مسکین و گنه کار او را در دریا افکندند و رهبران عوام الناس که اوضاع را مشوش نموده بودند آشکارا گفتند که ما مصممیم که مسیحان مؤمن اخلاصمند را نوید گردانیم و مانع از آن شویم که اسقف اعظم و دستیاران وی که مانند پیشینیان خود به دست دشمنان دین خویشتن مجازات شده بودند در آینده به لقب و دیگر افتخارات «شهادت» نائل آیند. ترس بت پرستان درست بود و احتیاطهایی که کردند بی اثر. کیفیت مرگ اسقف اعظم وی را مستوجب اجر و سزای نیک نمود و یاد زندگی ننگین او را از خاطرها زدود. طایفه آریوسی مذهب ژرژ را که دشمن آتانازیوس بود عزیز و مقدس می‌داشتند و پس از آنکه این طایفه به ظاهر در سلک اهل سنت مسیحی درآمدند رسم ستایش وی نیز جزء دیگر مراسم مذهبی فرقه کاتولیکی گردید و چهره این بیگانه منفور با تبدیل همه کیفیات زمانی و مکانی در پشت نقاب قدس<sup>۱</sup> و شجاعت مخفی ماند و ژرژ رسوا و بدنام مبدل به سنت جورج شهیر انگلیسی شده است که حامی سپاهیان و جوانمردان و نیز نشان جوراب بند است.

در همان ایامی که جولیان از فتنه اسکندریه آگاه شد از ادسا<sup>۲</sup> به وی خبر رسید که فرقه گردنکش و ثروتمند آریوسی مذهب به طایفه ضعیف و الن تینی توهین کرده و باعث آشوب و اختلال نظم شده‌اند به وضعی که در کشوری تحت حکومت قانون نباید چنین آشوبگرانی را از مجازات معافی بدارند. امپراطور که سخت بر آشفته بود در انتظار گردش کند رفتار دستگاه قضائی نماند و عمال خود را در ادسا

۱ - این امر مسلم نیست اما بسیار محتملست که چنین تبدیلی روی نموده باشد. شهرت و محبوبیت سنت جورج در اروپا و علی الخصوص در انگلستان از زمان جنگهای صلیبی آغاز می‌شود و پیش از آن وی در فلسطین و ارمنستان و رم و ترو و گال نیز محترم و مورد ستایش بود.

مأمور کرد که مایملک کلیسا را بتمامی توقیف کنند. عمال پادشاه اموال کلیسا را در میان سربازان تقسیم کردند و املاک و اراضی آن را بر خالصه دولت افزودند و طعن و فسوس ناجوانمردانه جولیان این عمل ظالمانه را شدیدتر نمود. امپراطور میگوید: «این منم که دوست صدیق جلیلیانم. شریعت «بدیع» این قوم ملکوت آسمانی را به فقیران و نیازمندان و عده داده است و چون ایشان به یاری من از بار گران ملک و مال این دنیا آسوده شوند با سعی و کوشش بیشتر در راه فضیلت و رستگاری پیش خواهند رفت». آنگاه سلطان بالحنی جدی تر سخن می گوید که «هان! بر حذر باشید که تاجه حد مرا با همه رافت و کرم خلقی که دارم خشمگین می کنید. اگر این اغتشاشها دوام یابد من انتقام جنایات مردم را از عمال دولت خواهم گرفت و شما باید بترسید و بیمناک باشید نه فقط از تبعید و توقیف اموال بلکه از آتش و شمشیر نیز هم». اغتشاشات اسکندریه بی شک از نوعی خطرناک تر و خونخوارانه تر بود و لیکن در این غائله اسقفی مسیحی به دست بت پرستان کشته شده بود و نامه رسمی جولیان شاهد گویائیست که حکومت وی چگونه حامی فرقه ای و مخالف بافرقه دیگر بوده است. او مردم اسکندریه را ملامت می کند اما ملامتهای وی آمیخته با احترام و مهربانیست و تأسف می خورد که چرا در این موقع اسکندریان باید راه و رسم جوانمردی و شفقت را که گواه بر یونانی نژاد بودن ایشانست ترک کرده باشند و با وقار و سنگینی ایشان را به علت خطائی که برخلاف نوامیس عدل و مردمی نموده اند سرزنش می کند و با این همه با رضا و خشنودی آشکار خلاصه ای از همه آزارهای طاقت فرسا را ذکر می کند که برانگیزاننده خشم و غضب بود و بت پرستان آنها همه را از دست نا مقدس و ستمگر ژرژ کاپادوکی تحمل کرده بودند. جولیان این اصل کلی را قبول می کند که حکمران دانا و با عزم باید مردم گستاخ را کیفر دهد و با این همه به احترام بانی شهر یعنی اسکندر کبیر و به خاطر سرپیس که خداوند و حامی آن بود مردم گنه کار شهر را به لطف و کرم و بی هیچ قید و شرطی می بخشاید و بار دیگر نسبت به ایشان برادرانه احساس محبت می کند.

### جولیان و آتانازیوس

پس از خاموش شدن غائله اسکندریه آتانازیوس در میان هلهله تحسین و آفرین مردم برکرسی اسقفی نشست، جایگاهی که دشمن مزاحم و نالایق وی از آن سرنگون کشته بود و چون شوق دین در وجود اسقف اعظم به عیار عقل و بصیرت آمیخته بود حکومت او خیال مردم را آشفته و مشوش نکرد بلکه ایشان را راضی و موافق نمود. زحمات این روحانی و کار او محدود به تنگنای کشور مصر نبود. وضع دنیای عیسوی پیوسته در نظر فکر واسع و توانای او آشکار و سن و لیاقت و حسن شهرتش چندان بود که وی توانست در لحظه خطر فوراً دیکتاتور شود و امور کلیسا را با استبداد مطلق اداره کند. از زمانی که اکثر اسقفان مغرب به اکراه یا به غفلت و نادانی با اصول دینی مصوب شورای ریمینی موافقت نموده بودند هنوز سه سال نگذشته بود. این اسقفان توبه کردند و ایمان آوردند اما از سختگیری بی جهت و بی موقع برادران متعصب خود می ترسیدند، و اگر غرور ایشان قوی تر از ایمانشان می بود ممکن بود که خویشتن را تسلیم طایفه آریوسی مذهب کنند و به آغوش ایشان پناه ببرند تا از ننگ توبه نمودن درملاء عام رهائی یابند، زیرا که به توبه نمودن ناچار از منزلت خود می کاستند و مانند مردم عادی و گمنام می شدند. در همین وقت اختلافات داخلی بر سر وحدت سه شخص خدائی و فرق آن سه باهم، علماء علم دین را برآشفته و درمیانشان بحث وجدل برانگیخت و چنان می نمود که ادامه مناقشه بر سر قضیه ای که مربوط به علم ماوراء الطبیعه بود متضمن خطر جدائی آشکار و پایدار درمیان مسیحیان یونانی و مسیحیان رومی باشد. شورائی متشکل از برگزیدگان کلیسا که نام آتانازیوس و حضور وی آن را دارای قدرت و اعتبار شورای عمومی کرده بود، باتدبیر حکیمانه به اسقفانی که برخلاف حزم و احتیاط منحرف شده و راه خطا پیموده بودند اذن دخول در جمع اهل سنت داد با یک شرط آسان که مفاد آئین نامه شورای نیسیه را بپذیرند و تصویب کنند؛ و از ایشان نخواستند که به خطای گذشته اقرار آورند یا عقاید دینی و فلسفی خود را به دقت بیان و تعریف



کنند. مواعظ اسقف اعظم مصر هم اکنون کشیشان گال و اسپانیا و ایتالیا و یونان را آماده پذیرفتن این روش سودمند کرده بود، و با وجود مخالفت بعضی از روحانیون غیرتمند ترس از دشمن مشترک وفاق و آرامش را در میان همه مسیحیان برقرار کرد.

بر اثر حذاقت و جدیت اسقف اعظم مصر از دوران سکون سود بسیار حاصل آمد تا وقتی که فرامین خصومت آمیز امپراطور امن و آرامش را برهم زد. جولیان که مسیحیان را خوار و حقیر می شمرد آتانازیوس را به خصومت عجیب و صمیمانه خود مفتخر نمود و به خاطر او تنها امپراطور به هوای دل خود امتیازی خاص برای اسقف قائل شد مخالف با روح بیانیه های سابقش. به زعم جولیان مفاد فرمان تسامح عمومی مسیحیانی را که وی از تبعید فراخوانده بود دوباره مالک کلیساهای خود نمی کرد. وی اظهار تعجب بسیار می کند که جنایتکاری که به کرات به حکم امپراطور محکوم گشته است چگونه جرأت می آورد که مهابت قانون را موهون و کرسی رئیس اسقفان اسکندریه را به گستاخی غصب کند و در انتظار او امر خداوند کار خود نماند. به جزای این گناه خیالی جولیان دگرباره آتانازیوس را از شهر بیرون راند و رأی ملوکانه بر آن قرار گرفت که با خود چنین بپندارد که اسقف اعظم را عقوبت نمودن باعث خشنودی اتباع متدین وی خواهد شد اما التماسها و توسل جوئی مردم بزودی امپراطور را مطمئن کرد که اکثر مردم اسکندریه مسیحی و قسمت اعظم مسیحیان سخت هواخواه اسقف ستم دیده اند. آگاه شدن از احساسات مردم به جای آنکه جولیان را به لغو فرمان صادر شده ترغیب کند، او را برآشفته و باعث گردید که مصریان همه مشمول کیفیت تبعید شوند. غیرت و تعصب انبوه کثیر مردم عناد جولیان را بیش از پیش برانگیخت و او را از خطر گذاشتن رهبری محبوب و جسور در رأس شهری پرفتنه و آشوب بیمناک کرد و لحن او در بیان غضب و خصومت چنانست که اعتقاد وی را به شجاعت و کفایت آتانازیوس آشکار می کند. اجراء حکم تبعید همچنان به تأخیر می افتاد بواسطه احتیاط یا اهمال اک دی سیوس<sup>۱</sup> فرمانفرمای مصر که سرانجام به توبیخ امپراطور از خواب رخوت بیدار شد. جولیان

وی می گوید « هرچند که در نوشتن راجع به موضوعهای دیگر قصور کنی لا اقل تکلیف تو اینست که مرا از روش خود در برابر آتانازیوس که دشمن خدایانست آگاه گردانی. دیر زمانیست که من از نیات و مقاصد خود به تو نوشته ام و سوگند می خورم به سراپیس بزرگ که صاحبان مناصب در حکومت تو ناچار خواهند شد که یکصد پوند طلا غرامت بپردازند مگر آنکه تا غره ماه دسامبر آتانازیوس از اسکندریه بل از مصر خارج شده باشد. تو خوی مرا میدانی. من دیر محکوم می کنم و دیرتر از آن بر کسان می بخشایم. » حاشیه ای که امپراطور به خط خود و به اختصار در ذیل نامه نوشت اثر آن را نافذتر کرد: « خوار نمودن خدایان وجود مرا سراسر انباشته از خشم و اندوه می کند. هیچ چیز نیست که دیدن آن یا شنیدن آن مرا خشنودتر کند از خبر اخراج آتانازیوس از مصر. تقو بر آن شقی منفور! در سلطنت من غسل تعمید یافتن چندین بانوی و الامقام یونانی از اثرات آزارهای این مرد بوده است. » در این نامه جولیان به صراحت فرمان قتل آتانازیوس را نداده بود و لیکن حکمران مصر چنین استنباط کرد که تجاوز از اوامر امپراطور اصلح است از اهمال در فرمان بردن از خداوند گاری خشمگین. اسقف اعظم نیز به رعایت احتیاط به دیرهای راهبان بادیه نشین پناه برد و با چابکی و مهارتی که معمول وی بود از دامهای دشمن دوری جست و چندان زنده ماند تا عاقبت در مرگ پادشاه شادی کرد، پادشاهی که سر ضمیر خویشتن را با کلماتی که مفهومش بس مهم است بیان کرده و چنین است آن کلمات: وجود آتانازیوس ظریفست انباشته از همه سموم خبث و کین فرقه جلیلی. من کوشیده ام که روش زیرکانه جولیان را با امانت و درستی وصف کنم تا بدانند که او چگونه می خواست که از ستم نمودن به مسیحیان نتایج دلخواه را بدست آورد و لیکن به لوم ستمگری گرفتار نیاید و مقصر شمرده نشود. اما اگر روح قتال تعصب پادشاهی با تقوی و پرهیزکار را تیره دل و کژ اندیش نمود باید اعتراف نیز کرد که اغراض و شهوات طبع بشری و شور و شوق مذهبی بر مصائب « واقعی » مسیحیان افزود و آنها را بزرگتر نمود. بردباری و فروتنی و رضا و تسلیمی که نخستین پیروان انجیل را از دیگران مشخص و ممتاز کرده بود مورد ستایش اخلاف ایشان

بود اما نه نمونه‌ای که از آن پیروی کنند. مسیحیانی که اکنون متجاوز از چهل سال زمام حکومت دینی و دنیوی امپراطوری را در دست داشتند به همه مفاسد و گستاخی‌های که زائیده رفاه و بهروزیست گرفتار آمده و به این عقیده خو گرفته بودند که فقط قدیسین حق دارند که بر ملک زمین فرمانروائی کنند. بمجرد این که خصومت جولیان کشیشان را از مزایائی محروم کرد که کنستانتین به لطف و عنایت به ایشان اعطاء نموده بود این گروه شکوه آغاز کردند که بر ما ستم بسیار رفته است و مسامحت بی قید و شرطی که جولیان در حق بت پرستان و مرتدان روا می داشت اهل سنت مسیحی را اندوهگین و خشمناک می کرد. زدن و آسیب رساندن را عمال دولت دیگر تشویق نمی کردند اما تعصب مردم چندان بود که هنوز مرتکب کارهایی از این قبیل می شدند. درپسی نوس<sup>۱</sup> محراب سیبل مادر خدایان را تقریباً در حضور امپراطور سرنگون کردند و در شهر قیصریه واقع در کاپادوکیه معبد الهه بخت یعنی تنها معبد بت پرستان که برجای مانده بود از غلیان خشم و آشوب عوام الناس ویران گردید. در این مواقع پادشاهی که غمخوار خدایان و حافظ شرف مقام ایشان بود طبعاً مایل نبود که جریان کار عدالت را متوقف کند و چون آگاه شد که متعصبانی که مستوجب عذاب بوده و از دست آشوبگران رنج بسیار کشیده بوده اند اکنون پاداش نیکو یافته و مشمول افتخارات خاص شهیدان شده اند خاطرش آشفته و غضبناک گردید. اتباع مسیحی جولیان مطمئن بودند که پادشاهشان تدابیر خصومت آمیز در سر دارد و ترس و بدگمانی ایشان چندان بود که شاید هر واقعه‌ای که در حکومت او روی می نمود زمینه‌ای برای ناخشنودی و بی اعتمادی این طایفه فراهم می آورد. قوانین جزا ناچار در طی مسیر عادی به کرات شامل مسیحیان نادرست کردار و باعث محکومیت ایشان می شد زیرا که قسمت بزرگی از مردم از این طایفه بودند. ولیکن برادران دینی ایشان به رفق و مدارا و بی آن که در حقایق قضیه‌ای تأمل کنند بی گناهی مسیحیان را مسلم و دعوی ایشان را وارد می دانستند و سختگیری قاضی را به حمایت اواز بت پرستان و کین ورزی و آزار مذهبی نسبت می دادند و مصائب حال را هر چند که

غیر قابل تحمل می نمود به منزله مقدمه ای ناچیز جلوه گر می ساختند از بلاها و شدائدی که در کمین بود و ایشان را تهدید می کرد. مسیحیان جولیان را جائری مکار و ستمگر می دانستند که انتقام جوئی را به تأخیر افکنده بود تا روزی که پیروزمندانه از جنگ با ایرانیان باز گردد و منتظر بودند که به محض غلبه بر دشمنان خارجی روم ثقاب ریا و تظاهر را به دور افکند و آن گاه سیل خون زهاد گوشه نشین و اسقفان در آمفی تئاترها جاری گردد و مسیحیانی که هنوز صریحاً به عقیده دینی خود اعتراف و در این کار پایداری می نمودند از نعمات طبیعی و اجتماعی که شامل همه مردم بود محروم گردند. مخالفان امپراطور هر بهتانی را که ممکن بود نام این مرتد بزرگ رانگین کند به زودی باور می کردند و می پذیرفتند زیرا که از او بیمناک و نفور بودند و برخلاف حزم و احتیاط آشوب و غوغا برپا می کردند و پادشاه را به خشم و تند خوئی برمی انگیزتند با آن که تکلیف ایشان محترم داشتن او و سود ایشان در ثنا گفتن او بود، مسیحیان هنوز می گفتند که گریه و دعا تنها سلاح ایشان در جنگ با ستمگر نامؤمنست و او را به غضب الهی رها می کردند تا خداوند خود داد خویش را از وی بستاند اما در ضمن با ترشروئی و عزم راسخ بتلویح و اشاره می گفتند که تسلیم و فرمانبرداری ایشان دیگر از اثرات ضعف و ناتوانی نیست و بانقص فضیلتی که در انسان هست شاید صبر و بردباری ایشان که بواسطه معتقدات دینی پدید آمده در برابر ایذاء و آزار مذهبی فرسوده گردد و پیاپیان برسد. محالست تعیین کردن که تعصب جولیان تا چه حد می توانسته است بر عقل و شعور و رحم و شفقت وی فائق آید. اما اگر در نیروی جوامع مسیحی و ماهیت آنها به دقت بیندیشیم برای ما شکی نخواهد ماند که امپراطور نمی توانست بنیان دین مسیحائی را براندازد مگر آن که ناچار اول کشور خود را به فجایع هول انگیز جنگ داخلی گرفتار می کرد.

## فصل بیست و چهارم

### انتخاب جوویان<sup>۱</sup> اندیشه‌ای چند در باب مرگ جولیان انتخاب جوویان

جولیان به جنگ با ایرانیان رفت و اندک پیشرفتی نیز کرد ولیکن سرانجام ناچار شد که عقب نشینی کند و در نبردی سخت در آن سوی رود دجله جراحتی مهلک یافت و در بیست و ششم ژوئن ۳۶۳ میلادی بمرد.

پیروزی مسیحیت و نیز مصائبی را که بر امپراطوری گذشت می‌توان تاحدی از جولیان دانست که برخلاف شیوه عاقلان در وقتی که وقت بود همکاری و جانشینی برای خود برگزید تا نقشه‌ها و تدابیر وی را در آینده اجرا کند. از سلسله پادشاهی کنستانتیوس کلوروس<sup>۲</sup> هیچ کس جز جولیان باقی نمانده بود و اگر امروز گاری این خیال را در سر می‌پرورد که منصب پادشاهی را به شایسته‌ترین رومیان اعطاء کند مسلماً مشکل انتخاب چنین کسی و نیز دلبستگی شخص وی به حفظ قدرت و ترسش از حق‌ناشناسی دیگران و امیدواریش به دوام تندرستی و جوانی و بهروزی خویشتن او را از این خیال منصرف کرد. مرگ ناگهانی جولیان امپراطوری را بی‌سرور و بی‌وارث نمود و در ورطه تشویش و خطر افکند وضعی که در مدت

هشتادسالی که از انتخاب دیوکلسیان می گذشت هرگز به میان نیامده بود . در حکومتی که امتیاز پاك نژادی و شرف نسب تقریباً فراموش شده بود اهمیت بزرگ زادگی بسیار کم و جاه و منصب دیوانی حقوقی اتفاقی و ناپایدار بود و آرزو مندانی که طالب جلوس بر تخت خالی سلطنت بودند ناچار باید فقط متکی به استحقاق شخصی بوده باشند یا به دوستداری مردم . ولیکن وضع لشکریان گرسنه که سپاه عجم ایشان را از هرسو در میان گرفته بود دوران سوگواری و مصلحت اندیشی را کوتاه کرد و در این هنگام دهشت و پریشانحالی ، بدن پادشاه مرده را چنان که وی دستور داده بود بستند و به وضعی که شایسته بود مومیائی کردند و سحرگاهان سرداران سپاه مجلسی آراستند تا به مشورت بنشینند و فرماندهان افواج و صاحبمنصبان سواره نظام و پیاده نظام همه را بدان مجلس فراخواندند . سه تا چهار ساعت از شب گذشت اما نه فارغ از دسائس نهانی ، و چون پیشنهاد شد که امپراطوری برای روم برگزینند روح نفاق و توطئه شروع کرد به آشفتن جمع حاضران . ویکتور<sup>۱</sup> و آرن تئوس<sup>۲</sup> بقایای درباریان کنستانتیوس را به دور خود گرد آوردند و دوستان جولیان خویشان را به داگالی فوس<sup>۳</sup> و نویتا<sup>۴</sup> پیوستند که از سران طوائف گالی بودند و بیم آن می رفت که میان این دو دسته نزاعی درگیرد و نتایجی بس مهلک از آن ببارآید زیرا که دو گروه را فطرتاً و از جهت منافع و اصول ملکداری و شاید معتقدات مذهبی با هم تفاوت بسیار بود و تنها علو فضائل سالوست<sup>۵</sup> میتواندست اختلافات ایشان را براندازد و صلح و آشتی در میانشان پدید آورد و همه را متفق الرأی کند و این سردار مکرم محترم اگر صمیمانه و با فروتنی ایستادگی نکرده و بصراحت نگفته بود که پیری و ناتوانی او قادر به تحمل بار سنگین دیهیم پادشاهی نیست خود فوراً به جانشینی جولیان برگزیده می شد . فرماندهان سپاه که از امتناع وی متعجب و متحیر شده بودند اندکی مایل به قبول پند سودمند یکی از صاحبمنصبان فرودست شدند که گفت باید چنان عمل کنید که اگر امپراطور زنده بود اما در

میان شما نبود عمل می کردید و قدرت خود همه را بکار ببرید تا سپاه روم را از پریشانحالی برهانید و اگر بخت یاری کند و به حدود بین النهرین برسید آن گاه با اتفاق و اتحاد به مصلحت اندیشی پردازید و با تأمل بسیار پادشاه قانونی خود را انتخاب کنید. در همان وقتی که مشورت کنندگان سرگرم بحث و مذاکره بودند تنی چند جوویان را که منزلی نداشت جز آن که در میان خادمان درباری نخستین ایشان بود درود و تحیت گفتند و به القاب امپراطور و اگوستوس خواندند. از بانگ هلهله و تحسین هنگامه ای برپای شد و سربازان نگهبان که گرداگرد خیمه را فرا گرفته بودند درود و تحیت را همچنان تکرار کردند تا به آخر صف. پادشاه جدید که از نیک بختی خویش متعجب شده بود بشتاب به زیب وزیر سلطنت آراسته گردید و سردارانی که جوویان تا چندی پیش به ایشان توسل می جست تا از لطف و حمایتشان برخوردار گردد اکنون در پیش او سوگند وفاداری یاد کردند. قوی ترین دلیلی که جوویان را برای سلطنت مناسب می نمود وجود پدر او کنت وارونیان<sup>۱</sup> بود که در ایام بازنشستگی با احترام و شرافتمندی از ثمره خدمت سالیان بهره مند بود. فرزند او که خدمتگذار دولت نبود در گمنامی فارغ از قیدی بصری برد. و به زن و شراب میلی وافر داشت و در هردو کار طریق افراط می پیمود. با اینهمه در مدح او باید گفت که وی دارای ملکات یک مسیحی و یک سرباز خوب بود جوویان به هیچ یک از خواص جاه طلبی که تحسین و رشک و حسد دیگران را برمی انگیزد شاخص و ممتاز نبود و بواسطه صلاحت منظر و خلق خوش و ظرافت طبعی با همه کس آشنا بود و محبت سربازان هم صنف خویش را کسب کرده بود و سرداران هردو دسته به رأی مردم عادی رضا دادند زیرا که مکر و نیرنگ دشمنان ایشان را در کارگردانی آن دخالتی نبود. واقعه برافراشتن امپراطور جدید به سلطنت روم او را بسیار راضی و خشنود کرد اما جوویان بحق بیمناک بود که مبادا عمر او و دوران سلطنتش هم در روز جلوس بر تخت بپایان برسد و این اندیشه از خرسندی او کاست. با اینهمه جوویان بی درنگ از ندای ضرورت فرمان برد و چند ساعتی

پس از مرگ سلف خویشتن فرمان داد که لشکریان رومی عقب نشینی کنند زیرا طریقی غیر از این برای رهائی ایشان از پریشانحالی نبود.

بیمناسکی دشمن<sup>۱</sup> صادق ترین گواه احساس احترام اوست و شادی و خرسندی او در هنگام رهائی درجه ترس او را بدقت آشکار می کند. خبر خوش آیند مرگ جولیان را یکی از فراریان جنگ در اردوگاه شاپور افشاء کرد و این واقعه پادشاه نومید ایران را ناگهان دلگرم و به پیروزی مطمئن نمود. شاپور سواران شاهی را که شاید همان ده هزار سرباز<sup>۲</sup> جاویدان بودند فوراً از بقیت سپاه جدا کرد تا در تعقیب دشمن لشکر او را یاری نمایند و فشار نیروی به هم پیوسته خویشتن همه را بر صفوف مؤخر جیوش رومی تحمیل کنند. به این طریق در پسین صفوف دشمن هرج و مرجی پدید آمد و افواج مشهور رومی که هریک از آنها بنام دیو کلیسیان یا یکی از همکاران جنگاور وی خوانده میشد همه درهم شکستند و در زیر گام فیلان پایمال گردیدند و سه تریبون<sup>۳</sup> که می کوشیدند تا فرار سربازان را مانع آیند جان خویشتن را از دست دادند. بر اثر پایداری و دلاوری رومیان سرانجام وضع نبرد به کیفیت اولین بازگشت و ایرانیان به عقب رانده شدند و فیلان بسیار و جمعی کثیر از مردان جنگی به قتل رسیدند و لشکر روم پس از آن که یک روز دراز تابستان راه پیمودند و جنگیدند شامگاهان به سامارا<sup>۴</sup> رسیدند که در ساحل دجله و در حدود صدمیل از شمال تیسفون قرار داشت. روز بعد سپاه عجم در عوض هجوم به لشکریانی که در حرکت بودند به اردوگاه جوویان حمله بردند که در دره ای عمیق و دور افتاده قرار گرفته بود. تیراندازان ایرانی از فراز کوهها افواج خسته و درمانده روم را می آزرند و به ایشان اهانت می نمودند، و دسته ای سوار

۱ - شاپور دوم فرزند هرمز شاهنشاه ساسانی که پیش از ولادت پادشاهی یافت. وی به مردن جولیان شادی بسیار کرد و در ۳۸۰ میلادی با جوویان پیمان صلح بست. ۲ - سربازان جاویدان در دوران سلطنت کوروش کبیر و جانشینان او شهرت بسیار داشتند و ظاهراً در دوره ساسانی دوباره متشکل شدند. ایشان را بدین سبب جاویدان می خواندند که شمارشان هرگز از ده هزار کمتر نبود و بردن یا کشته شدن یک سوار یا بیشتر فوراً سواران دیگر جایگزین ایشان می شدند.

۳ - صاحب منصبان افواج رومی. هر فوجی را شش تریبون بود. ۴ - Samara



ازجان گذشته که دلیرانه به درون دروازه گارد پرتوری راه یافته بودند پس از جنگی که نتیجه اش مشکوک و نامعلوم بود نزدیک سراهپرده شاهی کشته شدند. در شب بعد اردوگاه کارچ<sup>۱</sup> در پناه دیوارهای مرتفع رود دجله از خطر مصون ماند، و لشکریان رومی باآنکه از تعقیب قبائل سوری و دیگر نواحی مجاور در عذاب بودند چهار روز بعد از مرگ جولیان در نزدیکی شهر دورا<sup>۲</sup> خیمه برافراشتند. رود دجله هنوز در یسار ایشان بود و آنچه آذوقه داشتند تقریباً همه مصرف شده و امیدواری ایشان بسررسیده بود و سربازان بی تاب و توان که به ساده لوحی به خود تلقین کرده بودند که از مرزهای امپراطوری چندان دور نیستند از پادشاه جدید خود تقاضا کردند که در صورت امکان و با همه خطری که در این کار بود به ایشان رخصت داده شود که از رود بگذرند. جوویان ییاری چندتن از خردمندترین سرداران خود کوشید تا از این کار خلاف رویه ممانعت کند و به صراحت هرچه تمامتر برای سربازان شرح داد که چگونه اگر نیرو و مهارت کافی هم داشته باشند و بتوانند در جهت مخالف سیل خروشان این رود عمیق و تند گذر شنا کنند کاری نخواهند کرد جز آنکه خویشان را بی اسلحه و وسیله دفاعی به لشکر عجم تسلیم نمایند که ساحل مقابل را اشغال کرده بودند. اما سپاهیان روم چندان فغان و غوغا برآوردند و الحاح و اصرار کردند تا امپراطور به اکراه رضا داد که پانصد سربازگالی و ژرمنی که از کودکی با آبهای رن و دانوب آشنا بودند خویشان را جسورانه به کام خطر دراندازند تا شاید بقیت لشکر را تشویق یا متنبه کنند. این پانصدتن در خاموشی شبانگاهی به شنا از دجله گذشتند و بریکی از مواضع بی نگاهبان دشمن شبیخون زدند و هنگام طلوع فجر نتیجه ثبات عزم و مددکاری بخت را به علامتی نمایان کردند. توفیق این سربازان در امتحانی که دادند امپراطور را مایل کرد که به وعده های مهندسان خود گوش بدهد که میخواستند پلی شناور از پوستهای پر باد گاو و گوسفند و بز بسازند و آن را از خاک و دسته های چوب به هم پیوسته بپوشانند. دو روز گرانها بر سر این کار پرهزمت بی فایده صرف شد و رویان که شدائد

گرسنگی را تحمل نموده بودند نومیدانه به دجله و لشکر عجم نگاهی کردند، لشکری که به مشاهده پریشانحالی سپاه امپراطور هردم برخیره سریش می افزود و شمارش بیشتر می شد.

در این وضع نومیدکننده روح افسرده رومیان به شنیدن صدای سخن صلح دوباره جانی گرفت و جسارت تند گذر شاپور ناگهان زائل گردید زیرا وی بانگرانی بسیار مشاهده کرد که تکرار نبردهای بی نتیجه باعث از دست رفتن دلیرترین و وفادارترین بزرگان کشور او و شجاعتترین افواج وی و قسمت اعظم قطارهای فیلان او شده است. گذشته از این پادشاه باتجربه ایران از برانگیختن رومیان نومید به پایداری بیشتر و نیز از پشت نمودن بخت بیمناک بود و می ترسید که مبادا قوای فرسوده امپراطوری بزودی یاری جانشین جولیان و برای انتقام گرفتن از دشمن او بشتابند. سورنای بزرگ خود با ساتراپ دیگری به اردوگاه جوویان آمد و گفت که پادشاه رؤوف و مهربان من از ارائه شرایطی که به موجب آنها از جان قیصر و یاقی مانده لشکر اسیر او درمیگذرد و ایشان را مرخص و روانه دیار خود می کند روگردان نیست. امید سلامت جان رومیان راسخ قدم را رام و مطیع کرد و امپراطور ناچار شد که به پند مشاوران و فریاد سربازان گوش بدهد و پیشنهاد صلح را بپذیرد. پس سالوست و سردار دیگری به نام آرین تائوس را فوراً بنزد شاهنشاه ایران فرستادند تا بدانند که اراده او چیست. این ایرانی زیرک محتال به بهانه های گوناگون تنظیم قرارداد صلح را به تأخیر افکند و شروع کرد به مشکل تراشیدن و توضیح خواستن و عدول کردن از آنچه در پیش پذیرفته بود و افزودن بر مقدار حقوق و مزایائی که میخواست و تلف کردن چهار روز تمام بر سر نیرنگ بازی مذاکرات صلح تا آن که ذخیره آذوقه ای که هنوز در اردوی رومیان موجود بود همه مصرف شد. اگر جوویان می توانست دلیرانه و از سربصارت طرحی در اندازد باید که با جدوجهد و بی هیچ وقفه ای همچنان از میدان جنگ دور شود زیرا که جریان کار مذاکره حمله سپاه عجم را بتعویق انداخت و پیش از سپری شدن چهارمین روز ممکن بود

که وی بسلامت به ایالت بارور و پرثمر کوردوئن<sup>۱</sup> برسد که در فاصله یکصد میلی قرار داشت. ولیکن امپراطور سست عزم در عوض آن که خویشتن را از دام دشمن برهاند با صبر و بردباری منتظر عاقبت کار خود شد و شرائط ننگین صلح را پذیرفت زیرا که رد کردن آنها دیگر از قدرت او بیرون بود. پنج ایالت آن سوی دجله که جد شاپور در جنگ رومیان واگذارده بود دوباره در تصرف پادشاه ایران درآمد و شهر تسخیرناپذیر نیزبیس<sup>۲</sup> به موجب یک ماده از مواد قرارداد صلح به دست وی افتاد، شهری که در طی سه محاصره پی درپی در برابر مجاهدات لشکر اوپایداری نموده بود. سینگارا<sup>۳</sup> و قلعه مغریه<sup>۴</sup> که یکی از مستحکمترین قلاع بین النهرین بود نیز از پیکر امپراطوری روم جدا گردید و به ساکنان این قلاع اجازه داده شد که با متعلقات خود به جای دیگری بروند و ایرانیان این اجازه را نشان لطف و عنایت دانستند. اما شاهنشاه کشور گشای سختی نمود و اصرار کرد که رومیان باید الی الابد از حمایت پادشاه و کشور ارمنستان دست بدارند. پیمان صلح یا درستتر بگوئیم ترك جنگ در میان دو گروه متخاصم برای مدتی دراز یعنی سی سال بسته شد و با سوگندهای مؤکد و مراسم مذهبی بسیار تأیید و تصویب گردید و ایران و روم هر دو چندتن از بزرگان والامقام خود را به گروگان دادند که ضامن اجراء شرائط صلح باشند.

لی بانیوس انتاکیه ای که عصای سلطنت قهرمان دلاور خویشتن را اکنون در دست ناتوان جانشین عیسوی مذهب او می دید و سخت خشمگین بود اعتدال شاپور را می ستاید زیرا که وی به گرفتن سهمی چنین اندک از امپراطوری روم اکتفا کرده بود. لی بانیوس می گوید که اگر شاپور به داعیه جهان ستانی تا رودفرات نیز پیش رفته بود شاید که با خطری و مخالفتی رویارو نمی شد. اگر شاهنشاه ایران رود اورونتز<sup>۵</sup> یا سیدنوس<sup>۶</sup> یا سانگاریوس<sup>۷</sup> یا ساحل بسفر را در ناحیه تراس مرز ایران کرده بود در دربار جوویان متملقانی بودند که خاطر امپراطور ترسنده دل را

۱ - Corduene. ۲ - Nisbis. ۳ - Singara. ۴ - Moors مردمی از نژاد بربری  
و عرب و ساکن آفریقای شمالی. ۵ - Orontes. ۶ - Cydnus. ۷ - Sangarius.

مطمئن کنند که آنچه از متصرفات رومی برای او باقی مانده چندان وسیع است که به نیکوترین وجهی اسباب قدرت و رفاه عیش را در حد وفور برای وی فراهم آورد. بی آن که مفهوم طنز خبث آمیز لی بانیوس را با تمام قوتی که در آن هست بپذیریم باید اذعان کنیم که جاه طلبی جوویان عقد پیمان صلحی چنین ننگین را آسان کرد. این خادم گمنام که به مدد بخت به مقام سلطنت برافراشته شده بود نه بیاری لیاقت و استحقاق با ناشکیبائی تمام می خواست که از دست ایرانیان بگریزد تا شاید بتواند مقاصد سوء پروکوپئوس<sup>۱</sup> را که فرمانده سپاه بین النهرین بود مانع آید و سلطنت نااثبات خویشان را بر افواج و متصرفاتی که هنوز از انتخاب شتابزده و پر آشوب لشکریان ماوراء دجله بی خبر بودند ثابت و استوار گرداند. در مجاورت همین رود و به فاصله ای نه چندان دور از موضع مرگ بار دورا<sup>۲</sup> ده هزار یونانی بی سردار را که نه دلیل راهی داشتند و نه آذوقه ای ویش از هزار و دویست میل از وطن خود دور بودند به دست خشم و کین شاهنشاه فاتح رها کردند. کامیابی یونانیان و تفاوتی که در جنگیدن ایشان مشاهده می شد بیشتر بسته به ملکات و خصائل ایشان بود نه مربوط به موضعشان. یونانیان در عوض آن که بنده وار تسلیم عقائد شخصی یک تن و مصلحت اندیشیهای نهانی او شوند در مجمعی متشکل از مردم متفقاً شور و مشورت می کردند. در مجمعی چنین ضمیر هریونانی انباشته از عشق سربلندی و گرامی داشت آزادی و خوار شمردن مرگ بود. یونانیان می دانستند که بداشتن سلاحهای بهتر و انضباط بیشتر از لشکر عجم برترند و از سرفرود آوردن در پیش دشمن عار داشتند و از تسلیم به او امتناع ورزیدند و با بردباری و شجاعت و مهارت جنگی بر هرمانعی فائق آمدند و واقعه مهم عقب نشینی لشکر ده هزار نفری یونانیان سلطنت ایران را موهون و ضعف آن را آشکار نمود.

شاید در ازاء امتیازات شرم آور امپراطور شرط کرد که ایرانیان برای سپاه گرسنه روم آذوقه فراوان بفرستند و به ایشان اجازه دهند که از پلی که به دست ایرانیان بر روی دجله ساخته شده بود عبور کنند. اما اگر جوویان بحقیقت جرأت

آورد که این شرائط عادلانه را تقاضا کند پادشاه مستبد و مغرور مشرق که به متجاوزان به کشورش رأفت نموده و ایشان را بخشیده بود اکنون سختی نمود و از قبول این شرائط امتناع ورزید. قبائل سوری و نواحی مجاور بعضی اوقات مانع فرار سربازان آواره و سرگردان رومی می شدند اما افواج سپاه شاپور و سرداران او پیمان ختم جنگ را محترم شمردند و جوویان را گذاشتند تا سهل ترین راهی را برای عبور از دجله بیابد. کشتی های کوچکی که در حریق بحریه روم سالم مانده بودند مهمترین کار لازم را انجام دادند یعنی اول امپراطور و مقربان وی را به آن سوی دجله بردند و بعد به کرات آمدند و رفتند تا قسمت بزرگی از افراد سپاه را به ساحل دیگر منتقل کردند. اما چون هر مردی نگران سلامت خویشان بود و می ترسید که مبادا در ساحلی که در دست دشمنست برجای بماند سربازانی که چندان شکیبائی نداشتند که در انتظار بازگشت کشتیهای کندرو بسربرند باجرات و تهور خویشان را بر روی تخته پاره های کم وزنی از شاخه های بهم بافته درختان یا پوست پر باد حیوانات افکندند و در آن حال که اسبان خود را به دنبال خویشان می کشیدند سعی نمودند تا بشنا کردن به آن سوی رود برسند و بعضی از ایشان در این کار موفقتر بودند اما بسیاری از این خطر جوویان جسور طعمه امواج شدند و بسیاری دیگر که فشار هول انگیز جریان آب ایشان را به ساحل مقابل برده بود به آسانی طعمه اعراب وحشی گردیدند که مردمی حریص و سفاک بودند و به این طریق عدد کشتگان سپاه روم در عبور از رود دجله کمتر از شمار مقتولان در یک روز جنگ نبود. بمجرد این که رومیان پای بر ساحل غربی این رود نهادند از تعقیب دشمن عجمی نجات یافتند اما در پیمودن راه دشوار دو صد فرسخی از دشتهای بین النهرین سخت ترین مشقات تشنگی و گرسنگی را تحمل کردند. اینان ناچار بودند از بیابانی شن زار عبور کنند که درازنای هفتاد میلی آن نه یک برگ علف خوش طعم داشت نه یک چشمه آب گوارا، و پای دوست یا دشمن هرگز به بقیت این بیابان قفر نرسیده بود و هیچ کس را در آن پناهی و مأمنی ممکن نبود. هروقت که اندکی آرد در اردوی رومیان یافته می شد ده کیلوی آن را حریصانه به ده سکه طلا می خریدند و

حیوانات بارکش را هم کشتند و بلعیدند و مهمات جنگی و باروبنه سپاهیان رومی در بادیه درهرسوئی پراکنده بود و جامه‌های پاره پاره و چهره‌های لاغر ایشان دلالت بر مصائب گذشته و پریشانی حال می‌نمود. کاروانی حامل آذوقه تا قلعه<sup>۱</sup> اورا<sup>۲</sup> راه پیمود تا با سپاهیان مقابل شد و غذائی که رسید دوچندان خوش آیند بود زیرا که از وفاداری سباستیان<sup>۳</sup> و پروکوپئوس حکایت می‌کرد. در تیل سافاتا<sup>۴</sup> امپراطور با لطف و عنایت بسیار سرداران لشکر بین النهرین را به حضور پذیرفت و بقیت سپاه روم که روزگاری موفق و منصور بوده بود سرانجام درسایه دیوارهای شهر نیزبیس از رنجهای بیاسود. پیکهای جوویان به زبان تملق گوی خبر انتخاب وی و عقد قرارداد صلح و بازگشت او را هم اکنون به سربازان داده بودند و پادشاه جدید مؤثرترین کار ممکن را کرده بود تا سپاهیان رومی با اویعت نمایند و آن کار سپردن فرماندهی نظامی به دست صاحبمنصبانی بود که برای سود خود یا بسبب میل شخصی یا بواسطه ثبات قدم از ولینعمت خویشتن حمایت می‌کردند.

دوستان جولیان با اعتماد کامل پیروزی وی را در جنگ با ایرانیان اعلان نموده و ساده لوحانه دل به این امید خوش کرده بودند که معابد خدایان به غنائم جنگی مشرق مزین گردد و ایران خوار و بیمقدار و یکی از متصرفات جزیه پرداز روم شود و عمال رومی آن را بموجب قوانین رومی اداره کنند و قوم عجم سبک لباس و آداب و رفتار و زبان فاتحان رومی را اختیار کنند و جوانان شوش و اکباتان تحت تعلیم استادان یونانی فنون بلاغت و سخنرانی را فراگیرند. پیشرفت سپاه جولیان ارتباط او را با امپراطوری قطع کرد و از لحظه‌ای که وی به دجله رسید اتباعش که او را دوست می‌داشتند از عاقبت کار پادشاه خود و پست و بلند طالع او بکلی بی‌خبر مانده بودند، و بشنیدن شایعه غم انگیز مرگ او فکر ایشان که به پیروزیهای خیالی وی مشغول بود آشفته و مضطرب گردید و پس از آنکه انکار و تکذیب این واقعه مشؤوم دیگر امکان پذیر نبود اتباع وی همچنان در شک و ریب پایداری نمودند. فرستادگان جوویان داستانی به ظاهر پسندیده در باب صلحی ضروری و موافق

مصلحت منتشر کردند، اما بانگ شایعه که بلندتر و راستگوتر است رسوائی امپراطور و شرائط ننگین قرارداد صلح را آشکار کرد و چون به مردم آگهی رسید که جانشین نالایق جولیان پنج متصرفه رومی را که گالریوس فتح کرده بود در دست دشمن رها کرده و شهر مهم نیزبیس را که حصن حصین ایالات شرقی روم بود به ننگ و فضیحت تسلیم سپاه عجم کرده است سینه‌ها مالا مال غم و انباشته از حیرت و خشم و دهشت گردید. مسأله مهم و خطرناکی که اکنون آزادانه در محاورات مردم مورد بحث بود این بود که پیمان رسمی صلح، در وقتی که دیگر با امن و سلامت عمومی سازگار نیست، تا چه حد باید رعایت شود و مردم اندکی امیدوار بودند که امپراطور به جبران سست عزمی و ترسنده دلی کاری کند سزاوار تمجید و تحسین یعنی به خاطر وطن پیمان شکنی کند. سنای رم با روح ثابت عزمی که داشت هرگز تن به قبول شرائطی درنداده بود که دشمنان به جبر و زور و برخلاف انصاف بر لشکریان گرفتار و پریشان حال رومی تحمیل می کرد و اگر لازم می آمد که بموجب سوابق حس شرف ملی را با تسلیم سردار گناهکار به دست عجمیان ارضاء کنند قسمت اعظم اتباع جوویان روش ایام باستانی را به خرسندی می پذیرفتند.

اما حدود قدرت امپراطور بموجب قانون اساسی هرچه بود وی خداوندگار مطلق قوای جنگی و قوانین مملکتی بود و همان اسباب و موجباتی که وی را مجبور به امضاء پیمان صلح کرده بود اکنون مجبور به اجراء مقررات آن کرد. جانشین جبرلیان می خواست که به قیمت از دست دادن چند ایالت رومی مالک امپراطوری عظیمی شود و نام وجیه شرف و مذهب ترسها و جاه طلبیهای او را پوشیده داشت. با آن که مردم نیزبیس بنا بروظیفه تابعیت از امپراطور به تمنا خواستند که در کاخ سلطنتی شهر سکونت گزینند نزاکت و حزم و تدبیر وی را از این کار بازداشت. سفیر ایران بامداد روز بعد از ورود خود به درون قصر رفت و علم شاهنشاه بزرگ را بر فراز باروی کاخ سلطنت برافراشت و به نام پادشاه ایران اعلان کرد که مردم شهر باید از میان تبعید و بندگی یکی را برگزینند، و این هردو ظالمانه بود. بزرگان شهر که تا آن لحظه شوم به حمایت امپراطور اطمینان داشته بودند

خویشتن را بیای او درافکندند و از او به تضرع خواستند که این گروه مردم مطیع و وفادار را رهانکند یا لااقل تسلیم قهر پادشاه عجمیان ننماید که سه شکست پیایی در نزدیکی نیزبیس او را سخت برآشفته و خشمگین کرده بود. مردم شهر هنوز اسلحه داشتند و شجاعت تا به دفع متجاوزان به وطن خود پردازند و فقط از امپراطور اذن می خواستند که آن هردو را در دفاع از خویشتن بکاربرند و گفتند بمجرد اینکه استقلال خویشتن را بازیابیم دگرباره دست توسل به سوی تو دراز خواهیم کرد تا تفضل کنی و مارا دوباره در صف اتباع خود قرار دهی. اما دلیل ویرهان و فصاحت بیان و چشمان گریان ایشان همه بی اثر بود. جوویان، بااندکی شرمندگی به عذر حرمت سوگند توسل جست و چون تاج زرینی را که به او اهدا کردند با اکراه پذیرفت مردم بیقین دانستند که امیدی به بهبود اوضاع نیست و سیلوانانوس<sup>۱</sup> وکیل دعاوی برآشفته و بیانگ بلند گفت «خسروا! ای کاش همه بلاد قلمرو سلطنت تو چنین برسرت تاج بنهند!» جوویان که در ظرف چند هفته ای عادات و اعمال پادشاهان<sup>۲</sup> را پیشه خود کرده بود از آزادی ناخشنود و از حقیقت مکدر ورنجیده خاطر می شد و بحق چنین می پنداشت که اگر مردم ناراضی شوند شاید مایل به تسلیم به دولت ایران گردند پس فرمانی منتشر کرد که همه باید در مدت سه روز از شهر خارج شوند و اگر خارج نشوند جزای ایشان مرگ باشد. آمی یانوس که گویا خود شاهد نومیدی و پریشان حالی مردم بوده و به چشم اندوه و دلسوزی در ایشان نگریسته است به مدد کلام نقشی با الوان جاندار از این صحنه کشیده است: جوانان دلاور باخشم و اندوه بسیار شهری را که به مردانگی و سربلندی از آن دفاع نموده بودند اکنون رها کردند، و سوگواران دلشکسته ماتم زده برای آخرین بار قطره اشکی بر مزار فرزندی یا شوهری افشاندند، مزاری که دست خشن خداوند گاری عجمی ناچار باید به هتک حرمت آن پردازد، و پیران سالخورده

۱ - Sylvanus - ۲ - جوویان در نیزبیس کاری «شاهانه» کرد یعنی صاحب منصبی دلیر را که هنام او بود و سزاوار قبای ارغوانی سلطنت دانسته بودندش، به فرمان وی از سر سفره طعام شامگاهی کش کشان بردند و به چاهی درافکندند و بی هیچ محاکمه ای و ارائه دلیل گنهکاری او را سنگسار کردند.



آستانه خانه‌ای را که ساعات خوش و فارغ از غم ایام کودکی را در آن گذرانیده بودند بوسیدند و درهای آن را تنگ درآغوش گرفتند. شاهراهها پرشد از انبوه کثیر مردم ترسنده لرزنده و تفاوت مقام و مرتبت و زن و مرد و سن و سال فراموش گردید. هرکسی می‌کوشید که اندک پاره‌ای از مال و اثاث درهم شکسته‌اش را باخودببرد، و چون نمیتوانستند آنچه اسب و ارابه لازم بود فوراً بکار بگیرند مجبور شدند که قسمت اعظم اموال منقول گرانبها را بگذارند و بگریزند. چنین می‌نماید که بی‌رحمی و گران جانی جوویان بر شدت مصائب این فراریان شوریده‌بخت افزوده باشد. ولیکن ایشان را سرانجام در محله تازه ساخته شهر آمیدا ساکن کردند و این شهر که خود مردم بزرگتر و آبادان‌تر می‌شد با افزایش جماعت کثیری که از نیزیس به آن روی آورده بودند به زودی شکوه و عظمت پیشین خود را باز یافت و پایتخت بین النهرین گردید. امپراطور احکام دیگری از همین قبیل برای تخلیه سینگارا و قلعه مغریها و برای بازپس گرفتن پنج متصرفه آن سوی دجله صادر کرد. شاپور از افتخار پیروزی و ثمرات آن برخوردار گردید و قرارداد ننگین صلح را بحق یکی از وقایع فراموش نشدنی دوران انحطاط و سقوط امپراطوری روم دانسته‌اند. پادشاهان سلف گاهگاهی از حق حاکمیت روم بر متصرفه‌ای دور افتاده و بی‌فایده درمی‌گذشتند ولیکن از روزگار پیدایش رم ترمی‌نوس<sup>۲</sup> که خدای نگاهبان آن شهر بود و مرزهای جمهوری روم را حراست می‌کرد هرگز مجبور نشده بود که به شمشیر دشمنی پیروزمند پشت بنماید.

### اندیشه‌ای چند در باب مرگ جولیان

چون ممکن بود که رأی عامه مردم جوویان را به عهد شکنی اغوا کند پس او هرچه زودتر مقررات پیمان صلح را اجراء کرد و با شتاب تمام از محلی که صحنه ننگ و رسوائی او بوده بود دور شد و با تمامی درباریان خود به اتناکیه روی آورد تا از اسباب لذت و آسایش آن برخوردار گردد. جوویان احکام تعصب مذهبی را

رعایت نکرد و حس حق شناسی و انسانیت او را بر آن داشت که مراسم احترامات خاص در باره جنازه پادشاه در گذشته بجای آورد و پروکوپئوس را که از صمیم قلب از فقدان خویشاوند خود نالان و سوگوار بود از مقام فرماندهی سپاه برکنار نکرد به این عذر بظاهر موجه که وی باید کارتشییع و تدفین جنازه جولیان را انجام دهد. برای انتقال پادشاه مرده از نیزییس به طرسوس پانزده روز آهسته آهسته راه پیمودند و از هر شهر مشرق که می گذشتند دسته های متخاصم برپادشاه مرده زاری و سوگواری می کردند یا با فریاد و غلغله بسیار به او دشنام می دادند و ناسزا می گفتند. بت پرستان هم در آن وقت جولیان، قهرمان محبوب خویشان را، در صف خدایانی قرار دادند که وی مذهبشان را احیاء کرده بود، و مسیحیان لعن و دشنام بسیار بدرقه روح پادشاه مرتد کردند و آن را به جهنم حواله و بدنش را تا گور مشایعت نمودند. جماعتی خطر ویران شدن معابد را نزدیک می دیدند و نالان و اندوهگین بودند، و جماعتی دیگر بسبب نجات معجزه آسای کلیسا شادی می نمودند مسیحیان با بیانی مبهم و غرورآمیز ثناخوان پروردگار خویشان بودند که امپراطور مرتد را به ضربت انتقام خدائی از پای درآورده است، ضربتی که از دیرباز شمشیروار بفرزاد سر جولیان گناهکار معلق بوده. این طایفه به تأکید می گفتند که مرگ جولیان ستمگر، در همان لحظه ای که وی در آن سوی دجله جان سپرد، به وحی برقدیسین مصری و سوری و کاپادوکیه ای آشکار شده بوده است، و چون راضی نمی شدند که بگویند که وی از تیرباران لشکر ایران از پای درآمد لذا عمل دلیرانه قتل او را به نابخردی به دستی ناشناخته نسبت دادند متعلق به یکی از مبارزان فانی یا فنا ناپذیر دین مسیح. دشمنان این طایفه بواسطه ساده لوحی یا خبث طینت اظهارات جاهلانه مسیحیان را با اشتیاق تمام قبول می کردند و مرموزانه با کنایه و اشاره یا با یقین کامل و به صراحت می گفتند که رؤساء کلیسا خود قاتلی خانگی و متعصب را به کشتن جولیان برانگیخته و او را در این کار رهنمونی کرده اند. بیش از شانزده سال پس از مرگ جولیان، لی بانیوس در خطابتی به عنوان تئودوسیوس اتهام قتل جولیان را آشکارا و با شدت هرچه تمامتر تأیید کرد. دلایل

و وقایع مؤید بدگمانی لی بانیوس نیست و ماکاری نمی‌توانیم بکنیم جز این که قدر غیرت نمائی و بزرگواری دانشمند انتاکیه‌ای را در حق دوستی بشناسیم که اکنون مرده و فراموش شده بود.

رسم دیرین رومیان این بود که در وقت تشییع و تدفین جنازه‌ای، و نیز در هنگام جشن و سرور پیروزی بانگ مدح و ثنا را به آواز هجو و سخریه تعدیل کنند، تا در بجهوحه مراسم پر فرو شکوهی که نماینده فخر و حشمت زندگان یا مردگان بود عیوب و نقائص ایشان نیز از چشم عالمیان پوشیده نماند. در تشییع جنازه جولیان نیز همین رسم را معمول داشتند و چون جولیان از تأثر بیزار بود و در آن به دیده حقارت می‌نگریست پس بازیگران نمایشهای خنده برانگیز که از نفرت او خشمگین بودند کارهای احمقانه و نقائص امپراطور مرده را به شادی و غلبه بسیار مجسم نمودند و تماشاگران مسیحی ایشان را تحسین کردند و آفرین گفتند و تغیر خلق و حالات و روشهای خاص جولیان مجالی وسیع برای استهزاء و مزاحه گوئی عرضه می‌کرد. جولیان صاحب قریحه بود و در استفاده از موهبت نبوغ غالباً از عظمت شأن و مرتبت خود می‌کاست. آن که اسکندرش خوانده بودند در دست بازیگران مبدل به دیوژن<sup>۱</sup> حکیم شد و امپراطور فیلسوف مسلک را بیمقدار نمودند و چون کاهنی جلوه گر ساختند و گفتند که صفای تقوی و فضیلت وی به خویشتن بینی بیش از اندازه مکدر شده و اوهام‌پرستی او برهم زن آرامش اوضاع بوده و امنیت امپراطوری عظیم و نیرومندی را در خطر افکنده بوده است، و نکته گوئیهای خلاف رویه او را هیچ بدیده عفو ننگریستند زیرا که آنها را هنر فروشی یا تظاهر به هنرمندی می‌دانستند. جسد جولیان را در طرسوس واقع در سیلیسیه به خاک سپردند ولیکن آرامگاه مجلل و شاهانه او که در این شهر در کرانه آب سرد و صافی رود سیدنوس<sup>۲</sup> برپا گردید دوستان وفادار او را ناخشنود کرد، دوستانی که یاد این مرد عجیب بزرگ را دوست می‌داشتند و محترم می‌شمردند. کسانی که فیلسوف اندیشه بودند چنانکه شاید می‌گفتند که ای کاش مرید افلاطون در میان پیشه‌های

آکادمی خوش خفته بود و سربازان بالحنی قاطع تر می گفتند که باید بقایای جولیان را با خاک قیصر درمیدان مارس درهم آمیخته و در میان یادگارهای قدیم مردانگی و فضیلت رومیان قرار داده باشند. در تاریخ پادشاهان نظیر چنین رقابتی هرروز تکرار نمی شود.

## فصل بیست و پنجم

حمایت مجدد از دین مسیح

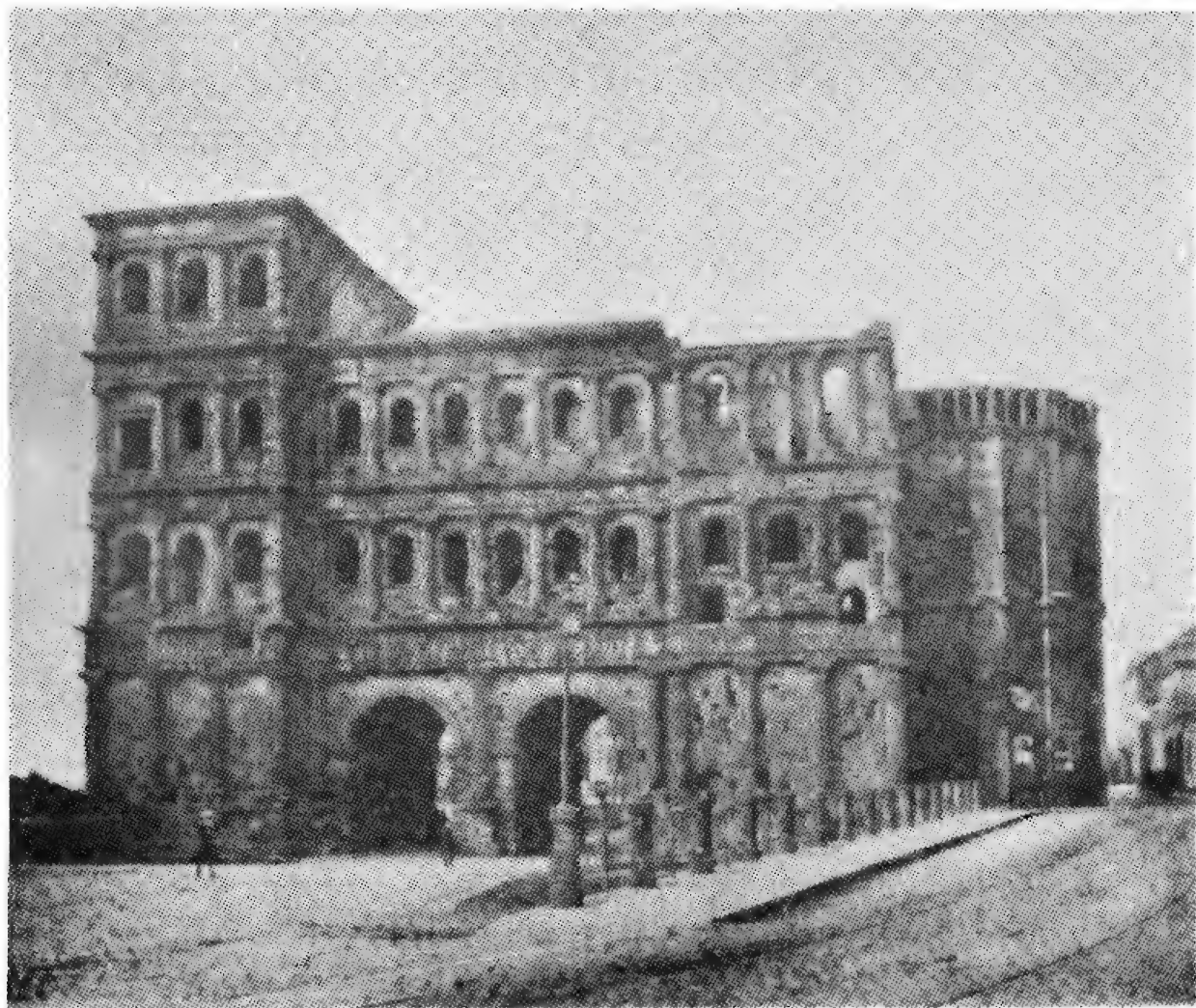
مسیحیان تحت فرمانروائی جوویان

مرگ جولیان امور حکومت امپراطوری را در وضعی مبهم و خطرناک قرارداداده بود. سپاه روم باپیمانی ننگین اما شاید ضروری<sup>۱</sup> نجات یافت و نخستین ایام صلح را جوویان متدین وقف بازگرداندن آرامش داخلی در اوضاع کلیسا و دولت کرد. سلف او به بی‌تدبیری چنان کرده بود که درعوض برقراری صلح مکرو نیرنگ او آتش جنگ را شعله‌ورتر نمود و توازنی که وی خواسته بود بتظاهر در میان فرقه‌های متخاصم حفظ کند نتیجه‌ای ببار نیاورد جز ادامه جدال و نزاع زیرا که برحسب تغییر اوضاع زمانی یک طایفه امیدوار و طایفه دیگر بیمناک بود و زمانی آن بیمناک و این امیدوار، و یکی مستظهر به حقوق قدیم خود بود و دیگری به عزت و تقرب حال، مسیحیان معنای واقعی انجیل را فراموش کرده بودند و بت پرستان روح کلیسا درجانشان رخنه کرده بود. در خانواده‌ها قهرت عصب و انتقام‌جوئی کورکورانه عواطف طبیعی را خاموش کرد و قدرت و منزلت قانون شکسته گشت

---

۱ - مدالهای جولیان منقش به تصویر اوست که به علائم پیروزی از قبیل تاجی از برگ غار و اسیران جنگی که در پایش افتاده‌اند مزین شده است. تملق در واقع انتحاری احمقانه است زیرا که او خود را بلمست خویشتن می‌کشد.

و با آن بدرفتاری بسیار شد. بلاد مشرق به خونریزی ملوث گردید و سرسخت‌ترین دشمنان رومیان همانا دشمنان خانگی بودند که در آغوش کشور ایشان مأوی داشتند جوویان مسیحیت را به تعلیم و تربیت آموخته بود و هنگامی که وی با سپاه روم از نیزبیس به انتاکیه می‌رفت لوای صلیب و لا باروم کنستانتین که در پیشاپیش افواج نمایان بود مردم را از دین امپراطور جدید آگهی داد. بمحض جلوس بر تخت سلطنت جوویان مراسله‌ای به نزد همه حکام متصرفات رومی فرستاد و در این مراسله اعتقاد خویشان را به حقانیت دین الهی تأیید نمود و عیسویت را قانوناً مستقر کرد. فرامین خیانت آمیز جولیان همه ملغی و مصونیت‌های کلیسائیان دوباره برقرار گردید و افزون‌تر نیز شد و جوویان با تأسف بسیار گفت که وضع آشفته و خطرناک آن ایام وی را مجبور کرده است که از میزان وجوهی بکاهد که برای خیرات و مبرات توزیع می‌شود. مسیحیان همه به اتفاق رأی از صمیم قلب و به بانگ بلند ثناخوان جانشین متدین جولیان بودند اما هنوز نمی‌دانستند که او چه اصول دینی را اختیار خواهد کرد و مصوبات کدام شورای مذهبی را ملاک و مقیاس اعتقاد صحیح قرار خواهد داد و آرامش کلیسا فوراً باعث تجدید مشاجرات پرشور و حرارتی گردید که در دوران تعذیب مذهبی متوقف مانده بود. رهبران کلیسائی فرقه‌های متخاصم که بر اثر تجربه به یقین می‌دانستند که سرنوشت ایشان تا چه حد وابسته به نخستین عواملی است که در لوح ضمیر سربازی ساده و درس نا آموخته اثر گذارد باشتاب هرچه تمام‌تر رهسپار دربار ادسا یا انتاکیه شدند و شاهراه‌های مشرق پراز انبوه کثیر اسقفانی گردید که پیرو عقاید گوناگون بودند یعنی اسقفان هوموآوزیونی و آریوسی و نیمه آریوسی و یونومیانی که می‌کوشیدند تا در این مسابقه مقدس بر یکدیگر سبقت بگیرند. بانگ آشوب و غوغای ایشان در حجره‌های کاخ سلطنتی طنین درمی‌افکند، و گوش پادشاه به شنیدن مخلوطی عجیب از استدالات دقیق عقلی و دشنام‌های پرجوش و خروش سخت آورده و شاید متعجب می‌گردید. جوویان منازعان را به وفاق و خیرخواهی توصیه می‌کرد و حل مشکل جدال‌گران



سیاه دروازه. دروازه شهر تروکه بنائست رومی

را موکول به صدور حکم شورائی در آینده کرد. اسقفان مسیحی رفق و اعتدال امپراطور را بد تعبیر کردند و نشان بی‌مبالاتی او دانستند، ولیکن احترامی که او اویه فضائل «ربانی»<sup>۱</sup> آتانازیوس بزرگ می‌نمود آخرالامردلبستگی وی را به آئین نامه شورای نیسیه آشکار کرد. مبارز دلیر مسیحیت در هفتاد سالگی به شنیدن خبر مرگ جولیان ستمگر از پناهگاه خود بیرون آمد و تأیید و قبول عام باعث گردید که وی دگرباره بر کرسی اسقفی اعظم جلوس کند و چون خردمند مردی باتدبیر بود دعوت جوویان را پذیرفت یا شاید پیشدستی کرد و به نزد امپراطور آمد و هیئت باعزت، وشجاعت آمیخته باوقار، وسخن گفتن فصیح و کنایت‌آمیز او شهرتی را که وی پیش از این در دربار چهار پادشاه کسب کرده بود تأیید نمود. آتانازیوس بمحض اینکه اعتماد امپراطور مسیحی را حاصل آورد و به ایمان وی مطمئن گردید پیروزمندانه به حوزه اسقفی خویشتن بازگشت و با مواعظ سنجیده و نیروی کاهش نایافته ده سال دیگر حکومت مذهبی اسکندریه و مصر و دیگر جماعات کاتولیکی را راهبری نمود. پیش از حرکت از انتاکیه وی خاطر جوویان را مطمئن کرد که پاداش اخلاص و اعتقاد او به مذهب اهل سنت سلطنتی دراز و قرین امن وآرامش خواهد بود و آتانازیوس<sup>۲</sup> بحق باخود می‌اندیشید که یا به توفیق پیشگوئی درست نائل خواهد آمد یا به عذر آن که از سرحق شناسی دعائی در حق امپراطور کرده ولیکن دعا مؤثر نیفتاد است وی را معذور خواهند داشت.

جوویان هشت ماه بیش سلطنت نکرد و از دنیا رفت. بعد از جوویان والن تی‌نیان امپراطور شد و برادر خود والنس را همکار خویشتن کرد. متصرفات شرقی و غربی روم اکنون رسماً از هم جدا شدند. والن تی‌نیان اصول تسامح مذهبی را در مغرب حفظ کرد. والنس در مشرق پیرو مذهب آریوسی گردید. فشار اقوام کم‌تمدن در مرزهای مختلف روزافزون بود. آلمانیها و بورگاندیها به گال، و طایفه پیکت<sup>۳</sup> و اسکات به بریتانیا، و قوم گت و سارماتی به کرانه رود دانوب حمله می‌کردند. در نتیجه هجوم قوم گت طایفه ویزی گت

۱ - بعضی غلو امپراطور را کفر دانسته و او را نکوهش کرده‌اند. سفر اسقف اعظم به پیشنهاد راهبان

مصری صورت پذیرفت. آتانازیوس در سال ۳۷۳ میلادی جان سپرد ۲ - در بعضی از نسخ خطی

این وعده نابخردانه آتانازیوس را ذکر نکرده‌اند. Picts - ۳



اجازه یافتند که در ناحیه دانوب مستقر گردند و لیکن ایشان قیام کردند و قسطنطنیه را تهدید نمودند. والنس در آدریاناپول با این قوم روبرو شد و در نبردی که در جبهه بندی تفوق سواره نظام را بر پیادگان تأیید کرد شکست خورد و کشته شد اما تفوق سواره نظام همچنان دوام یافت تا نبرد کرسی<sup>۱</sup> و باعث تلفات بسیار گردید و به نام واعتبار سپاه روم زیان بسیار رسانید چندان که سپاه روم هرگز سلامت خود را باز نیافت.

در مصائبی که پس از جنگ دامنگیر همه کس شد تئودوسیوس<sup>۲</sup> رسماً به پادشاهی مشرق منصوب گردید و با انتصاب او مسیر حکومت دینی و دنیوی روم تغییر کرد. تئودوسیوس قوم گت را مغلوب نمود و با ایشان معاهداتی بست اما با وجود شکستی که خورده بودند جماعات دیگری از ایشان در درون محدوده امپراطوری اقامت گزیدند. لقب کبیر را تئودوسیوس بدان سبب کسب کرد که مذهب کاتولیکی را بر امپراطوری روم تحمیل کرد. پس از مرگ گراسیان<sup>۳</sup> و والن تی نیان دوم، و پادشاهی غاصب به نام یوجی نیوس<sup>۴</sup>، تئودوسیوس آخرین امپراطوری بود که خود بتنهایی بر متصرفات شرقی و غربی روم حکومت می کرد داستان این وقایع در بقیت این فصل و فصل بیست و ششم روایت شده است.

۱ - Crecy نام شهری در شمال فرانسه که انگلیسها در سال ۱۳۴۶ میلادی فرانسویان را در آنجا شکست دادند  
 ۲ - Theodosius ۳ - Gratian ۴ - Eugenius ۵ - منبع مطالبی که گیون در فصل بیست و ششم در باب قوم هون می گوید نامعلوم است. بهترین شرحی که اخیراً نوشته شده در کتابیست به نام «آتیلا و قوم هون» به قلم ای. ای. تامپسون که در سال ۱۹۴۸ منتشر گردید. بقیه فصل ۲۵ و فصل ۲۶ در این ملخص حذف شده است.

## فصل بیست و هفتم

امبروز اسقف اعظم میلان . فضائل تئودوسیوس و عیوب او . فتنه  
انتاکیه و قتل عام تسالونیک . توبه تئودوسیوس . سجایای والن تی نیان  
و مرگ او . مرگ تئودوسیوس .

قسطنطنیه مدت چهل سال حصن حصین مذهب آریوسی بوده بود .  
تئودوسیوس نخستین امپراطوری است که به رسم اهل سنت ، که معتقد به تثلیث  
بودند ، غسل تعمید یافت . در سال ۳۸۰ میلادی اسقفی از اهل سنت به نام  
گرگوری نازیان زن در قسطنطنیه مستقر گردید و مذهب آریوسی از قلمرو شرقی  
روم رانده شد . نظام فلسفی الوهیت مبتنی بر اصل تثلیث که به تصویب شورای  
نیسیه رسیده بود در شورای قسطنطنیه به سال ۳۸۱ میلادی تکمیل گردید .  
از سال ۳۸۰ تا ۳۹۴ میلادی تئودوسیوس یک سلسله فرامین سخت برضد مرتدان  
صادر کرد .

مقارن همین ایام خصلت تنبلی که در طبع گراسیان امپراطور مغرب بود در  
میان سربازان رومی نارضائی به وجود آورد . ماگزیموس رهبر قیام بریتانیا وی را نزدیک  
لیون شکست داد پیش از آنکه تئودوسیوس بتواند به یاری او بشتابد . گراسیان  
به دست قاتلی از پای درآمد و تئودوسیوس با ماگزیموس پیمان اتحاد بست .  
به موجب مفاد این پیمان سلطنت نواحی آن سوی آلپ از آن ماگزیموس گردید ،  
و والن تی نیان برادر گراسیان را به پادشاهی ایتالیا برگزیدند و در این سمت  
تأیید نمودند .

### آمبروز اسقف اعظم میلان

در میان بزرگان کلیسا که دوران سلطنت تئودوسیوس به وجود ایشان شهرت و اعتبار یافته است یکی گرگوری نازیان زن<sup>۱</sup> است که واعظی فصیح و در فنون سخنوری مشهور و ممتاز بود. دیگری مارتین<sup>۲</sup> اسقف اعظم تور بود که موهبت معجزه‌نمائی بر قدروشان فضائل رهبانی وی می‌افزود، ولیکن نشان افتخار به حق از آن آمبروز دلیر بی‌باکست که نیروی همت و کاردانی او در اداره امور کلیسایی بیش از هر کس دیگر بود. آمبروز از یکی از خاندانهای اشرافی رم نسب می‌برد و پدرش مقام مهمی داشت و آن ریاست گارد پریتوری ناحیه گال بود و پسر، پس از گذراندن مدارج تحصیلی در رشته‌هایی از دانش بشری که بوسعیت فکر می‌افزاید و نیروی اندیشه را تقویت می‌کند، به خدمت دولت درآمد و بعد از طی سلسله مراتب مشاغل دیوانی مقام کنسولی ناحیه لی‌گوریا<sup>۳</sup> را کسب کرد، ایالتی که مقر سلطنتی امپراطور در میلان در آن قرار داشت. در سی و چهار سالگی و پیش از آن که بنا بر سنت مقدس دین مسیحی غسل تعمید کند، آمبروز را ناگهان از منصب حکومت به سمت اسقفی اعظم منتقل کردند و این کار هم باعث حیرت او شد و هم تعجب همه عالمیان، و چنانکه گفته شده است بی‌آنکه هیچ حيله‌ای و دسیسه‌ای به این کار آمیخته باشد جماعت مردم همه متفقاً وی را به لقب اسقف اعظم خواندند و درود و ثنا گفتند، و هم آهنگی مردم و پایداری ایشان را در اقبال که به آمبروز نمودند به انگیزشی خارق طبیعت نسبت داده‌اند و آمبروز که عامل دیوان بود مجبور شد که این مقام روحانی را به اکراه احراز کند با آنکه عادات و مشاغل او در زندگی سابقش وی را آماده چنین کاری ننموده بود. اما نیروی فعال نبوغ آمبروز وی را به زودی به صفاتی آراست که لازمه شغل تازه او بود چندانکه او توانست باشوق و تدبیر تکالیف قلمرو فرمانروائی دینی را انجام دهد و با آنکه به خشنودی تمام زیب‌وزیور بیهوده عظمت دنیوی را رها کرد، به خاطر مصلحت کلیسا کرم نمود و راضی شد که ضمیر امپراطوران را در طریق دین هدایت

کند و ضابط و ناظر امور حکومت امپراطوری باشد. گراسیان وی را دوست می‌داشت و مانند پدری محترم می‌شمرد، و رساله بسیار مفصلی که آمبروز در باب دین تثلیث نوشت برای تعلیم و ارشاد پادشاه جوان بود. پس از مرگ گراسیان در وقتی که ملکه ژوستینا<sup>۱</sup> از بیم جان خود و فرزندش والن تی‌نیان می‌لرزید اسقف اعظم میلان را دوبار به سفارت به دربار ترو<sup>۲</sup> فرستادند. این مرد با صلابت رأی و زبردستی تمام قدرت منصب روحانی و سیاسی خود را بکار برد، و شاید به مدد سخنوری و سطوتی که داشت جاه‌طلبی ماگزیموس را مانع آمد و امن و آرامش ایتالیا را حفظ کرد. آمبروز زندگی و نیروی استعداد خویشتن را وقف خدمت کلیسا کرده بود و در مال و ثروت به تحقیر می‌نگریست و از آنچه به ارث بدو رسیده در گذشته بود، و برای خلاص اسیران ظروف مقدس و گرانبهای کلیسا را بی‌هیچ تأملی فروخت. روحانیون میلان و مردم این شهر به اسقف اعظم خود دل بسته بودند، و آمبروز که سزاوار احترام و تقدیر پادشاهان عاجز و ناتوان خود بود، نه از ایشان تمنای عنایتی داشت و نه از ناخشنودی ایشان باکی.

حکومت ایتالیا و اداره امپراطور جوان طبعاً به دست مادر وی ژوستینا افتاد که زنی جمیل و دلیر و زنده روح بود. اما بدبختی ژوستینا این بود که در میان مردمی که پیرو مذهب سنت بودند وی خود به مذهب آریوسی عقیده داشت و می‌کوشید که این عقیده را در ذهن فرزند خویشتن نیز جایگزین کند. ژوستینا معتقد بود که امپراطور روم حق دارد که در قلمرو سلطنت خود آشکارا احکام دین خویشتن را بکاربندد، و از اسقف اعظم خواست که کلیسائی را در شهر میلان یا در حومه آن به طایفه آریوسی مذهب واگذارد که خواهشی معقول بود و بیرون از حد اعتدال نبود. ولیکن اعمال آمبروز تابع اصولی بسیار متفاوت بود. شاید که کاخهای دنیوی بحقیقت از آن قیصر باشد اما کلیسا درهمه جا خانه خداست و در درون حوزه حکومت روحانی خویشتن آمبروز خود جانشین قانونی حواریون و تنها عامل خداوند بود. مزایای دنیوی و روحانی مسیحیت شامل مؤمنان حقیقی

بود و بس، و آمبروز در نفس خود به یقین می دانست که عقاید او در باب الوهیت ملاک و مقیاس حقیقت و اعتقاد درست است. اسقف اعظم از هرنوع مشورت و مذاکره‌ای باعمال ابلیس امتناع نمود و با فروتنی اما باعزم راسخ تصمیم خود را اعلان کرد که شهید می‌شوم و هرگز به بی تقوائی به هتک حرمت کلیسا گردن نمی‌نهم ولیکن ژوستینا که امتناع وی را عصیان و بی ادبی دانست سخت خشمگین گردید و باشتاب تمام برآن شد که اختیارات فرزندش را بکار بندد. چون ملکه می‌خواست که مراسم عبادت عام را در روز عید رستاخیز مسیح بجای آورد پس به آمبروز فرمان داده شد که در پیشگاه شورای سلطنتی حاضر شود. و او با احترامی که از رعیتی وفادار سزد امر ملکه را اطاعت کرد، اما برخلاف رضای وی جمعی بی‌شمار نیز به دنبالش آمدند و باشوری و شدتی هرچه تمامتر بر درهای بیرونی کاخ سلطنتی فشار آوردند و عمال والن تی‌نیان که سخت هراسناک شده بودند بجای آنکه حکم تبعید در حق اسقف میلان صادر کنند با فروتنی از او خواستند که بانفوذی که دارد وساطت نماید و جان امپراطور را حفظ و پایتخت را دگر باره قرین آرامش کند. اما قضات خائن غدار وعده‌هایی را که به آمبروز داده شده و او به مردم ابلاغ کرده بود بزودی نقض کردند و در شش روز بسیار مقدسی که مسیحیان به اعمال دینی اختصاص می‌دهند شهر میلان زمانی از آشوب و غوغای مردم آشفته و زمانی از شور تعصب‌متشنج بود. به صاحبان مناصب درباری فرمان داده شد تا اول کلیسای پورسیانی<sup>۱</sup> و آن گاه کلیسای «نو» را فوراً برای امپراطور و مادرش آماده کنند. سایبان مجلل و پرده‌های جایگاه پادشاهی را به وضعی که مرسوم بود ترتیب دادند اما لازم آمد که گروهی نیرومند از نگاهبانان را برای حفظ جایگاه از توهین و تهدید عوام الناس به پاسبانی بگمارند. روحانیون آریوسی مذهب که جرأت آوردند و در کوچه‌ها ظاهر شدند جان خویشان را در معرض خطری قرار دادند که هر لحظه ایشان را تهدید می نمود اما آمبروز به خاطر نجات دادن دشمنان خویشان از دست انبوه خلائق خشمگین مأجور و به نیکنامی شهره گردید.

ولیکن در همان وقتی که آمبروزسخت می کوشید که طغیان شور و غیرت مردم و اثرات آن را مانع آید مواعظ شدید اللحن وی عواطف مردم تند خوی و عصیانگر میلان را پیوسته برمی انگیخت و شعله و رتر می کرد. آمبروز به وضعی که پسندیده نبود صفت حوائی<sup>۱</sup> را به مادر امپراطور نسبت می داد و او را زن ایوب پیغمبر و ایزیل<sup>۲</sup> و هرود یاس<sup>۳</sup> می خواند، و آرزوی او را برای اختصاص دادن کلیسایی به پیروان مذهب آریوسی باسخت ترین آزارها و شکنجه هائی مقایسه می کرد که مسیحیان در دوران سلطنت پادشاهان بت پرست تحمل کرده بودند. اقدامات داد گاه نیز در این باب کاری نکرد جزاینکه وسعت دامنه این مفسده را آشکار نماید. تجار و صنعتگران همه جمعاً مشمول جریمه ای شدند که عبارت از دویست پوند طلا بود و به نام امپراطور به همه عمال و خدمتگزاران دون مرتبت محاکم عدالت امر شد که تا زمانی که آشفته گی و بی نظمی همچنان باقیست از حدود خانه خود پای فراتر نهند، و عمال والن تی نیان بی تدبیری نمودند و اعتراف کردند که شایسته ترین مردم از مدعای اسقف خویشتن حمایت می کنند و به آن دل بسته اند. پس دگر باره از آمبروز خواسته شد که تاوقت هست بر حسب اراده شاهنشاه صلح و آرامش را به کشور خود بازگرداند. اسقف اعظم در کمال فروتنی و احترام پاسخ داد اما باچنان کلماتی که ممکن بود جواب وی بمنزله اعلان جنگ داخلی تعبیر شود. آمبروز گفت: «زندگی و سرنوشت من همه در دست امپراطور است، اما هرگز نه به دین مسیح خیانت خواهم کرد و نه مقام روحانیت را بی عزت و اعتبار، و آماده ام تا در راه دین هر نوع آزاری را که از عهده شیطان خبیث برآید تحمل کنم، و تنها آرزوی من آنست که در پیش جماعت مؤمنان و در پای محراب کلیسا بمیرم. من در برانگیختن مردم معاونت نکرده ام و تسکین خشم ایشان در ید قدرت خداوند است و بس. من از آشفته گی و خونریزی که محتملاً به میان خواهد آمد سخت بیزارم و از خدایه دعا می خواهم که زنده نمانم تا خرابی این شهر معمور آبادان و شاید

۱ - یعنی مکر و فریب. ۲ - زن آخاب یکی از پادشاهان بنی اسرائیل ۳ - هرود یاس  
زن دوم هرود آنتی پاس حاکم الجلیل و مادر سالومه.

ویرانی همه ایتالیا را مشاهده کنم.» اگر ژوستینا به یاری و فرمانبرداری افواج کاخ سلطنت مطمئن و مستظهر بود، عناد و تعصب وی در پیکار با کلیسا و مردم میلان سلطنت فرزندش را ناچار به خطر می افکند. فوجی عظیم از سربازان گتی برای اشغال کلیسایی که بر سر آن مشجره بود به راه افتادند و چون این بیگانگان مزدور پیرو اصول مذهب آریوسی و دارای رسوم خشن و نامذهب بودند از ایشان توقعی نبود که در انجام دادن ظالمانه ترین اوامر شکی و وسواسی به دل راه بدهند. سربازان در آستانه مقدس کلیسا با اسقف اعظم رویاروی شدند و اسقف به بانک رعدآسا حکم تکفیر در حق ایشان صادر کرد و با لحن پدرانه و خداوند گارانه از ایشان پرسید که: آیا برای تجاوز به خانه خدا بود که به التماس از دولت تقاضای حمایت و مهمان نوازی گردید؟ تأمل این گروه بیگانگان فرصتی چند ساعته برای مذاکراتی مؤثرتر و سودمندتر به دست داد و پند داناترین مشاوران ملکه وی را راضی کرد که بگذارد همه کلیساهای میلان همچنان در تصرف اهل سنت بماند و نیت انتقامجویی را به تزویر و ریا پوشیده بدارد تا وقتی متناسب تر. مادر والن تی نیان پیروزی امبروز را هرگز بر او نبخشائید و پادشاه جوان باخشم بسیار ندا برآورد که نوکران من همه راضیند که مرا به خیانت به دست کشیش گستاخ بی ادب رها کنند.

قوانین امپراطوری که بعضی از آنها موشح به نام والن تی نیان بود هنوز ارتداد آریوسی را محکوم می نمود و ظاهراً مقاومت اهل سنت را معذور می داشت. اکنون بر اثر اعمال نفوذ ژوستینا فرمانی مبنی بر لزوم رعایت تسامح مذهبی در همه ایالاتی که تابع دربار میلان بودند انتشار یافت، و کسانی که به اصول دینی مصوب شورای ریمینی<sup>۱</sup> معتقد بودند اجازت یافتند که به آزادی به عبادت و بجای آوردن دیگر اعمال دینی بپردازند، و امپراطور اعلان نمود که هر کسی که این اصول سودمند و مقدس را نقض کند باید جزای او مرگ باشد زیرا که چنین کسی دشمن امن و آرامش مردمست. خوی اسقف اعظم میلان و زبان و بیان او این ظن را

۱ - Rimini شهری در شمال شرقی ایتالیا در کنار دریای آدریاتیک.

تأیید می‌کند که رفتار وی باید بزودی حجتی موجه یا لا اقل بهانه‌ای به ظاهر درست به دست عمال آریوسی مذهب دولت داده بوده باشد و اینان مترقب فرصت بودند تا او را حین ارتکاب عملی که دلالت بر نافرمانی از اصول مذکور می‌نمود دستگیر کنند، و بسیار عجیب است که اسقف اعظم فرمان تسامح را بمنزله دستور خونریزی و ستمگری تعبیر می‌کند. حکم تبعید درباره آمبروز صادر گردید اما تبعیدی آسان و شرافتمندانه، و به او توصیه شد که بی‌تأمل میلان را ترک کند و به موجب همان حکم به وی اجازت دادند که تبعیدگاه خویشتن و عدد همراهان خود را نیز معین نماید. اصل وفاداری و عدم مقاومت در برابر عمال حکومت دنیوی راقدیسین مسیحی به پیروان خویشتن توصیه و خود نیز بدان عمل می‌کرده‌اند، ولیکن در نظر آمبروز اعتبار سخن ایشان کمتر از خطری بسیار سخت بود که هم اکنون کلیسا را تهدید می‌نمود و بهمین سبب وی به جسارت و بی‌باکی از فرمانبرداری امتناع ورزید و مریدان مؤمن نیز همه با اتفاق رأی از او حمایت کردند و به نوبت به نگهبانی ایستادند تا شخص اسقف اعظم را از خطر حفظ کنند. درهای بیرونی کلیسای اعظم و کاخ اسقف بزرگ مستحکم و از هجوم دشمن مصون بود و افواج امپراطور که خود سدی تشکیل داده بودند مایل نبودند که به این حصن حصین حمله ببرند. عددی شمار مردم نیازمند که سخا و کرم آمبروز بار فقر ایشان را سبکتر کرده بود از این فرصت نیک به گرمی استقبال نمودند تا شور ایمان و حق شناسی خود را به او بنمایند، و چون ممکن بود که طول مدت و یک‌نواختی شب‌زنده‌داریها صبر و طاقت انبوه خلایق را بفرساید، اسقف اعظم به تدبیر طرحی نو درافکند و آن برقرار کردن سنت سودمند ترنم مزامیر داود بود و دیگر سرودهای روحانی که پیوسته به آواز بلند در کلیسای اعظم میلان خوانده می‌شد. در وقتی که آمبروز همچنان در این نبرد شاق پایداری می‌نمود در عالم رؤیا به وی فرمان دادند که زمین را بشکافد درجائی که متجاوز از سیصد سال پیش جسد دوتن از شهداء را به نام جرواسیوس و پروتاسیوس<sup>۲</sup> به خاک سپرده بودند. فوراً در زیر سنگفرش کلیسا دو اسکلت بی‌عیب



ونقص پیدا شد که سرهای آن دو را از بدن جدا کرده بودند و هنوز خون بسیار از آنها روان بود. این بقایای مقدس را درضمن مراسمی باشکوه برای نیایش به مردم عرضه داشتند و تمام کیفیات ملازم با این کشف مسعود را به نحوی بدیع و قابل تحسین چنان با وضع موجود سازگار کردند که باعث پیشرفت تدابیر آبروز گردد. مردم انگاشتند که استخوان و خون والبسه این شهیدان دارای نیروی شفا بخش است و اثر خارق عادت آنها از راه بسیار دور نیز به اشخاصی که باید می رسد پی آنکه ذره ای از قدرت اصلی آنها بکاهد. شفا یافتن مردی ناپینا و اعترافاتی که به جبر و زور از چند مرد دیوانه شیطان زده گرفته شد قدرت ایمان و زهد و تقوای آبروز را تأیید نمود. آبروز خود به صحت این معجزات گواهی داده است، و نیز دیر او پولینوس<sup>۱</sup>، و اوگوستین<sup>۲</sup> شهر که مسیحیت را از آبروز آموخته بود و در آن زمان در میلان معلم فن معانی و بیان بود. در این عصر که عصر استدلال و مذهب عقلیست شاید که شک و بی اعتقادی ژوستینا و درباریان آریوسی مذهب وی پسندیده آید. اینان بازیگریهایی را که به تدبیر و ابتکار اسقف اعظم و به خرج او در منظر عام صورت می پذیرفت تحقیر می نمودند، ولیکن تأثیر این بازیگریها در فکر مردم سریع و مقاومت در برابر آنها ناممکن بود چندانکه پادشاه ضعیف ایتالیا خویشتن را از مبارزه بابرگزیده خدا عاجز یافت. نیروهای دنیوی نیز برای حفظ جان آبروز و ساطت کردند و پند خالی از غرض تئودوسیوس پند درست دوستی مؤمن و دیندار بود و ستمگری که بر گال حکمرانی می نمود مقاصد خصمانه و جاه طلبانه خویشتن را در پشت نقاب شور و شوق مذهبی پوشیده می داشت.

ماگزیموس در سال ۳۸۷ به ایتالیا حمله برد. والن تی نیان و مادرش گریختند و به نزد تئودوسیوس در تسالونیک پناه بردند. تئودوسیوس خواهر والن تی نیان را به زنی گرفت و با شکست دادن ماگزیموس و جدا کردن سر از تنش به جنگ داخلی خاتمه داد.

### افضائل تئودوسیوس و عیوب او

خطیبی که سکوتش فارغ از بیم خطر است خود می تواند بی مشکلی وجبر و زوری به مدح و ثنا نیز پردازد؛ و آیندگان اعتراف می کنند که ملکات تئودوسیوس سزاوار آن بوده است که موضوع مدیحه ای مفصل شود که از دل برآید. قوانین حکیمانه این پادشاه و پیروزیهای وی در کارزار سلطنت او را در نظر اتباعش و دشمنانش قابل احترام نموده است. تئودوسیوس دوستدار صفات نیکی بود که در زندگی خانوادگی لازم است و رفتار او خود مبتنی بر آنها بود، صفاتی که بندرت در کاخهای پادشاهان قرار می یابند و مسکن می گزینند. تئودوسیوس عقیف و خویشتن دار بود و لذات حسی و معاشرتی طعام خوب را دوست می داشت بی آنکه زیاده روی نماید، و گرمی عواطف عاشقانه او هرگز کسی را در برنگرفت جز کسانی را که مشروعاً از آن برخوردار توانستند شد. القاب پرافتخار و با عظمت پادشاهی در مورد تئودوسیوس به زیور عناوین لطیف و مهر پروری از قبیل شوهر وفادار و پدر مهربان مزین گشته بود. تئودوسیوس عم خویشتن را دوست و محترم می داشت و او را به مقام والد دوم خویشتن برافراشت، و فرزندان خواهر و برادر خود را چنانکه گوئی فرزند او باشند در آغوش محبت پذیرفت، و لطف و عنایت وی شامل حال دورترین و گمنامترین شعب خویشاوندان بی شمار او نیز گردید. تئودوسیوس به دانائی و حسن تدبیر دوستان نزدیک خویشتن را از میان کسانی برمیگزید که در معاشرت خصوصی بی روی و ریا و چنانکه بودند در پیش چشم وی ظاهر می شدند، و او چون به فضل و برتری خود واقف بود می توانست که در امتیاز پادشاهی که به فرمان قضا و قدر به وی تعلق یافته بود به دیده حقارت بنگرد و به حسن سلوک ثابت نماید که همه آزارها و بی انصافیها را که پیش از جلوس بر تخت سلطنت امپراطوری روم تحمل نموده بوده فراموش کرده است و الطاف و خدمات دیگران همه را دریاد دارد و شاکر و سپاسگزار است. تئودوسیوس با هریک از اتباع خود که به همنشینی وی پذیرفته می شدند در خورسن و مقام و خلق و خوی او سخن می گفت:

بایکی به لحن جدی و باد دیگری به نشاط و سرخوشی، و حسن خلق و ادب او آینه تمام نمای ضمیر او بود. تئودوسیوس سادگی و بی‌آلایشی مردم نیکوسیرت بافضیلت را محترم می‌داشت، و صاحب هر هنری و هر استعدادی را که مفید یا حتی بی‌ضرر بود به مدد تشخیص درست از منبع سخا و کرم خویشتن پاداش می‌داد، و پرتو جود و احسان او در همه جا منتشر می‌گردید و محیط دایره آن همه ابناء خلق را در بر می‌گرفت بجز مرتدان را که مورد بغض و نفرت و ظلم و جور او بودند. اداره حکومت امپراطوری عظیمی خود یقین کافست که همه وقت و نیروی یک انسان فانی را به خود مشغول دارد، معذک این پادشاه بسیار دقیق کوشنده بی‌آن که آرزومند شهرت علم و بسیار دانی باشد که با حرفه سلطنت نامتناسب است، همیشه اندک وقتی از اوقات فراغت را به تفریح آموزنده مطالعه اختصاص می‌داد و خواندن تاریخ را از هر کتاب دیگری دوستتر می‌داشت زیرا که بر تجربه او می‌افزود. قصص و اخبار تاریخی روم در دوران دراز مدت یازده قرن تصاویر گوناگون و بسیار عالی از زندگی بشر را در برابر وی نمایان می‌کرد، و مشاهده می‌شد که مخصوصاً هر وقت تئودوسیوس شرح اعمال خونخوارانه سینا<sup>۱</sup> و ماریوس<sup>۲</sup> و سیلا<sup>۳</sup> را مطالعه می‌کند به شیوه رادمردان نفرت خویشتن را از این دشمنان بشریت و آزادی با هیجان بسیار اظهار می‌نماید. وی عقیده خالی از غرض خود را در باب وقایع گذشته ملایم اعمال خویشتن قرارداد و از این کار سود برد و آنچه او را سزاوار مدح و ثنای خاص می‌کند اینست که با افزایش رونق حال و کامیابی در امور نیکی و فضیلت وی نیز هر دم افزونتر شد و تا روزی که جانب اعتدال را نگاهداشت حالش نکو و بافلاح و سعادت قرین بود، و رحم و عطف او پس از دوران خطرناک جنگ داخلی و پیروزی از هر وقت دیگری آشکارتر گردید. سربازان مغربی که نگاهبانان ستمگر گال بودند در نخستین شور و هیجان پیروزی کشته شدند و گروهی معدود از بدترین جنایتکاران به حکم قانون به قصاص گناه رسیدند ولیکن امپراطور را به تخفیف آلام بی‌گناهان التفات بیشتر بود و به سیامت نمودن مجرمان توجه کمتر. به اتباع ستمکشیده امپراطور

در مغرب ، که اگر اراضی از دست رفته خود را بازمی یافتند خویشتن را خوشبخت بشمار می آوردند ، مبلغی پول نقد پرداخته شد معادل با زیانی که برده بودند ، و این کار باعث حیرت ایشان گردید . امپراطور از کیسه فتوت خود مخارج زندگی مادر پیر ماگزیموس را تأمین و دختران یتیم او را تربیت کرد . وجودی چنین کامل و آراسته مارا بر آن می دارد که غلو پاکاتوس<sup>۱</sup> خطیب را معذور بداریم که گفته است اگر ممکن بود بروتوس مهتر را اجازه دهند که به این دنیا بازگردد وی با همه سختگیری و پایداری در نگاهداشت اصول جمهوریت به پای تئودوسیوس درمی افتاد و نفرت خود را از پادشاهان انکار می نمود و عاقلانه اعتراف میکرد که چنین سلطانی امین ترین حافظ سعادت و شأن و عزت مردم رومست .

با این همه اگر مؤسس جمهوری روم به این دنیا بازمی گشت چشمان نافذش دو نقیصه اساسی را مشاهده می نمود که شاید از محبت تازه یافته او به استبداد می کاست . ضمیر بافضیلت تئودوسیوس غالباً در رخوت و سستی بود و گاهگاهی به آتش غضب مشتعل می گردید . همت و شجاعت او چندان بود که در تعقیب هدفی مهم با قدرت تمام بذل جهد می نمود ولیکن به مجرد این که کار پایان می پذیرفت یا بر خطر فائق می آمد قهرمان دلیر تن به ننگ آسایش درمی داد و بی آن که به یاد داشته باشد که وقت پادشاه از آن مردم است تسلیم لذات سالم و ساده اما عبث و بیهوده دربار پرناز و تنعم خود می شد . تئودوسیوس طبعاً شتابزده و تند غضب بود و در مقامی که نه هیچ کس را یارای مقاومت بود و نه کسی میخواست که به عواقب مهلک کین ورزی او گرفتار آید ، پادشاه مشفق مهربان به حق از وقوف به ضعف اخلاقی و قدرت پادشاهی خود بیمناک می گردید . سعی دائم وی در دوران زندگی همه آن بود که هجوم ناگهانی شهوت غضب را مانع آید و آن را در حد اعتدال نگاهدارد و توفیق مساعی او بر ارزش حلم و رافت وی افزوده است . اما فضیلت پر رنج و محنت حلم که مستحق پاداش پیروزیست در معرض خطر شکست قرار دارد چنانکه سلطنت این پادشاه حلیم حکیم به عملی ظالمانه ملوث شده است چندان شرم آور که اگر

در پادشاهی نرون و دومی سیان اتفاق می افتاد تاریخ آن ایام را ننکین تر می نمود . کسی که تاریخ تلئودوسیوس را می نویسد هم باید داستان عفو کریمانه مردم انتاکیه را نقل کند و هم قتل عام خونخواره تسالونیک را ، و این دو واقعه ظرف مدت سه سال اتفاق افتاد .

### فتنه انتاکیه و قتل عام تسالونیک

مردم هرجوش و خروش و ناشکیبای انتاکیه هرگز نه از وضع خود راضی بودند و نه از سیرت و رفتار پادشاهانی که یکی پس از دیگری برایشان حکمروائی میکردند . اتباع آریوسی مذهب تلئودوسیوس کلیساهای خود را از دست داده و از این قضیه متأسف بودند و چون سه اسقف به همچشمی بر سر کرسی اسقفی انتاکیه باهم نزاع می کردند حکمی که در تأیید مدعای یکی از ایشان صادر شد مریدان دو اسقف ناموفق را برانگیخت و زمزمه شکایت به گوش رسید . وخامت اوضاع جنگ باقوم گت و مخارجی که به حکم ضرورت با عقد پیمان صلح ملازم بود امپراطور را مجبور کرد که بارسنگین تری بر عموم مردم تحمیل نماید ، و مردم متصرفات آسیائی که گرفتار این جنگ نشده بودند چندان مایل نبودند که برای تخفیف آلام اروپائیان اعانتی کنند . فرخنده عید دهمین سال سلطنت تلئودوسیوس اکنون نزدیک می شد ، عیدی که در مذاق سربازان خوشتر می آمد زیرا که انعام وافر می گرفتند ، اما هدایائی که دیگر اتباع پادشاه به اختیار می پرداختند از دیر باز بدل به باری بی نهایت سنگین و ظالمانه شده بود . فرمان اخذ خراج خوشی و آرامش مردم انتاکیه را برهم زد و خلق دادخواه محکمه عامل دیوان را محاصره کردند و با اندوه و در ابتدا به زبان ادب و احترام خواستند که شکایت ایشان شنیده و خسارتهای ایشان جبران شود . اما غرور فرمانروایان متکبر ( که باشکایات عامه چنان معامله می کردند که گوئی مقاومت جنایت آمیز است ) باعث آمد که طنزها و نکته گوئیهای مردم بدل به دشنامهای نیش دار خشم آلود شود و ناسزاهای ایشان که در ابتدا فقط شامل عمال دون مرتبت دولت بود اندک اندک افزونتر گردید چندان که وجود مقدس

امپراطور هدف تیر دشنام قرار گرفت. مقاومت عاجزانه دولتیان خشم مردم را متوجه پیکره‌های افراد خاندان سلطنت کرد که در نقاط مختلف شهر به وضعی بارز و آشکار بر پای شده بود تا خلق آنها را محترم بدانند و نیایش کنند. مجسمه‌های تئودوسیوس، و پدرش، و زنش فلاسیلا<sup>۱</sup> و دو پسرش یعنی آرکادیوس<sup>۲</sup> و اونوریوس<sup>۳</sup> همه را به جسارت و گستاخی از فراز پایه‌های آنها سرنگون کردند و درهم شکستند یا به خواری کش‌کشان از کوی به کوی بردند، و اهانتی که به مجسمه‌های امپراطور عظیم‌الشان روا داشتند خود چندان که باید مبین خواسته‌های خیانت‌آمیز و بی‌احترامی‌های عوام‌الناس بود. آشوب و غوغای خلق با ورود خیل تیراندازان دردم فرونشست، و انتاکیه فرصتی یافت تا درماهیت جنایت خود و عواقب آن بیندیشد. فرمانروای این ایالت برحسب تکلیفی که بمناسبت شغل خود داشت شرح دقیق و درستی از آنچه اتفاق افتاده بود به نزد امپراطور فرستاد، و مردم لرزان و بیمناک شهر در نزد فلاویان<sup>۴</sup> اسقف پرشور و دیندار خود، به گناهی که کرده بودند اعتراف نمودند و او را از توبه خود مطمئن کردند، و به قدرت سخنوری هیلاریوس<sup>۵</sup> سناتور که دوست و به احتمال قوی مرید لی‌بانیوس بود واثق شدند و نبوغ و ذکات این سناتور در آن ایام اندوهبار برای کشورش بی‌فایده نبود. اما فاصله‌ای به طول هشتصد میل انتاکیه و قسطنطنیه را از هم جدا می‌کرد، و با وجود جدوجهد بریده‌های شاهی مردم گناهکار انتاکیه درانتظاری بس دراز و هول‌انگیز بسر بردند که خود سخت‌ترین مجازات ایشان بود. بیم و امید این مردم به هر شایعه‌ای برانگیخته می‌شد و چون شنیدند که اهانتی که بر مجسمه‌های امپراطور و علی‌الخصوص مجسمه‌های زن محبوب او روا داشته‌اند پادشاه را سخت خشمگین و مصمم کرده است که شهر جنایتکار را با خاک یکسان کند، و ساکنان گنه‌کار آن اعم از زن و مرد و پیر و جوان همه را از دم تیغ بگذراند، سخت بیمناک شدند و بسیاری از ایشان از بیم جان مجبور شدند که به کوه‌های سوریه و بیابانهای مجاور آن پناه ببرند. عاقبت بیست و چهار روز پس از

فتنه انتاکیه هله بیکوس<sup>۱</sup> سردار سپاه ، و سزاریوس<sup>۲</sup> رئیس دیوان مشاغل ، اراده امپراطور و حکم قصاص انتاکیه را اعلان نمودند . به موجب این حکم امتیاز شهر بودن را از پایتخت عالی و معظم سلب کردند و از منزلت آن کاستند ، و چون مقرر حکومت مشرق از همه اراضی و مزایا و عوائدی که داشت محروم گردید تنزل بسیار کرد و با نام دهکده تابع حکومت لاذقیه گردید . گرما به ها و سیرک و تماشاخانه های شهر بسته شد ، و برای آن که سرچشمه های نعمت و خوشی همه مسدود گردد تنودوسیوس اوامری سخت صادر کرد که توزیع غله را بکلی ممنوع کنند . آنگاه مأموران شروع کردند به بازپرسی و تجسس در گناه افرادی از مردم که به جنایت باعث درهم شکستن مجسمه های مقدس شده یا از این کار ممانعت نکرده بودند . محکمه هله بیکوس و سزاریوس در میان میدان فوروم برپا گردید و سربازان مسلح گرداگرد آن را فرا گرفتند . شریفترین و ثروتمندترین مردم انتاکیه را درغل و زنجیر به پیش هله بیکوس و سزاریوس می آوردند ، و در تحقیق از متهمان شکنجه بکار می بردند و برحسب رأی و مصلحت دید این دو عامل که دارای اختیارات فوق العاده بودند حکم قصاص متهمی صادر می گشت یا صدور رأی به تعویق می افتاد . خانه های مجرمان را برای فروش عرضه داشتند ، زنان و فرزندان ایشان ناگهان از ثروت و اسباب تجمل محروم گشتند و به ذلت تنگدستی و پریشان حالی گرفتار آمدند ، و همه منتظر بودند که روز پر هول و هراس محاکمه به قتل و خونریزی پایان پذیرد . واعظ انتاکیه یعنی کریزوستوم<sup>۳</sup> فصیح بیان این روز را به یوم حشر تشبیه کرده است که روز داوری و جزای همه خلقت و دنیا در آن روز به آخر می رسد . ولیکن عمال تنودوسیوس کار ظالمانه ای را که به ایشان محول شده بود با اکراه و بیزاری انجام دادند و برای مصائب مردم به آرامی قطره ای اشک افشانند ، و با ادب و احترام به الحاح و التماس راهبان و زهاد گوشه نشین که خیل خیل ایشان از کوهستانها فرود می آمدند گوش فرا دادند . عاقبت هله بیکوس و سزاریوس راضی شدند که اجراء احکام خود را متوقف سازند ، و موافقت گردید که هله بیکوس در انتاکیه بماند ، و سزاریوس به

شتاب هرچه تمامتر به قسطنطنیه بازگشت و جرات آورد که دگرباره به مشورت ازاراده پادشاه خود آگاه گردد. خصومت تئودوسیوس هم اکنون تسکین پذیرفته بود و نمایندگان مردم، هم اسقف و هم خطیب، به نزد امپراتور باریافتند و مشمول لطف او گردیدند، و ملامت‌های پادشاه بیشتر به شکایت دوستی رنجیده خاطر میمانست تا به تهدیدهای سخت قدرت و کبریای سلطنت. شهراناکیه و مردم آن مشمول عفو عام گردیدند و درهای زندانها گشوده شد و سناتورانی که دل از جان برکنده بودند دوباره صاحب‌خانه و ملک خود شدند. و پایتخت مشرق از شأن و اعتبار و شکوه و جلال قدیم برخوردار گردید. تئودوسیوس کرم نمود و اعضای سنای قسطنطنیه را، که جوانمردانه به خاطر برادران پریشان روزگار خویش در نزد وی شفاعت کرده بودند تمجید و تحسین نمود و هیلاریوس را به پاداش فصاحت و سخنوری وی به حکومت فلسطین منصوب کرد و بایبانی گرم و حاکی از احترام و حق شناسی به اسقف انتاکیه رخصت داد که از نزد وی برود. برای ترحمی که نموده بود شاید هزار مجسمه نو از تئودوسیوس برپا کردند و خشنودی قلبی او مؤید تمجید و تحسین اتباع او گردید و امپراتور اذعان کرد که اگر داد ستاندن مهمترین تکلیف پادشاهست ترحم نمودن لطیف‌ترین لذت اوست.

### قتل هام تسالونیک

فتنه تسالونیک را به علتی شرم‌آور تر نسبت داده‌اند و نتایجی که از آن بیار آمد به مراتب وخیمتر بود. این شهر بزرگ که مرکز همه متصرفات ایلیریائی روم بود به وسیله حصنی حصین و سربازان بسیار که داشت از خطرات جنگ با قوم گت مصون مانده بود. چنان که از نام وی برمی‌آید بوتریک<sup>۱</sup> فرمانده این سربازان، از طوایف نیمه متمدن اروپای شمالی بود و در میان بردگان خود زیبا پسری داشت که شهوات ناپاک یکی از اربابان سیرک را برانگیخته بود. عاشق گستاخ و بهائیم صفت به فرمان بوتریک به زندان افکنده شد. اما در روز مسابقات عمومی



انبوه خلایق، که زبردستی ارا به ران را امری مهمتر از پاک دامنی او می دانستند غوغائی برپا کردند و در اظهار تأسف از غیبت قهرمان محبوب خود لجاج و اصرار نمودند. ولیکن بوتریک ایستادگی نمود و با درشت خوئی از شنیدن فریاد ایشان امتناع ورزید. بر اثر بعضی مناقشات قبلی غیظ و نفرت مردم اکنون شدیدتر گردید، و چون قسمت اعظم نیروی لشکری را به خاطر جنگ ایتالیا از شهر خارج کرده بودند سربازان برجای مانده را چندان قدرت نبود که فرمانده واژگون طالع را از غضب عنان گسیخته مردم نجات دهند علی الخصوص که به واسطه فرار خیلی از عساکر از شمار ایشان بیشتر کاسته بود. بوتریک و چندتن از صاحبمنصبان مهم وی رابه سنگین دلی به قتل رسانیدند و بدنهای مجروح و مضروب ایشان را کش کشان به کوی و برزن بردند و امپراطور که در آن هنگام در میلان اقامت می کرد به شنیدن خبر گستاخی و خونخواری مردم تسالونیک متعجب گردید. قاضی منصف حکم مجازات شدید در حق مسببین جنایت صادر می کرد، و چون بوتریک مردی لایق و کاردان بود کشته شدن وی ناچار باید موجب خشم و اندوه خداوند کار وی شده باشد. تئودوسیوس آتشین خوی تند خشم چندان صبر نداشت که روش آهسته و تدریجی تحقیقات قضائی را تحمل کند و باشتاب هرچه تمامتر بر آن شد که خون مردم گناهکار تسالونیک را به کفاره خون نائب خود بخواهد، اما نفس او هنوز گاهی پند رحم و شفقت را می شنید و زمانی به انتقام جوئی مایل می گردید. اسقفان غیور و متعصب تقریباً امپراطور را مجبور کردند که با همه اکراهی که داشت وعده عفو عمومی بدهد، ولیکن روفینوس نامی که یکی از وزیران پادشاه بود با کنایات تملق آمیز خود احساسات تند تئودوسیوس را دوباره شعله ور کرد و پس از این که امپراطور عمال مرگ را به تسالونیک روانه کرد روفینوس کوشید که اجراء او امر وی را مانع آید، اما وقت گذشته بود و کار مجازات این شهر رومی را کور کورانه به شمشیر بی تمیز نیمه متمدنان سپردند و تدارکات خصمانه را چنان ترتیب دادند که با توطئه خلاف قانونی که در نهان و به نیرنگ و بدعهدی برانگیخته بودند سازگار افتد. مردم تسالونیک را به مکر و خیانت به نام

پادشاه برای تماشای مسابقات سیرک دعوت کردند و حرص اشباع نشدنی عوام مردم به این تفریحات چنان بود که تماشاگران بی شمار اندیشه خطر و گمان بد به دل راه ندادند و به آنها هیچ توجهی نکردند. به مجرد این که جمع مردم کامل گردید به سربازانی که مخفیانه در گرداگرد سیرک به خدمت گمارده شده بودند اشارت رسید که همه کس را به قتل برسانند. در این کشت و کشتار که سه ساعت دوام یافت عمال مرگ میان بومی و بیگانه و زن و مرد و پیر و جوان و گناهکار و بی گناه تفاوتی ننهادند در باب این قتل عام روایات بسیار هست و کسانی که به اعتدال نوشته اند شمار کشتگان را هفت هزار گفته اند، و بعضی از نویسندگان این خبر را تأیید کرده اند که بیش از پانزده هزار تن را به شادی روح یا شبح بوتریک قربانی کردند. بازرگانی بیگانه که شاید وی را با قتل بوتریک هیچ کاری نبوده است جان و مال خویشتن را در اختیار سربازان گذاشت تا جان یکی از دو فرزند خود را بازخرد اما پدر که هر دو پسر را به یک اندازه دوست میداشت و نمیدانست که کدام فرزند را برگزیند و نمیخواست که هیچکدام را محکوم به مرگ نماید ناچار تأمل نمود و قاتلان در عوض او تصمیم گرفتند و خنجرهای خویشتن را در یک لحظه در سینه هر دو جوان بی پناه فرو بردند و آنگاه به عذر خواهی گفتند که ما مجبوریم عدد معینی سربریده ارائه دهیم. عذر خواهی قاتلان کاری نمی کند جز آن که وخامت و شدت قتل عام مذکور را افزونتر بنماید نیز معلوم کند که کشتار عام به قصد و عمد و بر قاعده نظم صورت پذیرفته و به فرمان تئودوسیوس اجراء شده بوده است. اقامت دراز و مکرر امپراطور در تسالونیک گناه او را بزرگتر می کند. وضع این شهر و از گون بخت و منظره کوچه ها و عمارات و لباس و چهره ساکنان آن آشنای امپراطور و حتی در چشم خیال او پیوسته عیان بود، و تئودوسیوس «حضور» مردمی را که خود می کشت به سرعت و وضوح احساس می کرد.

احترام و دلبستگی امپراطور به روحانیون پیرو مذهب سنت وی راطبعاً به تحسین و دوستداری آبروز مایل کرده بود و همه صفات و فضایی که شایسته مقام اسقفی است در حد کمال در وجود این شخص با هم در آمیخته بود. دوستان و عمال

تئودوسیوس از مثال پادشاه خود تقلید می نمودند ، و امپراطور با تعجب بسیار و ناخشنودی اندک مشاهده نمود که مفاد همه مشاورات محرمانه وی فوراً به اسقف اعظم ابلاغ می شود ، و عمل اسقف اعظم مبتنی بر این عقیده پسندیده بود که هر اقدام حکومت ممکنست به نحوی با عزت و عظمت ذات پروردگاری و مصلحت دین حق رابطه ای ییابد . راهبان و عوام الناس کالی نیکوم<sup>۱</sup> که شهری گمنام در مرز ایران و روم بود، بر اثر تعصب خود و اسقفشان برانگیخته شدند و با آشوب و اضطراب در یکی از جوامع مذهبی والن تینی<sup>۲</sup> و نیز در کنیسه یهودیان آتش در زدند . حاکم ابالتی که کالی نیکوم در آن قرار داشت اسقف فتنه گر را محکوم به تجدید بنای کنیسه یا پرداخت خسارت کرد و این حکم آسان و ملایم را امپراطور نیز تأیید نمود . ولیکن اسقف اعظم میلان آن را تأیید ننمود و مراسله ای املاء کرد چندان ملامت آمیز که اگر امپراطور نشان ختانت<sup>۳</sup> را می پذیرفت و منکر دینی می شد که خود به غسل تعمید قبولش کرده بود توبیخ و سرزنش اسقف اعظم در حق وی متناسب تر می نمود . آمبروز مدارای با یهودیان را به منزله ایذاء و آزار مسیحیان بشمار می آورد و دلیرانه بی هیچ بیم و هراسی می گوید که او خود و هر مؤمن صادقی نیز با شوق تمام آرزو می کند که ثواب عمل اسقف کالی نیکوم و تاج شهادت او را از آن خود کند ، و بالحنی تأسف آمیز به زاری می گوید که اجراء حکم نام تئودوس- سیوس را ننکین و او را از رستگاری محروم خواهد کرد . اما چون پند نهانی اسقف اعظم اثر فوری ببار نیاورد پس وی آشکارا از فراز منبر امپراطور را مخاطب خویش قرار داد و راضی نشد که رسم عشاء ربانی را در برابر محراب کلیسا بجای آورد مگر وقتی که تئودوسیوس رسماً و به صراحت وعده ای داد و به موجب آن وعده اسقف و رهبانان کالی نیکوم از مجازات مصون ماندند . تئودوسیوس حکم سابق خود را صادقانه و با صمیمت نقض کرد و در مدتی که در میلان ساکن بود بر اثر گفتگوهای مکرر دوستانه در باب ایمان و معتقدات دینی محبت وی به آمبروز هر دم افزونتر گردید .

۱ - Callinicum - ۲ - Saint Valentine یکی از شهداء مسیحی رم که در قرن سوم میلادی به «قدیس»

ملقب شد. ۳ - خسته کردن از سنن دینی یهودیان است و عیسویان آن را مذموم می دانستند.

## توبه تئودوسیوس

چون خبر قتل عام تسالونیک به آمبروز رسید ضمیر او سراسر انباشته از اندوه و نفرت شد و او به خلوتگاهی دور از شهر پناه برد تا چندان که می خواهد غصه بخورد و زاری کند و نیز از همصحبی تئودوسیوس دوری نماید. اما چون اسقف اعظم راهیچ شکی نبود که ترسیدن و خاموشی گزیدن وی را شریک جرم امپراطور خواهد نمود پس نامه ای خصوصی به پادشاه نوشت و شنعت جنایتی را که کرده بود برایش شرح داد تا وی بداند که گناهش جز به اشک توبه شسته نخواهد شد. نیروی فعالیت آمبروز در امور کلیسایی به عیار حزم و رأی درست تعدیل شده بود و لذا او به همین اکتفا کرد که به طریقی غیر مستقیم امپراطور را تکفیر نماید یعنی با یقین کامل بگوید که در رؤیائی به وی اخطار شده است که مبادا رسم عشاء ربانی را به نام تئودوسیوس یا در حضور وی بجای آوری. پند اسقف اعظم به امپراطور این بود که وی به دعا خواندن اکتفا نماید و جرأت نیاورد که به محراب کلیسا نزدیک شود یا با دستهایی که هنوز آلوده به خون مردم بی گناهست از نان و شراب مقدس بخورد. امپراطور از ملامت نفس خود و سرزنش پدر روحانی خویش سخت اندوهگین بود و پس از گریه و زاری بسیار به خاطر نتایج زیان بار و جبران ناپذیر خشم بی پروای خویشان چنانکه مرسوم او بود به جانب کلیسای بزرگ میلان رفت تا مراسم عبادت را بجای آورد. اسقف اعظم در دهلیز کلیسا از دخول وی ممانعت نمود و با لحن و بیان فرستادگان خدا به پادشاه خود گفت که ندامت نهانی برای توبه از گناهی آشکار که در حق همه مردم شده است کافی نیست و خشم پروردگار عادل دادگر به آن فرو نمی نشیند. تئودوسیوس اسقف اعظم را به فروتنی گفت که اگر من به گناه مردم کشی آلوده ام داود نبی که مرد دلخواه خدا بود نه فقط مرتکب قتل شد بلکه زنا نیز کرد. آمبروز نترسید و بی تأمل جواب داد «تو در جنایت از داود تقلید کرده ای پس در توبه نیز از او تقلید کن». شرایط بسیار سخت عفو و آشتی را امپراطور پذیرفت، و شرح توبه آشکار تئودوسیوس در تاریخ وقایع کلیسایی

بمنزله یکی از پرافتخارترین آنها ضبط شده است . به موجب سهلترین قواعد کلیسایی که در قرن چهارم در مورد اصل انضباط و فرمانبرداری مقرر گردید ، کفاره گناه مردم کشی بیست سال توبه بود ، و چون محال بود که در دوران زندگی یک تن گناه برهم انباشته قتل عام تسالونیک بکلی پاک شود پس ناچار بودند که قاتل را تا ساعت مرگ وی از عشاء<sup>۱</sup> ربانی ممنوع کنند . ولیکن اسقف اعظم به رعایت اصول سیاست مذهبی و به خاطر منزلت توبه کار نامور و ممتازی که کبریا دیهیم پادشاهی را خاضعانه به خاک درافکنده بود اندکی بروی ببخشد . آمبروز افزایش آشکار زهد و ورع امپراطور را بمنزله دلیلی محکم و متقن برای کوتاه کردن مدت مجازات وی پذیرفت و او را همین بس بود که امپراطور رومیان ، مجرد از همه نشانهای پادشاهی ، به هیئت سوگواران ملتمس ظاهر شود و در میان کلیسای میلان خاضعانه آه بر آورد و اشک بریزد و عفوگناهان خود را بخواهد . در این مداوای روحانی وی انواع روشهای گوناگون را بکار برد یعنی هم نرمی نمود و هم خشونت و پس از تأخیری که هشت ماه دوام یافت تئودوسیوس دگر باره به جمع مؤمنان ملحق گردید و فرمانی که صادر شد و به موجب آن مقرر گردید که از صدور حکم محکومیت تا اجراء حکم سی روز باید بگذرد ، از ثمرات مهم وارزنده توبه امپراطور بشمار می آید . نسلهای بعد تقوی و ثبات رأی اسقف اعظم را ستوده اند و شاید که مثال تئودوسیوس اثرات سودمند اصول دینی را ثابت کند یعنی اصولی که می تواند پادشاه را مجبور کند که احکام داور نادیده و عمال او را محترم بدارد با آن که او خود منزلتی رفیع دارد چندان که از قصاص آدمیزادگان نترسد و نهراسد . منتسکیو<sup>۲</sup> میگوید « پادشاهی را که بیم و امید مذهبی محرك اعمال اوست می توان به شیری تشبیه کرد که فقط از بانگ نگهبان خود به سهولت فرمان می برد و تعلیم می پذیرد و در دست وی به آسانی رام می شود . » پس حرکات پادشاه نیز بستگی دارد به تمایلات و مصالح مردی که به وضعی چنین خطرناک

۱ - چشیدن نان و شراب مقدس . ۲ - Montesquieu - قاضی و فیلسوف فرانسوی که نوشته های او در تاریخ و فن حکومت مشهور است . وی در ۱۶۸۹ بدنیآ آمد و در ۱۷۵۵ مرد .

براین جانور تسلط یافته باشد ، و کشیشی که وجدان پادشاه در ید قدرت اوست ممکنست که شهوات خونخوارانه وی را شعله ور کند یا از شدت وحدت آنها بکاهد . آمبروز هم جانب مروت و مردمی را نگاه می داشت و هم به خاطر دین تعذیب دشمنان آن را تأیید می نمود و برای هردو به یک اندازه نیرویه کار می برد ، و در هر دو کار یکسان توفیق یافت .

پس از شکست و مرگ ستمگری که بر گال حکومت می کرد دنیای روم همه به تصرف تئودوسیوس درآمد . تئودوسیوس حق حکومت بر متصرفات شرقی را که عنوانی شریف بود به علت انتخاب گراسیان کسب کرد ، و حق سلطنت بر متصرفات غربی را نیز بسبب پیروزی در جنگ به دست آورده بود ، و سه سالی را که در ایتالیا گذرانید سودمندانه در راه احیاء و تجدید قدرت قانون و اصلاح مفاسدی بکاربرد که در دوران سلطنت غصبی ماگزیموس و صغرسن والن تی نیان رائج گردید و عاملین آنها از مجازات مصون مانده بودند . نام والن تی نیان پیوسته در فرامین و قوانین کشوری ذکر می شد ولیکن چنان می نمود که نوجوانی فرزند ژوستینا و نامعلوم بودن عقیده مذهبی وی لازم می آورد که قیمی از میان پیروان مذهب سنت که مردی با حزم و بصارت باشد برای مراقبت او تعیین کنند زیرا ممکن بود که بواسطه مطامح بظاهر پسندیده تئودوسیوس جوان نگون بخت بی هیچ مقاومتی و تقریباً بی زمره شکایتی از اداره امور امپراطوری و حتی به ارث بردن سلطنت آن محروم گردد . اگر تئودوسیوس از اصول سخت و خشک سیاست و مصلحت شخصی پیروی کرده بود دوستان وی سلوک او را تأیید می کردند ، اما رفتار جوانمردانه امپراطور در این امر عظیم و فراموش نشدنی سرسخت ترین دشمنان او را نیز بر آن داشته است که به اجبار و اکراه وی را تحسین نمایند . تئودوسیوس والن تی نیان را بر تخت سلطنت میلان نشاند و سلطنت همه ایالاتی را که ماگزیموس فرزند ژوستینا را از آنها بیرون رانده بود به پادشاه جوان بازپس داد ، و گذشته از اعاده میراث عظیمی که از آن والن تی نیان بود ، تئودوسیوس به شیوه اهل کرم کشورهای آن سوی جبال آلپ را نیز بی هیچ عوضی به وی اهداء

کرد یعنی کشورهائی را که وی خود به دلاوری از قاتل گراسیان بازپس گرفته بود. تئودوسیوس که در این وقت انتقام قتل ولینعت خود را گرفته و امپراطوری را از طوق بندگی ستمگری نجات داده و به این دو کار کسب افتخار کرده بود راضی و خشنود از میلان به قسطنطنیه بازگشت و اکنون که قرین آرامش و مالک سرزمینهای مشرق بود کم کم به عادات دیرین خود که تن آسانی و دلبستگی به اسباب رفاه و آسایش بود خو گرفت. تئودوسیوس در حق والن تی نیان آن کرد که وظیفه اخلاقی او بود و زن خویشان را که خواهر والن تی نیان بود به مهر و محبت شوهری نواخت و نسلهای بعد که صفای مجد و عظمت و رفعت منزلت وی را ستوده اند باید کرم اخلاق و رادمردی بی مانند او را در استفاده از ثمرات پیروزی نیز تحسین کنند.

### سجایای والن تی نیان و مرگ او

ملکه ژوستینا پس از بازگشت به ایتالیا دیری در این دنیا نپائید. وی که ناظر پیروزی تئودوسیوس بود اجازت نیافت که در حکومت فرزندش اعمال نفوذ کند. وبال دلبستگی به مذهب آریوسی که بر اثر سر مشق مادر و تعالیم وی در وجود والن تی نیان نیز راه یافته بود به درس آموختن پادشاه جوان در مکتب اهل سنت به زودی زائل گردید. دلبستگی روزافزون والن تی نیان به اصول دینی شورای نیسیه و احترام فرزندان وی برای صفات شخصی و اعتبار منزلت روحانی آمبروز پیروان مذهب سنت را به او مایل کرد چندان که به تقوی و فضیلت امپراطور جوان مغرب حسن عقیدت<sup>۱</sup> یافتند. اینان عفاف و اعتدال و نیز عار داشتن او را از لذات دنیوی و دقت او را در ملازمت امور مملکتی و لطف و محبت وی را به دو خواهرش ستوده اند، و باید گفت که لطف و محبت هم

۱ - هر وقت که امپراطور سفره ضیافت می گسترد خود روزه می گرفت و از نماشای بازیگران پری چهره امتناع می ورزید، والن تی نیان امر کرد که حیوانات درنده ای را که متعلق به او بود بکشند. پس سرزنش فیلسوف تورگیوس که وی را به دوستداری بازیهای سیرکی متهم می کند کمال بی انصافیست.

نمی توانست این پادشاه عادل بی غرض را بفریبد و برآن دارد که در بارهٔ پست‌ترین اتباع خود نیز حکمی غیر منصفانه صادر کند . اما این جوان خلیق مهربان پیش از آن که بیستمین سال زندگی خود را به پایان رساند به خیانت داخلی گرفتار آمد و امپراطوری روم دو باره در ورطهٔ هولناک جنگ داخلی افتاد . آربوگاستیز<sup>۱</sup> ، سربازی بلند همت و دلاور از قوم فرانک در میان خدمتگزاران لشکری گراسیان مقام دوم را داشت . وی به مرگ خداوندگار خویشتن در تحت لوای تئودوسیوس درآمد و با دلاوری و تدبیر جنگ در شکست دادن و هلاک کردن ماگزیموس ستمگریاری نمود و پس از پیروزی به سالاری لشکرهای گال منصوب گردید . آربوگاستیز که مردی بحقیقت لایق و با کفایت و ظاهراً امین و صدیق نیز بود اعتماد پادشاه و مردم را به دست آورد اما سخاوت بی حد و حصر او در وفاداری سربازان نسبت به امپراطور خلل افکند ، و در همان وقتی که عالمیان همه وی رارکن رکن کشور به شمار می آوردند این اجنبی جسور محتال در نهان مصمم بود که امپراطوری مغرب را ویران کند یا خود فرمانروای آن شود . وی مناصب مهم فرماندهی سپاه همه را میان افرادی از قوم فرانک توزیع کرد و چاکران درگاه خود همه را به عناوین و مشاغل مهم دیوانی بر افراشت . با پیشرفت توطئه خیانت آمیز آربوگاستیز ، خادمان صدیق و وفادار والن تی نیان همه از خدمت برکنار شدند و امپراطور که نه قدرتی داشت و نه از چگونگی امور خبری ، کم کم مانند اسیران زبون و بیچاره گردید و تابع دیگری شد . خشمی که والن تی نیان اظهار کرد شاید که علتی جز ناشکیبائی و بی تدبیری جوانی نداشته است ، با اینهمه می توان فارغ از شائبهٔ غرض آن را به بزرگواری و جوانمردی پادشاهی نسبت داد که احساس می کرد که برای سلطنت کردن ناشایسته نیست . وی در نهان از استعفای میلان خواست که کار وساطت را بر عهده بگیرد و ضمان حسن نیت پادشاه باشد و هم حافظ سلامت او ، و تدبیری کرد که امپراطور مشرق را نیز از عجز و ناتوانی خویشتن آگاه کند و به او بگوید که ناچار باید بکوشد تا از قصر ،



یا بحقیقت زندان و یان<sup>۱</sup> در گال بگریزد مگر آنکه تئودوسیوس بتواند به سرعت تمام با سپاهی به یاری وی بشتابد. باید گفت که اقامت والن تی نیان در میان فرقه‌ای که دشمن او بودند کاری بر خلاف حزم و احتیاط و امید فرج نیز بیرون از دسترس او بود و معلوم نبود که تئودوسیوس به یاری وی بیابد و چون هر روز وضع تازه‌ای به میان می‌آمد و باعث خشم او می‌شد و امپراطور نه قدرتی داشت و نه ناصحانی که با ایشان مشورت کند پس به شتابی بیش از آنچه باید بر آن شد که فوراً با سردار مقتدر خود بستیزد. وی نشسته بر تخت سلطنت آربوگاستیز را در پیشگاه خود پذیرفت و او در ظاهر به رسم ادب پیش آمد و همین که نزدیک شد پادشاه کاغذی به دستش داد که او را از همه مشاغل برکنار می‌کرد. آربوگاستیز با خون سردی اهانت آمیز جواب داد که «قدرت من بسته به لبخند یا ابرو درهم کشیدن پادشاه نیست» و آن گاه دستخط پادشاه را به تحقیر بر زمین افکند. پادشاه که سخت غضبناک شده بود دست به شمشیر یکی از نگهبانان برد و با کشمکشی آن را از غلاف بیرون کشید و تا زد و خوردی نشد نتوانستند وی را از بکار بردن آلت قتاله به قصد جان دشمن یا شخص خود مانع آیند. چند روزی پس از این نزاع عجیب که پادشاه در آن خصومت و ضعف خویشتن را آشکار کرده بود، جسد والن تی نیان برگشته بخت را در خوابگاهش یافتند. گلوی پادشاه جوان را چندان فشرده بودند که جانش برآمده بود، و کوششی بکار رفت تا گناه آشکار آربوگاستیز را پوشیده بدارند و به جهانیان بگویند که مرك امپراطور جوان نتیجه نومییدی و به اراده و اختیار او خود بوده است. جسد والن تی نیان را چنانکه شاید با فرو شکوه به سردابگاه میلان بردند و اسقف اعظم در ذکر تقوی و فضیلت و نیز مصائب او مرثیه‌ای خواند و رحم و شفقت آبروز وی را بر آن داشت که روش معهود دینی را نقض کند و برای تسکین و تشفی خاطر خواهران گریان والن تی نیان با یقین کامل بگوید که برادر با تقوای ایشان که

۱ - Vienne شهری در جنوب شرقی فرانسه امروزمین که جمعیت آن اکنون بیست و پنج هزار نفر است.

هرگز سنت مقدس غسل تعمید را بجای نیاورده بوده است بی هیچ مشکلی به نعیم جاودانی راه یافته است.

آربوگاستیز با حزم و تدبیر موجبات پیشرفت نقشه های جاه طلبانه خویشان را فراهم آورده بود و مردم متصرفات امپراطوری که هر نوع عاطفه وطن پرستی و وفامندی در سینه های ایشان خاموش گردیده بود ، رام و مطیع تن به قضا در داده در انتظار پادشاهی ناشناخته بودند که به انتخاب آربوگاستیز فرانکی بر تخت سلطنت مستقر شود ، اما اندک اثری از غرور و تعصب که هنوز بر جای مانده بود موجب مخالفت مردم با پادشاهی شخص آربوگاستیز گردید و این بیگانه دانا مصلحت در آن دید که مردی رومی را که آلت دست و فرمانبردار او باشد بر تخت سلطنت بر نشاند و خود به نام او حکومت کند . پس ارغوانی قبای پادشاهی را بر تن خطیبی پوشاند یوجی نیوس نام که آربوگاستیز قبلا وی را از منصب دبیری خود به سمت مهمتری ، یعنی ریاست دیوان مشاغل دولتی ، منصوب کرده بود. در دوران خدمت شخصی و دولتی ، آربوگاستیز همیشه محبت و کفایت یوجی نیوس را پسندیده بود و دانش و سخنوری مرد خطیب که از وقار و متانت رفتارش مدد می گرفت وی را در نزد خلق مقبول و محترم می نمود ، و نفرتی که ظاهراً از جلوس بر تخت سلطنت داشت ما را به هواداری وی بر می انگیزد و به فضیلت و اعتدال او معتقد می کند. از جانب امپراطور جدید فوراً سفیرانی به دربار تئودوسیوس فرستادند تا ایشان با اندوه دروغین خبر حادثه مشؤوم مرگ والن تی نیان را ابلاغ و بی ذکر نام آربوگاستیز خواهش کنند که پادشاه مشرق شخص محترمی را که افواج و مردمان ایالات غربی به اتفاق رأی به پادشاهی برگزیده بودند به همکاری قانونی خویشان قبول کند . تئودوسیوس به حق خشمگین گردید زیرا که خیانت بیگانه ای در یک لحظه حاصل زحمات و پیروزی سابق او را نابود کرده بود ، و گریه و زاری زن محبوبش چندان در او مؤثر افتاد که وی تصمیم گرفت انتقام مرگ برادر زن تیره بخت خویشان را بگیرد ، و به مدد

جنگ شرف و اعتبار مقام سلطنت را که موهون گشته بود تأیید نماید. ولیکن چون تسخیر مجدد امپراطوری غربی کاری مشکل و خطرناک بود تئودوسیوس فرستادگان یوجی نیوس را با هدایای گران قیمت و جوابی مبهم از نزد خود مرخص کرد و تقریباً دو سال بر سر تهیه مقدمات جنگ داخلی تلف گردید. امپراطور متدین پرهیزگار میخواست که اول مشیئت الهی را بداند و آنگاه تصمیم قاطع بگیرد، و چون پیشرفت مسیحیت آواز هاتقان دلفی و دو دونا<sup>۱</sup> را خاموش کرده بود پس امپراطور برآن شد که باراهبی مصری مشورت کند که بنا بر عقیده مردم آن زمان از موهبت معجزه نمائی و وقوف به حوادث آینده بر خوردار بود. شخصی یوتر و پیوس<sup>۲</sup> نام که یکی از خواجه سرایان مقرب کاخ قسطنطنیه بود به عزم مشورت به اسکندریه شتافت و از آنجا به کشتی نشست و از طریق رود نیل تا شهر لیکوپولیس<sup>۳</sup> یا گرگان در ایالت دور افتاده تبائیس<sup>۴</sup> پیش رفت. در مجاورت این شهر بر فراز کوهی بلند یوحناى مقدس با دست خود کلبه‌ای محقر ساخته و متجاوز از پنجاه سال در درون آن زندگی کرده بود بی آنکه در رابگشاید یا چهره زنی را ببیند یا از طعامی بچشد که با آتش پخته شده یا دست انسان را در تهیه آن دخالتی بوده است. پنج روز از ایام هفته را وی در عبادت و تفکر می گذرانید و مرتباً در روز شنبه و یکشنبه روزن کوچکی را می گشود و سخن خیل حاجتمندان رامی شنود که پی در پی از سراسر دنیای مسیحیت به نزد وی می آمدند. خواجه‌ای که امپراطور فرستاده بود قدم به احترام بر داشت تا به روزن نزدیک شد و پرسشی چند معروض داشت که اگر جنگ داخلی روی نماید اوضاع و احوال چگونه خواهد بود، و به زودی با جوابی موافق که از هاتف زاهد به وی رسیده بود به نزد خداوند گار خود بازگشت. جواب یوحناى مقدس نیروی دلاوری تئودوسیوس را در کار آورد زیرا امپراطور به یقین دانست که هر چند خون بسیار ریخته خواهد شد ولیکن پیروزی وی محقق خواهد بود و برای این که پیشگونی زودتر تحقق یابد به تمام اسباب و عواملی که تدبیر انسان تعبیه تواند کرد توسل جستند و

سعی و کوشش استی لیکو<sup>۱</sup> و تی ماسیوس<sup>۲</sup> دوتن از سرداران امپراطور مصروف جمع آوری سرباز و احیاء نظم و انضباط در میان افواج رومی گردید. افواج رعب انگیز طوائف بیگانه هر یک در تحت لوای رئیس قبیله خود عازم جنگ شدند. لشکریان ایبریه ای و عرب و گت که هریک دیگری را به دیده حیرت می نگریست همه در سپاه یک سلطان خدمت می کردند و آلاریک<sup>۳</sup> نام آور فن جنگ را در مکتب تئودوسیوس آموخت و پس از این چنانش بکار برد که بلا و مصیبت بیار آورد ورم را ویران کرد.

امپراطور مغرب، یا درستتر بگوئیم، سپهسالار او یعنی آربوگاستیز از سوء تدبیر ماگزیموس و بدعاقبتی او آموخته بود که چه خطرناکست درازتر کردن صف دفاعی در برابر دشمنی زبردست و ماهر که می تواند آزادانه بر سپاه خصم بتازد یا دست از نبرد باز دارد، و گاهی از انواع طرق حمله بکاهد و زمانی بر آنها بیفزاید. آربوگاستیز در سرحد ایتالیا موضع گرفت و افواج تئودوسیوس را گذاشتند که ایالات پانونیا را تا دامنه کوههای آلپ جولانی اشغال کنند بی آنکه بامقاومتی روبرو شوند و حتی معابر جبال را به غفلت یا شاید به مکر و حیل در دست تجاوز گر گستاخ رها کردند. تئودوسیوس از کوه سرازیر شد واردوی هول انگیز طایفه گال و ژرمن را با حیرت مشاهده نمود که خیمه ها و مهمات ایشان پهنای دشت را سراسر فرا گرفته است، دشتی که تا پای دیوار آکویلیا و سواحل فریجیدوس یا سردرود<sup>۴</sup> می رسید. در این تنگ عرصه کار زار که محدود به جبال آلپ و دریای آدریاتیک بود مجالی چندان فسیح برای نمایش فنون جنگی نبود. آربوگاستیز گردنکش عفو پادشاه را به دیده حقارت می نگریست و گناه او چندان بود که امید مذاکره صلح را بکلی قطع می کرد، و تئودوسیوس نیز با بی صبری تمام می خواست که قاتلان والن تی نیان را قصاص و به این کار قفس

۱ - Stilico ۲ - Timasius ۳ - Alaric ۴ - طترگوئی کلودیان قابل تحمل نیست.

برفی که زمین را پوشانیده بود سرخ فام گشته بود و از رود فریجیدوس بخار خون گرم برمیخاست و خلیجی که سرد رود به آن می ریخت انباشته از اجساد کشتگان بود.

خویشتن را خشنود کند. پس بی آنکه اهمیت موانع طبیعی و مصنوعی را که در برابر او قرار گرفته بود به دقت بسنجد امپراطور مشرق فوراً به استحکامات دشمن حمله برد و کسب شرف خطر را به سپاه گت محول کرد و در نهان آرزوئی در دل پرورد که این مبارزه خونخوارانه غرور فاتحان را بشکند و از شمار ایشان بکاهد. ده هزار تن از این سربازان بیگانه که به یاری افواج امپراطور مشرق به جنگ آمده بودند، و با کوریوس<sup>۱</sup> که سردار ایبریا بود دلیرانه در میدان نبرد جان سپردند ولیکن پیروزی به بهای خون ایشان خریده نشد. سپاهیان گالت فوق خود را همچنان حفظ کردند و نزدیک شدن شب فرار نا منظم یا عقب نشینی افواج مشوش تئودوسیوس را از خطر محفوظ داشت. امپراطور<sup>۲</sup> به کوههای مجاور پناه برد و در آنجا شبی را بی خواب و خوراک در غم و انده بسر برد و هیچ امیدی نداشت الا همان اطمینان خاطری که مردی مستقل فکر در سخت ترین اوضاع واحوال آن را بر اثر خوار شمردن جان و مال حاصل می کند. عساکر اردوی یوجی نیوس پیروزی وی را سرخوشانه با بی شرمی و فسق و فجور بسیار جشن گرفتند. اما آربوگاستیز فعال، و هوشیار و آگاه در نهان فوجی عظیم از سربازان را برای اشغال گذرگاههای کوهستانی و محاصره مؤخر سپاه شرقی از دیگران جدا کرد. با طلوع فجر عظمت و شدت خطر در چشم تئودوسیوس آشکار گردید، اما بیم و هراس وی به رسیدن پیامی دوستانه از جانب فرمانده فوج به زودی از میان رفت زیرا که همه سربازان این فوج اظهار میل نموده بودند که لوای غاصب ستمگر راترك کنند. بهائی که این سربازان برای خیانت خود مقرر داشتند عبارت بود از پاداشهای پر منفعت شرف افزا، و امپراطور همه را بی هیچ تأملی پذیرفت، و چون کاغذ و مرکب به آسانی به دست نمی آمد تئودوسیوس قبول پیمان نامه را

Bacurius - ۱

۲ - تئودورت می گوید که یوحنا مقدس و فیلیپ مقدس در خواب و بیداری و بر پشت اسب و در مکانهای دیگر بر امپراطور ظاهر شدند و این نخستین بار بود که یکی از حواریون یا قدیسین برای تأیید و تقویت پادشاهی جنگاور بدو رخ بنمایند. نظائر چنین «ظهوری» در جنگهای صلیبی و در اسپانیا بعداً به کرات اتفاق افتاد.

بر روی الواحی نوشت و توقیع کرد . سربازان وی با این تقویت به موقع جانی تازه گرفتند و دو باره با اطمینان کامل به عزم جنگ راه پیمودند تا به اردوی غاصبی شبیخون زنند که ظاهراً مهمترین صاحبمنصبان وی نه به حقانیت اوایمان داشتند و نه به پیروزی او اطمینان. در گرما گرم پیکار ناگهان طوفانی سخت از جانب مشرق برخاست از آن نوع که غالباً در میان کوههای آلپ مشاهده می شود . لشکر تئودوسیوس به علت موضعی که داشت از سورت باد مصون بود ، بادی چندان تند که به وزش آن تیره گون ابری از خاک برخاست و بر روی دشمن دمید و صفوف ایشان را درهم شکست و سلاحها را از دستشان بیرون کشید و زوینها را از هدف خود منحرف و آنها را بی اثر کرد . از این تفوقی که بر اثر حادثه طوفان بیش آمده بود استفاده کامل شد . هول و دهشت بیرون از حد سپاهیان گال از حوادثی که بر تر از فهمشان بود شدت طوفان را در نظرشان چند چندان نمود و لشکر گال بی هیچ شرمی تسلیم قوای نامرئی آسمان شدند زیرا چنین می نمود که ملائک نیز بیاری امپراطوری متدین و پرهیزگار بادشمن او می جنگند . پیروزی امپراطور قطعی و نهائی بود و معاندان وی هر دو کشته شدند و تنها چیزی که مرگ این دو را متمایز کرد اختلاف صفات و طبایع ایشان بود . یوجی نیوس خطیب که تقریباً ملک سراسر زمین را بدست آورده بود حالش چنان بگردید که به لابه از امپراطور طلب رحمت و رأفت کرد و سربازان بی رحم سنگین دل همچنانکه وی در پای تئودوسیوس به خاک در افتاده بود سرش را از تن جدا کردند . آربوگاستیز پس از آن که در نبردی به همه تکالیف سربازی و فرماندهی خود عمل کرده بود در همان نبرد شکست خورد و چندین روز آواره و سرگردان در میان کوهها می رفت ، و چون به او ثابت شد که امیدی به نیل به هدف نیست و فرار نیز متعذر است پس این اجنبی دلیر بی باک از مثال رومیان عهد عتیق تقلید نمود و شمشیر در سینه خویش فرو برد . پایان کار امپراطوری در گوشه تنگی از ایتالیا معین گردید ، و وارث قانونی سلسله والن تی نیان اسقف اعظم میلان را به مهر و محبت در بر گرفت و تسلیم شدن متصرفات غربی را به لطف و کرم

قبول نمود . ایالات غربی درگناه عصیان و تمرد شریک بوده بودند و تنها آمبروز با شجاعتی تزلزل نا پذیر در برابر مدعای غاصب کامروا پایداری نموده بود . اسقف اعظم آزاده وار با مردانگشی که ممکن بود هلاک هر رعیت دیگری را باعث آید از قبول هدایای یوجی نیوس و مکاتبه باوی امتناع ورزیده و ازیملان دوری گزیده بود تا از حضور نفرت انگیز غاصبی پرهیزد که وی خود سقوط او را به بیانی مبهم و با رعایت احتیاط پیشگوئی می کرد . امپراطور فاتح کفایت و کاردانی آمبروز را ستود و اتحاد با کلیسا ضامن دلبستگی مردم به تئودوسیوس گردید . رحم و شفقت امپراطور را از کرم طبع و خیر خواهی اسقف میلان دانسته اند و از شفاعتی که وی در حق مردم نمود .

### مرگ تئودوسیوس

پس از مرگ یوجی نیوس مردم امپراطوری روم همه کفایت و حق سیادت تئودوسیوس را باخرسندی تأیید کردند . آنچه از حسن تدبیری در اداره امور مملکت مشاهده شده بود مردم را خوشحال و به سلطنت آینده وی امیدوار کرد ، و چون عمر امپراطور هنوز از پنجاه برنگذشته بود امید به دوام سعادت عام را بیشتر می نمود . ولیکن تئودوسیوس پس از پیروزی چهار ماه بیشتر زنده نماند و مردم مرگ او را واقعه ای مشؤوم و غیر منتظر دانستند که در یک لحظه امید نسلی را که در رشد و نمو بود منقطع کرد . اما افراط در راحت طلبی و تمتع از اسباب تن آسائی و رفاه عیش باعث تقویت موجبات مرض گردید . نیروی جسمانی تئودوسیوس قادر به تحمل تغییر ناگهانی و انتقال وی از کاخ سلطنت به اردوگاه جنگ نبود ، و علائم روز افزون بیماری استسقاء فساد جسم و مرگ عاجل امپراطور را آشکار می کرد . عقیده عامه مردم و شاید نفع ایشان جدا شدن امپراطوری شرقی را از امپراطوری غربی تأیید نموده بود ، و مقدر چنان بود که آرکادیوس و اونیوریوس یعنی دو شاهزاده جوانی که مهر پدری ایشان را به اگوستوس ملقب کرده بود ، بر تخت سلطنت قسطنطنیه و اریکه پادشاهی رم جلوس کنند . این دو شاهزاده



مجسمه عظیم تئودوسیوس در بارلتا. این مجسمه از برنز است



را رخصت نداده بودند که از خطر و افتخار جنگ داخلی سهمی ببرند، اما همینکه تئودوسیوس بر معاندان بی کفایت خود غالب آمد فرزند کهنتر خود اونوریوس را به نزد خویشتن خواند و از او خواست که عصای سلطنت مغرب را از دست پدری که در کار جان سپردن بود بستاند و از ثمرات پیروزی بهره‌مند گردد. مردم میلان با نمایشی عالی از مسابقات سیرکی مقدم اونوریوس را گرامی داشتند، و امپراطور با آنکه از شدت بیماری در رنج و تعب بود در این جشن حضوریافت و باعث شادمانی مردم شد، اما کوشش دردناکی که برای حضور در نمایشهای بامدادی نمود اندک توان او را نیز بفرسود. اونوریوس بقیه روز را بجای پدر در محل مسابقات سیرکی بسر برد و تئودوسیوس بزرگ شب هنگام جان سپرد. با وجود خصومت‌های شدید جنگ داخلی اخیر خلائق از مرگ امپراطور نالان و سوگوار شدند. طوائف بیگانه که مغلوب او گشته و بزرگان کلیسا که وی را رام و مطیع خود کرده بودند همه به بانگ بلند و از صمیم قلب آن صفاتی را در امپراطور مرده ستودند که در نظر ایشان بسیار ارزنده می نمود. رومیان از دو حکومت ضعیف از هم جدا گشته که خطرات آن ایشان را از نزدیک تهدید می نمود سخت بیمناک بودند، و هر لحظه از سلطنت ننگین و نا مسعود آرکادیوس و اونوریوس یاد فقدان جبران نا پذیر تئودوسیوس را در خاطرها زنده می کرد. در شرحی که با امانت و درستی در فضائل تئودوسیوس نگاشته شده است نقائص وی را پوشیده نداشته اند، و از آن جمله بوده است سنگین دلی او و عادتش به تن آسانی که جمال منور نام بلند و افتخارات عظیم او را که یکی از بزرگترین پادشاهان روم بوده است به زنگار این ذمائم اخلاقی مکدر کرده است. مورخی که با تئودوسیوس مخالف بوده و او را سزاوار بلند نامی نمی دانسته است در باره عیوب او و اثرات سوء آنها غلو بسیار نموده. وی با جرأت و جسارت و با تأکید تمام می گوید که اتباع تئودوسیوس، در هر مقامی و مرتبتی، از راه و رسم زنانه پادشاه خود تقلید نمودند و مسیر زندگی خصوصی و اجتماعی مردم به انواع مفسد آلوده گردید و نظم و ادب و نزاکت موانعی ضعیف بود و قادر به پایداری

در مقابل پیشرفت روح انحطاط نبود که به دنائت و بی شرمی ملاحظاتی چون وظیفه و مصلحت عام را فدای افراط در تمتع از لذت بطالت و انواع شهوت می کند. نویسندگان معاصر تئودوسیوس از افزایش تجمل دوستی و از ضلال و فساد که در اوضاع و احوال اجتماعی روی نمود شکایت کرده اند اما شکایت ایشان عموماً مبین کیفیات خاص طبعی و وضعی ایشان است. در میان کسانی که شاهد و ناظر اوضاع اجتماعی روزگار خویشند چند تنی بیش نیستند که انقلابات و تحولات جامعه را به روشنی و با نظر جامع شامل می بینند و به دستگاه نهفته و ظریفی پی می برند که چون بکار افتد ناچار امیال و شهوات جمع کثیر مردمان بی شعور و بلهوس را به یک نمط و در یک جهت سوق می دهد. اگر بتوان با اندک صحتی ثابت نمود که تن آسانی و تجمل دوستی رومیان در دوران سلطنت تئودوسیوس توأم با وقاحت و فسق و فجوری بیشتر از آن بوده است که در عهد کنستانتین یا شاید اگوستوس نیز رائج بود، این تغییر را نمی توان به هیچ بهبود سودمندی در اوضاع مادی نسبت داد که بتدریج بر ذخیره ثروت ملی افزوده بوده باشد. دوران دراز مدت بلا و مصیبت و آفت و انحطاط ناچار باید مانع کسب و کار شده و از ثروت مردم کاسته باشد و افراط مردم را در بکار بردن اسباب رفاه و آسایش باید نتیجه نومیدی و بطالت ایشان دانست که از لذت حال تمتع برمی گیرند و از اندیشه آینده می پرهیزند. وضع نا معلوم ملک و مال ایشان اتباع تئودوسیوس را از مباحثت کارهای سودمند پرزحمتی بیمناک کرد کارهایی که مستلزم مخارج فوریت اما نفع آنها دیر و به تدریج بدست می آید. پریشانحالی و ورشکستگی پی در پی همه را تشویق کرد که از خرج کردن بقایای میراث پدری دریغ ندارند زیرا هر لحظه ممکن بود که ثروت ایشان طعمه قوم حریص و آزمند گت بشود. اسراف و تبذیر ابلهانه ای که همیشه در هنگام آشفته گی و اضطراب کشتی شکستگی یا محاصره شهری مشاهده می شود مثال است که پیشرفت تجمل دوستی را در میان ملتی گرفتار ترس و بلا و غوطه ور در گرداب فنا، شرح می دهد و بر ما روشن می کند.

تجمل دوستی زنانه‌ای که آداب و رسوم درباری و شهرها را به اثرات سوء خود آلوده نمود در نهان و بتدریج در وجود افواج رومی نیز سمی کاشنده داخل کرد، و انحطاط این سربازان را قلم نویسنده‌ای نمایان کرده است که خود اصول قدیم و صحیح نظم و انضباط لشکری روم را به دقت و درست مطالعه کرده بوده. این نویسنده که نامش وژه تیوس<sup>۱</sup> بود می‌گوید و گفته او درست و مهمست که لشکریان پیاده هم از ابتدای تأسیس شهر رم تا روزگار سلطنت گراسیان امپراطور پیوسته برای حفظ خویشتن از حملات دشمن جوشن برتن داشتند. سست شدن انضباط و اهمال در تمرین از نیروی سربازان و میل ایشان به تحمل مشقات سپاهیگری کاست چندان که به ندرت جوشن برتن می‌کردند و با این همه پیوسته از سنگینی وزن آن شکایت می نمودند و اول اجازه گرفتند که نیم تنه نپوشند و آن‌گاه که کلاه خود را به کناری بنهند. سلاحهای سنگین وزنی که اجداد ایشان در جنگ بکار می بردند از قبیل دشنه و «پیلوم»<sup>۲</sup> رعب انگیز که دنیا را مغلوب و مقهور کرده بود کم کم از دستهای ناتوان سربازان رومی افتاد و چون حمل سپر و بکار بردن کمان با هم سازگار نیست سربازان با اکراه به میدان جنگ می رفتند و محکوم به تحمل درد جراحات بودند یا ننگ فرار، و همیشه مایلتر بودند که از میان این دو آن را اختیار کنند که شرم آورتر است، سواره نظام طوائف گت و هون و آلانی منافع سلاحهای دفاعی را دریافتند و از آنها استفاده کردند، و چون در بکار بردن سلاحهای پرتابی سرآمد دیگران بودند به آسانی بر سربازان بیمناک و بی دفاع افواج رومی فائق می آمدند زیرا که سروسینه اینان بی هیچ وسیله دفاعی در معرض تیرباران اقوام ییگانه قرار می گرفت. تلفات سنگین لشکریان و ویران شدن بلاد و ننگین گشتن نام رم در راغب کردن جانشینان گراسیان به استفاده مجدد از نیم تنه و کلاه خود برای سربازان پیاده بی اثر بود. سربازانی که روحاً و جسماً ضعیف و ناتوان شده بودند دفاع از خود و مردم را رها کردند، وجبن و بطالت ایشان را می‌توان علت بلا واسطه سقوط امپراطوری بشمار آورد

## فصل یست و هشتم

پایان کیش بت پرستی . انهدام معبد سراپیس . ممنوع شدن شعائر مذهب بت پرستی . پرستش شهدای مسیحی و احیاء آداب و اعمال بت پرستانه .

دمار کیش بت پرستی در عهد تئودوسیوس شاید یگانه نمونه انهدام کامل مذهبیست در میان همه مذاهب مردم پسند قدیم و بنابر این شاید سزاوار باشد که آن را حادثه‌ای نادر در تاریخ تحول فکری بشر بشمار آوریم . مسیحیان و علی‌الخصوص روحانیون ایشان تعللهای مدبرانه کنستانتین و تسامح عادلانه والن تی‌نیان مهتر را با آزرده خاطری تأیید کرده بودند، و مادام که معاندان ایشان را می گذاشتند که زنده و پایدار بمانند مسیحیان پیروزی خویشتن را کامل و مصون از خطر نمی پنداشتند . تسلطی که آمبروز و برادران دینی او بر گراسیان نوجوان و تئودوسیوس متدین یافته بودند برای تلقین مبادی و قواعد ایذاء و آزار مذهبی در ضمیر این دو پادشاه نودین به کار رفت . دواصل فقهی در این وقت بنانهاده شد که به ظاهر موجه بود و از این دواصل فوراً نتیجه‌ای گرفته شد بسیار شاق برضد اتباع امپراطوری که هنوز تابع رسوم و شعائر اجدادی خود بودند: اصل اول آن که اگر عامل دولت جراثمی را ممنوع نکند یا مجرمان را سیاست ننماید خود گناهکار است، و دوم آن که پرستش خدایان افسانه‌ای و شیاطین و دیوان واقعی، چنانکه رسم بت پرستان است، جنایتیست بسیار زشت برخلاف عظمت و جلالت آفریننده بزرگ . روحانیون عیسوی

شرایع دین موسوی و شواهدی از تاریخ قوم یهود<sup>۱</sup> را به‌شتاب، و شاید به‌خطا، با سلطانی شامل و جامع دین لطیف و معتدل عیسوی ملازم نمودند و شور و شوق امپراطوران را برانگیختند تا در تأیید دعوی مجد و شرف خویشان و ذات پروردگاری بکوشند، و به‌این طریق بود که تقریباً شصت سال بعد از ایمان آوردن کنستانتین معابد دنیای روم را ویران کردند.

از روزگار نوما تا زمان سلطنت گراسیان رومیان چندین گروه از طبقات کاهنان را پیوسته حفظ و حمایت کرده بودند. پانزده کاهن اعظم بر همهٔ اشیاء و اشخاصی که برای خدمت خدایان اختصاص یافته و در مراسم مذهبی متبرک شده بودند حکومت فائقه داشتند و مسائل گوناگونی که پیوسته در این نظام غیر ثابت و مبتنی بر رسم و سنت به میان می‌آمد در دادگاه مقدس اینان مطرح می‌شد تا دربارهٔ آنها حکم صادر کنند. پانزده کاهن فال‌زن<sup>۲</sup> دانشمند و با وقار با دقت در رخسار آسمان می‌نگریستند و برحسب پرواز مرغان شیوهٔ کار قهرمانان را تعیین می‌کردند. پانزده پاسدار نسخ خطی (نام این پاسداران کوین‌دی‌سم‌ویر<sup>۳</sup> بود که مشتق از لفظ لاتینی بمعنی پانزده است) گاهگاهی شرح وقایع آینده و ظاهر حوادث اتفاقی را نیز در این کتابها می‌جستند زیرا که این نسخه‌های خطی حاوی تعالیم حکیمانه و پیشگوئی زنان غیبگو بود. شش باکرهٔ پاکدامن گوهربکارت را وقف نگاهبانی آتش مقدس و وعده‌هایی از عالم غیب دائر به‌بقاء رم می‌کردند، و هیچ انسان<sup>۴</sup> فانی هرگز اجازه نیافته بود که آتش مقدس و شش باکره را ببیند و از مجازات مصون بماند. هفت کاهن ملقب به اپ‌یولو\* سفرهٔ خدایان را آماده می‌کردند و موکب مذهبی را راهبری و مراسم جشن سالیانه را تنظیم می‌نمودند. سه تن دیگر باعنوان فلامن<sup>۵</sup> که خدمتگزاران ژوپیتر و مارس و

۱ - آبروز مقدس شور و تعصب اشعیاء نبی را در برانداختن کیش بت پرستی می‌ستاید، و نویسنده‌ای به نام بیل در کتاب «تفسیر فلسفی» خود این قوانین متمصبانه را تأیید می‌کند و می‌گوید که قوانین مذکور فقط در دوران سلطنت این جهانی یهوه بر قوم یهود جائز بوده است.

۲ - رومیان ایشان را Augur می‌خواندند. ۳ - Quindocemvir ۴ - این علام اسرار آهیز و شاید خیالی سرچشمهٔ افسانه و حدس بسیار شده است ۵ - Epulo ۶ - Flamen

کویرینوس<sup>۱</sup> بودند کاهنان خاص این سه خدای بسیار توانا بشمار می آمدند که بر سر نوشت رم و همه جهان ناظر بودند. «سلطان ذبائح» نماینده نوما و جانشینان وی بود در وقت برگزاری آن گونه از اعمال مذهبی که فقط باید به دست پادشاه انجام پذیرد. جماعت اخوان سلیانی<sup>۲</sup> و لوپرکالی<sup>۳</sup> و غیر آنها اعمال و مراسمی بجای می آوردند که ممکن بود هر مرد عاقل فهیمی را به لبخنده تحقیر برانگیزد، و این اعمال همه را باشوق و امید واثق بجای می آوردند تا خویشان را مشمول لطف خدایان جاودانی گردانند. قدرت و اعتباری که کاهنان رومی سابقاً در مجامع حکومتی رم جمهوری حاصل کرده بودند با استقرار سلطنت و انتقال مقر امپراطوری کم کم از میان رفت، ولیکن شرف مقام روحانی کاهنان هنوز در کنف حمایت قوانین و سنن کشوری از خطر مصون بود و ایشان همه، علی الخصوص مجمع کاهنان اعظم، هنوز در پایتخت امپراطوری و در ولایات نیز همچنان امور مذهبی و کشوری را اداره می کردند و کسوت ارغوانی و ارابه شاهانه و ضیافت های مجلل و پرخرج ایشان باعث اعجاب و تحسین عامه بود. وظیفه ای که از عوائد املاک مذهبی و بیت المال ملت به ایشان می رسید چندان سخاوتمندانه بود که مخارج جلال و شوکت مقام کاهنی و همه آداب عبادت را در مواقع رسمی دولتی به فراوانی تأمین می کرد. چون رهبری مراسم عبادت در برابر محراب پرستشگاه با فرماندهی سپاه متناقض نبود، رومیان پس از خاتمه شغل کنسولی و کسب عناوین و افتخارات دیگر آرزومند درك فیض مقام کاهنی یا منصب عرافت<sup>۴</sup> می شدند چندان که در قرن چهارم میلادی برگزیده ترین و نامورترین اعضاء مجلس سنا بر کرسی سیسرون<sup>۵</sup> و پمپئی جلوس کردند، و شرف اصل و نسب ایشان برشان و وقار مقام کاهنی افزود. مجمع کاهنان اعظم از پانزده تن تشکیل می یافت که به سبب هم صحبتی پادشاه از امتیاز رتبت برخوردار بودند. امپراطوران مسیحی کسوت و دیگر علائم خاص منصب کاهنی را به لطف و عنایت قبول می کردند ولیکن هنگامی که گراسیان

۱ - Quirinus خدای جنگ در اوائل تاریخ رم که رومیان او را همان رومولوس می دانستند.

۲ - Salians      ۳ - Lupercal      ۴ - فال زنی و پیشگوئی وقایع آینده

۵ - سیسرون به صراحت گفته است که نیل به منصب عرافت بزرگترین آرزوی اوست.

به تخت سلطنت برنشست چون مردی صدیقتر و راستکارتر بود باخشمگنی از پذیرفتن نشانهای دین شرك امتناع ورزید و عوائد کاهنان و دوشیزگان باکره را که پاسداران بعضی از معابد بودند وقف مخارج دیوانی و کلیسایی کرد و عناوین افتخار آمیز کاهنان را ملغی و امتیاز حصانت را منسوخ کرد، و عمارت کهن بنیان دین قدیم رم را که بر ارکان عقائد و عادات و رسوم یازده قرنه متکی بود ویران کرد. بت پرستی هنوز دین رسمی و قانونی سنا بود، و تالار یا پرستشگاهی که سناتوران در آن انجمن می کردند مزین به محراب و پیکره الهه پیروزی بود، زنی باجلالت و مهابت ایستاده بر گویی عظیم، با جامعه ای فراخ و بلند که بر اندام وی موج می زد. بالهای الهه پیروزی گسترده بود و او بازو دراز کرده تاجی از برگ درخت غار در دست داشت. سناتوران در برابر محراب الهه پیروزی سوگند یاد می کردند که قوانین امپراطوری را رعایت نمایند، و شراب افشاندن و بخور سوختن ایشان معمولاً مقدمه شور و مصلحت اندیشی در مسائل مملکتی بود. بر انداختن این یادگار قدیم تنها زبانی بود که کنستانتیوس بر دین رومیان وارد آورده بود. محراب الهه پیروزی راجولیان از نوساخت و والن تی نیان وجود آن را تحمل کرد، اما شور مذهبی گراسیان باعث آمد که این محراب دوباره از مجلس سنا برداشته شود. با اینهمه امپراطور مجسمه های خدایانی را که مورد ستایش عامه مردم بودند از میان نبرد، و چهار صد و بیست و چهار معبد و نمازخانه هنوز برای عبادت مردم برپای ایستاده بود، و در هر کوی و برزنی و محلی در رم طبع نازک مسیحیان از دود قربانیانی که در آتش بت پرستان می سوخت آزرده می گردید.

ولیکن چون شمار مسیحیان در سنای رم از حزبهای دیگر کمتر بود ایشان فقط به غیبت می توانستند با اعمال قانونی اما کافرانۀ اکثریت سناتوران که بت پرست بودند مخالفتی نمایند. در محفل سناتوران نفس سوزان تعصب لحظه ای در خاکه آتش آزادی که در کار خاموش شدن بود در گرفت و به آن جانی داد و از نوشعله ورش کرد. چهار گروه از اعضاء محترم سنا با رأی این مجلس یکی پس از دیگری به نمایندگی به دربار امپراطور رفتند تا شکایت روحانیون و سنارا براو عرضه دارند

و از او به التماس بخواهند که محراب الهه پیروزی را دوباره برپا کند . این کار مهم به سیماکوس سخنور سپرده شد که سناتوری شریف و ثروتمند بود و مناصب روحانی کاهن اعظم و عراف فال زن ، و مشاغل بزرگ دولتی از قبیل فرمانفرمائی افریقا و ریاست شهر رم همه در وجود او باهم جمع آمده بود . آتش گرم شوق مذهبی برای حفظ کیش بت پرستی که در کار جان سپردن بود در سینه سیماکوس شوری و جنبشی پدید آورده بود چندان که دشمنان دینی او متأسف بودند که چرا وی نبوغ خود را در راه کج صرف می کند، و در فضائل معنوی وی ضعفی و نقصانی هست . خطیب سخندان عریضه ای شکایت آمیز به والن تی نیان امپراطور نوشته که هنوز موجود است . او خود به خطر و مشکل کاری که برعهده گرفته بود به خوبی واقف بود و برای رعایت احتیاط از هر مبحثی که ممکن بود دین امپراطور را بی اعتبار نماید اجتناب می کند و به فروتنی می گوید که دعا و تضرع تنها حربه اوست و به مهارت و زبردستی استدالات خویشان را از آراء و عقاید صاحبان علم بلاغت اخذ می کند نه از مکتبهای فلسفی . سیماکوس می کوشد که به مدد عرضه کردن صفات حسنه الهه پیروزی فکر پادشاه جوان را بفریبد و به کنایت و اشارت می گوید که ضبط عوائدی که موقوف بر خدمت خدایان بوده است شایسته خلق کریم و طبع خالی از غرض پادشاه نیست ، و رسم قربانی کردن اگر از این پس به خرج جمهوری رم و به نام آن برگزار نگردد خالی از قوت سابق خواهد شد . سیماکوس از عقائد اصحاب شک نیز برای دفاع از دین شرک مدد می گیرد و می گوید که سربزرگ و ادراک ناکردنی کائنات بیرون از حد تفحص بشریست، بنابراین درجائی که عقل از ارشاد باز می ماند باید بگذارند که رسم و عادت رائج راهبری کند، و ظاهراً هر قومی فرمان عقل را بکار می بندد یعنی به شعائر و عقائدی که گذشت زمان آنها را تأیید نموده است دلبسته و وفادار می ماند . اگر مردمی دیندار به کرات مشمول برکاتی شده اند که خود در پیشگاه خدایان آنها را به دعا طلب کرده اند پس به صواب نزدیکتر آن که در روش خوب سابق پایداری کنیم و خویشان را در معرض خطرات ناشناخته ای قرار ندهیم که ممکنست



باهر تغییر تازه‌ای همراه باشد، آن‌هم تغییری که شتابزده و بی‌توجه به عواقبی که دربردارد به میان آورده باشند. دین نوما به محک طول زمان و توفیق کامیابی آزموده شده و این آزمایش به وضعی نادر و عجیب به سود آن بوده است. سیماکوس خطیب نام «رم» یعنی آن روح آسمانی را که برخدایان سرنوشت شهر ریاست می‌نموده است در عریضه خود ذکر می‌کند تا او در دادگاه امپراتوران به زبان خود از مدعای خویشان دفاع نماید. این سالخورده بانوی مکرم می‌گوید «ای پادشاهان با عزت صاحب فضیلت که پدران کشور خویش‌تید بر پیری من رحم آورید و آن را محترم بدارید که تا این زمان بی‌هیچ وقفه‌ای در طریق پرهیزکاری و دینداری پیش رفته‌ام. چون من توبه نخواهم کرد پس بگذارید که شعائر و مراسم قدیم خویشان را همچنان بجای آورم، و چون آزاد به دنیا آمده‌ام بگذارید که از پایداری در سنن وطنی خود بهره‌مند باشم. شعائری که من می‌شناسم هانی‌بال<sup>۱</sup> را از این شهر و طایفه گال را از کاپی‌تول بیرون راند. آیا من سپیدموی زنده مانده‌ام تا این ننگ تحمل ناپذیر را مشاهده کنم؟ از من می‌خواهند که نظام جدیدی را اختیار کنم که آن را نمی‌شناسم ولیکن من این را به خوبی می‌دانم که تنبیه پیران کاری است ننگین و ناپسندیده». آنچه را حزم و احتیاط سیماکوس خطیب ناگفته گذاشته بود ترس مردم آشکار کرد و بت پرستان بلیات و مصائبی که امپراطوری منحط روم را تهدید می‌نمود، یا هم‌اکنون آن را رنجور و مبتلی کرده بود، همه را با اتفاق رأی از دین مسیح و از کنستانتین دانستند.

اما امید سیماکوس بواسطه مقاومت و مخالفت ماهرانه اسقف اعظم میلان بدل به نومیدی گردید و آمبروز امپراتوران را در مقابل گزند سخنوری سفسطه‌آمیز و گمراه‌کننده مدافع الهه پیروزی رم تقویت می‌نمود. آمبروز در این جدال لفظی به زبان فلسفه سخن می‌گوید و با اندکی تحقیر می‌پرسد که از چه روی لازم می‌دانند که نیروئی خیالی و نامرئی را مسبب پیروزیهای بنامند که انضباط و دلاوری افواج رومی علل و اسباب آنها را چندان که باید آشکار نموده بوده است. آمبروز به حق بر

رومیان می‌خندد که چرا ایشان اعصار قدیم را بیهوده چنین گرامی می‌دارند، زیرا که ستایش بیرون از حدکاری نمی‌کرد جز ممانعت از پیشرفت هنر و دوباره غوطه ور کردن نسل بشر در بی‌تمدنی اصلی او، از این‌جا آمبروزکم کم لحنی کبریائی اختیار می‌کند و به زبان علم دین می‌گوید که کیش حق و رستگاری مسیحیت است و بس، و دین شرک به هر شکلی که باشد معتقدان فریب‌خورده و گمراه‌گشته خود را از طریق ضلالت به حفره‌بی‌پایان هلاک‌ابدی هدایت می‌کند. استدلالاتی از این قبیل، از زبان اسقفی محبوب مردم، چندان قدرت داشت که تجدید بنای محراب الهه پیروزی را مانع آید. ولیکن همین استدلالات وقتی که از دهان جهانگشائی فاتح بیرون می‌آمد قدرت و اثرش نیز به مراتب بیشتر بود و از این روست که پیکره‌های خدایان عهد قدیم را بسته به ارابه تئودوسیوس امپراطور پیروزمندانه کشان‌کشان از کوی به کوی بردند. در یکی از جلسات سنا هنگامی که همه اعضا این مجلس حاضر بودند امپراطور طبق مقررات مملکتی مسأله مهمی را مطرح کرد و آن مسأله این بود که دین رومیان کدام باید باشد، پرستش ژوپیتر یا پرستش مسیح؟ امپراطور به تظاهر آزادی رأی را مجاز می‌شمرد اما بواسطه بیم و امیدی که حضور وی در دلها برمی‌انگیخت این آزادی کشته شد زیرا تبعید مستبدانه سیماکوس در ایام اخیر خود عبرت آموز بود و همه می‌دانستند چه خطرناکست برخلاف اراده پادشاه رفتن. پس از اخذ آراء سناتوران، ژوپیتر به حکم رأی اکثریت عظیم این گروه بی‌منزلت شد و محکوم گردید، و آنچه ما را متحیر می‌کند اینست که هنوز کسانی بودند از اعضا سنا که جرأت آوردند و با نطق و رأی دلبستگی خود را به خدای مخلوع اظهار کنند. شتابزدگی سناتوران را در گرویدن به دین جدید باید یا به علل خارق طبیعت نسبت داد یا به انگیزشهای پست خودخواهانه بسیاری از تازه دینان که به اکراه عیسوی شده بودند در هر فرصت موافقی که به دست می‌آمد میل نهانی خود را با برافکندن نقاب زشت تزویر و ریا آشکار می‌نمودند. ولیکن حتی ایشان نیز به تدریج هر قدر که وضع دین قدیم نومید کننده‌تر شد در دین جدید راسختر گشتند و در برابر قدرت و اعتبار امپراطور و رسم

رائج و التماس زن و فرزند سرتسلیم فرودآوردند زیرا که احکام روحانیون رم و رهبانان شرقی در این زنان و فرزندان نافذ بود و ایشان را برمی‌انگیخت و اغوا می‌کرد. از مثال آموزنده خاندان آنی‌سیانی<sup>۱</sup> دیگر اشراف رم به زودی پیروی کردند و خاندان باسوس و پولینوس و گراکوس دین مسیح را پذیرفتند، و «ستارگان درخشان این دنیای ما یعنی جمع محترم خاندان کی‌تو (چنین است گزاف گوئی و بیان اغراق‌آمیز پرودنتیوس<sup>۲</sup>) بی‌آرام و قرار در انتظار آن بودند که کسوت کاهنی اعظم را از تن بدر آورند یعنی پوست افعی پیر را از بدن بزدایند و سپید جامه برف‌گون پاکی و بی‌گناهی تعمید یافتگان را برتن کنند و «فاسیز» سربرافراشته را که نشان قدرت کنسولی بود در برابر مدفن شهیدان به خاک درافکنند و بی‌مقدار نمایند.» کلیسای لاترانی<sup>۳</sup> و واتیکان پیوسته پر بود از جمع کثیر مؤمنان نودین و این نودینان عبارت بودند از رومیانی که از خزانه کرم بیت‌المال اعانت می‌گرفتند. فرامین مجلس سنا که پرستش بتان را ممنوع می‌کرد به موافقت همه رومیان تأیید و تصویب شد و فروشکوه کاپی‌تول ضایع گردید و معابد همه را رها کردند تا ویران شوند و مردم در آنها به دیده خواری بنگرند و رم گردن به طوق اسارت انجیل در نهاد اما احترام نام رم و سلطت و اعتبار آن هنوز در چشم مردم متصرفات شکست خورده زائل نگشته بود.

امپراطوران به پاس حرمت رم خویشان را موظف می‌دانستند که در اصلاح و تغییر مذهب شهر «جاویدان»<sup>۴</sup> با احتیاط و محبت بیشتر عمل کنند، اما همین پادشاهان مستبد به عقائد و تعصبات مردم متصرفات التفات کمتر می‌نمودند و مجاهدات دین‌پرورانه که پس از مرگ کنستانتین تقریباً بیست سال معوق مانده بود از نو به قوت تمام آغاز شد و سرانجام شور و اشتیاق تثودوسیوس آنها را کامل کرد. در همان وقتی که پادشاه جنگاور هنوز با طوائف گت در زدو خورد بود - نه برای کسب افتخار بلکه برای حفظ امنیت کشور - کارهایی کرد که ممکن بود او را مشمول حمایت خداوند کند ولیکن در چشم مردم بصیر ناچار باید بی‌موقع

و تهورآمیز نموده باشد و به این کارها گروهی عظیم از اتباع خود را رنجیده خاطر کرد. نتایج موفقیت آمیز آزمایشهای نخستین وی به ضد بت پرستان امپراطور دیندار را به تکرار و تشدید فرمانهای تبعید تشویق کرد و همان قوانینی که بدو در متصرفات شرقی منتشر گشته بود پس از شکست ماگزیموس در سراسر امپراطوری غربی نیز اجرا شد و هر فتحی که امپراطور متشرع نمود باعث پیروزی مسیحیت و مذهب اهل سنت گردید. امپراطور به حساس ترین نقطه حیاتی دین بت پرستی حمله برد یعنی رسم قربانی کردن را ممنوع و اعلان نمود که قربانی کردن جنایت است و کاریست بسیار زشت. مفاد فرامین تئودوسیوس کنجکاوی نامشروع کسانی را که درامعاء و احشاء قربانیان می نگریستند تا شرح وقایع آینده را در آنها بجویند به شدتی بیشتر مذموم می شمرد اما توضیحاتی که از پی فرامین مذکور منتشر می شد یکایک دلالت بر این می نمود که قربانی کردن که جزء اساسی کیش بت پرستی بود خود جنایتی است عظیم. چون معابد همه را به نیت ذبح حیوانات در پیشگاه خدایان ساخته بودند پس تکلیف پادشاه خیراندیش این بود که بتکده هارا از میان بردارد تا اتباع وی به وسوسه ای خطرناک گرفتار نیایند و جرمی نکنند و قوانینی را که او نهاده است نشکنند. سینه جیوس<sup>۱</sup> بزرگ عامل پریتر منصب مشرق و پس از او کنت جوویوس<sup>۲</sup> و کنت گادنتیوس<sup>۳</sup> دوتن از صاحب منصبان ممتاز بلند مرتبت در مغرب امپراطوری مأموریت خاص یافتند که درهای معابد را ببندند و همه اسباب و وسایل بت پرستی را درهم بشکنند یا ضبط کنند و امتیازات کاهنان را ملغی نمایند و اموال مقدس معابد را به سود امپراطور و کلیسا یا سپاه روم مصادره کنند. پس از این کارها همه ای کاش که از انهدام بناهای پرستشگاهها ممانعت نموده بودند و ای کاش که این عمارات خالی عریان را که دیگر از برای بت پرستیدن بکار نمی رفت از خشم ویرانگر تعصب محفوظ داشته بودند. بسیاری از این معابد از زیباترین و عالی ترین آثار معماری یونانی بود، و نگاهداشت عظمت و جلال بلاد و نکاستن از ارزش مایملک خویشان به سود امپراطور بود. ای کاش می گذاشتند که این عمارات

بافروشکوه بمنزلۀ یادگاری پایدار از پیروزی مسیح همچنان برقرار بماند. درایامی که هنر راه انحطاط را می‌پیمود سزاوار چنان بود که ابنیه مذکور را مبدل به محل اجتماع عام کنند یا به انبار غله یا به کارگاه صنعتی، و شاید اگر دیوارهای بتکده‌ها را چندان که باید بامرسم مقدس مذهبی از آرایش کفر پاک می‌نمودند و می‌گذاشتند که خدای راستین را در آنها پرستش نمایند. پرستش حق کفاره گناه قدیم بت پرستی می‌شد. ولیکن تا وقتی که عمارات مذکور برپای بود بت پرستان ساده فکر امیدی در دل می‌پروردند که شاید به یمن تحول و انقلابی دیگر یا ظهور جولیانی دیگر محرابهای خدایان از نو ساخته شود. اینان به خاطر دین خود در پیشگاه امپراطور بیهوده به حاجت خواهی آمدند و چندان اصرار و التماس کردند که برتعصب مسیحیان اصلاح گرا افزودند و ایشان را برآن داشتند که بی هیچ رأفتی ریشه بت پرستی را از بیخ براندازند. قوانینی که امپراطوران نهادند ممکنست که نمایان کننده آثار نرم خوئی ایشان باشد ولیکن کوششهای ضعیف و بارد ایشان چندان نبود که سیل شور و غیرت و شوق نهب و غارت مسیحیان را مانع آید و مسیحیان به رهبری یادرستتر بگوئیم به تحریک فرمانروایان روحانی کلیسای یغماگری پرداختند. در گال مارتین مقدس<sup>۱</sup> که اسقف تور بود خود در پیشاپیش گروهی از راهبان ارادتمند وفادار حرکت کرد تا آنچه بت و بتکده و درخت متبرک در سراسر حوزه وسیع اسقفی وی بود همه را درهم شکند و خواننده بصیر خود تشخیص می‌دهد که در اجرای این کار بسیار شاق آیا مارتین از قوای معجزه گرممد گرفته است یا از حربه‌های انسانی. در سوریه مارسلوس<sup>۲</sup>، که تئودورت<sup>۳</sup> وی را عالم عالیقدر ربانی می‌خواند، اسقفی بود به شور رسالت برانگیخته و او برآن شد که تمام معابد معظم شاهانه را که در قلمرو اسقفی آپامیا<sup>۴</sup> بود درهم بکوبد و با خاک یکسان کند. ولیکن معبد ژوپتر در آپامیا چندان محکم و به مهارت ساخته شده بود که در برابر حمله اسقف

۱ - در شرح زندگی مارتین مقدس نوشته است که وی یک بار مردمی بی آزار را که به دنبال جنازه‌ای می‌رفتند به خطای دسته‌ای از بت پرستان دانست و دون کیشوت وار برخلاف تدبیر معجزه‌ای نمود.

۲ - Apamea

۳ - Theodoret

۴ - Marcellus

استقامت نمود. عمارت معبد بر فراز جایگاهی رفیع بنا شده بود و در هریک از جوانب چهارگانه آن پانزده ستون عظیم هریک به محیط شانزده پا قرار داشت که بام معبد بر آنها استوار بود، و قطعات عظیم سنگ که ستونها را تشکیل می داد با سرب و آهن محکم باهم پیوسته بود. برای ویران کردن این معبد تیزترین و نیرومندترین آلات را بکار بردند و همه بی اثر بود. عاقبت لازم آمد که ستونها را از پی ویران کنند و بمحض این که شمعهای چوبین که موقه برای استوار داشتن آنها بکار برده بودند طعمه آتش شد ستونها همه سرنگون گردید. مشکلات این کار را به تمثیل شرح داده اند. از جمله تمثیلات یکی داستان دیوی سیاه است که عملیات مهندسان را به تأخیر افکند اما آنها را بی اثر نتوانست کرد. مارسلوس که از پیروزی خود شاد بود و به آن مباحثات می نمود خود شخصاً به جنگ بانیریوی ظلمت برخاست و فوجی کثیر از سربازان و مبارزان میدانهای سیرکی تحت لوای اسقف عازم نبرد شدند و پی در پی به دهکده ها و معابد حوزه اسقفی آپامیا حمله بردند و هرگاه که بیم خطر یا مقاومت می رفت قهرمان مدافع دین که بواسطه لنگ بودن نه یارای جنگ داشت و نه پای گریز خویشتن را در فاصله مناسبی دور از تیررس دشمن قرار میداد. اما احتیاط او باعث مرگش گردید زیرا که گروهی روستائی جان برب آمده ناگهان براو دست یافتند و او را کشتند، و شورای روحانی آپامیا بی هیچ تأملی اعلان کرد که مارسلوس مقدس جان خود را در راه خدا قربانی کرده است. راهبانی که برای تأیید نهضت بت شکنی با هیاهوی خشم و غضب از بیابان به شهر هجوم آورده بودند به شور ایمان و کوشش و پایداری مداوم ممتاز گشتند. این راهبان مستوجب دشمنی بت پرستان شدند و شاید بعضی از ایشان باید مستحق لوم آزمندی و افراط در خور و نوش نیز شده باشند. این راهبان شهوت آز را با غارت اشیاء متبرک معابد فرو نشانند و با خرج مردم از لذت خور و نوش متمتع گردیدند، یعنی همان مردم نادانی که جامه پاره و سرودخوانی به بانگ بلند، و زردروئی راهبان رامی پسندیدند و تحسین می کردند. حکام دیوانی و رؤسای کلیسا معبدی چند را از سرترس یا برای رشوات ستانی، یا از لطف ذوق، یا به حکم عقل و تدبیر محفوظ نگاه داشتند.

معبد ونوس آسمانی را در کارتاژ که مدار صحن مقدسش دومیل بود مبدل به کلیسا کردند، و این کاری عاقلانه بود و نظیر آن باعث شده است که گنبد عظیم و باب‌بخت پانتئون در رم از آسیب بی‌حرمتی مصون بماند. ولیکن تقریباً در همه متصرفات روم لشکری از متعصبان گران‌جان که نه‌اعتباری داشتند و نه انضباطی بر ساکنان آراء و بی‌آزار این نواحی حمله کردند، و ویرانه زیباترین عمارات عهد قدیم هنوز نمایشگر خرابکاریهای «آن» مردم وحشی صفت بی‌معرفتی است که هم وقت داشتند و هم می‌خواستند که کار دشوار ویران کردن این ابنیه را انجام دهند<sup>۱</sup>.

### انهدام معبد سراپیس

در این گونه‌گون صحنه پهن‌آور ویرانی و ویرانگری بیننده می‌تواند بقایای معبد سراپیس<sup>۲</sup> را در اسکندریه از دیگر ویرانه‌ها بازشناسد. چنین می‌نماید که سراپیس یکی از خدایان یادپوان بومی نبوده است که از خاک ثمربخش مصر او هام پرست می‌روئیدند. به‌نخستین پادشاه سلسله بطالسه در رؤیائی امر کرده بودند که این بیگانه اسرارآمیز را از ساحل پونتوس به مصر وارد کنند. ساکنان سینوپ<sup>۳</sup> از دیرباز سراپیس را پرستیده بودند، ولیکن صفات خاص او و علت استعلاء وی را درست نفهمیده بودند تا بدان حد که بر سر این موضوع بحثی در گرفت که آیا وی شبه‌گوی درخشان روز است یا سلطان مظلم نواحی تحت‌الارضی است. مصریان که در دلبستگی به دین پدران خود سرسختی می‌نمودند از راه دادن این خدای بیگانه به درون دیوارهای بلاد خویشتن امتناع ورزیدند. ولیکن کاهنان خاضع متذلل که بواسطه جود و سخای ملوک بطالسه گمراه گشته بودند بی‌هیچ مقاومتی به فرمانروائی خدای پونتوس گردن نهادند، و از برای او سلسله نسبی درست کردند شریف از خاندانی مصری، و این غاضب‌نکو طالع را بر سریر اوزیریس<sup>۴</sup> و در بستر

۱ - لی بانیوس این مردان سیاه‌پوش یعنی راهبان مسیحی را به شدت ملامت می‌کند که بیش از فیل غذا می‌خورند. بیچاره فیل که حیوانیست اندازه نگاهدار!

۲ - Sinope

۳ - Serapis

۴ - Osiris

او قرار دادند که شوهر ایزیس<sup>۱</sup> و پادشاه سماواتی مصر بود. شهر اسکندریه که خویشتن را مشمول حمایت خاص این خدا می دانست به خود مباحات می نمود که خانه سراپیس است. برای این خدا معبدی برپا کردند برفراز قلّه وسیع تلی مصنوعی که یک صد پا از نواحی مجاور بلندتر بود چونان معبدی که در جلال و عظمت با کاپی تول همسری می نمود، و فضای خالی درون تل مذکور که به طاقهای مستحکم استوار بود به سردابها و غرفه های زیرزمینی منقسم می شد. در چهارسوی ابنیه مقدس دهلیزهای متکی برستون ساخته بودند، و تالارهای مجلل و مجسمه های نفیس و زیبای آنها نمایشگر کمال هنر بود، و گنجینه های علم و دانش قدیم در کتب خانه مشهور اسکندریه نگاهداری می شد که سمندروار<sup>۲</sup> باشوکت و جلال باز یافته از خاکستر ویرانی برخاسته بود. پس از آن که فرامین تئودوسیوس قربانی کردن را سخت ممنوع نمود در شهر سراپیس و معبد او این آئین بت پرستی را هنوز مجاز می دانستند، و این تساهل عجیب را مردم به بی دانشی و بیم و هراس بیرون از حد مسیحیان خرافاتی نسبت می دادند، و چنان می نمود که مسیحیان خود ترسیده بودند که شعائر قدیم را که تنها ضمان فیضان آب نیل و محصول غله مصر و قوت مردم قسطنطنیه بود از میان بردارند.

در این هنگام تئوفیلوس<sup>۳</sup> شاغل منصب اسقفی اعظم اسکندریه بود؛ نابکار مردی جسور و بی باک و پیوسته دشمن امن و آرامش و صلاح و تقوی که دستهایش به نوبت یابه خون آلوده بود یا به رشوت ستاندن. حرمت و اعتبار سراپیس خشم مذهبی تئوفیلوس را برانگیخت و از بی حرمتیهای که به نمازخانه

۱ - در رم ایزیس Isis و سراپیس در یک معبد قرار داشتند و تقدم ایزیس ظاهراً دلالت بر این می کند که پیوند این دو باهم مبتنی بر تساوی منزلت ایشان نبوده است. اما تقدم زن بر مرد از سنن استقرار یافته قوانین کشوری و مذهبی مصر در ایام باستانی بوده و پلوتارک این حق تقدم را در رساله خود راجع به ایزیس و اوزیریس رعایت می کند و اوزیریس را همان سراپیس می داند.

۲ - اشاره ایست به کتابخانه اسکندریه که در جنگ قیصر طعمه آتش گردیده بود. مارک انتونی مجموعه کتب موجود در کتابخانه پرگاموس را که دوست هزار مجلد بود به کلویاترا اهدا کرد و این مجموعه مبنای کتابخانه جدید اسکندریه شد.

۳ - Theophilus



قدیم باکوس رواداشت بت پرستان را هیچ شک نماند که وی در اندیشه کاری  
مهمتر و خطرناک تر است. در پایتخت پرغوغای مصر اندک چیزی ممکن بود  
که خشم مردم را برانگیزد و آتش جنگ داخلی را روشن کند. پیروان سراپیس  
که قدرت و شمار ایشان بمراتب کمتر از قدرت و شمار معاندانشان بود به اغوای  
الیمپیوس<sup>۱</sup> فیلسوف سلاح برگرفتند و قیام کردند زیرا که الیمپیوس به تنبه و موعظت  
ایشان را به جان دادن در دفاع از محرابهای خدایان برمی انگیخت. این بت پرستان  
متعصب در معبد یا بهتر بگوئیم در دژ سراپیس متحصن گشتند و با حملات دلیرانه  
و ثبات عزمی که در دفع دشمن آشکار کردند محاصره کنندگان را به عقب راندند  
و به ظلم و آزاری که به نامردمی به مسیحیان نمودند آخرین تسلی خاطری را که  
برای مایوسان نوید گشته ممکنست حاصل آوردند. مساعی حاکم باتدبیر اسکندریه  
در راه استقرار صلح موقت سودمند افتاد تا روزی که پاسخ تئودوسیوس انجام کار  
سراپیس را تعیین کرد. دو حزب مخاصم بت پرست و مسیحی بی هیچ حربه ای در  
میدان مهم شهر اجتماع کردند و فرمان امپراطور در ملأ عام خوانده شد. هنگامی  
که حکم درهم شکستن بتهای اسکندریه اعلان گردید فریاد شادی و هلهله  
مسیحیان به آسمان رسید، اما بت پرستان برگشته بخت که خشم ایشان بدل به حیرت  
و دهشت گردیده بود بی صدای پائی، شتابزده به کناری رفتند و با گریختن و به  
کنجی پناه بردن از خشم دشمنان خود اجتناب کردند. آنگاه تئوفیلوس به ویران  
کردن معبد سراپیس پرداخت و با هیچ مشکلی مواجه نشد الا سنگینی و استحکام  
موادی که در بنا بکار رفته بود، و چون ثابت شد که غلبه بر این موانع محتاج است  
اسقف اعظم ناچار گردید که از درهم کوفتن پی بنا چشم بپوشد و بدنه عمارت را  
به توده ای از خرده سنگ و پاره آجر بدل کند. اندکی بعد قسمتی از این سنگها  
و آجرها را برداشتند تا برای ساختن کلیسایی به پاس حرمت شهیدان مسیحی زمین  
آماده کنند. کتب خانه گرانبهای اسکندریه را غارت یا خراب کردند و تقریباً بیست  
سال بعد مشاهده رفهای خالی از کتاب خشم هرییننده ای را که فکرش به تعصب

مذهبی تیره نگشته بود برمی‌انگیخت و او را اندوهگین می‌کرد. حق آن بود که آثار قلمی نوابغ عهد قدیم را، که بسیاری از آنها چنان گم‌شد که هرگز دگرباره به دست نیامد از خشم ویرانگر تعصب بت پرستی معافی می‌کردند تا مایه طرب خاطر و تعلیم نسلهای آینده شود و ای‌کاش که شوق مذهبی یا حرص اسقف اعظم باغنائم گران قیمتی که پاداش پیروزی او بود اشباع می‌گردید. در همان وقتی که مجسمه‌ها و گلدانهای طلا و نقره را به دقت می‌گداختند و آب می‌کردند و آنهایی را که از فلزات کم‌بها تر بود به تحقیر می‌شکستند و در کوچه‌ها می‌افکندند تئوفیلوس می‌کوشید که دغل بازیها و خدعه‌گریها و فسق و فجور خدام بتها را افشاء کند و تر دستی کاهنان را در بکار بردن آهن ربا و طریقه سری ایشان را در داخل کردن شخص بازیگری در درون مجسمه‌های مجوف و سوءاستفاده فضیحت‌آمیز ایشان را از اعتماد شوهران متدین و زنانی<sup>۱</sup> که در حق کاهنان گمان بد نمی‌بردند همه را آشکار نماید. چنان که از ظاهر آنها بر می‌آید این اتهامات را تاحدی باید درست دانست زیرا که نفس غرض‌ورز و حيله‌گر مذهب خرافاتیان از این کارها که گفتیم نفور نیست ولیکن همین روح غرض‌ورزی و حيله‌گری مستعد آن نیز هست که به دنائت در حق دشمن شکست خورده آبروی باخته اهانت روا دارد و بهتان بگوید، و این اندیشه که تحمل خدعه‌گری چه مشکل و اختراع داستانی دروغین چه آسانست مارا طبعاً از باور کردن آن اتهامات مانع می‌آید. باویران گشتن معبد سراپیس و از میان رفتن مذهب او مجسمه عظیم وی نیز منهدم گردید. پیکره عظیم و با هیبت این خدا از صفحات متعددی از فلزات گوناگون به هم پیوسته تشکیل یافته بود، و مجسمه چندان بزرگ بود که از دو طرف با دیوارهای جایگاه قدس تماس می‌یافت. هیئت سراپیس درحالی که نشسته و عصای فرمانروائی را در دست چپ گرفته بود با تمثالهای عادی ژوپیتر شباهت بسیار داشت و تنها

۱ - روفی نوس نام کاهن معبد را ذکر کرده و گفته است که او به صورت ساتورن Saturn خدای کشاورزی با بسیاری از بانوان متدین با فرهنگ همصحب بود تا روزی که در لحظه هیجان نتوانست آواز خود را تغییر بدهد و راز او برملا شد. شواهد دیگری نیز هست که چنین خدعه‌گریهای عاشقانه را بکار می‌بردند و کامروا نیز می‌شدند.

تفاوت او با خدای خدایان در این بود که سبدي یا پیمانهای برسرو حیوانی افسانه‌ای و غریب‌الخلقه را به منزله شعاری در دست راست داشت. این حیوان ماری بود سه دم که در انتهای هریک از دمهای آن سر حیوانی بود، یک دم به سرشیری منتهی می‌شد و دم دیگر به سر سگ و دم سوم به سر کرک، و بایقین راسخ گفته می‌شد که اگر بی‌دینی جرأت آورد و به بی‌حرمتی به این خدای بزرگ دست یازد زمین و سماوات در دم آشفته و مشوش خواهد شد چنان که در آغاز بوده است. سربازی دلیر و بی‌باک که سنگین‌تبری جنگی در دست داشت و به‌شور دین برانگیخته بود از نردبان بالا رفت و حتی جمع کثیر مسیحیان باترس و نگرانی در انتظار نتیجه این پیکار تن‌به‌تن بودند. سرباز متهور ضربتی شدید به گونه سراپیس زد و در همان دم گونه خدا بر زمین افتاد و با اینهمه بانگ تندر هنوز خاموش بود، و زمین و آسمان همچنان نظم و آرامش دیرین را حفظ کردند. سرباز پیروزمند ضربات تبر را مکرر کرد تا بت عظیم سراپیس سرنگون گردید و درهم شکست، و اندامهای او را به ننگ و فضیحت کشان‌کشان در کوچه‌های اسکندریه بردند و لاشه پاره‌پاره او را در میان فریاد عظیم عوام‌الناس در آمفی‌تئاتر به آتش سوختند، و مردم بسیاری ایمان آوردن خود را به دین عیسی به کشف عجز و ناتوانی خدای نگاهبان خویشتن نسبت دادند. انواع مذاهب مردم پسندی که اشیاء مرئی محسوس را برای پرستش بر خلق عرضه می‌دارند از این مزیت برخوردارند که با حواس و مشاعر بشری موافق می‌گردند و خود را آشنای مردم می‌کنند ولیکن این مزیت بواسطه انواع حوادثی که ایمان مرد بت پرست ناچار در معرض آنها قرار می‌گیرد، باطل و بی‌اثر می‌شود. محالست که شخص بت پرست در همه حال و هر نوع کیفیت فکری در احترام نمودن بی‌چون و چرا به اصنام یا دیگر اشیاء مذهبی خود پایداری کند اصنامی، که چشمان باز و دستهای نجس انکارگر بی‌دین نمی‌تواند آنها را از آثار کم اهمیت هنر بشری یا محصولات طبیعی بازشناسد و اگر در وقت خطر خاصیت نهانی و معجزه‌نمای این اشیاء برای حفظ آنها بکار نیفتد، مرد بت پرست اعتذار بیهوده کاهنان را به تحقیر می‌شنود و چیزی را که معبود او بوده است و نیز حماقت خویشتن را در دل بستگی به دین بت پرستی به سخره

می گیرد. پس از سقوط سراهیس بت پرستان هنوزاندك امیدی در دل می پروردند که شاید رود نیل خداوندگاران بی دین مصر را از محصول سالانه محروم کند، و تأخیر خارق عادت‌ی که در طغیان آب رود روی نمود گوئی که ناخشنودی خدای، این رود را آشکار می کرد. ولیکن این تأخیر بزودی جبران شد و آب رود به سرعت بسیار افزایش یافت و ناگهان برخلاف عادت چندان شد که مایه تسلیت خاطر حزب ناراضی گردید که اکنون به خشنودی در انتظار سیلی عظیم بودند تا وقتی که نیل آرام دگرباره فرونشست و به شانزده ذراع (یا تقریباً سی پای انگلیسی) رسید یعنی حد معمول آن که ثمربخش و بارورکننده است.

### ممنوع شدن شعائر بت پرستی

معبد‌های امپراطوری روم همه ویران یا متروک گردید ولیکن بت پرستان هنوز می کوشیدند تا با نیرنگ و زبردستی به زیربار قوانین تئودوسیوس نروند که به موجب اینها انواع مختلف قربانی کردن همه سخت ممنوع شده بود. ساکنان نواحی روستائی که اعمالشان کمتر در معرض نگاه کنجکاو و مردم کینه توز بود جلسات مذهبی خود را به صورت مجالس عیش و نوش می آراستند، و در اعیاد و جشنهای مذهبی مردم در زیر درختی مقدس وسایه گستر گرد هم جمع می آمدند و گاو و گوسفند می کشتند و کباب می کردند و به سرودخواندن و بخور در آتش کردن به تفریح روستائی روحانیتی می بخشیدند. ولیکن روستائیان ادعا می کردند که چون هیچ قسمتی از ذبیحه را به رسم قربانی در محراب خدایان نمی سوزانند و محرابی نیست که خون حیوان بر آن ریخته شود، و چون تقدیم پاره نمک به پیشگاه خدایان قبل از کشتن حیوان و رسم شراب و روغن بر زمین افشاندن در پایان ضیافت نیز بادقت هر چه تمامتر حذف می شود پس این جلسات سور و سرور میهمانان را مشمول جرم و مجازات ذبح نامشروع نمی کند. اگر حقیقت امر چنان بود که می گفتند و اگر به زعم بت پرستان میان ضیافتهای روستائیان و رسم قربانی کردن تفاوتی بود و آن تفاوت را اعتباری، آخرین فرمان تئودوسیوس این ادعاهای بیهوده

همه را یکباره از میان برد و برپیکر مذهب بت پرستی زخمی مهلک زد. قانون منع مراسم بت پرستی به عباراتی بیان شده است بسیار قاطع و جامع و شامل. امپراطور می گوید «این اراده ماست و موجب رضای خاطر ما که هیچ یک از اتباع ما، خواه عامل دیوان و خواه مردم غیر دیوانی، چه بلند مرتبت و نکو حال و چه وضع و نیازمند جرأت نیاورد که در هیچ شهری و مکانی بتی بی جان را بپرستد و حیوانی بی گناه را از برای او قربانی کند.» در این فرمان امپراطور عمل قربانی کردن و رسم پیشگوئی حوادث آینده را از امعاء و احشاء ذبیحه (بی هیچ التفاتی به غرض جویندگان از تفحصی که می نمایند) جنایتی عظیم به ضد دولت بشمار آورده و کفاره آن را اعدام شخص گناهکار دانسته است، و مراسمی نیز که چندان شنیع و خونخوارانه نبود همه به موجب فرمان امپراطور ملغی گردید از آن جهت که اینها به زیان دین حق و شرف و اعتبار آن بود. شمع، حلقه های گل، و کندر سوختن و شراب برخاک افشاندن را بالاخص یکایک برشمرده و آنها همه را نکوهش کرده و جرم دانسته اند. ارواح یا خدایان بی زیان و آزار نیز مشمول این قانون سخت گردیدند و مطرود شدند. برگزاری هر یک از این مراسم نامشروع کافرانه باعث می آمد که خانه یا ملک شخص مجرم را که مراسم مذکور در آن صورت پذیرفته بود مصادره کنند، و اگر این شخص ملک دیگری را به نیرنگ برای برگزاری شعائر مذهب شرك برمی گزید مجبور می کردند که بی هیچ درنگی جریمه بهائی سنگین بپردازد که عبارت بود از بیست و پنج پوند طلا یا بیش از یک هزار لیره استرلینگ. به موجب فرمان امپراطور جریمه بهائی که از این کمتر نبود بردشمنان نهانی دیانت حقه عیسوی تحمیل گردید که بی توجه به تکالیف منصبی خویشتن در گناه بت پرستی به اغماض بنگرند و آن را فاش نمایند و گنه کار را سیاست نکنند. چنین بود روح قوانین تئودوسیوسی که به خاطر دین ایذاء و آزار مردم را جائز می شمرد و پسران و پسران پسران امپراطور بارها و به کرات به همین قوانین عمل کردند و جهان عیسویت بالاتفاق و به بانک بلند ایشان را ثنا و آفرین گفت.

در سلطنت پرضلم و ستم دی سیوس و دیو کلیسیان عیسویت را به منزله قیامی برضد دین قدیم و موروثی امپراطوری جرم دانسته و مطرود نموده بودند، و سوءظنی که بت پرستان به بی انصافی به دل راه می دادند که مسیحیت شقاق و فتنه ای خطرناکست، تاحدی بر اثر اتحاد جدائی ناپذیر طایفه عیسویان و پیشرفتهای مذهب ایشان تعدیل گردید. ولیکن تقصیر امپراطوران مسیحی را که به نقض اصول رأفت و انسانیت و هتک حرمت تعالیم انجیل پرداختند نمی توان بیهانه ترس یا نادانی ایشان معذور دانست. تجربه قرون و اعصار ضعف و حماقت مذهب شرك را آشکار کرده و نور عقل و ایمان هم اکنون بطلان کیش بت پرستی را بر قسمت اعظم خلق دنیا نمایان ساخته بود. ای کاش گذاشته بودند که افراد طایفه مشرکان که جمعیان پیوسته در کاهش بود و هنوز به رسم دیرین عبادت می کردند در آرامش و گمنامی همچنان از لذت عادات و رسوم مذهبی پدران خود برخوردار باشند. اگر همان بی باکی و شور ایمانی که بر فکر و ضمیر مسیحیان نخستین مستولی گشته بود بت پرستان را نیز به عمل برمی انگیزت آنگاه پیروزی عیسویت ناچار به لوث خون آلوده می شد و کسانی که به خاطر آپولون و ژوپیتر حاضر به رنج کشیدن و جان فدا کردن بودند شاید از فرصت مسعودی که به دست آمده بود استقبال می کردند و جان و مال خویشتن را در پای محراب خدایان وقف بر خدمت ایشان می نمودند ولیکن شور با عناد آمیخته ای که مسیحیان داشتند با مزاج سهل گیر و بی پروای مذهب شرك سازگار نبود. ضربات شدید و مکرر پادشاهان متعصب مسیحی بواسطه نرمی و مستی مایه بت پرستی که در معرض این لطامات بود بی اثر می گردید و تسلیم و اطاعت بی تأمل این طایفه ایشان را از گزند قوانین تئودوسیوسی و مجازاتهای که مقرر داشته بود مصون می داشت. بت پرستان بجای آن که به اصرار و تأکید بگویند که قدرت و سلطنت خدایان برتر از قدرت و سلطنت امپراطور است باز مزمه شکایتی از برگزاری مراسم مقدسی که پادشاه ایشان ممنوع کرده بود اجتناب نمودند. اگر ایشان بر اثر هجوم عواطف نفسانی، یا به امید مستور ماندن، گاهگاهی

اغوا می‌شدند و به رسم خرافاتی و مطلوب خود عبادت می‌کردند بعد از آن چنان‌به فروتنی توبه می‌نمودند که از حرارت خشم و غضب عمال مسیحی می‌کاست. توبه بت پرستان از کارخلاف رویه‌ای که می‌کردند تسلیم شدن و گردن نهادن به طوق انجیل بود و با آنکه در دل از این کار بیزار بودند به ندرت از کفاره دادن امتناع می‌ورزیدند. کلیساهای عیسویان پر از انبوه روزافزون همین نودینان ناشایسته بود که به انگیزشهای دنیوی تابع دین غالب و رائج بودند، و در ضمن آن که به زهد و ورع از حالات مؤمنان تقلید می‌نمودند و همان دعا‌های ایشان را می‌خواندند، برای راضی کردن وجدان خود از صمیم قلب در دل به خدایان قدیم توسل می‌جستند. بت پرستان را نه یارای تحمل درد و رنج بود و نه روح استقامت، و هزاران تن از ایشان که از ویرانی معابد متأسف بودند بی‌هیچ مقاومتی و اعتراضی تسلیم دشمنان خود شدند. شهرت نام و اعتبار امپراطور مخالفت نامنظم و درهم آشفته برزگران سوری و عوام اسکندریه را به ضد هیجان تعصب اشخاص خاموش کرد. بت پرستان مغرب در برافراشتن یوجی نیوس به مقام سلطنت مدد ننموده بودند اما دلبستگی و جانبداری ایشان یوجی نیوس را مفتضح و رسوا کرد. روحانیون می‌گفتند و با حرارت هرچه تمامتر می‌گفتند که جرم عصیان و نافرمانی این مرد به گناه ارتداد تشدید شد و به اجازه او بود که محراب الهه پیروزی را از نوساختند و علائم مذهب شرك را که نشانهای خاص ژوپتر و هرکول بود در میدان کارزار در برابر لوای شکست ناپذیر صلیب برافراشتند. ولیکن امیدهای باطل بت پرستان به زودی بر اثر شکست یوجی نیوس برباد رفت و این طایفه در معرض کین و خصومت فاتحی قرار گرفت که سخت می‌کوشید تا ریشه بت پرستی را از بیخ برآورد و به این کار مستحق عنایت پروردگار گردد.

مردمی برده و بنده همیشه حلم و رأفت خداوند گاری را می‌ستایند که از قدرت مطلق استفاده سوء می‌کند اما هرگز در ظلم و ویداد گری به حد نهایت نمی‌رسد. بی‌هیچ شکی تئودوسیوس باید از اتباع بت پرست خود خواسته باشد که از غسل تعمید و مرگ یکی را اختیار کنند، اما لی‌بانیوس خوش بیان اعتدال تئودوسیوس را

می‌ستاید و می‌گوید که این امپراطور هرگز قانونی قاطع ننهاد که همه اتباع خود را به قبول دین عیسوی و عمل به آن ملزم کند و ایمان آوردن به دین مسیح را از لوازم و شرائط برخوردار شدن از حقوق مدنی ندانست و مشقات خاصی نیز بر پیروان مذهب شرك تحمیل نکرد با آن که این طایفه افسانه‌های اویدیوس<sup>۱</sup> شاعر را به خوش باوری می‌پذیرفتند اما از عقیده آوردن به معجزات انجیل با عناد و لجاج سر بازمی‌زدند. دربار امپراطور و مدارس و سپاه روم و سنا پر بود از کسانی که آشکارا و با ایمان و اخلاص پیرو کیش بت‌پرستی بودند و در کسب عناوین و افتخارات کشوری و لشکری میان ایشان و مسیحیان تفاوتی نبود. تئودوسیوس آزاد فکر بی‌تعصب احترام خود را برای نبوغ و تقوی با اعطاء مقام شریف کنسولی به سیماکوس نامسیحی، و دوستی خاص با شخص لی‌بانیوس نشان داد و این دوما دفع نیکویان بت‌پرستی هرگز ملزم به تغییر عقائد مذهبی خود یا کتمان آنها در پشت حجاب ریا و تزویر نشدند. بت‌پرستان را آزاد گذاشتند که هر چه می‌خواهند بگویند و بنویسند، و ایشان از حدود قواعد معهود و معمول تجاوز بسیار کردند. آنچه از مصنفات تاریخی و فلسفی یونانیوس<sup>۲</sup> و زوزیموس<sup>۳</sup> و معلمان متعصب فلسفه افلاطونی برجای مانده است خصوصت سخت ایشان را آشکار می‌کند و حاوی دشنامهای گزنده‌ایست به ضد عقاید و رفتار دشمنان پیروزمندشان. اگر همه مردم از این بهتانهای وقاحت‌آمیز با خبر بوده‌اند ما باید خردمندی پادشاهان مسیحی را بستائیم که حرکات مذبحخانه‌کیش بت‌پرستی و نومیدی آن را بالبعده تحقیر نگریستند. ولیکن قوانین امپراطور که کشتن حیوانات و دیگر مراسم مذهب بت‌پرستی را ممنوع می‌نمود همه سخت اجراء می‌شد، و گذشت هر ساعتی به برانداختن نفوذ مذهب شرك مدد می‌کرد زیرا که این مذهب متکی به عرف و عادت بود نه مبتنی بر دلیل و برهان. شاعر یا فیلسوف می‌تواند که ایمان خود را در نهان به دعا و تفکر و مطالعه تقویت کند، ولیکن چنین می‌نماید که عبادت به جماعت تنها بنیان استوار عقائد مذهبی عوام

۱ - Ovidius یا Ovid شاعر رومی که ظاهراً در سال هفده میلادی از جهان رفت.

۲ - Eunapius      ۳ - Zosimus



الناس است که از تقلید و عادت کسب نیرو می‌کند، و وقفه‌ای که در این رسم عمومی روی نماید ممکنست که در مدت چند سالی خود کار مهم انقلابی ملی را به پایان برد زیرا خاطره عقائد دینی را بی‌یاری کاهن و معبد و کتاب دیرزمانی حفظ نتوان کرد. عوام الناس جاهل نادان که فکرشان هنوز به وعده و وعید یاییم و امید مذهب خرافات پریشان و مضطرب می‌شود، به زودی به تلقین رؤساء و سرداران خود باخدایانی عهد عبودیت می‌بندند که فرمانروایان روزگار ایشانند، و اندك اندك شوری و غیرتی در جان‌شان راه می‌یابد که از اصول دین جدید که عطش روحانی ایشان را مجبور به قبول آن کرده بوده است حمایت نمایند و به نشر آن پردازند. نسلی که پس از وضع قوانین امپراطور به عرصه ظهور رسید به درون حظیره مذهب اهل سنت کشیده شد، و دین بت پرستی به نرمی و آرامی اما باچنان سرعتی مضمحل گردید که بیست و هشت سال بعد از مرگ تئودوسیوس آثار ضعیف و بسیار اندك آن دیگر در چشم قانونگذاران مشهود نبود.

### پرستش شهدای مسیحی و احیاء آداب و اعمال بت پرستانه

دمارکیش بت پرستی را معلمان استدلالگر فلسفه و دیگر شعب علم و ادب چنان شرح داده‌اند که گوئیا حادثه‌ای عجیب و هول‌انگیز بوده است که زمین را در تاریکی فروبرد و فرمانروائی ظلمت و درهم‌آشفته‌گی قدیم را دوباره مستقر گردانید. استدلالیان به لحنی رعب‌افزا و رقت‌انگیز چنین نقل می‌کنند که معابد همه بدل به مدفن مردگان گردید و مکانهای مقدسی که مزین به مجسمه‌های خدایان بوده بود همه را به دنائت به آثار شهیدان عیسوی مذهب ملوث نمودند. «راهبان» (تیره‌ای از حیوانات پلید ناپاک که یونانی‌پوس می‌خواهد نام انسان را از ایشان دریغ بدارد) «این دین تازه را ابداع کرده‌اند و در جای خدایانی که نیروی عقل و فهم قادر به ادراک ایشانست پست‌ترین و حقیرترین بردگان را قرار داده‌اند. این بردگان بدکار رسوا و بد نام که به سبب جرمهای فراوان خود به حق به ننگ و فضیحت کشته شده‌اند با کله‌های نمک سوده و شسته در محلولی از

مواد شیمیائی و بدنهایی که به حکم عامل دیوان به انواع شکنجه گرفتار آمده و ضربات تازیانه را تحمل کرده است چندان که آثار ضرب و جرح هنوز بر آنها باقیست؛ چنینند خدایانی که زمین در روزگار ما می پرورد » ( یوناپیوس ادامه میدهد ) « و اینانند شهداء امروزمین که عبادات ما و شکایاتی را که بر خداوند عرضه می داریم می سنجند و درباره آنها حکم می کنند ، و مزارهای ایشان اکنون مقدس است و مورد اکرام و احترام خلق » . بی آن که بد اندیشی این فیلسوف استدلالی را بپسندیم و تأیید کنیم این خود طبیعی است که مانند او که ناظر تحولی عظیم بوده است متحیر شویم که چگونه تحول مذکور قربانیان بی نام و نشان قوانین رم را به مقام حامیان آسمانی و نامرئی امپراطوری برافراشت . احترام و حق شناسی مسیحیان در مورد شهیدان دین با گذشت زمان و پیروزی عیسویت چندان افزون شد که کم کم بدل به پرستش گردید، و ممتازترین اولیاء و انبیاء دین نیز، چنان که سزاوار بود مشمول عناوین و احترامات شهیدان شدند . یکصد و پنجاه سال پس از مرگ افتخارآمیز پطرس<sup>۱</sup> مقدس و پولس<sup>۲</sup> رسول شهر واتیکان و شاهراه اوستیا<sup>۳</sup> به مزار این دو قهرمان روحانی، یابتر بگویم به بقایای ایشان، مفتخر و ممتاز گردید . در دوران بعد از ایمان آوردن کنستانتین ، امپراطوران و کنسولها و سرداران سپاهها باولاء و اخلاص به زیارت بر سر قبر پولس خیمه دوز و پطرس ماهیگیر می رفتند . جسد شریف این دومرد در زیر محرابهایی قرار یافته بود که کعبه عبادت مسیحیان بود و اسقفان شهر شاهنشاهی رم پیوسته به یاد ریخته شدن خون مسیح در این محرابها رسم طاعت و عبادت بجای می آوردند و آن رسم عشاء ربانی بود . پایتخت جدید قسمت شرقی امپراطوری روم که نمی توانست آثاری قدیم و وطنی عرضه بدارد از غنائمی که از متصرفات وابسته خود به دست آورده بود دارای ذخائری گرانبها گردید . اجساد آندره<sup>۴</sup> مقدس و لوقای<sup>۵</sup> مقدس و تیموتی<sup>۶</sup> مقدس را که تقریباً سیصد سال در گورهای بی نام و نشان آرمیده بودند با مراسم پرشکوه و با ابهت مذهبی به کلیسای مجلل حواریون منتقل کردند که کنستانتین در کنار

۳ - Ostia نام شهری در دهانه رود تiber

۶ - Saint Timothy

۲ - Saint Paul

۵ - Saint Luke

۱ - Saint Peter

۴ - Saint Andrew

بسیار در ناحیه تراس بنانهاده بود. تقریباً پنجاه سال بعد از این واقعه همین سواحل به «حضور» سموئیل<sup>۱</sup> مفتخر گردید که رهبر و نبی قوم بنی اسرائیل بوده بود. اسقفان بقایای خاک وی را که در گلدانی زرین نهاده و بر آن روپوش پرنیانی گسترده بودند دست به دست گردانند، و آثاری را که از او برجای مانده بود مردم با همان احترام و مسرتی پذیرفتند که اگر سموئیل خود زنده بود می پذیرفتندش. از فلسطین تا دروازه های قسطنطنیه شاهراهها همه پر بود از دسته های منظم مردمی که پیاده به جانب پایتخت جدید می رفتند، و آرکادیوس<sup>۲</sup> امپراتور خود در رأس زبده مشاهیر صنف روحانی و سناتوران به استقبال این میهمان ممتاز شتافت که همیشه خواهنده طاعت پادشاهان بوده و بحق چنین بوده بود. مثال رم و قسطنطنیه مؤید ایمان و موجب فرمانبرداری عموم اهل سنت از احکام موثق رهبران دین گردید. امتیازهایی که برای قدیسین و شهداء مقرر داشتند پس از زمزمه ضعیف و بی اثر استدلال کافران در همه جا مستقر گردید، و در عهد آمبروز و جروم<sup>۳</sup> هنوز کلیسایی که بداشتن قطعاتی از بقایای مقدس اولیاء دین متبرک نشده بود احترام و اعتباری چندان که باید نداشت و آثار و بقایای قدیسین کعبه عبادت مؤمنان بود و آتش و لاء و اخلاص را در دل های ایشان برمی افروخت. در دوران دراز هزار و دوست ساله ای که میان سلطنت کنستانتین و ظهور لوتر و اصلاح دین گذشت، پرستش اولیاء خدا و آثاری که از ایشان برجای مانده بود باعث آمد که پاکی و سادگی و علو کمال مسیحیت به فساد بگراید، و علائمی چند از انحطاط دین را هم در ایام زندگی نخستین نسلی مشاهده می توان کرد که این بدعت زیان بخش را اختیار کرد و آن را عزیز و گرامی داشت.

الف - چون روحانیون مسیحی به تجربه دانستند که آثار و بقایای قدیسین ارزنده تر از زر و گوهر گرانبهاست آن را حقیقتی موافق دلخواه خود یافتند و بر آن شدند که ذخائر کلیساها را صد چندان کنند و بی توجه به حقیقت یا احتمال بر استخوانهای مرده ای نامی نهادند و اعمالی به آن نسبت دادند. نام نیک حواریون

مسیح و قدیسی که از تقوی و فضیلت ایشان تقلید کرده بودند با قصص و روایات دروغ تیره گون گردید و برخیل شهیدان حقیقی صدر مسیحیت هزاران هزار قهرمان خیالی افزودند که هرگز در عالم هستی نبوده بودند مگر در مخیله نویسندگان خدعه گر یا خوش باور تذکره های اولیاء، و به ظن مبتنی بر دلیل توراً تنها حوزه دینی نبوده است که جسد بدکار مردی را در آنجا در عوض پیکر بی جان قدیسی<sup>۲</sup> پرستیده باشند. این رسم اوهام پرستانه که افزاینده موجبات خدعه گری و خوش باوری بود اندك اندك چراغ فروزان تاریخ و منطق را در جهان مسیحیت خاموش کرد.

ب - اما اگر در وقت لازم دین مردم را به مدد رؤیاها و معجزاتی تقویت نمی کردند، و اصالت و فضیلت مشکوک ترین آثار و بقایای مردگان را به این وسائل تأیید نمی نمودند پیشرفت اوهام پرستی بمراتب کندتر می گشت. در سلطنت تئودوسیوس جوان، لوسیان که از رؤساء کلیسائی اورشلیم و مدیر امور روحانی دهکده کافارگامالا<sup>۳</sup> در بیست میلی آن شهر بود خوابی عجیب را که خود دیده بود نقل کرد و همین خواب در سه شب متوالی تکرار شده بود تا او را هیچ شکی نماند. در این خوابها شخصی موقر و محترم که ریشی بلند داشت و جامه ای سفید برتن و قضیب زرین در دست و خویشتن را گامالیل<sup>۴</sup> می خواند برلوسیان حیرت زده افشاء راز کرد که جسد خود و فرزندش آبی باس<sup>۵</sup> و دوستش نیکودیموس<sup>۶</sup> و پیکر بی جان استفان<sup>۷</sup> بلند آوازه یعنی نخستین شهید دین عیسوی، همه را در نهان در زمین مجاور مدفون کرده اند و با اندك خشمی گفت که وقت آن رسیده است که او و رفیقان او را از زندان تیره خاک آزاد کنند زیرا که آشکار شدن ایشان دنیای مضطرب نگران را مفید خواهد بود. این شخص به لوسیان گفت که ما تورا برگزیده ایم تا اسقف اورشلیم را از وضع حال ما و خواسته های ما آگاه گردانی. شکها و مشکلاتی که هنوز کشف این سر مهم را به تأخیر می افکند باروایا های تازه ای پی در پی از میان

۱ - Tours - ۲ - مارتین اسقف تور از دهان مرد مرده اقرار گرفته است. این اشتباه را طبعی

دانسته اما کشف آن را معجزه بشمار آورده اند. کدام یک از این دو بیشتر روی می نماید، پدیده طبیعی

یا معجزه؟ ۳ - Caphargamala - ۴ - Gamaliel - ۵ - Abibas - ۶ - Nicodemus

Stephen - ۷

برداشته شد، و اسقف اورشلیم در حضور انبوه کثیری از مردم زمین راشکافت و تابوتهای گامالیل و فرزندش و دوستش را یافت که همه را به ترتیب در کنارهم قرار داده بودند. ولیکن چون تابوت چهارم که حاوی بقایای استفان بود آشکار گردید زمین لرزید و بوی خوشی به مشامها رسید مانند نسیم عطر آگین بهشت که بیماریهای گوناگون هفتاد و سه تن از کسانی را که در آن جای بودند فوراً علاج کرد و شفا بخشید. رفیقان استفان را گذاشتند که همچنان در آرامگاه فارگامالا بمانند، اما بقایای نخستین شهید دین را با مراسم مذهبی و موکب جلال به کلیسائی منتقل کردند که برای بزرگداشت او بر فراز جبل صهیون ساخته بودند، و تقریباً در همه متصرفات امپراطوری روم تأیید و تصدیق کردند که ذرات بسیار خرد این بقایا از قبیل قطره‌ای از خون یا تراشه‌ای از استخوان استفان مقدس است و آنها را اثریست معجزه نما<sup>۱</sup>. آگوستین<sup>۲</sup> باوقار و دانشمند که فهمش و ادراکش چندان بود که وی را به احتمال سادگی و خوش باوری معذور نمی‌توان داشت، خود به ظهور معجزات بی‌شماری شهادت می‌دهد که همه را از تأثیر بقایای استفان مقدس می‌داند. این حکایت عجیب در کتاب «شهر خدا» آمده است که به تفصیل نوشته شده و با زحمت و دقت بسیار، واسقف هیپو<sup>۳</sup> را نیت آن بوده است که این کتاب<sup>۴</sup> گواه متقن و فنا ناپذیری در اثبات حقانیت دین مسیح باشد. آگوستین با هیبت و وقار تمام می‌گوید که من فقط معجزاتی را برگزیده‌ام که آشکارا صحت آنها تضمین شده است به وسیله کسانی که خود هدف یا تماشاگر نیروی معجزه نمای استفان شهید بوده‌اند. بسیاری از عجائب آیات در این کتاب حذف یا فراموش شده است، و در میان شهرهای متصرفه افریقائی روم هیپو از همه کمتر مشمول لطف و عنایت قدیسین

۱ - شیشه‌ای از خون استفان مقدس را هر سال در ناپل با افزایش آب رقیق می‌کردند تا روزی که جانواریوس (Saint Januarius) مقدس جایگزین وی گردید. ۲ - Augustin در مدت سیزده سال (از ۴۱۳ تا ۴۲۶ میلادی) بیست و دو کتاب به نام «شهر خدا» تألیف کرد که شهرت بسیار دارد به سبب عظمت طرح این مجموعه که در تدوین آن مهارتی نیز بکار رفته است. دو کتاب از این مجموعه در شرح معجزات استفان است. ۳ - Hippo شهری در شمال افریقا که مقر آگوستین بود. ۴ - «شهر خدا» کنایه از عرش اعلی است.

اعجازگر بوده. با اینهمه اسقف هیپو بیش از هفتاد معجزه را برمی شمارد و از آن جمله رستاخیز سه مرده است در مدت دو سال در قلمرو حکومت روحانی او. اگر دیدگاه خود را وسیعتر کنیم چندانکه همه حوزه‌های اسقفی و همه قدیسین مسیحی را شامل شود، محاسبه افسانه‌ها و خطاهائی که از منبع تمام ناشدنی اعجازگری بیرون آمد کاری آسان نخواهد بود، ولیکن گفتن این نکته به یقین جایز است که معجزه، در آن روزگاران که عصر خرافه پرستی و ساده فکری بود، دیگر عنوانی و اعتباری نداشت زیرا که به منزله انحرافی از نوامیس عادی و مسلم طبیعت بشمار نمی آمد.

ج - معجزات بی شماری که مدفن شهداء پیوسته عرضه ظهور آنها بود وضع حال و کیفیت فطری دنیای نامرئی را بر مؤمن متقی آشکار می کرد و چنین می نمود که قیاسات مذهبی او براساس محکم حقایق و تجارب شخصی بنا شده باشد. در فاصله دراز میان اضمحلال جسم و رستاخیز آن معلوم نبود که روح مردم عوام را چه وضعی است اما واضح و آشکار بود که ارواح مکرم قدیسین و شهداء این قسمت از هستی خود را در خواب ننگین خاموشی صرف نمی کنند، و (بی آن که جسارت نمائیم و بخواهیم که مکان و مسکن یا ماهیت سعادت اخروی ایشان را معین کنیم) به سعادت و فضیلت و قدرت خویشتن واقفند و از اینها لذت می برند و در واقع پاداش اخروی را پیش از روز جزا حاصل آورده اند. افزایش نیروی فهم و بصیرت اولیاء خدا پس از مرگ ایشان از حد خیال و قیاس آدمیان در می گذشت، و به «تجربه» ثابت گردید که ایشان قادر به شنیدن و دریافتن عرض حال معتقدان بی شمار خویشتن بودند که در یک لحظه، اما هر یک در گوشه‌ای از دنیا، دست به دعا بر می آوردند و استفان یا مارتین مقدس را می خواندند و از ایشان مدد می خواستند. اعتماد ملتسمان حاجتمند متکی براساس این اعتقاد بود که اولیاء خدا که با مسیحا در عرش برین سلطنت می کنند به این زمین خاکی به دیده ترحم می نگرند و از صمیم قلب به رونق مذهب اهل سنت دلبسته اند، و کسانی که در زهد و ایمان پیرو مثال ایشان باشند عزیزند و مورد محبت و عنایت خاص ایشانند. در واقع ممکن بود که بعضی اوقات

دوستی قدیسین تحت تأثیر ملاحظات قرار بگیرد نه چندان که باید عالی ، فی المثل ایشان به جاهائی که از فیض ولادت و زندگی و مرگ و دفن و آثار و بقایای ایشان متبرک شده بود با محبت خاص می نگریستند . شهوات پست غرور و آز و کین شایسته سینه این سماواتیان نبود ، با اینهمه قدیسین خود عنایت فرموده و شهادت داده اند که سخاوت معتقدان در نزدشان پسندیده و مایه خشنودی ایشان است ، و خدنگ تیز پرواز صاعقه آسای قصاص را به جانب مسکینان بی ادب رها می کردند که به مزارهای مجلل و با شکوه ایشان بی حرمتی می نمودند یا به نیروی خارق طبیعت ایشان بی اعتقاد بودند . چه شنیع باید بوده باشد گناه این مردان و چه عجیب می نمود بدگمانی شکاکان که از قبول شواهدی که دلالت بر وجود نیروئی ربانی می نمود امتناع می ورزیدند با آن که عناصر طبیعت و عالم حیوان و حتی اعمال ظریف و دقیق و نامرئی فکر بشری مجبور بودند که از این نیروی طبیعی فرمان ببرند . اثرات قوری که به خیال مؤمنان پس از دعا یا ارتکاب گناه مشهود می شد مسیحیان را مطمئن به لطف وافر خداوند متعال و به آبرو و اعتباری می کرد که قدیسین در پیشگاهش از آن بهره مند بودند ، و پرسیدن از مسیحیان که آیا اولیاء خدا ناچارند که دائم در پیش سریر فیض و احسان شفاعت کنند و آیا مجاز نمی توانند بود که به حکم حسن نیت و عدالتی که دارند قدرت و اختیاری را که به وکالت به ایشان مفوض گردیده است در سمت مأموریت بکار ببرند ، پرسشی زائد و بیهوده بود . نیروی تصور آدمی با کوششی دردناک به مقامی ارتقاء یافته بود که بتواند درخدائی خالق عالم بیندیشد و او را بپرستد ، با اینهمه انسان چنان اشیاء بی قدر و ارزشی را به اشتیاق می پرستید که با تصورات زشت و نا مذهب و قوای ناقص عقلی او تناسب بیشتر داشت . فلسفه دینی مسیحیان اولین که فلسفه ای ساده و عالی بود اندک اندک ضایع و فاسد گردید و اندیشه سلطانی خداوندگار که هم اکنون به دقائق غامض علم ماوراء الطبیعه نا مفهوم گشته بود با دخول یک سلسله اساطیر عوام پسند تنزل

بیشترکرد زیرا که این اساطیر زمینه‌ای بسیار مستعد برای تجدید سیادت کیش بت پرستی فراهم آورد.

د - هر قدر که مرامهای دینی تنزل کرد تا در خور فهم و تصور عامه خلق گردید به همان نسبت شعائر و مراسمی داخل کردند از آن قبیل که علی‌الظاهر در قوای حسی مردم عوام اثری بسیار نافذ داشت. اگر در آغاز قرن پنجم میلادی ترتولیان ولاک تانتیوس ناگهان از میان مردگان برمی‌خاستند تا در مراسم عید مخصوص یکی از شهیدان یا قدیسین شرکت کنند، هر دو باخشم و حیرت بر بساط کفری نظاره می‌کردند که جانشین عبادت روحانی و پاك و خالص جماعات نماز گزار صدر مسیحیت گردیده بود، و بمحض این که در کلیسا را می‌گشودند این بزرگان دین لابد از عطر گلها و دود بخوری که در آتش کرده بودند، واز درخشش شمع و چراغ که در روشنی نیمروز نوری جلف و زائد از آنها ساطع بود آزرده می‌گشتند زیرا که به عقیده ایشان شمع و چراغ به هتک حرمت دین نورافشانی می‌کردند، و اگر به نرده‌های محرابگاه نزدیک می‌شدند از میان خلقی می‌گذشتند به سجده در افتاده که بیشتر ایشان یا بیگانه بودند یا زائر که در لیلۀ عید به شهر می‌آمدند تا شب را در دعا و عبادت بگذرانند، و هم در وقتی که می‌آمدند یا سرمست باده تعصب بودند یا شاید مخمور شراب. از بوسۀ شوق این مردم بردیوارها و سنگفرش عمارت مقدس کلیسا اثری نقش می‌بست و شور دعای ایشان، به هرزبانی که زبان عبادت جماعت نماز گزار بود، متوجه جسد یا خون یا تربت قدیسی می‌شد که به زیارتش آمده بودند و بقایایش در زیر پوششی کتانی یا ابریشمین از چشم مردم عوام مستور بود. مسیحیان پیوسته به مزار شهیدان روی می‌آوردند به این امید که با وساطت بسیار مؤثر ایشان از انواع فیض‌های روحانی بهره‌برند و علی‌الخصوص موفق به کسب مواهب و برکات دنیوی بشوند. حاجات ایشان دوام تندرستی بود یا علاج بیماری یا بارور شدن زنان سترون یا سلامت و سعادت فرزندان و اینها همه را به تضرع می‌خواستند و هروقت که عزم سفری دور یا خطرناک می‌کردند به شهیدان مقدس توسل می‌جستند تا از خطر محفوظشان بدارند و دلیل راه ایشان باشند،



و اگر به بلیتی گرفتار نمی‌آمدند هنگام بازگشت دوباره به زیارت قبور شهداء می‌شتافتند تا برای شکرگزاری و اداء تکلیف حق‌شناسی به یاد آن شهیدان و درپیش بقایای راعیان<sup>۱</sup> آسمانی رسم طاعت و عبادت را بجای آورند. بیمارانی که به لطف و عنایت این سروران شفایافته بودند علائمی از قبیل چشم و دست و پای طلاونقره به دیوارهای کلیسا می‌آویختند و نیز تصاویر آموزنده و مهذب روح و اخلاق که پس از اندک مدتی مردم نادان به‌شیوه مشرکان آنها را پرستیدند. این تصاویر نمایشگر صورت و صفات و علائم خاص و معجزات قدیسی بود که حامی و حافظ ایشان بشمار می‌رفت. روح خرافه پرستی هم از اول بدین نمط بوده است، و یکسان بودن آن در قدیمترین اعصار و دورترین سرزمینها دلالت بر این می‌کند که برای فریفتن مردم ساده فکر زودباور، و نفوذ در آدمیان از طریق قواءحسی ایشان درهرجا و هر عصری یک روش بکار می‌رفته است، و باید صریح و آشکارا بگوئیم که روحانیون مذهب شامل و واسع مسیحی مقلد کیش کافران بودند که خود بایی صبری هرچه تمامتر در سرنگون کردن آن می‌کوشیدند. اسقفان بسیار محترم و معتبر نیز فکر خویشتن را به تلقین فریفته بودند به این خیال که روستائی جاهل غافل که دین عیسوی را پذیرفته است اگر اندک شباهتی میان آن دین و کیش سابق خود بیابد یا به جبران آنچه از دست داده است تعویضی بگیرد باخشنودی بیشتر خرافات دین بت پرستی را انکار خواهد نمود. دینی که کنستانتین برگزیده بود در مدتی کمتر از یک قرن موفق شد که امپراطوری روم را به تمامی در تصرف آورد ولیکن فاتحان خود به تدریج در برابر فنون و تدابیر دشمنان مقهورگشته خویشتن سر تسلیم فرود آوردند.

پس از تئودوسیوس دو نیمه شرقی و غربی امپراطوری سرانجام از هم جدا شدند. پسران تئودوسیوس یعنی آرکادیوس و اونوریوس به ترتیبی که ناشان ذکر شده است بر قسمت شرقی و غربی حکمرانی می‌کردند. هونوریوس مردی ضعیف اراده بود و اشخاص صاحب قدرت با نفوذ در امپراطوری یکی

۱ - بزرگان دین راعیند و پیروان ایشان در اصطلاح مسیحیان «گله»

روفینوس وزیر بود و دیگری استی لیکو<sup>۱</sup>، مردی از طایفه واندال که هم سرداری لایق بود و هم در مذاکره قراردادها بسیار ماهر و ماهر به درستی معلوم نیست که سمت وی در مذاکرات چه بوده است، و در جنگها نیز بواسطه خصوصیت روزافزون میان شرق و غرب کوششهای وی بی اثر ماند.

در سالهای میان ۳۹۵ تا ۳۹۸ میلادی قوم گت به رهبری آلاریک به یونان حمله کردند و قسمتی از لشکرایشان در پله پونز ازبیت آن جدا ماند. آلاریک به همدستی استی لیکو خویشتن را از معرکه خلاص کرد و با دولت روم شرقی در نهان موافقت نمود. به این ترتیب وی را به ریاست کل قوای جنگی در ایلیریه شرقی برگزیدند و پادشاه قوم ویزیگت خواندند. آلاریک در ابتدا به ایتالیا حمله‌ای کرد. اونیوریوس در رم جشن پیروزی گرفت و آنگاه در راونا سکونت گزید. در سال ۴۰۶ میلادی را داگای سوس<sup>۲</sup> به ایتالیا حمله برد اما استی لیکو لشکراورا بکلی در هم شکست و آنگاه باب مذاکره را با آلاریک گشود. ولیکن دسیسه درباریان باعث سرنگون گشتن وی از سریر پادشاهی و کشته شدن او گردید.

این وقایع را گیبون در فصول بیست و نهم و سی ام کتاب خود شرح داده و این دو فصل در ملخص کتاب محذوف است.

## هجوم خیل‌های عظیم اقوام کم فرهنگ

### فصل سی و یکم

حمله آلاریک به ایتالیا. سجایای نجباء و مردم رم. سه نوبت محاصره و غارت شهر رم. عقب نشینی لشکر گت و مرک آلاریک.

عجز و ناتوانی حکومتی ضعیف و پیریشان غالباً ممکنست که به ظاهر مانند موافقت خیانت آمیز بادشمن مردم بنماید و همان اثرات را نیز بار آورد. اگر آلاریک<sup>۱</sup> را به شورای راونا راه می دادند او خود محتملاً همان تدابیری را تجویز می نمود که عمال و وزیران اونوریوس اتخاذ کرده بودند. پادشاه قوم گت شاید باندک اکراهی در نهان موافقت می نمود که دشمن سهمگین او را از میان بردارند زیرا که لشکریانش وی را دوبار در ایتالیا و نیز در یونان مقهور و مغلوب کرده بودند. اعضاء شورا با سعی و کوشش فراوان و خصومت خود خواهانه ای که در آن جز نفع شخصی نبود، کاری کردند که استی لیکوی بزرگ رسوا و ساقط گردید و دلاوری ساروس<sup>۲</sup> و شهرت جنگاوری و نیز نفوذ شخصی یا موروثی او در اقوام به هم پیوسته اروپای شمالی فقط در نزد دوستان و کشورشان پسندیده می نمود که سرداران بی قدر و نالایق رومی را پست و حقیر می شمردند و از ایشان نفور بودند. فرماندهان رومی

---

۱ - Alaric پادشاه طایفه ویزیگت که در سال ۴۱۰ میلادی رم را مسخر کرد و هم در آن سال از جهان رفت.

۲ - Sarus

یعنی تورپیلیو<sup>۱</sup> و وارانوس<sup>۲</sup> و ویجی لانتیوس<sup>۳</sup> با آن که ثابت کرده بودند که لایق عنوان سربازی نیستند ، بر اثر اصرار والتماس کسانی که تازه در نزد اونوریوس تقرب یافته بودند ، به مقام فرماندهی سواره نظام و پیاده نظام و افواج درباری برگزیده شدند . آلاریک پادشاه قوم گت اگر به شورای راونا راه می یافت مفاد فرمانی را که الیمپیوس<sup>۴</sup> متعصب به امپراطور ساده فکر متدین تلقین کرده بود باخرسندی تمام امضاء می کرد . به موجب این فرمان اونوریوس همه کسانی را که بامذهب اهل سنت مخالف بودند از مناصب دولتی محروم کرد ، و با عناد بسیار خدمتگزاری کسانی را که بامذهب او مخالف بودند مردود شمرد ، و بی تأمل بسیاری از دلیرترین و ماهرترین صاحبمنصبان خویشان را که پیرو کیش بت پرستی بودند یا معتقدات مذهب آریوسی در ضمیرشان جایگزین شده بود از خدمات جنگی محروم کرد . شاید اگر آلاریک عضو شورای راونا بوده بود این اقداماتی را که به سود دشمن پادشاه بود تصویب یا خود پیشنهاد می کرد . اما بعید می نماید که این بیگانۀ کم فرهنگ پیشرفت کار خویشان را به بهای عملی غیرانسانی و ظلمی سخیف و نامعقول حاصل کند از آن قبیل که به دستور وزیران پادشاه یا لاقل با اجازه ضمنی ایشان معمول می داشتند . سربازان بیگانه ای که به لشکر روم یاری می کردند و به شخص استی لیکو دلبستگی داشتند بر مرگ او افسوس بسیار خوردند ، اما بیمناکی ایشان برای سلامت زن و فرزند که طبیعی بود مانع انتقام جوئی گردید . زنان و فرزندان این سربازان در بلاد مستحکم ایتالیا در گرو دشمن بودند ، و اموال گرانبهای ایشان نیز در همین بلاد به ودیعه نهاده شده بود . ناگهان در یک ساعت و گوئیا به یک اشارت شهرهای ایتالیا ملوث به خون شد و مبدل به صحنۀ غارت و قتل عام گردید و خانواده ها و اموال بیگانگان شمالی همه بی هیچ تفاوتی شمول فنا و انهدام گشتند . خسارتی چندین عظیم که ممکن بود رامترین و مطیع ترین مردم را برانگیزاند ، سربازان را سخت برآشت و ایشان به خشم و امیدواری به اردوی آلاریک نگاهی کردند و همه به اتفاق سوگند خوردند که در راه حق و عدالت دست از جنگ

باز ندارند و ملت غداری را که به دنائت به نقض قوانین مهمان‌نوازی پرداخته بود تعقیب کنند. بر اثر سوء تدبیر عمال اونوریوس دولت نه فقط یاری و مددکاری می‌هزار سرباز بسیار دلیر را از دست داد بلکه مستوجب خصومت ایشان نیز گردید، و نیروی این لشکر سهمگین، یعنی تنها وزنه‌ای که ممکن بود عاقبت کار جنگ را به سود رومیان تعیین کند از این کفه ترازو به دیگر کفه شد که از آن طوائف گت بود. در رموز مذاکره صلح پادشاه قوم گت تفوق خویشان را بر دشمن حفظ کرد همچنان که در فنون جنگ برتری خود را حفظ کرده بود، و چنین می‌نمود که تغییر رأی اونوریوس به علت نداشتن مشاوران خوب و هدف معین بود. آلاریک از اردوگاه خود در سرحد ایتالیا به دقت ناظر انقلابات درباری بود و شاهد نفاق و نارضائی روزافزون. وی در این هنگام سیمای واقعی خود را که سیمای فاتحی بیگانه بود بنوعی دیگر جلوه گر ساخت و چنان می‌نمود که گوئی دوست و متحد استی‌لیکوی بزرگ است زیرا که با این صورت مبدل در نزد مردم محبوبتر می‌شد، و چون صفات و سجایای استی‌لیکو دیگر رعب انگیز نبود آلاریک از آنها به احترام یاد می‌کرد و چنانکه سزاوار بود آنها را از صمیم قلب می‌ستود و از فقدان آن سردار بزرگ اظهار تأسف می‌نمود. شکوه گران ناراضی اکنون به اصرار از پادشاه قوم گت می‌خواستند که به ایتالیا حمله کند ورنجش شدید او خود مؤید درخواستهای ایشان شد زیرا که آلاریک خویشان را سخت زیان برده می‌دانست و اگر گله می‌کرد که عمال امپراطور هنوز در پرداختن چهار هزار پوند طلا که سنای رم به پاداش خدمات وی یا برای فرونشاندن خشم او اعطاء کرده بود تعلل می‌نمایند و تأخیر روا می‌دارند گله وی بظاهر درست می‌نمود. آلاریک در حدی که باید ایستادگی کرد و پایداری توأم با نرمی و اعتدال موجب توفیق او در نیل به مقاصدش گردید و به جبران زیانی که برده بود از رومیان تعویضی معقول و منصفانه خواست و تعهد کرد که بمجرد دریافت غرامت فوراً عقب‌نشینی کند اما چون به درست عهدی رومیان اعتمادی نداشت گفت که وعده‌های شما را نمی‌پذیرم مگر آن که آئی تیوس<sup>۱</sup> و جی‌سون<sup>۲</sup>

پسران دوتن از صاحبمنصبان بزرگ دولت را به فدیت به اردوگاه من بفرستید و من در ازاء ایشان چند تن از اشرف جوانان قوم خود را به شما تسلیم خواهم کرد. وزیران پادشاه را و نا ادب و اعتدال آلا ریک را غلط تعبیر کردند و گواه موثق ضعف و ترس اودانستند و درخورشان خود ندیدند که با او مذاکره کنند یا برای ایستادگی در برابر وی لشکری فراهم آورند، و با اعتمادی ناسنجیده که ناشی از بی خبری ایشان از وخامت خطر بود لحظات قاطع میان جنگ و صلح را که بازگشت ندارد بکلی از دست دادند. در همان وقتی که ایشان روترش کرده و خاموش درانتظار بسر می بردند تا شاید لشکرگت مرزهای ایتالیا را ترک کند آلا ریک با تهور و سرعت بسیار از سلسله جبال آلپ و رود پو<sup>۱</sup> گذشت و با شتاب تمام بلاد آک و یلیا<sup>۲</sup> و آل تینوم<sup>۳</sup> و کن کردیا<sup>۴</sup> و کریمونا<sup>۵</sup> را غارت کرد و همه تسلیم لشکریان او شدند. آنگاه پادشاه قوم گت سی هزار سرباز دیگر به سپاه خود افزود و بی آنکه در میدان جنگ یک دشمن را رویاروی ببیند همچنان پیش رفت تا به کنار باتلاقی رسید که اقامتگاه مستحکم و نفوذناپذیر امپراطور مغرب را از خطر محفوظ می داشت. رهبر با تدبیر طایفه گت برای محاصره را و نا نکوشید زیرا که در این کار جز یأس و حرمان نبود و در عوض به سوی ریمنی پیش رفت و سراسر کرانه آدریاتیک به نهب و غارت لشکریان او گرفتار آمد و آلا ریک خیال تصرف خاتون دنیای قدیم را در سر پرورد. زاهدی گوشه نشین از مردم ایتالیا که قوم گت نیز شور ایمان و قدس و ورع وی را محترم می داشتند پادشاه فاتح را ملاقات کرد و باجرات و جسارت خشم الهی را بر همه کسانی فروخواند که کره زمین را پراز ظلم و ستم می کنند. اما این ولی خدا خود در حیرت فرو شد چون شنید که آلا ریک بامتانت و به تأکید بسیار می گوید که انگیزشی نهانی و غیرعادی مراهدایت و مجبور می کند که با لشکر خود به سوی دروازه های رم رهسپار شوم. آلا ریک احساس می کرد که نبوغ و اقبال بلند او در خور کارهای بزرگ بسیار سخت است. و آتش شور و غیرت او که در قومش نیز در گرفته بود کم کم احترام آمیخته به رعبی را که همه اقوام و ملل برای نام با ابهت

رم داشتند از میان برد. سربازان آلاریک که به امید غارت بر سر شوق آمده بودند از شاهراه فلامی نیانی<sup>۱</sup> گذشتند و معابر کوهستانی و بی دفاع جبال آپه نین<sup>۲</sup> را اشغال کردند و به دشتهای حاصلخیز آمبریا فرود آمدند و شاید در همان وقتی که در سواحل کلیتومنوس<sup>۳</sup> خیمه برافراشته و قرار یافته بودند از بد نهادی و گران جانی همه گاوهای نر سفید چون شیر را که رومیان برای مراسم خاص خود نگاه می داشتند کشتند و حریصانه بلعیدند. شهر کوچک نارنی<sup>۴</sup> به علت بلندی موضع و طوفانی به موقع و توأم بارعد و برق از خطر محفوظ ماند. ولیکن پادشاه قوم گت در این شکار حقیر به چشم خواری نگرست و با نیروی کاهش نیافته همچنان پیش رفت و پس از عبور از زیر طاقهای معظم که به غنائیم جنگهای لشکر گت آراسته بود در سایه دیوار شهر رم خیمه زد

در طی دورانی ششصد و نوزده ساله حضور دشمنی بیگانه هرگز باعث هتک حرمت مقر امپراطوری نشده بود. لشکر کشی هانی بال و عقب نشینی اوکاری نکرد جز آن که چگونگی وضع سنا و اخلاق مردم را نمایان کند، چونان سنائی که مقایسه کردنش با اجتماع پادشاهان بر شأنش نمی افزود بلکه از قدرش می کاست، و چنان مردمی که سفیر پیروس<sup>۵</sup> ایشان را چون مار نه سر<sup>۶</sup> حيله گرو نیرنگ باز میدانست. سناتوران همه در ایام جنگهای پونیک<sup>۷</sup> دوران خدمت جنگی خود را به پایان رسانیده بودند بعضی در درجات پائین تر و بعضی در مقامات عالی تر، و همه کسانی

۱ - Flaminian - ۲ - ادیسون Addison شرح زیبایی نوشته است در وصف شاهراهی که از جبال آپه نین Apennine می گذشت. لشکر گت را فرصت آن نبود که زیبایی منظره را ببینند و لیکن بزودی دریافتند که معبر تنگ Saxa که در زمان و سپاسیان امپراطور از شکافتن دل کوه پدید آمده بود بکلی فراموش شده است و نگاهبانی ندارد و از این کشف خود سخت خشنود شدند. ۳ - Clitumnus ۴ - Narni ۵ - Pyrrhus پادشاه اپیروس کشوری باستانی در شمال غربی یونان ۶ - Hydra مار نه سر که به دست هرکول کشته شد. هر وقت که یکی از سرهای این مار را می بریدند در جای آن دو سر دیگر می روئید. از این روست که لفظ هیدرا را به استعاره در مورد مقاصد مزمنی به کار می برند که هر دم بر آنها می افزاید و علل و منابع بسیار دارد. ۷ - Punic Wars نام سه جنگ میان رم و کارتاژ که آخرین آنها در سال ۱۴۶ قبل از میلاد و به فتح رم پایان یافت.

که روزگاری کنسول یا سانسور یا دیکتاتور<sup>۱</sup> بوده بودند بموجب فرمانی موقه به سمت فرماندهی منصوب گشتند و این فرمان باعث آمد که جمهوری رم فوراً از همکاری سردارانی دلیر و کارآزموده مدد یابد. در آغاز جنگ در جزء جمعیت رومیان دویست و پنجاه هزار مرد بودند همه در سنی که بتوانند سلاح بگیرند و به میدان نبرد بروند. از اینان پنجاه هزار نفر هم اکنون در دفاع از وطن خود جان داده بودند، و برای بیست و سه فوجی که در اردوهای مختلف ایتالیا و یونان و ساردنی و سیسیل و اسپانیا به خدمت گمارده شده بودند در حدود یک صد هزار سرباز لازم بود. ولیکن هنوز یک صد هزار تن دیگر در رم و نواحی مجاور آن بسر می بردند همه برانگیخته به نیروی دلیری و بی باکی زیرا که رومیان همه را از اوان بلوغ برای پیکار تربیت می کردند و کارهای سربازی و رسم انضباط را بدیشان می آموختند. هانی بال از ثبات رأی سنای رم در حیرت شد زیرا که سناتوران دست از محاصره کاپوا<sup>۲</sup> باز نداشتند و نیروهای پراکنده را فرا نخواندند و در انتظار بسر بردند تا وقتی که او به رم نزدیک شد. هانی بال در ساحل رود آنی<sup>۳</sup> یو<sup>۳</sup> در سه میلی شهر رم خیمه زد و به زودی بدو خبر رسید که زمینی که وی بر روی آن خیمه برافراشته است به قیمتی خوب در حراج عمومی به فروش رسیده، و خیلی از سربازان را از راهی در جهت مقابل او گسیل داشته اند تا افواج اسپانیای را تقویت کنند. هانی بال لشکر افریقائی خود را به سوی دروازه های رم هدایت نمود و در آنجا صفوف آراسته سه لشکر را مشاهده کرد که آماده کارزارند. ولیکن هانی بال از وقوع جنگ سخت بیمناک بود زیرا امید گریز نداشت مگر آن که سپاه دشمن همه را تا آخرین نفر از میان برمی داشت، و عقب نشینی سریع او گواه شجاعت شکست ناپذیر رومیان بود.

### سجایای نجباء و مردم رم

از زمان جنگهای پونیک سناتوران بسیاری بی هیچ وقفه ای یکی پس از

۱ - در روم قدیم عنوان دیکتاتوری به کسی از رجال دولت تعلق می گرفت که در وقت ضرورت با اختیار تام به زمامداری منصوب می کردند. این لغت در ایام قدیم معنی ناپسندیده امروزی را نداشته است.

۲ - Capua      ۳ - Anio



دیگری کرسیهای سنا را اشغال کرده همه نام جمهوری و مفهوم آن را همچنان محفوظ نگاهداشته بودند ، و اتباع فاسد و منحط اونوریوس اکنون به جاه‌طلبی خویشان را از اعقاب قهرمانانی به شمار می‌آوردند که لشکریان هانی‌بال را به عقب رانده و ملل جهان را مغلوب و مطیع خود کرده بودند . پولای<sup>۱</sup> متدین پرهیزکار القاب و عناوین دنیوی بسیاری به ارث برد ولیکن همه را خوار و بی‌مقدار دانست ، و شرح این قضیه و نیز داستان زندگی این بانوی پارسی را جروم که پیشوای مذهبی وی بود به دقت اما به اختصار نگاشته است . اصل و نسب روگاتوس<sup>۲</sup> پدر پولای چندان قدیم بود که به زمان آگاممنون<sup>۳</sup> می‌رسید و شاید که خاندان او از اصل یونانی بودند ، ولیکن مادرش بلازیلا<sup>۴</sup> خاندان سی‌پیو ، و آمی‌لیوس پااولوس ، و دودمان گراکوس را در زمره اجداد خود به‌شمار می‌آورد ، و توکسوتیوس<sup>۵</sup> شوهر پولای از اینیاس<sup>۶</sup> نسب می‌برد که سرسلسله دودمان سلطنتی جولیانی بود . ثروتمندان خویشان پسند کوتاه فکر که آرزومند شرف نسب بودند به این خودنمائیها و دعویهای بزرگ راضی و خشنود می‌گشتند و مدح و ثنای طفیلیان مشوق ایشان می‌شد و عوام خوش‌باور را نیز به سهولت می‌فریفتند و رسم اختیار کردن نام خانوادگی حامی و ولینعت که همیشه میان بردگان آزاد شده و افرادی از عوام الناس رایج بوده بود که کل برخاندانهای نامی و ممتاز بودند ، تا حدی این نودولتان را مدد می‌کرد . ولیکن عوامل بسیاری از قبیل لطامت خارجی و فساد و انحطاط داخلی بنیان اکثر این خاندانهای بزرگ را برانداخته بود ، و جویندگی در طلب سلسله نسبی شامل بیست نسل در میان کوههای آلپ و عزلتگاه آرام‌آپ‌یولیا<sup>۷</sup> معقول‌تر می‌نمود تا در رم که صحنه حوادث بود و مقرر دولت و اقبال و خطر و تحول دائم . در دوران سلطنت هر پادشاهی و از هر ایالتی و متصرفه‌ای خیلی از حادثه جویان جسور و مصمم به یاری نبوغ و قریحه یا انواع تبه‌کاریها ثروت و عناوین و کاخهای اشراف رم را

۱ - Paula      ۲ - Rogatus      ۳ - Agamemnon در افسانه‌های یونانی نام یکی از سلاطین می‌سنائی  
 بوده که در جنگ تروا لشکر یونان را رهبری نمود .  
 ۴ - Blaesilla      ۵ - Toxotius  
 ۶ - Aeneas      ۷ - Apulia

غصب می کردند و به بازماندگان خاندانهای کنسولی که مردمی افتاده و مستمند و شاید از افتخارات پدران خود بکلی بی خبر بودند ستم می نمودند یا از ایشان حمایت می کردند.

در زمان جروم و کلودیان سناتوران به اتفاق آراء سلسله آنی سیانی را افضل و اشرف خاندانهای رومی دانستند، و اندک نظری به سرگذشت این خانواده خود کافست که بر قدر و ارزش خاندانهای قدیم و شریف نسبی بیفزاید که جاه و منزلت داشتند و در سلسله مراتب اشرافی برای احراز مقام دوم می کوشیدند. در طی نخستین پنج دوره ای که از عمر شهر رم گذشت نام سلسله آنی سیانی ناشناخته بود و چنین می نماید که اصل ایشان از پری نست<sup>۱</sup> بوده است و جاه طلبی ایشان که تازه از حقوق و مزایای مدنی رم برخوردار شده بودند دیرزمانی به عناوین و امتیازات تریبونی اقناع می شد که عنوانی برای بعضی از عوام مردم بود. یک صد و شصت و هشت سال پیش از میلاد مسیح خانواده آنی سیانی به علت برگزیده شدن آنی سیوس به منصب پريتوري، به مقام اشرافی نائل آمدند. آنی سیوس جنگ ایلیریائی را با پیروزی و سربلندی به پایان رسانید و مردم ایلیریا را مقهور خود گردانید و پادشاه ایشان را به اسیری گرفت. پس از پیروزی این سردار بزرگ سه تن از افراد خاندان وی در دورانهای مختلفی با فاصله بسیار به مقام کنسولی رسیدند. از روزگار سلطنت دیو کلیسیان تا انقراض امپراطوری مغرب، جلال و عظمت مقام سلطنت نیز نتوانست که از رونق و اعتبار نام درخشان آنی سیانی در نظر خلق بکاهد. شاخه های مختلف شجر آنی سیانی که این نام را به ارث برده بودند به مدد وصلت و به ارث بردن ثروت و عناوین دودمان آنی یانی<sup>۲</sup> و پترونیانی<sup>۳</sup> و اولیب ریانی<sup>۴</sup> نامها را با هم پیوستند و مال بر مال افزودند و در هر نسلی شمار عناوین کنسولی که به ارث بدیشان رسید چند چندان شد. خاندان آنی سیانی در دین و دولت سرآمد اقران و نخستین کسانی از اعضاء سنا بودند که به مسیحیت ایمان آوردند، و محتمل است که آنی سیوس جولیان که از هواخواهان ماگزینیتوس بوده بود و بعداً کنسول و رئیس شهر رم شد دین مسیح را که مذهب

کنستانتین بود بامیل و بی‌هیچ تأملی پذیرفت تا به این طریق از دوستداری ماگزنتیوس توبه نماید. میراث بزرگی که به این خاندان رسیده بود بر اثر کار و کوشش پروبوس<sup>۱</sup> رئیس دودمان مذکور افزونتر شد. پروبوس در امتیازات مقام کنسولی شریک گراسیان بود و چهار بار متصدی مناصب بسیار مهم گردید. املاک وسیع او در سراسر عرصه پهنای روم پراکنده بود، و با آن که شاید عامه مردم در حق او بدگمانی می نمودند و روشی را که وی در گردآوردن مال بکاربرده بود نمی پسندیدند، زندگی آراسته و مجلل و نیز گشاده دستی این سیاستمدار بلند اختر مستوجب سپاسگزاری و وظیفه خواران او و تحسین بیگانگان گردید. یاد پروبوس در نزد همه کس چندان محترم بود که دوپسر او را مشترکاً به مقام شریف کنسولی برگزیدند و در تاریخ وقایع روم این امتیاز بزرگ را نظیری نبوده است.

«مرمرهای کاخ آنی سیانی» عبارتی بود که به مثل در وصف ثروت و جلال و رونق بکار می رفت و اعیان و ساتوران رم نیز هریک به فراخور رتبت خویش می خواست که از این خاندان مشهور و محتاز تقلید نماید. در شرح دقیقی که در وصف شهر رم در عصر تئودوسیوسی نوشته شده است یک هزار و هفتصد و هشتاد خانه را بر شمرده اند که مقر اعیان محترم و ثروتمند شهر بوده است. وضع بسیاری از این کاخهای شاهانه چنان بود که باید غلو شاعر را معذور بداریم که گفته است رم حاوی هزاران کاخ و هر کاخی خود در وسعت به شهری میمانست زیرا که اراضی آن شامل هر آن چیزی بود که به کار می آمد یا موجب رفاه و آسایش بود از قبیل بازار و میدان مسابقه و معبد و فواره و گرمابه و رواق و بیشه های پر از درختان سایه افکن و قفسهای عظیم برای نگاهداری انواع پرندگان. الیمپیودوروس<sup>۲</sup> مورخ که وضع رم را هنگام محاصره لشکرگت شرح می دهد می گوید که چندتن از ثروتمندترین ساتوران سالانه عوایدی از املاک خود دریافت می کردند معادل با چهار هزار پوند طلا یعنی بیش از یکصد و شصت هزار لیبره استرلینگ، اما ارزش عواید جنسی املاک مذکور را که عبارت از غله و شراب بود در این محاسبه

بشمار نیاورده است. اگر این غله و شراب فروخته می‌شد ممکن بود که وجه آن بالغ بر یک سوم عایدی نقدی شود، و چون وظیفه سناتوری را با این ثروت بیرون از حد مقایسه می‌کردند وجهی معادل یک هزار یا یک هزار و پانصد پوند طلا را که بابت منصب خود می‌گرفتند بیش از حد کافی برای شان سناتوری نمی‌دانستند زیرا که سمت مذکور مستلزم مخارجی بود از برای تفاخر و جلب نظر مردم. در شرح وقایع زمان اونوریوس چند مثال بارز را ذکر کرده‌اند از سناتوران خودبین که مورد محبت مردم بودند. اینان بمناسبت مقام پریتوری جشنی برپا می‌کردند که هفت روز دوام می‌یافت و بیش از یک صد هزار پوند استرلینگ خرج آن می‌شد. املاک سناتوران رومی که بمراتب بیش از ثروت‌های امروزیین بود محدود به مرزهای ایتالیا نبود، و وسعت آنها چندان بود که از کرانه‌های دریای یونان<sup>۱</sup> و اثره نیز درمی‌گذشت و به دورترین نقاط متصرفات امپراطوری می‌رسید. شهر نیکوپولیس<sup>۲</sup> که اگوستوس آن را به منزله یادگاری بمناسبت فتح آکتیوم بنانهاد ملک پولای متدین بود، و سنکا<sup>۳</sup> به این نکته توجه کرده است که رودهائی که روزگاری حد فاصل میان ملل متخاصم بود اکنون همه از اراضی و املاک رومیانی می‌گذشت که به عمل دیوان اشتغال نداشتند. املاک رومیان بر حسب کیفیت وضع و حال یا تمایل درونی هر مالکی با کار و زحمت بردگان او کشت می‌شد یا درازاء مال الاجاره‌ای معین و مقرر به دهقانی ساعی و کوشنده واگذار می‌گردید. نویسندگان اقتصاددان عهد عتیق روش نخستین را با تأکید بسیار برای هرجائی که امکان داشت و عملی بود توصیه می‌کردند، اما اگر ملکی به علت وسعت یا بعد مسافت از چشم مالک آن دور و نظارت شخص وی ناممکن بود این نویسندگان اصلح آن می‌دانستند که مستأجری موروثی که از قدیم باملك آشنائی داشته و به آن ناحیه علاقه‌مند و در محصولش ذی‌نفع بوده است به نگاهداری ملک و زراعت آن گمارده شود تا اداره امور در دست مباشری اهما لگر و غیر امین نیفتد.

۱ - قسمتی از دریای مدیترانه میان قسمت جنوبی ایتالیا و یونان . Nicopolis - ۲

Seneca - ۳

اعیان ثروتمند پایتختی عظیم که حصول افتخارات جنگی هرگز شوقی در دلشان پدید نمی‌آورد و به مشاغل دیوانی نیز کمتر می‌پرداختند طبعاً فرصتی را که در دست داشتند صرف کار زندگی و تفریحات آن می‌کردند. در رم تجارت را همیشه به چشم حقارت می‌نگریستند اما سناتوران هم از نخستین روزگار جمهوری با کار پردرآمد رباخواری بر میراث خود و شمارشتریان خویشتن افزودند، و علاقه مشترک رباخوار و ربا دهنده و سود هر دو در آن بود که از قوانین مهمل و منسوخ که شامل ایشان می‌شد اجتناب یا آنها را نقض نمایند. شک نیست که ذخیره عظیمی از ثروت به صورت مسکوک رائج امپراطوری یا به صورت ظروف زرین و سیمین همیشه در رم موجود بوده است چندان که در زمان پلینی قفسه‌های بسیاری در سفره‌خانه‌های ثروتمندان رم انباشته از ظروف تمام نقره بود به مراتب بیش از آنچه سی‌پپو از کارتاژ شکست خورده باخود به رم آورده بود. اکثر اعیان و اشراف که ثروت خود را صرف تنعم و رفاه عیش می‌کردند در عین ثروتمندی خویشتن را فقیر می‌یافتند، و با آنکه دائم به خوشگذرانی مشغول بودند خویشتن را عاقل و بی‌کاره می‌دانستند. خواسته‌های ایشان پیوسته بارنج دست هزاران کارگر و بردگان بی‌شماری مهیا می‌شد که خادمان خانگی بودند و از بیم مجازات کار می‌کردند. صاحبان انواع حرفه‌ها و کسبها از قبیل صنعتگران و تجار بازاری که نیروی قوی‌تر یعنی امید سود ایشان را به کوشش می‌گماشت نیز آنچه را که اعیان رم به هوس می‌خواستند فراهم می‌آوردند. قدما از بسیاری از وسائل رفاه زندگی که به واسطه پیشرفت صنعت اصلاح یا اختراع شده است محروم بودند، و راحت و آسایش واقعی که به واسطه فراوانی پارچه و شیشه برای ملل امروزمین اروپا میسر است به مراتب بیش از آنست که سناتوران رومی<sup>۱</sup> داشتند با وجود همه اسباب و وسائل جمیل و گران قیمت رفاه زندگی و لذات حسی که در دسترس ایشان بود. تجمل دوستی سناتوران و عادات و آداب زندگی ایشان موضوع تفحص دقیق و پرکار و کوشش

۱ - آربوتنات دانشمند به مزاح و بمعنیه من به حقیقت گفته است که اگوستوس نه‌جام شیشه در پنجره‌های خانه خود داشت و نه پیراهنی برتن. در دورانهای بعد استعمال شیشه و پارچه رواجی بیشتر یافت.

بوده است ، اما چون بررسی آنها مدتی بیش از آنچه باید مرا از طرح اصلی این کتاب به کار دیگری مشغول خواهد کرد، لذا وضع رم و مردم آن را به دقت وصحت چنان شرح خواهم داد که بیشتر بادوران هجوم قوم گت تطبیق کند. آمی یانوس مارسلینوس<sup>۱</sup> که به حکم عقل در پایتخت امپراطوری مسکن گزید زیرا که رم را مناسبترین جایی برای نوشتن تاریخ عصر خود می دانست، داستان وقایع مملکتی را با شرحی گویا در باب مکانها و مردمی که خود با ایشان آشنائی بسیار داشته است درهم می آمیزد . خواننده بصیر نمی تواند لحن خشن انتقاد و روش او را در انتخاب وقایع و مقتضیات آنها و سبک بیانش را بیسندد، و شاید تعصبات نهانی و خصومت های شخصی آمی یانوس را در آنها مشاهده کند یعنی تعصبات و دشمنیهائی که وی را بدخوی و ترش روی نموده بود. اما همین خواننده اگر به طمأنینه و درست اندیشی تأمل نماید به یقین مشاهده می کند که آمی یانوس نگارنده تصویری دیدنی و مبتکرانه از آداب و رسوم زندگی رومیانست.

« عظمت رم ( چنین است سبک بیان این مورخ ) متکی بر اتحادی نادر و تقریباً باور نکردنی میان فضیلت و طالع سعد بود. دوران دراز مدت کودکی رم صرف زدو خوردی پر رنج و زحمت با قبائل و همسایگان و دشمنان شهری شد که رشد و رونقش روز افزون بود. در دوران نیرومندی و شور جوانی رم در مقابل تند باد حوادث جنگی پایداری نمود و لشکریان خود را تا به آن سوی کوهها و دریاها برد ، و آخر الامر در وقتی که به پیری نزدیک می شد و شهرت نام آن چندان هولی در دلها بر می انگیخت که ترس خود بتنهایی در شکست دشمن مؤثر بود ، رم جوینده نعمت راحت و آرامش گردید. این سالخورده شهر محترم که پای بر سر خونخوارترین مردم روی زمین نهاده و نظامی مبتنی بر قانون مستقر کرده و پیوسته حافظ عدل و آزادی بوده بود اکنون چون والدی دانا و توانگر او را همین بس بود که اداره میراث عظیم خود را به عهده قیصره که فرزندان برگزیده او بودند محول کند . اکنون از پی آشوب و غوغای جمهوری آرامشی کامل

و فارغ از بیم و تشویش به میان آمد از آن قبیل که روزگاری در عهد سلطنت نوما نصیب گشته بود. گذشته از این رم را هنوز به منزله خاتون ملک سراسر زمین می پرستیدند و ملل فرمانبردار هنوز نام آن و حشمت و عظمت سنا را محترم می داشتند. ولیکن رفتار بعضی از اعیان و اشراف این عظمت ذاتی و طبیعی را (چنانکه آسیانیوس می گوید) ملوث و ننگین می کند زیرا که ایشان بی اعتنا به شأن و منزلت خود و کشور خویشتن می پندارند که در کارهای نابخردانه و فسق و فجور آزادی بی حد و حصر دارند و با عجب و غرور یهوده بر سر القاب و اسامی خانوادگی با هم می ستیزند، و عجیب آنکه اسامی والقای انتخاب یا اختراع می کنند سنگین و پرطنین - از قبیل ری بوروس<sup>۱</sup> یا قاب یونیوس<sup>۲</sup> و پاگونیوس<sup>۳</sup> یا تاراسی یوس<sup>۴</sup> - که آهنگ آنها ممکن است به گوش مردم عوام عجیب آید و شایسته احترام باشد. آرزوی یهوده مخلد کردن نام و یاد خویشتن اعیان رم را بر آن می دارد که هر روز بر شمار مجسمه های برنز و مرمری که از ایشان موجود است بیفزایند و راضی نمی شوند مگر آن که این مجسمه ها به طلا اندوده شود، امتیازی که در اول به آسیانیوس<sup>۵</sup> کنسول اعطاء گردید پس از آن که وی به یاری لشکر و تدابیر درست، آنتیوکوس<sup>۶</sup> پادشاه را مطیع و مغلوب کرده بود. تفاخر این قوم در نمایاندن یا شاید بزرگتر نمودن مال الاجاره ای که از برآمدن تا فرونشستن خورشید از املاک و مستغلات خود در سراسر متصرفات امپراطوری دریافت می کنند به حق خشم هرانسانی را بر می انگیزد زیرا مردم به یاد می آورند که میان اجداد فقیر اما دلاور اعیان امروزمین با پست ترین سربازان تفاوتی نبود و ایشان نیز نه طعام لذیذ می خوردند و نه جامه فاخر برتن می کردند. ولیکن اشراف امروزمین قدر و منزلت خود را با مقیاس دیگری می سنجند یعنی هر آن کس که ارابه اش<sup>۷</sup> مجلل تر و جامه اش سنگین تر و فاخرتر باشد

Acilius - ۵

Tarrasius - ۴

Pagonius - ۳

Fabunius - ۲

Reburus - ۱

Antiochus - ۶

۷ - ارابه های رومیان غالباً از نقره سنگین وزن بود بود که آن را به طرحی عجیب نقش می کردند و پوشهای اسبان و استران آراسته به زر بود. این گونه وسائل مجلل از زمان نرون تا عهد اونوریوس رواج داشت، و شش سال پیش از محاصره لشکرگت روزی که اشراف رم به استقبال ملاتیای مقدس شتافتند سراسر شاهراه آپیانی پوشیده شد از ارابه های مجلل ایشان با این همه باید گفت که اگر تجمل را با راحت معاوضه کنیم درست کرده ایم و کالسکه ساده امروزمین که به فنر تکیه می کند بمراتب بهتر از ارابه های رومی است که بر محوری می چرخید و اکثر آنها مسافر را از شدائد گرما و سرما و دیگر تغییرات جوی محفوظ نگاه نمی داشت.

اهمیتش نیز بیشتر است. لباس بلند ایشان که از پرند ارغوانیست به ورزش باد موج می زند و هرگاه که این جامه به تعمد یا بر حسب تصادف گشوده شود لباسها و نیم تنه‌هایی که در زیر آن نمایان می شود همه گرانبهاست و بر روی آنها نقش انواع حیوانات را باتارهای ابریشم رنگ‌رنگ دوخته‌اند. اعیان رم هنگام عبور از کوچه‌ها پنجاه خدمتکار به دنبال دارند و با سرعتی و تهوری حرکت می‌کنند که سنگفرش کوچه‌ها را برمی‌کنند چندان که گوئی با اسب برید سفر می‌کنند. بانوان خاندانهای اشرافی نیز آزادانه و به بی‌باکی از مثال سناتوران تقلید می‌نمایند و محملهای سرپوشیده ایشان دائم در فضای وسیع شهر و حوالی آن در گردشند. هروقت که این مردم عالی مقام عنایت می‌فرمایند و به گرمابه‌های عمومی می‌روند به محض ورود به حمام بانگ بر می‌آورند و به لحنی بی‌ادبانه فرمان صادر می‌کنند و نظافتگاه عمومی مردم رم را به خود اختصاص می‌دهند. اگر در این مکانهای مخصوص که عامه زنان و مردان رم بدانها روی می‌آورند رسوائی بدکاره را ملاقات کنند که اسباب لذت و خوشی ایشان را فراهم آورد او را به مهربانی درآغوش می‌گیرند و به این طریق محبت خویشان را اظهار می‌کنند، ولیکن با کبر و غرور بسیار درود و سلام دیگر رومیان را ناشنیده می‌گیرند زیرا که اینان مجاز نیستند که افتخاری بزرگتر از بوسیدن دست و زانوی اشراف را آرزو کنند. پس از شستن بدن و تر و تازه شدن این مردم والامقام دگر باره خویشان را به انگشتریها و دیگر علائم عزو جاه می‌آرایند، و از میان جامه‌های شخصی که از لطیف‌ترین پارچه‌ها و شمار آنها چندان است که دوازده نفر را بس است لباسهایی را که در آن لحظه موافق دلخواه ایشان است برتن می‌کنند و تا وقتی که از گرمابه خارج شوند همان روش معجبانانه را ادامه می‌دهند که بخشودنی نیست مگر شاید در کسی مانند مارسلوس آن هم پس از فتح سیراکوز. بعضی اوقات این «قهرمانان» کارهای مشکلتی را بر عهده می‌گیرند، مثلاً به املاک خود در ایتالیا می‌روند و با رنج و کوشش بردگانی که به کارگماشته‌اند لذت و سرگرمی شکار را حاصل می‌آورند. اگر گاهگاهی علی‌الخصوص در روزگرمی جرأت آورند



و در سفائن پر نقش و نگار از دریاچه لوکرین<sup>۱</sup> به جانب ویلاهای خود در کرانه دریای پوتیولی<sup>۲</sup> و کائیتا<sup>۳</sup> بادبان برافرازند سفر خود را به لشکرکشیهای قیصر و اسکندر تشبیه می کنند. با اینهمه اگر مگسی جسارت ورزد و بر روی چینهای چتر زرنگار ایشان بنشیند، یا شعاع آفتاب از شکافی در چتر که دیده نمی شود و بر اثر بی دقتی پدیدآمده است نفوذ کند ایشان از مشقات تحمل ناکردنی خود شکایت می نمایند و بایانی تصنعی نوحه سرائی می کنند که ما در کشور قوم سی مریانی<sup>۴</sup> که سرزمین ظلمت جاودانیست به دنیا نیامده ایم. در سفرهای اعیان و اشراف رومی به نواحی خرم و سرسبز ساحلی، خدمتگاران خانگی همه با خداوندگار خود حرکت می کنند. همچنان که سربازان سوار و پیاده و افواج سبک اسلحه و سنگین اسلحه و صفوف مقدم و مؤخر سپاه روم به فرماندهی سرداران لایق کاردان منظم و مرتب می شوند، رئیس خدمتگاران نیز خیل بردگان و ملازمان را بترتیبی که شاید تقسیم می کند و درجائی که باید قرار می دهد و نشان ریاست او عصائیست که در دست دارد. لباسها و جامه دانه را در پیشاپیش می برند و از پس آنها خیل طبّاخان و خدمه جزء که به کار مطبخ و سفره گماشته شده اند حرکت می کنند. قسمت اعظم این مردم جمع مختلفی از بردگانند که اتفاقاً بر اثر اجتماع عوام الناس بیکاره یا وظیفه خوار افزایش پذیرفته است. در عقب این گروه مردم خواجه سرایان مقربند و صفوف ایشان بر حسب تقدم سنی تنظیم یافته است یعنی پیران در پیش و جوانان به دنبال ایشان حرکت می کنند. شمار خواجه سرایان و زشت روئی ایشان تماشاگران را متنفر و خشمگین و هریبنده ای را مستعد دشنام دادن به سمیرامیس<sup>۵</sup> می کند که فن ظالمانه عقیم کردن مردان را ابداع کرد که موجب نا مرادی غرائز طبیعی است و گل آرزوی نسلهای آینده را پیش از شگفتن پژمرده می کند. اشراف رم بر خادمان خانگی حکمروائی می نمایند و هرگاه شخصاً رنجشی

۱ - Lucrine ۲ - Puteoli ۳ - Caieta ۴ - Cimmericians قومی افسانه ای که بنا بر گفته

هم در سرزمینی تیره و مه آلوده می زیستند. ۵ - Semiramis در افسانه آمده است که سمیرامیس

ملکه آشوری مؤسس بابل و زنی بسیار شهوت بود.

حاصل کنند نازك طبعی خویشان را به شدت هر چه تمامتر ظاهری سازند ولیکن برای بقیت آدمیزادگان جز تحقیر و بی اعتنائی احساسی ندارند. فی‌المثل وقتی که آب گرم بخواهند اگر برده‌ای در فرمانبرداری تأخیر نماید فوراً وی را به کیفر گناه سیصد تازیانه می‌زنند و اگر همین برده کسی را به عمدا بکشد خداوندگار او به نرمی می‌گوید که این برده من سفله‌ایست ناکس و اگر جرم او مکرر شد از قصاص درامان نخواهد ماند. پیش از این مهمان‌نوازی از مکارم رومیان بوده بود و هر بیگانه‌ای که خویشان را مستحق اجری و پاداشی می‌دانست یا شوریده بخت و گرفتار می‌پنداشت و مددی می‌خواست از کیسه فتوت رومیان معونتی می‌گرفت یا مزدی و انعامی. در این ایام نیز اگر بیگانه‌ای که جاهی و منزلتی دارد به نزد سناتوری مغرور و توانگر راه یابد در نخستین مجلس با چنان گرمی و اظهار لطف و حال پرسى مقدمش را گرمی می‌دارند که وی شیفته و مفتون ادب و مهربانی دوست مشهور و ممتاز خود می‌گردد و بسیار پشیمان می‌شود که چرا سفر خویشان را به رم این همه وقت به تأخیر افکنده است، رم که مقر اصلی امپراطوری و زادگاه آداب و رسوم زندگی رومیانست. میهمان‌امروزی که مطمئن است که بار دیگر نیز به لطف و مهربانی از او پذیرائی خواهند کرد فردای آن روز مجدداً به ملاقات میزبان دیروزین می‌رود و چون درمی‌یابد که او خود و نامش و کشورش هم‌اکنون فراموش شده است بیزار و خشمگین می‌گردد، و اگر هنوز مصمم است که اصرار و پایداری نماید کم‌کم از زمره حواشی و وظیفه خوران به شمار می‌آید و اجازت می‌یابد که با سعی و دقت بسیار و فایده اندك شرط ادب را در برابر خداوندگار مغرور خویشان بجای آورد، خداوندگاری که نه حق می‌شناسد و نه دوستی می‌داند و حتی چندان لایق نمی‌شمارد که به حضور یا غیبتش التفاتی کند. هر وقت توانگران می‌خواهند ضیافتی مهم درخور پسند همه میهمانان ترتیب بدهند، و یا هرگاه بخواهند سفره‌ای برای دوستان خاص بگسترند و انواع نعمات خوردنی را در حد وفور مهیا کنند چندان که زیان و وبال آورد، در انتخاب میهمان دقت و اندیشه بسیار می‌کنند. مردم عقیف

فروتن و اشخاص آرام و موقر و اهل دانش و فضل را کمتر بر می‌گزینند ، و کسی که مأمور اعلان اسامی میهمانان است غالباً تحت تأثیر سود شخصی به این سوی و آن سوی مایل می‌شود و با چیره‌دستی اسامی گمنامترین و ناکس‌ترین آدمیزادگان را در صورت اسامی دعوت شدگان وارد می‌کند. ولیکن رفیقان همدمی که پیوسته ملازم رجال بزرگ و کل‌برایشانند سودمندترین نیرنگها را که فن تملق‌گوئی است بکار می‌برند و با اشتیاق تمام ثناخوان هر عمل و هر گفته حامی خویش‌تند که پشتیبان دائم ایشانست ، و با جذبۀ شوق ستونهای مرمرین والوان سنگ فرش دولت‌سرای او را می‌نگرند و با جد و جهد تمام در مدح شکوه و زیبائی آنها سخن می‌گویند زیرا به ایشان آموخته‌اند که ثنا خوانی و مدیحه‌گوئی مظهری از اهلیت و شایستگی است. سنجابها<sup>۱</sup> و پرندگان و ماهیانی که در سفره رومیان توانگر می‌گذارند بزرگتر از حد معمولست و خورندگان به دقت و کنجکاوی در آنها می‌نگرند و ترازوی دقیقی برای تعیین وزن واقعی آنها بکار میرود و ، با آنکه میهمانان عاقل‌تر از این مکررات بیهوده ملال انگیز متنفرند ، محرران را احضار می‌کنند تا با نوشتن سند موثق به صحت واقعه‌ای چنین شگفت انگیز گواهی دهند. وسیله دیگر برای آشنائی بابزرگان و همنشینی ایشان سرگرمی قمار، یا چنانکه به ادب و نزاکت بیشتر گفته می‌شود ، «بازی» است. بازی‌کنندگان همه باهم متحداند و عهد مودت ، یا درست‌ر بگویم ، دسیسه‌ای در میان‌شان هست که ایشان را با رشته‌ای محکم و ناگسستنی به هم می‌پیوندد . مهارت خاص در فن نرد بازی راهیست مطمئن برای حصول ثروت و شهرت . اگر استادان این فن « شریف» را در مجالس ضیافت در زیر دست رئیس شهر بنشانند همان تعجب و خشمی در چهره ایشان نمایان می‌شود که باید در چهره کی‌تو<sup>۲</sup> ظاهر شده باشد در وقتی که مردم بلهوس از رأی دادن به او برای احراز منصب پريتوري امتناع

۱ - این حیوان که در بیشه‌ها بر می‌برد در سرمای زمستان بی‌حس و حرکت می‌شود. تولید سنجاب و پرورش آن یکی از منابع سودمند درآمد روستائی بود ، و پس از آنکه خوردن آنها را ممنوع کردند مقدار مصرفش در اغذیه اعیان و اشراف افزایش بسیار یافت! می‌گویند که این حیوان هنوز در رم امروزی ارزش بسیار دارد و آن را به تحفه به نزد دوستان می‌فرستند.

ورزیدند. کسب دانش به ندرت توجه اعیان رم را به خود مشغول می دارد زیرا که ایشان از خستگی کتاب خواندن و مطالعه نفورند و در منافع و مزایای آن به چشم حقارت می نگرند و کتابی نمی خوانند مگر دیوانهای اشعار هجائی و طنز آمیز جوونال<sup>۱</sup> و تواریخ افسانه ای طویل و ملال آور ماریوس ماگزیموس<sup>۲</sup>، و کتابخانه هائی که از پدران خود به ارث برده اند مانند سردابهای تاریک و حزن انگیز از انظار دیگران پوشیده است و روشنائی روز را بدانها راهی نیست. ولیکن آلات گران قیمت تماشاخانه از قبیل نی و رباب و ارغنون آبی را برای ایشان می سازند و آهنگ موزون ساز و آواز پیوسته در قصرهای رم به گوش می رسد. این کاخ نشینان صوت را از معنی دوستر دارند و نگاهداشت بدن را از نگاهداشت فکر. یکی از اصول مفید درست به عقیده ایشان اینست که اندک ظن سخیفی در باب مسری بودن بیماری دوستان یکرنگ چندان مهم است که باید مانع آمد و رفت ایشان شود، و خدمتگاران که به رسم ادب به نزد بیمار فرستاده می شوند تا از حال او پرسش کنند مجاز نیستند که به خانه باز آیند مگر آن که قبلا به رسم معهود خویشتن را تطهیر کنند. اما این نازک مزاجی زنانه خودپسندانه گاهگاهی در برابر شهوت آزه برجان ایشان حاکمست سر تسلیم فرود می آورد. امید جلب منفعت سناتوری توانگر و گرفتار درد نقرس را بر آن می دارد که تا اسپولتو<sup>۳</sup> برود، و هستند کسانی که به سبب فرزند و خویشاوندی یا حتی به امید وصول سهم الارثی که باید بنا به وصیتی به ایشان برسد غرور و شرف نفس را می شکنند و این هردو را مطیع و فرمانبردار شهوت میراث خواری می کنند، و از اینروست که توانگران بی فرزند مقتدرترین رومیانند. گرفتن امضاء در ذیل وصیت نامه ای که به سود کسی باشد، و حتی تسریع ساعت مرگ و اجراء مفاد وصیت نامه هنریست که آن را کاملا میفهمند و می پذیرند. گهگاهی اتفاق افتاده است که زنی و شوهری در یک خانه و لیکن در حجره های مختلف در خیال خود طرحی نیکو در می افکنند که یکی

۱ - Juvenal شاعر هجونویس رومی که در نیمه اول قرن دوم میلادی از جهان رفت.

۳ - Spoleto

۲ - Marius Maximus

بر دیگری پیشدستی نماید و وکیلان خود را فرا می‌خوانند تا نیات و مقاصد ضد و نقیض خویشان را برایشان افشاء نمایند. رنج و تشویشی که از پی تجمل پرستی بی‌حد و اندازه روی می‌نماید غالباً بزرگان رم را مجبور می‌کند که عنداللزوم به چیزهائی تن در دهند که ایشان را خوار و خفیف می‌کند. وقتی که می‌خواهند پولی به وام بگیرند مانند بردگان سفله طبع لایه بسیار می‌نمایند به سبکی که در کمدها دیده می‌شود، ولیکن چون از ایشان بخواهند که وام را بازپس دهند در سخن گفتن لحن شاهانه و غم زده نوادگان هرکول را اختیار می‌کنند، و اگر مطالبه دین تکرار شود بی هیچ تأملی سفله‌ای تملق‌گوی رامی یابند که معتمد ایشان باشد و به او می‌آموزند که طلبکار گستاخ را به زهر خوراندن یا جادوگری متهم کند، و چنین طلبکاری به ندرت از زندان خلاص می‌شود مگر آنکه اول سندی امضاء کند که وجه قرض تماماً به او پرداخته شده است. این مفاسدی که اخلاق رومیان راهست می‌نماید آمیخته با اوهام پرستی کودکانه‌ایست که ایشان را نابخرد و بی‌معرفت می‌نماید و مفتضح و رسوای می‌کند. ایشان با اعتماد کامل پیشگوئیهای فالگیران را می‌شنوند و این فالگیران چنان می‌کنند که گوئیا در امعاء و احشاء حیوانات قربانی شده علائم عظمت و رونق آینده را می‌خوانند، و بسیاری کسانی که جرأت نمی‌آورند که تن خود را بشویند یا طعام بخورند یا در ملاء عام آشکار شوند مگر آنکه اول با دقت تمام و موافق قواعد و اصول علم ستاره‌شناسی در سعد و نحس عطارد و وضع ماه بنگرند. و عجیب آن است که این عقیده سخیف غالباً ممکن است در میان شکاکان بی‌ایمان مشاهده گردد که به بی‌حرمتی وجود قدرتی لاهوتی را انکار و یا در آن شک می‌کنند.

### مردم رم

در بلاد پر جمعیتی که مرکز صنعت و تجارت است طبقات متوسط مردم که از هنر و یا زحمت دست خود کسب معاش میکنند معمولاً در تولید نسل از همه بارورترند و از دیگران مفید تر، و هم به این سبب حقا در جامعه شایسته احترام

بیشتر. ولکن عوام الناس رم در حرفه‌های بی‌تحرك عبیدانه به چشم حقارت نظر می‌کردند و بدین علت از قدیمترین ایام پیوسته از فشار بار سنگین قرض و ربا پردازی در رنج و عذاب بودند و فلاحان نیز در دوران خدمت جنگی مجبور بودند که از کشت مزرعه خود دست بدارند. اراضی قابل کشت ایتالیا که در اول میان خانواده‌هایی از مالکان آزاد اما مستمند تقسیم شده بود بتدریج بوسیله اشراف آژمند خریده یا غصب شد، و حساب کرده‌اند که در دوران قبل از سقوط جمهوری فقط دو هزار رومی<sup>۱</sup> دارای ثروت بوده‌اند. با این همه مادام که مردم بادادن رأی حق اعطای مناصب مهم دولتی و فرماندهی افواج و حکومت متصرفات ثروتمند را در اختیار داشتند حس غرور سختیهای فقر و تنگدستی را تاحدی برایشان آسان می‌نمود، و سخاوت طالبان جاه و مقام در وقتی که باید حوائج ایشان را برمی‌آورد. آرزوی جویندگان مقام این بود که به رشوت دادن اکثر آراء سی و پنج «عشیره»<sup>۲</sup> یا صد و نود سه<sup>۳</sup> گروه صد نفری رومیان را بدست آورند. اما وقتی که مردم مسرف مبذر به نابخردی میراث قدرت و حق به کار بردن آن را از خویشان زائل و به دیگران منتقل کردند، در عهد سلطنت قیصره منحل شدند و جماعتی زبون و بیچاره گشتند و اگر خیل بردگان آزاد شده و غربا و بیگانگان پیوسته بر شمار ایشان نمی‌افزود ناچار باید بکلی ازمیان رفته باشند. هم از ایام هادریان امپراطور شریف زادگان بومی به حق شکایت می‌کردند که پایتخت ایشان همه مفاسد عالم و نیز راه و رسم اقوام بکلی متضاد را جلب کرده است. بی‌اعتدالی طایفه گال، و حيله گری و سبک سری یونانیان، و خشونت و عناد مصریان و یهودیان، و برده خوئی آسیائی‌ان، و فسق فجور سوریان مخنث که تن به هر کار پستی درمی‌دادند با خوی جمع کثیر مردم گونه‌گون روم درآمیخته بود، مردمی که به نام بلند اما

۱ - این حسابی است که فیلیپوس تریبون کرده است و غرضش آن بوده که درباب فقر و بدبختی عوام الناس غلو کند و اظهار تأسف نماید. ۲ - کلمه عشیره یا tribe در میان رومیان قدیم به معنی تقسیمات ارضی و سیاسی به کار می‌رفته است که عدد آنها در اول سی بود و بعد به سی و پنج رسید. ۳ - Century به غیر از معنی معروف آن در روم قدیم به معنای دیگری نیز به کار می‌رفته است منجمله به معنی گروه‌های صد نفری مردم هر ناحیه‌ای برای رأی دادن.

دروغین رومی جرأت می‌آوردند که دیگر اتباع امپراطوری و حتی پادشاهان خود را که بیرون از محدوده شهر رم زندگی می‌کردند به دیده حقارت بنگرند.

با این همه نام شهر رم را هنوز با احترام بر زبان می‌راندند و از غوغا و آشوب مکرر و بلهوسانه ساکنان آن به اغماض در می‌گذشتند و ایشان را سیاست نمی‌کردند ، و جانشینان کنستانتین بجای آنکه بقایای حکومت دمکراتیکی را به قدرت جنگی بکلی درهم شکنند و از میان بردارند خود پیروسیاست اگوستوسی شدند و کوشیدند که از مشقات فقر و فاقه این خیل بی‌شمار مردم بی‌کاره بکاهند و ایشان را سرگرم و خوشحال کنند. الف: برای آسان کردن کار عوام الناس تنبل مقرر شد که در عوض توزیع ماهانه غله روزانه مقداری نان به ایشان بدهند. پس به خرج دولت تنورهای بسیار ساختند و آنها را اداره کردند و در ساعت معین هر فرد رومی که پروانه در دست داشت از پهلکانی که به مردم محله یا ناحیه او اختصاص یافته بود بالا می‌رفت و به رایگان یا به بهای بسیار اندک نانی به وزن سه پوند برای مصرف خانواده خود می‌گرفت. ب: در جنگلهای لوکانیا بلوطهایی می‌رویید که گلههای بزرگ گرازهای وحشی به خوردن آنها فربه می‌شدند و گوشت سالم فراوان ارزان قیمت نوعی از خراج محسوب می‌شد. در پنج ماه از سال مرتباً مقداری گوشت خوک نمک سود در میان مردم فقیرتر توزیع میگردید و مصرف سالانه پایتخت را ، حتی در وقتی که جلال و رونق سابق این شهر کاهش بسیار یافته بود ، به موجب اعلامیه‌ای که والن تی نیان سوم منتشر کرد سه میلیون و ششصد و بیست و هشت هزار پوند تعیین کردند. ج: به رسم قدما به کار بردن روغن در چراغ و در گرمابه ضروری بود و مالیاتی که به صورت روغن به سود رم بر مردم افریقا تحمیل شد از جهت وزن بالغ بر سه میلیون پوند میشد که شاید برابر با سیصد هزار گالن انگلیسی بود. د: نگرانی اگوستوس برای تهیه مقدار کافی غله جهت پایتخت محدود به این یک جنس بود تا قوت لازم مردم فراوان باشد و از آن تجاوز نمی‌کرد ، و چون مردم بانگ و فریاد برآوردند که شراب گران و کمیاب است ، پادشاه مصلح با وقار اعلان نامه‌ای صادر کرد تا

به اتباع خود یادآوری کند که هیچ کس نمی تواند حقاً از تشنگی شکایت کند زیرا که قناتهای اگریپا<sup>۱</sup> منشأ چندین نهر پرآب است و آب صافی و سلامت افزا به شهر می رساند. اما امساك در شراب نوشیدن که رسمی سخت بود کم کم به مستی گرائید و با آن که طرح بزرگوارانه اورلیان ظاهراً به نحو کامل اجرا نشد خوردن شراب را با شرایطی سهل و آسان مجاز کردند و اداره انبارهای شراب را که از آن دولت بود به دست یکی از عمال محترم دیوان سپردند و مقدار وافر از شراب کامپانیا را به ساکنان خوشبخت رم اختصاص دادند.

قنات های عظیمی که تمجید و تحسین اگوستوس آنها را به حق مشهور کرده است ، مخازن گرمابه هایی را پیوسته از آب پر می کرد که از کیسه فتوت امپراطور در سراسر شهر ساخته شده بود. مثلاً گرمابه انتونیوس کاراکالا ، که در ساعات معینی باز بود و همه کس از مردم عادی و سناتوران نیز از آن استفاده می کردند ، بیش از هزار و ششصد کرسی مرمرین داشت و عدد کرسی های گرمابه دیو کلیسیان را متجاوز از سه هزار بر شمرده اند. دیوارهای این عمارات رفیع پوشیده از سنگ کاریهای تماشایی بود که از جهت لطف طرح و انواع رنگهائی که در آن ها به کار می رفت به هنر نقاشی می مانست. سنگ ساق مصر را در نهایت زیبایی بانگین های مرمر سبز و گران بهای نومیدیه می آراستند ، و نهر روان آب گرم پیوسته از چندین دهانه عظیم از نقره سنگین وزن درخشنده به درون حوضهای بزرگ فرو می ریخت ، و پست ترین رومیان می توانست با یک سکه مسی لذت استفاده از این صحنه پر شکوه و تجمل را بخرد ، کیفیتی که شاید حسد پادشاهان آسیا را برمی انگیخت . از این کاخ های شاهانه دسته های عظیم مردم چرکین ژنده پوش بیرون می آمدند که نه کفش برپا داشتند و نه خرقه ای برتن ، وایام را به بطالت در کوچه ها یادرفوروم میگذراندند تا اخبار را بشنوند و با هم مجادله کنند ، و نقد قلیلی را که باید خرج زن و فرزند کنند در قمار بازی بیش از



اندازه بباد دهند و ساعات شب را تا می خواهند برای دفع شهوات پست حیوانی در میخانه‌ها و فاحشه خانه‌های مظلّم محقر بسر برند.

اما پرشورترین و عالیترین سرگرمی انبوه مردم عاقل بیکار چیزی جز تماشا و مشاهده مسابقات مکرری نبود که در آمفی تاتر صورت می پذیرفت. زهد و دینداری پادشاهان مسیحی پیکارهای خونخوارانه گلا دیاتورها را ممنوع کرده و از میان برده بود، ولیکن مردم رم هنوز سیرک را خانه و معبد خود و مقر جمهوری می دانستند. جمعیت کثیر مردم بی صبر ناشکیبا صبحگاهان از خانه بیرون می شتافتند تا برای خودجائی به دست آورند، و بسیار بودند کسانی که شبی را در نگرانی و بی خوابی درد هلیزهای خانه‌های مجاور بسر می بردند. از بامدادان تا شامگاهان تماشاگران که شمارشان بعضی اوقات به چهارصد هزار بالغ می شد بی اعتنا به آفتاب یا باران با شوق وافر و با توجه کامل چشم به اسبان و ارابه سواران می دوختند و خاطرشان پیوسته به امید پیشرفت یا ترس از شکست گروهی که هواخواه آن بودند در هیجان و اضطراب بود چندانکه گوئی سعادت رم بسته به نتیجه مسابقه باشد، و هر بار که مردم عوام را به تماشای شکار حیوانات وحشی و انواع مختلف نمایشهای تاتری مشغول و سرگرم می کردند همین شوق فزون از اعتدال ایشان را بر می انگیخت تا فریاد تحسین و آفرین بر آورند. این گونه نمایشهای تاتری در پایتختهای امروزی اروپا در واقع مکتب لطف و ذوق و سلیقه پاک و شاید فضیلت اخلاق به شمار می آید. اما دو الهه تراژدی و کمدی رم که مردم این شهر نمی خواستند که ایشان از حدود تقلید نمودن نبوغ فکری آتیکی<sup>۱</sup> پافرا تر نهند، از سقوط امپراطوری به بعد تقریباً بکلی خاموشی گزیده بودند و جای ایشان را هزلیات جلف بی قاعده و موسیقی زن پسند و مراسم و جشنهای پر شکوه و جلال به ناشایستگی اشغال کرده بودند. مقلدان<sup>۲</sup> که شهرت هنرمندی خود را از عصر

۱ - منسوب به قسمتی از یونان به نام آتیکا که پایتخت آن آتن بوده است.

۲ - در رم قدیم نام (Pantomime) به کسانی اطلاق می شده است که با اشاره و حرکات سر و دست و بدن یکی از شخصیتهای نمایشنامه‌ای را مجسم می نمودند و هیچ سخن نمی گفتند. اکنون این لفظ به نفس این عمل اطلاق می شود نه به شخص.

اگوستوسی تا قرن ششم همچنان حفظ کردند، افسانه‌های مختلف خدایان و قهرمانان قدیم را نمایش می‌دادند بی آنکه لفظی و کلمه‌ای بکار ببرند و هنرایشان که در نهایت کمال بود بعضی اوقات فیلسوفان موقر را نیز رام و نرم می‌کرد و همیشه حس حیرت و تحسین مردم را بر می‌انگیخت. تاترهای بسیار بزرگ و مجلل رم سه هزار رقص زن و سه هزار خواننده داشت و هرگروهی از این هنرمندان رهبری مخصوص. هنرمندان چندان از هواخواهی مردم بر خوردار بودند که وقتی خواربار کمیاب شد و همه غربا و بیگانگان را از شهر بیرون‌راندند این گروه به پاداش خشنود کردن مردم از قانونی معاف شدند که در کمال قوت در مورد معلمان ادب و فلسفه و تاریخ و السنه اجراء گردید.

می‌گویند که کنجکاوی احمقانه الاگابولوس<sup>۱</sup> وی را برآن داشت که بکوشد تا از مقدار تار عنکبوتی که در رم بود شمار ساکنان این شهر را معلوم کند. راه عاقلانه‌تری برای تحقیق در این موضوع هست که شاید در خور التفات خردمندترین پادشاهان نیز بود. پادشاهی دانا و عاقل می‌توانست این مسأله را به آسانی حل کند، مسأله‌ای که حل آن برای دولت رم بسیار مهم و برای اعصار بعد بسیار مفید و خواندنی بود. تولد و مرگ هر شخص را در وقتی که باید ثبت می‌کردند و اگر نویسنده‌ای از نویسندگان قدیم عنایتی فرموده و شمار سالانهٔ موالید و اموات یا معدل کلی آنها را ذکر کرده بود ما اکنون می‌توانستیم حسابی کم و بیش درست به دست دهیم و ادعاهای اغراق آمیز منتقدان را رد و حدس فیلسوفان را تأیید کنیم حدسی که از اعتدال و احتمال بیرون نیست. دقیق ترین و کوشنده‌ترین محققان فقط شرح وقایعی را جمع آورده‌اند که با وجود نقص بسیار و کمی مقدار ممکنست تا حدی موضوع پرجمعیت بودن شهر قدیم رم را بر ما روشن کند. الف: وقتی که اقوام گتی پایتخت امپراطوری را محاصره کردند محیط شهر رم را آمونیوس<sup>۲</sup> ریاضی‌دان به دقت اندازه گرفت و آن را بیست و یک میل یافت. فراموش نباید کرد که شهر تقریباً دایره شکل بود و چنانکه همه می‌دانند این

شکل هندسی با هر مداری که باشد دارای سطحی وسیع تر از دیگر اشکال هندسیست با محیطی به همان طول. ب: ویتروویوس<sup>۱</sup> مهندس که عصر اگوستوسی دوران رونق کار او بود و گواهی او در این مورد وزن و اعتبار خاص دارد، می گوید که خانه های بی شمار مردم رم ناچار از تنگنای شهر تجاوز کرد و تا فاصله بسیار دوری گسترش یافت، و کم شدن زمین بر اثر ایجاد باغها و خانه های ویلایی باعث پیدایش طرحی تازه گردید که همه آن را اجراء کردند اما چندان مناسب نبود و آن طرح عبارت بود از ساختن عمارات بسیار بلند ولیکن بلندی این عمارات که به شتاب و با مواد اندک ساخته می شد غالباً باعث حوادث مهلک می گردید، و هم به این علت اگوستوس، و نرون نیز، پی در پی قانون می نهادند که ارتفاع بناهای شخصی در درون حصار رم نباید از هفتاد پا از سطح زمین تجاوز کند. ج: چنانکه ظاهراً بر می آید جوونال خود به تجربه مصائب مردم فقیر را دریافته بوده است و هم به این سبب به آه و افسوس ایشان را نصیحتی درست می کند که بی هیچ تأملی مهاجرت کنند و از هوای دودآلوده رم دور شوند زیرا که ممکنست باقیمتی که سالانه برای حجره ای تاریک و محقر در پایتخت می پردازند در یکی از شهرهای کوچک ایتالیا خانه ای وسیع و فرحناک و راحت افزا بخرند. مال الاجاره خانه ها بسیار گران بود و توانگران با صرف وجوه هنگفت زمین می خریدند و بر روی آن زمین کاخ و گلستان می ساختند. اما اکثر مردم رم همه در فضائی تنگ جمع آمده بودند و طبقات و حجرات مختلف هر خانه در میان چند خانواده فقیر تقسیم می شد چنانکه در پاریس و بلاد دیگر این رسم هنوز رایجست. د: عدد خانه های چهارده محله شهر را در وصفی که راجع به رم و در زمان سلطنت تئودوسیوس نوشته شده است به دقت تعیین کرده اند. این عدد بالغ بر چهل و هشت هزار و سیصد و هشتاد و دو است و به دو نوع تقسیم شده یکی دوموس<sup>۲</sup> و دیگری اینسولی<sup>۳</sup> که همه خانه های شهر چه محرو چه مجلل را شاملست، مثلاً کاخ مرمرین خاندان آنی سیانی را با خدمتگاران بسیار از برده و آزاد، یا منزلی مستاجر نشین

و تنگ و مرتفع که کودروس<sup>۱</sup> شاعر و زنش بالاخانه‌ای محقر در زیربام سفالین آن اجاره کرده بودند. اگر همان معدلی را اختیار کنیم که در اوضاعی متشابه، آن را با پاریس نیز قابل تطبیق یافته‌اند و هرخانه‌ای را از هر نوع که باشد حاوی بیست و پنج نفر حساب کنیم می‌توانیم ساکنان رم را یک میلیون و دویست هزارتن به شمار آوریم، و این عدد را برای پایتخت امپراطوری عظیمی بیش از اندازه نباید پنداشت با این که از جمعیت بزرگترین بلاد اروپای امروزی بر می‌گذرد.

### سه نوبت محاصره و غارت شهر رم

چنین بود وضع رم در زمان سلطنت اونوریوس هنگامی که سپاهیان گتی آن را محاصره یا، درست‌تر بگویم، مسدود کردند. آلاریک لشکری شمار خویشان را که در انتظار لحظه حمله بسر می‌بردند چنان به مهارت صف‌آرایی کرد که دیوار شهر را در میان گرفتند و بر دوازده دروازه مهم آن مشرف شدند و بیدار و هشیار مراقب آمد و رفت کشتیها در رود تیبر بودند زیرا از طریق رود تیبر بود که به رومیان خواربار فراوان می‌رسید. اعیان و مردم رم به محاصره شهر اول متعجب و خشمگین گشتند که بیگانه‌ای پست و بی فرهنگ چندان جرأت آورد که به پایتخت دنیا توهین نماید، اما عجب و غرور ایشان به زودی در مقابل مصیبت و بدبختی زبون و ذلیل شد، و خشم این مردم که حاکی از عجز و ناتوانی بود بجای آن که متوجه دشمن آماده به جنگ شود با دنائت و سوء نیت به ضد معصومی گرفتار و بی دفاع بکار رفت. سیرینا<sup>۲</sup> برادر زاده تئودوسیوس و عمه اونوریوس و مادر خوانده وی نیز بود پس سزاوار چنان بود که وی را گرامی بدارند، اما چون این زن ییوه استی‌لیکوهم بود لذا رومیان از او سخت بیزار بودند و با خشم و غضب به بهتانی که در حق او گفته می‌شد گوش می‌دادند و آن را باور می‌کردند. سیرینا متهم بود که در نهان به خیانت با فاتح گتی موافقت می‌نماید و سناتوران که از طفیان غضب مردم برانگیخته یا مرعوب شده بودند بی آن که دلیلی در

اثبات گناه او بخواهند حکم مرگش را صادر کردند. پس سیرینا را به ننگ و فضیحت کشتند اما انبوه مردم لایعقل چون دیدند که این قتل خونین بیداد گرانه فوراً باعث عقب نشینی سپاه گتی و نجات شهرنشد در حیرت فرو رفتند. شهر نگون بخت رم کم کم مشقت کمیایی آذوقه را به تجربه دریافت و عاقبت الامر به مصائب هول انگیز قحط گرفتار آمد. سه پوند جیره روزانه نان کم شد و به یک پوند و نیم و آنگاه به نیم پوند و پس از آن به هیچ رسید، و بهای غله همچنان به سرعت و به نسبتی فزون از حد افزایش می یافت. مردم فقیرتر که قادر به خرید مایحتاج روزانه نبودند به صدقه خواهی به درخانه اغنیاء می رفتند اما به دوام انعام واحسان اغنیاء اعتمادی نبود. اندک زمانی عطوفت و مهربانی لائی تا ' ییوه گراسیان امپراطور از پریشان روزگاری مردم کاست. این زن در رم مسکن گزیده بود و دخل شاهانه ای را که سالانه از جانشینان حق شناس شوهرش به وی می رسید در راه خیر و برای مستمندان خرج می کرد ولیکن این هدایای شخصی و موقت کافی برای سیر کردن جمعیت کثیر رم نبود و بر اثر افزایش قحط وضع چنان شد که لشکر گرسنگی به کاخهای مرمرین سناتوران نیز راه یافت. زنان و مردانی که طعم آسایش و رفاه زندگی را از کودکی در مذاق جانشان پرورده بودند اکنون دانستند که چه اندک مقداری برای رفع حوائج طبیعی لازمست و ذخائری فایده طلا و نقره را به اسراف برای به دست آوردن غذای اندک و نامطبوعی خرج کردند که اگر سابقاً در پیششان می گذاشتند آن را به تحقیر رد می کردند، و غذاهائی که حس ذائقه و نیروی وهم نیز از آنها بیزار است و خورشهائی که بسیار ناسالم و برای مزاج زیان بخش است همه را با شوق تمام می بلعیدند، و شدت گرسنگی چندان بود که برسر آنها باهم نزاع می کردند. سوء ظنی درنهان به دلها راه یافته بود که بعضی از مردم سختی کشیده جان بربل رسیده از گوشت هموعانی تغذیه می کنند که در خفیه کشته بودندشان و گفته اند که حتی مادران از گوشت کودکان مقتول خود می خوردند. (چنین بود جنگ زشت میان دو غریزه بسیار نیرومندی

که طبیعت در وجود انسان جایگزین کرده است) هزاران هزار تن از ساکنان رم از گرسنگی در خانه‌های خود یا در کوچه‌ها جان سپردند و چون گورستانهای عمومی در بیرون حصار شهر در دست دشمن بود بوی گندی که از آن همه جسد‌های فاسد شده نامدفون بر میخاست هوا را آلوده می‌کرد و بر اثر آفات قحط و گرسنگی بیماری مسری طاعون شایع گردید و بر مشقات مردم افزود. از دربار راوناپی در پی پیام اطمینان بخش می‌رسید که هرچه زودتر بنحو موثر به مردم یاری خواهد شد و دریافت این پیام ها عزم ضعیف رومیان را تقویت می‌کرد اما عاقبت الامر نومیدی مردم از دریافت هر نوع مددی و معونتی ایشان را وسوسه کرد تا نجات خود را از نیروهای خارق طبیعت بخواهند. عرافان یا پیشگویان توسکانی به مدد نیرنگ یا شور مذهبی که داشتند پمپیانوس<sup>۱</sup> رئیس شهر را مطمئن کردند که با نیروی مرموز سحر و افسون و قربانی کردن می‌توانند برق را از ابر جدا کنند و آن آتشیهای آسمانی را به سوی اردوگاه دشمن هدایت نمایند. خبر این راز مهم را به اینوسان<sup>۲</sup> اسقف رم رسانیدند، و جانشین پطرس مقدس، شاید بی‌دلیلی، متهمست که امن و سلامت کشور و دولت رم را بر قواعد سخت و انعطاف ناپذیر مذهب عیسوی برگزید. ولیکن هنگامی که این مسأله در سنای رم موضوع بحث و جدل شد و پیشنهاد گردید که شرط لازم باید این باشد که مراسم قربانی در کاپی تول و به اجازه عمال دیوان و در حضور ایشان صورت پذیرد، اکثر این جمع محترم از ترس ناخشنودی خدا یا امپراطور از شرکت در کاری که تقریباً به تجدید رسمی دین بت‌پرستی میمانست امتناع ورزیدند.

آخرین ملجاء رومیان در حلم و رأفت یا لااقل مدارای پادشاه قوم گت بود. مجلس سنا که هنگام ضرورت و اضطرار قدرت فائقه حکومت را در دست می‌گرفت برای مذاکره با دشمن دوتن را به سفارت منصوب کرد و این وظیفه مهم را به ایشان سپرد. یکی از این دو، بازیلیوس<sup>۳</sup> سناتور اسپانیائی نژاد بود که در اداره حکومت متصرفات رومی شهرت داشت و دیگری یحیی نخست تریبون

رؤساء دفترخانه‌های رسمی بود، که به سبب زبردستی در حل و فصل امور و دوستی قدیم با پادشاه گتی شایستگی خاص داشت. وقتی که این دو سفیر به حضور پادشاه باریافتند با سبکی مغرورانه‌تر از آن چه متناسب با عجز و ذلت ایشان بود اظهار کردند که رومیان مصممند که شرف نفس خود را چه در جنگ و چه در صلح همچنان حفظ کنند و اگر آلاریک<sup>۱</sup> امکان تسلیم شرافتمندانه و موافق اصول انصاف را از ایشان دریغ بدارد بهتر آنست که خود و لشکریان خویشان را فوراً آماده کارزار کند و با مردم بی شمار رم بجنگد که همه رزم آموخته و از فرط نومیدی برانگیخته‌اند. « علف هر چه پر تر درو کردن آن آسانتر. » این بود جواب موجز و مختصر آلاریک و این استعاره روستائی با خنده‌ای بلند و اهانت آمیز توأم بود حاکی از خوار شمردن او مردمی را که بیش از آن که قحط و گرسنگی نحیف ورنجورشان کند رفاه و تجمل ضعیفشان کرده بود چندان که دیگر نه مستعد پیکار بودند و نه خطری برای دشمن داشتند. آن گاه آلاریک تلافی نمود و مبلغی را که ممکن بود به فدیة بپذیرد و از حصار شهر عقب نشینی کند معین نمود. بهای این عقب نشینی همه زرو سیم موجود در شهر بود چه از آن دولت و چه از آن افراد مردم، و همه اسباب و اثاث فاخر گرانها، و همه بردگانی که می‌توانستند ثابت کنند که از نژاد مردم گتی‌اند و از این نام حقی دارند. فرستادگان سنای رم جرأت آوردند و بالحنی که نمایان‌کننده افتادگی و فروتنی بود به تضرع پرسیدند که « پادشاه‌ها اگر چنینست مطالبات تو، پس ما را چه می‌خواهی که برجای گذاری ؟ » فاتح مغرور در جواب گفت: « جانهای شمارا، و سفیران ترسان و لرزان از پیش او رفتند. با این همه پیش از آن که بروند پادشاه مهلتی داد تا وقت بیشتر برای مذاکرات معتدلانه‌تری بدست دهد. پس از آنکه چهره عابس و خشمناک آلاریک کم‌کم گشاده شد وی بسیاری از شرائط سخت را آسان‌تر کرد و سرانجام راضی شد که اگر فوراً پنج هزار پوند طلا و سی هزار پوند نقره بپردازند و چهار هزار دست قبای ابریشمین و سی هزار قطعه منسوج نفیس ارغوانی رنگ و مقداری

فلفل<sup>۱</sup> به وزن سه هزار پوند به وی تقدیم کنند دست از محاصره شهر بازدارد . ولیکن خزانه دولت خالی و مال الاجاره املاک بزرگ درایتالیا و متصرفات امپراطوری بواسطه آفات جنگ قطع شده بود و زرو گوهر همه را در هنگام قحط با نفرت انگیزترین غذاها سودا کرده بودند . ذخائر نهفته ثروت را آزمندان هنوز با عناد بسیار مخفی می داشتند و اندکی از باقی مانده ذخائر معابد که رومیان به یغما برده بودند تنها وسیله ای بود که می توانست بلای ویرانی را از شهر بگرداند . بمحض این که رومیان خواسته های حریصانه آلاریک را برآوردند ، خود دگر باره به وضعی بازگشتند که تمتع از آرامش و وفور نعمت تاحدی امکان پذیر بود . چند دروازه را به احتیاط گشودند و لشکر گت ورود خواربار را از طریق رود تیبر و نواحی روستائی مجاور مانع نیامد . گروه کثیر مردم شهر دسته دسته به بازار آزاد روی می آوردند که سه روز در نقاط حومه ای رم دائر بود و سوداگرانی که این تجارت پر منفعت را پیشه خود کرده بودند سود بسیار بردند ، و در ضمن قوت آینده مردم شهر نیز با ذخائر فراوان غله و خوارباری تأمین گردید که در مخازن عمومی و خصوصی انباشته شد . در اردوگاه آلاریک نظم و انضباطی مشاهده می گردید بیش از آنچه رومیان بدان امیدوار می توانستند بود ، و این پادشاه خردمند ، از قومی کم فرهنگ ، وفاداری خویشان را به عهدی که بسته بود ثابت نمود به این طریق که گروهی متجاوز و هوسران از مردم خویشان را که در راه اوستیا<sup>۲</sup> به بعضی از رومیان اهانت کرده بودند سخت به تازیانه زد و سیاست نمود . سپاهیان وی که از جزیه مردم پایتخت غنی شده بودند آرام آرام به سوی سرزمین زیبا و بارور توسکانی<sup>۳</sup> پیش رفتند و آلاریک می خواست که توسکانی را مقر زمستانی خود و لشکریان خویشان کند و لوای این قوم ملجأ چهل هزار برده گتی نژاد شد که زنجیر اسارت را گسسته بودند بدین امید که در تحت فرماندهی منجی بزرگ خود به خاطر آزارهائی که دیده و ننگ

۱ - فلفل از مواد بسیار مطلوب و گران قیمت طبع رومی بود و بهترین نوع آنرا پوندی پانزده دینار یا ده شلینگ می فروختند . فلفل را از هندوستان می آوردند و محصول فلفل ساحل مالابار در کشور هندوستان هنوز در حد وفور است . ولیکن پیشرفت بحریمانی و بازرگانی مقدار محصول را چندین برابر و قیمت آنرا کمتر کرده است .

۲ - Ostia      ۳ - Tuscany



ظلم بردگی که تحمل کرده بودند از خداوندگاران سابق خود انتقام بستانند. مقارن همین ایام گروهی نیک‌نام‌تر از بردگان به یاری لشکر آلاریک آمدند. این گروه از اقوام ژرمنی‌گت و هون بودند که آدولفوس<sup>۱</sup> برادرزن آلاریک ایشان را به اصرار و دعوت وی و با تحمل زحمت و از دست دادن سربازانی، پس از شکافتن صفوف لشکر کثیرالعدد امپراطور، از کرانه‌های دانوب تا به سواحل تیبر آورده بود. به این طریق رهبری فاتح که روح دلاوری قوم ژرمنی و مهارت و انضباط فرماندهی رومی در وجود او باهم آمیخته بود اکنون در رأس یک صد هزار مرد جنگی قرار داشت و مردم ایتالیا نام سهمگین آلاریک را با دهشت و احترام بر زبان می‌راندند.

پس از گذشت چهارده قرن، مارا همین بس که به نقل اعمال جنگی و دلاوریهای فاتحان رم پردازیم و برآن نشویم که در علل روش سیاسی ایشان تفحص کنیم. در عین کامروائی و نیک‌اختری آلاریک شاید از ضعفی نهفته یا نقصی داخلی آگاه بود، یا شاید اعتدالی که نشان می‌داد فقط برای آن بود که عمال سهل باور اونوریوس را بفریبد و دوست خود کند. پادشاه‌گتی‌های گفت که می‌خواهم مرا دوستدار صلح و محب رومیان بدانید. و به درخواست او سه سناتور را به سفارت به دربار راونا فرستادند تا برای معاوضه اسیرانی که به فدیہ گرفته شده بودند و نیز برای ختم پیمان صلح به امپراطور توسل جویند. اما پیشنهادهای آلاریک که در هنگام مذاکرات به صراحت بیشتریان شد، رومیان را به خلوص نیت او نامطمئن کرد زیرا که پیشنهادها درخور رونق حال و طالع مسعود او نبود. این بیگانه ژرمنی نژاد هنوز طالب منصب سپهسالاری لشکریان مغرب بود و سالانه مقداری غله و پول نقد به خراج می‌خواست و ایالات دالمیسیا<sup>۲</sup> و نوریکوم<sup>۳</sup> و ونیسیا<sup>۴</sup> را برگزید تا قلمرو مملکت جدید او و مشرف

۱ - Adolphus نویندگان لاتینی زبان این شخص را به اسامی دیگری نزدیک به همین نام خوانده‌اند. من به اعتبار تلفظ سوئی آن نام مشهور آدولفوس را بکار برده‌ام زیرا که سوئی‌ها پسران و برادران

گتی‌های قدیمند. (گیبون) ۲ - Dalmatia ۳ - Noricum ۴ - Venetia

برطریق ارتباطی میان ایتالیا و دانوب باشد ، چنان می نمود که اگر این شرائط بسیار سهل پذیرفته نشود آلاریک مایل به ترك مطالبات نقدی خود گردد و به گرفتن نوریكوم تنها راضی شود که سرزمینی فرسوده و بی ثمر و دائم در معرض تاخت و تاز اقوام بی فرهنگ ژرمنی بود . اما امید صلح بر اثر عناد یا اغراض سودجویانه الیمپیوس<sup>۶</sup> وزیر عاجز و ناتوان امپراطور بدل به یأس گردید . الیمپیوس بی آن که به عتاب و اعتراض سودمند سناتوران گوش فرادهد فرستادگان ایشان راتحت حراست فوجی از سربازان مرخص کرد . عدد این سربازان بیش از آن بود که به رسم ادب و احترام درالتزام بزرگان حرکت می کنند و ضعیف تر از آن که برای دفاع در برابر دشمن بکار آید . به شش هزار سرباز دالمیسیائی که گل افواج شاهنشاهی بودند فرمان داده شد که از دشتستانهای بی دفاعی که در تصرف لشکر سهمگین و هزاران هزار نفری آلاریک بود عبورکنند و از راونا تا رم پیاده راه به پیمایند . این سربازان دلیر که دشمن از هرطرف در میانشان گرفته بود قربانی حماقت وزیر بی تدبیر شدند . سردار ایشان والنز<sup>۲</sup> با یک صد سرباز از میدان جنگ گریخت و یکی از سفیران که دیگر نمی توانست مدعی حمایت قانونی باشد که در وقت جنگ شامل همه ملل است ناچار شد که آزادی خویشان را با پرداخت خون بهائی به مبلغ سی هزار سکه زربخرد . معذک آلاریک در عوض آن که از خصومت عاجزانه دشمن خشمگین شود فوراً پیشنهاد صلح را تجدید کرد و دومین گروهی که به نمایندگی سنا به نزد وی آمدند از حضور اینوسان اسقف رم در میان خود کسب سطوت و اعتبار کردند و دسته ای از سربازان گنی ایشان را از خطرات راه نگاه داشتند .

ممکن بود که الیمپیوس به رغم غضب مردم که به حق او را مسبب همه آفات و مصائب عمومی می دانستند همچنان به تحقیر و گستاخی برایشان اهانت روا دارد اما دسائس نهانی درباریان بنیان قدرت او را مست کرد .

خواجه سرایان مقرب، سلطانی اونوریوس و امپراطوری را نیز به جوویوس<sup>۱</sup> منتقل کردند که از عمال بزرگ دیوان و خادمی نا شایسته بود که از فضیلت دلبستگی به مخدوم نیز بهره‌ای نداشت تا خطاها و نکبتهای روش حکومت او را اصلاح نماید. تبعید یا فرار الیمپیوس گنه کار باعث آمد که وی چند صباخی بیشتر بماند و دگر باره دستخوش هست و بلند طالع خویشتن گردد. پس از فرار، وی چندی با مخاطرات گمنامی و آوارگی بسر برد و بار دیگر قد برافراشت و قدرت یافت و آنگاه دوباره مغضوب و مطرود گردید و دو کوشش را بریدند و چندان به تازیانه‌اش زدند که در زیر دست ضارب جان سپرد. مرگ ننگین این وزیر در چشم دوستان استی لیکو منظره‌ای بس خوش نما بود. پس از عزل الیمپیوس که نهادش به لوث تعصب مذهبی آلوده بود، بت پرستان و مرتدان که بر اثر سوء تدبیر او از مناصب مهم دولتی محروم گردیده بودند از این ننگ رهایی یافتند. فرماندهی دلیر را به نام جنرید<sup>۲</sup> که گتی نژاد و هنوز پیرو دین آباء و اجدادی خود بود مجبور کرده بودند که کمر بند سربازی را به کناری نهد، و با آن که امپراطور خود به کرات وی را مطمئن کرده بود که قانون را برای مردمی ارجمند و بلند مرتبت مانند او ننهاده‌اند، جنرید از قبول معافیتی که شامل وی تنها شود امتناع ورزید و با آن که عزلش کردند شرافتمندانه پایداری نمود تا روزی که خود دولت پریشان حال رم را مجبور کرد که با همه کس روش عدل و انصاف در پیش گیرد. پس از ارتقاء یا اعاده جنرید به منصب مهم سپهسالاری افواج دالمیسیا و پانونیا<sup>۳</sup> و نوریکوم و ریسیا<sup>۴</sup> چنان می نمود که حسن تدبیر او روح مملکت و نظم و انضباط را از نو احیاء کرده است. سربازانش که عمر را در عسرت و بطالت بسر برده بودند به زودی به ورزش‌های سخت بدنی و غذای فراوان خو گرفتند و جنرید غالباً از کیسه فتوت خویشتن به سربازان پاداش می داد در صورتی که دربار را ونا به واسطه فقر یا آز این پاداشها را از ایشان دریغ داشته بود. ترس مردم کم تمدن نواحی مجاور از دلاوری جنرید محکمترین سدی بود که مرز ایلیریا را نگاه

می‌داشت و توجه و هشیاری او باعث آمد که ده هزار سرباز هونی<sup>۱</sup> بر سپاه امپراطوری افزوده گردد و آن را یاری کند. این لشکر ده هزار نفری با چنان کاروانی از آذوقه و گاو و گوسفندان بسیار به مرزهای ایتالیا رسید که نه فقط سپاهی عظیم بلکه جمعی کثیر را که بخواهند در جایی تازه متوطن شوند بس بود. ولیکن دربار اونوریوس و مشاوران وی همچنان مظهر ضعف و تشمت فکر و فساد و هرج و مرج بودند. افراد گارد راونا به اغوای جوویوس که رئیس ایشان بود سخت شوریدند و سربریده دو فرمانده لشکر و دوتن از خواجه سرایان مقرب را خواستند. دو فرمانده لشکر را به خیانت و وعده دروغین که جانشان در امان خواهد بود به کشتی در نهادند و هم در آنجا هلاک کردند و دو خواجه سرای درباری چون مقرب درگاه بودند به میلان و قسطنطنیه تبعید گشتند تا از خطر برکنار بمانند و رنج تبعید برایشان ملایم باشد. یوزویوس خواجه سرا به ریاست حاجبان خوابگاه شاهی رسید و آلویک<sup>۲</sup> گتی به فرماندهی گارد امپراطور، و حسد عمالی که تابع ایشان بودند باعث هلاک هردوتن گردید. رئیس خدمتگزاران درباری به گستاخی فرمان داد تا حاجت بزرگ را به بیدادگری در پیش چشمان حیرت زده امپراطور به نقض قوانین مروت و عدالت به چوب بزنند، و چنداناش زدند تا جانش برآمد. قتل آلویک که پس از مرگ یوزویوس و در میان موکبی رسمی در حین حرکت آن کشته شد تنها حادثه‌ای در همه دوران زندگی اونوریوس است که اثری ضعیف از غضب و جرأت را در وجود امپراطور آشکار کرد. با این همه باید گفت که یوزویوس و آلویک خود هردو در ویران کردن بنای امپراطوری سهمی داشتند زیرا که با پیمان صلحی مخالفت نموده بودند که جوویوس برای سود خویشتن و شاید به خیانت در هنگام ملاقات و مذاکره با آلاریک در پای دیوار ریمینی با وی بسته بود. هنگام غیبت جوویوس، امپراطور را بر آن داشته بودند که با صلابت رأی لحنی شاهانه و حاکی از عزت نفس اختیار کند ولیکن وضع حال و طبع و خوی او با چنین کاری مساعد نبود. نامه‌ای به توفیق اونوریوس

فوراً به نزد رئیس پريتور منصب گارد فرستادند و به او اجازه دادند که از جوه عمومی چنان که خود می خواهد خرج کند ، اما به شدت هر چه تمامتر از ننگین کردن نام رم و بی اعتبار نمودن افتخارات جنگی آن و قبول مطالبات آلاریک مغرور گردنکش که ییگانه‌ای بی فرهنگ بیش نبود امتناع ورزیدند . بر اثر بی احتیاطی این نامه به دست آلاریک رسید و این سردار گیتی نژاد که رفتارش در معامله صلح همه وقت موافق با رسوم مردمی و خوش خوئی بوده بود اکنون از اهانتی که دشمن خبیث بد نفس بر شخص او و قوم او روا داشته بود چندان در عذاب بود که زبان به سب و لعن وی گشود و دشنامهای سخت داد . مذاکرات ریمینی را به شتاب متوقف کردند و جوویوس رئیس گارد پريتوری پس از بازگشت به راونا مجبور شد که بر حسب رسم مطلوب زمان عقیده پادشاه و درباریان را بپذیرد و حتی آنها را تأیید کند و رواج دهد . جوویوس قسم خورد و مهمترین صاحب منصبان لشکری نیز به پیروی از پند و سرمشق او سوگند یاد کردند که به هیچ وجهی هیچ نوع شرطی را برای صلح نشنوند و پیوسته بی اندک رحمی و رأفتی در جنگ با دشمن کشور پایداری نمایند . این تعهد ناسنجیده شتابزده مانعی بر سر راه مذاکرات آینده نهاد که از آن برگزشتن محال می نمود ، و شنیده شد که عمال اونوریوس می گفتند که اگر به نام خداوند سوگند یاد کرده بودیم به امن و سلامت مردم توجه می کردیم و روح خویشتن را به دست رحمت الهی می سپردیم . اما مشکل در این بود که ایشان به سرمقدس امپراطور قسم خورده و در ضمن تشریفات رسمی بر سریر رفیع منزلت پادشاهی که مقرر حکمت و شوکت بود دست نهاده بودند و نقض سوگند بی شک ایشان را به جرم عصیان و هتک حرمت پادشاه در معرض جزاء و عقاب دنیوی قرار می داد .

### دومین محاصره شهر رم

امپراطور و درباریان او با کبر و تلخ روئی در پناه استحکامات و در آن سوی باتلاقیهای راونا بسر می بردند و از امن و امان برخوردار بودند و رم را تقریباً

بی وسیله دفاعی به دست خشم و کین آلاریک رها کرده بودند. ولیکن آلاریک هنوز چنان در رفق و اعتدال پایداری یا تظاهر به پایداری می کرد که هنگام عبور بالشکریان خود از شاهراه فلامینی اسقفان بلاد ایتالیائی را پی در پی به نزد امپراطور می فرستاد تا پیشنهاد صلح را تکرار کنند و از اونوریوس به تضرع بخواهند که رم و ساکنان آن را از آتش حمله دشمن و تیغ تیز او برهاند. سرانجام بلای عاجل را بگردانیدند ولیکن نه به یاری عقل و خرد اونوریوس بلکه به مدد حزم و تدبیر و مردانگی پادشاه قوم گت که روشی ملایم تر، اما نه کم اثر تر برای تسخیر رم بکار برد یعنی بجای آن که به پایتخت حمله کند کوشش خود همه را متوجه بندر اوستیا کرد که تهور رومیان آن را پدید آورده بود و یکی از عظیم ترین و حیرت انگیز ترین آثار شوکت و فخامت این قوم بشمار می آمد. قوت مردم رم پیوسته در معرض خطر حوادثی بود که در راههای بی دفاع و در کشتی رانی بر روی رود تیبر هنگام یخبندان زمستان پیش می آمد، و همین خطرات طرحی مفید در اندیشه قیصر اول پدید آورده بود که در سلطنت کلودیوس اجراء گردید. آب بندهائی که مدخل تنگ رود را تشکیل می داد چندان در دریا پیش رفته بود که حملات امواج سهمگین مدیترانه را دفع می کرد و بزرگترین کشتیها در سه برکه وسیع عمیق که آب شاخه شمالی رود تیبر در دو میلی کلنی قدیم اوستیا بدانها فرو می ریخت<sup>۱</sup> در امن و امان لنگر می انداختند. کم کم بر اثر افزایش گل و لای این « بندرگاه » رومی چندان وسیع شد که شهری عظیم و اسقف نشین گردید و غله افریقا را برای خوراک مردم پایتخت در انبارهای وسیع آن ذخیره می کردند. بمجرد این که آلاریک این بندر مهم را در تصرف آورد از رومیان

۱ - فاصله میان دودخانه رود تیبر مثلی متساوی الاضلاع بود که هر ضلع آن را در حدود دو میل حساب کرده اند و این مثلث را جزیره مقدس می نامیدند. کلنی اوستیا در آن سوی شاخه راست یا شمالی رود قرار داشت و فاصله ای که اکنون در میان بقایای این دو قرار دارد اندکی بیش از دو میل است. در زمان استرابو، گل و شن رود تیبر بندر اوستیا را مسدود کرده بود و افزایش آنها بر وسعت جزیره مقدس نیز افزوده و فاصله اوستیا و بندر را از ساحل دریا بسیار کرده است. مجاری خشک و مصبهای عظیم علائم تغییرات رود و اثر مجاهدت دریاست.

خواست که تسلیم وی شوند، و آنچه خواسته او را تأیید و تقویت کرد همانا گفته قطعی او بود که اگر رومیان از تسلیم شدن امتناع ورزند یا حتی تأخیری نمایند انبارهای آذوقه را که جان مردم پایتخت بسته بدانهاست در دم ویران خواهد کرد. بانگ و فریاد مردم و هول قحط و غلا بر غرور سنا توران غالب آمد و ایشان بی مخالفتی به پیشنهاد آلاریک گوش فرا دادند که باید امپراطوری دیگر را در جای اونوریوس نالایق به تخت سلطنت برنشانند. بنابر رأی فاتح گتی قبای ارغوانی سلطنت را به آتالوس<sup>۱</sup> رئیس شهر اعطاء کردند. پادشاه جدید منت پذیرفت و به حق شناسی حامی خویشتن را همان دم به سپهسالاری همه لشکریان مغرب منصوب کرد و آدولفوس در سمت رئیس نگهبانان درباری کار حفظ و حراست شخص آتالوس را به دست گرفت و چنان می نمود که دو قوم متخاصم اکنون با رشته های محکم دوستی و اتحاد با هم پیوسته اند.

دروازه های شهر را گشودند و امپراطور جدید رومیان که لشکریان گتی وی را از هر جانب در میان گرفته بودند همراه با موکب جلال و در میان بانگ و فریاد بسیار به کاخ اگوستوس و تراژان برده شد. پس از آنکه القاب و مناصب مهم دیوانی و لشکری را در میان مقربان و پیروان خود تقسیم کرد آتالوس اعضاء سنا را جمع آورد و جلسه ای تشکیل داد و در پیش این جمع رسماً به سبکی آراسته به صنایع علم بدیع سخن گفت و عزم خود را مبنی بر تجدید ابهت و عظمت مملکت و باز پیوستن متصرفات شرقی و مصر به امپراطوری روم با لحن اکید بیان کرد زیرا که متصرفات شرقی و مصر روزگاری سلطنت رم را پذیرفته بودند. این وعده های اغراق آمیز هر رومی عاقلی را به حق به تحقیر پادشاه غاصب برانگیخت که مرد جنگ نبود و برافراشتنش به مقام سلطنت عمیق ترین و ننگین ترین زخمی بود که یگانگان گستاخ کم فرهنگ تا این لحظه بر پیکر مملکت روم زده بودند. اما عوام الناس با تلونی که معمول ایشانست از تغییر پادشاه خشنودی بسیار نمودند. نارضائی عمومی به سود دشمن اونوریوس بود، و فرقه های مذهبی که از فرمانهای جائزانه

وی ستم کشیده بودند از پادشاه جدید امید یاری و پشتیبانی یا لا اقل تساهل داشتند زیرا که وی در وطن خود ایونیا<sup>۱</sup> در مکتب دین بت پرستی پرورش یافته و بعداً بدست اسقفی آریوسی مذهب به فیض غسل تعمید نائل آمده بود. نخستین روزهای سلطنت آتالوس ایامی نیکو و پربرکات بود و یکی از صاحب منصبان معتمد را با لشکریانی چند روانه کردند تا از فرمانبرداری مردم متصرفات افریقائی اطمینان حاصل کنند. قسمت اعظم ایتالیا تسلیم قوای هول انگیز قوم گتی شد، و با آنکه شهر بولونیا<sup>۲</sup> سخت و به نحوی مؤثر پایداری کرد مردم میلان که شاید از غیبت اونوریوس ناراضی بودند با بانک هلله و تحسین انتخاب سنای رم را قبول کردند. آلا ریک در رأس سپاهی عظیم و سهمگین، پادشاه اسیر را تقریباً تا پشت دروازه های راونا همراهی کرد و گروهی از مهمترین عمال اونوریوس که عبارت بودند از جوویوس رئیس گارد پریتوری، و والنز رئیس سواره نظام و پیاده نظام، و پوتامیوس<sup>۳</sup> قاضی و جولیان ارشد رؤساء دفاتر اسناد رسمی با تشریفات خاص و رسالتی خطیر به اردوگاه قوم گت داخل شدند، و به نام پادشاه خویش موافقت کردند که انتخاب قانونی رقیب او را تأیید نمایند و متصرفات ایتالیا و قسمت غربی امپراطوری را میان دو امپراطور تقسیم کنند. پیشنهاد این چند تن به تحقیر بسیار مردود شناخته شد و ترحم اهانت آمیز آتالوس که به رسم تلافی وعده داد که اگر اونوریوس فوراً از سلطنت کناره گیرد به وی اجازه داده خواهد شد که بقیه عمر را در جزیره ای دور در تبعید و درمان و آرامش بسر برد، وضع را بدتر نمود. وضع فرزند تئودوسیوس در نظر کسانی که بهتر از هر کس به ضعف قدرت و بیچارگی او در هنگام اضطراب آشنائی داشتند در واقع چندان یأس آمیز می نمود که جوویوس وزیر او و والنز سردار سپاه او در امانت خیانت کردند و بی شرفانه کشتی بخت ولی نعمت خویش را که در کار غرق شدن بود ترك گفتند و به بد عهدی باریب نیکو طالع تر او به رسم ولاء و طاعت پیمان بستند. اونوریوس که این خیانت های داخلی سخت متحیرش کرده بود به نزدیک شدن هر خدمتگاری و دخول هر پیکری می ترسید و برخورد می لرزید و از دشمن های پنهان



که ممکن بود در هر گوشه پایتخت و قصر او و خوابگاه او در کمین نشسته باشند درهول وهراس بود ، و کشتنی چند در بندرگاه راونا لنگر انداخته آماده بودند تا پادشاه مخلوع را به یکی از نقاطی ببرند که در قلمرو سلطنت امپراتور مشرق قرار داشت. این امپراتور کودکی خردسال و برادر زاده اونوریوس بود.

ولیکن عنایت الهی به یقین بر ساده لوحان و نادانان ناظر است. (لا اقل چنین بود عقیده پروکوپئوس مورخ ) و ادعای اونوریوس را که عنایت ربانی به وضعی خاص شامل حال اوست چنان تکذیب نتوان کرد که معقول و منصفانه باشد. در آن لحظه که او خود قادر نبود که عاقلانه و مردوار پایداری نماید و اندیشه فراری ننگ آلوده را در سر می پرورد، چهار هزار سرباز جنگ آزموده ناگهان و بی خبر در بندرگاه راونا از کشتی پیاده شدند. امپراتور حراست دیوارها و دروازه های شهر را به دست این بیگانگان دلیر سپرد که دسائس درباری اخلاص و وفاداری ایشان را مخدوش نکرده بود و از آن پس خواب اونوریوس دگر از هول وهراس خطر داخلی آشفته نشد. خبر خوبی که از افریقا رسید ناگهان عقیده مردمان و نیز اوضاع عمومی را دگرگون کرد. صاحب منصبان لشکری و سربازانی که آتالوس به متصرفه افریقائی روم فرستاده بود شکست خورده و کشته شده بودند ، و فقط هراکلیان<sup>۱</sup> غیور و فعال بود که خود و اتباعش در وفاداری به امپراتور استوار ماندند. امیر اخلاص مند افریقا با فرستادن تقدینه فراوان به دوام محبت افراد گارد امپراطوری مطمئن شد و مراقبت وی در منع صدور غله و روغن شهر رم را دوباره گرفتار قحط و آشوب و مردمش را ناراضی کرد. شکست افواج آتالوس در جنگ افریقا سرچشمه شکایت و تهمت بسیار در میان هواخواهان او گردید ، و حامی<sup>۲</sup> وی به تدریج در باطن از او بیزار و با او بیگانه شد زیرا که این پادشاه را نه جسارت فرمان دادن بود و نه یارای اطاعت نمودن چندان که فرمان ببرد. اقدامات نابخردانه ای که بی اطلاع آلاریک یا به رغم اندرز او معمول و مجری گردید، و نیز عناد سناتوران و امتناع ایشان از آمیختن افواجی که به جنگ افریقا فرستاده می شدند حتی با پانصد سرباز گتی، سوءظن و بی اعتمادی ایشان

را آشکار می کرد ، و با وضعی که سناتوران داشتند بدگمانی ایشان نه موافق رسوم مروت بود و نه از عقل و بصیرت . نیرنگهای خبث آمیز جوویوس خصوصت پادشاه قوم گت را شدیدتر کرد . جوویوس رئیس گارد پریتوری که به مقام اشرافی برافراشته شده بود بعد از این کوشید که خیانت مضاعف خود را تعلیل کند و بی هیچ شرمی بگوید که من فقط در ظاهر به ترك خدمت اونوریوس پرداخته ام تا به نحوی مؤثرتر در خراب کردن کار غاصب بکوشم . دردشتی وسیع نزدیک ریمینی ، و در حضور جمعی بی شمار از رومیان و مردم کتی دیهیم و قبای ارغوانی سلطنت را از آتالوس شقی شوریده بخت بازپس گرفتند ، و این نشانهای پادشاهی را آلاریک به منزله گروگان به نزد فرزند تئودوسیوس فرستاد تا ضمان صلح و مودت باشد . صاحب منصبانی که به کار خود بازگشتند منصب سابق خویش را بازیافتند و حتی کسانی که در توبه تأخیر روا داشته بودند به لطف و کرم آلاریک مأجور شناخته شدند ، ولیکن امپراطور معزول گشته رومیان که دوام عمر خویشان را می خواست و احساس ننگ نمی کرد به تضرع اجازت خواست که در التزام رکاب ییگانه ای مغرور و گردنکش به دنبال لشکر گت برود .

### سومین معاصره شهر رم و غارت آن

عزل آتالوس تنها مانع حقیقی صلح را از میان برداشت ، و آلاریک تا سه میلی راونا پیش رفت تا کار را بر وزیران مست عزم اونوریوس سخت کند که به بازگشت توفیق دوباره گستاخ شده بودند . آتش غضب آلاریک به شنیدن خبری شعله ور گردید ، و خبر این بود که رقیب وی ساروس را که رئیس قبیله ای و دشمن شخصی آدولفوس و خصم موروثی سلسله بالتیان بود در کاح سلطنت پذیرفته بوده اند این ییگانه بی باک فوراً در رأس سیصد تن از پیروان خود ناگهان از دروازه راونا بیرون شتافت و ناگهان بر گروهی عظیم از سربازان کتی تاخت و ایشان را تارومار کرد و پیروزمندانه به درون شهر بازگشت و اجازت یافت که از زبان منادی به دشمن

خود اهانت نماید ، یعنی آشکارا اعلان کند که جرم آلاریک وی را الی الابد از دوستی و اتحاد امپراطور محروم کرده است. این نوبت سوم بود که شهر رم با تحمل مصائب بسیار تاوان خیانت و حماقت دربار راونا را می داد. پادشاه قوم گت که دیگر اشتهای وافر خویشتن را برای یغماگری و انتقامجویی در پشت نقاب ریا پنهان نمی کرد ، مجهز به اسباب جنگ در بیرون حصار پایتخت پدیدار شد و سناتوران که از ترس لرزان و از دریافت مدد نومید بودند مہیای مقاومت گشتند و تن به خطر دردادند تا ویرانی کشور خود را به تأخیر افکنند ، ولیکن نتوانستند که خویشتن را از گزند دسائس نهانی غلامان و خدمتگاران حفظ کنند که اینان یا خود از قوم گت بودند یا بخاطر نفع شخصی هواخواه دشمن شده بودند. در آن ساعت که شب به نیمه رسید دروازه سالاریانی<sup>۱</sup> را آهسته گشودند ، وبانگ هول انگیز شیپور لشکر گت ساکنان شهر را بیدار کرد. به این طریق یک هزار و یکصد و شصت و سه سال بعد از بنیان گذاری شهر رم ، این مقر شاهنشهی که قسمتی چندان عظیم از مردم روی زمین را مطیع و متمدن کرده بود تسلیم طوفان خشم لجام گسیخته قبائل آلمانی و سارماتی گردید.

آلاریک به نیروی زور داخل شهر مقهور گشته رم گردید ، ولیکن چنانکه از اعلان نامه وی آشکار می شود این مرد به رعایت قوانین خدائی و بشری بی علاقه نبوده است. آلاریک سربازان خود را تشویق کرد تا پاداش دلاوری خویشتن را به جرأت بستانند و از ثروت مردمی زبون وزن صفت آنچه می خواهند به غنیمت ببرند و خود توانگر شوند ، اما در عین حال به پند و موعظت از ایشان خواست که بر جان رومیانی ببخشایند که در برابر لشکر فاتح مقاومت نمی نمایند ، و نیز توصیه کرد که کلیسای سن پیر و سن پول را که به اسم دوتن از حواریون موسومست محترم بدارند و آنها را در زمره مکانهای مقدس به شمار آورند و به هتک حرمت این دو کلیسا نکوشند. در میان فجایع آشوب شبانگاهی از چندتن از مردم گتی نژاد تازه مسیحی شده شور و غیرت نودینی آشکار گردید و چند نمونه از نوادر زهد و اعتدال اینان را

وقایع نگاران کلیسایی نقل کرده و شاید به زیب‌وزیور کلام نیز آراسته‌اند<sup>۱</sup>. در همان وقتی که این ییگانگان کم‌فرهنگ در سراسر شهر در پی شکار جولان می‌زدند یکی از گتی‌های نیرومند در خانه محقر پیر دختری را که عمر خویشتن را وقف خدمت خدایان کرده بود به زور گشود و داخل شد و بی‌درنگ اما بالحنی مؤدبانه همه زر و سیم متعلق به وی را مطالبه کرد و چون مشاهده نمود که پیرزن بی‌هیچ تأملی او را بر سر گنجینه‌ای برد پراز ظروف سنگین وزن از گرانباترین فلزات و آراسته به نقوش بدیع و پرکار بر حیرت او افزود. این مرد ییگانه باشگفتی و مسرت بسیار ذخائر گرانبهارا تماشا کرد تا آن که سخن عبرت‌آموز پیرزن وی را از نظاره بازداشت. با کره پیر در خطاب به مرد چنین سخن گفت « اینها ظروفی مقدس و متعلق به پطرس حواری است و اگر جرأت آوری و بدانها دست ییازی عمل تو هتک حرمت دین خواهد بود و وجدانت پیوسته از آن در عذاب. اما من خود باید بگویم که مرا جرأت نگاه داشتن چیزی نیست که در برابر تجاوز دیگران قدرت حراستش را ندارم. سرهنگ گتی که به احساس احترام مرعوب گشته بود رسولی به نزد پادشاه خود فرستاد تا او را از گنجینه یافته شده آگاه گرداند و فرمانی از آلاریک به وی رسید که بی‌چون و چرا و بی‌تأمل همه ظروف مقدس و زیورهای دیگر را آسیب‌نندیده به کلیسای پطرس حواری منتقل کند. شاید از آخرین حد تپه کویرینال<sup>۲</sup> تا محله دوردست واتیکان خیلی عظیم از سربازان گتی که بترتیب صفوف جنگی راه می‌پیمودند از شوارع اصلی شهر گذشتند و با سلاحهای درخشنده از صف دراز همراهان مؤمنی حراست کردند که ظروف مقدس طلا و نقره را بالای سر خود بر روی دست می‌بردند. این سربازان به رسم جنگ بانگ و فریاد بر می‌آوردند و صدای این بانگ و فریاد بالاحان

۱ - اوزوریوس زهد و دین داری مسیحیان گتی نژاد را می‌ستاید و ظاهراً به این نکته توجه ندارد که قسمت اعظم ایشان مرتد و آریوسی مذهب بودند. یورناندز و ایزودور اشیلیه‌ای که هر دو از هواداران طایفه گت بودند این داستانها را تکرار می‌کنند و آنها را به زیورها می‌آرایند. بنابر قول ایزودور شنیده شد که آلاریک خود می‌گوید که من با رومیان می‌جنگم نه با حواریون عیسی. چنین بود رسم قرن هفتم. دویت سال پیشتر از آن همه چیز را به شهرت نام و فیض وجود عیسی نسبت می‌دادند نه به حواریون.

سرودهای مذهبی باهم می آمیخت. جمعی کثیر از مسیحیان از تمام خانه های مجاور بیرون شتافتند تا با این موکب مبارک پی پیوندند، وانبوهی از مردم فراری از هرسنی ومرتبتی وحتی ازهرفرقه ای به توفیق طالع مسعود گریختند ویه مأمن قدسی ومهمان پذیر واتیکان پناه بردند. می گویند که کتاب « شهر خدا » را عالم ربانی اگوستین مقدس برای آن نوشت تا مشیت الهی را دربرانداختن عظمت رم گواه عدل پروردگار آورد. اگوستین باخشنودی خاص درمدح این پیروزی مهم مسیح سخن می گوید وبرای آزردن معاندان خویشان به اعتراض ازایشان می خواهد که شهری دیگر را نمونه وار نشان دهند که به حمله ناگهانی دشمن گرفتار آمده وخدایان افسانه ای عهد عتیق توانسته بوده اند که خود یا معتقدان گمراه خویشان را ازخطر حفظ کنند.

هنگام غارت شهر رم نمونه های نادری از تقوی وفضیلت بعضی از مردم گتی مشاهده شد که آنها را به حق ستوده وتحسین کرده اند، ولیکن صحن مقدس واتیکان وکلیساهای حواریون را وسعت چندان نبود که از مردم رم جز قسمتی بسیار اندك درآنها بگنجد هزاران دلاور جنگنده خاصه ازطایفه هون که درتحت لوای آلاریک خدمت می کردند، با اسم مسیح یا لا اقل با دین او بیگانه بودند، و بی آنکه رسم مروت وانصاف را نقض کرده باشیم گمان می توان کرد که درآن ساعت که لجامها گسیخته وآتش غضب درهمه کس شعله ور گردیده وموانع همه ازمیان برداشته شده بود رفتار مسیحیان گتی نژاد از احکام انجیل اثر پذیر نشد. حتی نویسندگان که طبعاً بیشتر مایل بودند که درباب رأفت مسیحیان گتی نژاد غلو بنمایند آزادانه اقرار آورده اند که ایشان رومیان را به بدترین وضعی کشتند وکوچه ها انباشته شد از اجساد مردگان، ودرخوف ودهشتی که عامه مردم را فرا گرفت جنازه ها نامدفون ماند. یأس ونومیدی مردم بعضی اوقات بدل به غضب جنون آمیز می گردید و هروقت که این بیگانگان وحشی صفت بر اثر مخالفت دیگران به خشم می آمدند بی هیچ تمیزی ضعفا و بی گناهان وعاجزان را نیز مشمول قتل عام می کردند. چهل هزار تن از بردگان خود به انتقام جوئی برخاستند ونگ ضربات تازیانه را که سابقاً

تحمل کرده بودند اکنون به خون اعضا خانواده‌های مجرم وزشت‌کردار پاک شستند. بانوان و دوشیزگان رم اکنون در معرض آزارها و گزندهای بودند که در فکر زنان عقیف از مرگ نیز هول‌انگیزتر است، واگوستین<sup>۱</sup> مقدس نویسنده وقایع کلیسایی نمونه‌ای از عفاف زنانه را برگزیده است تا نسلهای بعد بخوانند و آفرین بگویند. بانوئی رومی که در خو بروئی فرید دوران، و در مذهب از عیسویان اهل سنت بود شهوت جوانی از طایفه گت را برانگیخته و آرام و قرار از او ربوده بود و سوزومون<sup>۲</sup> خردمند این نکته را درجائی نوشته است که جوان مذکور مرتد و پیرو مذهب آریوسی بود، و چون بانوی رومی به عناد در برابر او پایداری نمود جوان سخت برآشفته و شمشیر برکشید و باخشم عاشقانه برگردن وی اندک زخمی زد. این شیر زن دلیر با آن که خون از گردنش جاری بود بی‌باکانه همچنان در برابر خشم و کین جوان در ایستاد و تجاوز او را دفع کرد تا آن که فاسق فاجر دست از کوشش بیهوده بازداشت و او را با احترام تمام به مأمن قدسی و اتیکان راهبری نمود و شش سکه طلا به پاسبانان کلیسا داد به شرط آن که زن را دامن نیالوده به شوی خود بازگردانند. چنین نمونه‌هایی از شجاعت و کرم اخلاق چندان هم عادی نبود، و سربازان بهائم صفت برای اطفاء آتش شهوت با زنانی که به اسیری گرفته بودند درمی‌آمیختند بی‌آن که میل و رغبت ایشان را بخواهند یا از تعهدات اخلاقی ایشان بپرسند، و در این وقت مسأله‌ای «دقیق» به میان آمد مربوط به فتاوی شرعی و برسر آن سخت به بحث و جدل پرداختند، و مسأله این بود که آیا قربانیان لطیف طبعی که با عزم جزم ایستادگی کرده و رضا نداده بوده‌اند که طعمه تجاوزگران بشوند و با این همه پرده عفافشان را بعنف دریده بوده‌اند بر اثر این بدبختی تاج

۱ - این عالم ربانی می‌گوید که بعضی از زنان و دوشیزگان خود را کشتند تا کسی به ایشان تجاوز نکند، و با آن که وی جرأت ایشان را می‌ستاید به علت معتقدات دینی ناچار است که این زنان مشهور را محکوم نماید. شاید که این نیک‌مرد پرهیزکار که اسقف هیپو بود زودتر از آن چه باید دلآوری این زنان را باور کرده و سخت‌تر از آن چه شاید ایشان را محکوم نموده است. عدد بیست دوشیزه باکره‌ای (اگر هرگز وجود داشته‌اند) که هنگام تصرف ناگهانی ماگدبورگ خویشتن را در رود الب افکندند کم‌کم بیشتر شد و شمارشان در افواه خلق به هزار و دویست تن رسید. ۲ - Sozomen

پرافتخار بکارت را از کف داده‌اند یانه . اما زیانهای دیگری نیز بود از نوعی محسوس تر که با عموم مردم رابطه بیشتر داشت و تصور نمی‌توان کرد که همه افراد گتی در همه وقت قادر به ارتکاب اعمال شنیع عاشقانه بوده‌اند ، و نقصان جوانی یا زیبایی یا پاکدامنی قسمت اعظم زنان رومی را از خطر زنای به عنف محفوظ می داشت ولیکن شره از شهوتیست دامنگیر همه کس که هرگز سیراب نمی‌شود زیرا تمتع از هر چیزی که مذاقهای مختلف و طبایع گوناگون مردم را خوشی و لذت آورد با مال و ثروت حاصل می آید . در غارت رم طلا و جواهر را بیش از هر چیز دیگری به یغما می بردند زیرا که این هردو را با وزن و حجم اندک از هر چیز دیگری ارزش بیشتر بود، اما پس از آن که این غنائم منقول را دزدان کوشنده تر به یغما بردند کاخهای شهر رم را نیز به خشونت هر چه تمام تر از اثاث و فرشهای عالی گران قیمت خالی کردند و قفسه های پر از ظروف طلا و نقره سنگین وزن کامل عیار و انواع پیراهنهای ابریشمین والبسه ارغوانی سلطنت را بی ترتیب و درهم در کاربهای بر روی هم انباشتند که همیشه هنگام حرکت لشکریان گتی در دنبال ایشان حرکت می کرد ویر نفیس ترین آثار هنری به خشونت دست یازیدند یا آنها را به عمد و از پندهادی درهم شکستند، و مجسمه های بسیاری را به خاطر فلزات قیمتی که در آنها بکار رفته بود گداختند و گلدانهای بیشماری را هنگام تقسیم غنائم به ضرب تبرزین بکلی خرد کردند . جمع آوری ثروت کاری نکرد جز آن که شره از را در ییگانگان بی تمدن بیش از پیش برانگیزد و ایشان را بر آن دارد که با ضرب و تهدید و زور و شکنجه زندانیان خویشان را به اقرار آورند که گنج های پنهان کرده در کجاست . شکوه و تجمل مرئی و خرج کردن مشهود را دلیل مال و ثروت فراوان می دانستند و فقر ظاهر را به بخل فطری نسبت می دادند ، و عناد بعضی از بخیلان ممسک که تا سخت ترین شکنجه ها را تحمل نکردند محل ذخائری را که مورد حب ایشان بود فاش نمودند باعث مرگ بسیاری از این بیچارگان نگون بخت گردید که به ضرب تازیانه جان سپردند زیرا که از افشاء محل گنج های خیالی امتناع ورزیدند . در باب خسارتی که به عمارات رم وارد آمد غلو بسیار کرده‌اند، با این همه

باید گفت که ابنیه مذکور از خشونت مردم گتی نژاد گزند فراوان دید و پس از آن که لشکر ییگانه از دروازه سالاریانی داخل شد خانه های مجاور را به آتش سوختند تا شعله آن راه را برایشان بنماید و فکر مردم شهر را به خود مشغول دارد. در این شب درهم آشفته شعله های آتش با مانعی روبرو نشد و بسیاری از منازل شخصی و عمارات دولتی طعمه حریق گردید، اما ویرانه های قصر سالوست، برپای ماند و در عصر ژوستی نیان امپراطور یادگاری با ابهت از حریق دوره گتی بود. با این همه مورخی معاصر گفته است که آتش هرگز نمی توانسته است که تیرهای عظیم برنجین را در کام خود فرو برد و نیروی انسان نیز برای برافکندن بنیان عمارات قدیم کافی نبوده است. شاید در ادعای این مورخ مؤمن حقیقی نهفته باشد که گفته است نقائص کار دشمن خشمگین را غضب الهی جبران کرد و بنای شامخ میدان فوروم در رم که مزین به مجسمه های خدایان و شجاعان بسیار بود به ضرب صاعقه با خاک یکسان گردید.

شمار شریف زادگان و مردم عادی که در قتل عام رم هلاک شدند هرچه بوده باشد این را به یقین گفته اند که فقط یک سناتور به شمشیر دشمن جان خود را از دست داد، ولیکن بر شمردن عدد کثیر مردم شریف مقام و ثروتمندی که ناگهان جاه و دولت همه را از دست دادند و به پریشان حالی در افتادند و اسیر و از وطن رانده شدند آسان نبود. چون ییگانگان گتی را به پول احتیاج بیشتر بود تا به برده و غلام پس فدیة اسیران نیازمند را به مبلغی تعیین کردند که به اندازه بود و بیش از آن نبود و این مبلغ را غالباً دوستان خیراندیش یا مردم نا آشنا به منزله صدقه می پرداختند. اسیرانی که مرتباً در بازار آزاد یا به موجب قرارداد خصوصی فروخته می شدند می توانستند آزادی خلقی و ذاتی خود را طبق موازین قانون بازیابند زیرا که آزادی حق ذاتی هر مردوزن رومی و از دست دادن این حق یا سلب کردن آن محال و ممتنع بود. ولیکن تا مشاهده شد که دفاع از آزادی جان اسیران را به خطر می افکند و ممکنست که فاتحان گتی بر اثر هیجان خشم زندانیان بی فایده را به قتل رسانند مگر آن که طمع



فروش آن بیچارگان وسوسه‌گری کند، قانون مدنی را با آئین نامۀ حکیمانه‌ای تعدیل کردند و مقرر چنان شد که اسیران ملزم به پنج سال خدمت گردند تا وقتی که از دسترنج خود بهای آزادی خویش را بپردازند. اقوامی که برامپراطوری روم تاخته بودند دسته‌های عظیم مردم گرسنه و بیمناک را از متصرفات رومی به درون ایتالیا رانده بودند، مردمی که از بندگی بیم کمتر داشتند تا از قحط و گرسنگی. بلیاتی که بر رم و ایتالیا نازل گردید سکنۀ این کشور را پراکنده و به نقاطی بسیار دور و مصون از خطر پناهنده کرد در همان وقتی که سواران گتی در سراسر کرانۀ دریائی کامپانیا و توسکانی دهشت و ویرانی پدید آوردند، جزیرۀ کوچک ایگی لیوم<sup>۱</sup> که به وسیلۀ تنگه‌ای از دماغۀ مرتفع آرژانتیریا<sup>۲</sup> جدا می‌گردید کوششهای خصمانۀ ایشان را دفع یا باطل کرد. درهمین جزیره که فاصله‌اش از رم چندین کم بود جمعی کثیر از مردم آن شهر درامن و امان در بیشه‌های پردرخت این مکان که مجزی از هر جای دگر بود پنهان شده بودند. مال و ملک فراوانی که در افریقا به بسیاری از خاندانهای سناتوری به ارث رسیده بود ایشان را به این متصرفه میهمان پذیر می‌خواند تا اگر وقت دارند یا دوراندیشی چندان که پیش از ویران گشتن کشور خود فرار اختیار کنند بدان جای روی آورند. در میان فراریان مشهورترین و ممتازترین ایشان پروبای<sup>۳</sup> شریف‌زاده متدین یعنی بیوۀ پترونیوس رئیس گارد پريتوري بود. پس از مرگ شوهرش که مقتدرترین اتباع رم بود، این زن سرسلسلۀ خاندان آنی‌سیانی شد و از ثروت شخصی خویشتن مخارج منصب کنسولی سه فرزندش را پرداخت. هنگامی که لشکرگت شهر رم را محاصره کرد و آن را در تصرف آورد پروبا برباد رفتن مال

۱ - Igilium      ۲ - Argentaria

۳ - Proba چون زندگی پر حادثۀ پروبا و خانواده او با زندگی اگوستین مقدس مربوط است تیله مونت آنرا به دقت وصف کرده است. چندی پس از ورود ایشان به افریقا دیمیتریاس به کسوت روحانی درآمد و سوگند یاد کرد که باکره بماند و این واقعه‌ای بود که آن را حائز اهمیت بسیار می‌دانستند هم برای رم و هم برای جهانیان. اولیاء و قدیسین همه نامه‌های تبریک آمیز به دیمیتریاس نوشتند. نامۀ جروم مقدس هنوز باقیست و شامل مخلوطی عجیب از استدلالات مخیف و رجزخوانی و نیز حقایقی عجیب و غریب که بعضی از آنها مربوط به محاصره رم و غارت آن شهر است.

و ثروت هنگفت خود را بارضا و تسلیمی که از دین عیسوی آموخته بود تحمل کرد و بر کشتی کوچکی نشست و به دریا شد و از آنجا شعله های آتش قصر خویشان را که در کار سوختن بود نظاره کرد و باد خترش لا ئیتا<sup>۱</sup> و نوه اش که همان با کره بلند آوازه یعنی دیمیتریاس<sup>۲</sup> بود به ساحل افریقا گریخت. اثرات نیک احسان بی حد و حصر این بانوی محترم در توزیع محصول یابهای املاک خویشان باعث تخفیف آلام و مصائب این سه زن در هنگام تبعید و اسیری گردید، اما خانواده شخص پرویا نیز از مستمری آزمندانه کنت هراکلیان معافی نگردید. این مرد پست فطرت اشرف شریف زادگان رم را فاحشه وار به زنی به بازرگانان حریص یا شهوت ران سوری می فروخت. فراریان ایتالیائی در همه متصرفات رومی پراکنده شده بودند یعنی در سراسر کناره مصر و آسیا تا قسطنطنیه و اورشلیم، و دهکده بیت لحم که منزلگاه دور افتاده جروم مقدس و زنانی بود که به دعوت وی دین عیسوی را پذیرفته بودند اکنون پراز عزیزان ذلیل گشته و سائل به کف بود اعم از زن و مرد و پیرو جوان که یاد ثروت و کامروائی ایشان مردم را به رأفت و شفقت برمی انگیزت. این بلیه شوم دهشت انگیز که بر رم نازل گردید، مردم حیرت زده امپراطوری را بیحناک و اندوهگین نمود. تضادی چنین چشم گیر در میان عظمت سابق و ویرانی کنونی رم دوستداران ساده دل را متأسف کرد چندانکه در باب آلام و مصائب این شهر که بانوی همه شهرهای دگر بود گراف گوئی بسیار کردند. روحانیون که استعارات بلند انبیاء شرقی را در پیشگوئی وقایع آینده با حوادث اخیر منطبق می کردند بعضی اوقات بی میل نبودند که انهدام پایتخت را پایان کار این کره خاکی بشمار آورند.

در طبع انسان رغبتی شدید هست به کم ارزش نمودن مزایای روزگار معاصر و بزرگ نمودن معایب و مفاسد آن. با این همه وقتی که هیجان عواطف اولین تسکین پذیرفت و خسارت واقعی را درست سنجیدند معاصران دانشمندتر عاقل تر ناچار شدند که اعتراف کنند که خسارت اساسی که در ایام خردسالی رم از دست طایفه گال بدان رسید بیش از زیانی بود که این شهر در روزگار پیری از قوم

گت تحمل می کرد. بر اثر تجربه یازده قرن نسل های بعد توانستند واقعه ای بسیار شبیه به هجوم اقوام بیگانه به رم ، اما بمراتب عجیب تر از آن راعرضه بدارند و با اطمینان کامل بگویند که اثرات زیان بخش هجوم مردم وحشی صفتی که به رهبری آلاریک ازسواحل دانوب تا به رم آمده بودند کمتر از ویرانی و خسارتی بود که خشم و کین لشکریان شارل پنجم ببار آورد که خود پیرو مذهب اهل سنت بود و خویشانش را امپراطور رومیان می خواند. لشکرگت در پایان روز ششم شهر را ترک کردند ولیکن سپاه امپراطور رومیان بیش از نه ماه رم را در تصرف خود داشتند و هر ساعت این نه ماه ملوث بود به خونخواری و شهوت رانی و نهب و غارت. سلطنت و اعتبار آلاریک باعث آمده بود که در میان انبوه کثیر مردم خونخوار و درنده خوئی که وی را رهبر و پادشاه خود می دانستند نظمی و اعتدالی برقرار بماند ولیکن فرمانده قوای بوربون<sup>۱</sup> در حمله لشکرگت به حصار شهر ، دلیرانه پایداری نمود تا کشته شد. و مرگ سالار سپاه سد انضباط و خویشانش را از سر راه سپاهی متشکل از سربازان سه ملت مستقل رای ایتالیا و اسپانیا و آلمان برداشت. در اوائل قرن شانزدهم راه و روش ایتالیائیان صحنه حیرت انگیزی از فساد و فسق و فجور آدمیزادگان را در برابر چشمها نمایان میکرد. جنایتکاری و خونخواری از کیفیات است که در جامعه متزلزل ناپایدار رائج می شود ، و در وجود مردم ایتالیا این دو خاصیت با فسق و فجوری آراسته ظاهر درهم آمیخته بود که سرچشمه اش استفاده سوء از قدرت خلاقه انسانی و اسباب تجمل و رفاه عیش است ، و خطر جویان لجام گسیخته که قیود وطن پرستی و عقاید مذهبی را درهم شکسته بودند تا به کاخ اسقف اعظم<sup>۲</sup> رم حمله برند به حق باید بدکارترین رومیان بشمار آیند. مقارن همان ایام اسپانیائی ها دردنیای قدیم و جدید هول و دهشتی پدید آورده بودند ولیکن این قوم دلیر بلند روح پرتوان به ننگ تیره دلی و غرور و حرص و آز بسیار و ظلم و بی رحمی آلوده بود. این مردم که در طلب مال و نام خستگی نمی دانستند ، با تمرین و تکرار فن شکنجه را کامل کرده بودند و انواع بسیار دردناک و مؤثر آن را در حق زندانیان خود بکار می بردند و بسیاری از مردم کاستیل<sup>۳</sup> که

رم را غارت کردند از خادمان « دیوان مقدس<sup>۱</sup> تفتیش » بودند و بعضی دیگر داوطلبانی که شاید اخیراً از فتح مکزیك بازگشته بودند. آلمانی‌ها در فساد از ایتالیائی‌ها و در ستمگری از اسپانیائی‌ها کمتر بودند و هیئت‌روستائی و حتی وحشی صفتی این جنگجویان پشت کوهی غالباً خلق رحیم و ساده‌طبعی ایشان را پوشیده می‌داشت. اما درنخستین تب نهضت اصلاح‌دینی<sup>۲</sup> روح لوثر و اصول معتقدات او در وجود این مردم راه یافته بود و سرگرمی مطلوب ایشان بی‌حرمت نمودن و درهم شکستن اشیاء مقدسی بود که اهل سنت عیسوی آنها را عزیز می‌داشتند. آلمانی‌ها بی‌هیچ رأفتی یا ندامتی به (روحانیون که در رم امروزین قسمت بزرگی از سکنه آن را تشکیل می‌دهند) در هر مقام و از هر فرقه‌ای که بودند کین می‌ورزیدند و شاید به علت تعصب و غیرت مذهبی امیدوار چنان بودند که تخت فرمانروائی مسیح کذاب را براندازند و به آتش و خون پلیدیهای این بابل<sup>۳</sup> روحانی را پاک بشویند.

### عقب‌نشینی لشکر گت و مرگ آلاریک

عقب‌نشینی لشکر فاتح گت که رم را در ششم روز ترك کردند ممکن بود که نتیجه عقل و دوراندیشی بوده باشد، اما به یقین از ترس نبود. در رأس سپاهی که بارگران غنائم پربها را حمل می‌کرد رهبر دلیرایشان از طریق شاهراه آپپانی پیش رفت و به ایالات جنوبی ایتالیا رسید، و هرآنچه را بر سر راه او و مانع عبور او بود ویران کرد و به غارت روستاهائی اکتفا نمود که در برابر او پایداری نمی‌کردند. انجام کار کاپووا، پایتخت مجلل و مفخم کامپانیا که حتی در دوران انحطاطش محترم بود و هشتم شهر امپراطوری بشمار می‌آمد، اکنون در غبار فراموشی مدفونست در صورتی که شهر مجاور آن یعنی نولا<sup>۴</sup> را پولینوس<sup>۵</sup> در همان ایام وصف کرده است.

۱ - Holy Inquisition ۲ - Reformation ۳ - شهر کهن بابل که اول پایتخت بابل بود و بعد کلدیه، به ثروت و اسباب رفاه و فسق و فجور مشهور بود، و این اسم را به استعاره بر هر شهری که جامع خواص مذکور باشد اطلاق می‌کنند. ۴ - Nola ۵ - Paulinus

پولینوس اول کنسول بود و بعد راهب و پس از آن اسقف شد. وی در چهل سالگی لذات ثروت و مقام و همصحبتی دیگران و مطالعه علوم ادبی را انکار و روش دیگری اختیار کرد یعنی از خلق عزلت گزید تا به توبه و عبادت بپردازد، و بانگ تحسین و آفرین روحانیون مشوق او شد چندان که ملامت دوستان دنیا دار را به هیچ گرفت که اینان عمل متهورانه او را از نومیدی یا اختلالی در فکر یا جسم وی می دانستند. پولینوس هم از اوان جوانی شهر نولا را سخت دوست می داشت و این دلبستگی وی را مصمم کرد که منزل محقر خود را در حوالی این شهر و نزدیک قبر معجز اثر فلیکس مقدس قرار دهد که معتقدان ارادتمند پنج کلیسای بزرگ در پیرامون آن بنا کرده بودند، و در هریک از آنها جمعی کثیر به دعا و عبادت می پرداختند. پولینوس هر آنچه را از ثروت و دانش و بصیرت برای وی برجای مانده بود وقف خدمت این شهید جلیل کرد و هرگز نشد که بمناسبت روز عید خاص او در مدح و ثنائیش سرود خوانی نکند، و به یاد او کلیسای دیگری برپا کرد که از جهت زیبایی و آراستگی در حد اعلی و مزین با تصاویر بدیع بسیار از داستانهای تورات و انجیل بود. این شور ایمان وجد و جهد پولینوس وی را مشمول عنایت شهید مقدس<sup>۱</sup> یا لا اقل لطف مردم کرد، و پس از پانزده سال عزلت نشینی کنسول رومی مجبور شد که منصب اسقفی نولا را چند ماهی پیش از محاصره آن به وسیله لشکر گت قبول کند. در ایام محاصره بعضی از مردم متدین را هیچ شک نبود که در خواب یا در عالم رؤیا هیئت ربانی حامی مقدس شهر خود را دیده اند. با این همه به زودی آشکار شد که فلیکس قادر یا مایل نیست که جمع پیروان خویشتن را که خود سابقاً راعی ایشان بوده است از خطر حفظ کند. شهر نولا از ویرانگری لشکر گت جان بدر نبرد و آنچه پولینوس اسقف را حفظ کرد همانا اعتقاد عامه مردم به بی گناهی و فقر و درویشی او بود. از هجوم پیروزمندان سپاه آلاریک به ایتالیا تا عقب نشینی داوطلبان آن در تحت رهبری آدولفوس، جانشین آلاریک، بیش از چهار سال گذشت و در همه این مدت

۱ - پولینوس خاضع فروتن یک بار جرأت آورد که بگوید که به اعتقاد او فلیکس وی را دوست می دارد لا اقل چنان که صاحب سگ سگ کوچک خود را دوست می دارد.

طایفه گت بی هیچ مانعی و نظارتی در سراسر ایتالیا حکومت کرد، کشوری که به عقیده قدما مزایای گوناگون طبیعی و فضائل هنری همه در آن با هم جمع آمده بود. در واقع رفاه و رونقی که کشور ایتالیا در روزگار مسعود سلسله آنتونی نی بدان نائل آمده بود به تدریج مقارن با انحطاط امپراطوری کمتر شد و ثمرات دوران دراز مدت آرامش در قبضه دست بیگانگان خشن نیست و نابود گردید که خود لذات خوشگوار زندگی آراسته و اسباب آسایش آن را نمی توانستند چشید و این ها همه برای ایتالیائیان لطیف طبع با فرهنگ مهیا شده بود. ولیکن هر سر بازی سهمی کافی از نعمات وافر را از قبیل غله و گاو و گوسفند و روغن و شراب، طلب می کرد و این ها هر روزه در اردوگاه لشکر گت فراهم می آمد و به مصرف می رسید. بزرگترین جنگاوران گتی به هتک حرمت ویلاها و باغهای زیبای کامپانیا می پرداختند که در سراسر ساحل دریا قرار داشت و روزگاری لوکولوس و سیسرون در آنها بسر برده بودند. اسیران لرزنده و بیمناک که پسران و دختران سناتورهای رومی بودند در جامهای زرین گوهر نشان جرعه های بزرگ شراب فالرنیانی<sup>۲</sup> به فاتحان گردنکش تقدیم می کردند و اینان برای تمدد اندامهای سترگ خود در زیر سایه درختان چنار می آسودند که شاخه های آنها را چنان با دست ترتیب داده بودند که دخول اشعه سوزان آفتاب را مانع آید اما گرمی دلپذیر خورشید از ورای آنها نفوذ کند. یاد سختیهای گذشته کیفیت این لذات طرب انگیز را افزونتر می کرد، و مقایسه ایتالیا با وطن اصلی، که عبارت بود از کوهستانهای بی بار و بر سارمات و سواحل یخ زده الب و دانوب، بر جذبات فرح انگیز آب و هوای خوش و دلپذیر ایتالیا می افزود.

آلاریک برای نیل به مقصود، خواه غرضش شهرت نام بود خواه جهانگشائی یا کسب مال و ثروت بسیار، با چنان شور و شوق خستگی ناپذیری در طلب مقصود می کوشید که آتش شوق او به مصیبت خاموش نمی شد و تشنگی و لغ او به کامروائی سیراب نمی گشت. هنوز به اقصای ایتالیا نرسیده بود که امید تملک

۱ - Lucullus کنسول و سردار رومی آخرین قرن پیش از میلاد که ثروت و اسباب تنم او مثل

بود. ۲ - Falernian

جزیره‌ای آرام و حاصلخیز در مجاورت این کشور خاطرش را مشغول کرد . با این همه تملک جزیره سیسیل را نیز جز گامی دیگر در راه لشکرکشی به قارهٔ افریقا بشمار نمی‌آورد ، کاری خطیر که هم‌اکنون در اندیشهٔ آن بود . طول تنگهٔ مسینا <sup>۱</sup> و ریگیوم <sup>۲</sup> دوازده میل و پهنای آنها در باریکترین قسمت تقریباً یک میل و نیم است ، و حیوانات عجیب‌الخلقه و افسانه‌ای اعماق دریا ، و صخره‌های سیلا<sup>۳</sup>، و گردابهای کاریب‌دیس<sup>۴</sup> هول‌انگیز نبود الا برای ملاحان بی‌مهارت و ترسنده‌دل . اما بمحض این که نخستین تیپ لشکرگت بر کشتی نشست ناگهان طوفانی برخاست و بسیاری از ناوهای ایشان را غرق یا پراکنده کرد ، و هول و دهشتی که با این عنصر تازه پدید آمد دلاوران گنی را خائف و دل‌سرد نمود، و تمام نقشه‌ها بامرگ نابهنگام آلاریک باطل گردید . بامرگ آلاریک که پس از بیماری کوتاه مدتی روی نمود دوران پر بلیهٔ فتوحات وی پایان رسید . درنده خوئی قوم کم‌فرهنگ گت در مراسم تدفین این قهرمان آشکار شد . مردم بیاد دلاوری و نیک‌اختری او در احتفالش به مداحی و ثناخوانی پرداختند و جمعی کثیر از اسیران گرفتار را مجبور کردند که مسیر بوزنتینوس<sup>۵</sup> را که رودی کوچک است و از کنار دیوار شهر کن‌سن‌تیا<sup>۶</sup> می‌گذرد به زور بازو منحرف کنند و آنگاه مدفن پادشاه را در خانهٔ خالی‌شدهٔ رود ساختند و آن را به غنائم گرانقدر و نشانهای پیروزی بیاراستند و این‌ها همه را از شهر رم به غارت برده بودند . پس از دفن پادشاه آب را به مسیر طبیعی‌ش بازگردانیدند و محلی نهانی که جسد آلاریک را در آن به خاک سپردند الی‌الابد مکتوم ماند زیرا تمامی زندانیانی را که برای انجام دادن این عمل به کار گرفته بودند با کمال قساوت کشتند .

آدولفوس که اکنون پادشاه قوم گت شد با رومیان پیمان صلح بست و پلاسیدیا<sup>۷</sup> خواهر اندراونوریوس را به زنی گرفت . آنگاه با لشکر خود به اسپانیارفت تا حملهٔ اقوام سویوی<sup>۸</sup> و واندال و آلانی را دفع کند اما او را به خیانت کشتند . جانشینش والیا<sup>۹</sup> اسپانیارا برای اونوریوس بازپس گرفت و مقر قوم واندال را محدود به قسمت شمال غربی این شبه جزیره کرد، و آنگاه مردم گتی‌نژاد را در اک وی تین<sup>۱۰</sup> مستقر گردانید .

Busentinus - ۵	Charybdis - ۴	Scylla - ۳	Rhegium - ۲	Messina - ۱
Aquitaine - ۱۰	Wallia - ۹	Suevi - ۸	Placidia - ۷	Consentia - ۶

## فصل سی و دوم

سلطنت آرکادیوس ، بحیای مقدس ملقب به کریزوستوم ، مرگ  
آرکادیوس و جانشینی تئودوسیوس کهتره . حکومت پولچیریا . حادثه  
جوئیهای بودوسیا .

تقسیم امپراطوری روم میان فرزندان تئودوسیوس نماینده استقرار امپراطوری  
شرقی است که از سلطنت آرکادیوس<sup>۱</sup> تا فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد  
عثمانی یعنی مدت یک هزار و پنجاه و هشت سال پایدار ماند، درحالی که به فساد  
زودرس گرفتار و پیوسته در زوال و انحطاط بود . خداوند گاراین شاهنشهی عنوان  
« امپراطور رومیان » را اختیار کرد که لقبی باطل بود ، و سرانجام دروغی فریبنده  
شد ، والقب موروثی او یعنی « قیصر » و « اگوستوس » به همه کس اعلان می کرد  
که اوست جانشین زبده مردانی که بر زبده ملل عالم حکومت کرده بودند . کاخ  
قسطنطنیه درشکوه و جلال همسر یا شاید برتر از کاخهای ایران بود و کریزوستوم<sup>۲</sup>  
مقدس ، این سخنگوی فصیح بیان ، به مواعظ خود جلال و تجمل دستگاه سلطنت  
آرکادیوس را مشهور نموده و درضمن آنهارا مذموم شمرده است . وی می گوید  
که « امپراطور چنبره یا تاجی زرین بر سر می گذارد آراسته به گوهرهای گرانبها که  
قدر و قیمتشان به سنجش در نمی آید . این زیب و زیورها والبسه ارغوانی همه مختص



وجود مقدس اوست و بس ، و جامه های پرنیانش مزین به اشکال اژدهاست که بارشته های زر دوخته اند و دیهیم سلطنتش از زر خالص است و هر زمان که امپراطور درپیش مردم ظاهر شود در باریان و نگاهبانان و ملازمان گرداگرد او را فرامی گیرند .

منان و سپر و جوشن نگاهبانان و پوشش و لگام اسبان یا واقعاً از زرند یا به زر میمانند، و قبۀ بزرگ ویدیعی در میان سپرهای ایشان قرار دارد که قبه های کوچکتری به شکل چشم انسان آن را حلقه وار در میان گرفته اند . دواستری که ارا به سلطان را می برند سفید بی غل و غشند و سراپا به زیور زرین تابنده و ارا به خود نیز از زر خالص گران و زنت و حیرت و تحسین تماشا گرانی را برمی انگیزد که به پرده های ارغوانی و فرش سفید چون برفش می نگرند و درشتی گوهرهای ثمین و اسباب زرین و درخشنده ای را می بینند که با حرکت ارا به به جنبش درمی آیند و تابناک می شوند .

تمثالهای امپراطور سفید بر روی زمینۀ آبی رنگست و او نشسته بر تخت سلطنت جلوه گر میشود با اسلحه و اسبان و نگاهبانان خود که در کنارش قرار گرفته اند ، و دشمنان مغلوب گشته به زنجیر بسته که درپایش در افتاده اند .» جانشینان کنستانتین اقامتگاه دائم خویشان را در شهر سلطنتی قسطنطنیه قرار دادند که وی در کناره آسیا و اروپا بنا کرده بود . این پادشاهان که وعید و تهدید دشمن را به مقام منیع ایشان دسترسی نبود و شاید شکایتهای رعایا نیز به گوششان نمی رسید ، به ورزش هر بادی خراجی از محصول ثمرات اقالیم گوناگون را حاصل می آوردند و حصن حصینی که پایتخت ایشان بود در طی قرون و اعصار محکم و استوار در برابر کوششهای خصمانۀ اقوام بیگانه پایداری نمود . قلمرو حکومت ایشان محدود به دریای آدریاتیک و رود دجله بود و مسافت عظیمی که سرزمین بسیار سرد سارمات را از منطقه حارۀ حبشه جدا می کرد همه در محدوده امپراطوری شرقی قرار داشت و طی این مسافت دریائی از سارمات تا حبشه در مدتی کمتر از بیست و پنج روز تمام ممکن نبود .

کشورهای معمور این امپراطوری مقرر هنر و دانش و ثروت بود و اسباب رفاه و تجمل همه در آنها فراهم ، و مردم آنها که زبان و آداب و رفتار یونانیان را اختیار کرده بودند خویشان را روشن فکرترین و متمدن ترین ابناء بشر میخواندند و ادعای ایشان به ظاهر

درست می نمود. نوع حکومت امپراطوری شرقی «سلطنت» به معنای ساده و خالص آن بود، و عنوان «جمهوری» که دیر زمانی اندک اثری از سنت آزادی را محفوظ داشت منحصرأ در مورد متصرفاتی بکار می رفت که مردمش متکلم به لاتینی یا زبانی مشتق از لاتینی بودند. سلاطین قسطنطنیه اطاعت بنده وار رعایای خویشان را مقیاس عظمت خود می پنداشتند و غافل بودند از این که میل به تسلیم و فرمانبرداری چگونه همه قوای فکری راست و بزبون ویی مایه می کند. رعایای پادشاه که بنده وار به فرمان مطلق وی گردن نهاده و عنان اراده را نیز به خداوند گاری مستبد سپرده بودند در برابر حملات بیگانگان قادر به حفظ جان و مال خود نبودند و نمی توانستند در مقابل قوای مرعوب کننده تعصب و اوهام پرستی حتی به حمایت از نیروی عقل درست اندیش بپردازند.

در پنج سال اول سلطنت آرکادیوس کار حکومت به دست حاجبش اداره می شد: مردی یوتروپیوس<sup>۱</sup> نام که خصمی بود و خونخوار، و در گردآوردن مال مولى. به اغواء یودوکسیا که زن امپراطور بود طایفه استروکت تحت فرمان تری بیگیلد<sup>۲</sup> و گایناس<sup>۳</sup> قیام و یوتروپیوس را سرنگون کردند. فتنه این قوم بعد از این به شکست پایان یافت.

### یحیای مقدس ملقب به کریزوستوم

پس از مرگ نکتاریوس<sup>۴</sup> بلید فکر دون همت که جانشین گرگوری نازیان زن بوده بود، مطامح داوطلبان معاند در جمع روحانیون تشتت فکری پدید آورد زیرا که داوطلبان، بی هیچ شرمی، با تملق گوئی و رشوت دهی به مردم و یا کسی که مقرب پادشاه بود توسل می جستند و رای ایشان را می خواستند. چنین می نماید که در این مورد یوتروپیوس از قاعده معمول خود دوری جست و طریقی دیگر برگزید و رشوت نپذیرفت و حکم او مبتنی بر اصل استحقاق و افضلیت بود که شامل بیگانه مردی نا آشنا گردید. یوتروپیوس در سفری اخیر به مملکت مشرق مواعظ یحیی را شنیده و پسندیده بود. اناکیه زادگاه یحیی بود و او خود در این شهر یکی از بزرگان کلیسا

و اسمش به صفت کریزوستوم یعنی زرین دهان مشخص بود. فرمانی خصوصی به نزد حاکم سوریه فرستاده شد و چون ممکن بود که مردم راضی نشوند که واعظ محبوب خود را از دست بدهند، یحیی را نهانی باشتاب هرچه تمامتر در ارباب مخصوص حمل و نقل نامه و مسافر از آنتاکیه به قسطنطنیه بردند. درباریان و روحانیون و مردم همه به اتفاق آراء و به میل خود به انتخابی که حاجب پادشاه کرده بود رضا دادند و آن را تأیید نمودند و اسقف جدید در پارسائی و پرهیزگاری و نیز در قدرت سخنگوئی برتر از آنچه بود که عامه مردم به اطمینان و خوش بینی امید داشته بودند. یحیی که در پایتخت سوریه از خاندانی اصیل و ثروتمند به دنیا آمده بود به عنایت و اهتمام مادری مشفق و مهربان تربیت یافته و تحت تعلیم استادانی ماهر و کاردان درس آموخته بود. وی در مکتب لی باینوس به مطالعه فن معانی و بیان پرداخت و این معلم شهیر که به زودی به استعداد مرید و شاگرد خویشتن پی برد زیرکانه اذعان کرد که اگر یحیی را عیسویان ندزدیده و با خود نبرده بودند او مستحق جانشینی من می شد. زهد و ورع کریزوستوم وی را به زودی مایل به پذیرش سنت مقدس غسل تعمید نمود و بر آن داشت که از شغل شریف و پرفایده و کالت تبری جوید و خویشتن را در بیابانی مجاور به دست گمنامی سپارد و از خلائق پوشیده بدارد و هم در اینجا بود که یحیی شهوات جسم و تن را با توبه سخت شش ساله رام کرد و بر آنها غالب آمد اما پس از شش سال بواسطه ضعف بیماری ناچار شد که به جامعه آدمیزادگان بازگردد و به فرمان ملیتیوس<sup>۱</sup> نیروی فکر و استعداد خویشتن را وقف بر خدمت کلیسا کند، ولیکن در وقتی که با خانواده خود بود و پس از آن که بر کرسی اسقفی اعظم نشست کریزوستوم همچنان در پارسائی و پرهیزگاری کوشش و پایداری نمود. عوائد فراوانی را که پیشینیان او در راه شکوه و جلال ظاهر و اسباب رفاه و تجمل صرف کرده بودند وی با جهد و دقت خرج تأسیس بیمارستانها کرد، و انبوه کثیر مردمی که از منبع احسان او مدد معاش می گرفتند شنیدن کلام فصیح و اخلاق آموز اسقف خویش را از سرگرمی های تآثر و سیرک دوستر می داشتند. آثار مهم فصاحت و

سخندانی او را که تقریباً بیست سال درانتاکیه و قسطنطنیه شنیدند و تحسین کردند با دقت هرچه تمامتر حفظ کرده‌اند، و یا بواسطهٔ در دست داشتن تقریباً یک هزار خطبه و موعظه نقادان<sup>۱</sup> سخن در ایام بعد توانسته‌اند که علو مقام کریزوستوم را درسخنگویی بشناسند و درست بسنجند. ایشان همه به اتفاق رأی این خطیب مسیحی را سخنگویی فصیح بیان و مسلط بر کلام دانسته‌اند که الفاظ جمیل فراوانی را به روانی بکار می‌برد، و چندان بصیر و داننده بود که امتیازی را که از احاطه بر علم معانی و بیان کسب کرده بود پوشیده می‌داشت، و به مدد گنج پایان ناپذیر استعارات و تشبیهات و صور ذهنی و فکری که در سینه داشت عادی‌ترین مباحث را که بر همه کس شناخته بود به نوعی تازه شرح می‌داد. کریزوستوم را هنر باسعادت دیگری بود و آن بکار گماشتن عواطف و احساسات تند در خدمت تقوی و فضیلت، و آشکار کردن زشتی و بیهودگی فسق و فجور بود با شور و اصالتی که از خواص نمایش درامی است.

مساعی راعیانه اسقف اعظم قسطنطنیه خصومت دونوع دشمن را برانگیخت و کم کم این دو را باهم متحد کرد، و دشمنان وی یا روحانیون جاه طلب امیدوار بودند که بر او حسد می‌بردند یا گناهکاران مصر در گناه که سرزنشهای وی باعث رنجش ایشان می‌شد. هنگامی که کریزوستوم از منبر کلیسای اعظم ایاصوفیه رعد آسا بر مسیحیان منحط فاسد می‌خروشید خدنگ ملامتهای وی در میان جمعیت فرو می‌نشست بی آنکه کسی را بیازارد یا به نشانی و علامتی مشخص کند. وقتی که کریزوستوم با شور و شدت به ضد مفاسد خاص توانگران سخن می‌گفت شاید که نیازمندان از دشنامهای او موقه تشفی خاطری حاصل می‌کردند و گناهکاران به واسطهٔ کثرت عددشان در امان می‌ماندند و اندیشهٔ فضل و تفوق اسقف ملامتهای وی را نیز ارزنده و معتبر می‌نمود. اما همچنانکه هرم هر قدر از قاعده به رأس نزدیکتر گردد کم کم کوچکتر میشود تا به آخرین نقطه برسد، به عمال دیوان و وزیران

۲ - چون من خود از مواظف مفصل کریزوستوم تقریباً بکلی بی‌خبرم به دوتن از نقادان امور کلیسائی که از همه بصیرتر و معتدل‌ترند اعتماد کرده‌ام. از این دوتن یکی ارازموس (Erasmus) است و دیگری دوپن (Dupin)، اما باید بگویم که در حسن سلیقهٔ ارازموس به علت دلبستگی وافر او به اعصار قدیم نقصانی هست، و ملاحظات احتیاط آمیز بر توسن عقل و بصیرت دوپن عنان می‌زده است.

و خواجه‌سرایان مقرب وزنان درباری<sup>۱</sup> و شخصی یود و کسبیا زن امپراطور که در رأس هرم جامعه قرار داشتند سهم عظیم‌تری از بار گناه تعلق می‌گرفت زیرا که گناه در میان گروهی کوچکتر از مجرمان تقسیم می‌شد. مستمعین به شهادت وجدان خود از پیش می‌دانستند که کدام گناه با کیفیت زندگیشان تطبیق می‌کند و در نفس خود جرم خویشتن را تأیید می‌کردند. کریزوستوم دلیر بی‌باک تکلیفی خطرناک را برعهده گرفت و به خود حق داد که گناه را آشکار و گناهکار را در نزد عامه مردم رسوا کند و مورد بغض و نفرت ایشان قرار دهد. خصومت نهانی دربار مشوق راهبان و روحانیان ناراضی قسطنطنیه گردید که بر اثر شور و غیرت بیرون از حد اسقف اعظم به شتابی بیش از آنچه باید به اصلاح روش خود پرداخته بودند. اسقف اعظم از فراز منبر زنان خدمتگار کشیشان را سخت ملامت می‌نمود زیرا که ایشان به اسم خادمه یا راهبه پیوسته وسیله گناه یا رسوائی بودند و زهاد گوشه نشین که یکه و تنها دم فرو بسته و از جهان و کار جهان دوری گزیده بودند به گرمی و محبت مشمول پسند و تحسین کریزوستوم می‌شدند، با اینهمه کریزوستوم انبوه کثیر راهبان فاسد را که به دلائل ناشایسته‌ای از قبیل خوشگذرانی یا سودجوئی غالباً در شوارع پایتخت ازدحام و ایجاد زحمت می‌کردند، تحقیر می‌نماید و می‌گوید ایشان شغل مقدس خویشتن را به وصمت ننگ می‌آلایند. اسقف اعظم ناچار بود که قدرت رعب‌انگیز نفوذ و اعتبار خود را باندای تبلیغ و تلقین درهم آمیزد و حمیت او در اجراء قوانین شرعی نه همیشه به رهنمونی حزم و تدبیر بود و نه بکلی فارغ از شهوات خشم و تند خوئی. کریزوستوم طبعاً آتشین<sup>۲</sup> مزاج بود اما با پیکار با نفس می‌کوشید که

۱ - زنان قسطنطنیه دونوع مشخص بودند، یکی از آنان که دوست شیفته کریزوستوم بودند، و دیگری آنان که دشمن او بودند. سه زن ثروتمند از خاندانهای شریف - به نام مارسا و کاستری سیا (Castricia) و یوگرافیا (Eugraphia) - رهبر دشمنان اسقف اعظم بودند و در آزار او می‌کوشیدند. برای این زنان در گذشتن از خطای واعظی که پنهان کردن زشتی و پیری را به زیب و زیور لباس و خودآرائی، تویخ می‌کرد محال و ممتنع بود.

۲ - سوزومون (Sozomen) و علی‌الخصوص سقراط (نه سقراط معروف) کریزوستوم را با اعتدال و بی نظری وصف کرده و عقیده خود را آزادانه درباره او گفته‌اند و دوستان نادان او را سخت آزرده‌اند. این دومورخ پس از کریزوستوم و در عهدی زیسته‌اند که زد و خورد های احزابی تخفیف یافته بوده است و بامردم بسیاری صحبت کرده‌اند که با فضائل و نقائص این مرد مقدس آشنائی کامل داشته‌اند.

برحسب احکام انجیل دشمنان خویشان را دوست بدارد اما چندان که می‌خواست از حق خصومت ورزیدن با دشمنان خدا و دین لذت می‌برد و احساسات خویشان را بعضی اوقات باقوتی بیش از آنچه باید ظاهر می‌کرد چندانکه از وجنات و بیانات او بخوبی آشکار می‌شد. به ملاحظاتی که مربوط به عدم سلامت مزاج یا امساک در طعام بود وی هنوز به عادت دیرین تنها غذا می‌خورد و این عادت که برخلاف رسم مهمان نوازی<sup>۱</sup> بود و دشمنانش آن را به کبر و غرور نسبت می‌دادند لاقلاً باعث تقویت مزاج ناتوان مردی بود طبعاً ترشروی و از صحبت خلق گریزنده. آشنائی و مخالطت با مردم وقوف به امور و تسریع در کارها را آسانتر می‌کند، اما کریزوستوم از این هر دو بریده و بی‌هیچ شائبه ظنی به شخص سراپیون<sup>۲</sup> شماس خود اعتماد نموده بود، و معرفت به طبع انسانی را که از طریق اندیشه حاصل کرده بود به ندرت در سنجش اخلاق و صفات اقران یا وابستگان خود بکار می‌برد. اسقف اعظم قسطنطنیه چون به پاکی نیت و شاید به برتری نبوغ و استعداد خود واقف بود قلمرو اختیارات شرعی شهر شاهنشاهی قسطنطنیه را وسیع‌تر کرد تا شاید حوزه مجاهدات دینی خویشان را که از وظایف کشیشی او بود بزرگ‌تر کند و روش کارش را که کافران به مقاصد جاه‌طلبانه نسبت می‌دادند کریزوستوم خود به منزله تکلیفی مقدس و لازم به شمار می‌آورد و ترک کردنش را جائز نمی‌دانست. در سفر تفتیشی خود به متصرفات آسیائی کریزوستوم سیزده اسقف ایالات لیدیه و فریجیه را عزل و به خلاف تدبیر و احتیاط آشکارا اظهار کرد که فسادی و خیم سلسله اسقفی را ملوث کرده و آن فساد عبارتست از لجام گسیختگی و فسق و فجور<sup>۳</sup> بیرون از حد، و خرید یا فروش عفوگناهان و مناصب

۱ - پالادیوس (Palladius) سخت در دفاع از اسقف اعظم می‌کوشد و می‌گوید که: الف: او هرگز شراب ننوشید. ۲: به واسطه ضعف معده غذای مخصوص می‌خورد. ۳: کاریا مطالعه یا عبادت غالباً باعث می‌شد که وی تا غروب آفتاب روزه‌دار باشد. ۴: از غوغای ضیافت‌های بزرگ و سبک رفتاری مردم در این میهمانیها سخت متنفر بود. ۵: مخارج این میهمانیها را در راه نیازمندان صرف می‌کرد. ۶: اسقف اعظم از حسد و ملامتی که ممکن بود چنین دعوتهائی در پایتختی مانند قسطنطنیه برانگیزاند بیزار بود. Serapion - ۲

۳ - عقیده‌ای که کریزوستوم آزادانه در همه جا اظهار می‌کرد این بود که عدد اسقفانی که شاید مشمول آموزش و رستگاری بشوند به نسبت اسقفانی که باید به عذاب اخروی گرفتار آیند بسیار اندکست.

کلیسایی. اگر این اسقفان بی گناه بودند تهمتی چنین نسنجیده و جائزانه باید نارضائی ایشان را به حق برانگیخته باشد، و اگر گناهکار بودند مردم بسیاری که بایشان همداستان بودند لابد به زودی دریافتند که سلامتشان بسته به خرابی کار اسقف است، وسخت کوشیدند تا وی را در دستگاه مذهبی امپراطوری شرقی غاصبی جائز جلوه گر کنند.

گرداننده این دسیسه کلیسایی تئوفیلیوس اسقف اعظم اسکندریه بود، اسقفی فعال و جوینده جاه و مقام که غنائم حاصل آمده از نهب و غارت رادرابنیه و آثاری حاکی از جلوه گری و خودنمایی در معرض تماشا قرار می داد. نفرت قومی او از عظمت روزافزون شهری که تنزل وی را از مرتبت دوم به مرتبت سوم در سلسله مراتب کلیسایی در جهان مسیحیت باعث آمد، بواسطه نزاع شخصی با کریزوستوم شدیدتر شد. به دعوت خصوصی زن امپراطور تئوفیلیوس از طریق دریا سفر کرد و در قسطنطنیه از کشتی فرود آمد با دسته ای نیرومند از ملاحان مصری برای مقاومت در برابر عوام الناس، و گروهی از اسقفان وابسته به او نیز برای رأی دادن در شورای مذهبی آمدند تا اکثریت لازم حاصل شود. شورای مذهبی در محله ای به نام کلسدون<sup>۱</sup> و ملقب به اوک<sup>۲</sup> تشکیل گردید. و هم در آن جا بود که روفینوس کلیسایی با ابهت و صومعه ای نیز برپا کرده بود. اقدامات و مذاکرات این شوری مدت چهارده روز یا چهارده جلسه دوام یافت. یک اسقف و یک شماس اسقف اعظم قسطنطنیه را متهم نمودند ولیکن چهل و هفت ماده ای را که علیه او عرضه داشتند و بعیدالاحتمال و بی مایه می نمود حقاً باید مدیحه ای منصفانه بشمار آورد که در آن نه عیبی و خدشه ای بود و نه اندک اثری از ملامت. چهار بار به کریزوستوم اخطار شد که وی را به محکمه احضار کرده اند ولیکن او همچنان از سپردن شخص خود و نام نیک خویشتن به دست دشمنان آشتی ناپذیر امتناع می ورزید. دشمنان او نیز عاقلانه از تحقیق و استنتاج درباره اتهامات خاصی امتناع و او را به جرم گردنکشی و نافرمانبرداری محکوم و با شتاب هرچه تمامتر حکم عزلش را صادر کردند. اعضای شورای اوک فوراً و رسماً

از امپراطور تقاضا کردند که حکم ایشان را تصویب و تأیید کند و به موقع اجراء گذارد و به خیراندیشی تلویحاً گفتند که سزاست که واعظ خیره‌سری حیا را به جرم خیانت سیاست کنند زیرا که او به یودوکسیا زن امپراطور دشنام داده و جزیلش<sup>۱</sup> خوانده است. پس اسقف اعظم را به خشونت توقیف کردند و یکی از فرستادگان امپراطور وی را تحت حراست خود از کوچه‌های شهر گذراند و به کشتی در نشاند و در اندک مدتی نزدیک مدخل دریای سیاه در ساحل پیاده کرد و هم از آن جا بود که پیش از انقضاء مدت دوروز اسقف را به احترام و سربلندی به قسطنطنیه بازخواندند.

مریدان وفادار اسقف در اول اظهار حیرت نکردند و مقاومتی نمودند اما پس از اندک وقتی ناگهان و به اتفاق قیام کردند باچنان خشمی که پایداری در برابر آن ممکن نبود. تنوفیلیوس فرار اختیار کرد اما جمع کثیر و مختلط راهبان و ملاحان مصری را بی هیچ رحمی در کوچه‌های قسطنطنیه کشتند. در این وقت زلزله‌ای آمد درست به موقع که گواه صادق وساطت خدائی بود وسیل فتنه و آشوب جوشان و خروشان به پیش رفت تا به دروازه‌های قصر سلطنتی رسید و زن امپراطور که بر اثر ترس با ندامت سخت پریشان و مشوش بود خویشتن را به پای آرکادیوس در افکند و اقرار آورد که سلامت مردم جز به بهای بازگشت کریزوستوم و استقرار مجدد وی در مقام سابقش امکان پذیر نیست. تنگه سفر را سراسر به کشتیهای بی‌شمار پوشاندند و ساحل آسیائی و اروپائی آن را به نور چراغهای بسیار آراستند، و هلهله شادی و کف زدنهای مردمی مظفر و منصور از بندرگاه تا کلیسای بزرگ بامو کب اسقف اعظم همراه بود. کریزوستوم به سهولتی بیش از آنچه باید راضی شد که به شغل سابق خود پردازد پیش از آن که حکم صادر شده از شورای مذهبی اولک قانوناً و به حکم شورای مذهبی دیگری نقض گردد و غافل از خطری که وی را تهدید می‌نمود یا بی‌اعتنا به آن، تا می‌توانست در تعصب دینداری یا شاید کینه‌توزی به دشمنان خود افراط نمود و باطلاقت بیان اما به تند و خشونت در زشتی مفسد « زنانه » سخن گفت، و نیایش کفرآمیزی را که تقریباً در ساحت مقدس کلیسای

۱ - Jezebel زنی بی‌شرم و خبیث که با آهاب پادشاه بنی اسرائیل ازدواج کرد.



ایاصوفیه نثار پیکره زن امپراطور می کردند سخت مذموم شمرده ، وی احتیاطی او دشمنانش را اغوا کرد که روح مغرور یودوکسیا را به آتش خشم شعله ور کنند و او را از مضمون مقدمه معروف یکی از مواعظ کریزوستوم که شاید خود جعل کرده بودند آگاه کردند . مقدمه مذکور چنینست :

« هرودیاس<sup>۱</sup> دگر باره غضبناکست ، هرودیاس دگر باره می رقصد و سر یحیی را دگر باره طلب می کند . » یودوکسیا که زن بود و زنی مقتدر و مسلط بود ، هرگز نمی توانست که کنایت وقاحت آمیز اسقف را براو ببخشد و صبحی موقت که به میان آمد پر از غدر و خیانت بود و مهلتی که دست داد همه در دسیسه گری و هم آهنگ کردن تدابیر مؤثرتر بکار رفت تا اسقف اعظم را رسوا و آنگاه ساقط کنند . گروهی کثیر از بزرگان دینی مشرق انجمن کردند و تئوفیلیوس ایشان را از راه دور به رأی و مشورت راهبری می نمود . اینان معتبر بودن حکم پیشین را تأیید کردند و در حقانیت آن تفحص نمودند و در همین وقت دسته ای از سربازان گتی را به داخل شهر آوردند تا غلیان احساسات مردم را فرو نشانند . در شب زنده داری عید رستاخیز مسیح هنگامی که بر حسب سنت مقدس مذهبی گروهی را غسل تعمید می دادند سربازان با چنان خشونت به درون کلیسا آمدند که مراسم را برهم زدند و متوقف کردند و غسل کنندگان از برهنگی خود شرمنده شدند و سخت ترسیدند . از این گذشته حضور سربازان باعث هتک حرمت سنن و رسوم مقدس عبادت مسیحیان گردید و آرساسیوس<sup>۲</sup> کلیسای ایاصوفیه و تخت کرسی اسقفی اعظم قسطنطنیه را اشغال کرد . مسیحیان اهل سنت اول به گرمابه کنستانتین و آنگاه به دشت و صحرا پناه بردند ، و اسقفان و عمال دیوان و سربازان نیز ایشان را تعقیب می کردند و توهین می نمودند . روز بد عاقبت دومین و آخرین تبعید کریزوستوم با حریق کلیسای اعظم و مجلس سنا و عمارات مجاور مشخص شده است ، و این بلیه عظیم را بی دلیلی مثبت به یأس و نومیدی فرقه ای نسبت داده اند که در معرض آزار و شکنجه بود ، و شاید این اسناد خالی از احتمال نباشد .

۱ - از قصص انجیل و راجع به زن دوم هرود آنتی پاس است که به دختر خود سالومه گفت که سر یحیی را از پدرش بخواهد و به این طریق باعث قتل یحیی گردید .  
 ۲ - Arsacius

چون تبعید داوطلبانه سیسرون<sup>۱</sup> امن و آرامش دولت جمهوری را حفظ کرده بود وی تا حدی حق داشته بود که خویشن را سزاوار تقدیر و تحسین بداند ، اما کریزوستوم مسیحی بود و رعیت امپراطور پس گردن نهادن به حکم او بروی واجب عینی بود . زن عنید امپراطور در عوض آن که به التماس خاضعانه وی گوش کند و اجازه دهد که اسقف معزول درسیزی کوس<sup>۲</sup> یا نکومیدیه سکونت گزیند مقرر کرد که شهر مهجور و دورافتاده کیوکوسوس<sup>۳</sup> تبعیدگاه وی باشد : شهری در میان سلسله جبال توروس<sup>۴</sup> (که اکنون در جنوب آسیای صغیر یعنی ترکیه قرار دارد ) در ارمنستان صغیر ، و درنهمان امیدوار بودند که شاید اسقف اعظم در راه پیمائی سخت و خطرناک هفتاد روزه در حرارت تابستان هنگام عبور از ولایات آسیای صغیر هلاک گردد زیرا که در این مکان ها وی پیوسته در معرض خطر حملات خصمانه اقوام ایزوریائی<sup>۵</sup> و خشم و غضب راهبان آشتی ناپذیرتر بود . باوجود این ها همه کریزوستوم صحیح و سالم بجائی رسید که باید در آن محبوس شود و سه سالی که وی در کیوکوسوس و شهر مجاور آن یعنی آراییسوس<sup>۶</sup> بسر برد آخرین و پرافتخارترین سالهای زندگانی او بود . غیبت اسقف و نیز ظلم و ستمی که به نام دین در حق او روا داشتند وجودش را مقدس نمود و خطاهای دوران تصدی او همه فراموش گردید و وصف استعداد و توانائی و فضل و تقوای او زبان به زبان گشت و توجه احترام آمیز جهان مسیحیت در نقطه ای متمرکز گردید که بیابانی دورافتاده در میان کوهستانهای توروس بود . از این گوشه تنهائی اسقف اعظم ، که مصیبت ، فکر فعال او را نیرو و نشاط عیش بخشیده بود ، بادقت و اهتمام کامل نامه های پی در پی به دورافتاده ترین ولایات می فرستاد و با پند و موعظت از جماعات مختلف پیروان وفادار خود می خواست که در ولاء و اخلاص پایدار بمانند و ایشان را بر آن می داشت که معابد فینیقیه را ویران کنند و ریشه ارتداد را در جزیره قبرس براندازند ، و مبشرانی را که به ایران و سارمات فرستاده بودند مشمول عنایات راعیانه خود نمود و به وسیله سفیران

۱ - خطیب و فیلسوف سیاستمدار رومی در آخرین قرن قبل از میلاد . Cysicus - ۲

۲ - Cucusus - ۴ Taurus - ۵ Isaurians - ۶ Arabissus

خود با اسقف اعظم روم واونوریوس امپراطور مذاکره کرد و دلیرانه خواست که رأی شورای مذهبی اولک که به غرض ورزی جانب وی را فرو گذاشته بود ، به محکمه عالی استیناف یعنی شورائی عمومی که به آزادی تشکیل شده باشد ارجاع گردد . این تبعید شده ممتاز و بنام را هنوز فکری مستقل بود ولیکن تنش اسیر دست جائران و در معرض انتقام جوئی کسانی بود که همچنان از سلطت نام و مقام آرکادیوس امپراطور استفاده سوء می کردند . فرمانی صادر شد که فوراً کریزوستوم را از تبعیدگاه کیوکوسوس به بیابانی بسیار دور به نام پیتی یوس<sup>۱</sup> ببرند و نگهبانان اسقف اعظم اوامر ظالمانه را به امانت و درستی انجام دادند چندان که پیش از رسیدن به ساحل دریائی اوگزین ( بحراسود ) کریزوستوم در شصتمین سال عمر خود در کومانان<sup>۲</sup> واقع در پونتوس جان سپرد . نسل بعد از او بی گناهی و اهلیتش را تصدیق کرده اند و اعظم اسقفان مشرق که پیشینیان ایشان به کریزوستوم دشمنی نموده بودند و خود باید از این دشمنی شرمند بوده باشند چون استقامت اسقف اعظم رم را مشاهده کردند کم کم مایل شدند که نام اسقف قسطنطنیه را دوباره قرین عزت و شرف کنند ، پس به درخواست روحانیون و مردم مؤمن قسطنطنیه بقایای جسد کریزوستوم را سی سال بعد از مرگش از مدفن بی نام و نشان او به پایتخت شاهنشهی مشرق منتقل کردند . تئودوسیوس امپراطور تا کلسدون به استقبال جسد او شتافت و بر روی تابوت او درافتاد و برای والدین گناهکار خود ، یعنی آرکادیوس و یودوکسیا ، از این ولی خدا که از دست ایشان رنج و ستم بسیار کشیده بود طلب عفو و مغفرت کرد .

### مرگ آرکادیوس و جانشینی تئودوسیوس کهتر

با این همه اگر معقولانه بیندیشیم شک می آوریم در این که شائبه گناه موروثی فی الواقع از آرکادیوس به جانشین او رسیده باشد . یودوکسیا زنی جوان و زیبا بود که به مراد دل از لذات حسی کام برمی گرفت و در شوهر خود به چشم حقارت نظر می کرد ، و کنت جان<sup>۱</sup> لا اقل دوست و محرم اسراروی بود چندان که

عامه مردم وی را پدر حقیقی تئودوس کهنتر می‌شناختند. ولیکن شوهرمؤمن و متدین یودوکسیا ولادت پسر را واقعه‌ای بس میمون و موجب فخر و شرف خود و خاندان خویشتن و امپراطوری مشرق دانست و کودک نوزاد را مشمول امتیازی بی‌سابقه کرد یعنی او را به لقب قیصر و اگوستوس ملقب ساخت. در مدتی کمتر از چهار سال پس از ولادت طفل عواقب سقط جنین یودوکسیا را در عنفوان جوانی هلاک کرد و مرگ نا بهنگام وی پیشگوئی اسقفی متعبد و پرهیزگار را باطل نمود. این اسقف مقدس هنگام سرور و شادمانی عمومی تن به قضا در داده و گفته بوده است که یودوکسیا ناظر سلطنت مسعود و دراز مدت فرزند مفخم خود خواهد بود. مسیحیانی که اهل سنت بودند ثناخوان عدالت خداوندی شدند که انتقام کریزوستوم مظلوم ستم کشیده را گرفت و شاید امپراطور تنها کسی بود که از صمیم دل بر مرگ یودوکسیای حریص و مغرور گریه و زاری کرد. این مصیبت خانگی برای آرکادیوس بمراتب دردناکتر از بلیاتی بود که دامنگیر عامه مردم در امپراطوری مشرق گردید، بلیاتی از قبیل غارتگریهای دزدان متمرّد ایزوریائی که جسارت ایشان دستگاه حکومت را متهم به عجز و ناتوانی می‌نمود، و مردم شاکی ناراضی بی‌میل نبودند که زلزله و حریق و قحط و هجوم دسته‌های ملح را نیز به بی‌کفایتی پادشاه نسبت دهند. سرانجام در سی و یکمین سال عمر خود و پس از سلطنتی (اگر مجاز باشیم که از نام سلطنت به خطا یاد کنیم) که سیزده سال و سه ماه و پانزده روز دوام یافت آرکادیوس در کاخ سلطنتی قسطنطنیه جان سپرد. وصف خصائص اخلاقی این پادشاه به بیان در نمی‌گنجد زیرا با و فور یادداشتها و نوشته‌های تاریخی که از این ایام در دست هست مشاهده کاری که آن را بتوان به درستی از فرزند تئودوسیوس کبیر دانست محال است.

پروکوپیوس<sup>۱</sup> مورخ نوشته است که فکر امپراطور در وقت مرگ به بارقه‌ای از عقل و فطانت یا حکمت سماوی منور گردید. آرکادیوس نگران و از پیش در اندیشه عجز و ناتوانی فرزند خود تئودوسیوس بود که بیش از هفت سال از عمرش نمی‌گذشت

و فتنه خطرناک اقلیت مذهبی و روح بلندپروازی یزد گرد پادشاه ایران نیز فکر او را بخود مشغول می‌داشت. در عوض آن که یکی از اتباع جاه‌طلب خویشتر را در قدرت فائده سلطنت شریک و به این طریق او را به دوستداری خود تشویق کند آرکادیوس در کمال بی‌باکی متوسل به بزرگواری پادشاهی بیگانه شد و به موجب وصیت رسمی قضیب سلطنت مشرق را در دست شخص یزد گرد نهاد. پادشاهی که به قوامت فرزند آرکادیوس برگزیده شده بود با شرافت و راستی و صداقتی بی‌نظیر بار امانتی را که به وی سپرده بودند به منزل رسانید. تئودوسیوس در دوران کودکی در حمایت سپاه ایران و تداییر پادشاه آن بود. چنینست داستان عجیبی که پروکوپئوس گفته و آکاتیاس<sup>۱</sup> نیز صدق گفتار وی را انکار نکرده اما جرأت آورده است که قضاوت پروکوپئوس را ناصواب بخواند و امپراطور مسیحی مذهب را به بی‌خردی متهم نماید که چرا چنین بی‌تأمل (ولو به خیر و صلاح تئودوسیوس) مملکت خود و فرزند خویشتر را به دست بیگانه‌ای سپرد که حسن نیتش نامعلوم و خود کافر بود و دشمن. بحث و مذاکره بر سر این مسأله سیاسی پس از گذشت یک صد و پنجاه سال در محکمه عدل ژوستینیانی ممکن بود، ولیکن مورخ با حزم و تدبیر هرگز در نیک و بد وصیت آرکادیوس تفحص نمی‌کند مگر آن که اول از حقیقت آن به یقین آگاه باشد. چون این وصیت را در تاریخ دنیا شبیه و نظیری نیست ما را احتیاج به شهادت قطعی و اکید معاصران آرکادیوس است که متفقاً درست بودن آن را تصدیق کرده باشند. این واقعه عجیب نوظهور که ما را به صحت آن اعتمادی نیست ناچار باید توجه معاصران امپراطور را نیز به خود معطوف داشته باشد، اما سکوت ایشان این داستان درون تهی را که در عصر بعد پدید آمد بکلی باطل می‌نماید.

اگر سلطانی کشور را بتوان به موجب موازین قانون مشمول مقررات مالکیت شخصی کرد، قوانین رومی و حکم محکمه باید قوامت تئودوسیوس را لااقل تا چهاردهمین سال عمر وی به عمش اونوریوس امپراطور سپرده باشد. ولیکن بواسطه ضعف اراده و بیلیات دوران سلطنتش اونوریوس لائق آن نبود که حق طبیعی خود را

طلب کند، و جدائی تام سلطنت شرق و غرب چه از جهت منافع و چه از جهت علائق قلبی چنان بود که پادشاه قسطنطنیه به فرمان دربار ایران با کراهت کمتر گردن می‌نهاد، و از فرمانبرداری دربار ایتالیا سخت بیزار بود. در سلطنت پادشاهی که که ضعف او در زیر نقاب علائم صوری رجولت و حزم و بصیرت پوشیده است، ناکس‌ترین مقربان وی ممکنست که در نهان سیادت دربار را منکر شوند و به ایالات مطیع و فرمانبردار او امر پادشاهی را املاء کنند که آلت دست ایشانست و خود در او به چشم حقارت می‌نگرند. اما چون پادشاه خردسال نمی‌تواند عمال و وزیران خویشتن را به مدد نام و عنوان پادشاهی خویشتن تقویت کند پس ایشان ناچار باید مستقلاً به کسب قدرت و بکاربردن آن پردازند. از جمع صاحب‌منصبان بزرگ دولتی و لشکری که پیش از مرگ آركادیوس موظف و منصوب شده بودند طبقه‌ای از رجال و اعیان پدید آمد که شرف مقام ممکن بود اندیشه تشکیل جمهوری آزادی را در خاطر ایشان تلقین کند. اما به توفیق بخت کارساز زمام حکومت امپراطوری مشرق را آنتی‌میوس<sup>۱</sup> در دست گرفت که به واسطه فزونی لیاقت و استعداد بر فکر اقران خود مسلط گردید و تفوق پایدار یافت. سلامت امپراطور خردسال کمال امانت و شایستگی آنتی‌میوس را ثابت کرد، و حزم و متانت وی مؤید قدرت و نیک‌نامی سلطنت این طفل گردید. اولدین<sup>۲</sup> با لشکری سهمگین از طایفه بیگانگان کم‌فرهنگ در قلب تراس خیمه برافراشته بود و با کبر و گردنکشی همه شرائط آشتی را رد می‌کرد. وی پس از اشاره به خورشید طالع به سفیران رومی گفت: «در هرجائی که مسیر این جرم سماوی به آخر رسد کشور گشائی طایفه هون نیز در همان جا به آخر خواهد رسید.» ولیکن همکارانش که در نفس خود به داد‌گری و نیک‌مردی وزیران امپراطور مطمئن بودند او را ترک کردند و اولدین مجبور شد که دوباره از رود دانوب بگذرد. قبیله سیری<sup>۳</sup> که مؤخر سپاه اولدین را تشکیل می‌دادند تقریباً همه هلاک و هزاران هزار اسیر جنگی بهرسو پراکنده شدند تا در بردگی با زور بازو به کشت مزارع آسیا پردازند. در ضمن شادی و سرور پیروزی به دور قسطنطنیه

دیواری کشیدند مستحکم‌تر و طویل‌تر از پیش تا این شهر را از خطر حفظ کنند و همین بیداری و هشیاری درمرمت استحکامات بلاد ایلیریائی نیز بکار رفت و طرح نقشه‌ای مدبرانه را درافکندند که ظرف مدت هفت سال بااستقرار دائم دویست و پنجاه کشتی مسلح در رود دانوب موجبات تسلط امپراطوری شرقی را بر ناحیه دانوب فراهم می‌آورد.

### حکومت پول چی ریا

اما رومیان سالیان دراز به سیادت و فرمانروائی امپراطوران خوگر شده بودند چندان که به نمایان شدن آثار شجاعت و لیاقت دراولین کس از خاندان سلطنت که برحسب اتفاق زنی از زنان این خانواده بود، به‌وی اجازه دادند که بر تخت خالی تئودوسیوس جلوس کند. پول چی ریا<sup>۱</sup> خواهر تئودوسیوس که فقط دو سال از او بزرگتر بود در شانزده سالگی به لقب اگوستا ملقب گردید و با آنکه گاهگاهی ممکن بود که لطف او به بلهوسی و دسیسه‌گری مکدر شود وی نزدیک به چهل سال در دوران دراز مدت صغرسن برادرش و پس از مرگ برادر به نام خود و ماریسیان<sup>۲</sup> که شوهر اسمی او بود همچنان در امپراطوری شرقی سلطنت کرد. پول چی ریا به ملاحظه حزم و احتیاط یا به خاطر دین مسلک عزویت را برگزید و با وجود آن که به طعن زبان وی را اندکی به ناپاکدامنی متهم کردند پول چی ریا خواهرانش آرکادیا<sup>۳</sup> و مارینا<sup>۴</sup> را از تصمیم خویشان آگاه کرد و جهان مسیحیت ثناخوان او شد و تصمیم وی را مجاهدتی عالی و شیر مردانه در راه پارسائی و پرهیزکاری بشمار آورد. در حضور جمع روحانیون و مردم دختران آرکادیوس نقد بکارت را وقف بر خدا کردند و عهده‌ی که ایشان به سوگند با پروردگار خود بستند بر روی لوحی زرین و مزین به گوه‌های ثمین نقش گردید، و آن لوح را درملاء عام به کلیسای بزرگ قسطنطنیه اهداء نمودند. آنگاه مقرر سلطنتی این سه زن بدل به دیری گردید، و همه مردان را بجز رهبران روحانی و قدیسینی که فرق میان زن و مرد را فراموش کرده بودند

با دقت تمام ازدخول به این آستان مقدس مانع می‌آمدند. پول‌چی‌ریا و دو خواهرش و گروهی از دوشیزگان مقرب که ازحواشی ایشان بودند جماعتی مذهبی تشکیل دادند و کار بیهوده آرایش وپیرایش را ترک کردند و ازخوراك ساده‌ای که به امساك می‌خوردند با روزه‌های مکررکاستند و قسمتی از وقت خود را صرف گلدوزی و چند ساعت روز و شب را وقف اعمال مذهبی از قبیل نماز و دعا و خواندن مزامیر داودی کردند. زهد و تقوای این باکره مسیحی مذهب آراسته به حمیت و سخاوت شاهانه او بود و در تاریخ وقایع کلیسائی کارهای خیر او همه را وصف کرده‌اند: کارهایی از قبیل ساختن کلیساهای مجلل در تمام ایالات امپراطوری مشرق، و ایجاد موقوفاتی به سود غربا و نیازمندان، و عطایای بسیار برای حفظ و ابقاء جماعات رهبانی، و زحمتهای و کوششهای سخت او در برانداختن فرقه‌های مرتد نستوریوس<sup>۱</sup> و یوتی‌کیز<sup>۲</sup> و این‌ها همه ثوابهایی بود که بنا به عقیده رائج شخص نیکوکار را مشمول عنایت خاص خداوندی می‌نمود. این زن پارسای مقدس که فرمانروای امپراطوری مشرق بود درعالم رؤیا، و به وحی‌والهام از بقایای اجساد شهیدان و نیز از حوادث آینده خبر<sup>۳</sup> می‌یافت. با همه این‌ها، زهد و اخلاصمندی پول‌چی‌ریا هرگز دقت و توجه خستگی‌ناپذیری را از امور دنیوی برنگرفت، و چنان‌سینماید که در میان همه اخلاف تئودوسیوس کبیر تنها این زن بود که اندکی از کفایت و توانائی و روح شهامت و مردانگی نیای خود را به ارث برده بود. پول‌چی‌ریا به زبان یونانی و لاتینی آشنائی کامل حاصل کرده بود و آن هر دو را بامهارت و لطف ذوق در مواردی از قبیل سخنگوئی یا نوشتن در باب امور دولتی بکار می‌برد، و با پختگی و سنجیدگی در کارها امعان نظر می‌نمود، و فوری و قطعی عمل می‌کرد، و در حالی که آرام و بی‌تظاهر و تفاخر خود چرخ دستگاه حکومت را می‌گردانید، چندان

۱ - Nesrorius - ۲ - Eutyches

۳ - درعالم رؤیا به کرات به پول‌چی‌ریا خبر دادند که بقایای اجساد چهل شهید را در کجا دفن کرده‌اند. زمین‌گورستان ابتدا خانه و باغ زنی بوده بود از اهل قسطنطنیه و بعد دیر راهبان مقدونی گردید، و آن‌گاه سزار یوس که در ۳۹۷ میلادی به مقام کنسولی رسید کلیسای تیرسوس را در آن بنا نهاد. در سی و پنجمین سال عمر پول‌چی‌ریا به نام دین و دستیاری او دغل بازی عجیبی شد و این زن را از تهمت خدعه‌گری تبرئه نتوان کرد.



مدبر بود که آرامش دوران دراز مدت سلطنت برادرش همه را به ذکاء و استعداد شخص امپراطور نسبت می‌داد ، این راست است که در آخرین سالهای عمر آرام و بی‌حادثه امپراطور اروپا گرفتار بلیه لشکر کشیهای آتیلا شد و لیکن متصرفات وسیعتر آسیا همچنان از آسایشی کامل و سکون و اطمینان دائم برخوردار بود. تئودوسیوس کهنتر هرگز مجبور نشد که به حکم ضرورت در صحنه پیکار با رعیتی متمرد رو یاروی شود و او را سیاست کند و چون نمیتوانیم پول‌چی‌ریا را به سبب زورمندی تحسین کنیم پس سزاوار چنانست که رونق حکومت و روش اعتدال‌آمیز او را اندکی بستائیم.

مردم امپراطوری روم تعلیم و تربیت خداوندگار خود را امری بسیار مهم می‌دانستند و بدان توجه می‌نمودند و به حکم عقل و بصیرت برنامه منظمی برای او مقرر داشته بودند شامل مطالعه و ورزش علی‌الخصوص ورزشهایی که هنگام جنگ بکار آید از قبیل اسب سواری و رها کردن تیر از کمان ، و مطالعات وی شامل رشته‌های خاص بزرگ‌زادگان بود علوم از قبیل صرف و نحو ، و معانی و بیان ، و فلسفه . اساتید چیر دست مشرق با سعی و کوشش بسیار ذهن پادشاه را به آموختن مشغول می‌داشتند و چندتن از نوجوانان با اصل و نسب را به دربار آوردند تا شاگرد خود را به جد و جهد بیشتر برانگیزند و بر آتش دارند که گوی سبقت از دوستان خود بر باید . و لیکن مهم خطیر تعلیم رموز و فنون حکمرانی را به برادر خویشان پول‌چی‌ریا خود بر عهده گرفت و روش کار او شاید مؤید ظن کسانی بوده است که به کفایت و خلوص نیتش در آموزش پادشاه جوان اعتمادی نداشتند. پول‌چی‌ریا به برادر خود می‌آموخت که رفتارش باید شاهوار و باوقار باشد و چنان بخرامد و جامه بر تن نگاه دارد و بر تخت سلطنت جلوس کند که پادشاهی بزرگ را سزد ، و باید که از خنده بپرهیزد و سخن دیگران را به لطف و تفضل بشنود و پاسخ مناسب بدهد ، و سیمای او باید که گاه باوقار و جدی باشد ، و گاه آرام و نامشوش بنماید ، و خلاصه هیئت او مظهر لطف و وقاری باشد که بر امپراطور رومیان براننده است. اما تئودوسیوس را هرگز تحریض و تشویق نکرد که در حفظ اسم و زین و پرافتخار

پدران نامدار خود بکوشد ، و پادشاه جوان بجای آن که مشتاقانه از اجداد خود تقلید کند به پستی گرائید ( اگر جرات آوریم که درجات بی کفایتی را اندازه بگیریم ) چندان که از پدر و عم خود نیز ضعیف تر و ناتوان تر گردید . آرکادیوس و اونوریوس از توجهات پدری مدد می گرفتند که قدرت و اعتبار وی مؤید نصایح عبرت آموزش بود و خود مثل اعلای پادشاهی بود و لیکن پادشاه نگون طالعی که از تخمه پادشاهانست هرگز باندای حقیقت آشنا نمی شود ، و فرزند آرکادیوس را قسمت آن بود که دوران مداوم کودکی را در میان گروهی از زنان و خواجه سرایان خاضع فرمانبردار بسربرد که پیوسته در ملازمت وی بودند . تئودوسیوس فرصت فراوانی را که بواسطه غفلت از تکالیف ضروری منصب والای سلطنت در دست داشت در سرگرمی های یهوده و مطالعات خالی از قایده گذرانید . شکار تنها مشغله جسمی بود که وی را به بیرون شدن از حدود کاخ سلطنتی ترغیب می کرد ، اما در فنون دستی مانند نقاشی و منبت کاری امپراطور سخت کوشنده بود چندان که گاهگاهی در نور چراغ نیم شبی به کار می پرداخت و با چنان ظرافتی از کتابهای مذهبی نسخه نویسی می کرد که او را که امپراطور رومیان بود به لقب « خطاط » یا خوش نویس ملقب کردند که بی سابقه و منحصر به شخص او بود حجاب نفوذ ناپذیری تئودوسیوس را از مردم جدا می کرد و هم به این سبب وی فقط به کسانی اعتماد می نمود که دوستان می داشت و کسانی را دوست می داشت که برسبیل عادت مداح و ثناخوان وجود عاطل او بودند و خاطرش را مشغول می داشتند ، و چون هرگز در نوشته هایی که برای توقیع شاهانه نزدش می آوردند امعان نظر نمی کرد غالباً به نام او بیداد گریهائی می کردند که طبع وی سخت از آنها بیزار بود . امپراطور خود عفیف بود و نرمخوی و آزاده طبع و روؤف و مهربان . اما این صفات ( که هنگامی شایسته نام فضیلت می شوند که مؤید به شهامت و به فرمان عقل و بصیرت باشند ) به ندرت سودمند و بعضی اوقات به زیان ابناء مردم بود . فکر تئودوسیوس که بواسطه تربیت خاص شاهان ناتوان گشته بود در زیر فشار بار سنگین خرافات پست و منحط گردید . وی روزه داری می کرد و سرودهای روحانی می خواند و کورکورانه پذیرنده معتقدات

و معجزاتی بود که ایمان اورا دمام تقویت می کرد. تئودوسیوس بازهد و ولاء خاص قدیسین مرده وزنده نیایش می نمود ، وهنگامی که راهبی جسور و گستاخ وی را تکفیر کرد پادشاه از طعام خوردن امتناع ورزید تا راهب مذکور راضی شد که به التیام جراحی پیردازد که روح تئودوسیوس را بدان مبتلا کرده بود.

### حادثه جوئیهای بودوجیا<sup>۱</sup>

ممکن است که سرگذشت دختری نکوروی و پاک دامن را که از زندگی عادی به مقام سلطنت برافراشته شد داستانی خیالی و باورناکردنی بپندارند ، اگر این داستان بر اثر ازدواج تئودوسیوس صورت حقیقت پذیرفته بود. آته نائیس<sup>۲</sup> بلند آوازه را پدر او لئون تیوس<sup>۳</sup> تربیت کرد و دین و علوم و یونانی را به وی آموخت. فیلسوف آتنی به معاصران خود چندان خوش عقیدت بود که میراث خویشتن را میان دو پسرش تقسیم کرد و برای دخترش سرمایه ای قلیل به ارث نهاد بالغ بر یک صد سکه طلا با این یقین کامل که زیبایی و شایستگی دختری را صداق کافی خواهد بود. حسد و آز برادران به زودی آته نائیس را مجبور کرد که به قسطنطنیه پناه برد و به امید دادستاندن یا شمول لطف خویشتن را به پای پولچی ریا درافکند. این شاهزاده خانم زیرك با فطانت به بیان فصیح و شکوه آمیز آته نائیس گوش فرا داد ، و در نهان خانه خیال دختر لئون تیوس فیلسوف را برای همسری امپراطور مشرق تعیین کرد که اکنون به بیستمین سال عمر رسیده بود ، و باوصف فتنه جمال آته نائیس حس کنجکاوی برادر خویشتن را به آسانی بیدار کرد. وی ازچشمان درشت و بینی خوش نقش و رخسار سفید فام و جعد گیسوی زرین وقامت لاغر میان و لطف رفتار و فهم و بینش اوسخن گفت که به درس خواندن بهتر و افزون تر گشته و از تقوی و عفافی که به غم و محنت آزموده شده بوده است. تئودوسیوس در پشت پرده ای در حجره خواهر خود مخفی شد و به این طریق توانست با کره آتنی را نظاره کند. جوان عفیف طبع فی الحال عشق پاک و شرافتمندانه خود را آشکار کرد و مراسم جشن

زفاف درمیان شادی و سرور ساکنان پایتخت و ایالات برگزار گردید. آته نائیس به تلقین دیگران به سهولت راضی شد که از خطاهای مذهب بت پرستی تبری جوید ، و با گرفتن غسل تعمید به نام عیسوی یودوچیا موسوم شود. ولیکن پول چی ریا لقب اگوستا را از او دریغ داشت تا وقتی که زن امپراطور به زادن دختری ، که پس از گذشت پانزده سال زن امپراطور مغرب شد ، باروری خویشتن را ثابت نمود. یودوچیا برادران خویشتن را به نزد خود احضار کرد و ایشان بانگرانی واضطراب گردن به فرمان شاهانه نهادند. چون بخشیدن ستم گریهای خوش عاقبت این دو برادر برای یودوچیا بسیار آسان بود ، او تسلیم مهر خواهری یا شاید خود پسندی خویشتن گردید و هر دو برادر را به مقام عالیتر کنسولی و مناصب دیوانی برافراشت. در کاخ پرناز و نعمت پادشاهی زن امپراطور پیوسته باریاضت و مطالعه به تکمیل و تهذیب هنرهای می کوشید که در نهاد وی بود و اسباب بزرگی او بود ، و نیروی قریحه را خردمندانه وقف بر تعظیم شعائر مذهبی و بزرگداشت شوهر خود می کرد. یودوچیا هشت باب اول تورات و پیشگوئی هال دانیال و زکریای نبی را به سبکی شاعرانه از نو نگاشت و اییاتی از همر را چنان تنظیم کرد که با زندگی و معجزات حضرت عیسی منطبق شود ، و داستان سیپریان مقدس را نگاشت و نیز مدایحی در وصف پیروزیهای تئودوسیوس در جنگ با ایرانیان. نوشته های یودوچیا را مردم آن روزگار ستوده اند که خاضع بودند و خرافاتی ، اما نقادان منصف صریح گفتار نیز در آنها به چشم حقارت ننگریسته اند. محبت امپراطور به یودوچیا با تملک این زن و گذشت زمان کاهش نپذیرفت و زن تئودوسیوس پس از ازدواج دخترش رخصت یافت که برای شکرگزاری و اداء نذرهایی که کرده بود به زیارت اورشلیم برود ، و آن همه ناز و تفاخری که موکب او در عبور از سرزمین امپراطوری مشرق نمودند با روح فروتنی که از خواص مسیحیت است مخالف می نمود. از فراز تخت زرین جواهر نشان یودوچیا در مجلس سنای آنتاکیه خطابتی خواند بایانی بلیغ و فصیح و اراده خود را دائر به توسعه دیوار شهر اعلان نمود و عطیه ای به مقدار دویست پوند طلا برای مرمت گرمابه های عمومی اهداء کرد ، و پیشنهاد مردم سپاسگزار آنتاکیه را که

رسماً مقرر داشته بودند که مجسمه‌هائی از این زن ساخته شود قبول نمود. خیرات و میراث و موقوفات مذهبی زن تئودوسیوس در فلسطین از جود و سخای هلنا نیز افزون‌تر گردید، و با آن که ممکن بود خزانه ملت با این گشاده‌دستی بیش از حد و اندازه خالی شود یودوجیا از بازگرداندن غل و زنجیر پطرس مقدس و بازوی راست استفان مقدس و تصویری از حضرت مریم (که نگارنده آن لوقای مقدس بود و در صحتش شکی نه) به شهر قسطنطنیه خشنود بود و از وقوف به این خشنودی لذت می‌برد. ولیکن این سفر دور و دراز برای زیارت ارض مقدس پایان ناسعود دوران افتخارات یودوجیا بود زیرا این زن که از جاه و جلال بی‌ارزش سیر شده و شاید فراموش کرده بود که پول‌چی‌ریا را براو حق بسیار است، از سرجاه‌طلبی خواهنده و جوینده حکومت امپراطوری مشرق گردید و نزاع زنانه در کاخ سلطنت آشفته‌گی پدید آورد، اما فضل و تفوق خواهر تئودوسیوس سرانجام باعث پیروزی وی گردید. با اعدام پولینوس، رئیس تشریفات درباری، و عزل سیروس<sup>۱</sup> رئیس گارد پریتموری در مشرق، مردم را شکی نماند که عنایت یودوجیا چندان مؤثر نیست که دوستان وفادار او را از خطر محفوظ بدارد، و جمال بی‌مثال پولینوس موجب اشاعه خبری سرّی گردید که وی را گناهی نبوده است جز توفیق در عشق ورزیدن. بمحض این که زن پادشاه مشاهده کرد که محبت شوهر را چنان از دست داده است که باز یافتنی نیست از او رخصت خواست که در اورشلیم دور افتاده گوشه عزلت‌گزیند. یودوجیا آنچه را تمنا کرده بود به سهولت حاصل کرد و لیکن حسد تئودوسیوس یا روح‌کینه توز پول‌چی‌ریا در کنج تنهائی نیز همچنان در آزار وی کوشید. فی‌المثل به ساتورنینوس<sup>۲</sup> رئیس خادمان درباری امر شد که دوتن از روحانیان را که مقرب‌ترین خادمان یودوجیا بودند به کشتن سیاست‌کند. یودوجیا نیز فی‌الفور به انتقام مرگ این دوتن رئیس خادمان را به قتل رسانید و شدت خشم و غضبی که در این مورد از او مشاهده گردید موجب بدگمانی شد و چنان نمود که تئودوسیوس حق داشته است که براو سخت بگیرد. باری زن امپراطور را به فضیحت از شرف

و عناوین مقامی که داشته بود محروم کردند ، و او شاید به ناحق در چشم مردم روزگار رسوا و ننگین گردید و بقیت عمر خود را که تقریباً شانزده سال بود در تبعید و عبادت گذراند. نزدیک شدن پیری یودوچیا و مرک تئودوسیوس و به اسیری بردن یگانه دختر ستمدیده اش از رم به کارتاژ و هم صحبتی با راهبان فلسطین مزاج فکر این زن را که به مذهب دوستی گرائیده بود تأیید و تقویت کرد. پس از تجربه یک عمر و مشاهده پست و بلند زندگی انسانی دختر لئون تیوس فیلسوف در اورشلیم در شصت و هفت سالگی جان سپرد و دردم بازپسین همچنان می گفت که من هرگز از حدود مودت و عفاف تجاوز نکردم .

از جنگ میان ایران و روم نتیجه قطعی حاصل نشد و پس از آن صلحی بمیان آمد که هشتاد سال دوام یافت . ارمنستان میان ایران و روم تقسیم شد .

## فصل سی و سوم

هجوم طایفه واندال به افریقا. اگوستین مقدس و محاصره هیپو.

غارت کارتاز. افسانه هفت خفتگان.

در سال ۴۲۳ میلادی اونوریوس از بیماری استسقا مرد و سرانجام والن تی‌نیا سوم جانشین او شد که کودکی شش ساله و فرزند گالاپلاسیدیا<sup>۱</sup> و کنستانتیوس سردار (که گالاپلاسیدیا پس از مرگ آدولفوس با او ازدواج کرده بود) و پسرعم تئودوسیوس کهنتر بود. پلاسیدیا بیست و پنج سال به اسم فرزند خود سلطنت کرد. فرماندهان سپاه او آئی تیوس<sup>۲</sup> بودند و بونی فاس<sup>۳</sup>، و گیون بونی فاس را «خاتم رومیان» می خواند. پس از آن که آئی تیوس خواست که به نیرنگ و دسیسه وی را در چشم پلاسیدیا رسوایی اعتبار نماید بونی فاس به ناسنجیدگی پیشنهاد اتحادی با طایفه واندال در اسپانیا کرد و ایشان را به سکونت در افریقا دعوت نمود. بونی فاس بعد از فوت وقت یعنی پس از آن که ژن زریک<sup>۴</sup> پادشاه وحشی صفت قوم واندال دعوتش را پذیرفته بود از کرده پشیمان شد.

### هجوم طایفه واندال به افریقا

حاشیه دراز و باریک ساحل شمالی افریقا سراسر پوشیده از آثار فراوان هنر و عظمت رم بود و درجات رونق و آبادانی هرجائی را می توانستند بر حسب فاصله آن جا از کارتاز و مدیترانه اندازه بگیرند. در آینه خیال هر شخص اندیشمندی

به اندکی تأمل تصویری بسیار روشن از حاصلخیزی و وضع کشت و زرع این نواحی نقش خواهد بست. سرزمین افریقای شمالی بسیار معمور بود و سکنه آن قوت فراوان برای مصرف خود ذخیره می‌کردند، و صدور سالانه غلات علی‌الخصوص گندم مرتب و درحد وفور بود چندان‌که افریقا باید به حق انبار غله روم و همه عالمیان خوانده شده باشد. اما ناگهان هفت ایالت حاصلخیز شمال آفریقا، از پنجه تاطرابلس همه در برابر هجوم لشکر واندالی پایمال گردید. شاید که خصومت مردم و تعصب دینی و خطابه‌های گزاف‌گویان همه باعث آمد که خشم ویران‌گر این قوم بزرگتر از آنچه بوده است در نظر جلوه‌گر شود. جنگ، حتی منصفانه‌ترین نوع آن، یعنی نقض حقوق بشری و موازین عدل و نصفت و روح متمرّد و عصیان‌گر اقوام کم‌فرهنگ پیوسته آتش مخاصمات این مردم را مشتعل‌تر می‌کند چندان‌که آرامش جامعه و زندگی خانوادگی ایشان را برهم می‌زند. و اندالها هر جا که مقاومتی مشاهده می‌کردند امان نمی‌دادند و گناه هموطنان شجاع خویشتن را به ویران کردن بلادی مجازات می‌کردند که آن دلاوران در آن‌سوی دیوارهای آنها کشته شده بودند، و بی‌اعتنا به چگونگی وضع اسیرانی که در جنگ گرفته بودند انواع بی‌حرمتی‌ها و شکنجه‌ها را در حق پیرو جوان، و زن و مرد، و وضع و شریف ایشان بکار می‌بردند تا به نیروی زور از ذخائر سری ایشان آگاه شوند. نظام حکومت ژن‌زریک مبتنی بر اصل سخت‌گیری بود، و جنگهای مخرب و بی‌درپی او نماینده این سیاست سخت‌گیری. ژن‌زریک نه همیشه بر شهوت سرکش غضب خود مسلط بود و نه برخشم پیروان خویشتن، و لجام گسیختگی مغربی‌ها و تعصب دینی فرقه دوناতিست<sup>۱</sup> بلیات جنگ را سخت‌تر نمود با این همه به سهولت قبول نمی‌توانم کرد که قوم واندال را همیشه رسم بر این بوده است که درختان میوه و زیتون سرزمینی را که در آن قصد اقامت داشتند ازین برکنند و معدوم کنند، همچنان‌که باور نمی‌توانم کرد که از تدابیر معمول ایشان یکی آن بوده باشد که جمعی از اسراء جنگی را در مجاورت شهری محاصره شده به هلاکت رسانند فقط برای آن که هوا را آلوده کنند و طاعون به وجود



آوردند زیرا که اگر چنین می کردند خود ناچار نخستین قربانی مرض می شدند<sup>۱</sup>.

### اگوستین مقدس و محاصره هیپو

ضمیر آزاده مردی نکوسیرت چون کنت بونی فاس از مشاهده ویرانی که او خود به بار آورده بود و سرعت پیشرفتش را مانع نتوانست آمد سخت متألم بود و اندوهی جانسوز او را شکنجه می داد. پس از شکست در نبردی وی به درون هیپوریجیوس<sup>۲</sup> ( شاه آباد هیپو ) پناه برد و هم در آنجا در محاصره دشمنی قرار گرفت که وی را پشتیبان حقیقی افریقا به شمار می آورد. هیپو مستعمره ای ساحلی بود به فاصله تقریباً دویست میل از غرب کارتاژ و لقب ممتاز ریجیوس یا شاه آباد را در ایام پیشین به سبب سکونت پادشاهان نومیدیه ای در آن مکان کسب کرده بود. هنوز آثاری از تجارت و کثرت جمعیت در محیط شهر جدید محسوس و مشهود است، شهری که در اروپا آن را به غلط به نام تغییر یافته بونا<sup>۳</sup> می شناسند. بار زحمات جنگی و نگرانیهای فکری کنت بونی فاس به شنیدن سخنان معرفت آموز و جان پرور دوستش اگوستین مقدس سبکتر می شد تا روزی که این اسقف که رکن رکن و شمع فروزان مذهب اهل سنت بود در سومین ماه محاصره هیپو و هفتاد و ششمین سال عمر خویشتن به آرامی جان سپرد و از مصائب موجود و ولیاتی که وطن او را تهدید میکرد رهائی یافت. روزگار جوانی اگوستین آلوده به مفاسد و خطاهای بسیار بود و او به زیرکی به همه آنها اعتراف کرده است، ولیکن از لحظه ای که به دین عیسوی ایمان آورد تا روزی که از این دنیا رفت رفتار اسقف هیپو همه پاکی و سادگی و مبتنی بر اصول سخت اخلاقی بود، و بارزترین فضیلت او غیرت و حمیت او در مبارزه

۱ - نخستین شکایتی که از افریقا شده در نامه ای آمده است از کاپریولوس اسقف کارتاژ. در سرگشت اگوستین مقدس به قلم دوست و همکار او پوسیدیوس نیز شرحی در این باب هست، و نیز در تاریخ آزارهای مذهبی قوم و اندال به قلم ویکتور وی تنسیس (Vitensis). وصفی که این شخص شصت سال پس از هجوم قوم واندل نگاشته مبین خشم و غضب نویسنده است و حقیقت وقایع را کمتر آشکار می کند.

۲ - Hippo Regius. ۳ - Bona

بامرتدان بود، از هرکیشی و فرقه‌ای، از قبیل پیروان مذهب مانوی<sup>۱</sup> و دوناتیستی<sup>۲</sup> و پلاجیوسی<sup>۳</sup> که باینان همه پیوسته جدال می‌کرد. چند ماه پس از مرگ او هنگامی که لشکر واندال به شهر هیپو آتش درزد کتابخانه‌ای که حاوی تألیفات فراوان اسقف بود به مددکاری طالع نیکو از خطر نجات یافت. مجموعه کتب اگوستین مشتمل بر دویست و سی و دو کتاب و رساله مجزی و همه در باب معارف الهی است. گذشته از این‌ها تفسیر کاملی از انجیل و مزامیر داود و مخزنی از مواعظ و خطبه‌های اسقف نیز در این مجموعه موجود است. به عقیده منصف ترین ناقدان معلومات سطحی اگوستین محدود به زبان<sup>۴</sup> لاتینی بود و سبک نویسندگی او بعضی اوقات از فصاحتی که حاکی از شور عواطف اوست جان می‌گیرد و با این همه به واسطه بلاغت دروغین و پرتکلف وی غامض و درهم پیچیده است. ولیکن اگوستین دارای فکری واسع و توانا و طالب جدال و مناقشت بود و با جرأت و جسارت در قعر هاویه تیره و تاری مباحثی فرو می‌شد از قبیل مبحث «فیض»<sup>۵</sup> و «قسمت ازلی» و «اختیار» و «گناه جبلی»<sup>۶</sup> و نظام متصلب شریعتی را که وی طرح افکنی یا تجدید کرد پیروان فرقه مذهبی رومی در ظاهر ستوده و در باطن به اکراه پذیرفته‌اند.

بواسطه حذاقت بونی فاس یا شاید به علت جهل و غفلت واندال‌ها محاصره هیپو بیش از چهارده ماه همچنان دوام یافت. دریا پیوسته در خطر حمله بود، و هنگامی که سرزمین مجاور بر اثر نهب و غارت خلاف قاعده بکلی فرسوده گردید محاصره‌کنندگان مجبور شدند که بواسطه قحط و گرسنگی دست از مساعی خود بازدارند. نایب السلطنه مغرب یعنی پلاسیدیا اهمیت و خطر افریقا را به شدت احساس

۱ - Manichaeans پیروان مانی پیامبر ایرانی. ۲ - Donatist نام پیروان دوناتوس است که در قرن چهارم میلادی به تأسیس فرقه جدیدی پرداخت. ۳ - پیروان Pelagius راهب بریتانیایی در قرن چهارم میلادی. وی اصل «گناه جبلی» را انکار کرد و انسان را دارای آزادی اراده دانست. ۴ - در عصفوان جوانی اگوستین مقدس از یونانی خواندن بیزار بود و به صراحت اعتراف می‌کرد که نوشته‌های پیروان فلسفه افلاطونی را به زبان لاتینی می‌خواند. بعضی از ناقدان امروزین را عقیده بر آنست که به واسطه یونانی ندانستن اگوستین را اهلیت نبوده است که انجیل و تورات را تفسیر کند، و سیرون و کوین‌تی‌لیان آشنائی به این زبان را برای اساتید علم معانی و بیان لازم دانسته‌اند. ۵ - gracia یا فیض خدائی از مباحث علم الهیست و عبارتست از لطف و محبت پروردگار به بندگان خود با آن که مستحق چنین عنایتی نیستند. ۶ - یعنی نافرمانی آدم و حوا که در فرزندان ایشان نیز هست و گناهش دامنگیر همه.

می‌کرد و از آنها سخت اندیشناک بود و هم باین سبب به متحد شرقی خود توسل جست و از او مدد خواست ، و اسپارا که با تجهیزات نیرومند با کشتی از قسطنطنیه آمد نیروی بری و بحری ایتالیا را تقویت کرد. بمحض این که قوای جنگی هردو امپراطوری تحت فرماندهی بونی فاس با هم پیوستند وی با تهور و دلاوری برای پیکار با طایفه واندال لشکر کشید. شکست دوم سرنوشت افریقا را معلوم کرد به وضعی که بازگشت از آن امکان‌پذیر نبود و بونی فاس باستانی که از نومییدی پدید آمده بود به عزم سفر به کشتی در نشست، و مردم هیپو را گذاشتند تا با خانواده و اثاث خود جای خالی سربازان را اشغال کنند زیرا که قسمت اعظم سربازان کشته یا در دست لشکر واندال اسیر شده بودند. کنت بونی فاس که فریب خوردنش مانند زخمی مهلک در جان امپراطوری کارگر افتاده بود ناچار باید با اندکی نگرانی به کاخ راونا داخل شده باشد. اما لبخند پلاسیدیا به زودی نگرانی وی رافع کرد و بونی فاس مرتبت اشرافی و مقام و عنوان فرماندهی کل سپاهیان رومی را با منت پذیرفت ، اما باید که به مشاهده مدالهایی که صورت وی را با ذکر کلمه پیروزی و سجایای خاصش بر آنها نقش کرده بودند شرمند روی شده باشد. آشکارا شدن خیانت آئی تیوس و نارضائی همسر امپراطور و عنایات و امتیازاتی که شامل حال دشمن او گردید روح غدار و گردنکش آن مرد نابکار را سخت برآشت ، و او با شتاب تمام از گال به ایتالیا بازگشت با خدم و حشم یا بهتر بگوئیم بالشکری از مردم نیمه متمدن که پیرو او بودند، و عجز و ناتوانی دستگاه حکومت تا بدان حد بود که دو فرمانده سپاه یعنی بونی فاس و آئی تیوس نزاع شخصی خود را با جنگی خونین به پایان بردند. بونی فاس پیروز شد اما در پیکار با دشمن از نیش سنان وی جراحتی مهلک یافت و بر اثر آن ظرف چند روزی هلاک گردید ، و مردنش با چنان عواطف خیراندیشانه دینی همراه بود که مردم واپسین به زن اسپانیائی خود که ثروتی فراوان به ارث برده بود توصیه کرد که آئی تیوس را به شوهری قبول کند ولیکن آئی تیوس نتوانست فوراً از کرم جوانمردانه دشمن محض خود فایده‌تی برگیرد

زیرا که پلاسیدیا وی را با صدور فرمانی محکوم و متمریدی عصیانگرا اعلام کرد. آئی تیوس کوشید تا در دفاع از قلاع مستحکمی پردازد که در ملک موروثی وی ساخته شده بود اما با این همه نیروی جنگی امپراطور وی را به زودی مجبور کرد که به خیمه های هونها و وفادار در پانونیا پناه برد و به این طریق دولت امپراطوری بواسطه نزاع و ناسازگاری دوتن از نام آورترین مبارزان خود از خدمات ایشان محروم گردید.

### طارت کارتاژ

طبعاً همه باید در انتظار آن بوده باشند که پس از عقب نشینی بونی فاس لشکر واندال بی مقاومتی از جانب سپاه امپراطور وی هیچ تأخیری به فتح افریقا نائل آید. اما از تخلیه هیپو تا سقوط کارتاژ هشت سال گذشت و در ضمن این مدت ژن زریک جاه طلب که ظاهراً در اوج اقبال و کامروائی بود با امپراطور پیمان صلح بست و به موجب عهدنامه پسر خویشتن هونریک<sup>۱</sup> را به فدیت به امپراطور داد و قبول کرد که هر سه قسمت موریتانیا<sup>۲</sup> فارغ از تشویش و آشفتگی در تملک امپراطور بماند. این رویه اعتدال آمیز را که نمی توان به دادگری ژن زریک فاتح نسبت داد باید از حسن تدبیر و سیاست وی دانست. دیهیم پادشاهی ژن زریک در محاصره دشمنان داخلی بود که رذالت نسبش را عیب او می شمردند و مدعای مشروع برادرزادگانش یعنی پسران گندریک<sup>۳</sup> را تأیید می کردند. ژن زریک برادرزادگان خود را در حقیقت فدای امن و سلامت خویشتن کرد و به فرمان وی مادرشان را نیز که بیوه پادشاه متوفی بود به رود آمپ ساگ<sup>۴</sup> در افکندند ولیکن احساس نارضائی مردم ناگهان به شدت تمام آشکار شد و اثرات آن دسائس خطرناک پی در پی بود، و گفته اند که ژن زریک بیدادگر جنگنده خوی خون و اندال ها را به دست جلادان بیشتر ریخته است تا در میدان کارزار. تشنجات افریقا که کار حمله را

۱ - Hunneric - ۲ - Mauretania کشوری باستانی که بعد مستعمره امپراطوری روم شد و در شمال غربی افریقا قرار دارد. در آن ایام این کشور به سه قسمت و هر قسمت به نامی بوده است که یکی از آنها نومیدیه بود. ۳ - Gonderic - ۴ - Ampsaga

بر او آسان کرده بود مانع استقرار پایدار قدرت وی گردید ، و فتنه‌های مغربی‌ها و آلمانی‌ها و دوناتیسیها و پیروان مذهب سنت سلطنت متزلزل وی را پیوسته تهدید می‌نمود و آشفته می‌کرد . در همان وقتی که به‌سوی کارتاژ پیش‌می‌رفت پادشاه‌واندال مجبور شد که افواج خود را از متصرفات غربی روم فراخواند ، و ساحل دریا در معرض خطر اقدامات جنگی رومیان اسپانیا و ایتالیا قرار گرفت ، و شهر مستحکم سیرتا<sup>۱</sup> که در قلب نومیدیه و دور از کناره دریا بود هنوز با سرسختی بسیار در حفظ استقلال خود پایداری می‌نمود . ژن‌زریک به مدد همت و ثبات قدم و بی‌رحمی کم‌کم بر همه این مشکلات فائق آمد و برای استقرار مملکت افریقائی خود همه فتنون و تدابیر صلح و جنگ را به‌تناوب به کار برد و ذیل عهدنامه‌ای رسمی را به نام خود امضاء کرد به این امید که در مدتی که پیمان صلح باقیست و تا لحظه‌ای که او خود به نقضش نپرداخته است از آن سودی حاصل کند . دشمنان وی به شنیدن اظهارات مودت آمیزش ، که مقاصد خصمانه او را در نزدیک شدن به کارتاژ پوشیده می‌داشت ، در مراقبت سستی نمودند و سرانجام لشکر واندال بر کارتاژ شبیخون زد درست پانصد و هشتاد و پنج سال پس از انهدام شهر و انحلال دولت آن به دست سی‌پیوی کهنتر .

از ویرانه کارتاژ قدیم شهری جدید برخاست با عنوان « کلنی » و با آنکه ممکن بود کارتاژ در برابر امتیازات شهر پادشاه نشین قسطنطنیه و شاید تجارت اسکندریه یا شکوه و جلال آتناکیه سر به احترام خم کند معذک در امپراطوری روم غربی هنوز حائز مقام دوم بود و « رم » قاره افریقا خوانده می‌شد ( اگر جائز باشد که اصطلاح مردم آن عصر را بکار ببریم ) . این پایتخت ثروتمند پر نعمت با همه آن که تابع روم بود منظره‌ای از رونق و آبادانی مملکتی مستقل را جلوه گر می‌کرد و حاوی صناعات و سلاحهای جنگی و ذخائر گرانبهای هر شش ایالت بود . مناصب دولتی غیر نظامی به ترتیب از حکومت کوی و برزن شهر شروع می‌شد و به درجات عالی‌تر می‌رسید و در رأس همه آنها دستگاه حکومت فرمانروای کل متصرفه قرار داشت که بالقب پروکنسول نماینده دولت و شأن و منزلت کنسولهای

رم قدیم بود . مدارس و ورزشخانه هائی بنا شد برای تعلیم و تربیت جوانان افریقائی و راه و رسم آزاد زادگان، و علوم و فنونی از قبیل دستور زبان و علم معانی و بیان و فلسفه را که ایشان فرا می گرفتند به همه کس می آموختند اما به زبان یونانی و لاتینی . عمارات کارتاژ همه یکسان و باشکوه و مجلل بود . در قلب پایتخت پیشه ای ترتیب دادند و در آن درختان بسیار کاشتند و بندر « نو » که دارای لنگرگاهی امن و وسیع بود هر کس را که به حرفه تجارت اشتغال داشت اعم از خودی و بیگانه بکار می آمد ، و مسابقات سیرکی و نمایش های دیگر تقریباً هنگام حمله لشکر واندال نیز در معرض تماشای خلق قرار می گرفت . کارتاژها در شهرت و اعتبار با شهر خود برابر نبودند و خوی نیرنگ باز و عهد شکن ایشان هنوز به لوم خیانتگری آلوده بود . بواسطه عادات و رسوم کسب و تجارت و استفاده بیش از اندازه از اسباب رفاه و راحت رفتار کارتاژیان به پستی و فساد گرائید و تحقیر کفر آمیز راهبان و عادت بی شرمانه مردم کارتاژ به نوعی از شهوات غیر طبیعی ، و اعظ عصر یعنی سال ویان<sup>۱</sup> متدین را برانگیخت تا به شدت تمام برایشان<sup>۲</sup> بتندد . پادشاه واندال سخت در اصلاح مفاسد این قوم شهوت ران کوشید و کارتاژیان آزاد ، آن مردم قدیم و شریف و پاک نهاد ( اظهارات و یکتوروی تن سیس در این باب خالی از قدرت و قوت نیست ) به دست ژن زریک به ننگ عبودیت درافتادند و خوار و ذلیل شدند . پس از آن که ژن زریک سربازان عنان گسیخته خود را اجازت داد که عطش خشم و آزار را سیراب کنند روشی مبتنی بر قواعد منظم تر برای غارتگری و ظلم و ستم برقرار کرد ، و فرمانی منتشر گردید که به توصیه آن همه افراد مردم باید بی تأخیر و دغل آن چه طلا و نقره و جواهر و اثاث گرانها دارند همه را به عمال پادشاه تسلیم کنند ، و اگر بکوشند که حصه ای از میراث پدری را پنهان کنند به دولت خیانت کرده اند و بی رحمانه ایشان را

۱ - Salvian - ۲ - سالویان می گوید که مفاسد خاص هر کشوری همه در فسادگاه کارتاژ جمع آمده است . افراط در تمتع از شهوات جنسی را افریقائیان می ستودند و آن را نشان رجولت خود می دانستند . کوچه های کارتاژ ملوث به وجود مخنثانی بود که آشکارا خویشان را به صورت زنان جلوه گر می ساختند و لباس زنانه بر تن می کردند . اگر راهبی در شهر دیده می شد او را تحقیر می نمودند و به دنبالش به راه می افتادند و به سخره اش می گرفتند .

به مرگ و شکنجه سیاست خواهند کرد. اراضی این متصرفه پروکنسول نشین که در مجاورت شهر کارتاز قرار داشت همه را به دقت اندازه گرفتند و میان مردم کم - تمدن و اندالی تقسیم کردند ، وژن زریک فاتح سرزمین حاصلخیز بیزاکیوم<sup>۱</sup> و قسمتهای مجاور آن را که عبارت از نومیدیه و گاتولیا<sup>۲</sup> بود ملک خاص خود کرد .

این طبیعی بود که ژن زریک از کسانی که خود ایشان را آزرده بود سخت بیزار باشد و اعیان و سنا توران کارتازی در معرض حسد و نفرت وی قرار گرفتند ، و همه کسانی که شرائط ننگین او را رد کردند زیرا که دین و شرف نفس ایشان را از قبول آنها مانع می آمد ، به حکم ستمگر آریوسی مذهب مجبور شدند که کیفیت تبعید دائم را بپذیرند و هم به این علت رم و ایتالیا و متصرفات مشرق پرشد از جمع کثیر تبعیدشدگان و فراریان و اسیران بی گناه ساده دل که جویای رحم و شفقت مردم بودند ، و نام و ذکر مصائب سی لس تیان<sup>۳</sup> و ماریا پیوسته در رسائل تئودورت خیراندیش ضبط خواهد بود . این اسقف سوری به حسرت و افسوس از مصائب سی لس تیان سخن می گوید یعنی سنا تور شریف و ثروتمند کارتازی که چندان ذلیل گشته بود که خود و زنش و خانواده اش و خدمتکارانش ناچار شدند برای لقمه نانی در کشوری بیگانه گدائی کنند . اما تئودورت تسلیم و رضای این تبعید شده مسیحی را می ستاید که با وجود فشار بار آلام و شدائد به واسطه صبر و بردباری ذاتی از سعادت حقیقی برخوردار بود ، بیش از آنچه معمولاً مردم توانگر و مرفه حال را نصیب می شود . داستان ماریا ، دختر یودی مون<sup>۴</sup> جلالت مآب ، عجیب است و خواندنی . هنگام غارت کارتاز بعضی از بازرگانان سوری او را از واندالها خریدند و آنگاه در وطن خود به بردگی فروختند . زنی از خدمتکاران ماریا که با همان کشتی به سوریه منتقل می شد و به همان خانواده ای فروخته شده بود که ماریا را به بردگی خریده بودند ، همچنان به بانوی خویشتن احترام می نمود ، بانویی که قضای روزگار او را خوار کرده و به پستی بندگی درافکنده بود . زن خدمتکار کارهای روزانه بانوی

خود را، که پیش از این به حکم فرمانبرداری بر او لازم و واجب بود، اکنون با محبت و حق شناسی انجام می داد. رفتار شکفت انگیز خدمتکار کیفیت مقام اجتماعی ماریارا آشکار کرد و سخاوت بعضی از سربازان پادگان در غیبت اسقف سیرهوس<sup>۱</sup> باعث رهایی این زن از قید بندگی گردید و کرم تئودورت معاش وی را چنان که درخور حال او بود فراهم آورد. ماریا ده ماه در میان زنان شماس کلیسا به سربرد تاروی که ناگهان به وی خبر رسید که پدرش که از کارتاز ویران فرار کرده بود اکنون به شغلی شریف در یکی از متصرفات غربی اشتغال دارد. مهر فرزندی ماریارا ناشکیبا کرد و اسقف متدین از او حمایت نمود و نامه ای برای توصیه وی به اسقف آگائی<sup>۲</sup> نوشت که هنوز باقیست. آگائی شهری بود در سیلیسیا<sup>۳</sup> که در کناره دریا قرار داشت و در جشن تجاری سالانه، کشتی های امپراطوری غربی پیوسته بدان جا می آمدند. تئودورت از همکار خود صمیمانه و به التماس می خواهد که با این دوشیزه لطف و محبتی کند در خور بزرگزادگی او و می گوید که می خواهم او را به دست بازرگانانی چندان باایمان و راستکار بسپاری که بازگرداندن دختری گم گشته را (که باز یافتنش از حد امیدواری آدمی بیرون بوده است) به آغوش پدرستم کشیده او برای خود نفع و اجر کافی بدانند.

### السانه هفت خفتگان

در میان قصص بی مزه تاریخ کلیسا طبع من مایل به قصه هفت خفتگان است که داستانی است متفاوت و به یاد سپردنی و تاریخ خیالی آن مقارن است با سلطنت تئودوسیوس کهر و فتح افریقا به دست قوم واندال. در روزگاری که دی سیوس امپراطور به ایداء و آزار مسیحیان می پرداخت هفت جوان شریف افسوسی خویشان را در غاری وسیع در سینه کوهی که در جوار شهر بود پنهان کردند و قضا و قدر چنان خواست که هم در آنجا به دست پادشاه ستمگر هلاک گردند، زیرا که به فرمان او سنگهای عظیم بر روی هم انباشتند و به این طریق مدخل غار را محکم بستند.



هفت جوان دردم به خوابی خوش فرو رفتند ، خوابی که به معجز خدائی مدت یک صد و هشتاد و هفت سال دوام یافت بی آن که نیروی حیات را آسیبی برساند. در پایان این مدت بردگان آدولیوس<sup>۱</sup> که این کوه به ارث بدو رسیده بود سنگها را برداشتند تا مواد لازم را برای عمارتی روستائی فراهم آورند. به گشوده شدن مدخل غارنور خورشید به درون آن تاییدن گرفت و هفت خفتگان رخصت بیدار شدن یافتند. پس از خوابی که به گمان ایشان چند ساعتی بیش بر آن نگذشته بود گرسنگی بر این هفت تن سخت گرفت و بیدارشدگان تصمیم گرفتند که باید جاسب لیکوس<sup>۲</sup> که یکی از ایشان بود نهانی به شهر بازگردد و برای اصحاب خود نان بخرد. این جوان ( اگر بکار بردن این صفت پس از آن همه سال جائز باشد ) دیگر قادر به شناختن سیمای سابقاً آشنای وطن مألوف خود نبود و به آشکار شدن صلیبی عظیم که پیروزمندانه بر فراز دروازه عمده افسوس نشانه بودند بر حیرتش افزود. لباس عجیب و زبان مهجور او و درهمی کهنه بنام دی سیوس که به جای سکه رائج امپراطوری به نانوا داد آن مرد را متحیر و مضطرب کرد ، و جاسب لیکوس را به گمان این که به گنجی نهانی دست یافته است کش کشان به پیش قاضی بردند. از پرسشهایی که قاضی و مرد جوان از یکدیگر کردند نتیجه ای بس عجیب حاصل آمد و آن کشف این نکته بود که از فرار جاسب لیکوس و اصحاب او از خشم ستمگر بت پرست تقریباً دو قرن گذشته بوده است. اسقف افسوس و روحانیون و عمال دیوان و مردم شهر و حتی تئودوسیوس امپراطور به تماشای غار هفت خفتگان شتافتند و اصحاب کهف در حق ایشان دعای خیر کردند و سرگذشت خویش را بازگفتند و در طرفه العینی به آرامی جان سپردند. منشاء این قصه حیرت انگیز نه از یونانیان<sup>۳</sup> « جدید » است که به عشق دین یا از ساده لوحی به ساختن داستانی دروغین پرداخته باشند ، زیرا محققان برای کشف حقیقت واقعه به قدیمی ترین شواهد مثبت بازگشته و صحت حدیث را تا قریب به نیم قرن بعد از معجزه فرضی معلوم کرده اند. یعقوب ساروگ<sup>۴</sup> اسقف

۱ - Adolus - ۲ Jamblichus - ۳ - کناپه از یونانیان است که دوران عظمت علمی و فرهنگی

کشور خود را درك نکردند. دوره مذکور بیش از پانصد سال نپائید. ۴ - Sarug

سوری که دو سال بعد از مرگ تئودوسیوس کهنتر به دنیا آمد دوست و همی موعظه نوشته و یکی از آنها را به مدح و ثنای هفت جوان افسوسی اختصاص داده است. داستان این هفت جوان قبل از پایان قرن ششم تحت توجه گرگوری اسقف تور از زبان سریانی به لاتینی ترجمه شد. فرقه های مختلف مذهبی در امپراطوری مشرق با وجود خصومت دینی همه یاد این جوانان را مکرم می دارند ، و نام ایشان در تقاویم مذهبی مسیحیان حبشی و روسی و پیروان مذهب کاتولیکی<sup>۱</sup> رومی با احترام نگاشته می شود و شهرت ایشان محدود به عالم مسیحیت نیست . این داستان مردم پسند که شاید محمد پیامبر اسلام آن را هنگامی شنید که کاروان تجارتی خود را به بازارهای سوریه می برد، در قرآن کریم<sup>۲</sup> نیز آمده است. اقوام مختلفی از بنگاله تا افریقا که به دین اسلام اقرار آورده اند قصه هفت خفتگان را از آن خود کرده و پیرایه ها بر آن بسته اند و آثاری از داستان نظیر آن در اقصی نقاط اسکاندیناوی<sup>۳</sup> نیز یافته شده است. مردم جهان این افسانه را به آسانی باور کرده اند و همین امر را که مبین فهم و بینش انسانست می توان از ارزش واقعی خود قصه دانست . گذشت عمر چندان خفیف است که از جوانی به پیری می رویم بی آن که به تغییر دائم اما تدریجی امور مردمان التفاتی کنیم ، و بواسطه یک سلسله از علتها و معلولهای که پی در پی روی نموده نیروی خیال و گمان ما را عادت بر آن شده است که حوادث و وقایع زندگی بشری و انقلابات و تحولات بسیار بعید را با هم پیوندیم . ولیکن اگر ممکن بود که فاصله میان دو عهد مهم را در دمی نابود کنیم و بعد از خوابی که «لحظه ای»

۱ - در اصول و فروع دین هر سه فرقه اختلافاتی هست . ۲ - حضرت محمد (ص) موجودی دیگر یعنی سگی رقیم نام را در این داستان وارد کرده و فرموده است که آفتاب به حرمت هفت خفته مسیر خود را روزانه دوبار تغییر می داد تا اشعه آن به درون غار نتابد ، و خداوند تعالی خود از ایشان مراقبت می نمود و بدنهایشان را به این سوی و آن سوی می گردانید تا ننگندند .

۳ - پولس ، شماس آک ویلیا ، که در اواخر قرن هشتم میلادی می زیسته است محل هفت خفتگان شمالی را در غاری در زیر صخره ای بر ساحل اقیانوس معین کرده است ، و اقوام کم فرهنگ نیز ایشان را محترم می داشتند . لباس این هفت تن دلالت بر رومی بودن ایشان می کرد . شماس مذکور را عقیده بر اینست که عنایت الهی ایشان را حفظ کرد تا در آینده مردم بی ایمان ممالک شمالی را به دین حق دلالت کنند.

دویست ساله برآن گذشته باشد دنیای « جدید » را درپیش چشمان تماشاگری عرضه بداریم که یاد دنیای « قدیم » هنوز درخاطرش زنده است چنان که گوئی هم درایام اخیر شاهد و ناظر وقایع آن بوده ، حیرت و خاطرات این تماشاگر خود موضوعی لذت بخش برای داستانی فلسفی می شد ، و محال بود که موقع این داستان و صحنه آن را در عصری قرار بدهند متناسب تر و مساعدتر از دوقرنی که میان سلطنت دی سی - یوس و تئودوسیوس کهنتر گذشت . در این دور زمان مقر سلطنت از رم به شهری نو در ساحل تراسی دریای بسفر منتقل گشته بود ، و با پدید آوردن نظام تشریفاتی بندگی و فرمانبرداری خاضعانه که طبیعی نبود ، استفاده ناروا از روح جنگجویی را مانع آمده بودند . دی سیوس به مسیحیان ظلم بسیار می نمود و تخت سلطنتش پس از او جایگاه پادشاهان مسیحی مذهب اهل سنت گردید که خدایان افسانه ای دوران باستانی روم را بکلی از میان برداشتند ، و مردم متعبد آن عصر باناشکیبائی هرچه تمام تر می خواستند که از برای بزرگداشت قدیسین و شهداء مسیحی ایشان را در محراب دیانا و هرکول نیایش کنند . اتحاد ممالک امپراطوری روم در هم شکست و خدای نگاهبان آن به خاک ذلت درافتاد ، و سپاه اقوام نا آشنا و نیمه متمدنی که از نواحی یخ زده شمالی بیرون آمده بودند هم اکنون سلطانی خویشان را پیروزمندانه بر بهترین متصرفات اروپائی و آفریقائی روم مستقر کرده بودند .

## انقراض امپراطوری در مغرب

### فصل سی و پنجم

حمله آتیلا به گال و ایتالیا. تأسیس شهر ونیز. مرک آتیلا و انهدام امپراطوری او. قتل آئی تیوس و مرک والن تی نیان سوم. علانم فساد در امپراطوری روم غربی.

فشار لشکر هون بر مؤخر سپاه گت پیشرفت لشکرکشی های قوم گت و طوائفی مانند ایشان را سریع تر کرد. در فصل سی و چهارم<sup>۱</sup> گیبون ظهور آتیلا و استقرار قوم هون را در مجارستان امروزین شرح میدهد. در فاصله میان سنوات ۴۳ و ۴۴ میلادی به ایران حمله شده بود و در ۴۶ آتیلا، پس از نهب و غارت اروپا تا مرز قسطنطنیه، پیمانی با امپراطوری مشرق امضاء کرد. تئودوسیوس کهنتر در ۴۵ میلادی مرد و خواهرش پول چیریا جانشین وی گردید و زمام امپراطوری مشرق را در دست گرفت و به این طریق نخستین زنی شد که بر رومیان فرمانروائی کند، ولیکن پول چیریا به زودی به عقد ازدواج سناتوری ماریان نام درآمد که خود به امپراطوری منصوب گردید.

مقارن همین ایام آتیلا پادشاه قوم هون آماده حمله به گال می شد. در گال تئودوریک فرزند آلاریک پس از مردن والیا پادشاه قوم ویزیگت شده بود. آئی تیوس که پیش از این باطایفه هون پیوند اتحاد بسته بود اکنون رومیان را با قوم گت متحد کرد. در سال ۴۵۱ آتیلا به گال حمله برد و اورلئان را محاصره کرد. آئی تیوس و تئودوریک با لشکر خود بیاری شهرشتافتند.

### حمله آتیلا به گال

آتیلا به آسانی به قلب ناحیه گال نفوذ کرد و سهولت کار او را می توان از سیاست خدعه گرانه او دانست و نیز از هول و دهشتی که دستگاه جنگی وی بر می انگیخت. آتیلا در مذاکرات خصوصی با مهارت تمام لحنی ملایم به کار می برد که اطمینان می افزود و از خشونت بیانات عمومی وی می کاست. آتیلا گاهی به رومیان و مردم گنی لطف و نرمی می نمود و زمانی تهدیدشان می کرد و دربار را ونا و تولوز هر دو به مقاصد هم بد گمان و چندان غافل و سست همت بودند که نزدیک شدن دشمن را به بی مبالاتی نگریستند. آئی تیوس تنها حافظ امن و سلامت مردم بود ولیکن دسته ای که از زمان مرگ پلاسید یا در کاخ سلطنت ایجاد زحمت کرده بودند تدابیر حکیمانه وی را مانع آمدند. جوانان ایتالیا با شنیدن بانگ شیپور می لرزیدند و طوائف کم فرهنگی که از ترس یا محبت به جانبداری آتیلا مایل بودند در انتظار وقوع جنگ بسر می بردند، اما به وفای ایشان اعتمادی نبود زیرا که تن به مزدوری در می دادند. آئی تیوس و الامقام در راس خیل سپاهیان از جبال آلپ عبور کرد و عدد سربازان او و نیروی ایشان چندان کم بود که در واقع شایسته نام « لشکر » نبودند. پس از ورود آئی تیوس به آرل و لیون خبر به وی رسید که لشکر ویزیگت از دفاع گال امتناع ورزیده و چون دانسته اند که چاره جز تسلیم نیست تصمیم گرفته اند که دشمن سهمگین را در سرزمین خود بپذیرند، همان دشمنی که پست و حقیرش می دانسته اند و این خبر او را سخت متحیر کرد. آوی-توس<sup>۱</sup> سناتور که در سمت ریاست گارد پریتوری به شرافتمندی اداء وظیفه کرده بود و پس از کناره گیری از عمل دیوان در ملک خود در اوورنی<sup>۲</sup> بسر می برد به قبول رسالتی خطیر رضا داد و آن رسالت را با کفایت و توفیق به پایان رسانید. آوی-توس به شرح و تفصیل به تئودوریک گفت که در برابر جهانگشائی جاه طلب و بلند پرواز که آرزومند سلطانی ملک سراسر زمین است فقط با اتحاد مستحکم دولت هائی

ایستادگی می‌توان کرد که وی در برانداختنشان می‌کوشد. بیان فصیح و هیجان انگیز آوی توس و شرح ستم‌هایی که بدست طایفه هون بر پدرانشان رفته بود، و وصف خشم تسکین ناپذیر این قوم که هنوز از دانوب تا دامن جبال پیرنه تعقیبشان می‌کرد آتش بر جان جنگجویان گتی در زد. آوی توس با قوت تمام به تحریض این جنگجویان پرداخت و گفت که تکلیف یکایک مسیحیان نجات‌دادن خانه‌های خدا و آثار قدسین از بی‌حرمتیهای طایفه هون ونیز به سود همه ییگانگان متوطن در گال است که در برابر شبانان ویران‌گر سارماتی به دفاع از مزارع و تاکستانهای بیردازند که برای بهره‌برداری ایشان کاشته شده است. تئودوریک به دلیل سخن حق سرتسلیم فرود آورد و به اتخاذ تدبیری پرداخت که از تدابیر دیگر عاقلانه‌تر و شرافتمندانه‌تر بود و اعلان نمود که چون متحد صدیق و وفادار آئی تیوس و رومیانم آماده‌ام که جان خود و ملک خویشان را برای سلامت گال به خطر افکنم. طایفه ویزیگت که در این هنگام در نیرومندی و شهرت و قدرت به کمال رشد رسیده بودند مشتاقانه اشارت جنگ را فرمان بردند و اسلحه و اسبان خود را آماده کرده به زیرلوی پادشاه سالخورده خویش جمع آمدند، و پادشاه پیر عزم جزم کرده بود که با دو پسر بزرگ‌ترش یعنی توریزموند<sup>۱</sup> و تئودوریک<sup>۲</sup> شخصاً در راس قوم دلاور و کثیرالعدد خود بجنگد. مثال مردم گتی نژاد چندین عشیره یا ملت دیگر را که ظاهراً گاهی به هونها مایل بودند و زمانی به رومیها برآن داشت که هدف و مقصد خود را معین کنند. جدوجهد آئی تیوس و الامقام که ملال و خستگی نمی‌دانست باعث آمد که سربازان گالی و ژرمنی کم کم به گرد او جمع آیند. این سربازان که سابقاً خویشان را رعیت و سرباز دولت روم می‌دانستند اکنون جوینده پادشاه خدمت‌داوطلبانه شدند و خویشان را متحد مستقل و در صف اقوام لائیتی<sup>۳</sup> و آرموریکائی<sup>۴</sup> و بریثونی<sup>۵</sup> و ساکسنی<sup>۶</sup> و بورکاندیائی<sup>۷</sup> و سارماتی<sup>۸</sup> یا آلانی<sup>۹</sup> و ریپورانیائی<sup>۱۰</sup> و فرانکی بشمار آورند. قوم فرا نک پیرو مروویوس<sup>۱۱</sup> بودند و او را پادشاه قانونی

Breoni - ۵	Armorican - ۴	Laeti - ۳	Theodoric - ۲	Torismond - ۱
Ripuranian - ۱۰	Alani - ۹	Sarmatian - ۸	Burgandian - ۷	Saxons - ۶
				Meroveus - ۱۱

خود می‌دانستند. چنین بود ترکیب سپاه مختلطی که به فرماندهی آئی تیوس و تئودوریک به سرعت طی منازل کرد تا شهر اورلئان را یاری و بالشکر بی‌شمار آتیلا پیکار کند.

با نزدیک شدن سپاه آئی تیوس پادشاه قوم هون فوراً از اورلئان رفع محاصره کرد و مقدم سپاه او که هم‌اکنون به درون شهر راه یافته بود به بانگ شیپور عقب‌نشینی بازپس خوانده شد و از غارت شهر بازماند. شجاعت نمائی آتیلا در جنگ پیوسته به رهنمونی حزم و تدبیر بود و چون عواقب هلاکت بار شکست لشکر هون در قلب گال بخوبی بر او مشهود بود پس آتیلا دگر باره از رود سن گذشت و در دشتهای صاف و هموار شالون<sup>۱</sup> که برای عملیات سواره نظام سارماتی مناسب بود در انتظار دشمن بسر برد. ولیکن در وضع درهم آشفته عقب‌نشینی لشکر وی از اورلئان طلایه سپاه روم و متحدان آن پیوسته مجال را بر عساکری که پادشاه قوم هون در مؤخر خود قرار داده بود تنگ می‌کردند و گاهگاهی نیز ایشان را به جنگ می‌گرفتند. صفوف لشکریان متخاصم در تاریکی شب و در پیچ پیچ راههای ناشناخته ممکن بود که ندانسته با هم متقابل شوند. نبرد طوائف فرانکی و گپیدای<sup>۲</sup> که در آن خون بسیار ریخته شد و پانزده هزار تن کشته شدند مقدمه جنگی شاملتر و قاطع‌تر بود. مزارع کاتالونیائی<sup>۳</sup> در اطراف دشتهای شالون پراکنده است و مجموع طول و عرض آنها به موجب اندازه‌گیری نادقیق ژورناندس<sup>۴</sup> به ترتیب یکصد و پنجاه و یک صد میل و گسترده در سراسر ایالتی است که باید به حقیقت دشتستانش<sup>۵</sup> نامید. ولیکن امتیاز این دشت وسیع در نا همواریهای آن بود و هر دو فرمانده سپاه اهمیت تپه‌ای بلند و مشرف بر اردوگاه آتیلا را بخوبی می‌فهمیدند و بر سر آن با هم نزاع می‌کردند. توریزموند جوان و دلاور اول قلعه تپه را اشغال کرد و لشکر گت با قدرتی که مقاومت در برابر آن غیر ممکن بود بر سپاه هون تاخت زیرا که افواج

Jornandes. - ۲

Catalaunian - ۳

Gepidae - ۲

Chalons - ۱

۵ - گرگوری اسقف تور این ایالت بزرگ را غالباً Campania یا Champagne خوانده است.

هونی سخت می کوشیدند تا از جهت مقابل به اوج تپه برشوند و تصرف این موضع مناسب سربازان و فرماندهان ایشان را نیز امیدوار و تاحدی به پیروزی مطمئن می کرد. اضطراب بسیار آتیل را بر آن داشت که با کاهنان و فالگیران مشورت کند، و گفته اند که کاهنان و عرفان پس از آن که به دقت در امعاء و احشاء ذبائح نگریستند و استخوانهای آنها را تراشیدند به بیانی اسرارآمیز راز شکست وی و مرگ دشمن بزرگ او را افشاء کردند، و گفتند که آتیل با قبول تساوی لیاقت آئی تیوس قهرآوی بی اراده به برتری وی اعتراف نموده و آن را گرامی داشته است. اما چنان می نمود که یأس و نومیدی فزون از حدی طایفه هون را دربر گرفته باشد، پس آتیل به حکم ضرورت تدبیری بکاربرد که سرداران اعصار قدیم به خوبی با آن آشنا بودند یعنی به مدد خطا بتی حماسی در وجود سربازان خویشتن جانی تازه دمید و سبک گفتار او سبک پادشاهی بود که خود غالباً لشکرش را در جنگها راهبری نموده و دوشادوش ایشان جنگیده و کشور گشائی کرده بوده است. آتیل به تمنا از سربازان خود خواست که در افتخارات پیشین و خطر فعلی و آرزوها و انتظارات آینده خود تأمل کنند و گفت همان طالع سعدی که به مدد دلاوری اما مجرد از سلاح بیابانها و مردابهای سارمات را برایشان گشوده و چندین و چند ملت جنگجوی را در پیش پای ایشان به خاک درافکنده بوده است « مسرات » این دشت فراموش نشدنی را نیز برای ایشان حفظ کرده است تا هم در آنجا به کمال فتح و ظفر نائل آیند، و به حيله و تدبیر چنان سخن گفت که گوئیا قدم به احتیاط برداشتن دشمنان و اتحاد مستحکم و مواضع بهتر و مناسب تر ایشان از اثرات ترس است نه از حزم و تدبیر، و نیروی لشکر دشمن فقط از افواج ویزیگتی است و هونها می توانند با کمال اطمینان و فارغ از بیم خطر، رومیان منحط را پایمال کنند زیرا که صفوف نزدیک و بهم فشرده ایشان آشکار کننده هول و هراس قومی است که از تحمل خطر ورنج و تعب یک روز نبرد هم بکلی عاجز است. پادشاه هون اعتقاد به قسمت ازلی را که با خاصیت جنگجویی چندین ملائم و موافقت بادقت هرچه تمام تر در ضمیر لشکریان خود جایگزین کرد و اتباع خود را مطمئن ساخت که مبارزان هونی در پناه حمایت پروردگار در میان تیرباران



دشمن نیز جراحت ناپذیر و از خطر مصونند ، و تیر خداوندان قضا و قدر که هرگز به خطا نمی‌رود هنگام صلح ننگین برسینه بیچارگانی فرومی‌آید که اجلشان فرارسیده است. آنگاه آتیلا گفت : « زوین نخستین را من خود پرتاب خواهم کرد و آن سفلۀ ناکسی که از تقلید مثال پادشاه خویش سرباز زند ناچار به دست مرگش رها خواهیم کرد. » حضور رهبر جسور و بی‌باک طایفۀ هون ، و آهنگ صوت او و مثال او از نو آتشی در جان این قوم کم‌فرهنگ برافروخت و آتیلا به حکم ضرورت در برابر ناشکیبائی ایشان تسلیم شد و فی الحال به عزم پیکار صف‌آرایی کرد و خود در پیشاپیش قوم دلیر و وفادار هون در قلب سپاه درایستاد. ملت‌هایی که تابع حکومت فائقه او بودند از قبیل اقوام روجی‌یان<sup>۱</sup> و هرولی<sup>۲</sup> و تورینجیائی<sup>۳</sup> و فرانکی و بورگاندیائی<sup>۴</sup> یمین و یسار فراخنای کشتزارهای کاتالونیائی را فراگرفتند. جناح راست تحت فرماندهی آرداریک<sup>۵</sup> و پادشاه‌گپیدای بود و سه برادر دلیری را که براستروگت‌ها فرمانروائی می‌کردند در جناح چپ قراردادند تا با خویشاوندان خود یعنی عشائر ویزیگتی رویا روی شوند. آرایش لشکر متحدین آتیلا در عرصۀ کارزار مبتنی بر اصل دیگری بود. سانگی‌بان<sup>۶</sup> پادشاه خیانتگر آلانی را در قلب سپاه قراردادند تا حرکات او را به دقت بنگرند و اگر خیانتی کند فی الحال سیاستش نمایند. فرماندهی جناح چپ را آئی‌تیوس خود برعهده گرفت و تئودوریک جناح راست را رهبری نمود ، و توریزموند ارتفاعات دشت ناهموار را که دامنه آنها ظاهراً تا جناح و شاید مؤخر سپاه سارماتی گسترش می‌یافت همچنان در تصرف داشت. اقوام گوناگونی از سرزمینهای میان ساحل ولگا تا دریای آتلانتیک همه در دشتستان شالون گرد آمده بودند ، ولیکن فتنه و نفاق و جنگ و مهاجرت در میان‌شان تفرقه افکنده بود و مشاهده لشکرهایی با سلاحها و رایتهای مشابه که یکدیگر را تهدید می‌نمودند تصویری از جنگ داخلی را در خیال بیننده جلوه گر می‌ساخت.

نظم و انضباط یونانیان و رومیان و تدابیری که ایشان در حرکات جنگی لشکریان بکار می‌بردند قسمت مهمی از سیرتهای ملی ایشان است . نوابغی چون

گزنفون یا قیصر یافردریک خود تدابیر جنگی را در اندیشه طرح می کردند و آنگاه در عرصه نبرد بکار می بردند ، و مطالعه دقیق شرح عملیات جنگی این مردان که ایشان خود به مدد نبوغ نگاشته اند شاید باعث پیشرفت فنی باشد ( اگر چنین پیشرفتی مطلوب می تواند بود ) که هلاک کننده نوع بشر است . اما نبرد شالون <sup>۱</sup> حس کنجکاوی ما را برمی انگیزد به یک دلیل تنها و آن عظمت هدف است و نبرد مذکور بفتح قوم هون و متحدانش تمام نشد مگر به علت تهور نابخردانه این مردم و وقایع آن را نیز نویسندگان مغرضی روایت کرده اند که یا به عمل دیوان مشتغل بودند یا به کارهای مذهبی و کلیسایی و به این سبب از معرفت به امور جنگی دور بودند . ولیکن کاسیودوروس <sup>۲</sup> با بسیاری از مبارزان گوتیکی که در این پیکار فراموش نشدنی خدمت نموده بودند دوستانه گفتگوئی کرد و از ایشان شنید که «معرکه شالون معرکه ای بسیار شدید و دارای جوانب گوناگون و توأم با عناد و خونریزی بسیار بوده چندان که ماندنش در اعصار گذشته نبوده است و اکنون هم نباشد» . شمار کشتگان بالغ بر یک صد و شصت و دوهزار شد یا به موجب روایتی دیگر به سی صد هزار تن رسید و این گزاف گوئی های باور نکردنی متضمن این توهم است که نبرد شالون زبانی بیارآورد محسوس و مؤثر چندان که مورخ خود را محق بداند که بگوید به علت بی شعوری پادشاهان ممکنست در مدت یک ساعت نسلهای بسیاری جملگی از میان برداشته شوند . پس از آن که هر دو جانب سلاحهای پرتابی را به کرات از کمان رها ، و شاید تیراندازان سارماتی تفوق و زبردستی خویشان را آشکار کردند سواران و پیادگان دو سپاه با شدت هرچه تمام تر در جنگ تن به تن با هم درآویختند . لشکر هون که زیر نظر پادشاه خود پیکار می نمود در قلب سپاه متحدین که ضعیف وحد مقاومتش نامعلوم بود رخنه کرد و جناح راست و چپ آن را از هم جدا نمود و با جنبش سریع مسیر خود را تغییر داد و به سمت چپ گردید

۱ - گیبون و دیگرانی که پس از وی آمده اند صحنه شکست آتیل را به غلط شالون نامیده اند . اکنون مورخان همه پذیرفته اند که نبرد «شالون» در دشت موریکا اتفاق افتاد . ( یادداشت از دی. ام. لو. )

و نیروی خود همه را متوجه ویزیگت‌ها کرد. هنگامی که تئودوریک سوار بر اسب از میان صفوف لشکر می‌گذشت تا در سربازان خود جانی تازه دردمد ضربه مهلک زوین آنداگز' که بزرگوار مردی از طایفه اوستروگت بود وی را دردم از اسب به زیر افکند و پادشاه مجروح در میان آشفتگی و بی‌نظمی عمومی در زیر سم ستوران سواره لشکر خود پایمال و هلاک گردید، و به مرگ او که حادثه‌ای بسیار مهم بود پیشگوئی مرموز و مبهم عرفان تعبیر شد. آتیلا در این وقت سرخوش از امید و مطمئن به پیروزی بود که ناگهان توریزموند دلاور از تپه‌ها فرود آمد و صحت بقیت پیشگوئی نیز ثابت گردید. لشکر ویزیگتی که بواسطه گریز یا ترک خدمت سربازان آلانی گرفتار اختلال شده بود دگر باره به تدریج صف آرائی کرد و از این پس شکی نماند که هونها مغلوب گشته‌اند زیرا که آتیلا مجبور شد که عقب نشینی کند. پادشاه هون با تهور و بی‌باکی سربازی ساده وجود خویشتن را در معرض خطر قرار داده بود و عساکر دلیری که در قلب سپاه می‌جنگیدند به پیش رفته و از بقیت صف جدا مانده بودند و به این سبب حمله ایشان سست و ضعیف و یمین و یسارشان نامصون بود. فرارسیدن شب فاتحان سارماتی و ژرمنی را از شکست کامل نجات داد و ایشان به درون اردوگاه خود پناه بردند که ارا به‌های بسیار حلقه‌وار گرداگرد آن را فرا گرفته بودند و تقویتش می‌کردند. فوج اسواران بی‌اسب و مرکوب خویشتن را آماده دفاع کردند که نه ابزارشان با آن مناسب بود و نه طبعشان بدان مایل، و نتیجه دفاع نیز مبهم و نامعین ماند. ولیکن آتیلا در لحظه آخر به توفیق اتخاذ تدبیری شرافتمندانه نائل آمد یعنی فرمان داد که زین و زره و ستام گرانبهای اسبان همه را بر روی هم انباشته کنند چنان که توده هیزم را برای سوختن مردگان آماده می‌کنند، و آتیلا و نجیب بزرگوار بر آن بود که اگر قوای دشمن در سنگرهای وی رخنه کنند او خود سراز پا نشناخته به شتاب هرچه تمامتر به درون شعله‌های آتش داخل شود و دشمنان خویشتن را از افتخاری که ممکن بود به مردن وی در اسارت کسب کنند محروم نماید.

اما دشمنان آتیلا نیز شب را در آشفته‌گی و اضطراب گذرانده بودند. و سوسه نفس توریزموند را که در دلاوری بی‌مبالا بود به تعقیب دشمن تحریض می‌کرد تا آن‌که ناگهان وی خویش را با جمع قلیلی از پیروان خود در میان ارابه‌های سارماتیان گرفتار دید و در آشفته‌بازار جنگ شبانه از اسب به‌زیر افتاد و اگر نیروی جوانی و غیرت و جرأت همراهانش وی را از این وضع خطرناک نجات نداده بود امیرزاده کوتیکی ناچار مانند پدر خود هلاک می‌گردید. آئی تیوس نیز خود به همین ترتیب در یسار صف از متحدانش جدا گردید و بی‌خبر از فتح ایشان و نگران آخر و عاقبت کار ایشان با افواج دشمن که در سراسر دشتزار شالون پراکنده بودند مقابل شد و جان بدربرد و پس از فرار سرانجام به اردوگاه لشکر گت رسید، اما تا برآمدن صبح برای تقویت آن کاری نتوانست کرد جز آن‌که از بهم پیوستن سپرهای لشکریان سنگری ترتیب دهد. فرمانده سپاه امپراطور بزودی از شکست آتیلا اطمینان حاصل کرد زیرا که پادشاه هون همچنان در پشت سنگرها مانده بود و جنبشی نمی‌کرد و چون آئی تیوس در صحنه خونبار جنگ تأمل نمود باخشنودی باطن مشاهده کرد که تلفات لشکر بیگانگان بمراتب عظیم‌تر است. جسد پاره پاره تئودریک را که شرافتمندانه مجروح و هلاک گشته بود در زیرانبوهی از کشتگان یافتند. اتباع او در مرگ پادشاهی که بمنزله پدر قوم خود بود ضجه و زاری بسیار نمودند، ولیکن اشکهای ایشان آمیخته با سرود خوانی و هلله بود و مراسم تدفین وی را در پیش چشم دشمن مغلوب شده انجام دادند. در میان چکاچاک اسلحه سپاهیان گتی توریزموند بزرگترین فرزند پادشاه مرده را بر روی سپری برافراشتند و افتخار پیروزی خود را به حق از او دانستند و پادشاه جدید وظیفه انتقامجویی را بمنزله سهم مقدسی از میراث پدری برعهده گرفت. با این همه لشکریان گت هنوز از قساوت و جسارت دشمن سهمگین خود در حیرت بودند، و یکی از مورخین ایشان آتیلا را به شیری محصور در کنام خود تشبیه کرده است که صیادان را باخشم مضاعف اندر مضاعف تهدید می‌نماید. آتیلا به پادشاهان و ملتهائی که ممکن بود در هنگام محنت و پریشانی علم او را ترک کنند فهمانده بود که ناخشنودی شاهنشاه خطری

است از همه نزدیک‌تر که هیچ کس را از آن گریزی نیست. از آلات موسیقی رزمی پیوسته بانگ بلند و هیجان‌انگیز مبارزطلبی برمیخاست و صفوف مقدم افواجی که به عزم حمله پیش می‌آمدند بر اثر بارش تیر که از هر سوی سنگرهای آتیلا فرو می‌آمد متوقف یا هلاک می‌گشتند. در شورای جنگی رومیان تصمیم بر این گرفته شد که پادشاه هون را در اردوگاه وی محاصره و خواربار لشکرش را پیش از رسیدن به مقصد ضبط و او را مجبور کنند که یا به معاهده‌ای ننگین تن در دهد یا به نبردی که محال بود موازنه نیرو در آن برقرار باشد. ولیکن پادشاه گت و لشکر او به علت کم‌صبری بزودی در این تدابیر احتیاط آمیز که نتیجه‌اش اهمال و تأخیر بوده چشم حقارت نگریستند، و آئی تیوس که در تدبیر سیاست بالغ فکر و متأمل بود از آن می‌ترسید که مبادا پس از اضمحلال طایفه هون دولت روم پایمال عجب و قدرت ملت گتی شود، و بهمین سبب آن بزرگوار مرد شریف نسب به نیروی استدلال و بذل کوشش بسیار قدرت فائقه خویشتن را بکار برد تا آتش تند انتقام‌جویی را که فرزند تنودوریک از وظایف خود می‌دانست فرونشاند. وی با محبت ظاهر و صداقت واقعی خطرات غیبت و تأخیر را براو عرضه داشت و چنان کرد که توریزموند فوراً راضی به بازگشت شود و به این طریق نقشه‌های جاه‌طلبانه برادران خود را باطل نماید که ممکن بود ایشان تخت سلطنت را اشغال و خزائن تولوز را تصاحب کنند. پس از حرکت افواج گتی و جدا شدن قسمتهای مختلف سپاه متحد آن، آتیلا از سکوتی که در سراسر دشتزار وسیع شالون حکمفرما گردید حیرت‌زده شد و به گمان این که دشمن طرحی خصمانه در افکنده است چندین روز در درون دایره‌ای که گرداگرد آن را ارابه‌های جنگی فرا گرفته بودند همچنان معطل مانده و سرانجام به آن سوی رود رن<sup>۱</sup> پناه برد و باین عقب‌نشینی به آخرین فتحی اقرار آورد که به نام امپراطوری روم غربی حاصل آمده بود. مرو ویوس و اتباع فرانکی او که مدبرانه فاصله‌ای نگاه داشته بودند هر شب توده‌های متعدد آتش برمی‌افروختند تا به این طریق اعتقاد دیگران را به قدرت خود بیشتر کنند، و همچنان به دنبال مؤخر سپاه هون

می‌رفتند تا به مرزهای تورنجیا<sup>۱</sup> رسیدند. در سپاه آتیلا عساکر تورینجیائی خدمت می‌کردند و در رفتن و بازگشتن خود هر بار از سرزمینهای قوم فرانک عبور کردند و شاید در این جنگ بود که قساوتهای بسیار نمودند و فرزند کلوویس<sup>۲</sup> تقریباً هشتاد سال پس از این جنگ انتقام از ایشان گرفت. عساکر تورینجیائی اسیران و دیگر کسانی را نیز که به فدیة گرفته بودند بقتل رسانیدند. دویست باکره جوان را با خشم و سنگین دلی بسیار شکنجه کردند به کیفیتی که سخت دردناک بود و بدنهای ایشان را به پیش اسبان وحشی افکندند تا قطعه قطعه کنندشان و استخوان‌هایشان را در زیر بار سنگین چرخهای گردنده ارا به‌ها درهم شکستند و اعضاء بدنهای دفن نا کرده ایشان را در شوارع عام افکندند تا طعمه مگان و مرغان لاشخور شوند. چنین بوده‌اند آن نیاکان وحشی صفتی که مردانگی‌ها و دیگر فضائل تصوری ایشان گاهگاهی حس ستایش و حسد مردم متمدن را در دورانهای دیگر برانگیخته است.

### لشکرکشی به ایتالیا

نامرادی آتیلا در جنگ گال نه روح وی را درهم شکست و نه از قدرت جنگی و حسن شهرت او کاست. در بهار سال بعد وی دگر باره اونوریا<sup>۳</sup> را به‌زنی خواست و ذخائری را که میراث پدری آن شاهزاده خانم بود مطالبه کرد. اما این بار نیز خواسته او را نپذیرفتند و آن را رد کردند و عاشق خشمگین فوراً آهنگ جنگ کرد و از کوههای آلپ گذشت و به ایتالیا حمله برد و باخیلی بی‌شمار از مردم طوائف شمالی شهر آک ویلیا را محاصره کرد. این مردم اسلوب محاصره درست و تدابیر آن را نمی‌دانستند و در این کار ورزیده نبودند در صورتی که فن محاصره در میان قدما نیز مستلزم معرفت یا لااقل اندک تجربه‌ای در بکار بردن ابزارهای جنگی بود. ولیکن رنج و زحمت هزاران تن از مردم متصرفات روم و اسیران جنگی نیز، که جانشان را بی‌هیچ رحمی فدای کردند، دردناکترین و خطرناکترین کارها را

۱ - نام قدیم ناحیه‌ای در قلب آلمان که اکنون جزء آلمان شرقی است. Clovis - ۲  
Honorio - ۳

امکان پذیر می‌ساخت و صنعتگران چیردست رومی را ممکن بود که به رشوت دادن به انهدام کشور خود بگمارند. با قطاری از آلات سهمکین جنگی از قبیل ماشین‌های دیوارشکن و برجهای چرخنده و ادواتی که سنگ و تیر پرتاب می‌کرد و آتش بردشمن می‌افشاند<sup>۱</sup> به دیوارهای آکویلیا حمله بردند و پادشاه قوم هون از انگیزشهای نیرومند بیم و امید، و رقابت و سودجوئی که در سینه لشکریان وی نهفته بود برای درهم‌شکستن تنها سدی که فتح ایتالیا را به تأخیر می‌افکند استفاده کرد. آکویلیا در آن هنگام یکی از ثروتمندترین و معمورترین و مقتدرترین شهرهای دریائی ساحل آدریاتیک بود. روح دلاوری فوجهای امدادی گتی، که ظاهراً تحت فرماندهی امیرزادگان هم‌نژاد خود یعنی آلاریک و آن‌تالا<sup>۲</sup> خدمت می‌نمودند در مردم شهر اثر کرد، مردمی که پایداری افتخارآمیز پدران خود و توفیق ایشان را در مقابله با بیگانه‌ای درنده‌خوی و بی‌رحم که ابهت منصب پادشاهی روم را ننگین نموده بود هنوز بیاد داشتند. سه‌ماه تمام بی‌هیچ نتیجه‌ای در محاصره آکویلیا گذشت تا آن که ققسان خوار بار فریاد و آشوب سپاهیان آتیلار را مجبور کرد که دست از محاصره باز دارد و به اکراه فرمان صادر کند که بامدادان افواج او خیمه‌ها را برچینند و شروع به عقب‌نشینی کنند. ولیکن هنگامی که وی مستغرق در اندیشه و خشمگین و ناکام گرد دیوار شهر اسب میراند لک لکی را مشاهده کرد که آماده پرواز از آشیانه خود در یکی از برجهای شهر است و می‌خواهد که با جوجگان خود به نقطه‌ای دور از آکویلیا برود. آتیلای خرافاتی با فطانتی خاص اربابان سیاست، از این حادثه ناچیز که اتفاق روزگار براو عرضه داشته بود استفاده کرد و شادمانه به بانگ بلند باخود گفت که این مرغ رام که همیشه به اجتماع انسانها الفتی داشته است هرگز مقرر

۱ - در قرن سیزدهم میلادی مغولان بلاد چین را به وسیله آلاتی درهم کوفتند و این آلات ساخته دست مسلمانان و مسیحیانی بود که در استخدام ایشان بودند. این ابزار جنگی را قدرت چندان بود که بتواند تخته سنگهایی به وزن یک صد و پنجاه الی سی صد پوند را پرتاب کند. چینی‌ها برای دفاع از کشور خود باروت و حتی بمب بکار می‌بردند متجاوز از صد سال پیش از آن که اروپائیان به این وسائل وقوف یابند، با این همه آن سلاحهای بهشتی یا دوزخی برای حفظ مردمی ترسنده دل کافی نبود.

قدیم خود را ترك نمی‌کند مگر آن‌که به غریزه دریافته باشد که برجهای آکویلیا را خطر خلوت و ویرانی تهدید می‌کند. این فال نکوآتیلا را به پیروزی مطمئن کرد و محاصره تجدید شد و باقوت و شدتی تازه آن را از سر گرفتند تا عاقبت شکافی در آن قسمت دیوار گشودند که لك لك از بالای آن پرواز کرده بود، و لشکرهون برفراز دیوار شدند و به شهر حمله بردند و هیجان غضب ایشان چندان بود که مقاومت در برابر آن امکان نداشت، و آکویلیا چنان ویران شد که شاید نسل بعد به سختی اثری از آن را مشاهده توانست کرد. پس از این قصاص هول‌انگیز آتیلا همچنان پیش رفت و بعد از عبور وی از آل‌تی‌نوم<sup>۱</sup> و کنکور دیا<sup>۲</sup> و پادوا<sup>۳</sup> این شهرها همه مبدل به توده‌های سنگ و خاکستر گردید و بلاد داخلی مانند ویسن‌زا<sup>۴</sup> و ورونا<sup>۵</sup> و برگامو<sup>۶</sup> در معرض بیداد گریها و حرص و شره لشکرهون قرار گرفت. میلان و پاویا<sup>۷</sup> بی هیچ مقاومتی تسلیم شدند و ذخائر خود همه را از کف دادند و با حلمی که عادت ایشان نبود به تمجید و تحسین فاتحان پرداختند که ابنیۀ عمومی و خانه‌های شخصی را از حریق حفظ کردند و از کشتن انبوه کثیر خلائق در گذشتند. در باب کوموم<sup>۸</sup> و تورن<sup>۹</sup> و مودنا<sup>۱۰</sup> احادیثی در میان مردم رائج بود که محتملاً در صحت آنها باید شک نمود. با این همه موافقت احادیث مذکور با دلائل و شواهد موثق تری ثابت می‌کرد که آتش ویرانگری آتیلا سراسر دشت‌های حاصلخیز لومباردی امروزین را فرا گرفت، دشت‌هایی که رود پو<sup>۱۱</sup> از میان آنها می‌گذرد و جبال آلپ و آپنین آنها را در بر می‌گیرد. وقتی که آتیلا کاخ سلطنتی میلان را در تصرف آورد به مشاهده تصویری که در آنجا بود متعجب و آزرده گردید زیرا که تصویر مذکور قیصره را نشسته بر تخت سلطنت و ملوک سارماتی را به روی در افتاده در پیش پای ایشان نشان می‌داد. انتقامی که آتیلا از این اثر عجب و غرور رومیان گرفت بی‌ضرر بود و مبتکرانه. وی به نقاشی فرمان داد که اشکال انسان‌ها و هیئت و حالت آنها را معکوس نماید و امپراطوران را بر روی همان پرده به وضعی رسم کند که گوئی ملتسمانه کیسه‌های زر را به خراج

Verona - ۵	Vicenza - ۲	Padua - ۳	Concordia - ۲	Altinum - ۱
Po - ۱۱	Modena - ۱۰	Turin - ۹	Comum - ۸	Pavia - ۷
				Bergamo - ۶



در پیش تخت سلطنت شاهنشاه سارماتی خالی می کنند ، ولابد بینندگان به صحت این تغییر و تبدیل وزینده بودن آن اعتراف کردند و شاید بی میل نبودند که داستان مشهور مجادله شیر و انسان را به مناسبت این واقعه عجیب مثل آورند .

### تأسیس شهر ونیز

قولیست در خور عجب و غرور آتیلا ی خونخوار که هرجا که اسب او قدم نهاد هرگز علف در آن نروئید . معذک این ویرانگر درنده خوی بر حسب اتفاق جمهوری تازه ای را پی افکند که در اروپای ملوک الطوائفی فن سوداگری و روح کار و کوشش را زنده کرد . نام مشهور ونیز ، یا ونیسیا<sup>۱</sup> سابقاً شامل یکی از متصرفات عظیم و حاصلخیز ایتالیا می شد که از حدود پانونیا تا رود آدوا<sup>۲</sup> و از رود پو تا جبال آلپ ریسائی<sup>۳</sup> و جولیان ی گسترده بود . پیش از هجوم سخت و سریع بیگانگان شمالی پنجاه شهر ونیزی از امن و آرامش برخوردار و در اوج رونق و آبادانی بودند . آک ویلیادر وضعی قرار گرفته بود از همه بارزتر و چشم گیرتر ، و سمر معاش شهر قدیم و معتبر پادوا صنعت و زراعت بود و بهای املاک پانصد تن از مردم این شهر که به موجب قانون حائز منصب اسواری بودند به حساب بسیار دقیق باید بالغ بر یک میلیون و هفت صد هزار پوند بوده باشد . بسیاری از خانواده های آک ویلیا و پادوا و شهرهای نزدیک که از پیش تیغ لشکر هون گریختند پناهگاهی مصون از خطر اما بی نام و نشان در جزائر<sup>۴</sup> مجاور یافتند . در منتهی الیه خلیج ادریاتیک که آبهای دریا عاجزانه از جزر و مد اقیانوس تقلید می نمایند تقریباً یک صد جزیره کو چک هست که آبهای کم عمق آنها را از قاره اروپا جدا می کند و چند باریکه مطول ارضی آنها را از امواج دریا مصون نگاه می دارد و دخول کشتی ها

۱ - Venetia - ۲ - Addua. - ۳ - Rhaotian.

۴ - اکنون عقیده بر آنست که آغاز پیدایش شهر ونیز مقارن با آخرین مهاجمات طوائف لومباردی بوده است ولیکن جای شک نیست که بعضی از مردمی نیز که از مقابل لشکر آتیلا گریختند به این جزایر پناه بردند ، پس شرح گیبون را با توجه به آنچه گفته شد قبول می توان کرد .

( یادداشت از دی. ام. لو )

را از تنگه‌هائی باریک و مخفی امکان پذیر می‌سازد. تا اواسط قرن پنجم میلادی در این نقاط دورافتاده جدا مانده تقریباً بی‌نام و نشان کشت و زرعی نمی‌شد و شمار ساکنان آنها کم بود ولیکن راه و رسم زندگی فراریان ونیزی و فنون پیشه‌وری و صنعتگری و روش حکومتشان کم‌کم بر اثر وضع تازه قالب گرفت و ترکیبی یافت ، و یکی از رسائل کاسیودوروس را که وصاف وضع و حال ایشان در هفتاد سال بعد است می‌توان اولین اثر ارزنده این جمهوری به شمار آورد. وزیرتئودوریک به سبک نامألوف و لحن حماسه‌سرائی جمع مردم را به مرغان آبی تشبیه می‌کند که بر سینه امواج آشیان گزیده بودند ، و با آنکه وی معترفست که ایالات ونیزی سابقاً حاوی خاندانهای اشرافی بسیار بوده معذلک به کنایت می‌گوید که در ایام او این مردم بواسطه مصائب روزگار همه یکسان فقیر و زبون شده بوده‌اند. ماهی خوراك عادی تقریباً همه کس بود در هر مقامی و منزلتی ، و تنها منبع ثروت ایشان نمک فراوان بود که از آب دریا می‌گرفتند و این کالا را که برای حیات انسان ضروریست در بازارهای نواحی مجاور بامسکوک رائج طلا و نقره سودامی کردند. مردمی که درست معلوم نبود که در آب زندگی می‌کنند یا بر روی خشکی به زودی با این هر دو عنصر آشنا شدند و تمنیات حرص و آرزوهای حوائج ضرورت شد. این جزیره‌نشینان که از گرادو<sup>۱</sup> تا کیازا<sup>۲</sup> همه باهم رابطه بسیار نزدیک داشتند ، از طریق بی‌خطر اما پرهزمت کشتی‌رانی بر روی رودها و مجاری آبهای داخلی به قلب ایتالیا رخنه کردند. کشتیهای ایشان که از جهت اندازه و شمار پیوسته در افزایش بود در تمام بندرهای خلیج آدریاتیک لنگر می‌انداخت و عقد نکاح با آدریاتیک در ایام کودکی شهر ونیز بسته شد و مراسم جشن آن هر ساله برپا می‌گردد . رساله کاسیودوروس وزیر پريتور منصب ، خطاب به تربیونهای بلاد دریائست و او در این رساله بالحنی ملائم که نماینده سیادت و قدرت اوست ایشان را پند می‌دهد که شور و غیرت هموطنان خویشان را در خدمت به جامعه برانگیزند ، خدمتی که مستلزم یاری ایشان در حمل و نقل ذخائر شراب و روغن از ایالت ایزتریا<sup>۳</sup> به دارالسلطنه راونا بود.

علت روشن نبودن وظایف رسمی این عمال دیوانی در سنتی نهفته است که به موجب آن هر سال در دوازده جزیره مهم گروه جزائر ونیزی دوازده تربیون یا قاضی به وسیله انتخاب عمومی به مناصب دیوانی برگزیده می شدند. اسناد موثقی هست که وجود جمهوری ونیز را در تحت سلطنت پادشاهان گتی ایتالیا تأیید می کند و همین اسناد خود ادعای کبرآمیز مردم و نیز را مبنی بر اینکه ازاول مستقل بوده اند و استقلال ایشان دائم بوده است باطل می نماید.

ایتالیائیانی که مدتی مدید از بکار بردن اسلحه احتراز کرده بودند بعد از آرامش چهل ساله از نزدیک شدن بیگانه ای سهمگین و هول انگیز که دشمن دین و دولت ایتالیا و هم به این علت منفور مردم آن بود ناگهان سخت حیرت زده شدند. در میان رعب و دهشت عمومی آئی تیوس تنها کسی بود که ترس نمی شناخت ولیکن او نیز محال بود که بتواند یک تنه بی یار و مدد کار فتحی نمایان کند که در خور شهرت سابقش باشد. لشکریان طوائف شمالی که به حمایت گال و برای دفاع آن جنگیده بودند از مساعدت نمودن به ایتالیا امتناع ورزیدند و وعده امداد امپراطور مشرق بعید و مبهم بود. آئی تیوس که در رأس افواج خویشان همچنان از موضع خود دفاع می نمود و کار را بر آتیلا سخت و حرکت سپاه او را کند می کرد اکنون به ملامت مردمی نادان و ناسپاس گرفتار آمد که روش او را در تدبیر جنگ مذمت نمودند، اما عظمت واقعی آئی تیوس در این وقت بیشتر از هروقت دیگری آشکار گردید. اگر ضمیر والن تی نیان از عواطف جوانمردانه اثری پذیرفته بود او چنین سرداری را به راهبری خود برمی گزید و سرمشق خویشان می کرد. ولیکن نوه ترسیده دل تلودوسیوس بجای آن که در خطرات جنگ سهیم شود به شنیدن خبر آن فرار اختیار کرد و عقب نشینی شتابزده او از راونا به رم و از دژی نفوذ ناپذیر به پایتختی بی دفاع نیت باطنی او را آشکار نمود و معلوم شد که امپراطور عزم کرده است که به محض نزدیک شدن خطر به وجود شاهانه اش ایتالیا را در دست دشمن رها کند. ولیکن این کناره گیری ننگ آمیز معوق ماند به واسطه روح شک و تعلل که معمولاً بوجود مشاوران ترسنده دل غالب می شود

و گاهی اثرات زیان بخش تمایلات ایشان را زائل می کند. امپراطور مغرب و سنا و مردم رم تصمیم سودمندتری گرفتند و برآن شدند که کسی را رسماً به سفارت به نزد آتیلا بفرستند تا به او توسل جوید و به التماس بلای خشم او را بگرداند. آوی نوس<sup>۱</sup> که به واسطه شرف نسب و ثروت بسیار و منصب کنسولی و گروه کثیر وظیفه خوارانی که ملازمان او بودند و نیز به سبب کفایت و لیاقت شخص خود در سنای رم حائز مرتبت اول بود، این مأموریت مهم را پذیرفت. آوی نوس حيله گر به صلاح ظاهر آراسته را خوئی بود مناسب با اداره مذاکراتی که مربوط به منافع خصوصی یا عمومی باشد. همکار او تریگ تیوس<sup>۲</sup> سابقاً والی پريتور منصب ایتالیا بوده بود، ولیو<sup>۳</sup> اسقف رم راضی شد که جان خویشان را به خاطر سلامت پیروان خود به خطر افکند. ذکاوت لیو در مصائبی که شامل عامه خلق می گردید به خوبی آشکار شد و به سود مردم بکار رفت. او با چنان شوق و غیرتی به بهانه پشتیبانی از مذهب سنت و حفظ رسوم انضباط و فرمانبرداری در امور کلیسایی، برای استقرار سیاست و جایگزین کردن عقائد خود مجاهدت نمود و موفق نیز شد که صفت «بزرگ» به حق درخور اوست. سفیران رومی را به درون خیمه آتیلا دراردوگاه او هدایت کردند، در جائی که رود مین سیوس<sup>۴</sup> آهسته از پیچ و خم مسیر خود می گذرد و در امواج کف آلوده دریاچه بی ناکوس<sup>۵</sup> فرو می ریزد و با آبهای آن درمی آمیزد، و هم در این جای بود که مزارع زادگاه کاتالوس و ویرجیل به زیر سم ستوران سواره لشکر سارماتی پایمال گردید. سلطان قوم کم فرهنگ هون با روی موافق و حتی با احترام و دقت به سخن سفیران رومی گوش فراداد و سرانجام نجات ایتالیا با فدیتی عظیم که عبارت از ثروت موروثی شاهزاده خانم اونوریا بود خریداری شد. شاید که وضع سپاه آتیلا عقد پیمان صلح را آسان کرد و باعث گردید که وی در عقب نشینی شتاب نماید. وفور نعمت و بطالتی که از خواص اقالیم گرمست روح جنگجویی سربازان سارماتی را سست کرد و شبانان

دشتستانهای یخ زده شمالی که غذای عادی ایشان عبارت از شیر و گوشت خام بود اکنون آزادانه تا می خواستند نان و شراب و گوشت می خوردند ، گوشتی که به مدد هنر طباحی با ادویه و چاشنی پخته شده بود . پرخوری باعث افزایش بیماری گردید و به این طریق انتقام مردم ایتالیا که از لشکر هون زیان و آزار بسیار دیده بودند تا حدی گرفته شد . هنگامی که آتیلا تصمیم خود را مبنی بر انتقال نیروهای جنگی خویش به دروازه های شهر رم اعلان کرد دوست و دشمن همه گفتند زنهار چنین نکنی که آلاریک پس از گشودن شهر جاودانی رم دیری نپائید . فکر بلند آتیلا خطر واقعی را حقیر می شمرد و با این همه بیم و دهشت خیالی برجان او حمله می برد و اکنون او را از تأثیر رعب انگیز خرافات گریزی نبود و خرافات غالباً در پیش برد مقاصدش سودمند افتاده بود . فصاحت اثربخش لیو و طلعت بامهابت او و جامه خاص منصب روحانیش در دل آتیلا حس احترامی برای پدر روحانی مسیحیان برمی انگیزخت . ظاهر شدن شبخ دوحواری بزرگ یعنی پطرس مقدس و پولس مقدس و تهدید نمودن ایشان آتیلا را که اگر خواهش جانشین ما را رد کنی جزای تو مرگ فوری خواهد بود ، در میان احادیث و روایات کلیسایی یکی از ممتازترین آنهاست . شاید که سلامت رم مستحق وساطت موجودهای آسمانی بود ، و در افسانه ای که قلم رفائیل واسکنه آل گاردی<sup>۱</sup> نیز آن را مجسم نموده است باید به نظر عنایت نگریست .

### مرگ آتیلا و انهدام امپراطوری او

پیش از تخلیه ایتالیا پادشاه قوم هون تهدید نمود که اگر نامزدش یعنی شاهزاده خانم اونوریا را در مدتی که به موجب معاهده مقرر شده است به دست فرستادگان او نسپارند وی باز خواهد گشت باقوائی هول انگیز تر و از هروقت دیگر سرسخت تر . باین همه در خلال مدت مقرر آتیلا با افزودن ماهروی دختری

۱ - Algardy . افسانه ظهور شبخ پطرس مقدس و پولس رسول را رفائیل نقش کرده است و این تصویر در واتیکان است . حجاری آل گاردی نیز بر یکی از محرابهای کلیسای اعظم سن پیر مشاهده میشود .

ایل دیکو' نام به جمع زنان بی‌شمار خویشتن غم یار را تسکین داد. نکاح آتیلا با ایل دیکو چنان که مرسوم طوائف شمالی بود باجلال و شکوه تمام و سرور در قصر از چوب ساخته او در آن سوی دانوب انجام پذیرفت. پادشاه هون که مستی شراب و سنگینی خواب براو مستولی گشته بود دیرگاهان از مجلس ضیافت به بستر زواج رفت و ملازمان وی قسمت اعظم روز بعد خشنودی خاطر پادشاه و آرامش وی را محترم داشتند و به خوابگاه او نزدیک نشدند تا آن که سکوت غیرعادی وی ایشان را بیمناک و بدگمان کرد و پس از آن که کوشیدند تا آتیلا را با بانگ و فریاد پی‌درپی از خواب برانگیزند سرانجام در غرفه شاهی راشکستند و داخل شدند و عروس را مشاهده کردند که ترسان و لرزان در کنار بستر نشسته و روی خود را در پشت حجاب زفاف پنهان کرده است و از بیم خطر و برمرگ پادشاه که شب هنگام جان سپرده بود گریه و زاری می‌کند. علت مرگ پاره شدن ناگهانی یکی از شاهرگها بود و چون آتیلا بی‌خبر از خود به پشت در افتاده بود سیل خون بجای آن که از سوراخ بینی راهی به بیرون بیابد به درون ریه‌ها و شکم او ریخته و باعث اختناق او شده بود. بدن وی را باجلال و شوکت تمام در وسط دشتستان و درون خیمه‌ای ابریشمین در معرض تماشای خلق قراردادند، و دسته‌های برگزیده سربازان هونی باحرکات موزون به دور خیمه می‌چرخیدند و به یاد قهرمانی در زندگی قرین افتخار و در مرگ نیز شکست ناپذیر که پدر ملت خود و بلای جان دشمنان و آفت این جهان بود، سرود ماتم می‌خواندند. به موجب رسم ملی، هونها قسمتی از گیسوان خود را بریدند و چهره خود را به جراحات زشت نازیبنده دریدند و درمرگ رهبر دلاور خود سوگواری کردند چنان که در خور او بود یعنی نه باگریه که کارزنانست بلکه باریختن خون مردان جنگی. جسد آتیلا را در سه تابوت نهادند یکی از طلا و دیگری از نقره و سومین از آهن، و شب هنگام پنهان از چشم خلق وی را به خاک سپردند و غنائم جنگی را به داخل قبر او افکندند و اسیرانی که گور او را کنده بودند همه را باقساوت قلب به قتل

رسانیدند ، و همان مردمی که بیش از آنچه باید در مرگ او اظهار غم و اندوه نموده بودند اکنون عنان گسیختند و پیرامون مدفن تازه ساخته پادشاه خود در خوش گذرانی راه افراط پیمودند. در قسطنطنیه خبری شایع گردید که در مبارک شب درگذشت آتیلای مارسیان در عالم خواب کمان وی را دید که شکسته و قطعات آن از هم جدا گشته است. این شایعه خود ثابت می کند که چگونه شبح آتیلای سهمگین به ندرت از خیال امپراطور روم غائب بوده است.

تحولی که بنیان امپراطوری قوم هون را برانداخت شهرت آتیلای رامشید نمود زیرا که بنای عظیم و به هم ناپيوسته امپراطوری مذکور متکی به نبوغ آتیلای بود و بس. پس از مرگ وی جسورترین رؤساء قبائل طالب مقام سلطنت شدند و مقتدرترین ملوک طوائف به قدرت فائقه شاهنشاهی سرتسلیم فرو نیاوردند ، و پسران متعدد آتیلای که از آن همه زنان مختلف زاده بودند بر سر سلطانی ملل آلمانی و سارماتی باهم نزاع و آن را تقسیم کردند چنانکه گوئی میراث پدری را تقسیم می کنند. آرداریک از ننگ این تجزیه رنج می برد و اعتراض می نمود، و اتباع او یعنی قوم جنگجوی گپیدائی با استروگتها که امورشان به دست تدبیر سه برادر دلاور بود ، متحدان خویشتن را تشویق کردند که به دفاع از حقوق آزادی و امتیاز پادشاهی بپردازند. در پیکاری بسیار سخت و قاطع که در ساحل رود نتاد<sup>۱</sup> در پانونیا به میان آمد لشکریان نیزه دار گپیدائی و سربازان شمشیرزن گتی و سپاهیان تیرانداز هونی و پیاده نظام سویویکی<sup>۲</sup> و جنگاوران هرولی با اسلحه سبک وزن ، و سربازان آلانی با سلاحهای سنگین بار با هم مقابل شدند یا به یاری یکدیگر جنگیدند ، و پیروزی آرداریک توأم با کشتارسی هزارتن از دشمنان او بود. الاک<sup>۳</sup> بزرگترین فرزند آتیلای جان خود و تاج سلطنت را در نبرد مهم نتاد از دست داد. دلاوری الاک هم از اول وی را بر تخت سلطنت مردمی سارماتی نژاد به نام آکاتزیرس<sup>۴</sup> برافراشت و او این مردم را رام و مطیع کرد و پدرش که تفوق کفایت و استعداد وی را می شناخت و دوست می داشت اگر زنده بود بر مرگ مردانه او نیز

غبطه می برد. برادرش دن گی سیک<sup>۱</sup> بالشکری از سربازان هونی که در شکست و فرار نیز هنوز رعب انگیز بودند بیش از پانزده سال موضع خویشتن را برکنار دانوب حفظ کرد. قصر آتیلا و سرزمین کهن داسیا از جبال کارپاتی تا دریای اوکزین (دریای سیاه) مقر قدرتی تازه شد که آرداریک پادشاه قوم گپیدائی آن را بنیان نهاد. متصرفات پانونیائی از ونیز تا سیرمیوم را استروگتها اشغال کردند و عشائر مختلفی که شجاعانه حق خداداده آزادی را حفظ کرده بودند هریک به مقیاس قدرتی که داشتند به طریق غیر منظم در این ناحیه ساکن شدند. دن گی سیک که در میان انبوه کثیربردگان پدرش محصور و از ایشان در رنج و عذاب بود، قلمرو سلطنتش محدود به دایره ای از ارا به های او بود. دلاوری نومیدانه فرزند آتیلا وی را بر آن داشت که به قلمرو امپراطوری مشرق حمله برد، ولیکن او را در جنگ کشتند و سرش را به رسوائی در میدان مسابقات عمومی در معرض تماشای خلق قرار دادند و در چشم مردم قسطنطنیه سر دن گی سیک منظره ای مسرت بخش بود. آتیلا به واسطه مهر و محبت یا معتقدات خرافاتی یقین داشت که مقدر چنانست که ایرناک<sup>۲</sup> کوچکترین پسر او افتخارات قومی خود را مغلطه بدارد. خلق و خوی این امیرزاده هونی که کوشید تا خیره سری برادر خویشتن را تعدیل کند با وضع طایفه هون که اکنون در سرایشی انحطاط بود سازگارتر می نمود. ایرناک با جیوش تابع خود به قلب سارمات صغیر پناه برد، و اقوام تازه، و کم فرهنگ و نیمه متمدنی که گام در همان راهی می نهادند که اجداد ایشان کشف کرده بودند سیل آسای بر سر ایرناک و لشکر او نازل شدند. طایفه گیوگن<sup>۳</sup> یا آوار<sup>۴</sup> که نویسندگان یونانی مقرایشان را در کرانه اقیانوس تعیین کرده اند طوایف مجاور را در تنگنا قرار دادند و به پیش راندند و سرانجام ایگورهای<sup>۵</sup> ساکن شمال از نواحی سرد سبیری، که محصول آن خزهای بسیار گرانبها است، در سراسر بیابانهای این ناحیه پراکنده شدند و به بوریس تنز<sup>۶</sup> و دروازه بحر خزر رسیدند و عاقبت الامر امپراطوری هون را برانداختند.



### قتل آئی تیوس و مرگ والن تی نیان سوم

چنین واقعه‌ای ممکن بود که به سلامت و ایمنی امپراطوری مشرق مدد کند اگر این امپراطوری در ظل سلطنت پادشاهی بود که محبت اقوام کم فرهنگ شمالی را به دست می‌آورد بی‌آن که از قدر خود در نزد ایشان بکاهد. ولیکن امپراطور مغرب یعنی والن تی نیان عاجز فاجر که به سی و پنجمین سال عمر خود رسیده و هنوز به سن عقل یا جرأت و شجاعت نائل نیامده بود از امن و آرامش ظاهر سوء استفاده کرد و با قتل آئی تیوس شریف نسب در بنیان سلطنت خویشتن خلل افکند. به حکم خاصیت فطری، والن تی نیان حسود سفله طبع از مردی که جمیع خلائق دلاوری وی را می‌ستودند و او را مایهٔ دهشت اقوام نیمه متمدن شمالی و پشتیبان ملک و دولت به شمار می‌آوردند سخت متنفر بود، و مقرب تازه برگزیده او یعنی هراکلیوس خواجه سرا، امپراطور را از خواب سستی و غفلتی بیدار کرد که شاید در دوران زندگی پلاسیدیا<sup>۱</sup> آن را به محبت و طاعت فرزندی حمل می‌کردند و معذورش می‌داشتند. آئی تیوس به مدد بلند نامی و ثروت و عزت مقام، و نیز به واسطهٔ خیل پیروان نیرومند خود که همه مردان جنگی بودند و اتباع بسیاری که مناصب دولتی را اشغال کرده بودند، و آرزوهای فرزندش گودن تیوس<sup>۲</sup> که هم اکنون با یودوکسیا دختر امپراطور عهد نکاح بسته بود، خویشتن را به منزلتی برافراشته بود برتر از رتبه رعیتی و تابعی، و هم به این دلائل در نهان به اغراض جاه طلبانه‌ای متهمش کردند که حس ترس و نفرت والن تی نیان را برانگیخت. آئی تیوس که خود به کفایت و خدمتگزاری و شاید بی‌گناهی خویشتن واقف و بدینها مستظهر بود ظاهراً رفتاری کرد که دلالت بر کبر و غرور و بی‌احتیاطی او نمود. این مرد بلند مقام سلطان خود را به انتشار اعلان نامه‌ای

۱ - پلاسیدیا در بیست و هفتم نوامبر چهار صد و پنجاه در رم درگذشت و او را در راونا به خاک سپردند مدفن او و جسدش، نشسته بر روی کرسی از چوب سرو، سالیان دراز همچنان محفوظ ماند. پلاسیدیا از روحانیون مسیحی ستایشها شنید و پطرس مقدس ملقب به کریزولوگوس (Chrysologus) یا زرین کلام) وی را مطمئن کرد که ولاء و محبت او به سه شخص ثالث اقدس به زادن سه فرزند و الامقام مآجور گردیده است. ۲ - Gaudentius

خصمانه ناخشنود و خشمگین و او را مجبور نمود که با ادای سوگند رسمی پیمان آشتی و اتحاد را تأیید کند، و به این طریق والن تی نیان را خشمگین تر و آزردہ تر کرد. آئی تیوس بدگمانی خود را آشکار و در حفظ سلامت خویشتن غفلت نمود و به این اطمینان عبث که دشمن حقیر او حتی از ارتکاب جنایتی مردانه عاجز است به تهور و بی باکی داخل قصر سلطنت روم گردید و در آن هنگام که شاید باشد تی فزون از حد اعتدال در باب ازدواج پسرش بادختر امپراطورالحاح و اصرار می کرد والن تی نیان شمشیر برکشید - و این نخستین بار بود که امپراطور شمشیر برمی کشید - و آن را در سینه سرداری فرو کرد که امپراطوری وی را از خطر نجات داده بود. درباریان و خواجه سرایان با جدوجهد فراوان در تقلید از خداوندگار خود کوشیدند و آئی تیوس که بدنش به صد زخم سوراخ شده بود در حضور شاهنشاه از پای درآمد. بوئی تیوس<sup>۱</sup> عامل پریتور منصب نیز در همان لحظه به قتل رسید، و پیش از آن که سر این واقعه افشاء گردد اهم دوستان آئی تیوس را به کاخ پادشاهی احضار کردند و همه را یکایک کشتند. امپراطور وقوع این عمل شنیع را که به مدد الفاظی آراسته ظاهر از قبیل «عدالت» و «ضرورت» از زشتی آن کاسته بودند، فوراً به سربازان و اتباع و متحدان خود خبر داد. ملت - هائی که با آئی تیوس بیگانه بودند یا دشمن، جوانمردانه از مرگ نازیبندۀ این قهرمان دلیر متأسف شدند و افرادی از اقوام بیگانه شمالی که به خدمت سپاه او پیوسته بودند اندوه و نفرت خویشتن را پنهان داشتند و حس حقارتی که مردم همیشه از والن تی نیان در دل پرورده بودند ناگهان بدل شد به نفرتی عام و بسیار عمیق. این گونه عواطف به ندرت از ورای دیوار کاخ سلطنت به درون آن رخنه می کند، با این همه امپراطور که ننگش نیامده بود که موافقت مردی رومی را بخواهد به شنیدن جواب صادقانه وی متحیر گردید. مرد رومی گفت «سرورم من از انگیزشهای نهانی تو بی خبرم و نمی دانم که چگونه ات خشمگین کرده اند.

من این را می‌دانم و بس که عمل تو به عمل مردی می‌ماند که دست راست خود را با دست چپ خویش قطع کند».

اسباب رفاه و آسایشی که در رم فراهم بود ظاهراً والن‌تی‌نیان را به خود می‌کشید زیرا که امپراطور غالباً به این شهر سفر و مدتی دراز در آن اقامت می‌کرد و بنابراین در رم بیش از هر جای دیگری از قلمرو سلطنت وی او را پست و حقیر می‌شمردند و هر قدر که احتیاج به قدرت و اعتبار و تقدینه سناتوران برای تقویت حکومت ضعیف والن‌تی‌نیان بیشتر می‌شد فکر جمهوری نیز به تدریج جانی تازه می‌گرفت. رفتار کبریائی پادشاهی که سلطنت میراث او بود عزت نفس ایشان را می‌آزرد و خوش گذرانیهای وی به زیان خاندان های اصیل و برنده آبرو و برهم زن آرامش ایشان بود. یودوکسیا از جهت اصالت نسب با امپراطور یکسان بود، و جمال فتنه گر و لطف محبت او وی را مستحق مهرورزی شوهر بدعهدش می‌نمود ولیکن والن‌تی‌نیان عشق خود را به ناسنجیدگی در راه هوسهای نامشروع تلف می‌کرد. پترونیوس ماگزیموس<sup>۱</sup> سناتوری ثروتمند از خاندان آنی‌سیانی که دوباره به مقام کنسولی نائل آمده بود، زنی داشت پاک دامن و زیباروی که در برابر والن‌تی‌نیان به سرسختی مقاومت نمود اما ایستادگی او کاری نکرد جز آن که امپراطور را برانگیخت و آتش هوشش را تیزتر کرد و برآنش داشت که به مکر و فریب یا به زور کام از آن زن برگیرد. قمارکلان یکی از مفاسد درباری بود و امپراطور که در قمار برحسب اتفاق یا به دغل بازی، نقد بسیار از ماگزیموس برده بود با کمال بی‌ادبی انگشتی وی را به زور به گروگان گرفت و آن را به دست پیکي معتمد به نزد زن ماگزیموس فرستاد. پیک امپراطور چنان که گوئی نماینده ماگزیموس باشد به اسم وی زن را فرمان داد که فوراً به خدمت یودوکسیا درایستد. آن گاه او را بی‌خبر از همه جا به وسیله تخت روان به قصر پادشاهی بردند و فرستادگان عاشق ناشکیبا وی را به خوابگاهی دور و خاموش راهنمائی کردند و والن‌تی‌نیان بی‌هیچ رحم و مروتی به نقض قوانین مهمان نوازی پرداخت. اشک‌های

این زن پس از بازگشتن به خانه و شدت رنج و اندوه او و توییح ها و سرزنشهای دردآمیخته اش به ضد شوهری که در این ننگ همدستانش می دانست ماگزیموس را به انتقام گرفتن برانگیخت و آرزوی انتقام از جاه طلبی مدد یافت زیرا امید رسیدن به تخت سلطنت دشمنی حقیر و منفور بارای آزاد سنای رم امیدی معقول بود والن تی نیان که گمان می کرد که هر سینه ای مانند سینه او خالی از مهر و حق شناسیست از سر بی حزمی چندتن از پیروان و خادمان خانگی آئی تیوس را جزء نگهبانان خود کرد و دوتن از ایشان که از طوائف بیگانه شمالی بودند راضی شدند که وظیفه ای مقدس و شرافتمندانه را انجام دهند یعنی قاتل ولی نعمت خویشان را به مرگ سیاست کنند. هنگامی که والن تی نیان در میدان مارس خود را به تماشای مسابقات جنگی سرگرم کرده بود آن دو تن خنجر برکشیده به سوی او حمله ور شدند و هراکلیوس جنایتکار را در دم کشتند و آن گاه سینه امپراطور را به ضرب خنجر دریدند و قلبش را سوراخ کردند و خیل کثیر ملازمان او کمترین مخالفتی ننمودند و ظاهراً چنین می نمود که بر مرگ پادشاه ستمگر شادی می کنند. این بود عاقبت کار والن تی نیان سوم آخرین امپراطور رومی از سلسله تئودوسیوسی که از ضعف موروثی پسرعم و دوعم خود با کمال امانت تقلید نمود بی آن که از رقت طبعی و پاکی و سادگی آنان بهره ای برده باشد، یعنی صفاتی که فقدان روح دلاوری و کفایت را در خوی ایشان کمتر می نمود. والن تی نیان را به هیچ عذری معذور نمی توان دانست زیرا که جامع همه شهوات بود و فاقد همه فضائل، و حتی دین و ایمان او مشکوک می نمود و با آن که هرگز منحرف نشد و در طریق ارتداد گام نهاد معذک مسیحیان پرهیزگار دلبستگی او را به فنون کافرانۀ جادوگری و علم غیب خلاف روش درست می دانستند و از آن سخت رنجه بودند.

### علائم فساد در امپراطوری روم غربی

هم از روزگاران قدیم یعنی از عهد سیسرون و وارو<sup>۱</sup> عرافان رومی را

۱ - Varro مارکوس ترنتیوس وارو عالم و نویسنده رومی که از سال ۱۱۶ الی ۲۷ قبل از میلاد زندگی کرده.

عقیده براین بود که دوازده لاشخوری که رومولوس مشاهده کرد نماینده دوازده قرن پربلا و مصیبتی است که برای رم معین شده بود. این پیشگوئی که در روزگار سلامت و کامکاری بدان توجهی ننموده بودند، هنگامی ترس و اندوه در مردم برانگیخت که قرن دوازدهم تقریباً به پایان رسیده بود، قرن که سیه‌ابر ننگ و رسوائی و بلا و مصیبت بر آن سایه ظلمت افکنده بود، و آیندگان نیز باید با تعجب تصدیق نمایند که تعبیری که از روی هوی و هوس از این واقعه افسانه‌ای یا اتفاقی کردند با سقوط امپراطوری غربی راست آمد. ولیکن سقوط امپراطوری مذکور را فالی برملا نمود روشنتر و آشکارتر از پرواز لاشخوران، یعنی دولت روم با گذشت هر روز در نظر دشمنان کمتر هول‌انگیز و به چشم اتباع خود بیشتر زشت و بیدادگر نمود. هر قدر پریشانی مردم بیشتر شد به همان نسبت خراجها نیز چندین برابر گردید، و هر قدر صرفه جوئی لازم تر آمد به همان نسبت خرج بیشتر شد، و بیدادگری اغنیاء بارسنگین و ظالمانه مخارج را از ایشان برگرفت و بر مردم تحمیل کرد، و توانگران به نیرنگ و دغل بازی مردم فقیر را از مهلت‌ها و مزایائی محروم می‌کردند که ممکن بود گاهگاهی درد نیازمندی ایشان را بکاهد. پس از تحقیق‌ها و تفتیشهای بسیار سخت اموال منقول مردم را ضبط می‌کردند و شخص ایشان را به شکنجه می‌آوردند و همین آزارها باعث آمد که اتباع والن تی‌نیان به حکم اجبار بیدادگری بی‌غل و غش تر اقوام بیگانه را از ظلم خانگی بهتر بدانند و به پیشه‌ها و کوه‌ها بگریزند یا به ننگ و پستی خادمی مزدورانه تن در دهند. این مردم از رومی بودن متنفر و از این اسم گریزان بودند و به سوگند خوردن آن را انکار می‌نمودند، اسمی که سابقاً در دل آدمیزادگان آرزوها برانگیخته بود. ایالات آرموریکائی<sup>۱</sup> گال و قسمت اعظم اسپانیا بر اثر اتحاد اقوام با گودائی<sup>۲</sup> ناگهان به وضعی گرفتار آمدند که عبارت از استقلالی آشفته و مشوش بود، و وزیران امپراطور با وضع قوانین طرد و تبعید و با قوای ضعیف

۱ Armorica - در ایام قدیم اسم ناحیه‌ای در شمال غربی فرانسه بوده است که امروز بریتانی خوانده میشود.

۲ Bogaudae -

جنگی به تعقیب متمرّدانی پرداختند که خود بر اثر سوء تدبیر درست کرده بودند. اگر همه فاتحان بیگانه شمالی را در یک ساعت به یکبارگی نابود کرده بودند، فنای جملگی ایشان امپراطوری روم غربی را به وضع پیشین آن باز نمی گردانید، و اگر رم پس از ویرانی امپراطوری غربی هنوز زنده بود رومی بود فاقد آزادی و شرف و فضیلت.

## فصل سی و ششم

### ماجوریان<sup>۱</sup> امپراطور. اودوآمر پادشاه ایتالیا.

باآنکه توقف طایفه هون در ایتالیا اندك وقتی بیش دوام نیافت تشکیلات امپراطوری مغرب چندان متزلزل گشته بود که ترسیم آن ورای حد امکان بود. در مدتی کمتر از سه ماه پس از مرگ والن تی نیان ( در سال ۴۰۰ میلادی ) ژن زریک کشتی‌های خویشان را به دهانه رود تیبر آورده و روم را غارت کرده بود. دوران بیست ساله بعد شاهد سقوط نهائی امپراطوری مغرب در ایام سلطنت امپراطورانی بود که از آنها جز نام نشانی نمانده است، ولیکن در سلطنت کوتاه مدت ماجوریان ( از ۴۵۷ تا ۴۶۱ میلادی ) اندك مهلتی بدست آمد.

### ماجوریان امپراطور

جانشین آوی‌توس مظهر مسرت بخش وجود راد مردیست بزرگ و دلاور از آن قبیل که گهگاهی در دوران انحطاط پدید می‌آیند تا در حفظ و دفاع شرف بنی‌نوع انسان بکوشند. ماجوریان امپراطور به حق مشمول مدح و ثنای معاصران خود و نسل‌های بعد گردیده است و مدائح این امپراطور را می‌توان به قوت هرچه بیشتر از زبان مورخی<sup>۲</sup> داننده و بی‌غرض بیان کرد. مورخ مذکور می‌گوید که ماجوریان « با رعایای خود رؤوف و مهربان و در نزد دشمنان خویشان خشمگین

و هول‌انگیز بود ، و در همه فضائل سرآمد جملگی پیشینیان خود که بر رومیان حکومت کرده بودند. « شهادت این مورخ با کیفیتی چنین لااقل به سیدونیوس<sup>۱</sup> سخنور حق می‌دهد که در وصف امپراطور مداحی کند ، و با آن که مطمئنیم که خطیب مذکور در صورت لزوم با خویشتن خواری ، از ناکس‌ترین پادشاهان نیز با همین شوق و حرارت تملق می‌گفت ، معذک کفایت و رفع قدر ممدوح چندان بود که سیدونیوس در این مورد از حدود حقیقت پای بیرون نهاده است. ماجوریان را نام از جد مادری اوست که در سلطنت تئودوسیوس کبیر فرمانده افواج مرزایلیریائی روم بوده بود. جد او دختر خویشتن را به زنی به پدر ماجوریان داد که یکی از عمال محترم دیوان بود و امور مالیاتی گال را با امانت و زبردستی اداره می‌کرد، و به شیوه رادمردی دوستی آئی‌تیوس را بر پیشنهادهای وسوسه‌انگیز دربار پرمکروغدر امپراطور برگزید. نشان‌های شجاعت و جسارت و عقل زودرس، و کرم بی‌حد و حصر با همه قلت ثروت ، هم‌از عنفوان شباب در فرزند او یعنی امپراطور آینده که حرفه سپاهیگری می‌آموخت آشکار گردید. ماجوریان جوان در زیر لوای آئی‌تیوس جنگید و به پیشرفت او مدد کرد و شریک افتخار او شد و گاهگاهی وی را تحت‌الشعاع قرارداد تا عاقبت الامر حسد آئی‌تیوس عالی‌مقام یا درست‌تر بگویم حسد زن او را برانگیخت و مجبورش کردند که از خدمت در لشکر سپهسالار پلاسیدیا کناره‌گیری کند. ماجوریان پس از مرگ آئی‌تیوس فراخوانده شد و به منصبی عالی‌تر ارتقاء یافت ، و دوستی مخلصانه وی با کنت‌ریسی<sup>۲</sup> مر آخرین گام او بود در رسیدن به تخت سلطنت امپراطوری غربی. در خلائی که پس از افتادن آوی‌توس از اورنگ شاهنشاهی پدید آمد ، این بیگانه جاه‌طلب که اصل و نسبش وی را از مقام پادشاهی محروم می‌نمود بالقب «فرمانروای اعظم» برایتالیا حکومت کرد و فرماندهی کل سواره نظام و پیاده نظام را که مقامی شاخص و ممتاز بود به دوست خویشتن<sup>۳</sup> وا گذاشت و پس از سپری شدن چند ماهی بامیل رومیان موافقت نمود زیرا که پیروزی ماجوریان بر اقوام آلمانی جملگی رومیان



را به اتفاق آراء هوا خواه او کرده بود. ماجوریان را در راونا به منصب و تشریف پادشاهی آراستند و رساله‌ای که وی به عنوان سناتوران نگاشته بهترین و صاف عواطف و نیز وضع و موقع اوست. «انتخاب شما ای سناتوران و فرمان سپاه دلاور روم مرا امپراطور شما کرده است، و امیدوارم که لطف ایزد مهربان وقایع و تدابیر حکومت مرا به سود شما و خیر و سعادت عامه مردم راهبری کند. من خود آرزومند سلطنت نبوده‌ام و بدان گردن نهاده‌ام و اگر به پستی و خودخواهی بی‌منتی می‌نمودم و از تحمل بار سنگین زحماتی که کشور بر من نهاده است امتناع می‌ورزیدم آن گاه در اداء وظائفی که بر ذمه هر رومی آزادی است قصور می‌نمودم. پس یاری کنید پادشاهی را که شما خود ساخته‌اید و بامن همکار شوید در تکالیفی که به من فرموده‌اید و امیدوار چنانم که کوششهای ما همه بر رونق و سعادت امپراطورئی بیفزاید که سلطنت فائده‌اش را من از دست شما پذیرفته‌ام. مطمئن باشید که در ایام ما عدالت نیروی قدیم خود را باز خواهد یافت و پرهیزگاری و فضیلت نه فقط گواه عصمت بلکه سزاوار تحسین و مستحق اجر و پاداش نیز خواهد بود. هیچ کس از تهمت بی‌مناک نباشد جز مردم بهتان گوی که من در روزگار تابعیت نیز تهمت را همیشه مذموم شمرده‌ام و اکنون که پادشاهم تهمت زننده را به سختی سیاست خواهم کرد. بیداری و هشیاری ما و والدین یعنی ریزی‌مر بلند مرتبت امور لشکری همه را بانظم کامل اداره خواهد کرد و اسباب و وسائل امن و سلامت دنیای روم را که ما از دشمن خارجی و داخلی نجات داده‌ایم فراهم خواهد آورد. شما اکنون مبادی و قواعد حکومت مرا دانسته‌اید و باید به راست مهری و درست پیمانی پادشاهی اعتماد کنید که پیش از این رفیق زندگی و شریک خطرات شما بوده است و هنوز به عنوان سناتوری مباحثست و آرزومند که شما هرگز از رائی که به تائید و حمایت‌وی داده‌اید پشیمان نشوید.» امپراطوری که در میان دنیای ویران شده روم سخن از یاد رفته قانون و آزادی را دوباره زنده کرد به کیفیتی که تراژان خود از آن تحاشی نمی‌نمود، باید سینه‌اش منشاء این

عواطف رادمردانه بوده باشد زیرا که نه رسم و سنت عصر او و نه مثال پیشینیان او هیچ یک وی را به تقلید از آن عواطف اشارت نمی نمود.

از اعمال زندگی ماجوریان، اعم از زندگی خصوصی و رسمی او جز اطلاع بسیار ناقصی در دست نیست. اما قوانین این امپراطور نشانه ایست بارز از فکر و بیان نوآور او و خلق و خوی پادشاهی را به راستی و امانت آشکار می نماید که ملت خود را دوست می داشت و در آلام و مصائب با ایشان همدردی می نمود، پادشاهی که به دقت در علل انحطاط امپراطوری اندیشیده بود و می توانست (تاجائی که اصلاح مفسد امکان پذیر بود) عاقلانه و به نحوی مؤثر اختلال و آشفتگی اوضاع را علاج کند. مقررات مربوط به امور مالی که او وضع کرد در جهت صلاح عام و موجب رفع یا لااقل تخفیف مظالم تحمل ناپذیر بود. الف. هم از نخستین ساعت سلطنت خود ماجوریان در اندیشه (من نص کلام او را ترجمه می کنم) آن بود که از رنج مردم فرسوده بضاعت متصرفات رومی بکاهد که از فشار بارهای برهم انباشته فرامین سنگین امپراطوران در عذاب بودند. این فرامین برای تعیین ارزش ملک و مستغل و وضع مالیات بر مبنای ارزش آنها صادر شده بود. برای سبکبار کردن مردم امپراطور ایشان را مشمول عفو عام کرد و از پرداخت بقایای مالیاتی و هر دین دیگری که عمال دیوان خراجات ممکن بود به انواع بهانه ها مطالبه کنند قاطعاً و مطلقاً معاف نمود، و با ترك دعاوی منسوخ و بی فایده و آزار دهنده امور مالی را اصلاح کرد و منبع عوائد دولتی را از ناپاکیها زدود، و رعیتی که اکنون می توانست فارغ از نومییدی خیال گذشته را یاد آورد ممکن بود که امیدوارانه و با شکرگزاری برای خود و وطنش بکوشد و زحمت بکشد. ب. ماجوریان کار تعیین مقدار و وصول مالیات ها را دوباره جزء وظائف عادی عمال دیوانی در متصرفات روم کرد و رسم مأموریت های فوق العاده را که به نام شخص امپراطور یا صاحب منصبان بزرگ دیوانی برقرار شده بود ملغی نمود.

خادمان مقربی که این گونه اختیارات غیرقانونی را به دست می آوردند در رفتار خود گستاخ بودند و در مطالباتشان بروفق میل و اراده شخصی عمل می کردند و چنان می نمود که گوئی محاکم تابعه را به چشم حقارت می نگرند و اگر اجرت و منفعتی که می بردند دو برابر مبلغی نبود که لطفاً به خزانه دولت می پرداختند ناراضی می شدند. نمونه ای از اخاذی ایشان را برسبیل مثل ذکر می کنم که اگر قانونگذار خود صحت آن را تأیید نکرده بود باور نکردنی می نمود. مأموران مالیاتی دیون مردم را به تمامی به زر وصول می کردند اما از قبول مسكوك رائج امپراطوری امتناع می ورزیدند و فقط سکه های قدیمی را می پذیرفتند که به نام فوستینا یا سلسله آنتونینی ضرب زده شده بود. رعیتی که از این سکه های غیر عادی نداشت به حکم مصلحت به چاره ای توسل می جست و آن عبارت بود از موافقت با مطالبات آزمندانه مأموران، یا اگر موفق به یافتن مسكوك قدیم می شد مالیاتی براو تحمیل می کردند معادل با دو برابر وزن و قیمت پول ایام پیشین. ج. امپراطور می گوید: « انجمن های بلدی یا مجالس سنای صغیر (که قدا این عنوان را به حق بر آنها نهاده اند) باید قلب شهرها و اوتار جامعه سیاسی بشمار آیند. با این همه بیدادگری عمال دیوان و رشوت خواری محصلان مالیاتی آنها را چندان خوار و خفیف کرده است که بسیاری از اعضاء آنها وطن و منصب خود را ترك کرده و در مکانی دور افتاده پناهگاهی یافته اند و در تبعید و گمنامی روزگار می گذرانند.» امپراطور به اصرار اینان را مجبور می کند که به دیار خود بازگردند، ولیکن اول به رفع ستمی می پردازد که ایشان را ناچار به ترك وظائف بلدی کرده بوده است و ایشان را می فرماید که تحت اوامر عمال اعظم ایالاتی کار خود را که خراج بستن و ستن بودن است از سر گیرند، اما ماجوریان اعضاء انجمن ها را مکلف به وصول تمامی مبلغی نکرد که برای ناحیه ایشان تعیین شده بود و خواست که فقط حساب منظم مبالغ دریافت شده و صورت اسامی کسانی را که در دادن مالیات قصور کرده و هنوز به بیت المال عمومی مقروضند ارائه دهند. د. ولیکن

ماجوریان از این نکته غافل نبود که هیئت‌هائی از این قبیل به خاطر بیدادگری‌هائی که تحمل کرده‌اند بیش از آن که باید، مایل به مقابله به مثلند، بنا براین امپراطور منصب مفید «مدافعان بلد» را احیاء کرد و مردم را به اندرز و اخطار گفت که جملگی به مشورت بنشینند و با رأی آزاد مردی امین و مدبر را انتخاب کنند که جرأت آن داشته باشد که از حقوق ایشان دفاع کند و شکایات ایشان را به نحوی مؤثر بازگوید و بینوایان را ازستم توانگران حفظ و امپراطور را از بدکاری‌ها و مفاسدی آگاه کند که عمال وی به تأیید نام و قدرت او مرتکب می‌شوند.

تماشاگری که با حزن و اندوه برویرانه‌های رم قدیم نظرمی‌افکند ناچار می‌خواهد که اقوام گتی و واندالی را متهم به زیانکار یهائی کند که این مردم را نه برای آن فرصتی بود و نه قدرتی و شاید نه میلی. طوفان حادثه جنگ ممکن بود که برجهای بلند را سرنگون کند ولیکن علل و اسباب انقراض کار انهدام بنای عظیم امپراطوری را آهسته آهسته و آرام آرام در مدت ده قرن انجام داد، و سلیقه و غیرت ماجوریان انگیزش سودجوئی را که از این پس بی‌ضابطه‌ای و شرمی در کارها مؤثر افتاد به سختی مانع آمد. انحطاط شهرها کم از قدر و ارزش آثاری کاست که فایده عام در آنها بود. سیرک و تأثر ممکن بود که هنوز هیجانی در مردم برانگیزد ولیکن به ندرت موافق میل و باعث خشنودی ایشان بود. معابدی که از آسیب غیرت دینی مسیحیان برکنار مانده بود دیگر نه مأوای خدایان بود و نه محل اجتماع آدمیزادگان. جمعیت کثیر رم که اکنون نقصان یافته بود در فضای نامحدود گرمابه‌ها و گردشگاههای سرپوشیده گم می‌نمود، و کتابخانه‌های شاهانه و تالارهای عدالتخانه بی‌فایده شد زیرا مردم این ایام بیکاره و تن‌آسان بودند و کار و مطالعه بطالت ایشان رامختل نمی‌کرد! یادگارهای دوران عظمت کنسولی و امپراطوری را نیز دیگر محترم نمی‌داشتند و افتخار جاودانی پایتخت بشمار نمی‌آوردند و آنها را به منزله معدنی پایان نایافتنی از مواد بنائی می‌دانستند ارزان‌تر از سنگ‌های معادن دور که دست یافتن به آنها نیز آسان‌تر

بود. عریضه‌های به ظاهر موجهی پی در پی به عمال سهل گیر رم نوشته می‌شد در بیان احتیاج نویسنده نامه به سنگ و آجر برای کاری ضروری. زیباترین آثار معماری را به این طریق در کمال خشونت ویران کردند، آن هم به خاطر تعمیرهای ناچیز یا دروغین و رومیان منحطی که مواد غارت کرده را می‌فروختند و دخلی می‌بردند بادهای ناپاک خود آثار کار و کوشش پدرانشان را منهدم می‌کردند. ماجوریان که غالباً از ویران شدن شهر رم متأسف بود برای رفع این آفت روزافزون علاجی اندیشید یعنی تشخیص موردی ضروری را که در آن انهدام عمارتی کهن محققاً لازم می‌نمود فقط در صلاحیت شخص امپراتور و مجلس سنا قرارداد و جریمه بهائی به مبلغ پنجاه پوند طلا (معادل با دوهزار پوند استرلینگ) برای هر عامل دیوانی معین کرد که جرأت آورد و جواز ننگین و غیر قانونی انهدام عمارات کهن را به کسی اعطاء کند، و عمال زیر دست او را که در خیانت مطیع فرمان عامل بزرگ بودند تهدید به قصاص و تازیانه زدن و بریدن هر دودست نمود. شاید چنین به نظر آید که در مورد اخیر قانونگذار رعایت تناسب کیفر را با گناه فراموش کرده است اما هیجان غیرت امپراتور زاده لطف طبع و رادمندی او بود و او می‌خواست که یادگارهای دورانهای گذشته را حفظ کند، دوران‌هایی که وی آرزومند و سزاوار زندگی کردن در آنها بود. به گمان امپراتور نفع وی در افزودن بر شمار اتباع خود بود و تکلیف او آن که نگاهبان عفاف و پاکی زناشوئی باشد، ولیکن وسائلی که برای نیل به این هردو مقصود نیکو اثر بکار برد از نوعی بود که اثرش نامعلوم و شاید اعتراض بدان جائز می‌نمود. دوشیزگان متدینی که بکارت خویشان را وقف خدمت مسیح می‌کردند پیش از رسیدن به چهل سالگی از راهبه شدن ممنوع گردیدند، و زنان شوهر مرده‌ای که هنوز به چهل سالگی نرسیده بودند مجبور بودند که ظرف مدت پنج سال دوباره پیوند زناشوئی ببندند و اگر چنین نمی‌کردند مجبور می‌شدند که نیمی از دارائی خود را به غرامت به نزدیکترین خویشاوندان خود واگذارند یا به دولت. وصلت میان دوتن که همربتت نبودند مذموم بشمار می‌آمد و فسخ می‌گردید. کیفر زنا تبعید و ضبط اموال بود و این

هر دو عقوبت را برای گناه بی‌عفتی چندان قاصر می‌دانستند که اگر زناکاری به ایتالیا بازمی‌گشت ممکن بود که او را به فرمان صریح ماجوریان بکشند و کشندگان مشمول قصاص قتل نشوند.

در همان وقتی که ماجوریان با جدوجهد بسیار در راه احیاء تقوی و سعادت رومیان می‌کوشید وی بالشکر ژن زریک رویاروی شد که به سبب خاصیت خلقی و نیز وضع و موقع خود هول‌انگیزترین دشمن ایشان بود. طوائف واندالی و مغربی با کشتی به دهانه رود لیریز<sup>۱</sup> رسیدند و هم در آنجا پیاده شدند، ولیکن افواج امپراطور ناگهان بر صفوف نامنظم بیگانگان حمله ور گشتند که از حمل بارسنگین غنائم کامپانیا در زحمت بودند و در ضمن کشت و کشتار ایشان را تا کنار کشتی‌ها - ایشان تعقیب کردند و معلوم شد که رهبر طایفه بیگانگان یعنی برادر زن پادشاه در زمره کشتگان است. چنین مراقبتی ممکنست که مبین کیفیت خاص سلطنت تازه یافته ماجوریان بوده باشد، ولیکن سخت‌ترین مراقبت‌ها و بزرگترین لشکرها برای حفظ درازنای کرانه دریائی ایتالیا از ویرانی و غارتگری جنگ بحری کافی نبود. عقیده عمومی کاری شاق‌تر و عالی‌تر بر ماجوریان تحمیل کرده بود، و رم اعاده افریقا را از او می‌خواست و لاغیر، و طرحی که وی برای حمله به طوائف واندال در قرارگاه تازه ایشان در افکند نتیجه سیاست دلیرانه و مدبرانه او بود. اگر امپراطور دلاور بی‌پاک توانسته بود که از روح خود در تن جوانان ایتالیا بدمد و در میدان مارس مسابقات و تمرینات مردانه‌ای را احیاء کند که خود همیشه در آنها گوی سبقت را از اقران خود ربوده بود آنگاه ممکن بود که در رأس سپاهی «رومی» بر ژن زریک حمله ور شود، و شاید که نسل جوان اصلاح و احیاء رسوم ملی را با کیفیتی چنین می‌پذیرفت. اما پادشاهانی که بازحمت بسیار در حفظ سلطنتی می‌کوشند که در زوالست مردمی بدبخت اند و باید برای جلب منفعتی یا احتراز از خطری که ایشان را تهدید می‌کند مفاسد بسیار بدی را تحمل نمایند و حتی خود نیز بر آن مفاسد بیفزایند. ماجوریان مانند ضعیف‌ترین پیشینیان خود

به اقتضای لزوم تن به ننگ استخدام سربازان ییگانه از اقوام کم‌فرهنگ در داد تا در عوض اتباع گریزنده از جنگ لشکر او را یاری کنند، و فقط قدرت و مهارت امپراطور در حسن استعمال آلتی چنین خطرناک بود که کمال لیاقت و توانائی وی را آشکار می‌نمود زیرا که چنین آلتی مستعد بریدن دستی است که آن را بکار می‌برد. گذشته از لشکریان ملل هم پیمان که هم‌اکنون به خدمت امپراطوری اشتغال داشتند شهرت نام و گشاده دستی و دلاوری ماجوریان ملل کرانه دانوب و قوم بوریس‌تین<sup>۱</sup> و شاید تانائی<sup>۲</sup> را به سوی او کشانید و هزاران تن از شجاع‌ترین اتباع آتیلا از قبیل طایفه گپیدای و اوستروگت و روجیائی<sup>۳</sup> ها و مردم بورگاندی و سویوی<sup>۴</sup> و آلانی<sup>۵</sup> در دشتهای لیگوریا<sup>۶</sup> فراهم آمدند، و آنچه نیروی سهمگین ایشان را تعدیل می‌نمود همانا دشمنی‌های ایشان بود. این لشکریان در سرمای بسیار سخت زمستانی از جبال آلپ عبور کردند و امپراطور پیاده و جوشن برتن در پیشاپیش می‌رفت و ایشان را هدایت می‌نمود و باعصای درازی که در دست داشت عمق یخ و برف را می‌سنجید و لشکریان سارماتی را که از شدت سرما شکایت می‌کردند خشنود و مطمئن می‌کرد تا دل به گرمای افریقا گرم بدارند. مردم لیون جرأت آورده و دروازه‌های شهر را بسته بودند ولیکن به زودی از ماجوریان به التماس رحم و شفقت خواستند و از آن برخوردار شدند. وی تئودوریک را در عرصه کارزار مغلوب کرد و او را به دوستی و اتحاد با خود برگزید که این پادشاه را در جنگ لایق و ارزنده یافته بود. اتحاد سودمند اما نا استوار قسمت اعظم گال و اسپانیا نتیجه استمالت و نیز اعمال زور بود و طایفه مستقل باگودای که از ستمگری‌های پادشاهان سابق دوری گزیده یا در برابر آن مقاومت کرده بودند به فضیلت و مردانگی ماجوریان اعتماد نمودند. اردوی این پادشاه پراز متحدینی از لشکریان اقوام شمالی و ارکان تخت پادشاهی او بر مردمی غیور استوار بود که وی را دوست می‌داشتند. ولیکن امپراطور از پیش می‌دانست که بی‌نیروی بحری فتح افریقا امکان پذیر نخواهد بود. در نخستین جنگ کارتاژی دولت روم

چنان جدوجهدی به کار برده بود که در مدت شصت روز پس از نخستین ضربت تبر بردرختان جنگل یک صدوشصت سفینه جنگی سرافراشته برسینه دریا لنگر انداخته بودند. ماجوریان در اوضاعی به مراتب ناموافق تر در ثبات عزم و نیروی دلاوری با رومیان قدیم برابری نمود چندان که درختان ییشه های ایه نی نی<sup>۱</sup> همه را قطع و کارخانه های اسلحه سازی دیگر مصنوعات راونا و می زنوم<sup>۲</sup> را از نواحیاء کردند. ایتالیا و گال در معاونت سخاوتمندانه برای مصارف عمومی بایکدیگر رقابت کردند، و بحریه شاهنشاهی شامل سیصد سفینه بزرگ جنگی و کشتی های حمل و نقل و کشتی های کوچک تر متناسب با احتیاج نیروی دریائی همه دربندرگاه امن و وسیع کارتاژنا<sup>۳</sup> در اسپانیا جمع آمده بودند. سیمای بی باک ماجوریان افواج او را به پیروزی مطمئن می کرد و اگر گفته پروکوپئوس مورخ را اعتباری باشد شجاعت امپراطور گاهگاهی شتاب زده او را بیرون از حدود حزم و احتیاط می برد. ماجوریان که بسیار شایق بود که با چشم خود در وضع و اندال ها تفحص کنند تن به خطر در داد و پس از تغییر رنگ موی سر با منصب سفیری خویشتن به کارتاژ سفر کرد، و ژن زریک پس از آن که دانست امپراطور رومیان را به حضور پذیرفته و بعد او را رخصت خروج داده است سخت شرمنده گردید. چنین حکایتی را باید مانند افسانه مردود شمرد که صحبتش بیرون از حدود احتمالست و چنان افسانه ایست که اگر مربوط به زندگی قهرمانی دلاور نبود به تصور هم در نمی گنجید.

بی آن که رویاروی شدن با ماجوریان او را مددی کند ژن زریک چندان که باید خود از نبوغ دشمن و تداییر او آگاه بود، و برحسب عادت به خدعه گری و دفع وقت پرداخت اما در این کارها توفیقی حاصل نکرد. درخواستهای صلح وی با گذشت هرساعتی خاضعانه تر و شاید صادقانه تر می شد ولیکن ماجوریان ثابت عزم اصلی کلی قدیم را در سیاست برگزیده بود و آن اصل این بود که تا روزی که کارتاژ در وضع خصومت آمیز خود باقی بماند رم هرگز در امن وامان



نخواهد بود. پادشاه طایفه واندال به شجاعت اتباع بومی خود اعتمادی نداشت زیرا که نیروی ایشان به واسطه اسباب رفاه و آسایش جنوب اروپاست گردیده بود، و به وفاداری مردم شکست خورده نیز بدگمان بود زیرا که او را متمگری غاصب و آریوسی مذهب می دانستند و از او سخت بیزار بودند، و اقدام متهورانه ژن زریک که از سرنومیدی موریتانیا را ویران و بدل به بیابانی بی آب و علف کرد نتوانست عملیات جنگی امپراطور روم را درهم شکند و امپراطور افواج خود را آزادانه در هرجائی که می خواست در ساحل افریقا پیاده می کرد. اما ژن زریک بواسطه خیانتگری بعضی از اتباع مقتدر امپراطور که از کامیابی خداوندگار خود بیمناک بودند یا به او حسد می بردند از شکست محتوم که وی را تهدید می نمود جان بدر برد و به راهنمایی خبرهای سری که جاسوسان ایشان کسب می کردند ناگهان بر کشتی های رومی که بی نگاهبان در خلیج کارتاژنا لنگر انداخته بودند شبیخون زد. بسیاری از مسافران رومی را غرق کردند یا گرفتند یا سوختند و تجهیزات سه ساله همه در یک روز منهدم گردید. پس از این واقعه رفتار دودشمن آشکار کرد که هردو برتر و بزرگترند از حوادثی که در سرنوشتشان مقرر شده است. پادشاه واندال در عوض آن که به پیروزی اتفاقی مغرور و مسرور شود فوراً درخواست صلح را تجدید کرد و امپراطور مغرب که قادر به طرح تدابیر بزرگ و تحمل بار سنگین ناکامی های کمرشکن بود به عقد پیمان صلح، یا درست تر بگوئیم به متارکه جنگ، رضا داد به این اطمینان تام که پیش از آن که وی بتواند نیروی دریائی خود را تجدید کند موجبات خشم او را فراهم خواهند آورد چندان که جنگ دیگری لازم آید. ماجوریان به ایتالیا بازگشت تا در اتمام زحمات خویش برای رفاه و سعادت عامه بکوشد و چون خودامین و راستکاروبه سلامت نفس خویشتن واقف بود ممکن بود که مدتی دراز از شرکید بدخواهان و دسائس ایشان که تخت سلطنت و جان او را تهدید می کرد بی خبر بماند. مصیبت اخیر کارتاژنا جلوه انوار مجد و عظمت امپراطور را، که چشمان خلأقی به مشاهده آن خیره گشته بود، تیره گون نمود و تقریباً همه صاحب منصبان دولتی و لشکری از هر صنفی و رتبتی از پادشاه مصلح

به خشم آمده بودند زیرا که جملگی ایشان از اثرات مفاسدی که وی دربر انداختن آنها می‌کوشید به نحوی سود می‌بردند، و ریزی‌مرشریف نسب خشم و غضب ناپایدار اقوام بیگانه را به ضد ماجوریان برانگیخت که مورد احترام و نیز نفرت او بود. فضائل ماجوریان قادر به حفظ وی از فتنه دهشتناکی نبود که در اردوگاه رومیان در تورتونا<sup>۱</sup> واقع در دامنه جبال آلپ برپا خاست و او ناچار شد که از سلطنت کناره‌گیری کند و پنج‌روز پس از عزلش خبر رسید که وی به‌مرض اسهال مرده است. قبر محقری که جسد وی را در برگرفت در زمان‌های بعد بر اثر احترام و حق‌شناسی نسل‌های آینده عزت و حرمت یافت. اخلاق شخصی ماجوریان حس احترام و محبت را در مردم برمی‌انگیخت، و بهتان‌گوئی خبث آمیز وطن و هجو، وی را سخت برمی‌آشفته و اگر او خود آماج طعن و بهتان می‌شد در گوینده به چشم حقارت می‌نگریست ولیکن نگاهدار آزادی مردم نکته سنج بذله‌گوی بود و در ساعاتی که به همنشینی با دوستان یکرنگ می‌گذراند او خود از ذوق مزاح‌گوئی به مراد دل لذت می‌برد بی‌آن که از ابهت مقام خود بکاهد.

از ۴۶۱ تا ۴۷۱ ریزی‌مر به حقیقت برایتالیا حکومت می‌کرداگرچه اسماً فرمانروای این کشور نبود. در ۴۷۱ میلادی پس از آن که میان او و انتی‌میوس<sup>۲</sup> اختلاف افتاد ریزی‌مر رم را غارت کرد، اما بعد از غارت رم بزودی مرد. در سال ۴۷۶ روه‌ولوس<sup>۳</sup> اگوستولوس آخرین امپراطور روم شد. تاریخ رسمی انقراض امپراطوری غربی با نام این امپراطور پیوسته است که برحسب تصادف نامیست مهم. از ۴۷۶ تا ۴۹۰ میلادی اودوآسر سلطنت قوم گت را درایتالیا مستقر گردانید و خود اسماً نایب امپراطور مشرق شد.

### اودوآسر پادشاه ایتالیا

اودوآسر<sup>۴</sup> نخستین کسی از اقوام بیگانه کم‌فرهنگ بود که درایتالیا ویرمردمی سلطنت کرد که روزگاری خویشتن را به حق برتر از بقیت آدمیزادگان می‌دانستند. ننگ رومیان هنوز احساس رافتی آمیخته به احترام در وجود ما بر می‌انگیزد

۱ - Tortona      ۲ - Anthemius      ۳ - در اساطیر رومی Romulus نام فرزند مارس است.  
رومولوس را مؤسس و نخستین پادشاه رم می‌دانند.      ۴ - Odoacer

و ما به ساده دلی با اخلاف منحط این مردم همدردی می کنیم و می پنداریم که ایشان اندوهگین و خشمناک بوده اند. ولیکن مصائب ایتالیا کم کم مردمی آگاه ضمیر را که به آزادی و عظمت خود واقف و بدانها سربلند بودند رام و فروتن کرد. در روزگار فضیلت و مردانگی رومی متصرفات این امپراطوری همه تابع نیروی جنگی جمهوری و مردم همه مطیع قوانین آن بودند تا وقتی که نفاق داخلی بنیان قانون را متزلزل کرد و شهررم و متصرفات آن ملک ستمگری غاصب شد و مطیع و منقاد او گردید. صور قوانین اساسی که تحمل ذلت بردگی را آسان تر می کرد یا شکل آن را تغییر می داد با گذشت زمان و بر اثر شدائد خسران، محو و نابود گردید و مردم ایتالیا گاهی از حضور و زمانی از غیاب پادشاهان خود اندوهگین و از ایشان بیزار بودند یا پست و حقیرشان می دانستند، و توالی پنج قرن مردم را گرفتار گزند مفسد گوناگون استبداد و بلهوسی های آن و نیز خودسری پادشاهان در استفاده از نیروی جنگی و ظلم و جور بسیار کرد. مقارن همین اوقات اقوام بیگانه از ذلت و گمنامی بدرآمده بودند و جنگاوران آلمانی و سارماتی اول در سمت خادمی به درون متصرفات رومی راه یافتند و بعد متحد و سرانجام خداوند گاران رومیان شدند، و بعضی از ایشان را اهانت و از بعضی دیگر حمایت کردند. مردم از بیم جان نفرت خویشتن را پنهان می داشتند و روح دلاوری و نیز شوکت و جلال رؤسای جنگجوی قبائل را که به افتخارات بزرگ نائل آمده و به مشاغل مهم منصوب گشته بودند محترم می داشتند، و چنان که می دانیم سرنوشت رم از دیرباز بسته به شمشیر این بیگانگان رعب انگیز بوده بود. رومی سر سخت کوش راسخ عزم که ایتالیای ویران گشته را پایمال کرد، قدرت و سیادت پادشاهی را بکار برده بود بی آن که لقب پادشاهی را اختیار کند و رومیان صابر بردبار کم کم آماده قبول سلطانی اودوآسر و جانشینان بی فرهنگ او شدند.

پادشاه ایتالیا ناشایسته برای مقام رفیعی نبود که دلاوری و مددکاری بخت وی را بدان برافراشته بود. رفتار اودوآسر که در اول به خشونت قومی وی آمیخته بود اکنون بر اثر خو گرفتن او به همگفتی با دیگران مهذب شد و جلائی یافت، و با آنکه وی فاتح و بیگانه ای کم فرهنگ بود معذک سنت ها و قوانین

و حتی تعصبات اتباع خود را محترم داشت. پس ازفاصله‌ای هفت ساله اودوآسر منصب کنسولی مغرب را احیاء کرد اما خود به‌فروتنی یاغرور ازقبول عنوان افتخار آمیزکنسولی که امپراطوران مشرق هنوز آن را می‌پذیرفتند امتناع ورزید. کرسی<sup>۱</sup> کنسولی را یازده تن از ممتازترین و نامدارترین سناتوران یکی پس‌از دیگری اشغال کردند، و صورت اسامی اینان مزین به نام محترم بازیلیوس<sup>۲</sup> است که فضائل و سجایای او وی را شایسته دوستی و تحسین سیدونیوس کرد که از موالی شکر- گزار او بود. قوانین امپراطوران به دقت اجرا می‌شد و اداره امورکشوری هنوز در دست پریتور اعظم و عمال تابع او بود. اودوآسر کار نفرت‌انگیز و بیدادگرانه جمع‌آوری مالیات‌ها رابه عمال رومی محول کرد اما کارپسندیده بخشودن مالیات‌ها در موقع مناسب به‌خویشتن اختصاص داد. مانند دیگر مردم ممنوع وی، اودوآسر را معتقدات مذهب آریوسی آموخته بودند ولیکن اورهبانان وروحانیون کلیسایی را با نظر احترام و ستایش می‌نگریست و سکوت اهل سنت گواه تساهلی است که مسیحیان درعهد او از آن برخوردار بودند. حفظ آرامش، وساطت بازیلیوس رئیس شهر را درانتخاب اسقف اعظم لازم می‌آورد و طرح قانون ممانعت کشیشان ازانتقال اراضی خود مالا به سود مردم بود و اگر این قانون وضع نمی‌شد اولیاء کلیسا برای مرمت‌خرابی‌های آن بارخراج را بر مردم مؤمن دیندارتحمیل می‌کردند. ایتالیا در کنف حمایت نیروی جنگی فاتح بیگانه از خطر مصون بود، و اقوام کم‌فرهنگ گالی و آلمانی نیز سرحدات آن را محترم می‌شمردند و تجاوز نمی‌کردند، با آن‌که از دیرباز سلاله عاجز و ناتوان تئودوسیوس را اهانت‌ها نموده بودند. اودوآسر از دریای آدریاتیک عبور کرد تا کشندگان نپوس<sup>۳</sup> امپراطور را کیفر دهد و متصرفه بحری دالمیسیا را تصرف کند و آن‌گاه از جبال آلپ نیز گذشت تا بقیت نوری‌کوم را از دست فاوا<sup>۴</sup> یا فلیتیوس<sup>۵</sup> پادشاه رومیانی‌ها که اقامتگاهش در آن سوی دانوب بود نجات دهد. فلیتیوس در نبردی مغلوب و به اسیری برده شد و گروهی کثیر از اسیران و

۱ - curule chair چهار پایه‌ای بوده است عاج نشان و آراسته به پوشش‌گران‌بها که مختص بزرگترین

عمال دولت روم بود. ۲ - Basilius ۳ - Nepos ۴ - Fava ۵ - Felothaus

مردم تابع را به ایتالیا منتقل کردند ورم پس از مدتی دراز که در جنگ مغلوب و مفتضح و رسوا شده بود شاید اکنون پیروزی خداوندگار بیگانه را از آن خود می دانست.

با وجود حسن تدبیر و کامیابی اودوآسر مملکت او منظره ای اندوهناک از بدبختی و ویرانی را عرضه می داشت. از روزگار تیبریوس<sup>۱</sup> انحطاط وضع کشاورزی در ایتالیا محسوس بوده بود و یکی از شکایات درست رومیان آن که زندگی مردم بسته به عارضه باد هوا و امواج دریاست. در تقسیم امپراطوری و انحطاط آن، ایتالیا از محصولاتی که از مصر و افریقا به خراج می گرفت محروم گردید، و هر قدر قوت و غذا کمتر شد از شمار ساکنان آن نیز پیوسته کاست و مملکت بر اثر ضایعات جبران ناپذیر جنگ و قحط و طاعون فرسوده شد. آمبروز مقدس از ویرانی ناحیه ای معمور غمگین شده است که روزگاری به وجود بلاد آبادان و پررونق بولونیا<sup>۲</sup> و مودنا<sup>۳</sup> و ریچیوم<sup>۴</sup> و پلاستیا<sup>۵</sup> مزین بوده. پاپ ژلاسیوس<sup>۶</sup> از اتباع اودوآسر بود، و او با غلو بسیار تائید می کند که در آمیلیا<sup>۷</sup> و توسکانی<sup>۸</sup> و ایالات مجاور نوع بشر تقریباً محو و نابود گردید. عوام الناس رومی که از دست خداوند گاران خود روزی خورده بودند به برچیدن خوان کرم ایشان هلاک گشتند یا ناپدید شدند. انحطاط صنایع و هنرهای دستی پیشه ور زحمت کش را بیکار و محتاج کرد و سناتورانی که شاید ویرانی کشور خود را به بردباری تحمل می نمودند برفقدان مال و اسباب رفاه زندگی نوحه سرائی کردند. یک سوم اموال و املاک فراوانی که خرابی ایتالیا را در اصل از آنها دانسته اند برای مصارف فاتحان بیگانه به زور از صاحبان آنها گرفته شد و اهانت های فاتحان گزند ضرر را بیشتر نمود و احساس رنج و عذاب به سبب ترس از آفات هول انگیزتر، مردم را تلخ کام تر کرد و با توزیع اراضی بیشتر در میان خیل خیل مردم بیگانه هر سناتوری ترسید که مبادا مساحان به ویلای مطلوب یا به سودآورترین مزرعه وی نزدیک و مایل به گرفتن آن شوند.

Placentia - ۵

Rhegium - ۴

Modena - ۳

Bologna - ۲

Tiberius - ۱

Tuscany - ۸

Aemilia - ۷

Gelasius - ۶

بدبختی آن کسانی کمتر بود که بی‌زمزمه شکایتی تسلیم قدرتی می‌شدند که مقاومت در برابرش ناممکن بود؛ و چون این تیره‌بختان آرزومند دوام زندگی بودند پس تا حدی مدیون و شکرگزار ستمگری می‌شدند که بر جان ایشان بخشوده بود، و سهمی را که خداوندگار مطلق ملک و مال ایشان از دارائی سابقشان بر جای می‌گذاشت به حکم اجبار چنان از او می‌پذیرفتند که گوئی تحفه- ایست که وی به دلخواه خود می‌بخشد. حزم و تدبیر و رأفت و شفقت اودوآسر آلام ایتالیا را تسکین داد زیرا که این پادشاه باخود عهد کرده بود که بهای ارتقاء به مقام سلطنت را با برآوردن حاجات انبوه کثیر مردم عنان گسیخته آشوبگر بپردازد. پادشاهانی که از اقوام بیگانه بودند غالباً با گردنکشی اتباع «بومی» خود روبرو و به دست ایشان مخلوع یا مقتول می‌شدند، و دسته‌های مختلف سربازان مزدور ایتالیائی که در تحت لوای سردار منتخب خود گردهم جمع می‌آمدند از مزایای آزادی و یغماگری سهم بزرگتری می‌خواستند. سلطنتی محروم از وحدت ملی و حق موروثی به سرعت بسیار رویه زوال رفت و پس از چهارده سال سلطنت، اودوآسر گرفتار پیدادگری تئودوریک پادشاه طایفه استروگت شد که در نبوغ و هوشمندی از او برتر، و قهرمانی بود در فنون جنگ و حکومت سرآمد اقران. نام تئودوریک که دوران امن و آرامش و رفاه و سعادت را تجدید کرد هنوز در خور توجه مردمانست و برانگیزاننده حس کنجکاوی ایشان.

## فصل سی و هفتم

اصل و منشأ رهبانان. علل پیشرفت سریع رهبانیت. سی‌میون مقدس  
ملقب به استی‌لی‌تیز. ایمان آوردن طوائف کم فرهنگ شمالی به دین عیسوی

پیوند ناگسستنی میان امور کشوری و کلیسایی مرا مجبور و تشویق کرد  
که پیشرفت مسیحیت و آزارهای مذهبی، و استقرار این دین و پدید آمدن فرقه‌های  
مختلف آن، و پیروزی نهائی و فساد تدریجیش را حکایت کنم. من امعان نظر  
در دو واقعه مذهبی را عمداً به تأخیر افکنده‌ام با آن که این هر دو در مطالعه طبع  
انسانی شنیدنی و در انحطاط و سقوط امپراطوری روم مهمست. این دو واقعه  
عبارتست از: الف: برقراری مسلک رهبانی و قواعد آن، و، ب: ایمان آوردن  
اقوام کم فرهنگ شمالی به دین عیسوی.

الف. امن و آرامش و رفاه و آسایش تفاوتی میان عامه عیسویان و  
ناسکان مسیحی پدید آورد. بکار بستن احکام دینی به طریقی ناقص و آزاد از  
قیود، وجدان جمع کثیر مردم عامی را راضی می‌کرد. پادشاه و عامل دیوان و سرباز  
و بازرگان شور و حرارت دینی و ایمان‌بی‌شک و ریب را با حرفه معمول خویشتن  
و با جویندگی در طلب سود و تمتع از لذات و شهوات سازگاری کردند. ولیکن  
زاهدان گوشه‌نشین که احکام سخت انجیل را بکار می‌بستند و بد بکار می‌بستند

از شور و شوقی الهام‌پذیر بودند خشن و نامهذب که انسان را جنایتکار و خداوند را ستمگری جبار می‌داند. زاهدان از کار زندگی و لذات زمان خود دست می‌کشیدند و به سوگند از نوشیدن شراب و خوردن گوشت و زن گرفتن چشم می‌پوشیدند، و بدن خود را می‌آزردند و با انکار نفس مهر و محبت را در دل خویشتن می‌کشتند و زندگی پرمشقتی را درپیش می‌گرفتند تا سعادت جاودانی حاصل کنند. در زمان سلطنت کنستانتین زاهدان از دنیای منحن کفرزده گریختند و به تنهایی دائم یا به جامعه رهبانی پناه بردند. مانند مسیحیان اولین در شهر اورشلیم این زاهدان نیز از نگاهداشت ملک و مال دنیوی و استفاده از آن چشم‌پوشیدند و به تشکیل جماعات مذهبی پرداختند که افراد آنها همه مرد یازن و در خلق و خوی همانند بودند، و نامهایی برگزیدند از قبیل ناسک<sup>۱</sup> و راهب<sup>۲</sup> و معتکف<sup>۳</sup> که همه مبین عزلت‌گزیدن ایشان در گوشه تنهایی دریا بانی طبیعی یا ساخته دست ایشان بود و به زودی احترام دنیائی را کسب کردند که خود در آن به چشم حقارت می‌نگریستند، و مدح و ثنای بی‌حد و حصر نثار این مسلک یا «فلسفه» ربانی<sup>۴</sup> گردید که بی‌مدد علم و دلائل عقلی از همه مکتبهای فلسفی یونان برگزیده با وجود فضائل شاقی که مسلکهای یونانی تعلیم می‌کردند. راهبان نیز مانند رواقیون مال دنیا و آلام جسمی و عذاب مرگ را به هیچ می‌گرفتند و می‌کوشیدند که در این امر از پیروان زنون گوی سبق بر بایند. طاعت و تسلیم و سکوت فیثاغورثی<sup>۵</sup> در مسلک عبیدانه ایشان احیاء شد، و با همان ثبات عقیدتی که کلیساهای ترکیب جامعه و همه آداب و ضوابط خوب آن را انکار می‌کردند راهبان نیز کار جهان را در خور التفات نمی‌دانستند با این تفاوت که پیروان فلسفه ربانی آرزومند بودند که به تقلید از سرمشقی کامل‌تر و مهذب‌تر بپردازند. راهبان در جای پای انبیاء قدم نهادند که در جستجوی کنج عزلتی به

۱ - Hermit ۲ - Monk ۳ - Anachoret ۴ - حکیم و ریاضی‌دان یونانی در قرن ششم قبل از میلاد که مهمترین اصول فلسفه او یکی تناسخ روح است و دیگری عقیده به این که اعداد عناصر نهائی و تجزیه ناپذیر عالمند.

۵ - Cynics پیروان دیوژن ملقب به کلیبی. از اصول فلسفه وی اینست که اعمال هیچ انسانی فارغ از خود خواهی نیست.



بیابانها پناه برده بودند؛ و روش زندگی زاهدانه را از نو زنده کردند و جز عبادت و تفکر در ذات پروردگار به هیچ چیز دیگر نپرداختند، و این روش را فرقه اسینیان<sup>۱</sup> در مصر و فلسطین بنیان نهاده بودند. پلینی به دیده حکمت و بصیرت در وضع مردمی عزلت گزیده تفحص کرده بود که در میان درختان نخل کرانه بحرالمیت زندگی وی پول امرار معاش می کردند، و بی زن برشمار ایشان می افزود زیرا که مردمی توبه کار و از جامعه انسانی بیزار به دلخواه خود دائم به ایشان می پیوستند.

مصر که مادری بارور و زاینده خرافات بود نخستین نمونه زندگی رهبانی را به بار آورد. آنتونی، جوانی مکتب نرفته و درس نیاموخته از نواحی تبائیس<sup>۲</sup> سفلی، میراث پدری را در میان دگرکسان توزیع کرد و خانه زادگاهی و خویشاوندان را ترك گفت و با شجاعت و ابتکار و با شور و غیرت مذهبی به روش رهبانی از گناهان خود توبه نمود و پس از دوران دراز مدت و پرمشقت نوآموزی در میان قبرها و بعد در برجی ویران بی باکانه راهی سه روزه در جهت شرقی رود نیل پیمود تا مکانی خالی از آدمیزادگان یافت که از مزایای آب و سایه برخوردار بود و بر جبل کولزیم<sup>۳</sup> نزدیک بحر احمر مسکن گزید و تا پایان عمر در آن جا بسربرد. در این محل هنوز دیری کهن هست که نام آنتونی مقدس و یاد او را حفظ کرده است. اما کنجکاوی مسیحیان دیندار از پی آنتونی برخاست و او را در بیابان یافت، و هنگامی که زاهد معتکف ناچار شد که در پیش خلائق در اسکندریه ظاهر شود او خود به مدد عقل و وقار مؤید شهرت نام خویشتن گردید. آنتونی از دوستی آتانازیوس برخوردار بود و مذهب او را می پسندید، و با آن که برزگری مصری بیش نبود در کمال احترام دعوت محترمانه کنستانتین امپراطور را رد کرد. این سالخورده پیر مکرم (آنتونی به یک صد و پنچ سالگی رسید) در سالهای پیری «فرزندان» بیشماری داشت که همه پدیدآمده تعالیم وی بودند و از مثال او پیروی می کردند. اجتماعات روزافزون رهبانان به سرعت در صحاری شنزار لیبی و بر روی

۱ - Essenians فرقه ای از زاهدان و عارفان یهودی که در قرن دوم قبل از میلاد پدید آمدند و تا قرن

دوم بعد از میلاد پایدار بودند. ۲ - Thebais ۳ - Colzim

صخره‌های تبائیس و بلاد کرانه نیل بیشتر و چندین برابر شد. در جهت جنوبی اسکندریه، کوه و بیابان مجاور که موسوم به نیت‌ریا<sup>۱</sup> بود دارای جمعیتی پنج هزارتنی شد که همه زاهد معتکف بودند، و مرد مسافر هنوز می‌تواند درویرانه‌های پنجاه دیر تفحص کند، دیرهایی که مریدان آنتونی در این خاک خشک بی‌ثمر بنانهادند. در تبائیس علیا پاکومیوس<sup>۲</sup> و یک هزار و چهارصد تن از برادران دینی او جزیره نامسکون تایینی<sup>۳</sup> را اشغال کردند و پاکومیوس رئیس مقدس این گروه نه دیر دیگر بی‌درپی برای مردان تأسیس کرد و یکی نیز برای زنان، و به رسیدن عید رستاخیز مسیح بعضی اوقات پنجاه هزار راهب که پیرو قواعد مسلک روحانی او بودند گرد هم جمع می‌آمدند. شهر معمور و معظم او گزی‌ریوکوس<sup>۴</sup> که مقر مذهب سنت عیسوی بود همه معابد و ابنیه عمومی و حتی استحکامات لشکری خود را به امور مذهبی و کارهای خیر اختصاص داد، و اسقف این ناحیه که شاید در دوازده کلیسا موعظه می‌کرد ده هزار زن و بیست هزار مرد را برشمرده است که حرفه رهبانی را پیشه خود کرده بودند. مصریانی که به این تحول عجیب مباهات می‌نمودند دل به این امیدوار کرده و شاید معتقد نیز بودند که شمار راهبان برابر است با بقیت مردم، و نسلهای بعد ممکن بود که آنچه را که سابقاً راجع به حیوانات مقدس همین کشور گفته می‌شد تکرار کنند و بگویند که در مصر خدایان بیش از آدمیزاد گانند.

آتانازیوس رم و مردم آن را به زندگی رهبانی و شیوه راهب زیستن آشنا کرد، و برای آموختن این فلسفه نو مدرسه‌ای به دست مریدان آنتونی گشایش یافت و ایشان با اسقف اعظم خود به آستان قدس و اتیکان روی آوردند. ظاهر عجیب و وحشی مانند این مصریان اول هول و دهشتی برانگیخت و بعد حس تحقیر، و عاقبة الامر حس تحسین در مردم پدید آورد و گروهی باشور و حرارت ایمان به تقلید از ایشان پرداختند. سناتوران و بالاخص بانوان محترم کاخ‌ها و ویلاهای خود را تبدیل به دیر و صومعه کردند و با پدید آمدن دیرهای بسیار در ویرانه‌های

معابد کهن و حتی در میان میدان فورم رم، رهبانیت بر رسم خدمتگزاری<sup>۱</sup> معابد و ستا فائق آمد. در هریک از معابد این الهه شش دوشیزه با کره خادمی میکردند جوانی سوری و هیلاریون<sup>۲</sup> نام که مثال آنتونی آتش شوقی در جان او در زده بود در مکانی غم افزا بر روی ساحلی شنی منزل گزید که در میان دریا و مردابی به فاصله هفت میل از غزه قرار داشت. هیلاریون به کفاره گناهان خود مدت چهل و هشت سال به سختی ریاضت کشید و آتش شوق او در دل های دگر در گرفت چندان که هروقت این مرد مقدس به دیرهای بی شمار فلسطین سفر می کرد دو یاسه هزار راهب به دنبال او به راه می افتادند. شهرت نام بازیل<sup>۳</sup> در تاریخ رهبانیت مشرق جاودانیست. فکر بازیل طعم دانش و سخندانی آتی ها را چشیده و مطامح او چندان بود که منصب اسقفی اعظم قیصریه آن را اقناع نمی کرد، پس او در پونتوس به سخت ترین مشقات انزوا تن در داد و اندک مدتی تلافی فرمود و برای جماعات کثیر روحانی که او خود آنها را کنار ساحل دریای سیاه در هر مکانی فراهم آورده بود قانون وضع کرد. در مغرب مارتین توری<sup>۴</sup> که سرباز و زاهد و اسقف و از اولیاء خدا بود در سرزمین گال به تشکیل جماعات رهبانی پرداخت. وقتی که مارتین مرد دوهزارتن از مریدانش تا گودال کور به بدرقه وی رفتند و مورخ فصیح بیانی که به نقل وقایع زندگی او پرداخته است شک دارد که از بیابانهای تبائیس حتی در اوضاع اقلیمی موافق تری هرگز مبارزی دیگر برخیزد دارای فضائل و کمالات مارتین. سرعت افزایش رهبانان و عالمگیر شدن مسلک ایشان از پیشرفت مسیحیت کمتر نبود. هرمتصرفه ای و سرانجام هر شهری در سراسر امپراطوری روم پرشد از جماعات روزافزون ایشان، و راهبان جزائر بارد و خشک و بی ثمری از لهرینز<sup>۵</sup>

۱ - مهمترین کار شش باکره معبد و ستا نگاهداشت آتش مقدس در محرابگاه الهه مذکور بود. Vesta  
الهه آتشی بود که برای گرم شدن درخانه ها برمی افروزند. ۲ - جروم مقدس شرح حال هیلاریون  
Hilarion را نگاشته و سرگلشت پولس و هیلاریون و مالکوس همه را این نویسنده به نیکوترین وجهی  
از زبان قلم نقل کرده است، و تنها نقص نوشته های مطلوب او بدور بودن آنها از عقل و حقیقت  
است. ۳ - Basil ۴ - Martin of Tours رجوع شود به شرح زندگی بازیل و نوشته های  
سولپی سیوس سوروس که می گوید کتاب فروش های رم از فروش سریع کتاب او که مورد پسند عامه شد  
بسیار خوشوقت بودند. ۵ - Lerins

تا لی پاری<sup>۱</sup> را که سر از دریای توسکانی بیرون می آوردند برای تبعید داوطلبانه خود برگزیدند. میان متصرفات رومی دائم رابطه سهل و آسان برقرار بود هم از طریق زمین و هم از راه دریا، و زندگی هیلاریون به خوبی نشان می دهد که چگونه زاهدی تهی دست از اهل فلسطین به سهولت می توانست از مصر عبور کند و به عزم سیسیل به کشتی در نشیند و آنگاه به اپی روس<sup>۲</sup> بگریزد و سرانجام در جزیره قبرس<sup>۳</sup> ساکن شود. مسیحیان لاتینی زبان آداب و سنن مذهبی رم را پذیرفتند، و زائرانی که به اورشلیم می رفتند در دورترین اقالیم روی زمین نسخه اصیل زندگی رهبانی را مشتاقانه تقلید کردند. مریدان آنتونی از مدار استوایی گذشتند و در سراسر مملکت حبشه عیسوی دین منتشر گشتند. از صومعه بانکور<sup>۴</sup> در ایالت فلینت شایر<sup>۵</sup> که محتوی بیش از دوهزار راهب بود جمع کثیر راهبان در میان مردم کم تمدن ایرلند پراکنده شدند، و گروهی از راهبان ایرلندی رسم عزلت را در ایونا<sup>۶</sup> که از مجمع الجزائر هبری دیز<sup>۷</sup> است مستقر گردانیدند و به این طریق نوری مبهم از دانش و خرافات مذهبی نیز در سراسر نواحی شمالی پرتوی افکند.

### علل پیشرفت سریع رهبانیت

روح شوم و سنگین دل خرافات این مردم مسکین شوریده بخت و دوری گزیده از جامعه بشری را در طریق رهبانیت سوق می داد، و ثبات عزم جملگی ایشان مؤید به نمونه اعمال هزاران هزار راهب اعم از زن و مرد و پیرو جوان و ضعیف و شریف بود، و هنر و آموزی که درون صومعه ای راه می یافت یقین حاصل می کرد که

۱ - Lipari - ۲ - Epirus - ۳ - هنگامی که هیلاریون از پاری تونیوم Paraetonium به دماغه

پاکی نوس Pachynus می رفت به جای کرایه سفر یکی از اسفار انجیل را به کشتیان داد. راهبی دیگر از اهل گال که به مصر سفر کرده بود با کشتی تجارتی از اسکندریه به ماری رفت و سی روز در راه بود. آتانازیوس که کتابی در شرح زندگی آنتونی مقدس و خطاب به راهبان خارجی نوشت ناچار شده که در نگاشتن آن شتاب کند تا هنگام حرکت ناوگان نیروی دریائی کتاب آماده فرستادن باشد.

۴ - Banchor - ۵ - Flintshire - ۶ - Iona - ۷ - Hebrides نام مجمع الجزایری است در مغرب اسکاتلند.

در طریق پرنشیب و دردناك سعادت جاودانی گام می‌نهد<sup>۱</sup>. ولیکن کیفیت تأثیر انگیزشهای مذهبی درهرمکانی به تفاوت وبرحسب طبایع مردمان و وضع زندگی ایشان معین می‌گردید و قدرت عقل ممکن بود که از اثرات آنها بکاهد، ونیروی شهوات ممکن بود که آن اثرات را متوقف‌گرداند، اما نیروی مذهب در فکر ناتوان زنان وکودکان باقدرت هرچه بیشتر مؤثر می‌افتاد، وندامتهای نهانی یا مصائب اتفاقی را تأیید و تقویت می‌کرد و شاید اندیشه دنیاداری و خویشتن بینی و غریزه سودجویی نیزاندکی یاری می‌نمود. چون طبعاً چنین می‌پنداشتند که راهبان متدین فروتن (که دنیا را ترك کرده‌اند تا درنیل به رستگاری بکوشند) بیش از همه کس اهلیت حکومت روحانی مسیحیان را دارند پس زاهدکاره را از حجره بیرون می‌کشیدند و در میان بانگ‌وغوغای شادی برکرسی اسقفی می‌نشاندند و صومعه‌های مصر و گال منابعی بود که پیای اسقف و قدیس از آنها بیرون می‌آمد، وجاه‌طلبی بعضی از اینان به زودی راهی نهانی را که مآلاً به ثروت وعنوان و افتخار منتهی می‌شد کشف می‌کرد. راهبان محبوب مردم که نیک‌نامی ایشان بسته به شهرت و موفقیت فرقه ایشان بود سخت می‌کوشیدند تا بر شمار اسیران هم‌مسلك خود بیفزایند، و با زیرکی و مهارت به درون خانواده‌های دولتمند و اشرافی راه می‌یافتند، و فن به‌ظاهر آراسته تملق و فریب را به کار می‌بردند تا نوآموزانی را در دام آورند که حرفه رهبانیت ممکن بود از ثروت یا شرف مقام ایشان متنعم گردد. پدران خشمگین از فقدان فرزندی که شاید تنها پسر ایشان بود ناله و زاری می‌کردند، و دوشیزگان خوش باور فریب نفس خویشتن بین را می‌خوردند و به نقض نوامیس طبیعت می‌پرداختند، و بانوان به امید نیل به کمال

۱ - کریزوستوم سه کتاب خود را وقف ملح و دفاع زندگی رهبانی کرده است، و داستان کشتی نوح او را به این خیال دلخوش می‌کند که هیچ کس جز برگزیدگان خدا (یعنی راهبان) هرگز روی رستگاری را نخواهد دید. در جای دیگری از کتاب خود کریزوستوم رحم بیشتری می‌نماید و به وجود درجاتی از نور رستگاری معتقد می‌شود چنان که آفتاب و ماه و ستارگان به تفاوت از نیروی روشنائی بخش برخوردارند. درمقایسه‌ای که این نویسنده باسبکی خواندنی میان پادشاهان و زاهدان کرده است وی به یقین می‌گوید که اجر پادشاهان به مراتب کمتر و کیفر ایشان شدیدتر است از راهبان.

خیالی، زندگی خانوادگی و کیفیات خوب آن را ترك می‌کردند. پولاً به تلقین جروم<sup>۱</sup> فصیح بیان کردن نهاد، و لقب کفرآمیز «مادرزن خدا» که این قدیس به پولاً داد بیوه نامدار را اغواکرد و برآن داشت که دختر باکره خویشتن یعنی یوستوکیوم<sup>۲</sup> را وقف خدمت دینی کند. به پیروی از اندرز راهنمای روحانی خود و در صحبت او، پولاً شهر رم و پسر شیرخواره خویشتن را ترك کرد و در دهکده مقدس بیت‌لحم منزوی گردید، و یک بیمارستان و چهار صومعه بنیان نهاد، و با صدقه دادن و توبه نمودن مقامی بارز در میان اهل سنت مسیحی کسب کرد. توبه‌کارانی چنین نادر و نامدار را مثل اعلای فضیلت و افتخار عصر خود به‌شمار آورده و در مدح و ثنای ایشان سخنها گفته‌اند. اما دیرها پر بود از جمع کثیر بیچاره مردمی وضع و گننام که آنچه را در زندگی دنیوی فدا کرده بودند بیشتر و بیش از آن را در صومعه به‌دست می‌آوردند. برزگران و بردگان و پیشه‌وران ممکن بود که به راهب شدن از تهی دستی و تحقیر دیگران بربهند و به حرفه شرافتمندانه و فارغ از آفت و خطری دست یابند که عادت و تمجید مردم، و سست<sup>۳</sup> کردن قواعد انضباط آن در نهان، از مشکلات واضح و آشکارش می‌کاست. اتباع رم که شخص ایشان و ثروتشان را مشمول خراجهای سنگین غیرعادلانه کرده بودند از ظلم دولت امپراطور به دیرها پناه می‌بردند و جوانان ترسنده دل عقوبت دینی زندگی رهبانی را بر خطرات سربازی برمی‌گزیدند. مردم بیمناک و دهشت زده متصرفات رومی چه وضع و چه شریف که از برابر حمله اقوام کم‌تمدن شمالی گریخته بودند در صومعه‌ها قوتی و پناهگاهی می‌یافتند، و افواج بسیاری جملگی در این مأمנהای مذهبی در خفا بسر می‌بردند و به این طریق رسم رهبانیت که افراد مردم را از پریشانحالی نجات داد از نیرومندی و ثبات امپراطوری کاست.

۱ - قسمت اعظم نوشته‌های جروم مربوط به زنان متدین است، و رساله‌ای که وی آن را «پولاً» نام نهاد در حقیقت مدیحه‌ایست مفصل و مبالغه‌آمیز و دیباچه آن مضحک و پرتکلف است. جروم در این دیباچه می‌گوید «اگر همه اعضای بدن من بدل به زبان می‌شدند و اگر همه اندامهای من با صوت انسان آواز برمی‌آوردند هنوز از وصف او عاجز بودم، الی آخر. ۲ - Eustochium.

۳ - راهبی از فرقه دومینیکی که موقتاً در صومعه برادران دینی خود در شهر قادس واقع در جنوب‌غربی اسپانیا اقامت کرد به زودی فهمید که عبادت شبانه خواب راحت این راهبان را هرگز مختل نمی‌کند.

حرفه رهبانیکری در نزد قدما به منزله عرض اخلاص و طاعت داوطلبانه بود. متعصب گران جان سست عهد به و عید انتقام ابدی خداوند گرفتار می آمد ولیکن درهای صومعه هنوز برای توبه و انابه به روی او باز بود. راهبانی که ضمیرشان از نیروی تعقل یا عواطف نفسانی قوت می پذیرفت آزاد بودند که دوباره مانند مردان دیگر عضو جامعه شوند و حتی «زوجات مسیح»<sup>۱</sup> ممکن بود که از طریق مشروع همخفتی با عاشقی دنیوی را بپذیرند. اما با پدید آمدن نمونه های شرم آور مفاسد اخلاقی و پیشرفت اوهام پرستی ایجاد ضوابط محکم تر و مؤثرتر لازم نمود و پس از تحقیق و امتحان کافی از نوآموزان از ایشان خواستند که سوگند یاد کنند و این سوگند دینی و ابدی ضمان وفاداری نوآموزان، و میثاق ایشان مسجل به قوانین کلیسایی و مملکتی بود. فراری گنه کار را می جستند و توقیف می کردند و به زندان ابدی خود باز می گردانیدند و دخالت دیوانیان ستمی عظیم بود که آزادی رهبان را سلب و اجر او را ضایع می کرد یعنی دو عاملی که تا حدی از مشقت بردگی حیات رهبانی و سختیهای قواعد انضباطی آن می کاست. اعمال راهب و سخنان و حتی افکار او را قواعد انعطاف ناپذیر مسلک وی یا رئیس صومعه به میل و دلخواه خود تعیین می کرد، و جزای کمترین جرمی هتک حرمت راهب یا حبس او بود باروزه های عجیب سخت یا تازیانه زدن بردن او چندان که خون از زخمهایش جاری شود؛ و نافرمانی یا زمزمه شکایت یا تأخیر و تعلل در سیاهه گناهان<sup>۲</sup> شنیع از بدترین آنها به شمار می آمد. اصل اطاعت کورکورانه از اوامر رئیس صومعه، هرچند که آن اوامر سخیف یا حتی جنایتکارانه بنماید، قانونی بود بر راهبان مصری حکمفرما و فرمانبرداری برترین فضیلت ایشان بشمار می آمد، و صبر و طاقت ایشان را غالباً به آزمایش های شاق بیرون از حد اعتدال می فرسودند. فی المثل ایشان را

۱ - زنان راهبه خویشتن را زوجه روحانی حضرت مسیح می دانستند.

۲ - به موجب قواعد انضباطی که کلومبانوس وضع کرده است و در مغرب زمین رواج بسیار دارد جزای هر اندک جرمی یک صد ضربت تازیانه است. پیش از سلطنت شارلمانی رئیس صومعه اعضاء بدن رهبانان را به قصاص گناه می برید یا چشمتان ایشان را از چشمخانه بیرون می آورد، و این کیفری بود به مراتب سهل تر از زندانی کردن گناهکاران در سیاه چالهای زیرزمینی که بعدها ابتکار کردند و عملی ظالمانه بود.

امر می کردند که صخره‌ای عظیم را از جایی به جای دیگر منتقل کنند یا چوب خشکی را که در زمین نشانده بودند بادقت و سعی بسیار آب بدهند تا شاید پس از سه سال مانند درختی زنده شود و شکوفه برآورد ، یا به درون تنوری شعله‌ور بروند ، یا کودک نوزاده خویشتن را در آبدانی عمیق بیفکنند؛ و نام چندین قدیس یا دیوانه بواسطه بی فکری یا بی باکی ایشان در فرمانبرداری از اوامر رئیس صومعه در داستان رهبانیت زنده جاوید مانده است. آزادی فکر که سرچشمه هر عاطفه معقول رادمردانه‌ای است بر اثر خو گرفتن به انقیاد و خوش‌باوری ضایع و نابود گردید ، و راهبان که به مفسد بردگی گرفتار می آمدند از سرزهد و اخلاص پیرو عقاید دینی و هیجانات عاطفی ستمگری می شدند که برایشان ریاست می کرد. به این طریق آرامش جماعت عیسوی مذهب امپراطوری مشرق بر اثر هجوم گروه بی شمار متعصبان غیور درهم شکست ، گروهی که نه ترس می دانست و نه عقل و مردمی می شناخت، و افواج سپاه امپراطور بی هیچ خجالتی و شرمی اقرار آوردند که از مواجهه با خونخوارترین بیگانگان کمتر بیمناکند و از این متعصبان دینی به مراتب بیشتر.

کسوت غریب شکل رهبانان را غالباً مردم خرافاتی فکر اختراع کرده و آن را مقدس نیز شمرده اند. اما عجیب نمودن کسوت رهبانی بعضی اوقات به علت دلبستگی طراحان آنست به نمونه های ساده جامه های بسیار قدیم که تحولات اسلوب لباس آنها را در چشم ابناء مردم مضحک نموده است. مؤسس طریقت رهبانی بندیکتین<sup>۱</sup> به صراحت از اندیشه انتخاب هر نوع لباس خاصی نیز تبری می کند و معتقد نیست که جامه رهبانی پوشیدن را اجری و پاداشیست. وی با متانت و وقار مریدان خود را پند و اندرز می داد که پیراهن فراخ و خشن ممالکی را که در آنها ساکن می شوند برتن کنند. جامه رهبانی قدما بر حسب اختلاف آب و هوا و سبک زندگی هر سرزمینی تغییر می کرد چندان که برای رهبانان بی اعتنا به لباس ، میان پوستین برزگران مصری و شنل فیلسوفان یونانی



تفاوتی نبود ، و در مصر پیراهن کتان برتن می کردند زیرا که این قماش در مصر بافته می شد و ارزان بود ، اما در مغرب زمین از پوشیدن کتان که گران قیمت و از اجناس تجملی خارجی بود امتناع می ورزیدند . راهبان را رسم بر این بود که کیسوی خود را بچینند یا بتراشند و کلوته<sup>۱</sup> ای<sup>۲</sup> برسر کنند تا چیزهای نامقدس را نبینند . ساق و پای ایشان برهنه بود مگر در شدت سرمای زمستان ، و هنگام راه رفتن بر عصائی تکیه می کردند و آهسته و پسته و به ناتوانی قدم برمی داشتند . هیئت ناسکان واقعی نفرت انگیز و دهشت افزا می نمود ، و هر حسی که انسان را می آزارد در فکر ایشان مقبول درگاه الهی بود . قوانین آسمانی تابنی<sup>۳</sup> رسوم عافیت بخش شستشوی اندام ها را به آب ، و روغن مالیدن بر آنها را حرام کرده بود . راهبان ریاضت کش روی زمین بر بروریائی خشن یا فرشی پشمینه می خفتند و شب بر همان پشته ای از برگ نخل سر می نهادند که روز نشیمنگاهشان بود . حجره های رهبانی در اول عبارت از کلبه های تنگ با سقفی کوتاه بود که از سست ترین مواد ساخته می شد و میان کلبه ها در فواصل مرتب کوچه هایی قرار داشت و این ها همه دهکده ای معمور تشکیل می داد که گرداگرد آن را دیواری فرا گرفته بود و در محوطه درون دیوار ، کلیسا و بیمارستان و شاید کتابخانه و چند حجره لازم بود و باغچه و فواره و منبعی از آب شیرین نیز تعبیه می کردند . هر خانواده رهبانی متشکل از سی الی چهل برادر دینی و زندگی ایشان تابع نظام و مقررات خاص خور و نوش بود ، و صومعه های بزرگ مصر سی یا چهل خانواده رهبانی را شامل می شد .

« لذت » و « گناه » به زبان راهبی دولغت مترادف است ، و راهبان به تجربه دانسته بودند که روزه های سخت و امساک در خورد و خوراک مؤثرترین چیزهاست برای حفظ انسان از شهوات ناپاک طبع بشری . مقررات امساک که وضع یا عملاً اجرا می شد نه همه یکسان بود و نه دائم وابدی . جشن و سرور عید خمسين<sup>۴</sup> با امساک و خویشتن داری شاق در ایام روزه بزرگ جبران می شد . اما با ایجاد

۱ - کلوته نام پوششی برای سر است که دو طرف چهره را نیز می پوشاند . چون این لغت هنوز زنده و در شیراز رایجست استعمال آن را جائز دانست ( مترجم ) ۲ - Tabenne

۳ - Pentecost یا عید خمسين عید نزول روح القدس بر حواریون عیسی است . این واقعه پنجاه روز بعد از رستاخیز حضرت مسیح روی نمود و از اعیاد مذهبی نصاری است .

صومعه‌های جدید شور و شوق رهبانی نیز اندك اندك فرونشست و مردم ناحیه گال با شهوات آزمندانه‌ای که داشتند نمی‌توانستند از تقوی و فضیلت مصریان بردبار و معتدل مزاج تقلید کنند. مریدان آنتونی و پاکومیوس به جیره‌<sup>۱</sup> روزانه غذائی به مقدار دوازده اونس نان یا ، درستر بگویم ، نان فطیر راضی بودند و این طعام اندك را دوبار می‌خوردند یک بار بعد از ظهر و دیگر بار در اول شب. پرهیز از خوردن سبزی‌های پخته که برای ناهار خانه دیر مهیا می‌گردید در نزد ایشان به منزله ثواب و تقریباً وظیفه بود. اما گاهگاهی برخلاف روش معمول ، از خوان کرم رئیس دیر خوردنی‌های لذیذی مانند پنیر و میوه و سبزی‌های خام و ماهی‌های کوچک خشک کرده رود نیل به راهبان می‌رسید. کم کم راهبان به اختیار خود یا به اجازه رئیس دیر مقدار بیشتری از ماهی دریا یا نهر و رود مصرف کردند ولیکن خوردن گوشت حیوانات بری مختص بیماران یا مسافران بود. هنگامی که خوردن گوشت کم کم در صومعه‌هایی رواج یافت که دارای مقرراتی آسان‌تر بود تفاوت عجیبی میان گوشت پرندگان و حیوانات نهادند چنان که گوئی گوشت نالطیف حیوانات مزارع ناپاک‌تر از گوشت پرندگان است اعم از وحشی و اهلی. آشامیدنی راهبان نخستین آب خالص بی‌ضرر بود ، و مؤسس سلسله رهبانی بندیکتی پس از آن که مجبور شد به پیروی از رسم مردم عصر خود ، که در میخواری اندازه نگاه نمیداشتند ، برای هراهبی یک پیمانۀ شراب در روز مقرر دارد از کرده پشیمان شد. مصرف روزانه شراب صومعه را به آسانی ممکن بود از تاکستانهای ایتالیا تأمین کنند و مریدان پیروزمند او که از جبال آلپ و رود رن و دریای بالتیک گذشتند ، در عوض شراب آبجو قوی یا مخمر آب سیب در حد احتیاج طلب کردند.

داوطلب حرفه رهبانی که به پیروی از تعالیم انجیل آرزومند درك فیض فقر بود به محض دخول به جامعه همسلکان به سوگند خوردن خیال و حتی نام

۱ - نقل از گزارشی در باب وضع زندان ها در انگلستان و ویلز در سال ۱۷۸۴ « کسانی که فقط آب می‌نوشتند و مشروب مقوی‌تری نمی‌آشامند باید روزانه لااقل یک پوند و نیم نان بخورند. »

مالکیت جداگانه و اختصاصی اشیاء را از سر بیرون<sup>۱</sup> می کرد. معاش رهبانان به کار و کوشش دستی تأمین می گردید و کار و کوشش وظیفه ای بود که باقوت هرچه بیشتر، برای کفاره گناه و ورزش بدنی و به منزله پسندیده ترین وسیله کسب معیشت به ایشان توصیه می شد. باغ ها و مزارعی که به زحمت و کوشش رهبانان از تجاوز جنگل و باتلاق نجات یافته بود همه با سعی و دقت بسیار به دست این مردان کاشته می شد و ایشان بی کراهتی کارهای پست بردگان و خدمتکاران را انجام می دادند، و کارهایی چند که برای تهیه البسه و ظروف و مساکن ایشان لازم بود همه را در صومعه های بزرگ رهبانان خود به دست خویشان انجام می دادند. مطالعات رهبانی اکثراً در عوض آن که ابر مظلوم خرافات را پراکنده کند برتریگی آن افزوده است، باین همه کنجکاوی یا شوق چندتنی از زاهدان گوشه نشین پیشرفت علوم دینی و حتی غیردینی را باعث آمده است، و نسل های بعد باید باحق شناسی تصدیق کنند که آثار بزرگ ادبی یونان و روم را انگلستان خطنویس این راهبان محفوظ نگاهداشته و آن ها را چندین و چند برابر کرده است. ولیکن راهبان دیگر، علی الخصوص در مصر، به حرفه های ناقابلی راضی بودند که اشتغال به آن ها مستلزم سکوت و سکون بود از قبیل ساختن کفش های چوبی و بافتن سبد و بوریا از برگ های درخت نخل. محصول کار این راهبان برای مصارف خانگی خریداری می شد و مازاد آن را برای تأمین حوائج جامعه رهبانی باجناس دیگر مبادله می کردند. کشتی های تابنی و دیگر صومعه های تبائیس، رودنیل را تا اسکندریه می پیمودند و در بازار مسیحیان زهد و تقوای سازندگان این امتعه شاید بر قیمت حقیقی آن ها می افزود.

ولیکن احتیاج به کار دستی کم کم از میان رفت و نوآموزی که مصمم بود بقیت عمر را در صحبت قدیسین بگذراند از سر شوق ثروت خود را نثار ایشان می کرد و بر اثر تساهل زیان آور قانون مجاز بود که هر نوع میراث دیگری را که در آینده

۱ - بکار بردن تعبیراتی از قبیل « کتاب من » و « کفش من » برای رهبانان مغرب زمینی نیز ممنوع بود و کولومبانوس جزای چنین کاری را شش ضربت تازیانه مقرر کرده است.

به او برسد بستاند و صرف ایشان کند. ملانیا<sup>۱</sup> ظروف نقره خویشتن را که به وزن سیصد پوند بود اهداء کرد، و پولاً برای گشایش کار رهبانان برگزیده خود که به لطف و مهربانی گناهکار<sup>۲</sup> ثروتمند و گشاده دست را مشمول ثواب توبه و ادعیه خویشتن می کردند، سخت قرض دار شد. گذشت زمان پیوسته براملاک و اموال صومعه های مورد توجه مردم می افزود و حوادث به ندرت می توانست از آن بکاهد. این صومعه ها در همه بلاد و نواحی روستائی مجاور گسترش یافت و در نخستین قرن پدید آمدن رسم رهبانی زوسیوس کافر نکته ای کیدآمیز گفته است و آن این که: راهبان عیسوی به مراعات مصلحت نیازمندان قسمت بزرگی از ابناء بشر را به گدائی کشانده اند. اما تا وقتی که شور و حرارت نخستین پایدار بود حفظ اموال و اداره امور خیریه با تصویب راهبان، به دست متولیان مؤمن خیراندیش سپرده بود. ولیکن ثروت و رفاه حال در مبانی انضباط خلل افکند و راهبان به مال و ثروت غره شدند و عاقبت الامر از لذت خرج کردن تمتع برگرفتند. اسراف و تبذیر ایشان را در مصارف عمومی شاید بتوان معذور داشت زیرا که مراسم عبادت به جماعت را باشکوه و جلال بسیار بجای می آوردند، و نیت ایشان در ساختن اقامتگاه های محکم بادوام برای جامعه ای باقی و پایدار نیتی پسندیده بود و با اینهمه دستگاه کلیسایی در هردورانی از عمر خود عنان گسیختگی راهبان منحط را مذموم شمرده و از آن شکایت کرده است، زیرا که این راهبان هدف مذهب خود را فراموش کردند و تسلیم لذات این جهانی و شهوات بیهوده و باطل جسمانی شدند یعنی همه لذات و شهواتی را که سابقاً ترك کرده بودند، و اموالی را که مؤسسين<sup>۳</sup> هرفرقه ای به تقوی و مشقت جمع آورده بودند همه را به افراط و تبذیر

۱ - Melania - راهبی پامونام جوابی عالی به ملانیا داد که می خواست ارزش تحفه خود را مشخص کند. « آیا این تحفه را به من می دهید یا به خداوند. ؟ اگر به خداوند می دهید او که می تواند کوه ها را در ترازوئی معلق کند محتاج آن نیست که وزن ظروف نقره شما را به او بگویند. »  
 ۲ - من اعتراف صریح یکی از رؤسا فرقه بندیکتی را در درجائی خوانده یا شنیده ام. وی گفته است « من سوگند خوردم که طریق فقر در پیش گیرم و در نتیجه آن سالانه یک صد هزار کرون عاید می شود، و سوگند فرمانبرداری مقام مرا چندان برافراشته است که هم رتبه فرمانروائی شده ام با قدرت فائده نتایج سوگند عفاف این رئیس دیر را من فراموش کرده ام. گیون

خرج کردند و ننگ و رسوائی به بار آوردند. سقوط طبیعی راهبان از زهد و صلاح پرنج و خطر و در افتادن ایشان به ورطه مفاسدی که دامگیر عامه خلایق است، در ضمیر مرد متفکر اندوه و خشم بسیار بر نمی انگیزد.

عمر راهبان نخستین همه در عزلت و توبه می گذشت و به اشتغالات گوناگونی مشغول نمی شد که اوقات مردم فعال و درست اندیش جامعه را صرف می کند و استعداد و قوای عقلی ایشان را به کار می گمارد. هروقت که راهبان اجازه می یافتند که پای از صحن دیر بیرون نهند باریقی همراه بودند و هر دو باغیرت مذهبی از هم حراست می کردند و ناظر اعمال هم بودند و پس از آن که به دیر بازمی گشتند به حکم قواعد مسلکی ناچار باید آن چه در دنیای خارج دیده یا شنیده بودند همه را فراموش یا لااقل مخفی کنند. از ییگانه ای پیرو مذهب سنت عیسوی موافق رسوم مهمان نوازی پذیرائی می کردند اما در حجه هائی مجزی از منازل رهبانان، و فقط یکی از شیوخ صومعه که ولاء دینی و رشد ادراک او بر همه کس معلوم بود مجاز بود که سخن خطرناک چنین میهمانانی را بشنود. راهب که در حقیقت برده ای بیش نبود نباید دوستان و خویشاوندان خود را ببیند و اگر با عناد و سرسختی از نواختن خواهری مهربان یا والدی پربه کلامی یا به نگاهی امتناع می ورزید و ایشان را آزرده و دلتنگ می کرد عمل او ثوابی عظیم محسوب می شد. راهبان عمر را بسر می بردند بی آن که به کسی دلبستگی یا تعلق خاطری بیابند و با گروهی می زیستند که بر حسب اتفاق گردهم جمع آمده و به اجبار یا بر اثر تعصب دینی در یک زندان محبوس شده بودند. متعصبان عزلت گزیده چندان فکری و عقیده ای نداشتند که بادیگران در میان گذارند و وقت و مدت ملاقات با آشنایان با اجازه خاص رئیس صومعه معین می گردید و اوقات صرف غذا به سکوت می گذشت، و راهبان پنهان در لباس و کلوته مخصوص در واقع از هم دور و از چشم یکدیگر مستور بودند. مطالعه سرگرمی شخص خلوت گزیده است ولیکن پیشه وران و برزگرانی که جماعات رهبانی را تشکیل می دادند درس ناموخته و نامهیا و فاقد کمالات لازم برای مطالعه علوم ادبی و فلسفی و

تاریخی بودند. این رهبانان را امکان کارکردن بود اما غره بودن به کمال روحانی برآنها می داشت که اشتغال به کاردستی را ننگ بدانند، و هر نوع کار و کوششی که احساس رغبت شخصی مشوق آن نباشد ناچار باید به سستی و ضعف همت انجام پذیرد.

راهبان روز را در حجره خود می گذرانند و بر حسب قوت ایمان و شور و شوقی که داشتند اوقات را صرف دعای لفظی یا ذهنی می کردند، و شامگاهان گرد هم جمع می آمدند و شب هنگام برای نماز جماعت در کلیسای دیر ایشان را از خواب بر می انگیزتند. وقت دقیق نماز بر حسب موقع ستارگان معین می گردید و در آسمان صاف مصر ستارگان به ندرت در زیر ابر پوشیده بود. بانگ شیپور و نفیر بوق روستائی وقت عبادت را اعلان می کرد و سکوت بیابان را در دونوبت درهم می شکست. حتی مقدار خواب که آخرین ملجاء بیچارگان مسکین است به سختگیری و دقت تمام تنظیم می گردید و ساعات خالی راهب، فارغ از هر نوع کاری و لذتی به کندی و سنگینی می گذشت چندان که پیش از پایان یافتن هر روزی وی سیر ملال آور خورشید را بارها و به کرات ملامت نموده بود. خرافات در این وضع خالی از راحت و آسایش معتقدان بیچاره خود را همچنان تعقیب می کرد و آزار می نمود. سکون و فراغ خاطری که اینان در طلبش به دیر روی آورده بودند از اندیشه تأخیر در توبه و شک کفرآمیز و شهوات گنه کارانه مشوش می شد، و با آن که هر غریزه طبیعی را گناهی نابخشودنی می پنداشتند راهبان پیوسته ترسان و متزلزل در کنار حفره بی پایان و شعله ور غرائز بر خود می لرزیدند. این گرفتاران مسکین گاهگاهی بر اثر مرگ یا دیوانگی از جهاد دردناک با بیماری و نومیدی رهائی می یافتند. در قرن ششم بیمارستانی در اورشلیم تأسیس یافت برای گروه کوچکی از این توبه کاران سخت کوش که قوای عقلی خود را از دست داده بودند. راهبان پیش از آن که به آخرین مرحله مرضی برسند که به تصدیق همه کس جز جنون چیزی نبود در عالم خیال اشباحی می دیدند که مواد کافی برای تاریخ وقایع خارق الطبیعه به دست داده است. بیماران یقین قاطع داشتند که هوائی که تنفس می کنند دشمنان نامرئی و شیاطین واجنه

بیشمار است که مترصد فرصتند و به اشکال مختلف ظاهر می‌شوند تا راهبان را بترسانند و از همه مهمتر این که ایشان را به وسوسه نفس گرفتار و غفلتاً آلوده دامن و بی‌تقوی کنند. نیروی تصور و حتی فهم و شعور متعصبی گرفتار اختلال فکر به مشاهده صور کاذبه فریب می‌خورد و خواب لا‌ارادی بار سنگینی بر خاطر زاهد گوشه‌نشین بود زیرا که دعای نیمشب‌ی او را باطل می‌کرد، و مرد عابد ممکن بود که اشباح دهشت‌انگیز یا شادی آفرین را که در خواب یا بیداری بر احلام وی مستولی می‌شد به سهولت با هم مخلوط کند.

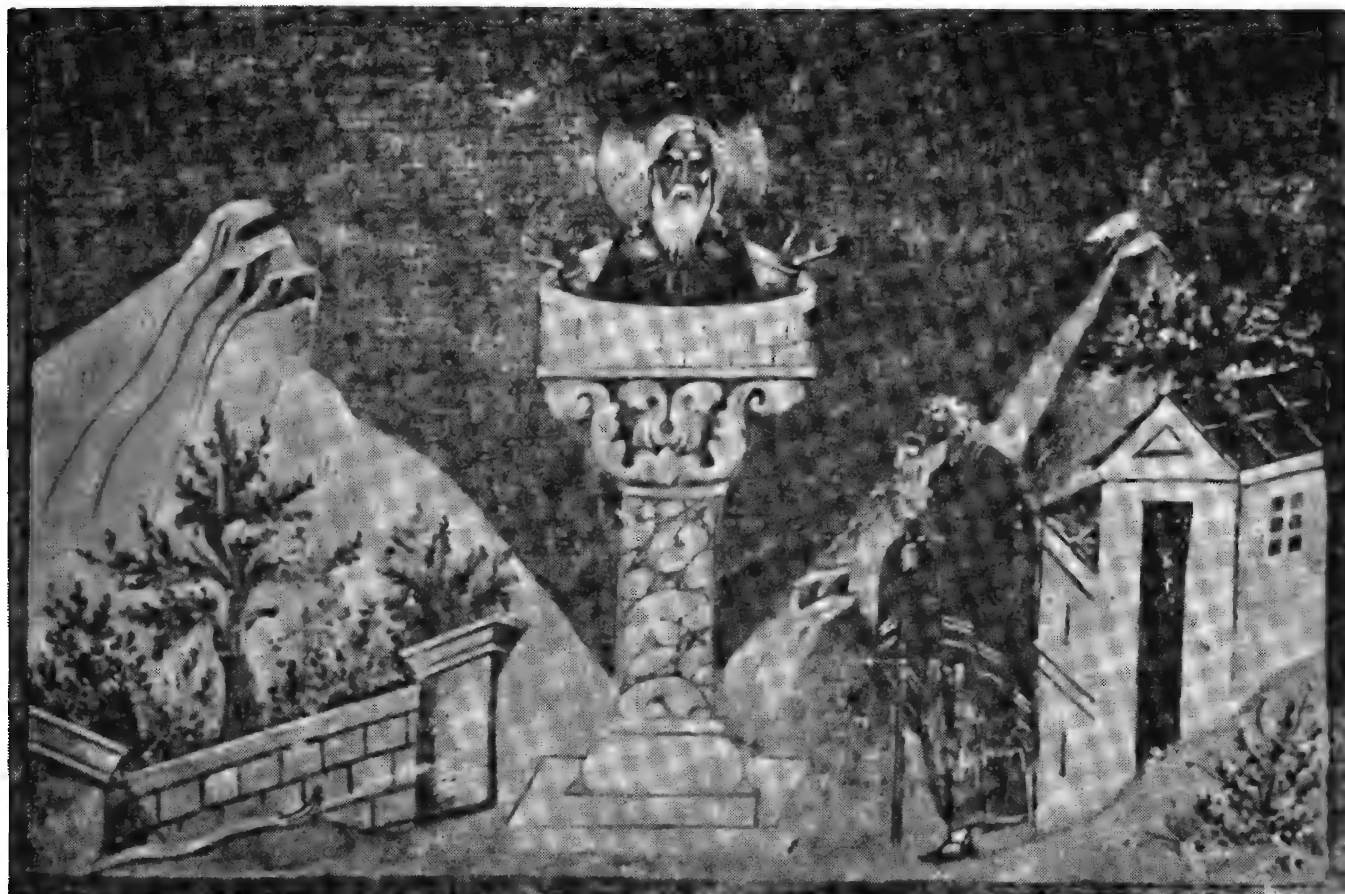
### می‌میون مقدس ملقب به استی‌لی‌تیز

راهبان به دوطایفه تقسیم می‌شدند، یکی سنویت‌ها<sup>۱</sup> یعنی گروهی هم مسلک که تابع مقررات یکسان بودند و در یک دیر می‌زیستند، و آنا‌کورت‌ها<sup>۲</sup> یا ناسکان یعنی گروهی گریزنده از خلائق که تسلیم تعصبات خاص خویشان نمی‌شدند. متدین‌ترین برادران روحانی یا آرزومندترین ایشان به درک مقامات معنوی صومعه را نیز ترک می‌کردند چنان که دنیا را ترك کرده بودند. کلبه‌های زاهدان منفرد از فاصله‌های بسیار بعید صومعه‌های مصر و فلسطین و سوریه را که مراکز شور و شوق مذهبی بود حلقه وار در بر می‌گرفتند و تحسین و تقلید مردم مشوق ناسکان ریاضت کش در توبه فزون از حد بود ناسکانی که صلیب بردوش می‌گرفتند و زنجیر به خود می‌آویختند چندان که پشتشان در زیر بارگران و دردناک آنها خم می‌شد و اندام‌های نحیف خود را به غل و دستبند و دستکش و ساق‌پوش آهنین سخت و سنگین می‌بستند. هر نوع لباسی را که نالازم و دست‌وپا گیر می‌نمود به تحقیر به دور می‌افکندند و بعضی از قدیسین وحشی خوی اعم از زن و مرد مورد تحسین قرار گرفته‌اند زیرا که بدنهای عریان‌شان جز به گیسوان بلند به چیزی پوشیده نبود. آرزوی زاهدان منزوی این بود که به جائی برسند که از جهت خشونت طبع و پستی و ذلت میان ایشان با حیوانات متشابه انسان چندان تفاوتی نباشد. نام فرقه کثیر العدد آنا‌کورتی مشتق

از کلمه‌ای است که دلالت بر رسم خاضعانه ایشان می‌نمود و آن به چارفتن این عابدان با کله حیوانات معمولی در بین النهرین بود. اینان غالباً خویشتن را به حیوانی سمع شبیه می‌نمودند و کنام ددان را غصب یا خویشتن را درغاری تیره و تاریک پنهان می‌کردند که دست انسان یا عمل طبیعت آن را دردل صخره‌ای حفر کرده بود، و معادن مرمر تبائیس هنوز به آثار توبه و ریاضت ایشان منقوش است. کامل‌ترین مرتاضان کسانی را دانسته‌اند که شبان و روزان بسیاری خواب و خوراک بسر می‌بردند و سالیان دراز لب فرو می‌بستند و سخن نمی‌گفتند، و چه عزیز و جلیل بود «مردی» (به ذکر این کلمه در چنین موردی آن را موهون می‌کنم) که برای خود کلبه‌ای یا نشیمنگاهی درست می‌کرد به شکلی خاص تا به سخت‌ترین وضعی در آن جای بگزیند و در معرض شدائد هوای فصول مختلف قرار گیرد.

در میان قهرمانان مسلک رهبانی نام سی‌میون استی‌لی‌تیز<sup>۱</sup> و شهرت نبوغ او به سبب اختراع عجیبی که کرد زنده جاوید مانده است، و اختراع او عبارت بود از توبه‌هوائی! این سوری جوان در سیزده سالگی شغل شبانی را رها کرد و خویشتن را در بند زندگی بسیار سخت رهبانی افکند و پس از دوران دراز و دردناک نوآموزی که در طی آن وی را بارها از انتحار مذهبی نجات دادند بر فراز کوهی مسکن گزید به فاصله سی یا چهل میل در جهت شرقی انتاکیه و آن‌گاه در درون دایره‌ای از سنگ، که خویشتن را با زنجیری گران به دیواره آن بسته بود، از ستونی بالا رفت و پیوسته بر ارتفاع آن افزود چندان که ستون نه گامی سرانجام به شصت گام رسید. ناسک سوری در بالاترین مرحله این موضع قرار گرفت، و در برابر گرمای سی تابستان و سرمای سی زمستان<sup>۲</sup> مقاومت نمود. تمرین و عادت به سی‌میون آموخت که چگونه وضع خطرناک خود را بی‌ترس یا دوار سر حفظ و پیاپی حالت دیگری برای عبادت اختیار کند. وی بعضی اوقات راست ایستاده و بازوان را به‌طریقی افقی در دو سو گسترده دعا می‌خواند و در این حالت به شکل صلیب می‌نمود. ولیکن روش مألوف او خم کردن هیکل استخوانی خویشتن بود به‌طریقی که پیشانی بر





دانیال مقدس ملقب به استی لی تیز و ستونی که مسکن او بود .

پای بساید، و این کار را چندان تکرار می کرد که تماشاگری کنجکا و پس از آن که یک هزار و دویست و چهل و چهار بار خم و راست شدن او را برشمرد عاقبت از حساب کردن باز ایستاد. شاید وخامت قرحه‌ای<sup>۱</sup> که بر ران او پدید آمده بود عمر سی‌میون را کوتاه کرد ولیکن هرگز نتوانست زندگی «آسمانی» او را مختل کند، و مرتاض صابر بردبار جان سپرد و هرگز از فراز ستون به زیر نیامد. اگر پادشاهی به هوای دل خود کسی را به چنین شکنجه‌هائی گرفتار کند وی را جائری ستمگر می‌دانند، ولیکن تحمیل زندگی دراز مدت پر مشقت بر بیچاره‌ای در بند ظلم او گرفتار، از قدرت پادشاه ستمگر نیز بیرونست. این شهادت اختیاری ناچار باید حواس جسمی و دقت فکری سی‌میون را به تدریج فرسوده باشد، و تصور نمی‌توان کرد که متعصبانی که خویشتن را به عذاب الیم گرفتار می‌کنند برای بقیت ابناء بشر احساس شور محبتی بکنند، و نشان راهبان در هر عصری و هر کشوری خوی بی‌رحمی و سنگین دلی ایشان بوده است. سخت طبعی و بی‌مبالاتی این طایفه هرگز به احساس محبت شخصی نرم نمی‌شود اما به آتش بغض مذهبی شعله‌ور می‌گردد، و غلیان تعصب بی‌رحمانه ایشان بود که دستگاه تفتیش مقدس را اداره کرد.

قدیسین دنیا ترک کرده که در وجود مرد متفکر جز ترحم و تحقیر احساسی دیگر بر نمی‌انگیزند در نزد پادشاهان و مردم روزگار خود محترم و تقریباً معبود ایشان بودند. انبوه کثیر زائران پیایی از گال و هندوستان می‌آمدند تا سی‌میون بر ستون نشسته را درود و سلام گویند، و عشایر بیابان گردسوریه و نواحی مجاور آن برای نیل به برکات دعای خیر او باهم به جنگ برمی‌خاستند، و ملکه‌های عربستان و ایران زمین باشکرگزاری به تقوی و فضیلت او اقرار می‌آوردند و آن را ناشی از قدرتی برتر از نیروی انسانی می‌دانستند، و مرتاض ملائک صفات دراهم<sup>۲</sup> مصالح ملک و دین

۱ - داستانی شرم‌آور در باب علت پدید آمدن این قرحه از روزگاران قدیم هست که پنهانش نمی‌توانم کرد. گفته شده است که ابلیس خود به شکل فرشته‌ای بر سی‌میون ظاهر شد و از او خواست که مانند الیاس نبی به درون ارا به‌ای آتشین فرود آید. سی‌میون مقدس پای به شتاب برداشت و ابلیس از این لحظه استفاده کرد و برای شکستن غرور و تأدیب او وی را به قرحه مبتلا کرد.

مشیر و مستشار تئودوسیوس کهنتر بود. نعلش سی میون را پس از مرگ وی باموکب جلال که متشکل از اسقف اعظم و فرمانده کل سپاه مشرق، و شش اسقف، و بیست و یک کنت یا تربیون، و شش هزار سرباز بود از کوه تله نیسا<sup>۱</sup> به انتاکیه منتقل کردند و این شهر جسد اورا محترم شمرد و زیور پرافتخار و حرز نفوذ ناپذیر خود دانست. شهرت ناسکان که محبوب مردم بودند کم کم از آوازه نام حواریون و شهدای مسیحی برگذشت و عیسویان جملگی در پیش مزار ایشان به سجده درسی افتادند و بقایای ایشان را منشأ معجزاتی می دانستند که لااقل از جهت عدد و مدت از مآثر روحانی ایشان در ایام حیاتشان بیشتر بود. اما داستانهای ذیقیمت زندگی ناسکان را برادران دینی باور می کردند زیرا که آن را به سود خویشتن می یافتند و به مهارت وزیر کی بر آن پیرایه ها می بستند، و مردم آن روزگاران که با ایمان بودند به سهولت یقین حاصل می کردند که اندک هوس راهبی مصری یا سوری کافی بوده است که مسیر نوامیس جاودانی عالم را متوقف کند. راهبان مقرب درگاه الهی بر حسب عادت امراض مزمن را به یک باردست بر بیمار نهادن یا به کلامی و پیامی از راه دور فرستادن علاج می کردند، و لجوج ترین شیاطین را از روح یا بدن کسی بیرون می راندند که ارواح خبیث براو دست یافته بودند. ایشان با شیر سخن می گفتند چنان که گوئی او حیوانی اهلی است، و ماران و شیران بیابان را به تحکم فرمان می دادند، و تنه درخت بی شیره را به نیروی نشو و نما می انباشتند، و آهن بر روی آب می نهادند، و بر پشت تمساح نشسته از رود نیل می گذشتند، و تن خویشتن را در تنوری از آتش ترو تازه می کردند. این قصه های اغراق آمیز که مانند شعر وهمی و تخیلی بودن آنها آشکار ولیکن از روح شعر خالیست در عقول عیسویان و ایمان و رسوم اخلاقی ایشان شدیداً اثر کرده است. زود باوری این طایفه قوای فکری راست و فاسد کرد و شهادت تاریخ را ناقص و معیوب نموده است. باری، اوهام و خرافات به تدریج بر دشمن خود غالب آمد و چراغ علم و فلسفه را کشت. انواع عبادات مذهبی که قدسین بجای می آوردند، و هر گونه «مذهب» اسرار آمیزی که عیسویان بدان معتقد

بودند مؤید به تصویب و حی ربانی بود و بر اثر سلطت رهبانان که مشوق برده خوئی و ترسنده دلی بودند صفات مردانگی پایمال ظلم و جور مذهبی ایشان گردید. اگر ممکن شود که فاصله میان نوشته های فلسفی سیسرون و داستان مقدس تئودورت را اندازه بگیرند و فرق میان شخصیت کی تووسی میون را وزن کنند آن گاه می توانیم اهمیت تحولی را نیز که ظرف مدت پانصد سال در امپراطوری روم روی نمود درست بسنجیم.

بد حقاً باید هم‌رتبه پیشرفت مسیحیت با دو پیروزی قاطع و افتخار آمیز مشخص شده است. یکی از این دو دست یافتن دین مسیح بر مردم توانگر و دانشمند امپراطوری روم و دیگری فائق آمدن آن بر مردم جنگجوی و کم فرهنگ سارمات<sup>۱</sup> و آلمان است که در ربانی امپراطوری روم خلل افکندند و دین رومیان را پذیرفتند. قوم گت نخستین مردم وحشی خوئی بودند که به دین عیسوی ایمان آوردند و هدایت خود را به مذهب جدید مدیون یکی از هموطنان یا لا اقل یکی از اتباع خویشان بودند. این مرد حقاً باید هم‌پایه مخترعین فنون<sup>۲</sup> مفیدی به شمار آید که نسل های پس از ایشان باید یادشان را در خاطر محفوظ بدارند و سپاسگزارشان باشند. دسته های مردم گتی نژاد که آسیارا در ایام گالینوس غارت می کردند گروه کثیری از سکنه متصرفات روم را به اسیری می بردند و بسیاری از این اسیران مسیحی، و بعضی نیز از صنف کشیشان بودند، و چون در دهکده های داسیا متفرق و به کار بردگی گماشته شدند قهراً به تبلیغ دین پرداختند و دائم برای رستگاری خداوند گاران خود کوشیدند. تخم عقاید دینی که طبق تعالیم انجیل به دست اینان کاشته شد کم کم بارور گردید و در مدتی کمتر از یک قرن بر اثر مجاهدات اولفی لاس<sup>۳</sup> که اجدادش را از آن سوی دانوب از شهر کوچکی در ناحیه کاپادوکیه به این سو منتقل کرده بودند کار مقدس رسالت پایان یافت.

اولفی لاس که اسقف و پیامبر قوم گت بود به سبب زندگی منزله از خطا و شور

۱ - سرزمین قوم سکائی که اکنون روسیه آسیائی و اروپائی و لهستان را شامل می شود. این قوم که زبانشان ایرانی بود از طریق قفقاز بر ایران آمدند و اثر اسمشان در نام چند ناحیه مشهود است از قبیل سقر و سکر - آباد و سکستان یا سبستان که نام قدیم سیستان بوده. ۲ - فن تبلیغ دین ۳ - Ulphilas

خستگی ناپذیر ایمان ، موفق به کسب محبت و احترام این مردم گردید و ایشان اصول دین حق و تقوی و فضیلت را که وی به موعظه ابلاغ می کرد با اعتماد بی چون و چرا می پذیرفتند . اولفی لاس کار بسیار دشوار ترجمه تورا و انجیل را به زبان بومی که شعبه ای از زبان آلمانی و تیوتونی بود انجام داد ، اما به مراعات حزم و احتیاط چهار فصل تورا و را موسوم به « کتاب پادشاهان » حذف کرد زیرا که مطالعه فصول مذکور ممکن بود که روح خونخواری و سنگین دلی قوم وحشی صفت گت را بشوراند . زبان خشن و ناقص سربازان و شبانان که شایسته بیان افکار روحانی نبود به مدد نبوغ اولفی لاس اصلاح و تلطیف گردید ، و پیش از آن که وی ترجمه خود را در قالب لفظ بریزد ناچار شد که الفبای تازه ای شامل بیست و چهار حرف بسازد که چهار حرف آن را او خود برای اصوات خاصی اختراع کرد که تلفظ یونانی و لاتینی از آنها بی خبر بود . ولیکن کامروائی جماعت مسیحی مذهب گتی نژاد دیری نپائید و ایشان به جنگ و نفاق داخلی مبتلا گردیدند ، و در میان رؤسای قبائل به واسطه تفاوت مذهب و مصالح دیگر نیز تفرقه افتاد . فری تی جرن<sup>۱</sup> که دوست رومیان بود به هدایت اولفی لاس به دین عیسوی ایمان آورد ، اما آتاناریک<sup>۲</sup> را روحی سرکش بود و هم به این سبب وی از قبول طوق اسارت امپراطوری و تعالیم انجیل استنکاف نمود ، و ایذاء و آزاری که برانگیخت نودینان را به رنج و محنت گرفتار کرد ، فی المثل ارا به ای را که هیکل بی شکل تور<sup>۳</sup> یا شاید ، و دن<sup>۴</sup> بر روی بلندئی در آن قرار داشت همراه باموکب جلال از کوچه های اردوگاه گذرانند و هر متمدنی که از پرستش خدای آباء و اجدادی امتناع ورزید خیمه و خانواده اش را دردم به آتش سوختند . شخصیت اولفی لاس وی را در دربار مشرق محترم نمود ، و او دوبار به منزله خدمتگزار صلح در آنجا حضور یافت و به پاس خاطر مردم مصیبت زده که به تضرع طالب حمایت و النز بودند به او توسل جست . نام « موسی » را بر این راهبر روحانی نهادند زیرا که او قوم خود را از میان آبهای ژرف دانوب گذرانید و به ارض موعود

۱ - « کتاب پادشاهان » تاریخ سلطنت پادشاهان یهود پس از داود است و تورات تاریخ قوم بنی اسرائیل

است . ۲ - Fritigern ۳ - Athanaric

۴ - Thor خدای تندر که مردم نوردیکی می پرستیدندش ۵ - Woden خدای بزرگ مردم ژرمنی نژاد .

رسانید. شبانان گتی که مؤمن و متدین بودند و او را دوست می‌داشتند به رأی او کردن نهادند و به سکونت در کوهپایه جبال میزیان<sup>۱</sup> رضا دادند که ناحیه‌ای سراسر بیشه و چراگاه بود و علوفه گله‌های گاو و گوسفند ایشان را تأمین می‌کرد و شبانان خود می‌توانستند غله و شراب از ایالات پرنعمت‌تر بخرند. این مردم کم‌فرهنگ بی‌آزار که به مسیحیت ایمان آورده بودند در آرامش و گمنامی فرزند بسیار آوردند و چندین و چند برابر شدند.

برادران خونخوار تر ایشان یعنی قوم رعب‌انگیز ویزیگت نیز جملگی مذهب رومیان را اختیار کردند و بارومیان پیوسته سروکار داشتند، یا از طریق جنگ یا دوستی و وداد یا تصرف سرزمین‌های ایشان. در لشکرکشی از رود دانوب تا اقیانوس اطلس ویزیگت‌ها متحدان خود همه را عیسوی کردند و به تربیت جوانان همت گماشتند، و خلوص عقیدتی که بر اردوگاه آلاریک<sup>۲</sup> یا در دربار تولوز<sup>۳</sup> حکمرانی می‌کرد باید باعث تهذیب روح یا شرمساری درباریان رم و قسطنطنیه بوده باشد. در ضمن همین مدت تقریباً همه اقوام کم‌فرهنگی که سلطنت خود را بر روی ویرانه‌های امپراطوری غربی مستقر کردند مسیحیت پذیرفتند، مانند قوم بورگاندی که در گال، و سویویان<sup>۴</sup> که در اسپانیا، و واندال‌ها که در آفریقا، و طایفه استروگت که در پانونیا ساکن شدند، و دسته‌های مختلف سربازان مزدور که اودوآسر را بر تخت سلطنت ایتالیا نشاندند. اما قوم فرانک و ساکسون همچنان در ضلال بت پرستی پایداری می‌نمودند تا وقتی که طایفه فرانک سرانجام به مذهب کلوویس<sup>۵</sup> گردن نهادند و سلطنت گال را به این وسیله به دست آوردند، و فاتحان ساکسونی نژاد انگلستان نیز بر اثر مجاهدت مبشران رومی از عقاید خرافاتی دوران توحش نجات یافتند. اقوام نیمه متمدنی که مسیحی شدند اشتیاق بسیار به اشاعه دین جدید آشکار نمودند و موفق نیز شدند. پادشاهان مروویوسی<sup>۶</sup> و جانشینان ایشان یعنی

۱ - Maesian - ۲ - Toulouse - ۳ - Suevi - ۴ - Clovis - ۵ - در انگلیسی Merovingian که نامیت مشتق از اسم Merovaeus پادشاه باستانی قوم فرانک. این سلسله از پانصد تا هفتصد و پنجاه و دو در گال (فرانسه قدیم) سلطنت کردند.

شارلمان و سلسله اوتو<sup>۱</sup> به مدد قوانین تازه و پیروزی‌های جنگی ملکوت صلیب را گسترش دادند. مبشری که دین عیسی را در آلمان منتشر کرد انگلیسی بود، و انوار تعالیم انجیل کم‌کم از مجاورت رود رن بر مردم اطراف الب و ویستولا<sup>۲</sup> و دریای بالتیک پرتو افکند.

عواطف این تازه دینان بی‌فرهنگ از انگیزشهای گوناگونی اثر می‌پذیرفت که آنها را به سهولت به یقین نتوان شناخت زیرا که غالباً اتفاقی بود یا از سر هوی و هوس و گاهی نتیجه رویائی یا حادثه‌ای که به فال نیک می‌گرفتندش یا دلربائی زوجه‌ای که به دین مسیح معتقد بود، و از همه مهمتر اثر مساعد دعائی که کرده یا عهدی که در لحظه خطر باخدای مسیحیان بسته بودند. عقاید و تعصباتی که بر اثر تربیت کودک در ضمیر ایشان جایگزین شده بود کم‌کم در نتیجه عادت و همصحبتی مکرر با مردم دیگر زائل گردید. راهبان، باتقوی و خویشتن‌داری مفرط حافظ اصول تعالیم اخلاقی انجیل بودند، و فلسفه‌ای که روحانی بود از نیروی مشهود آثار و بقایای قدسین و شکوه و جلال مراسم عبادات دینی مدد می‌گرفت. اسقفی ساکسونی نژاد برای القاء دین جدید به کافران بی‌ایمان به یکی از قدسین محبوب روشی عاقلانه و مبتکرانه پیشنهاد کرده است که شاید دیگر مبشرین دین مسیح نیز که برای هدایت کفار مجاهدت می‌نمودند آن را به کار برده باشند. این حکیم فرزانه در بحث با قدیس مذکور می‌گوید « ادعای این کفار را در باب سلسله نسب افسانه‌ای خدایان زن و مرد ایشان که چگونه یکی زاده دیگری است قبول کن و چون این اصل را پذیرفتی چنین نتیجه بگیر که پس خدایان ناقص طبعند و مبتلا به ضعفهای انسانی، و چون « زاده شده‌اند » پس محتمل است که « بمیرند »، و پیرس که نخستین خدایان زن و مرد در چه وقتی و با چه وسیله‌ای و از چه علتی پدید آمده‌اند؟ و آیا هنوز فرزندان از ایشان زاده می‌شوند یا آن که نسلشان منقطع شده است؟ و اگر بگویند که ایشان از فرزند آوردن باز ایستاده‌اند از دشمنان خود بخواه که علت این تغییر عجیب را آشکارا بگویند، و اگر همچنان

در کار تولید مثلند پس شمار خدایان ناچار باید بی‌نهایت باشد، و اگر برخلاف حزم و احتیاط خدای عاجز ناتوانی را بپرستیم آیا تن به خطر غلیان کید و نفرت خدائی غیور در نداده‌ایم که از او برتر و بالاتر است؟ آیا افلاك مرئی و این کره خاکی و تمامی آن چه از کارگه کون و مکان و فکر انسان قادر به ادراك آنست، همه ازلیست یا مخلوق؟ اگر مخلوق است پس خدایان چگونه و در چه وقت پیش از خلقت زیسته‌اند؟ و اگر ازلی است این خدایان چگونه توانسته‌اند سلطنت دنیائی مستقل و ازپیش موجود را درید اختیار خویش گیرند؟ تو این دلائل و ویراهین را پیایی به نرم‌خوئی و اعتدال در ذهن اینان تلقین کن و در اوقات مناسب از حقیقت و زیبائی دین عیسوی که به وحی نازل شده است به کنایت چنان سخن بگوی که ایشان خود ندانند، و بکوش تا کافر بی‌ایمان را شرمند کنی و خشمگین نکنی. «این نوع استدلال مشکل درهم پیچیده که شاید دقیق تر از آن بود که فکر قوم کم‌فرهنگ آلمانی قادر به ادراکش باشد از اعتبار قدرت و قبول عام که نیروئی خالی از لطف و بصیرت است قوت یافت. امتیاز کامکاری این جهانی اکنون مذهب بت‌پرستی را ترك کرده و به خدمت مسیحیت در پیوسته بود چندان که حتی رومیان یعنی مقتدرترین و روشنفکرتین ملت روی زمین مذهب قدیم خویشتن را ترك کرده بودند، و اگر انقراض امپراطوری ایشان دلالت بر نافع نبودن دین جدید می‌نمود ایمان آوردن قوم فاتح گت مسیحیت را از ننگ شرمندگی نجات داد. دیگر اقوام دلیر و نیک بخت که متصرفات روم را یکی پس از دیگری مغلوب و فرمانبردار خود کردند سرمشق آموزنده قوم گت را پذیرفتند و خود مثال دیگران شدند. پیش از روزگار شارلمان ملل مسیحی اروپا به مالکیت انحصاری اقالیم خوش آب و هوا و اراضی حاصلخیزی که از آنها غله و شراب و روغن بدست می‌آوردند خرسند و مباهمی بودند، اما بت‌پرستان وحشی صفت و بت‌های عاجز و ناتوان ایشان در دورترین نقاط روی زمین یعنی نواحی یخ زده و تیره و تار شمالی محصور و محبوس بودند.

مسیحیت با گشودن ابواب بهشت بر روی مردم نیمه متمدن اروپا در وضع اخلاقی و سیاسی ایشان نیز تغییر مهمی داد. این مردم به ایمان آوردن دانش و ادب



آموختند زیرا که دانش از لوازم دینی است که اصول معتقدات آن در کتابی مقدس مندرج باشد، و چون به مطالعه حقیقت خدائی پرداختند فکر ایشان که از فاصله‌ای بعید در وقایع تاریخی و کیفیات طبیعت و هنر و جامعه انسانی تأمل می نمود کم کم بازتر و گشاده تر شد. ترجمه تورات و انجیل به زبان بومی که کار تغییر دین را بر این مردم آسان کرده بود ناچار باید روحانیون ایشان را به کنجکاوی برانگیخته و بر آن داشته باشد که نسخه اصلی این دو کتاب را بخوانند و معنی ادعیه و اوراد کلیسایی را بفهمند و به تحقیق در سلسله به هم پیوسته احادیث و عقاید دینی بپردازند که در نوشته های بزرگان کلیسا مضبوط است. این «مواهب» روحانی به زبان های یونانی و لاتینی نوشته و نگاهداری شده و رموز دانشی قدیم و آثار عظیم آن که ارزششان بیرون از حد قیاس است در این دوزبان نهفته بود. نوشته های فنا ناپذیر ویرژیل و سیسرون و لیوی<sup>۱</sup> که اکنون در دسترس اقوام کم فرهنگ مسیحی بود در عین خاموشی سلطنت اگوستوس را با ایام کلویس و شارلمان متصل و این پیوند را حفظ می کرد و یاد اوضاعی بهتر و کامل تر مردمان را بر سر شوق می آورد تا روزگار اگوستوسی را بازجویند و آتش علم را در نهان زنده نگاه دارند تا وقتی که دنیای مغرب زمین به کمال رشد برسد و از شعله آن گرمی و روشنی فکر پذیرد. در فاسدترین وضع مسیحیت اقوام کم فرهنگ اروپائی را امکان آن بود که از شریعت موسوی شیوه دادستانی را بیاموزند و از تعالیم عیسوی آئین رحم و شفقت را، و اگر وقوف به تکالیف شخصی برای دلالت ایشان به عمل نیک یا تعدیل شهواتشان کافی نبود بعضی اوقات وجدان عنان بر نفس سرکش می زد و غالباً ندامت مجازاتشان می نمود. ولیکن اثر قدرت بلا واسطه دین کمتر از عواطف معنوی بود که ایشان را با پیوند مودت روحانی با برادران دینی متحد می کرد و اینها همه را چندان اثر بود که ضمان درست پیمانی نو دینان در خدمتگزاری رومیان یا همپیمانی با ایشان باشد و از فجایع جنگ بکاهد و گستاخی فاتحان را کمتر کند و حرمت نام رم و آداب و سنن و تشکیلاتش را با وجود سقوط امپراطوری همیشه حفظ کند. در ایام بت پرستی کاهنان گال و آلمان

بر مردم فرمانروائی می کردند و بر اداره امور دولتی که به دست عمال دیوانی انجام می پذیرفت نیز حاکم و ناظر بودند. اما پس از آن که طوائف کم فرهنگ اروپائی به مسیحیت ایمان آوردند، نودینان غیور متعصب که پیش از این از کاهنان اطاعت کرده بودند اکنون با همان زهد و اخلاص، بلکه به مراتب بیش از آن از بزرگان دین مسیح فرمان بردند. شخصیت مقدس اسقفان از مال و ملک دنیوی ایشان مدد می گرفت و این بزرگان کلیسا در مجامع قانونگذاری که متشکل از مردان جنگی و رومیان آزاد بود برای خود مسندی شریف به دست آوردند. مصلحت اسقفان و نیز وظیفه ایشان ایجاب می کرد که بایند و اندرز مسالمت آمیز روح سرکش و خونخواره مردم کم فرهنگ اروپائی را رام کنند. مکاتبه دائم روحانیون کاتولیکی و سفرهای مکرر زائران به رم و اورشلیم، و اعتبار و سلطه روز افزون پاپ ها اتحاد جمهور مسیحیان را محکم کرد و کم کم باعث پدید آمدن روش قضائی و آداب و رسوم همانندی در میان ملل مستقل و حتی مخاصم اروپائی گردید و هم این آداب و رسوم و روش قضائی بود که ایشان را از بقیه ابنا بشر متمایز نموده است.

## فصل سی و هشتم

### سقوط امپراطوری روم در مغرب . ملاحظات کلی

در دوران بیست ساله میان ۴۷۶ و ۴۹۶ میلادی کلویس پادشاه قوم فرانک سلطنت خویشان را در گال تثبیت کرد و به مسیحیت ایمان آورد . پس از گشودن آک وی تین و بورگاندی سلطنت سلسله ای فرانسوی نژاد در سال ۵۳۶ میلادی در گال تأسیس یافت . طایفه ویزیگت پس از رانده شدن از گال موفق به فتح اسپانیا شدند . قوم ساکسون نیز از ۴۵۵ الی ۵۸۲ میلادی در بریتانیا مستقر گردیدند .

### سقوط امپراطوری روم در مغرب

اکنون کار بسیار پر زحمت نقل داستان انحطاط و سقوط امپراطوری روم را ، از روزگار فرخنده تراژان و پادشاهان آنتونینی تا انقراض تام و کامل آن در مغرب زمین تقریباً پنج قرن پس از عهد مسیح ، به پایان رسانده‌ام . در آن دوران پر اندوه و محنت طائفه ساکسون با شدت هر چه تمامتر با بومیان بریتانیا برای استملاک آن سرزمین می‌جنگیدند . گال و اسپانیا میان ممالک سلطنتی و بسیار نیرومند قوم فرانک و ویزیگت و امارات سوی وی<sup>۱</sup> و بورگاند ینیائی تابع آنها تقسیم شده بود . سرزمین افریقا در معرض آزارهای ظالمانه قوم واندال و اهانت و گستاخی مغربیهای<sup>۲</sup> وحشی صفت شمال غربی آن قاره قرار داشت . لشکری از سربازان مزدور

از اقوام کم فرهنگ شمالی آفت جان رم و ایتالیا و سرزمینهای گردیده بود که تا کرانه رود دانوب می رسید ، و سلطنت تئودوریک استروگتی جانشین ستمگریهای این لشکر عاصی و متمرّد گردید . اتباع امپراطوری که به زبان لاتینی تکلم میکردند و به این سبب بالاخص مستحق نام و عنوان « رومی » و امتیازات آن بودند همه از ننگ شکست از ییکانگان و مصائب آن بار غمی بردل داشتند . ملل پیروزمند آلمانی آداب و رسوم و روش حکومت تازه‌ای را در ممالک غربی اروپا به وجود آوردند . سلطنت ملوک قسطنطنیه یعنی جانشینان عاجز و تصویری اگوستوس نماینده اثری خفیف از سیادت و ابهت رم بود و با این همه فرمانروائی پادشاهان قسطنطنیه بر امپراطوری مشرق از دانوب تا رود نیل و دجله همچنان دوام یافت . اما سلطنت ایتالیا و افریقا که قلمرو حکومت طایفه گت و واندا ل بودند به دست لشکر ژوستی نیان برافکنده شد ، و تاریخ امپراطوران « یونانی » هنوز سلسله ای است دراز از درسهای آموزنده تاریخ و تحولات و انقلابات خواندنی .

### ملاحظات کلی

یونانیان پس از آن که کشورشان شکست خورد و مستعمره‌ای شد پیروزی رم را به طالع مسعود این جمهوری نسبت دادند نه به شایستگی و استحقاق آن . به عقیده ایشان الهه ناپایدار بخت که هدایای خود را کورکورانه توزیع میکند و باز می‌ستاند اکنون راضی شده بود ( چنین بود بیان تملق گویانی که بر رم غبطه می بردند ) که بالهای خود را فرو هلد و از فراز کمره‌ای که بر آن ایستاده بود به زیر آید و پایه‌های تخت سلطنت دائم و تغییر ناپذیر خود را محکم بر ساحل رود تیبر نصب کند . یونانی خردمندتر که با اندیشمندی فیلسوفانه تاریخ بسیار مهم ایام خویشتن را نوشته است هموطنان خود را از این مایه تسلیت محروم می‌کند زیرا که باطل است و مکرری و فریبی بیش نیست . وی در برابر چشم ایشان پرده از مبانی محکم اساس عظمت رم بر می‌افکند و می‌گوید که درست عهدی رومیان با هم و وفاداری ایشان به دولت جمهوری مؤید به تعصبات مذهبی و عاداتی بوده که از تعلیم و تربیت آموخته بودند .

شرف و فضیلت اس<sup>۱</sup> اساس جمهوری بود ، و رومیان با همت جاه طلب سخت می کوشیدند تا سزاوار افتخار پیروزی شوند ، و جوانان رومی هر بار که در خانه خود صور اجداد خویشان را مشاهده می کردند بر سرشوق می آمدند و می کوشیدند که از ایشان برگذرند . بر اثر مجاهدات معتدلانه اشraf و عوام الناس سرانجام قانون اساسی متعادل و محکمی مبتنی بر عدل و بی غرضی بنا نهاده شده بود که آزادی مجالس عوام را با خرد و سطوت سناتوران و قدرت مجریه که در دست زبده<sup>۱</sup> عمال دیوان بود به هم می پیوست . هر زمان که کنسولی لوای جمهوری را بر می افراشت هر فرد رومی خویشان را به ذمه سوگند متعهد می کرد که به خاطر وطن شمشیر برکشد تا روزی که وظیفه مقدس خود را پس از ده سال خدمت جنگی به پایان برد . این رسم عاقلانه باعث آمد که نسلهای جوانان نوحاسته اعم از سرباز و آزاد ، پیاپی قدم به میدان نهند و از ایالات معمور ایتالیائی نیز ، که پس از مقاومت دلیرانه سرانجام در برابر رومیان شجاع سر تسلیم فرود آورده و اتحاد با ایشان را پذیرفته بودند ، جنگجویان بسیار به این سپاه می پیوستند و آنرا تقویت میکردند . مورخی حکیم که مردانگی و شجاعت سی پوی کهنتر را برانگیخت و ناظر ویرانی کارتاژ بود ، نظام جنگی و لشکری رومیان را به دقت وصف کرده است : فی المثل سربازگیری ایشان را برای خدمت اجباری و اسلحه و تمرینهای جنگی ، و فرمانبرداری مطلق ، و راه پیمائی به صفوف منظم وارد و زدن و لژیون<sup>۲</sup> شکستناپذیر که نیروی آن در عمل فزونتر از فالانکس<sup>۳</sup> مقدونی در روزگار فیلیپ و اسکندر بود . از این رسوم و سنن صلح و جنگ پولی بیوس<sup>۴</sup> مورخ به روح دلاوری و نیز کامیابی مردمی پی برده است که نه ترس می دانستند و نه یارای راحت و سکون داشتند . اگر

۱ - کنایه از دیکتاتور روم یا شخص امپراطور است از عهد اگوستوس به بعد . برای روشن شدن ذهن خواننده باید گفت که مفهوم لفظ « دیکتاتور » با گذشت زمان تغییر کرده و نامطلوب شده است . « دیکتاتور » در رم قدیم به زبده عمال دولت می گفتند که هنگام ضرورت با قدرت فائقه به فرمانروائی منصوب می شدند . ۲ - legion همان لشکراست در اصطلاح جنگی امروزی . ۳ - phalanx در یونان قدیم به معنی لشکری پیاده بود که فشرده به هم صف می آراستند چندان که سپرهای ایشان باهم می پیوست و نیزه ها یکی بر روی دیگری قرار می گرفت . ۴ - Polybius

بقیت ابناء بشر در وقت لازم همداستان می شدند ممکن بود که طرحهای جاه طلبانه این مردم را باطل کنند، اما رومیان جنگیدند و نتیجه مطلوب به دست آوردند و به مدد دو فضیلت سیاسی یعنی حزم و شجاعت پیوسته به نقض عدالت پرداختند. نیروی جنگی جمهوری روم که بعضی اوقات درنبردی مغلوب می گردید، در جنگهای بزرگ همیشه فاتح بود و با سرعت پیش می رفت تا به فرات و دانوب و رن و آنگاه به اقیانوس رسید، و مجسمه های زرین و سیمین و برنجین که ممکن بود نماینده ملل مختلف و پادشاهان ایشان باشد همه را پیای به زور نیروی « آهنین » سلطنت رم درهم می شکستند.

ارتقاء شهری که مردم بزرگتر شد و سرانجام امپراطوری عظیمی گردید خود اعجوبه ایست در خور تفکر مرد اندیشمند، اما انحطاط رم نتیجه محتوم و طبیعی عظمت بیرون از اعتدال آن بود. رفاه و آبادانی نطفه فساد و اضمحلال را به کمال رشد رسانید و علل و موجبات ویرانی با گسترش دامنه فتوحات چندین و چند برابر گردید و به محض این که گذشت زمان و بروز حوادث پایه های مصنوعی آن را درهم شکست بنای امپراطوری که عمارتی بس عظیم و حیرت انگیز بود در زیر فشار وزن خود کمرخم کرد. داستان انهدام این بنا ساده است و روشن و در عوض آنکه پیرسیم « چرا » امپراطوری روم مضمحل گردید اولی تر آن که متعجب شویم که چگونه مدتی دراز باقی و پایدار ماند. لشکرهای فاتح رومی که در سرزمینهای دور می جنگیدند و مفساد بیگانگان و سربازان مزدور را آموخته بودند نخست آزادی جمهوری را به زور قدرت سرکوب کردند و آنگاه به هتک حرمت منصب با جلالت سلطنت پرداختند. امپراطوران که نگران سلامت خود و امن و آرامش مردم بودند تن به پستی در دادند و به حکم مصلحت شخصی به درهم شکستن نظم و انضباط دستگاه جنگی پرداختند، نظم و انضباطی که افواج روم را در نزد خداوند گار آن و دشمنانش نیز رعب انگیز نموده بود. نیروی حکومت لشکری به سستی گرائید و سرانجام بر اثر نظام و قواعد تازه ای که

۱ - استعاره است از خوابی که نبوکد نصر پادشاه بابل دید و دانیال نبی آنرا تعبیر کرد. رجوع شود به جزء سی ام تا چهل و پنجم از باب دوم کتاب دانیال نبی که از اسفار تورات است.

کنستانتین به حمایت از دین مسیح برقرار کرد بکلی نیست و نابود شد و دنیای روم در برابر طوائف کم‌فرهنگ که سیل آسا بدان هجوم کردند از پای درآمد.

فساد و انحطاط رم را غالباً از انتقال مقر امپراطوری به قسطنطنیه دانسته‌اند اما چنان که در این کتاب به شرح گفته‌ام قدرت حاکمه تقسیم شد ولیکن منتقل نشد. تخت سلطنت قسطنطنیه را در مشرق برپای نهادند در وقتی که مغرب همچنان در تصرف سلسله‌ای از امپراطوران مقیم ایتالیا بود و ایشان سهم الارثی از افواج و متصرفات رومی را مطالبه می‌کردند. این بدعت خطرناک حکومت دوگانه را ضعیف کرد و مفسد چنین حکومتی را تقویت کرد و به کارگماشت. آلات و اسباب این نظام جائزانه استبدادی هر دم افزون‌تر گردید و جانشینان منحط تئودوسیوس بر سر وسائل رفاه و تجمل، نه لیاقت و شایستگی، بر یکدیگر به عبث رشک می‌بردند. شدائد محنت که آزاد مردمی را به هم می‌پیوندید و قدرتی مؤثر به وجود می‌آورد در سلطنتی منحط و فاسد بر تلخی نزاع و نفاق می‌افزاید. کسانی که با هم دشمن و از مقربان درگاه آرکادیوس و اونوریوس بودند به دولت خیانت و دشمنان را یاری می‌کردند و دربار بیزانس به بی‌اعتنائی یا شاید به خشنودی ناظر رسوائی رم و مصائب ایتالیا و از دست رفتن مغرب بود. در عهد پادشاهانی که از پی آرکادیوس و اونوریوس آمدند اتحاد دو امپراطوری از نو برقرار شد اما رومیان شرقی در معاونت اهمال می‌کردند و یاری ایشان مشکوک و نامؤثر بود، و شقاق و اختلاف ملی یونانیان و متکلمان به زبان لاتینی بر اثر تفاوت زبان و آداب و رسوم و مصلحت‌های دگر و حتی مذهب پیوسته بیشتر می‌شد. با این همه واقعه سودمند اتحاد میان شرق و غرب تاحدی درست اندیشی کنستانتین را آشکار کرد و در دوران دراز مدت انحطاط امپراطوری شهر مستحکم قسطنطنیه حمله سپاهیان پیروزمند اقوام کم‌تمدن شمالی را دفع و ثروت آسیا را حفظ کرد و در صلح و جنگ مشرف و مسلط بر همه تنگه‌های مهمی بود که دریای سیاه را به مدیترانه می‌پیوندند. تأسیس قسطنطنیه اصولاً به حیانت مشرق بیشتر مدد کرد و تأثیر آن در انهدام مغرب کمتر بود.

چون اهم مقاصد دین سعادت «اخروی» است پس به شنیدن این نکته که دخول

مسیحیت یا لااقل بد بکار بستن تعالیم آن در انحطاط و سقوط امپراطوری روم تا حدی مؤثر بوده است باید متعجب یا ترس زده نشویم . روحانیون اصول مذهبی بردباری و ترسنده دلی را به وعظ به مردم می آموختند و موفق نیز می شدند چندان که نیروی فعال جامعه را سست کردند و آخرین آثار و بقایای روح سلحشوری در صومعه ها در خاک فراموشی مدفون گردید . سهم عظیمی از ثروت عمومی و شخصی وقف مقتضیات به ظاهر پسندیده خیرات و عبادات گردید و مزد سربازان را مسرفانه خرج جمع کثیری زن و مرد بی فایده کردند که جز ثواب عفاف ، و امساك درخور و نوش و طلب لذت ، حجت موجهی نداشتند . ایمان و شور مذهبی و حس کنجکاوی ، و شهواتی دنیوی تر مانند بدنفسی و جاه طلبی آتش مجادلات مذهبی را شعله ور کرد چندان که دستگاه دینی و حتی دولتی به واسطه منازعات مذهبی دسته های مخالف آشفته و مشوش می شد و زدوخوردهای ایشان بعضی اوقات خونین بود و هیچوقت آشتی پذیر نبود . توجه امپراطوران از اردوهای سپاهیان به شوراها و مذهبی معطوف گردید ، و بر اثر ستمی که از نوعی تازه بود بارغم خاطر دنیای روم را خسته کرد و فرقه هایی که به ایداء و آزار معاندان گرفتار می آمدند خود دشمن نهانی وطن خویشتن می شدند . دلبستگی به حزب و فرقه هر چند که نامعقول و زیان آور باشد هم اساس وحدت است و هم نفاق . اسقفان از فراز یک هزار و هشت صد منبر اصل رضا و تسلیم و فرمانبرداری از پادشاهی قانونی و پیرو سنت عیسوی را به تلقین به شنوندگان می آموختند ، و غالباً گرد هم جمع می آمدند و با مکاتبه دائم پیوند روحانی را در میان کلیساهای از هم دور افتاده نگاه می داشتند و طبع نیک اندیشی و خیرخواهی که از خواص تعالیم مسیح است به واسطه اتحاد روحانی کاتولیکها تقویت شد اما محدود و مقید نیز گردید . در عصری که عصر زن صفتی و عبودیت بود مردم با اخلاص و ارادت به بطالت زاهدانه راهبان رضا می دادند و اگر رومیان نالایق در خرافات مذهبی مأمنی مناسب نیافته بودند به وسوسه روح عبودیت و زن صفتی و انگیزشهایی از اینها پست تر لوای جمهوری را ترك می کردند . در میان احکام دینی معمولاً از آنهایی به سهولت فرمان می برند که تمایلات طبیعی پیروان آن دین را محترم می دارد و با آنها سازگاری می کند و نفوذ واقعی و بی غل



و غش مسیحیت را می‌توان در اثرات سودمند و لوناقص آن در اقوام کم‌فرهنگ شمالی یافت که به دین مذکور ایمان آوردند. اگر مسیحی شدن کنستانتین انحطاط امپراطوری روم را سریعتر کرد باید گفت که مذهب پیروزمند اوشدت سقوط روم را کمتر نمود و طبع درنده خوی فاتحان کم‌فرهنگ شمالی را نرمتر و ملایمتر کرد.

این انقلاب مهیب و رعب‌انگیز را می‌توان به منزله درسی عبرت‌آموز در تعلیم مردم این عصر به کار برد. وظیفه هر مرد وطن‌پرستی است که منفعت و سربلندی کشور خود را مقدم بر همه چیز بداند و در افزایش این هردو بکوشد ولیکن فیلسوف اندیشمند مجاز است که میدان دید را وسیع‌تر کند و اروپا را یک دولت بزرگ انگارد که ساکنان گوناگون آن در فرهنگ و ادب تقریباً همه به یک پایه رسیده‌اند اما توازن قدرت همچنان در نوسان خواهد بود و ثروت و دولت و کشورها و ممالک همسایگان ما گاهی در اوج نکوحالی خواهد بود و زمانی در حضيض ضعف و بدحالی. ولیکن این حوادث جزئی نمی‌تواند اساس رفاه و سعادت و نظام هنری و قانونی و آداب و سنن اروپائیان را گزندی رساند و اینهاست مزایائی که اروپائیان و گروه‌های از ایشان را که در سرزمینهای دیگر سکونت گزیده‌اند از بقیت آدمیزادگان مشخص و ممتاز می‌کند. ملل وحشی صفت کره زمین همه دشمن جامعه متمدند و بر ماست که بانگرانی و کنجکاوی تنحص کنیم تا بدانیم که آیا اروپا هنوز در معرض آفات و مصائبی است که سابقاً بارگرانی بر نیروی جنگی و نظامات و تشکیلات رومی بود و آیا ممکن است که آن مصائب دگر باره روی نماید یا نه. شاید تأمل در این مطالب دلائل سقوط امپراطوری عظیم و مقتدر روم را آشکار کند و علل احتمالی امن و آرامش کنونی ما را شرح دهد.

الف - رومیان از عظمت خطری که در کمین بود و از شمار دشمنان خود غافل و بی‌خبر بودند. در آن سوی رود رن و دانوب، ممالک شمالی اروپا و آسیا پر بود از عشایر کثیری که صیاد و چوپان و فقیر و حریص و آشوبگر، و در پیکار متهور و برای غارت ثمرات کار و کوشش دیگران بی‌تاب بودند. نیروی

شتابنده‌ای که محرك جنگ است دنیای اقوام کم فرهنگ اروپائی را آشفته کرد و آرامش گال و ایتالیا بر اثر انقلابات چین متزلزل گردید. طوائف هونی که از مقابل دشمنی پیروزمند می گریختند به جانب مغرب زمین روی می آوردند و این سیل عظیم کم کم با پیوستن اسیران و متحدان به جمع طوائف هونی طغیان بیشتر کرد و عشایر فراری که تسلیم هونها شدند «خود» به نوبت روح جنگجویی و کشورگشائی را اتخاذ کردند و به این طریق بود که صفوف بیگانگان کم فرهنگ شمالی با فشار متراکم رومیان را در مضیقه گذاشتند و اگر صفوف مقدم همه منهدم می شدند جای خالی آنها را مهاجمان تازه فوراً می گرفتند. مهاجرانی چنین سهمگین و رعب انگیز دیگر از شمال اروپا بیرون نمی آیند و آرامش درازمدتی را که از کم شدن جمعیت دانسته اند باید از نتایج میمنت اثر پیشرفت فنون کشاورزی دانست. در جای چند دهکده پراکنده در فواصل دور در میان بیشه ها و باتلاقهای آلمان این کشور اکنون فهرستی ارائه میدهد از دو هزار و سیصد شهر محصور، و ممالک مسیحی مذهب دانمارک و سوئد و لهستان که یکی پس از دیگری تأسیس یافته و مستقر گشته اند، و بازرگانان هانزیائی<sup>۱</sup> و شوالیه های تیوتونی<sup>۲</sup> در سراسر کرانه بالتیک تا خلیج فنلاند جماعاتی تشکیل داده و هم در آن جا سکونت گزیده اند. روسیه اکنون به صورت امپراطوری نیرومند و متمدنی درآمده است که قلمرو آن از خلیج فنلاند تا اقیانوس شرقی است و شخم و کارگاه نساجی و کوره آهنگری به کرانه ولگا و اوبی<sup>۳</sup> و لئا<sup>۴</sup> راه یافته است و خونخوارترین عشائر بیابانگرد و بادیه نشین تاتار را آموخته اند که از ترس بلرزند و فرمان ببرند. عرصه فرمانروائی اقوام کم فرهنگ تنگتر و تنگتر شده و باریکه ای بیش از آن نمانده است، و بقایای طوائف کال موک<sup>۵</sup> یا ازبک که لشکرشان معدود شده است دولت اروپای بزرگ را بیمناک نتوانند کرد، با این همه امن و سلامت

۱ - هانز Hanse نام صنفی است. در قرون وسطی چند شهر شمالی آلمان با ممالک مجاور پیوستند تا منافع خود را با کاستن واردات حفظ کنند و گروه متحدی تشکیل دادند که هانزیائی نامیده شد.

۲ - Teutonic مردم اروپای شمالی یعنی آلمانی ها و مردم اسکاندیناوی و هلندیها و انگلیسیها و غیره. این اسم اکنون به ندرت گفته و نوشته

می شود. ۳ - Oby ۴ - Lena ۵ - Calmuck

ظاهر مارا غافل نکند و فراموش نکنیم که « شاید » دشمنان تازه و خطرهای ناشناخته از ناحیه مردمی گمنام که در نقشه دنیا به آسانی مشهود نیست قد برافرازند چنان که اعراب که دنیائی را به جنگ گشودند و از هندوستان تا اسپانیا را فتح کردند، از رنج مذلت و تنگدستی در ضعف و سست همتی بسر می بردند تا وقتی که محمد (ص) پیامبر اسلام در بدنه های این وحشیان بیابانی روح شوق و حمیت دردمید.

ب - امپراطوری روم بر اثر اتحاد کامل و بی نظیر اجزاء آن پدید آمده و استوار گردیده بود و مللی که اتباع روم بودند امید و حتی آرزوی استقلال را رها کردند و خود « رومی » شدند چندان که متصرفات غربی با نفرت به دست طوائف بیگانه شمالی از آغوش مام امپراطوری ربوده و از آن جدا شدند. اما وصلت با امپراطوری به بهائی گران خریده شده بود و آن از دست دادن آزادی ملی و روح جنگاوری بود و متصرفاتی که بنده وار از رم فرمان می بردند چون بی روح و بی جنب و جوش شدند برای امن و سلامت خود چشم به لشکرهای مزدور و حکامی دوختند که از راهی دور مأمور و فرمانبردار دربار بودند. سعادت یک صد میلیون نفوس این امپراطوری بستگی کامل به کفایت شخصی یکی دومرد یا شاید کودک داشت که فکرشان بر اثر روش تربیت و اسباب رفاه و تن آسانی و قدرت مطلق فاسد گشته بود. سخت ترین زخمها در دوران نارسای پسران و پسرزادگان تلئودوسیوس بر پیکر امپراطوری زده شد و پس از آن که این امیرزادگان عاجز ناتوان ظاهر آبه دوران بلوغ رسیدند کار دین را به اسقفان رها کردند و امر حکومت را به خواجه سرایان و متصرفات امپراطوری را به طوائف نیمه متمدن شمالی. اکنون اروپا میان دوازده کشور سلطنتی مقتدر اما بعضی قوی و بعضی قویتر تقسیم شده، و سه کشوری که دولتش منتخب مردم است و چند مملکت کوچکتر متفاوت حکومت مستقل. احتمال ظهور استعداد و لیاقت در کار سلطنت و امور دیوانی لااقل با افزایش فرمانروایان اروپائی چندین برابر شده است و ممکن است که کسانی نظیر جولیان یا سمیرامیس در شمال سلطنت کنند و آرکادیوسی و انوریوسی دگر باره بر سریرهای سلطنتی جنوب در خواب غفلت و بطالت فرو روند. ترس و بیم ننگ بدکاری ستمگران را مانع آمده است و جمهوریهها نظم و ثبات یافته اند و اصول آزادی یا لااقل اعتدال در جان ممالک

سلطنتی راه یافته و اوضاع کلی اجتماعی در این ایام اندک اثری از شرف و عدالت را در ناقص‌ترین قوانین اساسی داخل کرده است. در ایام صلح و آرامش، پیشرفت دانش و صنعت بواسطه رشکی که ملل برای همه رقیب فعال و پیرکار خود می‌برند سریع‌تر می‌شود. و در ایام جنگ لشکریان اروپائی با پیکارهای ملایمی که هیچ نزاعی را قطعاً به پایان نمی‌برد تمرین و زور آزمائی می‌کنند. اگر فاتحی از اقوام وحشی از بیابانهای تاتارستان بیرون آید وی باید اول برزگران نیرومند روسی را مغلوب کند و آنگاه لشکرهای بیشمار آلمان و اشراف باشهامت فرانسه را و پس از آن مردم دلیر و آزاد بریتانیا را که شاید همه برای دفاع ازهم متحد شوند، و اگر تاتارهای پیروزمند تا کرانه اقیانوس اطلس را ویران و مردم سرزمینهای این نواحی را اسیر و برده کنند ده هزار کشتی بقیه جامعه متمدن را به جائی منتقل خواهد کرد که لشکر فاتح را قدرت تعقیب آن نباشد و اروپا دوباره دردنیای امریکا زنده خواهد شد و به فلاح و رفاه خواهد رسید، دنیائی که هم اکنون پراست از دسته‌های مهاجران اروپائی با همان سنن و تشکیلات و قوانین و آداب و رسوم می‌که در وطن اصلی خود داشته‌اند.

ج - فقر و سرما و خستگی و زندگی سراسر خطر مردم نامتمدن شجاعت و نیروی ایشان را تقویت می‌کند. در هر عصری و زمانی این اقوام بی‌فرهنگ بر مردم آرام و متمدن چین و هندوستان و ایران ستمها کرده‌اند زیرا که این ملل متمدن برای مقابله با قوای طبیعی دلاوری و نیرومندی این اقوام از توسل به فنون جنگی غفلت ورزیدند همچنان که اکنون نیز غفلت می‌ورزند. اما دولتهای جنگجوی باستانی مانند یونان و مقدونیه و رم گروهی از مردان جنگی تربیت کردند و جسمشان را به ورزش تقویت و روح دلاورشان را فرمانبردار انضباط نمودند و در فواصل مرتب و معین با تغییر صفوف و مواضع لشکرهای خود قدرت جنگی ایشان را چندین برابر

۱ - شمار امریکائیان اروپائی اصل و اولاد و احفاد ایشان اکنون به شش میلیون می‌رسد و در قسمت شمالی این سرزمین اروپائیان دائم در افزایشند. هر تغییری که در وضع سیاسی روی نماید این مردم ناچار سنن و آداب و رسوم اروپائی خود را حفظ خواهند کرد و این آندیشه که زبان انگلیسی محتملاً روزی در سراسر قاره عظیم و معمور امریکا منتشر خواهد شد باعث خشنودی ماست. در ایامی که گیون کتاب خود را می‌نوشته است امریکائیان اروپائی نژاد اکثراً بزبان خود سخن می‌گفتند و روزگاری زبان اسپانیائی سلطه بسیار داشت. (مترجم)

کردند و از آهنی که داشتند سلاحهای برنده و مفید ساختند. ولیکن با انحطاط قدرت قانون و سنن و رسوم اجتماعی تفوق جنگی نیز به تدریج کم و کمتر شد و ضعف سیاست کنستانتین و جانشینان او باعث آمد که سربازان مزدوری از اقوام نامتمدن شمالی که به خدمت سپاه روم می پیوستند و شجاع اما خشن طبع بودند مسلح شوند و فنون جنگیدن را بیاموزند و امپراطوری روم را منهدم کنند. با اختراع باروت اصول فن جنگ تغییر کرده و دوتا از قویترین عناصر طبیعت یعنی هوا و آتش به فرمان انسان درآمده است. ریاضی و شیمی و علوم مکانیکی و معماری همه رادر خدمت جنگ بکار گرفته اند و دسته های مخاصم در مقابل باهم روشهای دقیق و بسیار دشوار حمله و دفاع را بکار می برند. مورخان ممکنست که خشمناک شوند و بگویند که تجهیزات محاصره یک شهر خود برای تأسیس و نگاهداشت شهری نو کافیسست، با این همه ناخشنود نباید بود که انهدام یک شهر کاری سخت و پرخرج است، یا آنکه مردمی کوشنده و زحمتکش را به مدد فنون و تدابیری از خطر محفوظ می دارند که هنر جنگ را به تدریج ضایع و نابود می گرداند و خود پس از آن پایدار می ماند. توپ و استحکامات کنونی سدی رخنه ناپذیر در برابر اسب تاتاری شده و اروپا از مهاجمات آینده طوائف نیمه متمدن درامن و امانست زیرا که این مردم باید اول خوی وحشیگری را رها کنند تا بتوانند در جنگ فاتح شوند. پیشرفت تدریجی اینان در علم جنگ، چنان که از مثال مردم روسیه می آموزیم، همیشه توأم خواهد بود با پیشرفتی به همان نسبت در فنون صلح و تدبیر حکومت و خود نیز باید فرهنگ بیاموزند تا در میان ملل با فرهنگی که مغلوب ایشان می شوند سزاوار مقام و منزلتی گردند.

اگر معلوم شود که این اندیشه ها نادرست و گمراه کننده است هنوز اندك امیدی و مایه تسلیتی هست. به موجب اکتشافات دریانوردان قدیم و جدید و تاریخ قومی روشن فکرترین ملل و داستانهای ایشان که سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر رسیده است «انسان وحشی» تنش عریان و فکرش خالی بود و نه قانون داشت و نه هنر

نه رأی وفکرت ، واندیشه‌اش خالی ازصور ذهنی بود ، وتقرباً زبان<sup>۱</sup> نیز نداشت . ازاین وضع نکبت بارکه شاید وضع بدائی وعمومی ابناء بشر بوده انسان تدریجاً ترقی نموده و بهجائی رسیده است که حیوانات را رام وزمین را بارور کرده وازاقیانوسها گذشته وافلاك را اندازه گرفته است اما پیشرفت او در ورزیدن وبهترکردن قوای فکری وبدنی نامنظم وتغییر پذیر و دراول بی نهایت بطیء بوده است وبه تدریج با سرعت مضاعف افزایش یافته واز پس دورانهای دشوار وپرهزحمت ترقی ، ناگهان لحظه سقوط سریع فرا رسیده است . اقالیم چندگانه روی زمین همه این دورانهای ظلمت جهل وروشنائی فکررا دریافته اند معذک تجربه چهارهزارساله باید امید ما را بیشتر وخوف ما را کمتر کند . ما معین نمی توانیم بکنیم که درپیشرفت بهسوی کمال ، بنی نوع انسان تا به کجا صعود خواهد کرد ولیکن با رعایت احتیاط می توان گفت که هیچ مردمی به وضع توحش اصلی باز نخواهند گشت مگر آن که سیمای طبیعت دگرگون شود . بهبود وضع جامعه را از سه جهت مشاهده می توان کرد . ۱ - شاعر و فیلسوف زمان خود و وطن خویشتن را وصف می کنند اما این وصف اثر مساعی اندیشه ایست یکتا وبیهمتا وچنین قوای ممتاز عقلی وذوقی نادرند وقائم به ذات خود . اگر نبوغ همروسیسرون ونیوتن را می توانستند به اراده پادشاهی و به مدد تعالیم استادی خلق کنند قدرت فکری این بزرگان کمتر حیرت انگیزوقابل تحسین می نمود . ۲ - اما منافع قانون وتدبیر حکومت ، وتجارت وصنعت ، وعلم وهنر مهمتر است و با دوام تر وبسیارند کسانی که ممکن است به تعلیم و تربیت یا ممارست کفایت لازم حاصل کنند و در هر مقامی که باشند برسرعت رشد جامعه و رفاه آن بیفزایند . ولیکن این نظام کلی نتیجه هنرمندی وکار وکوشش است و دستگاه آن از اجزاء بهم پیوسته بسیاری تشکیل می یابد که گذشت زمان آنها را

۱ - آوردن شواهدی به استناد از شاعران و فیلسوفان و مورخان کاریست آسان اما ملال آور . پس من فقط به شهادت قاطع ومستند دیودوروس سیک یولوس Diodorus Siculus توسل می جویم . طایفه ایکه - تیوفاگوس Ichthyophogus را که در زمان این شخص پیوسته در کرانه بحر احمر درآمد و رفت بودند می توان با بومیان هلند نومقایسه کرد وبس وشاید نیروی خیال یا شعوربتواند هنوز کیفیتی را تصور کند که طبیعت مطلق است در نهایت توحش و به مراتب پست تر است از وضع این وحشیان که با دست چیزهائی می ساختند و افزاری چند داشتند .

می‌فرساید و شدائد حادثه بدانها آسیب می‌رساند. ۳ - خوشبختی بنی نوع انسان در این است که می‌تواند فنون مفیدتر یا لااقل لازمترا را بی‌مدد استعداد والای نوابغ یا انقیاد ملی و بی‌توسل به قدرت یک تن یا همکاری گروهی کثیر به کار گیرد. هر دهکده‌ای و هر خانواده‌ای و هر شخصی باید همیشه بخواهد و بتواند که فن استفاده از آتش و فلزات و تولید و نگاهداشت دام و روش شکار حیوانات و دبید ماهی و نخستین اصول دریانوردی و روش ناقص کشت غلات و دیگر دانه‌های مغذی و حرفه‌های ساده ماشینی را حفظ کند و ادامه دهد. ممکنست که روزی نبوغ فردی معدوم و کار و کوشش جمعی بتامی از میان برداشته شود، اما نهال‌های نیرومندی که گفتیم در برابر طوفان حادثه پایدار می‌مانند و در نامناسب‌ترین خاکها ریشه می‌کنند و هرگز نمی‌خشکند. ابرمظلم جهل و نادانی روزگار درخشنده اگوستوس و تراژان را تیره و تار کرد، و اقوام نامتمدن شمالی قوانین رم را شکستند و کاخهای آن را ویران کردند، اما داس که اختراع یا نشان ساتورن<sup>۱</sup> است همچنان به کار خود مشغول می‌بود و هر سال محصول غله ایتالیا را می‌برید، و طایفه آدمخوار لاس تریگون<sup>۲</sup> هرگز دگر باره در ساحل کامپانیا سفره ضیافت نگسترده و طعام مطلوب خود را نخورده‌اند. هم از اول روز که انسان فنون را کشف کرد، جنگ و تجارت و شور مذهبی آن مواهب بی‌بها را در میان وحشیان دنیای قدیم و جدید رائج کرده و پیوسته بر آنها افزوده است و این فنون هرگز از دست نتوانند رفت. پس این استنتاج خوش‌آیند را شاید پذیرفتن که در هر دورانی که بر این دنیا گذشته ثروت واقعی و سعادت و معرفت و شاید فضیلت خانواده<sup>۳</sup> بشری بیشتر شده است و بیشتر نیز خواهد شد.

۱ - Saturn خدای کشاورزی بوده است. ۲ - Laestrigon هر داستانی از قول ملاحان بیمناک و ساده لوح در باب آدمخواران ایتالیا و سیسیل نقل کرده و بر آن پیرایه‌ها بسته و در او دیسه‌اش آورده‌است. ۳ - فضیلت کشف و اکتشافات غالباً و بیش از آنچه باید به لوث ظلم و آزار و تمصب آلوده بوده و آمیزش مالی مختلف موجب سرایت امراض و اغراض گردیده است. اما استثناء خاصی هست و آن مربوط به ایام و کشور ماست. پنج سفر بزرگ اکتشافی که به فرمان پادشاه عصر انجام پذیرفته از همت بلند و عشق خالص به علم و بشر دوستی بوده است. همین پادشاه که جود و کرم او شامل همه شئون اجتماع است مدرسه‌ای برای نقاشی در پایتخت خود تأسیس و مردم جزائر جنوبی اقیانوس کبیر را به حیوانات و نباتاتی آشنا کرده است که انسان را به کار می‌آیند.

## وضع ایتالیا

### فصل ۳۹

سلطنت تئودوریک استروگتی . رونق و آبادانی رم و ایتالیا . اعتقاد  
تئودوریک به کیش آریوسی . اعدام بوئی تیوس . مرگ تئودوریک .

تئودوریک ، امپراطور مشرق ، با موافقت زنون به ایتالیا لشکر کشید و  
اودوآسر را مغلوب کرد . اودوآسر در ۴۹۳ میلادی به قتل رسید . در همان سال  
آناستازیوس در قسطنطنیه جانشین زنون گردید . تئودوریک از ۴۹۴ تا ۵۲۶  
میلادی بر مملکت ایتالیا سلطنت کرد .

### سلطنت تئودوریک

با پیروزی تئودوریک همه مردم کم فرهنگی را که در روم غربی مستقر  
گشته بودند ترسی عظیم در گرفته بود . اما به محض اینکه آشکار شد که وی از  
کشور گشائی سیر شده و طالب صلح است رعب و دهشت بدل به احترام گردید و این  
مردم به وساطت مردی مقتدر گردن نهادند که در همه حال جز برای نیل به مقاصد  
خیر ، یعنی آشتی دادن طوائف مخاصم و آموختن آداب تمدن به ایشان به کاری  
دگر نمی پرداخت . سفیرانی که از دورترین کشورهای اروپائی به دربار راونا روی  
آوردند همه خردمندی تئودوریک و ادب و ابهت وی را تحسین کرده اند ، و اگر  
گاهگاهی بردگان و اسلحه و اسبان سفید و حیواناتی از دیاری دگر ، یا ساعتی آبی  
یا آفتاب نما یا نوازنده ای را به رسم تحفه می پذیرفت ، پادشاهان گال را نیز متوجه



برتری هنر و صنعت اتباع ایتالیائی خود می کرد . زن و دو دختر و خواهر و برادرزاده اش خانواده تئودوریک را با پادشاهان قوم فرانک و بورگاندی یائی و ویزگت و واندال و تورنجیائی پیوستند ، و این وصلتهای خانوادگی نگاهدارنده وفاق یالاقل توازنی در میان جمهور عظیم مردم متصرفات غربی روم گردید . یافتن اثر مهاجرت های قوم هرولی در جنگلهای تیره و تار آلمان و لهستان کاریست بس دشوار . این مردم خونخوار وحشی صفت از زره پوشیدن عارداشتند و بیوگان و پدران و مادران پیر خود را محکوم به مرگ میکردند تا پس از مردن شوهر یا ضایع شدن قوای جسمی زنده نمانند . پادشاه این جنگاوران وحشی صفت به التماس خواهنده دوستی تئودوریک گردید و پادشاه ایتالیا وی را بر حسب سنن و شعائر جنگی اقوام کم فرهنگ به مقام فرزندی خویشان برافراشت . از کرانه های دریای بالتیک مردم ایس تیانی<sup>۱</sup> و لیوونیانی<sup>۲</sup> محصول کهربای وطن خود را به رسم تحفه در پیش پای پادشاهی نهادند که شهرت نامش ایشان را برانگیخته و بر آن داشته بود که به عزم سفری دراز و خطرناک که با کیفیات آن آشنا نبودند یک هزار و پانصد میل از وطن دور شوند . تئودوریک به وسیله مکاتبه مکرر با کشوری که قوم گت از آن برخاسته بود رابطه مودت آمیز برقرار کرد . ایتالیائیان پوست گرانبهای سمور سوئدی را بر تن میکردند ، و یکی از پادشاهان آن کشور پس از آن که به اکراه یا به طیب خاطر از تخت سلطنت فرود آمد در دربار راونا مأمنی یافت و او را به رسم مهمان نوازی گرامی داشتند . این پادشاه بر یکی از سیزده عشیره کثیر عددی سلطنت میکرد که در اندک قسمتی از جزیره یا شبه جزیره بزرگ اسکاندیناوی به کشت و زرع مشغول بودند . بعضی اوقات نام مبهم تولی<sup>۳</sup> برای قسمت اطلاق شده است . ناحیه شمالی تامدار شصت و هشت درجه ای مسکون بوده یا در آن به دقت تفحص و سفر کرده بودند . بومیان این سرزمین که در دایره قطبی زندگی میکنند در انقلاب صیفی و شتوی خورشید هر سال مدت چهل روز مداوم از حضور آفتاب برخوردار و چهل روز پی در پی از دیدار آن محرومند . شب

دراز فرقت یا مرگ خورشید ایام حزن انگیز پریشانحالی و دل‌نگرانی بود تالعه‌ای که فرستادگان که به بالای کوه برشده بودند تابش نخستین اشعه نور بازگشته را وصف و آغاز جشن رستاخیز آن را به مردمی اعلان می‌کردند که در جلگه‌ای در پای کوه جمع آمده بودند .

زندگی تئودوریک نمونه‌ایست نادر و سزاوار مدح و آفرین در میان مردمی کم فرهنگ زیرا که او در اوج پیروزی و کمال نیرومندی جسمی و رشد سنی شمشیر درنیام کرد و دست از جنگیدن برداشت . سلطنت سی و سه ساله وی وقف بر تکالیف حکومت بود ، و جنگهایی که وی گاهگاهی بدانها گرفتار می‌آمد به رهبری سرداران و انضباط لشکریانش و به مدد قوای جنگی متحدانش و دهشتی که اسم او در دلها بر می‌انگیخت بسرعت پایان می‌پذیرفت . پس از استقرار حکومتی مقتدر و مبتنی بر قواعد درست تئودوریک ممالک بی‌فایده‌ای مانند ریسیه و نوریکوم و دالماسیا و پانونیا را ، از سرچشمه دانوب و سرزمین باواریا تا مملکت مخفّری که طایفه گپیدای بر ویرانه‌های سیرمیوم بنا نهاده بودند مغلوب خود کرد . تئودوریک با تدبیر نمی‌توانست که سنگر مستحکم ایتالیا را بی‌ترس از خطر به همسایگانی چنین ضعیف و آشوبگر بسپارد و به حکم عقل سلیم حق داشت که دعوی مالکیت بر سرزمینهایی کند که به ظلم و جور این مردم گرفتار آمده بود ، و آنها را قسمتی از قلمرو سلطنت خود یا میراث پدری خویشان بدانند . عظمت خادم حسد مخدوم او یعنی آناستازیوس امپراطور را برانگیخت ، و چون خادم موفق و پیروز بود امپراطور او را خیانتگر خواند و آتش جنگ در مرز داسیا برافروخته شد زیرا که گردش زمان و پست و بلند احوال انسان باعث آمده بود که پادشاه قوم گت یکی از اخلاف آتیلای را مشمول حمایت خود کند . سابی‌نیان که بواسطه کفایت خود و پدرش اکنون سرداری نکونام و بلند آوازه بود در رأس ده هزار سرباز رومی پیش رفت و خواربار و اسلحه‌ای را که قطاری دراز از ارابه‌های وی راسی‌انباشت در میان خونخوارترین عشائر بلغاری توزیع کرد . اما در میدانهای جنگ مارگوس ، قوای امپراطوری شرقی از افواج ضعیف و ناچیز گتی و هونی شکست یافتند و گل

لشکرهای رومی مضمحل و امید ایشان منقطع شد به کیفیتی که نه آن یک هرگز سلامت خود را باز یافت و نه این یک دیگر باره جانی تازه گرفت. تئودوریک روح اعتدال و خویشن‌داری را چنان در افواج پیروزمند خویشن‌دمیده بود که چون رهبر ایشان به غارت اشارت نفرمود سربازان به غنائم گرانبهائی که درپای ایشان نهاده بود دست نیازیدند. دربار روم شرقی که از این رسوائی به خشم آمده بود دویست کشتی و هشت هزار سرباز روان کرد تا ساحل دریائی کالابریا و آپولیا را غارت کنند، و ایشان به شهر قدیم تارن‌توم<sup>۱</sup> حمله بردند و تجارت و زراعت کشوری قرین سعادت را متوقف کردند و آنگاه با کشتی به هلس‌پونت بازگشتند، مغرور و سربلند از غلبه دزدانه خود بر مردمی که هنوز به جرأت ایشان را برادران رومی خویشن‌می‌شمردند. جنب وجوش تئودوریک عقب نشینی اینان را تسریع کرد و هزار کشتی سبک وزن که به فرمان وی باشتابی باور نکردنی ساخته شده بود سراسر ایتالیا را از خطر مصون داشت و سرانجام تئودوریک پاداش اعتدال و ثبات قدم خویشن را دریافت و آن صلح شرافتمندانه بود. تئودوریک موازنه قوا را به یقین در مغرب حفظ کرد تا عاقبت الامر جاه‌طلبی کلویس کفه توازن را سرنگون نمود و با آن که پادشاه ایتالیا نتوانست خویشاوند برگشته بخت و بی‌پروای خویشن یعنی پادشاه طایفه ویزیگت را یاری کند لااقل خانواده و قوم او را نجات داد و پیشرفت طایفه فرانک را در بحبوحه پیروزی ایشان متوقف کرد. مرا به تکرار وقایع جنگی یا اطاله کلام اشتیاقی نیست زیرا که در میان وقایع سلطنت تئودوریک داستان جنگهای او از همه کمتر خواندنیست، و من به همین اکتفا میکنم که بگویم وی اقوام آلمانی را از خطر محفوظ نگاهداشت و بورگاندیائیهای را که تجاوزی نموده بودند به سختی مجازات کرد و با فتح آرل و مارسی راهی برای استقرار رابطه بی‌مانع با ویزیگتها گشود زیرا که این قوم او را محترم‌می‌داشتند و حامی ملی خویشن و ولی فرزند زاده او یعنی پسر شیرخوار آلاریک می‌دانستند. پادشاه ایتالیا در این سمت محترم حکومت گال را دوباره به فرمانروایانی دارای

منصب پريتورى محول كرد ، و به اصلاح بعضى از مفسد دستگاهاى حكومت اسپانيا پرداخت و از حاكم نظامى اين كشور كه به حكم عقل از توقف در كاخ راونا امتناع مينمود (زيرا كه مطمئن نبود كه از آن جا يگه جان به سلامت بدر برد ) خراج سالانه و طاعت و انقياد ظاهرى پذيرفت . سيادت قوم گت از سيسيل تا دانوب ، و از سیرميوم يا بلگراد تا اقيانوس اطلس مستقر گرديد و يونانيان خود اعتراف كرده اند كه تئودوريك بر بهترين و زيباترين قسمت امپراطورى غربى سلطنت ميكرد .

اتحاد روميان با مردم گتي نژاد ممكن بود كه سعادت زود گذر ايتاليا را روزگارى دراز پايدار بدارد ، و ممكن بود كه اين دولت به اميد تفوق ، هنرها و فضائل يكدگر را بياموزند و كم كم قومى تازه پديد آيد سر آمد همه ملل روى زمين و متشكل از اتباع آزاد و جنگاورانى كار آزموده و بينادل وليكن فخر و فضيلت راهبرى ، يا تايب و تشويق چنين تحولى نصيب سلطنت تئودوريك نبود زيرا كه اين سرد ياد ركار قانون گذارى بى نبوغ بود يا آن كه فرصتهاى مساعد به او روى نمود .

وى قوم خشن طبع خويشتن را گذاشت تا به كام دل از آزادى متمتع شوند و خود بنده و از به تقليد از سنن و شعائر رومى و حتى مفسد نظام سياسى پرداخت كه كنستانتين و جانشينان او بنا نهاده بودند . تئودوريك به علت احترام و محبتى كه به عقايد خاص روميان داشت ، يعنى عقايد و تعصبانى كه همه اكنون در زوال بود ، از پوشيدن قباى ارغوانى و به سر بر نهادن افسر امپراتوران و قبول عناوين ايشان امتناع ورزيد ، اما با لقب موروثى « پادشاه » ماهيت امتيازات شاهنشهى را با وفور فيض و خالى از ظواهرش به تمامى از آن خود كرد .

نامه هاى تئودوريك به امپراطور مشرق احترام آميز اما غامض و مبهم بود ، و او با سبكى آميخته به غلو وحدت دو دولت را مى ستايد و حكومت خويشتن را نمونه كامل حكومتى يگانه و بهم پيوسته مى داند و آن را مى ستايد و همچنان كه اذعان مينمايد كه شخص آناستازيوس و مرتبت وى برتر از همه پادشاهان روى زمين است براى خويشتن نيز دعوى تفوق ميكند . هر سال دو كنسول با توافق رأى دو امپراطور برگزيده مى شدند و اين مابين اتحاد شرق و غرب بود ، وليكن چنين مينمايد كه

داوطلب ایتالیائی که تئودوریک او را معین میکرد تأیید رسمی سلطان قسطنطنیه را نیز پذیرنده بود. کاخ سلطنتی پادشاه گتی نژاد راونا پرتوی بود از دربار تئودوسیوس یاوالن تی‌نیان. رئیس گارد پریتوری و رئیس شهرم و رئیس خزانه و رئیس مناصب دیوانی و مسؤولان بیت‌المال که تکالیف ایشان همه را کاسیو-دوروس با کُلک بیان فصیح ادبی و رنگهای تند زنده نقش کرده است، هنوز به منزله وزیران دولت بودند. اداره امور کم اهمیت‌تر از قبیل دادرسی و جمع‌آوری عوائد دولتی به هفت کفیل کنسول و سه سانسورو پنج والی سپرده شده بود که بموجب اصول و حتی در قالب قوانین رومی بر نواحی پانزده گانه ایتالیا حکومت میکردند و به مدد تدابیر زیرکانه و تأخیر محاکمه‌های قضائی خشم فاتحان را فرو می‌نشاندند یا از گزند آن دوری می‌جستند. اداره دستگاه حکومت و افتخارات و منافع مادی آن خاص ایتالیائیها بود، و مردم هنوز سبک لباس پوشیدن و زبان و قوانین و آداب و رسوم خود و آزادی شخصی را محفوظ و دوسوم املاک مزروعی را نیز در دست داشتند. هدف اگوستوس آن بوده بود که دخول رسم سلطنت را پنهان کند، و سیاست تئودوریک این بود که سلطنت خویشان را که پادشاهی از اقوام کم فرهنگ بود به وجهی دیگر جلوه‌گر نماید و اگر اتباع وی گاهگاهی از غفلت بدر می‌آمدند و به این نکته پی می‌بردند که رؤیای شیرین حکومتی رومی خوابی و خیالی بیش نیست، منافع حاصل از سلطنت پادشاهی گتی نژاد ایشان را آسوده خیال و امیدوار میکرد زیرا که این پادشاه بارأی روشن بین و ثبات قدم سود خویشان را در سود ملت می‌جست. تئودوریک عاشق فضائلی بود که در وجود خویشان می‌یافت و دوستدار هنرهائی که خود از آنها محروم بود. وی، لی‌بریوس را به خاطر وفاداری تزلزل‌ناپذیر او به اودوآسر نگون طالع به منصب ریاست گارد پریتوری برافراشت و دو تن از وزیران او یعنی کاسیودوروس و بوئی تیوس سلطنت او را به انوار نبوغ و دانش خود تابناک کرده‌اند. کاسیودوروس که از همکار خود کاردان تریانکو طالع‌تر بود احترام خویشان را حفظ کرد بی آنکه عنایت پادشاه را از دست بدهد، و پس از گذراندن سی سال در مناصب بزرگ دیوانی

سی سال دیگر نیز در اسکویلاس از سعادت راحت و آرامش عزلت و توفیق عبادت و مطالعه برخوردار بود .

### رونق و آبادانی رم و ایتالیا

وظیفه پادشاه گتی در مقام حامی و ولی دولت آن بود که محبت مردم و سناتوران را حاصل کند و اشراف رم به شنیدن طنطنه نعت و ثنای خود و اظهار احترام رسمی که سابقاً به علت لیاقت و سطوت و اعتبار شخصی شامل اجداد ایشان می شد به خویشتن می بالیدند ، و مردم بی هیچ ترسی و خطری از مواهب سه گانه پایتختی بزرگ برخوردار بودند و آن سه عبارت بود از نظم و ترتیب و وفور نعمت و اسباب تفریح و سرگرمی . کاهش ساکنان رم محسوس بود و آن را حتی در نقصان جود و احسان مشاهده توان کرد اما آپولیا و کالابریا و سیسیل خراج جنسی خود را که عبارت از غله بود همچنان در انبارهای رم فرومی ریختند و جیره نان و گوشت در میان مردم نیازمند توزیع میگردید ، و هر شغلی که وقف بر حفظ تندرستی و تأمین سعادت مردم بود شغلی شریف بشمار می آمد . مسابقات عمومی چنان بود که شاید سفیری یونانی نیز به تماشای آنها کف می زد و احسنت و آفرین میگفت و با این همه مسابقات مذکور چیزی نبود جز نمونه ای ضعیف و بی رنگ و رونق از شکوه و جلال قیصران . اما هنر موسیقی و مسابقات ورزشی و انواع پانتومیم<sup>۱</sup> نیز بکلی در اعماق فراموشی فرونرفته بود . شجاعت و زبردستی شکارکنندگان هنوز در آمفی تاترها در نبرد با حیوانات وحشی افریقا آزموده می شد و پادشاه مهربان گتی نژاد یا صابرا نه منازعات دسته های مخاصم « سبزپیرهنان » و « نیلی پیرهنان » را تحمل می کرد یا آنها را مانع می آمد . این منازعات غالباً آشوبی در صحنه سیرک بر پا می کرد و خون نیز جاری می شد . در هفتمین سال سلطنت آرام و بی غوغای خود تئودوریک به زیارت پایتخت قدیم شتافت و موکب جلال با شرکت سناتوران و مردم به استقبال آمد تا تراژانی ثانی و والن تیانی تازه را درود و تحیت گوید ،

۱ - نومی درام است اما سخن گفتن در آن بکار نمی رود و معانی و مفاهیم با حرکات بدنی به تماشاگران ابلاغ میشود.

و تئودوریک در خطابه‌ای که از خواندندش درملاء عام و نوشتنش بر لوحه‌ای برنجین بیم نداشت مردم را مطمئن کرد که حکومت او قانونیست و او خود دادگر است و راستکار و به این طریق بر خورداری خویشتن را از سجاای تراژانی و والن‌تی-نیانی به شهاست و بزرگواری تأیید نمود. در این مراسم با جلال و ابهت آخرین شعاع خورشید مجد و عظمت رم که پیوسته در زوال بود درخششی نمود، و قدیسی ناظر این صحنه پرشکوه در اندیشه با تقوای خود فقط امیدوار میتوانست بود که رونق و جلال آسمانی «شهر مقدس خدا» از آن برتر باشد. در اقامت شش ماهه پادشاه گئی‌نژاد در رم شخص او و نام نیکش و لطف رفتارش تحسین رومیان را برانگیخت و او با کنجکاوی و تعجب در یادگارهایی که از عظمت پیشین این مردم بر جای مانده بود تأمل میکرد. با صعود تئودوریک بر قله کاپی تول گامهای جهانگشائی فاتح بر خاک آن جایگه اثر نهاد و این پادشاه خود به صراحت اقرار آورده است که هر روزنوی باعجاب و تحسین تازه بر میدان تراژان و ستونهای بلند آن نظاره می‌کرده است. تأثر پمپئی حتی در روزگار ویرانی به کوهی عظیم می‌مانست که درونش را با کوشش انسان تهی کرده و آنگاه مصقل و مزین نموده باشند و تئودوریک حساب کرده است، امانه به دقت، که باید رودی از طلا راتا قطره آخر خرج کرده باشند تا آمفی‌تئاتر بسیار عظیم تی‌توس را برپا کنند. از دهانه چهارده آب رو یا قنات نهري از آب وافر نا آلوده به هر قسمت شهر میرسید و در میان اینها آب کلودیوس را که سرچشمه آن در جبال ساینی در فاصله سی و هشت میلی بود از مسیری که شیبی اندك داشت و بر روی آن طاقهای مستحکم ساخته بودند هدایت می‌نمودند تا به شهر میرسید و برفراز تپه آوان تین فرومی ریخت. سردابهای بسیار دراز و فراخی که برای گذشتن گندابهای شهر ساخته بودند پس از دوازده قرن به استحکام اصلی خود باقی بود و این مجاری زیر زمینی را از همه عجائب رم بهتر دانسته‌اند. پادشاهان گئی که به گزند بهتان آزرده و به ویران کردن آثار قدیم متهم شده‌اند همه آرزومند حفظ یادگارهای قدیم ملتی بودند که خود آن را مغلوب

و مطیع کرده بودند. فرمانهای پادشاهان همه برای آن نوشته می‌شد که مردم را از آسیب رساندن به این آثار و غفلت از حفظ آنها و ویران کردن و به غارت بردنشان مانع آیند. شخصی را که حرفه‌اش معماری بود برای تعمیرهای معمولی دیوارها و آثار و عمارات عمومی تعیین کردند و سالانه مبلغی معادل دویست پوند طلا و بیست و پنج هزار کاشی و نیز درآمد گمرکات بندر لوک‌رین<sup>۱</sup> را به این کار اختصاص دادند و از مجسمه‌های فلزی و مرمری اشخاص و حیوانات نیز به همین طریق نگاهداری کردند. مردم کم فرهنگ شمالی توسنهای زنده روح گردن افراشته‌ای را که کاخ کوری‌نال<sup>۲</sup> در این ایام از آنها نامی جدید گرفته است تحسین می‌نمودند و فیلهای برنجین شارع مقدس را به دقت تمام مرمت کردند، و هروقت که گله‌ای از میدان صلح می‌گذشت گاوان ماده به دیدن مجسمه گاوانر جوانی که نامش مای‌رون بود فریب می‌خوردند. منصب تازه‌ای را برای حفظ آثاری از هنر بوجود آوردند که تئودوریک آنها را فاخرترین زیورملک خود می‌دانست.

به پیروی از مثال امپراطوران اخیر تئودوریک نیز اقامت در کاخ سلطنتی راوانا را ترجیح می‌داد و در آنجا درختان بوستان را خود به دست خویشتن می‌کاشت و نگاهداری می‌کرد و هر وقت که اقوام کم فرهنگ، مملکت او و آرامش اتباعش را تهدید می‌نمودند (اینان هرگز به ایتالیا هجوم نکردند) وی دربار را به ورونا که در مرز شمالی بود منتقل می‌کرد. تصویری از کاخ تئودوریک که هنوز بر روی سکه‌ای با قیست قدیمترین و اصیل‌ترین نمونه معماری گتی را جلوه گر میکند. این دوپایتخت و شهر پاویا، و اسپولتو، و ناپل و دیگر بلاد ایتالیا به زیور عماراتی مفید یا عالی و مجلل آراسته شدند از قبیل کلیسا و قنات و گرمابه و کاخ و پیاده روهای رواق مانند که سقف آنها بر ستونهای بسیار استوار بود. اما سعادت و رفاه مردم بیشتر در صحنه‌های کار و کوشش ایشان نمایان بود و در اسباب رفاه و آسایشی که داشتند، و نیز در افزایش سریع ثروت ملی و شهامت و بی باکی ایشان در تمتع از آن. سناتوران رومی هنوز هر ساله برای گریز از مشغله امور از جوارتی‌وولی



و پری‌نست به آفتاب گرم و دلنشین و چشمه‌های عافیت بخش بائیه روی می‌آوردند و ویلاهای ایشان که بر روی آب بندهای مستحکم سنگی در خلیج ناپل ساخته شده بود ناظر بر تماشاگاه آسمان و زمین و آب و دریا بود. در سمت شرقی دریای آدریاتیک کامپانیای تازه‌ای در ایالت زیبا و ثمربخش ایس‌تی‌ریا تشکیل یافت که به آسانی از طریق دریا به وسیله کشتی و باطی‌مسافتی به طول یک صد میل با کاخ سلطنتی راونا رابطه می‌یافت. محصولات لوکانیا و ایالات مجاور آن در بازار پر جمعیتی مبادله می‌گردید که سالی یکبار در کنار فواره مارسیلیانی برای تجارت و میگساری و برگزاری مراسم خرافاتی تشکیل می‌شد. در خلوتگاه کوموم که روزگاری نبوغ ملائم طبع پلینی اندک جانی در آن دمیده بود، آثار چندین جایگاه روستائی هنوز در سطح شفاف برکه‌ای به طول بیش از شصت میل منعکس می‌شد که دریاچه لاریان نام داشت و روستاهای مذکور گرداگرد آن را فرا می‌گرفت و دامنه تپه‌های مجاور که شیب آنها اندک اندک بیشتر می‌شد پوشیده از درختزارهائی بود که در آنها زیتون و بلوط و تانک می‌پروردند. در زیر سایه امن و آرامش کشاورزی دگرباره احياء و با رهائی اسیران<sup>۱</sup> شمار برزگران چندین برابر شد. معادن آهن دال‌ماسی و معدن طلای بروتیوم را به دقت کاوش کردند، و کار خشک کردن مردابهای پمپ‌تینی<sup>۲</sup> و باتلاقهای اسپولتو و کشت و زرع آنها را نیز افرادی برای سود شخصی خود انجام دادند زیرا که نفع‌آینده ایشان در دوام رفاه و توانگری عامه مردم بود. هر وقت که فصول سال کمتر موافقت می‌نمود برای رعایت احتیاط مخازن ذخیره غله درست می‌کردند و نرخ دانه‌های ماکول را تثبیت و صدور آنها را ممنوع می‌کردند. منافع این کارها نا معلوم اما لااقل گواه خیراندیشی دولت بود. ولیکن کوشش مردمی پرکار و زحمتکش از خاک نعمت آفرین این سرزمین محصولی چندان وافر بار می‌آورد که یک گالون ( $\frac{1}{4}$  ۲۷۷ اینچ مکعب) شراب را بعضی اوقات در ایتالیا به مبلغی کمتر از سه پول می‌فروختند، و یک کوارت (کم و بیش

۱ - اپی‌فانیوس مقدس که از مردم پاویا بود به دعایا پرداخت فدیه ششصد اسیر را از دست بورگاندیهای لیون و ساوای خلاص کرد. این گونه کارهای خیر بهترین معجزات است. ۲ - Pomptine

۶ کیلو) گندم را به مبلفی در حدود پنج شلینگ و ۶ پنس. مملکتی با این همه متاعهای ارزنده برای مبادله به زودی توجه سوداگران همه دنیا را به سوی خود معطوف نمود و تئودوریک کریم طبع بزرگ روح آمد و رفت این بازرگانان را تشویق و از ایشان حمایت کرد و در میان ایالات رابطه بلامانع از راههای زمینی و دریائی دوباره برقرار و بیشتر نیز شد. دروازه‌های شهر را هرگز نمی‌بستند، نه شب و نه روز، و قولی در افواه عام بود که بدره‌ای از زررا می‌توان بی‌ترس از خطر در صحرا گذاشت و این خود مبین وقوف مردم بود به برخورداری ایشان از امن و سلامت.

### مذهب تئودوریک

تفاوت مذهب پادشاه و ملت همیشه مضر و غالباً کشنده و فاق و سازگاری ایشان است. جهانگشای کتی‌نژاد در مکتب مذهب آریوسی تعلیم و تربیت یافته بود و مردم ایتالیا باولا و اخلاص دل بسته به اصول دینی مصوب شورای نیسیه بودند، ولیکن تعصب مذهبی در وجود تئودوریک راه نیافته و او با ایمان کامل همچنان پیرو بدعتی بود که پدران وی بدان گرویده بودند. وی هرگز به عنایت به سنجش معضلات مباحث ماوراءطبیعی علم الهی نپرداخت و چون به تساهل باطنی هم-کیشان خود مطمئن بود خویشان را به حق حامی مذهب خلق می‌انگاشت، و حرمت کیشی را که در باطن تحقیرش می‌نمود در ظاهر نگاهداشت و ممکن است که این اکرام ظاهر، تساهل فیلسوفانه یا سیاستمدارانه‌را که سودمند است در فکر او تقویت کرده باشد. مردم کاتولیکی مذهب ملک او شاید به اکراه تصدیق می‌کردند که همه از آرامش مذهبی برخوردارند و روحانیون کاتولیکی برحسب مدارج مقام و شایستگی و کفایت با احترام کامل و موافق یارسوم مهمان نوازی در قصر تئودوریک پذیرفته می‌شدند. وی قدس و تقوای سزار یوس و اپی‌فانیوس را که هر دوزنده و اسقفان آزل و پاویا و پیرو مذهب سنت مسیحی بودند بسیار گرامی می‌داشت، و تحفه‌ای مناسب نیز نثار قبر پطرس مقدس کرد بی آنکه در اصول عقاید

دینی حواری عیسی به دقت تفحص کند. تئودوریک درمیان هم نژادان خود آنان را که در نزد وی عزیز و مقرب بودند حتی مادرش را اجازت داد که همچنان در مذهب آریوسی پایدار بمانند، و اگر کسانی از ایشان می‌خواستند تازه پیرو این کیش بشوند رخصت می‌یافتند که چنین کنند. اما در سراسر سلطنت درازمدت او برای مثال نیز کاتولیکی یافته نشد که به اجبار یا اختیار از مذهب خود منحرف شده و طریقت فاتح گتی را برگزیده باشد. همه خلق و مردم کم فرهنگ رانیز مشاهده شکوه و نظم و ترتیب عبادت به جماعت باعث تهذیب اخلاق و روح بود و عمال دیوان مأمور بودند که از مصنوئیهای قانونی روحانیون دفاع و اموال کلیسا را از خطر حفظ کنند. اسقفان شورای مذهبی تشکیل می‌دادند و اعظم ایشان قدرت قانونی خویشتن را در حوزه فرمانروائی روحانی خود بکار می‌بردند و امتیاز تحصن همچنان محفوظ بود یا موافق روح قانون تعدیل میگردید. باحمایت نمودن از کلیسا تئودوریک خویشتن را سرور و فرمانروای قانونی این دستگاه روحانی دانست و قدرتش در اداره امور آن بعضی از حقوق ممتاز و مفید را که امپراطوران عاجز و ناتوان مغرب از آنها غافل مانده بودند باز پس گردانید و شامل موارد بیشتری کرد. وی از شرف مقام و اهمیت اسقف اعظم رم که اکنون عنوان محترم «پاپ» خاص او شده بود بی خبر نبود و می‌دانست که آرامش ایتالیا یا عصیان مردم آن بسته به شخص اسقفی ثروتمند و محبوب مردم است که خود دعوی می‌کند که عرصه حکومتش هم آسمان است و هم زمین پهناور، و شوراهای متعدد مذهبی وی را رسماً از هر گناهی منزّه خوانده و از هر جزائی معاف دانسته بودند. وقتی که میان سیماکوس و لورانس بر سر جانشینی پطرس مقدس بحثی در گرفت به دعوت تئودوریک این دو در محکمه عدل پادشاه آریوسی مذهب حاضر شدند و پادشاه از این دو انتخاب آن کس را تأیید کرد که شایسته‌تر یا فرمانبردارتر بود. در پایان عمر خویشتن در لحظه‌ای که خشم و حسد بر او غالب آمده بود تئودوریک خود در کاخ راوانیک تن را برای احراز کرسی اعظم اسقفان معین کرد و به این طریق رومیان را از انتخاب پاپ مانع آمد و به نر می‌برخطر شقاق مذهبی و منازعات شدید

آن عنان زد و آخرین قانونی که از مجلس سنا گذشت برای برانداختن ننگ رشوت‌ستانی در انتخاباتی بود که برای تعیین پاپ صورت می‌پذیرفت.

من با خرسندی از وضع مسعود ایتالیا به تفصیل سخن گفتم ولیکن نباید بی تأمل با خود بیندیشیم که عصر زرین جهان که شاعران گفته‌اند و نژاد مردان فارغ از فساد و فقر و پریشانی در دوران جهانگشائی قوم گت پدید آمد. این منظر جمیل گاهگاهی در پشت ابرهای تیرگی پوشیده می‌شد و عقل و تمیز تئودوریک ممکن بود که خطا کند و کسانی در برابر قدرتش مقاومت نمایند چندان که ایام زوال عمر این پادشاه به خون خواص و ننگ نفرت عوام آلوده گردید. در اول که تئودوریک هنوز جسورانه به پیروزی غره بود می‌خواست که به وسوسه نفس گوش کند و هوا خواهان اود و آسر همه را از حقوق مدنی و حتی حقوق طبیعی جامعه محروم نماید. مالیاتی که وی می‌خواست پس از مصائب جنگ بر مردم لی گوریا تحمیل کند ناچار زراعت این ناحیه را که پیشرفتش روزافزون بود بکلی از میان می‌برد، و سختگیری در پیش خرید غله برای گشایش کار مردم رم باید که وضع کامپانیا را ناگوارتر کرده بوده باشد. اما فضیلت تقوی و قدرت سخنوری اپی‌فانیوس<sup>۱</sup> و بوئی تیوس<sup>۲</sup> که در حضور شخص تئودوریک از حق مردم دفاع کردند (و سخنشان نیز مؤثر افتاد) آن تدابیر خطرناک را باطل کرد، ولیکن اگر گوش پادشاه مهبای شنیدن ندای حقیقت بود باید گفت که همیشه شخص مقدسی یا فیلسوفی در گوش رس پادشاهان یافته نمیشود. ایتالیائیان به دغل بازی و مردم گتی نژاد بازو و زرد خورد از حقوق مقام یا منصب یا حمایت پادشاه استفاده ناروا میکردند، و آزمندی برادرزاده تئودوریک اول به واسطه غضب و بعد باز گردانیدن املاکی که وی به ناحق از همسایگان توسکانیائی خود گرفته بود بر همه مردم آشکار گردید. دویست هزار تن از مردمان کم فرهنگ شمالی که نزد پادشاه خود نیز سهمگین و رعب‌انگیز می‌نمودند در قلب ایتالیا مستقر شده بودند. اینان آرامش و انضباط را مانعی در سر راه خود می‌دیدند و باخشم و غضب هر دورا تحمل میکردند. اثر درهم آشفتگی لشکر کشیهای

این قوم همیشه محسوس بود و گاهگاهی به سبب بی‌نظمی مجازات می‌شدند. اما اگر مجازات کردن خطرناک مینمود آنگاه نادیده، انگاشتن غلیان ناگهانی قساوت ذاتی ایشان را شرط احتیاط می‌دانستند. زمانی که تنودوریک به لطف و دلجوئی دو ثلث خراج لیگوریا را به مردم آن سرزمین بخشود به رسم تفضل مشکلات کار خویشتن را نیز شرح داد و از بازسنگینی که به حکم ضرورت برای دفاع از اتباع خود بردوش ایشان می‌نهاد اظهار تأسف بسیار نمود. اما این اتباع سپاس‌ناگزار هرگز نتوانستند از صمیم قلب با فاتح گیتی نژاد یکدل شوند و اصل و نسب پادشاه یا مذهب یا حتی صفات نیکش را به حسن قبول بنگرند. آفات و مصائب گذشته فراموش شد و سعادت حال احساس یا گمان زیان و ستم را دردناکتر از پیش کرد. حتی تساهل مذهبی که دخول آن در دنیای مسیحیت افتخاری است از آن شخص تنودوریک، به نزد مردم ایتالیا که متعصبانه پای‌بند سنن و شعائر کاتولیکی بودند دردناک و نفرت‌انگیز مینمود. اما ایتالیائیان مردم گیتی را محترم می‌داشتند زیرا که این قوم مسلح به اسباب جنگ بودند ولیکن یهودیان توانگر و بی‌دفاعی که درناپل و رم و راونا و میلان و ژنوا سکونت گزیده و در ظل تأیید قانون برای منفعتی که از دادوستد حاصل می‌آید تجارتخانه‌هایی تشکیل داده بودند هدف تیر غضب ایشان گردیدند زیرا که در حمله به این طایفه بی‌دفاع بیم خطر نبود. جمعیت سودازده رم و راونا که ظاهراً به بهانه‌هایی بسیار سبک و بیرون از حدود عقل برانگیخته شده بودند به یهودیان اهانت نمودند و ااث و اموال ایشان را به غارت بردند و آتش به کنیسه‌ها زدند. دولتی که در ممانعت از چنین تعدیاتی غفلت می‌نمود باید به حق به مکافات غفلت خود گرفتار آید، و امر صادر شد که فی‌الفور در این کار تحقیق قانونی کنند و چون مسببین فتنه گریخته و در میان‌انبوه خلایق گم‌گشته بودند پس همه مردم را به مرمت خسارات محکوم کردند و متعصبان لجوج سرسخت را که از پرداخت سهم خود امتناع می‌نمودند در کوی و برزن به دست جلادان به تازیانه زدند. این عمل ساده که برای مجازات بود کاتولیکهای ناراضی را خشمگین کرد و ایشان که متعصبان لجوج را مؤمنانی

مقدس می‌شمردند ثواب عمل و صبر و بردباری این گروه را تحسین نمودند . واعظان از فراز سیصد منبراز ایداء جماعت کاتولیکی مذهب به آه و افسوس سخن می‌گفتند ، و انهدام نمازخانه اسقفان مقدس در شهر ورونا که به فرمان تئودوریک انجام پذیرفت شاید بدان سبب بوده است که معجزه‌ای در آن صحنه مقدس روی نمود به زیان نام و عزو شرف مقام وی . در پایان زندگی افتخارآمیز خود، پادشاه ایتالیا دریافت که نفرت مردمی را برانگیخته است که او خود با دقت مداوم و زحمت بسیار در افزایش سعادتشان میکوشیده ، و مذاق جانش از طعم خشم و حسد و بی مهری مردمی که دوستشان می‌داشت تلخ گردید . فاتح گتی نژاد ایتالیاییان گریزنده از جنگ را خلع سلاح و هرآلتی را که وسیله حمله بود ممنوع کرد الا گزلی را که در خانه به کار آید . منجی شهر رم متهم شد که به مدد جاسوسان نابکار به قصد جان سناتوران دسیسه میکند یعنی آن سناتورانی که به گمان او خیانتکار بودند و در نهان با دربار بیزانس رابطه‌ای داشتند . پس از مرگ آناستازیوس تاج سلطنت را بر سر پیرمردی ضعیف و ناتوان نهاده بودند ، اما قدرت سلطنت را برادر زاده وی به دست گرفت که هم اکنون در اندیشه برانداختن ریشه ضلال مذهبی و فتح ایتالیا و افریقا بود . قانونی سخت در قسطنطنیه انتشار یافت برای آن که به برانگیختن خوف مجازات از شمار پیروان مذهب آریوسی بکاهند ، و این کارچنان که حقاً باید احساس کینه را در وجود تئودوریک بیدار کرد زیرا که او برای برادران هم کیش خویشان درملک مشرق خواهنده همان دلجوئی و محبتی بود که خود از دیرباز به پیروان مذهب کاتولیکی در قلمرو حکومت خویشان نموده بود و به فرمان شدید لحن وی اسقف اعظم رم با چهار سناتور « نامدار محتشم » به رسالت به قسطنطنیه رفتند اما تئودوریک هم از شکست ایشان بیمناک بود و هم از توفیق کامیابی ایشان . اسقف اعظم رم نخستین پایی بود که به قسطنطنیه سفر کرد و اکرام و احترام خاصی که به وی نمودند پادشاه حاسد را به قصاص برانگیخت چنانکه گوئی جنایتی روی نموده باشد و امتناع زیرکانه یا قاطع دربار بیزانس از قبول سخن رسولان شاید که تئودوریک را در قصاص به مثل تأیید و معذور نمود

و او را بر آن داشت که انتقامی سخت تر بستاند چندان که فرمانی در ایتالیا صادر شد و بموجب آن پس از روزی معین عبادت به رسم مذهب کاتولیکی ممنوع گردید و به این طریق متسامح ترین پادشاهان بر اثر تعصب اتباع و دشمنان خود به کنار پرتگاه ایذاء و آزار مذهبی کشانده شد. تئودوریک دیرتر از آن زیست که باید و چندان زنده ماند تا تقوی و فضیلت بوئی تیوس و سیما کوس رانکوهش کند.

### کشتن بوئی تیوس

بوئی تیوس سناتور از آخرین رومیانیست که اگر کی تو و تسولی زنده می بودند ایشان را هموطن خود می شناختند. وی یتیمی ثروتمند و ملک موروثی و عنوان و افتخارات خاندان آنی سیانی را نیز به ارث برده بود. اسم آنی سیان را پادشاهان و امپراطوران عصر آرزومندانه طالب بودند و خویشانش را بدان مینامیدند. بوئی تیوس مسمی به مان لیوس بود و این اسم مؤید این نکته است که وی به حقیقت یاچنان که در داستانها آورده اند از سلسله کنسولان و دیکتاتورانی بوده است که قوم گال را از کاپی تول بیرون راندند و جان فرزندان خویشانش را فدای نظم و انضباط جمهوری کردند. در روزگار جوانی بوئی تیوس مطالعه آثار نویسندگان رومی هنوز به تمامی متروک نشده بود. نسخه ای از آثار ویرژیل<sup>۱</sup> هنوز باقیست که به دست کنسولی تصحیح شده است، و استادان علم صرف و نحو و حقوق و معانی و بیان همچنان به جود و انعام مردم گنی از امتیازات و حقوق تقاعد برخوردار بودند. ولیکن علم و دانش لاتینی کنجکاوی مشتاقانه بوئی تیوس را سیراب نمی کرد و گفته اند که وی هیجده سال از عمر خود را به سعی بسیار در مدارس یونان صرف تلمذ کرد، مدارس که از شوق و دانش و کوشش پروکلس<sup>۲</sup> و شاگردانش مدد می یافت و این مایه خرسندیست که عقل و دیانت شاگرد رومی ایشان از لوث ساحری و مراسم مذهب خرافات که بعضی از یونانیان بدانها معتقد بودند و بیشه های آکادمی را ناپاک می نمود برکنار ماند. روح استادان زنده و مرده در نفس بوئی تیوس جایگزین گردید و او مقلد روش ایشان شد و کوشید تا در میان نیروی نافذ اندیشه

ارسطوئی و خلوص تفکر و تخیل والای افلاطونی الفتی پدید آورد. پس از بازگشت به رم ویه زنی گرفتن دختر دوستش سیماکوس که شریفی بزرگزاده بود بوئی تیوس در کاخی از عاج و مرمر همچنان در کار دانش اندوزی ملازمت کرد. سخنان بوئی تیوس در دفاع از اصول دینی کاتولیکی، در مقابل بدعت آریوسی و یوتی-کیائی و نستوری، از ژرفنای اندیشه وی بر میخواست و هم به این سبب مبانی مذهب مذکور را مستقر گردانید. وی توحید کاتولیکی را در رساله‌ای معتبر شرح داده یا مکشوف نموده است و وحدت خدائی را در «نامتفاوت» بودن سه شخص مختلف اما هم‌عنصر ثالث اقدس<sup>۱</sup> دانسته است. برای آنکه خوانندگان لاتینی زبان از آثار او بهره بیشتر بگیرند وی با همه نبوغی که داشت به تعلیم اصول ابتدائی هنر و علوم یونان تن در داد و هندسه اقلیدس و موسیقی فیثاغورث و ریاضی نیکوماکوس و علم مکانیک که ابداع ارشمیدس بود، و هیئت بطلمیوسی و الهیات افلاطونی و منطق ارسطوئی با تفسیر پورفیری، جملگی را این‌سان‌طور رومی که هرگز خستگی نمی‌دانست ترجمه کرد و با تصویرهایی بیاراست که اثر قلم او بود و همگان تنها او را قادر به وصف شگفتیهای هنر می‌دانستند، آثاری چون ساعت آبی و ساعت آفتاب‌نما و کره‌ای که نشان دهنده گردش سیارات بود. از اشتغال به این افکار و قیاسات غامض بوئی تیوس تن به امور خرد در داد یا درست‌تر بگویم به حقیقت قدربافراشت و همت به ایفاء وظایف اجتماعی گماشت هم در امور دیوانی و هم در زندگی شخصی. کرم او از محنت نیازمندان کاست و قدرت سخنوری او، که شاید متملقان به فصاحت کلام دموستن یا سیسرون تشبیهش می‌کردند، همواره در نگاهداشت جانب ساده دلی و شفقت بکار می‌رفت. فضیلتی چندین بارز را پادشاه بینادل باز شناخت و بوئی تیوس را پاداش داد و رفعت مرتبتش را بالقاب «کنسول» و «شریف‌زاده» بیاراست و قریحه او را سودمندانه در منصب مهم صاحب دیوانی مشاغل به کار گماشت. با وجود تساوی حق شرق و غرب پسران بوئی-تیوس هر دو را در عنفوان جوانی در یک سال<sup>۲</sup> کنسول کردند و در روز مهم

۱- اب و ابن و روح القدس ۲- سال ۵۲۲ میلادی



انتصاب ایشان دو جوان مذکور با مراسمی پرشکوه و در میان تحسین و کف بر کف زدن سناتوران و مردم از کاخ خود به میدان فورم رفتند و پدر ایشان که کنسول واقعی رم بود مسرور و شادمان از انتصاب دو پسر خطابتی در مدح پادشاه خواند که ولینعمت او بود ، و به موجب رسمی که گاه پیروزی رائج بود هنگام مسابقات سیرکی تحف بسیار توزیع کرد . بوئی تیوس به توفیق نامداری و ثروتمندی و کسب عناوین و احترامات بسیار در مشاغل دیوانی ، و وصلت خویشاوندانش با دیگر خاندانها و ممارست در علوم نائل آمده و ضمیرش به فضیلت واقف بود و به این دلایل شاید که او را سعادتمند خوانده باشند اگر سعادتمندی خود کیفیتی ناپایدار نبود علی‌الخصوص در آخرین مرحله زندگانی انسان .

فلسوفی در بذل مال گشاده دست و در صرف وقت بخیل ممکن بود که از جذبات جاه و حرص زروشغل بی‌خبر باشد ، و سزاوار است که مابه گفته مؤکد بوئی تیوس اعتماد نمائیم و باور کنیم که وی به اکراه از وصایت افلاطون ربانی فرمان برد . افلاطون هر شخص فضیلتمندی را امر فرموده است که در نجات دولت و کشورش از سلطه جهل و فساد بکوشد . بوئی تیوس برای اثبات راستکاری خود در امور دیوانی از هموطنان می‌خواهد که گذشته را در یاد آورند یعنی روزگاری را که قدرت و اعتبار او عنان برتوسن کبروستم صاحب‌منصبان پادشاه زده و قدرت سخنوریش پولیانوس را از کام‌سگان کاخ سلطنتی نجات داده بود . بوئی تیوس همیشه بر مردم متصرفات رومی ترحم نموده و غالباً ایشان را یاری کرده بود زیرا که ثروتشان بر اثر غارتگریهای عمومی و فردی بر باد رفته بود ، و تنها او چندان شجاعت داشت که به مخالفت با ستمگری طوائف کم‌فرهنگ ، که به سبب جهانگشائی سری پرباد داشتند و حرص مال ایشان را برانگیخته بود ، با ایشان به مبارزه برخیزد . در این منازعات شرافتمندانه روح بلند وی برتر از ملاحظه خطرو شاید احتیاط صعود کرد ، و ما از مثال کی‌تو می‌آموزیم که طبعی بر خوردار از فضیلت بی‌غل و غش و فکری راسخ و استوار بیشتر از هر نوع طبع دیگری مستعد آنست که به تعصب گمراه شود و شور شوق به هیجانش آورد و دشمنیهای

خصوصی را با عدالت عمومی اشتباه کند. مرید افلاطون ممکن است که درباب ضعف طبع بشری و نقائص جامعه مبالغه بسیار نموده و تحمل ملائمت‌ترین انواع سلطنت‌گتی - حتی بار سنگین درست پیمانی و حق‌شناسی - باید که بر این رومی وطن‌پرست آزاد روح گران آمده باشد. باری بوئی تیوس را تقرب و وفاداری کاهش پذیرفتن گرفت درست به نسبت سعادت‌مندی عامه مردم، و همکاری ناشایسته رابراو تحمیل کردند تا در حوزه قدرت صاحب دیوان مشاغل اختلاف‌افکند و او را در قیادت خویشتن آورد. در آخرین قسمت اسفناک زندگی تئودوریک، بوئی تیوس احساس کرد که برده و اسیر است و از این احساس سخت خشمگین گردید. اما چون خداوند گار اوکاری نمی‌توانست بکند جز آن که جان وی را بستاند پس او بی هیچ سلاحی و بی‌می از خطر در روی پادشاه در ایستاد. تئودوریک سخت غضبناک و معتقد بود که سلامت سنا با سلامت شخص او متناقض است، و آل بی‌نوس سناتور چنانکه میگفتند متهم بود و هم اکنون محکوم، به احتمال این که شاید آزادی‌رم را «آرزو» کرده باشد. بوئی تیوس سخنوربانگ برآورد که اگر آل بی‌نوس جنایتکار باشد سناتوران جملگی و من خود نیز مقصریم و جنایتکار. اگر ما همه بی‌گناهیم پس آل بی‌نوس را نیز چون ما از حمایت قانون حقی است. در قوانینی که بوئی تیوس از آنها سخن میگوید جزائی برای آرزوی ساده و بی‌ثمر آل بی‌نوس که طالب نعمتی نیافتنی بود مقرر نگشته است. اما اعتراف ناسنجیده بوئی تیوس مبنی بر اینکه اگر وی از وجود دسیسه‌ای آگاه می‌بود غاصب ستمگر را هرگز از آن آگاه نمی‌کرد مشمول عنایت قانون نمی‌گردید. وکیل مدافع آل بی‌نوس خود به زودی به خطر و شاید به گناه موکل خویشتن گرفتار آمد. امضاء این هر دو (که ایشان مجعولش خواندند و انکارش کردند) ملصق به نسخه اصلی خطابه‌ای بود که در آن امپراطور را به رها کردن ایتالیا از تسلط قوم گت خوانده بودند، و شهادت سه گواه والامرتبت و شاید بدنام تأیید کرد که شریف زاده رومی در اندیشه تدابیری خیانتکارانه بوده است. با این همه بوئی تیوس را باید بی‌گناه انگاشت زیرا که تئودوریک وی را از همه وسائل اثبات بی‌گناهی محروم کرد و در قلعه

پاویا به زندان در افکند و گرفتار شدائد حبس کرد و مجلس سنایز در همین وقت از فاصله پانصد میلی حکم ضبط اموال و مرگ نامدارترین عضو خود را صادر کرد . به فرمان مردم کم فرهنگ کتی علم اسرارآمیز فیلسوفان را به شائبه ننگ<sup>۱</sup> آلودند و آن را سحر حرام خواندند . دلبستگی اخلاصمندان و احترام به سنارا سناتوران خود با آوای لرزان جنایت شمردند و محکوم نمودند و حق ناشناسی ایشان سزاواردعایا موجب پیشگوئی بوئی تیوس شد که : «بعد از من هیچ یک از شما به گناهی چنین محکوم نگردد .»

هنگامی که بوئی تیوس در قلعه پاویا در زیر بارگران غل و زنجیر هر لحظه در انتظار حکم مرگ یا فرارسیدن اجل بسر می برد کتابی نوشت به نام «دلداری فلسفه» مجلدی گرانمایه که برای سرگرمی اوقات فراغت افلاطون و تولی را نالائق نینماید ، اما با توحش رائج آن ایام و توجه به وضع مصنف ، کتابی چنین رادعوی بی مانندی سزد . آن راهبر سماواتی<sup>۲</sup> که بوئی تیوس از دیر باز در رم و آتن به وی توسل بسته بود اکنون سیاه چال زندان را به عنایت منور و روح شهامت را در او زنده کرد و بر زخمهایش مرهم شفا بخش نهاد و بدو آموخت که دوران دراز مدت رفاه و نکو حالی را با پریشان روزگاری اخیر مقایسه کند و از ناپایداری بخت امیدهای تازه در دل پدید آورد . عقل روشن بین بوئی تیوس را از ناپایداری انعام و اکرام خویش خبر داده اما تجربه نیز ارزش واقعی آنها را بر او معلوم کرده بود و چون بوئی تیوس از نعمات عقل بی هیچ احساس گناهی تمتع برگرفته بود اکنون سزاوار چنان بود که بی آه و افسوس دست از آنها بازدارد و با سکون خاطر در خبث عاجزانه دشمنان به چشم حقارت بنگرد که سعادت تقوی و پرهیزکاری را از وی باز نگرفته بودند . در جستجوی خدائی که خیر مطلق است بوئی تیوس از زمین به آسمان بر شد و در راه پیچ پیچ اسرار ماوراء الطبیعه که «بخت و تصادف و نصیب و قسمت و وقوف به غیب و اختیار و زمان و ابدیت» از آن جمله است به

۱ - در گناه جادوگری به دقت و شدت تفحص کردند و معتقد شدند که ساحران بسیاری زندان بانان خویشان را دیوانه کرده و به این طریق گریخته اند . «دیوانه» را «مست» بخوانید . ۲ - کنایه از عقل و خرد

تجسس پرداخت و به کرم نفس کوشید تا ثابت کند که میان صفات کامله خداوندی و آشفتگی که ظاهراً در نظام حکومت معنوی و مادی او هست تناقضی نیست . این مباحثی که مایه دلخوشیست و با وجود صراحت مبهم و غامض است چندان مؤثر نیست که بر احساسات طبیعی انسان غلبه کند . با این همه به مجاهدت اندیشه از توجه به آلام و مصائب انصراف حاصل توان کرد ، و حکیمی داننده که می توانست با هنرمندی و مهارت غنای فلسفه و شعر و سخندانی همه را در یک کتاب در آمیزد باید دارای همان بی باکی و طمأنینه ای بوده باشد که خود بر حسب ظاهر جوینده آن بود . انتظار که بدترین بدیهاست عاقبت به وسیله اعمال مرگ به پایان رسید و اینان مأموریت سنگین دلانده ای را که تئودوریک بدیشان محول کرده بود انجام دادند و شاید از حدی که باید تجاوز کردند یعنی رسنی محکم را گرد سر بوئی تیوس بستند و آن را به نیروی زور چندان کشیدند تا چشمان او تقریباً از چشمخانه بیرون آمد و آنگاه به طریقی ملایمتر شکنجه اش کردند که شاید اثری از ترحم در آن مشهود باشد یعنی با گریزی چوبین چندان زدندش تا جانش برآمد . اما آثار نبوغ بوئی تیوس زنده ماند تا در تیره ترین دورانهای جهان لاتینی زبان اندک نور معرفتی بپراکند . مصنفات این حکیم فیلسوف را نامدارترین<sup>۱</sup> پادشاهان انگلیسی ترجمه کرد ، و سومین امپراطور اوتونام جسدش را به مزاری شریفتر برد زیرا که این قدیس کاتولیکی مذهب از آزارندگان آریوسی کیش خود افتخارات بزرگ کسب کرده بود که عنوان شهید و شهرت معجزه نمائی<sup>۲</sup> از آن جمله است . در آخرین ساعات عمر بوئی تیوس سلامت دو پسر و زن و پدر زنش یعنی سیماکوس مکرم مایه تسلی خاطر وی گردید . پس از مردن اودل سیماکوس به آتش غم

۱- کنایه از آلفرد است که این آثار را به نظم و نثر انگلیسی در آورد. چوسر شاعر انگلیسی نیز « دلداری فلسفه » را ترجمه کرده است .

۲- کتیبه قبر او اثر معلم روحانی اوتوی سوم است که پاپ دانشمند یعنی سیل وستر دوم بود و مردم آن زمان بر اثر جهل و نادانی مانند بوئی تیوس جادوگرش می خواندند. شهید کاتولیکی مذهب سرخوشتن را به دودست گرفت و به مکانی دور از محل قتلگاه برد. اما چنانکه بانوئی از آشنایان من در باب معجزه ای نظیر این گفته است « فاصله مهم نیست آنچه مهم بشمار می آید همانا قدم اوست. »

( اشاره به گفته مادام دودوفان در باب دنیس مقدس ) دی. ام. لو

بسوخت ، اما اندوهگینی او نه شرط حزم و تدبیر بود نه شاید ادب و احترام ، و چون جرأت آورده بود که در مرگ دوستی آزرده گزند گریه و زاری نماید ممکن بود که جسارت نیز کند و انتقام بستاند . پس او را بسته به زنجیر کش کشان از رم به کاخ راونا بردند ، و بدگمانی تئودوریک تسکین نیافت الا به ریختن خون سناتور سالخورده بی گناه .

### مرگ تئودوریک

رحم و شفقت پیوسته می خواهد هر نوع خبری را که گواه سلطت وجدان و ندامت پادشاهانست تأیید کند فیلسوفان که به خوی انسان و خواص اخلاقی او واقفند از این نکته غافل نیستند که نیروی تخیل مغزی آشفته و مشوش وضعف تنی بیمار که چارطبع مخالف سرکش در آن با هم خوش نیستند اشباحی بسیار هول انگیز در اندیشه خود می آفریند . پس از عمری توأم با فضیلت و نامداری تئودوریک اکنون با رسوائی و گناهکاری به جانب قبر روان و ضمیر او از مقایسه گذشته و حال خاضع و شرمنده و به حق از دهشت نامرئی آینده بیمناک بود . آورده اند که شبی خوراکی از کله ماهی بسیار بزرگی را بر سفره شاهانه نهادند و ملک به مشاهده آن ناگهان فریاد بر آورد که من سیمای خشمناک سیماکوس را می بینم که چشمانش از برق غضب می درخشد و دهانش مسلح به دندانهای تیز و دراز است و مرا به بلعیدن تهدید می کند . پادشاه دردم به خوابگاه خویشتن پناه برد و در همان حال که تنش به واسطه عذاب ضمیر از رنج سردی لرزان بود و در زیر بار سنگین پوششهای بسیار خوابیده بود ، با کلمات بریده و به صوت خفیف در نزد طبیب خود ال پی دیوس<sup>۱</sup> به سبب قتل بوئی تیوس و سیماکوس از اعماق درون توبه نمود . بیماری تئودوریک سخت تر گردید و پس از اسهالی که سه روز دوام یافت وی در سی و سومین ، یا اگر از حمله به ایتالیا حساب کنیم در سی و هفتمین سال سلطنتش در کاخ راونا قالب تهی کرد . در همان وقتی که نزدیک شدن مرگ را احساس

می نمود تئودوریک خزائن و متصرفات خود را میان دو فرزندزاده اش تقسیم و رود رن را مرز مشترك تعیین کرد . آمالاریک<sup>۱</sup> دگر باره به تخت سلطنت اسپانیا بر نشست، و ایتالیا با همه سرزمین هائی که طایفه استروگت گشوده بود میراث آتالاریک<sup>۲</sup> گردید که سالش از ده بر نمی گذشت اما چون این طفل آخرین فرزند ذکور سلسله آمالی و حاصل پیوند زود گذر مادرش آمالاسونتا<sup>۳</sup> با مردی فراری از خاندان پادشاهی و هم نسب خود بود لاجرم عزیزش می داشتند . رؤسای قبائل گتی و ایتالیائی هائی که عمال دیوان بودند همه در حضور پادشاه محضر سوگند خوردند که به شاهزاده جوان و مادر او که قیمش نیز بود وفاداری و درست پیمانی نمایند، و در همین لحظه هیبت انگیز آخرین وصیت سودمند تئودوریک را شنیدند . وی حفظ قوانین و دوستداری سنا و مردم رم را به ایشان توصیه کرد و گفت که بکوشند تا مودت امپراطور را با احترامی که در خور اوست به دست آورند . آمالاسونتا دختر تئودوریک عمارتی به یاد پدر خود در مکانی بارز بنا نهاد که مشرف بر شهر راونا و بندرگاه آن و ساحل مجاورش بود . این عمارت نمازخانه ای دایره ای شکل بود به قطر سی پا که گنبدی از یک قطعه سنگ خاره بر تارك آن نهاده بودند . از مرکز گنبد چهارستون بر می خاست و بر این پایه ها خاکدانی از رخام سماقی قرار داشت که حاوی جسد پادشاه گتی بود و مجسمه های برنزی دوازده حواری مسیح حلقه وار آن را در میان می گرفت . شاید پس از توبه و شستن گناه بدکاریها روح تئودوریک را با نیکوکاران قرین و همنشین بشمار می آوردند اگر زاهدی گوشه نشین وی را در عالم رؤیا گرفتار عذاب جهنم ندیده و مشاهده نکرده بود که گماشتگان الهی که مأمور انتقام گرفتند روحش را به درون آتش فشان لی پاری افکنده اند که یکی از دهانه های آتش زای دوزخ است .

## روزگار ژوستی نیانی

### فصل ۴۰

سلطنت ژوستی نیان . ملکه تلودورا . فتنه های نیکا . وارد کردن  
ابریشم از چین . کلیسای ایاصوفیه . تعطیل مدارس یونان و الغاء  
منصب کنسولی .

ژوستی نیان امپراطور نزدیک ویرانه های ساردیکا ( صوفیه امروزی ) و در  
میان طایفه ای گمنام از اقوام کم فرهنگ زاده شد . این مردم ساکن سرزمینی آباد  
نشده و ناکشته بودند که زمانی به نام داردانیا خوانده می شد ، و بعدداسیا و آنگاه  
بلغارستان نام یافت . زمینه لازم را برای ارتقاء ژوستی نیان به مقام والای سلطنت  
عم او ژوستین فراهم آورد که مردی حادثه جوی بود و با دو برزگر دیگر دهکده  
خویشتن را ترك کرد تا حرفه سربازی در پیش گیرد که معمولا کشاورزان و شبانان  
را شغلی سودمندتر بود . این سه جوان پیاده و باغذائی از نان خشک فطیر که در  
انبانی برپشت نهاده بودند ، شاهراه قسطنطنیه را در نوردیدند ، و به سبب قامت  
بلند و تن نیرومند به زودی به صف نگاهبانان خاص لی یوی امپراطور پیوستند .  
در دوران سلطنت دوامپراطوری که بعد از لی یو به تخت نشستند برزیگر نکوطالع  
ترقی کرد و به ثروت و افتخارات بسیار رسید ، و نجات او را از چندین خطر که  
جانش را تهدید می نمود از آن پس از یاری فرشته ای دانستند که حامی پادشاهان  
است و مراقب سرنوشت ایشان . دوران دراز مدت خدمات ستوده ژوستین در جنگهای

ایران و ایزوریا نام او را از فراموشی حفظ نکرد اما ضمان ارتقاء رتبه لشکری اوشد و نیز کسب رتبه تریبونی و عنوان کنتی و فرماندهی سپاه و منصب شریف‌سناتوری و ریاست گارد نگهبان ، و اینها همه را به تدریج در ظرف مدت پنجاه سال به دست آورد . سربازان نگهبان هنگام ریاست وی مطیع او بودند و در بحران مهمی که با رفتن آناستازیوس از داردانیا روی نمود از او فرمان بردند . خویشاوندان مقتداری که آنا ستازیوس ایشان را برافراشته و ثروتمند کرده بود همه از سلطنت ممنوع بودند ، و آمان تیوس خواجه‌سرا که در کاخ سلطنت حاکم ، در نهران بر آن شده بود که افسر پادشاهی را بر سر خاضع‌ترین کسی از دست پروردگان خود بنهد برای بدست آوردن آراء سربازان نگهبان و موافق کردن ایشان عطیه‌ای سخاوتمندانه به امانت به فرمانده ایشان سپرده شد اما « این ادله وزین<sup>۱</sup> » را ژوستین به خیانتکاری به سود خویشتن به کار برد و چون هیچ منازعی جرأت نیاورد که روی نماید لذا کسوت ارغوانی سلطنت را بر برزیگر داسیائی پوشاندند و این کار را با اتحاد رأی سربازان کردند که می‌دانستند وی روؤف است و دلیر ، و رضای روحانیون و مردم که پیروی وی را از مذهب سنت عیسوی باور کردند ، و موافقت مردم متصرفات که در برابر اراده پایتخت کور کورانه و بی چون و چرا سر تسلیم فرود می‌آوردند . ژوستین که برای بازشناختن او از امپراطور دیگری به همین نام واز همین خانواده به صفت مهتر مشخص کرده‌اند در شصت و هشت سالگی بر تخت سلطنت بیزانس جلوس کرد و اگر او را گذاشته بودند که راه و رسم خویش را در پیش گیرد هر لحظه‌ای از سلطنت سی و نه ساله‌اش نا متناسب بودن انتخاب او را بر همه اتباع وی آشکار می‌کرد . ژوستین نیز مانند تئودوریک از علم و دانش بی خبر بود ، و این خود بس عجیب است که در روزگاری که بزرگان به تمامی محروم از دانش نبودند دو پادشاه معاصر هرگز درس الفباء را هم نیاموخته باشند . اما ذکاوت ژوستین کم مایه‌تر از هوشمندی پادشاه گتی‌نژاد بود ، و تجارب حرفه سربازی او را تعلیم فن حکومت نکرده بود ، خاصه حکومت امپراطورئی عظیم و

۱- کنایه از رشوت دادن است



و به این سبب با همه دلیری و بی باکی شخصی، وقوف به عجز و قصور در کار حکومت طبعاً در وجود او با بدگمانی و بی اعتمادی و ترس سیاسی قرین گشت. امور رسمی دولتی را پروک لوس که از خزانه داران بود با جهد بسیار و با امانت و راستکاری انجام میداد، و امپراطور سالخورده برادرزاده خویشتن یعنی ژوستی نیان را که تازه جوانی صاحب قریحه و طالب جاه بود به کار گرفت. این جوان را عم وی از خلوت گوشه داسیای روستائی بیرون کشیده و در قسطنطنیه به تعلیم و تربیتش همت گماشته بود تا روزی میراث خوار او و سر انجام وارث سلطنت امپراطوری شرقی شود.

چون آمان تیوس خواجه سرا بر اثر خیانتگری ژوستین خاسر و مغبون گردید پس لازم آمد که وی را از نعمت حیات نیز محروم کنند و این کار را به آسانی انجام دادند با متهم نمودنش به دسیسه ای خیالی یا واقعی. و برای آن که گنااهش را بیشتر بنمایند قضات را آگهی دادند که او در نهان دل در بند دین مردود مانوی دارد. آمان تیوس را عاقبت سراز تن جدا کردند و سه رفیق وی را که رئیس خدمتگاران کاخ سلطنت بودند به مرگ یا تبعید سیاست نمودند و نگون بخت مردی را که ایشان برای سلطنت تعیین کرده بودند در سیاه چالی عمیق درافکندند و چندانیش به سنگ زدند تا از پای در آمد و جسدش را دفن نکردند و به وضعی فزیهت آمیز در دریا انداختند. هلاک ویتالیان کاری دشوارتر و خطرناکتر بود زیرا که این رئیس قبیله گت برای دفاع از مذهب سنت عیسوی با شهادت بسیار در جنگ داخلی علیه آناستازیوس محاربه نموده و خویشتن را به این طریق محبوب مردم کرده بود و پس از پیمان صلحی که او را سودمند و موافق بود وی هنوز در رأس سپاهی مظفر و متشکل از مردم کم فرهنگ در جوار قسطنطنیه بسر می برد. سوگند سست و ناپایدار هرگز ضمان امن و سلامت نتواند بود، با این همه ویتالیان را با سوگند بسیار اغوا کردند و بر آن داشتند که موضع مناسب خود را ترك و به دشمن اعتماد کند و به درون شهری برود که ساکنانش همه علی الخصوص « نیلی پیرهنان » را به انواع حیل حتی با یادآوری مخاصماتش به خاطر دیانت وی، علیه او برانگیخته بودند. امپراطور و برادرزاده او ژوستی نیان، ویتالیان را مدافع صدیق و ارجمند دین

و دولت دانستند و او را نواختند و از سرق شناسی به القاب کنسول و فرمانده سپاه بیاراستند . ولیکن در هفتمین ماه کنسولی ویتالیان را در ضیافت شاهانه با هفده ضربت خنجر بکشتند ، و ژوستی نیان که وارث مشاغل دیوانی او شد متهم به قتل برادر روحانی خود گردید که در ایام اخیر در آداب مقدس عبادت عیسوی با او پیمان ولاء و اخلاص بسته بود پس از سقوط دشمن ، ژوستی نیان را بی حقی ، به منسوب سرداری لشکریهای مشرق برافراشتند و تکلیف وی آن شد که لشکریهای مذکور را به فرماندهی خویشان به میدان جنگ ببرد و با دشمن مردم پیکار کند اما در طلب نام کوشیدن ممکن بود که باعث از دست رفتن سلطه ای شود که ژوستی نیان بر عم عاجز و سالخورده خود یافته بود . پس در عوض آن که از ایرانیان و مردم سارماتی اسلحه و غنائمی بستاند و آنها را گواه پیروزی آورد و به این وسیله از هموطنان خویشان احسنت و آفرین بشنود ، مبارز با تدبیر در کلیساها و درسیرک و در سنای قسطنطنیه از مردم خواست که حاجتش را بر آورند یعنی به اولطانی و عنایت نمایند . کاتولیکها به برادرزاده ژوستین دلبسته بودند زیرا که در میان مذاهب مردود نستوری و یوتی کیزی ، وی سالک صراط تنگ مذهب سنت بود که انعطاف ناپذیر و نامتسامح است . در نخستین روزهای سلطنت جدید وی شور و غیرت مردم را ضد امپراطور متوفی برانگیخت و ایشان را راضی و خشنود کرد . پس از سی و چهار سال نفاق و انشقاق ژوستی نیان روح خشمگین پاپ کبریائی طبع را به مسالمت مایل کرد و چون خبر دینداری و علاقه و احترام او به سده جانشین<sup>۱</sup> پطرس مقدس در میان پیروان مذهب کاتولیکی منتشر گردید مردم او را پسندیدند و تأیید نمودند و همه کرسیهای اسقفی مشرق را اسقفان کاتولیکی مذهبی اشغال کردند که هواخواه و طالب نفع او بودند . حمایت کشیشان و راهبان نیز بر اثر جود و کرم وی حاصل آمد و ایشان به مردم آموختند که برای پادشاه آینده خود که عمود دین راستین و مایه امید آن بود دعا کنند . فروشکوه ژوستی -

۱ - کنایه از پاپ است که کاتولیکها او را جانشین پطرس مقدس می دانند و میگویند که این حواری مسیح دین عیسوی را در رم بنیان نهاد .

نیانی از جلال و ابهت دستگاه تماشائیش بر عامه مردم آشکار گردید و در چشم ایشان قدس و اهمیت این دستگاه کمتر از اصول دینی نیسیه یا کلسدون نبود . مخارج دوران کنسولی او را به دویست و هشتاد و هشت هزار سکه زرتخمین کرده‌اند . در عرصه آمفی تأتر در یک زمان بیست شیروسی پلنگ را عرضه می‌کردند و اسبان بسیار را بازین افزار گران بها به رسم تحفه فوق العاده به ارباب سوارانی می‌بخشیدند که در مسابقات سیرکی پیروز شده بودند . برادرزاده ژوستین که مردم قسطنطنیه را به عنایات خود می‌نواخت و پیام مکتوب ملوک بیگانه را در می‌یافت در طلب دوستی سناتوران نیز سعی بسیار مینمود و چنان بود که گوئی نام مکرم «سنا» اعضاء این مجلس را مجوزی است برای بیان رأی ملت و نظارت عالی بر قواعد جانشینی امپراطوران و به سلطنت رسیدن ایشان . آناستازیوس عاجز ناتوان گذاشته بود که نیروی حکومت به سستی و انحطاط گراید و صورت یافحوای دستگاه اشرافی پذیرد ، و صاحب منصبان لشکری که رتبت سناتوری را به دست آورده بودند به هر کجا می‌رفتند نگهبانان شخصی نیز بدنبالشان بودند ، و این نگهبانان شخصی گروهی از جنگجویان کارآزموده بودند که اسلحه یا بانگ تحسین و آفرینشان ممکن بود در لحظه آشوب و غوغا معین کند که تاج سلطنت مشرق را باید بر سر چه کس نهاد . ذخائر دولت را برای موافق نمودن رأی سناتوران به اسراف خرج می‌کردند و ایشان نیز متفقاً خواستند که امپراطور اراده فرماید که ژوستی نیان را به همکاری خویشتن اختیار کند و آنگاه مضمون خواسته سناتوران را به امپراطور ابلاغ کردند . ولیکن خواسته سناتوران به صراحتی بیش از آنچه باید امپراطور را از نزدیک شدن پایان کارش آگهی داد ، و طبع حاسد سلطان سالخورده را خوش نیامد زیرا که وی آرزومند حفظ قدرت بود اما از اعمال آن عاجز . ژوستین ارغوانی جامه سلطنت را به دو دست گرفته سناتوران را اندرز داد و گفت که چون انتخاب همکاری برای امپراطور بسیار سودمند است همان به که شخصی مسن تری را برگزینند . اما با وجود ملامتی که پادشاه نمود سناتوران از کاری که در پیش گرفته بودند باز نایستادند و ژوستی نیان را به صفت شاهانه «اشراف‌اعلی» ییاراستند و عم او فرمان سنارابه

سبب مهر یا از سرترس تأیید و تصویب کرد. ژوستین را پس از مدتی بر اثر زخمی علاج ناپذیر که در ران داشت و فکرش را سست و بدنش را ناتوان کرده بود به حکم ضرورت به یاری کسی حاجت افتاد که ولی و وصی او باشد لذا وی پاپ و سناتوران را به نزد خویشتن خواند و در حضور ایشان تاج سلطنت را رسماً بر سر برادرزاده خود نهاد. آنگاه ژوستینیان را از کاخ پادشاهی به محل سیرک بردند و مردم به بانگ بلند و تحسین و شادی بسیار وی را درود و تحیت گفتند. عمر ژوستین چهار ماه دیگر دوام یافت، اما از لحظه شروع مراسم تاجگذاری او را مرده انگاشتند و امپراطوری مشرق ژوستینیان را در چهل و نهمین سال عمرش سلطان قانونی مشرق شناخت.

از روز ارتقاء به مقام سلطنت تا روز مرگ، ژوستینیان سی و هشت سال و هفت ماه و سیزده روز بر امپراطوری روم حکومت کرد. شمار وقایع سلطنت وی و تنوع و اهمیت آنها چندانست که غریزه کنجکاوی را بر می انگیزد و ما را متوجه آنها میکند. این وقایع را دبیربلی زاریوس خطیب که به مدد فصاحت و سخنوری به مرتبت سناتوری و ریاست شهر قسطنطنیه ارتقاء یافته بود، با کوشش و دقت بسیار روایت کرده است و به اقتضاء کیفیت احوال و پست و بلند روزگار پروکوپیوس<sup>۱</sup> که گاهی باشهامت و زمانی بنده وار خاضع. و گاهی مقرب و زمانی رانده درگاه بود، پیاپی کتابهایی در باب تاریخ<sup>۲</sup> ایام خویشتن می نگاشت و گاهی مداح و ثناگوی روزگار خود بود و زمانی از آن به طعن و طنز می نوشت. هشت مجلد در باره جنگهای ایران<sup>۳</sup> و طوائف و اندال و گت که تتمه آنها در پنج کتاب آگاتیاس آمده معتبر و مستحق تقدیر است زیرا که مؤلف آنها با کار و کوشش بسیار به توفیق تقلید از نویسندگان آتنی یا لا اقل آسیائی یونان قدیم نائل آمده است. منبع وقایعی که در آثار او روایت شده همه نتیجه تجارب شخصی و معاشرت و همصحبتی آزادانه اوست بابلی زاریوس که از ارباب سیاست بود و جهانگرد بود و مرد جنگ.

۱- نام دبیربلی زاریوس ۲- هشت جلد در تاریخ، و شش جلد در باب ابنیه ژوستینیانی و یک کتاب بنام «حکایات» از نوشته های اوست. ۳- جنگهای ژوستین و ژوستینیان با قباد و خسرو انوشیروان.

پروکوپيوس در نويسندگي پيوسته جوينده سبكي بود داراي قدرت و انسجام و غالباً به مطلوب خويشتن نائل مي آمد . تفكرات و خاطرات او علي الخصوص در نطقهائي كه وي غالباً و بيش از آنچه بايد در نوشته هاي خود مي آورد حاوي گنجينه گرانبهاي دانش سياسي اوست . انگيزش نفس كريم پروکوپيوس را شايق نوشتن تاريخي ميكرد كه آيندگان را خشنود كند و دانش بياموزد، وچنين مينمايد كه او در تعصبات مردم و تملق گوئي رايج در بار پادشاهان به ديده حقارت مي نگريسته است . نوشته هاي پروکوپيوس را معاصران او ميخواندند و تحسين و آفرين ميگفتند و با آن كه وي تاليفات خود را با احترام تمام در پيشگاه تخت سلطنت عرضه نمود حس غرور ژوستي نيان بايد از ستايش قهرماني<sup>۱</sup> آزرده شده باشد كه نام بلندش شكوه سلطنت و جلال سلطان بطلت پيشه راپيوسته بي رونق مينمود . اما بلي زاريوس با همه وقوفي كه به عزت و شرف استقلال داشت عاقبت در برابر پيم و اميد دير برده خوي خود سر تسليم فرود آورد و در شش مجلدي كه اين دير به نام «ابنيۀ شاهانه» تصنيف كرد در طلب عفو و پاداش رنج بسيار برد . وي به زيركي و مهارت موضوعي را براي نوشتن برگزيده بود كه رونق و جلال آن آشكار بود و در آن ميتوانست به بانگ بلند هوشمندی و فروشكوه و دينداري پادشاهي را بستايد كه در كشورگشائي و قانونگذاري از فضائل كودكانه<sup>۲</sup> تميس توكل<sup>۳</sup> و كورش برگذشته بوده است . نويمدي از نيل به مقصود ممكن بود كه پروکوپيوس تملق گوي را بر آن دارد كه در نهان انتقام بستاند ، و وسوسۀ نخستين نگاه لطف آميز ممكن بود كه او را از بهتان گوئي مانع آيد ، بهتاني كه كورش «رومي»<sup>۴</sup> را به پايۀ مردی تنزل داده است حقير و نفرت انگيز و امپراطور و زوجه او تئودورا را چون شياطيني<sup>۵</sup> جلوه گرساخته است كه براي هلاك بني نوع بشر صورت انسان پذيرفته اند

۱ - مقصود بلي زاريوس است . ۲ - شايد لازم به توضيح نباشد كه صفت «كودكانه» به طنز به نام تميس توكل و كورش افزوده شده است چون در رم و يونان قديم آن هردو را از نوابغ روزگار مي دانسته اند . ۳ - فرمانده و سياستمدار آتني در قرن پنجم و ششم قبل از ميلاد . ۴ - كنايه از ژوستي نيان ۵ - ژوستي نيان را به خر تشبيه كرده و گفته است كه فاسقان تئودورا را شياطين ديگر از بستر وي بيرون رانند ، و نيز ازدواج او را با شيطان بزرگ پيشگوئي كرده و گفته است كه راهبي در جاي ژوستي نيان پادشاه شياطين را ديد كه به تخت برنشسته است كه خدمتگاراني كه حاضر و ناظر بودند گفته اند چهره اي بي نقش مي ديده اند و بدني بي سر كه راه ميرفته است پروکوپيوس مدعيست كه او خود و دوستانش نيز اين داستانهاي شيطاني را باور مي كنند .

مزاجی چنین متلون و سفله طبع بی شک باید نام پروکوپوس را ننکین کرده و از قدر و اعتبار وی کاسته باشد. با این همه اگر طاقت آوریم تا نفس زهرآگین طبع خبیث وی برآید و داستانها همه را نقل کند مشاهده خواهیم کرد که صحت بقیه وقایعی که وی ذکر کرده، و حتی ننکین ترین وقایع که او در تاریخ خود به بعضی از آنها به لحن ملایم اشارت نموده، به دلتلی که در ذات آنها یا در آثار مستند آن ایام نهفته است به ثبوت رسیده. با این مواد گوناگونی که در دست هست من اکنون می پردازم به داستان سلطنت ژوستینیان که به حق باید آن را بشرح گفت، و این شرح صفحات بسیاری را فرا خواهد گرفت. این فصل در بیان کیفیت ارتقاء تئودورا و سجایای اوست، و دسته های متخاصم سیرک و حکومت فارغ از فتنه و آشوب سلطان مشرق. در سه فصلی که پس از این خواهد آمد من داستان جنگهای ژوستینیان را خواهم گفت که حاصل آنها فتح افریقا و ایتالیا بود، و به فتوحات بلی زاریوس و نرسی توجه خواهم کرد بی آنکه بیهودگی پیروزیهای ایشان یا فضیلت قهرمانان متخاصم ایرانی و گتی را پوشیده بدارم. فصولی از این مجلد شامل قوانین ژوستینیان و عقاید دینی امپراطور است و مناقشات مذهبی و فرقه های دینی که هم اکنون نیز در میان جماعات مذهبی مشرق تفرقه می افکنند، و اصلاح نظام قانونی رومیان که ملل اروپای امروزمین یا تابع آنند یا محترمش می دارند.

### ملکه تئودورا

در اعمال قدرت فائقه خویشتن نخستین کار ژوستینیان آن بود که زنی را که دوست می داشت در اختیارات حکومت خود شریک کند. این زن همان تئودورای مشهور است و برافراشتنش را به همکاری با امپراطور که کاری عجیب بود ستایش نتوان کرد و گواه عفاف زنانه او بشمار نتوان آورد. در دوران سلطنت آناستازیوس مراقبت از حیوانات سبع سیرک، که به خرج دسته «سبزپرهنان» در

قسطنطنیه نگاهداری می‌شدند، به دست شخصی آکاسیوس نام از بومیان جزیره قبرس سپرده شده بود. آکاسیوس به سبب شغلی که داشت «مهرخرسان» لقب یافته بود. این منصب محترم را پس از مرگ وی به شغل خواه دیگری دادند با وجود جد و جهد زن بیوه‌اش که هم‌اکنون شوهری تازه برای خود و جانشینی آکاسیوس بدست آورده بود. از شوهر متوفی سه دختر بجای مانده بود به نام کومی‌تا و تئودورا و آناستازیا که بزرگترین ایشان در آن وقت بیش از هفت سال نداشت. در یکی از اعیاد رسمی مادر خشمگین و پریشانحال، این یتیمان بیچاره را به صورت حاجت خواهان متضرع به میان صحنه سیرک فرستاد. دسته سبزپیرهنان در ایشان به دیده حقارت نگریستند و دسته کبودپیرهنان با رحم و شفقت، و خاطره این تفاوت چنان در ذهن تئودورا فرونشست که سالها بعد وی هنگام زمامداری امور امپراطوری هنوز تلخی آن را احساس میکرد. چون سه خواهر بزرگتر و خوبروتر شدند هریک را بنوبت بخدمت مردم بیزانس گماشتند تا اسباب لذت عام و لهو و لعب اشخاص شوند. کومی‌تا بازیگر تأثر بود و تئودورا پس از مدتی که در لباس بردگی چارپایه بر سر بدنبال خواهر خود بر روی صحنه ظاهر میشد عاقبت اجازت یافت که مستقلاً استعداد خویشتن را در کار آورد. او نه می‌رقصید و نه آواز می‌خواند و نه نی می‌زد، و هنر او منحصر به تقلیدی بود علی‌الخصوص دلق‌بازی که در آن استاد بود. هر وقت که این دختر کم‌دی باز باد در گونه‌ها می‌افکند و بالحن و اطواری مضحک از کتک خوردن شکایت می‌نمود عرصه تأثر از قهقهه و کف زدن مردم میلرزید. جمال تئودورا را بیش از دو خواهر دیگر می‌ستودند و در وصفش سخن میگفتند زیرا که در جان می‌نشست و مایه لذت و شادمانی بود. نقش چهره او ظریف و متناسب بود و رخسارش با آن که کمی پریده رنگ می‌نمود اندک اثری از لون طبیعی در آن مشهود بود و اثر هر احساسی در یک لحظه در برق چشمان با نشاط وی آشکار میگردد و رفتار خوشخرام او زیباییهای قامت ظریف و دلربای وی را جلوه گر می‌ساخت، و عاشقان

یا ستایشگران ممکن بود بگویند که شاعر و نقاش از وصف و نگارش جمال بی‌مثال و کمال تناسب قامت وی عاجزند . اما تئودورا چندان به سهولت تن خویشتن را در معرض تماشای خلق قرار می‌داد و به مردم شهوت ران می‌فروخت که لطف خوبروئی وی به فساد گرائید زیرا که او جمال سحرانگیز خویشتن را به طمع مزد در اختیار هر کس و صاحب هر شغلی مینهاد اعم از رومی و بیگانه و وضع و شریف . عاشق نکو طالعی که به وعده کامرانی یک شبه دل خوش داشته بود غالباً به دست مقربی نیرومندتر یا غنی‌تر از بستر این زن رانده می‌شد ، و هر وقت که تئودورا از کوچه‌ای می‌گذشت همه مردمی که می‌خواستند از رسوائی یا وسوسه نفس بهره‌مند از او دوری می‌جستند . مورخ هجونویس شرمنده از وصف نمایشهائی نبوده است که تئودورا در آنها برهنه و بی هیچ شرمی بر روی صحنه در معرض نگاه تماشاگران قرار میگرفت و پس از آنکه همه لذات حسی را دریافت چندانکه خسته و فرسوده شد آنگاه به حق ناشناسی از بخل طبیعت زبان به شکایت گشود اما همان به که زمزمه‌های شکوه آمیز و وصف فنون حرفه‌ای او در حجاب زبان غامض و عالمانه لاتینی مستور بماند . پس از چندی فرمانروائی در مملکت حسن و کامروائی ، این زن که مایه نشاط و تحقیر مردم پایتخت بود عاقبت کرم فرمود و رضا داد که با اکی بولوس نامی از بومیان صور که حکومت پنتاپولیس افریقائی را به دست آورده بود بدانجا برود . ولیکن این پیوند مست و زود گذر بود و اکی بولوس به زودی سریه پرخرج یا خیانتکار خویشتن را طرد کرد ، و در اسکندریه سختی و پریشانی حال تئودورا به حد نهایت رسید ، و در بازگشت پر رنج و تعب وی به جانب قسطنطنیه ، مردم همه بلاد مشرق زیبائی این قبرسی خوبروی را ستودند و از آن حظ وافر بردند و چنان می‌نمود که این زن باید به حق از جزیره خاص ونوس بر خاسته باشد . روش مشکوک و احتیاطهای نفرت انگیز تئودورا او را از خطری حفظ کرد که سخت از آن بیمناک بود . با این همه وی فقط یک



بار مادر شد و پدر كودك نوزاده خويشتن را نجات داد و در عربستان به تعليم و تربيتش پرداخت و در وقت مردن وی را گفت كه مادرت ملكه ايست . جوان كه اميد جاه وجودش را سراپا فرا گرفته بود بی خبر از حقيقت قضایا فی الفور به قسطنطنيه شتافت و به حضور مادر خود باریافت ، و چون دگر باره دیده نشد ، حتی پس از مرگ تئودورا ، این زن را به جنایتي شنيع متهم نموده و گفته اند كه وی پسر را كشت تا اسرار زشت خويشتن را معدوم كند زیرا كه زوجه عفيفه امپراطور سخت از آنها بيزار بود .

در پست ترین وضع زندگي كه دولت و شهرت هر دو از دست رفته بود در عالم خواب یا خیال بشارتي به نجوی در گوش تئودورا خوانده شد و او يقين حاصل كرد كه مقدر است كه روزی با پادشاهی توانا قرین شود . پس از وقوف به عظمتی كه باید به حكم تقدير در اندك وقتی بدو روی نماید تئودورا از پاف لا گونيا به قسطنطنيه بازگشت و مانند بازیگری ماهر خويشتن را واجد صفاتی نمود كه مقبول جامعه است و برای رهائی از فقر به كارپسندیده پشم ریزی پرداخت و در خانه ای كوچك كنچ عزلت گزید و به عفاف و تقوی زندگي كرد و همین خانه را پس از چندی بدل به معبدی مجلل و باشكوه نمود . زیبائی تئودورا به مدد حيلت یا بر اثر تصادف به زودی ژوستینیان شریف نسب را كه هم اكنون با قدرت و اختیار مطلق به اسم عم خود سلطنت میکرد مجذوب و مفتون و شیفته و شیدای این زن كرد . شاید تئودورا طرحی در انداخت تا به یاری آن بر ارزش عطیه ای بیفزاید كه بارها سخاوتمندانه نثار پست ترین آدمیان كرده بود ، و شاید كه در اول به عفاف و شرمگنی و سرانجام به جادوی فتنه انگیز لذات حسی آتش رغبت و شهوت را در وجود عاشقی برافروخت كه طبعاً یا بر اثر عبادت به شب زنده داری و امساك عادت كرده بود . وقتی كه نخستین هیجان عشق فرونشست تئودورا به مدد هنرمترین خوش خلقی و حسن تفاهم تفوق خويشتن را همچنان بر فكر و ضمیر ژوستینیان حفظ كرد ،

و این مرد از بزرگداشت زنی که منظور و محبوب وی بود و از بخشیدن مال و ثروت بسیار به او لذت وافر می برد . برادرزاده ژوستین ذخائر ثروت مشرق را نثار قدم این زن کرد و شاید بعلت و سواس مذهبی بر آن شد که عنوان شرعی و مقدس زوجه را به سربۀ خویشتن عطا کند ولیکن قوانین روم صریحاً ازدواج سناتوری را با زنی ممنوع مینمود که ننگ برده زادگی و حرفۀ بازیگری در تأتربی حرمتش کرده باشد . زوجه ژوستین یعنی ملکه لویی سينا ، یا ، یوفی میا که زنی بود از اقوام کم فرهنگ و دارای رفتار و اطوار روستائیان اما دامن تقوی و عفافش از هر شائبه ای منزّه بود از قبول فاحشه ای به زنی برادرزاده شوهر خود امتناع ورزید ، و ویجی - لان تیا مادر خرافاتی ژوستی نیان ، با آن که به زیبائی و هوشمندی تئودورا معترف بود ، سخت می ترسید که مبادا رفتار سبک و کبر و غرور رفیقۀ حیلۀ گر ، فرزند دیندار و سعادتمند او را فاجر و فاسد کند . ولیکن ثبات عزم ژوستی نیان این موانع را از میان برداشت و او صابرانه در انتظار مرگ زوجه امپراطور نشست و در اشکهای مادر خویشتن ، که به زودی در زیر بار درد اندوه کمرخم کرد ، به چشم خواری نگریست تا قانونی به نام ژوستین امپراطور منتشر گردید که قوانین شدید عهد قدیم را منسوخ کرد . مضمون فرمان امپراطور این بود که : « باب نعیم توبه بر زنان سیه روزگاری گشوده است که تن خویشتن را در صحنه تأتد ر معرض فروش قرار داده بوده اند . چنین زنانی اینک مجازند که شرعاً و رسماً با نامدارترین رومبان پیمان زناشوئی ببندند . » مراسم عروسی ژوستی نیان و تئودورا با شتاب هر چه تمامتر پس از انتشار فرمان عفو گناهان زنان توبه کار انجام پذیرفت ، و قدر و منزلت معشوقه به تناسب افزایش شرف و اعتبار عاشق به تدریج افزونتر شد ، و به محض این که ژوستین برادرزاده خویشتن را به سلطنت منصوب کرد بطریک یا اسقف اعظم قسطنطنیه تاج پادشاهی را بر سر امپراطور و ملکه مشرق نهاد . اما عناوین و افتخاراتی که به موجب آداب و سنن سخت رومی برای زنان سلاطین مجاز

بود تئودورای جاه طلب و ژوستینیان عاشق را راضی نمیکرد و به همین سبب وی تئودورا را بر تخت سلطنت نشاند و او را در حکومت امپراطوری همکاری مستقل و باخوشتن برابر نمود ، و حکام متصرفات مجبور شدند که به نام با هم پیوسته ژوستینیان و تئودورا سوگند وفاداری یاد کنند ، و به این طریق امپراطوری مشرق در پیش نبوغ و نیک اخترى دختر آکاسیا پیشانی برخاك سائید. فاحشه‌ای که در حضور تماشاگران بی‌شمار تأثر قسطنطنیه را به وجود خویشتن ملوث کرده بود اکنون در همان شهر بدست عمال محترم و موقردولت و اسقفان مذهب سنت و سپهسالاران پیروزمند و پادشاهان اسیر و گرفتار به زیور سلطنت آراسته گردید .

کسانی که معتقدند که فقدان عفاف فکرزن را به تمامی فاسد و منحط میکند به دشنام حاسدان و اظهار نفرت و ناسزاگوئی عوام مشتاقانه گوش فرا می‌دهند . حسد و نفرت معاصران فضائل تئودورا را به صورتی دیگر جلوه گرساخته یا پوشیده داشته و در باره مفاسد اخلاقی او غلو بسیار نموده و معاصی فاحشه جوان را ارادی و از طمع مال دانسته و آنها را سخت محکوم کرده است . این زن به سبب شرمساری یا برای تحقیر مردم غالباً از قبول طاعت و تکریم انبوه خلق امتناع می‌ورزید ، و از پایتخت امپراطوری سخت بیزار و گریزان بود به علت و قوف مردم به بدکاریهای او و قسمت اعظم سال را در کاخها و باغهای بسر می‌برد مصفا و خوش منظر که در ساحل دریای مرمره و بحراسود قرار گرفته بود ، و ساعات فراغت را عاقلانه صرف کار لذت بخش حفظ زیبایی خویشتن و تمتع از نعمت حمام و غذای مطبوع و خواب خوش شبانه و بامدادی مینمود . حجره‌های مخفی کاخ او را خواجه سرایان و زنان مقرب اشغال میکردند و تئودورا ایشان را می‌نواخت و به زیان عدالت تمنیات مادی و عاطفی ایشان را بر می‌آورد . اما شخصیتهای بارز و نامدار دولتی همه در دهلیزی تاریک و گرم و نمناك اجتماع می‌کردند و چون پس از انتظاری ملال آور عاقبت نزد تئودورا راه مییافتند و رخصت که پای او را بیوسند ،

بر حسب مزاج ملکه با سکوت کبریائی وی رویاروی میشدند یا با سبک اطواری زنی کم‌دی‌باز که هر لحظه هوائی در سر داشت. حرص تئودورا را برای جمع‌آوری مال و ثروت معذور می‌توان داشت زیرا که وی سخت بیمناک بود و بخوبی آگاه که به مردن شوهر در اختیار به روی او گشوده نتواند بود و سرنوشت او یا سلطنت خواهد بود یا فقر و پریشانی. شاید ترس یا جاه‌طلبی تئودورا را خشمگین کرد و علیه‌دوتن از سپهسالاران برانگیخت زیرا که این دو سردار هنگام بیماری امپراطور به‌بی‌باکی و شتابزدگی گفته بودند که ما رامیلی نیست که با انتخاب پایتخت موافقت نماییم. اما لوم ستمکاری، که حتی طبع رذیل تئودورا در وقت رقت از آنها بیزار بود، یاد او را به شائبه ننگی آلوده است که هرگز زدوده نخواهد شد. جاسوسان بی‌شمار این زن در هر عملی و هرنگاهی و هر کلامی که به زیان مخدومه سلطنت پناه ایشان بود به دقت می‌نگریستند و با غیرت و اشتیاق بسیار آنها را گزارش می‌دادند، و همه کسانی که به تهمت اینان گرفتار می‌آمدند بدرون زندانهای عجیب این زن افکنده می‌شدند و بازپرسان دیوان عدالت را به ایشان دسترسی نبود و شایعه این بود که در حضور زن ستمگری که بانگ التماس و استرحام را در گوش او اثری نبود زندانیان را به تازیانه شکنجه میکردند و با آلتی مخصوص اندامهای ایشان را می‌کشیدند تا مفصلها از هم جدا می‌شدند. بعضی از این گرفتاران شوریده بخت در سیاهچالهای عمیق که جان و تن هر دورا بیمار میکرد هلاک میگشتند، و بعضی دیگر را پس از فقدان عقل یا اعضاء بدن یا مال و ثروت‌رها می‌کردند تا در دنیای خارج ظاهر شوند و نشانی جاندار از عذاب و عقاب او باشند. آزار انتقام ملکه به اطفال کسانی نیز میرسید که مظنون بودند یا از او زیان و آسیب دیده بودند. سناتوری یا اسقفی که حکم مرگ یا تبعیدش را تئودورا خود صادر کرده بود به دست رسولی امین سپرده می‌شد و تهدید ملکه «که اگر در اجراء اوامر من قصور کنی قسم می‌خورم به آن کس که زنده جاوید است که پوستت

به ضرب تازیانه از تن جدا کرده خواهد شد « مأمور را بر آن می داشت که در کار خود دقت بسیار کند .

شاید اگر اصول عقاید دینی تئودورا به لوث ارتداد آلوده نگشته بود و لاء و اخلاص وی که نمونه دینداری بوده است در زعم معاصرانش به منزله کفاره گناه ظلم و حرص و کبر او به حساب آمده بود . اما اگر او نفوذ خویشتن را در فرونشاندن آتش غضب امپراطور بکار می برده است که هنگام خشم بی رحم و گذشت بود ، پس مردم این زمان مسلک وی را تاحدی صواب و باوجود خطاهای قیاسی او را مستحق عفو وافر خواهند دانست . در همه تأسیسات نیکوکارانه و مذهبی ژوستی نیان نام تئودورا با شرف و احترامی همانند امپراطور ذکر شده است ، و از میان همه کارهای خیرخواهانه امپراطور بهترین آنها را میتوان ایجاد اقامتگاهی دانست که به سبب دلسوزی ملکه برای خواهران نوعی وی تأسیس کردند ، یعنی برای زنانی که بر اثر ناسازگاری بخت فریب خورده یا مجبور شده بودند که حرفه فاحشگان را در پیش گیرند . برای نجات اینان قصری را که در ساحل آسیائی بسفرواقع شده بود تغییر دادند و بدل کردند به صومعه ای وسیع و با ابهت ، و به رسم سخاوت نفقه ای وافر نیز برای معاش پانصدزنی مقرر داشتند که از کوچه ها و فاحشه خانه های قسطنطنیه جمع آورده بودند . این زنان در پناهگاه امن و مقدس صومعه پیوسته محدود و محبوس بودند چندان که بعضی از ایشان خویشتن را از فرط نومیدی بی باکانه به دریا می افکندند . ولیکن نومیدی این چند تن در برابر حق شناسی و سپاسگزاری توبه کارانی که به کرم و لینعمت خویشتن از معصیت و پریشانحالی رهائی یافته بودند هیچ می نمود . امپراطور خود آشکارا حسن تدبیر تئودورا را ستوده است و قوانین ژوستی نیان را اثر مصلحت دیدهای حکیمانه زن محترم وی دانسته اند ، زنی که امپراطور وی را از موهبت خدائی دانسته و چون عطیه ای از جانب پروردگار پذیرفته بود . شجاعت این زن در میان آشوب و غوغای خلق و هول و رعب دربار آشکار گشته بود ، و گواه پاکدامنی او از لحظه وصلت با ژوستی نیان سکوت دشمنان

آشتی ناپذیر اوست . ممکن است که دختر آکاسیوس از عشق سیر شده بوده است، با این همه ثبات رأی زنی که توانست عادت و لذت خوشگذرانی را فدای حس وظیفه‌شناسی یا مصلحت خویشان کند مستحق اندك تحسینی است . با همه آرزومندی و دعای بسیار ، تئودورا هرگز پسری مشروع نیاورد و به این سعادت نائل نیامد و تنها ثمره ازدواج او دختری بود که در طفلی مرد . با وجود قطع امید از پسر آوردن سلطه تئودورا دائم بود و مطلق و او به حیل و به استحقاق مهر و محبت امپراطور را حفظ کرد و اگر در میانشان به ظاهر خلاف میافتاد درباریانی که نزاع را واقعی می‌انگاشتند به نکبت خطای خود گرفتار می‌آمدند . مزاج تئودورا همیشه ضعیف بود و شاید فسق و فجور ایام جوانی آن را ضعیف‌تر و ناتوان‌تر کرد و طبیبان آب گرم پی‌تانی را برای علاج وی توصیه نمودند . در این سفر رئیس گارد پریتوری و خزانه دار بزرگ و چند کنت و اشراف‌زاده و گروهی چهارهزار نفری از خدم و حشم در التزام رکاب ملکه به دنبال وی می‌رفتند . با نزدیک شدن وی شاهراهها را تعمیر می‌کردند ، و برای پذیرائی او کاخی بنا کردند . هنگام عبور از بیت‌نیا تئودورا صدقات بسیار میان کلیساها و دیرها و بیمارستانها توزیع کرد تا برای شفای او به خدای تعالی توسل جویند . سرانجام در بیست و چهارمین سال ازدواج ویست و دومین سال سلطنت او بیماری سرطان تنش را بفرسود و هلاکش کرد و مرگ جبران ناپذیر تئودورا شوهرش را سوگوار نمود، شوهری که ممکن بود در عوض فاحشه‌ای بازیگر تأثیر پاک‌ترین و شریف‌ترین باکره مشرق را به زنی برگزیده باشد .

### فتنه‌های نیکا

تفاوت مهمی در مسابقات اعصار باستانی مشاهده می‌توان کرد یعنی ممتازترین و مشهورترین یونانیان بازیگران صحنه و رومیان جز تماشاگر نبودند . میدان دو المپيائی بر صاحبان ثروت و لیاقت و جویندگان نام گشوده بود و اگر داوطلبان متکی به هنر و نیروی فعال خویشان بودند می‌توانستند که در جای پای

دی یومیدا<sup>۱</sup> و منه لائوس<sup>۲</sup> قدم نهند و اسبان خویشان را در دو سریع آنها هدایت نمایند. ده یا بیست یا چهل گردونه را در یک لحظه اجازه حرکت می دادند و پاداش برنده مسابقه تاجی از برگ بود، و نام بلند او و خانواده اش و وطنش را در سرودهایی به الحان غنائی می خواندند، سرودهایی پایدارتر از هر مجسمه ای که از برنج و مرمر بسازند. ولیکن ستاتوری یا هررومی آزادی که واقف به شأن و منزلت خویشان بود از ظاهر شدن در عرصه سیرک یا قراردادن اسبان خود در معرض تماشای خلق شرم داشت. مسابقات سیرکی رم به خرج دولت یا عمال آن یا امپراطوران عرضه میشد ولیکن لگام اسبان را به دست مردم وضعیها میکردند، و اگر منافع راننده گردونه ای که محبوب همگان بود بعضی اوقات از عوائد یک وکیل دعاوی برمی گذشت آن را باید اثر افراط کاری مردم عوام بشمار آورد و نتیجه مزدهای گزافی که به صاحبان این شغل ننگین میدادند. در اول که مسابقه گردونه سواری را بنیان نهادند مسابقه ای ساده میان دو گردونه بود که رانندگان آنها یکی لباس سرخ بر تن داشت و دیگری لباس سفید و به این طریق از یکدیگر باز شناخته می شدند. اما بعد از آن دورنگ دیگر یعنی سبز روشن و لاجوردی نیز افزوده گردید، و چون مسابقه در یک روز بیست و پنج بار تکرار می شد یک صد گردونه ای که در آن شرکت میکردند جلال و شکوهی بسیرک می بخشیدند. چهار دسته سبز و سفید و سرخ و لاجوردی پیرهنان به زودی رسماً و قانوناً مستقر گشتند و هر یک برای خود اصلی و منشائی اسرارآمیز پیدا کردند، و رنگهای عجیب و غریب جامه های ایشان مقتبس از جلوه های گوناگون طبیعت در چهار فصل سال بود. رنگ سرخ شعرای<sup>۳</sup> یمانی نماینده تابستان، و رنگ سفید نماینده برف زمستان، و رنگ لاجوردی نماینده الوان تیره گون پائیزی بود و رنگ سبز حکایت از خرمی بهاران میکرد. بعضی دو ستترداشتند که تعبیر این الوان را در عناصر

۱ - Diomede نام یکی از مردان جنگی یونانست که هنگام محاصره تروا اودی سیوس را در ربودن مجسمه آتنا یاری کرد  
 ۲ - Menelaus در اساطیر یونانی نام یکی از پادشاهان اسپارت است که برادر آگاممنون و شوهر هلن بود  
 ۳ - روشن ترین ستاره در صورت فلکی کلب اکبر

طبیعی بجویند نه در فصول سال ، و تنازع فرقه سبزپیرهنان و ازرق پیرهنان را نماینده پیکار زمین و دریا پندارند ، و پیروزی یک فرقه بر فرقه دیگر بر حسب رنگ پیراهن دلالت بر محصول فراوان یا منافع بیشمار سفرهای دریائی می کرد . عداوت کشاورز و ملاح از شوق و حرارت نابخردانه مردم رم اندکی کمتر سخیف می نمود ، مردمی که زندگی و ثروت خویشان را وقف حمایت از علامت خاص فرقه ای کرده بودند . این کار ابلهانه را بعضی از خردمندترین پادشاهان تحقیر و بعضی دیگر با آن سازش نموده اند . اما نام کالی گولا ، و نرون ، و ویتیلیوس ، و وروس ، و کومودوس ، و کاراکالا و الاگابالوس در جزء اسامی اعضاء فرقه سبز و لاجوردی سیرک رم مندرج بود ، و امپراطوران مذکور غالباً به اصطبلهای این دو گروه می رفتند و فرقه برگزیده خود را تحسین و تشویق و مخالفان را سیاست میکردند ، و با تقلید تصنعی یا طبیعی از اطوار و رفتار دو گروه مستوجب احترام عوام الناس می شدند این کشت و کشتار و غوغا و آشوب مسابقات تاوایسین روزگار نمایشهای سیرکی رم همچنان برهمزن سرور و نشاط مردم بود و تئودوریک به انگیزش عدالتخواهی یا محبت ، و به وساطت قدرت و اعتبار خویشان گروه سبزپوشان را در مقابل تعدیات کنسولی و شریف زاده ای که با شور و غیرت بسیار هواخواه ازرق پوشان سیرک بودند حمایت نمود .

قسطنطنیه کارهای ابلهانه رومیان قدیم را اقتباس نمود اما هنرها و فضائل ایشان را از آن خود نکرد و همان فرقه هائی که در سیرک فتنه برپا میکردند اکنون با خشم مضاعف عرصه هیپودروم قسطنطنیه را در هم آشفته می کردند . در روزگار سلطنت آناستازیوس آشوب و غوغای عوام به آتش تعصب مذهبی برافروخته گردید و سبزپوشان که به خدعه و خیانت سنگ و خنجر در سبدهای میوه پنهان کرده بودند در جشن مهمی سه هزار تن از دشمنان ازرق پوش خویشان را کشتند . این آفت از پایتخت به سراسر بلاد و متصرفات مشرق رخنه کرد ، و از تفاوت رنگ لباس دو دسته مسابقات سیرکی دو حزب نیرومند و آشتی ناپذیر به



وجود آمد که مبانی حکومت ضعیف امپراطوری را متزلزل کرد. اختلافات عوام-الناس که مبتنی بر علائق و منافع مادی یا تظاهر به زهد و دیانت بود هرگز به پایه عناد و لجاج این نفاق یی‌داد گرانه ابلهانه نرسید، نفاقی که به درون خانواده‌ها نیز راه یافت و آرامش آنها را بر هم زد و میان دوستان و برادران جدائی افکند و زنان را که به ندرت در سیرك دیده می‌شدند اغوا کرد تا از فرقه منتخب عشاق خویشتن حمایت یا با حزب دلخواه شوهران خود مخالفت کنند. هر قانونی اعم از انسانی یا خدائی را پایمال کردند و مادام که حزبی موفق بود گوئی که پیروان فریب خورده آن نه به آلام اشخاص اعتنائی می‌کردند و نه به مصائب عامه خلق. در انتاکیه و قسطنطنیه بی‌نظمی روش دموکراسی رائج گردید اما بی‌آزادی حقیقی، و هردا و طلب جاه و مقام دیوانی یا کلیسایی را لازم آمد که از فرقه‌ای جانبداری کند. گفته‌اند که حزب سبزپوشان در باطن هوا خواه خاندان و فرقه آناستازیوسی بودند و ازرق پوشان با شورپیرون از حد دل‌بسته مذهب اهل سنت و مرام ژوستی نیانی. حامی منت‌پذیر ازرق پوشان متجاوز از پنج سال پشتیبان ایشان بود با همه اختلال نظمی که به وجود می‌آوردند، و فتنه‌هایی که این حزب در موقع مناسب برمی‌انگیختند دربار و سنا و پایتخت مشرق را مرعوب می‌کرد. ازرق پوشان که به عنایت پادشاه جسور و گستاخ شده بودند با لباس و آرایشی عجیب که خاص اقوام وحشی بود در برابر خلق ظاهر می‌شدند تا هول و دهشت برانگیزند، و این لباس و آرایش عبارت بود از گیسوان بلند و آستین تنگ و جامه فراخ اقوام هونی، و با کبر و گردنکشی گام بر می‌داشتند و به آواز پرتین بانگ بر می‌آوردند. هنگام روز اینان خنجر دولبه خویشتن را پنهان می‌کردند، اما شبانگاهان اسلحه برمی‌گرفتند و بی‌باکانه فراهم می‌آمدند و دسته‌های متعدد ایشان برای هر نوع تجاوز و قتل و غارتی آماده بودند. این دزدان شبانگاهی مخالفان خود یعنی فرقه سبزپوشان و حتی مردم بی‌آزار را برهنه می‌کردند و غالبا می‌کشتند چندانکه جامه‌ای بادگمه و کمر بند طلا پوشیدن یادیرگاهان در کوچه‌های پایتخت ساکن آرام ظاهر شدن خطرناک شد. اینان با روح بی‌باک

و جسوری که فارغ از بیم مجازات قیام کرده بود به نقض مقررات حفظ و حراست خانه‌های مردم پرداختند و برای آسان کردن حمله یا پوشاندن آثار جرم فتنه‌گران تفرقه‌افکن آتش نیز به کار برده شد. هیچ مکانی مقدس نبود و از غارتگریهای این حزب در امان نبود. برای ارضاء نفس حریص یا انتقامجوی خون‌بی‌گناهان را ریختند و بسیار ریختند، و محراب و کلیسا به قتل‌های شنیع ملوث گردید و کشتندگان لاف می‌زدند که مهارت ایشان چندانست که به یک ضربت خنجر همیشه می‌توانند زخمی مهلک بر بدنی بزنند. جوانان عنان گسیخته و فاسد و فاجر قسطنطنیه کسوت ازرق فام فتنه‌گران را اختیار کردند. آوای قانون خاموش شد، و نیروهائی که اجزاء جامعه را به هم می‌پیوندید سستی گرفت. طلبکاران را مجبور کردند که حق خود را طلب نکنند، و قضات را بر آن داشتند که احکام خویشان را نقض کنند. خداوند گاران ناچار شدند که بندگان خود را آزاد کنند و پدران مخارج اسراف و تبذیر فرزندان خویشان را بپردازند. زنان شریف‌زاده‌ها مانند فاحشگان تسلیم شهوت خادمان ایشان کردند، و پسران خویری را به زور زور از آغوش پدران و مادرانشان بیرون کشیدند. با زنان در حضور شوهرانشان زنای به عنف کردند مگر آن که این بیچارگان خود داوطلبانه تن به مرگ در می‌دادند. سبزپوشان که امیدشان مقطوع گشته و مورد ایداء و آزار دشمنان خود قرار گرفته و مجریان قانون نیز ایشان را رها کرده بودند امتیاز دفاع خلق و شاید انتقام جوئی از دشمنان را بر عهده گرفتند. ولیکن کسانی از ایشان را که از معرکه جان بدر بردند کشان کشان بردند و به قتل رساندند، و فراریان شوریده بخت به بیشه‌ها و غارها پناه بردند و خود بی هیچ رحمی به جان جماعتی در افتادند که از آن طرد شده بودند. از اعمال دیوان عدالت کسانی که جرأت آوردند جنایتکاران را سیاست کنند و از کین ازرق‌پوشان نهراسند خود به عواقب بی‌احتیاطی خویشان گرفتار آمدند. یکی از اعمال بلند مرتبت دیوانی از قسطنطنیه گریخت و در حرم مقدس مدفن مسیح پناهنده گردید. یکی از کنتهای مشرق را به تازیانه زدند و مفتضح و ننگین کردند و حاکمی از ناحیه سیلیسیه را از داری آویختند که بر روی

گوردو قاتل برپا کرده بودند . حاکم مذکور دو قاتل را به جرم قتل مهتراسبانش و حمله جسورانه ایشان به قصد جان وی محکوم به مرگ کرده بود . آرزومندان جاه و مقام ممکنست که به وسوسه نفس بخواهند که پایه های عظمت خویشان را بر آشفستگی اوضاع عمومی بنانهند ، ولیکن سود و مصلحت پادشاه و وظیفه او نیز در حفظ قدرت و اعتبار قانون است . نخستین منشور ژوستینیانی که غالباً تکرار می شد و گاهگاهی نافذ نیز بود مبین عزم راسخ امپراطور است در حمایت از بی گناهان و سیاست کردن مجرمان از هر فرقه و به هر «رنگ» که باشند . با این همه به سبب محبت باطنی امپراطور و بیمها و عاداتهای او کفه ترازوی عدالت به جانبداری از حزب ازرق پوشان مایل می شد . حس انصاف و عدالت دوستی ژوستینیان پس از اندک کشمکش ظاهری با ملکه ، تسلیم احساسات تند و تسکین ناپذیر این زن گردید و تئودورا هرگز نیش زبان هزل گوی هزل نویس را نبخشود و فراموش نکرد . هنگام جلوس ژوستین کهتر بر تخت سلطنت امپراطوری منشور سلطانی که حاکی از سختکوشی در اجراء قانون عدل و انصاف بود حمایت پادشاه سابق را از یک گروه خاص به طریق نا مستقیم محکوم نمود :

« ای قوم ازرق پوش ژوستینیان مرد ! ای قوم سبزپیرهن او هنوز زنده است ! »  
 فتنه ای که شهر قسطنطنیه را تقریباً سراسر سوخت بر اثر دشمنی دو فرقه ' و آشتی موقت ایشان برپا شد . در پنجمین سال سلطنت خویش ژوستینیان به مناسبت عید پانزدهم ژانویه جشنی گرفت . حزب ناراضی سبزپوشان با فریاد و غوغا مسابقات سیرکی این روز را پیوسته مشوش میکردند ، اما امپراطور تا دور بیست و دوم مسابقه هیبت و سکوت خویشان را همچنان حفظ کرد تا آن گه که صبرش به آخر رسید و با جملاتی کوتاه و منقطع و به لحنی تند و خشن که از دهان منادئی برمیآمد با اتباع خود سخن گفت و خویشان را سبک نمود . سخنانی که میان ژوستینیان و

۱ - علت واقعی فتنه نیکانفرت مردم از اغاذیهای دستگاه سرف و مبذر حکومت ژوستینیان بود . گیون این موضوع را روشن نمی کند و به این نکته نیز واقف نبوده است که دسته های سیرکی در حقیقت عبارت از همان نواحی چندگانه شهر بودند که متوقف مانده و رنجه نکرده و لذا هنوز تا حدی وسیله ای مشروع از برای حفظ رابطه میان مردم و شخص امپراطور بودند . دی . ام . لو .

مردم گذشت عجیب‌ترین محاوره ایست که میان پادشاهی و اتباع او بمیان آمده است. شکایات اینان در اول توأم با ادب و اعتدال و احترام بود. مردم عمال دون پایه دستگاه ظلم را متهم نمودند، و برای امپراطور پیروزی و عمر دراز آرزو کردند. امپراطور بانگ برآورد که «بردبار باشید و با ادب ای دشنام گویان گستاخ! «بریده باد زبان شما ای جهودان و سامریان و مانویان!» اما گروه سبزپوشان همچنان می کوشیدند که حس رحم و شفقت را در دل او بیدار کنند. «ما فقیریم و بی گناهیم، ما ستمکشیده و زیان برده‌ایم و جرأت نمی‌آوریم که از کوچه‌ها بگذریم. همه ما را به گناه نام و شعاری که داریم آزار میکنند. اما توای شاهنشاه بگذار که اگر ما بمیریم به فرمان تو و در خدمتگزاری تو بمیریم!» ولیکن تکرار دشنامهای سخت و جانبداری از حزب مخالف ابهت منصب سلطنت را در چشم سبزپوشان کم نمود و ایشان پیمان وفاداری به پادشاهی را منکر آمدند که از بکار بردن قدرت فائقه خود در تأیید حقوق رعیت امتناع می‌ورزید، و تأسف خوردند که چرا پدر وی باید به دنیا آمده باشد، و بفرزند این پدر به نامهایی چون مردمکش و خر و ستمگر دروغ زن داغ ننگ نهادند. پادشاه خشمگین فریاد برآورد که «آیا از جان خود سیر شده‌اید؟» آنگاه گروه ازرق‌پوش دیوانه‌وار به غضب از جای برخاستند و خروش رعدآسای کید و نفرت ایشان در عرصه هیپودروم غلغله درافکند، و مخالفان در مقابل فرقه قوی‌تر میدان منازعه را خالی و هنگام عبور از کوچه‌های قسطنطنیه دهشت و نومیدی شایع کردند. در این لحظه خطرناک هفت قاتل ننگین نام از هر دو فرقه را که رئیس گارد پریتوری محکوم به مرگ نموده بود دور شهر گرداندند و آنگاه به میدان اعدام در حومه‌ای به نام پرا<sup>۱</sup> منتقل کردند. چهار نفر از اینان را در همان لحظه سر از تن جدا کردند و پنجمین را از دار آویختند اما چون خواستند دوتن دیگر را از دار بیاویزند رسن بگسست و محکومان بر زمین افتادند و جماعت مردم به علت رهایی ایشان خشنود شدند و کف زدند و راهبان صومعه کونان<sup>۲</sup> مقدس از دیر خود که در جوار آن محل بود بیرون آمدند و دونجات یافته را به کشتی درنشانند و به

مأمن قدسی کلیسا بردند و چون یکی از این دو ازرق پوش و دیگری سبزپوش بود پس هر دو گروه از ظلم ظالم یا حق ناشناسی حامی خود برآشفتنند و پیمان صلحی کوتاه مدت بستند تا وقتی که زندانیان خود را آزاد کنند و به دلخواه خویشتن انتقام بستانند. آنگاه کاخ رئیس شهر را که در برابر سیل فتنه گران مقاومت نموده بود مردم به آتش سوختند و صاحب منصبان و نگهبانان او را کشتند و زندانها را گشودند و آن کسانی را آزاد کردند که می توانستند آزادی خویشتن را در راه ویرانگری و هلاک خلایق بکار ببرند. لشکریانی که به یاری رئیس شهر فرستاده شده بودند با انبوه کثیر مردم مسلحی مقابل شدند که بر شمار و جسارت ایشان پیوسته می افزود و زد و خوردی شدید در گرفت. طوائف هرولی یعنی وحشی ترین اقوام کم فرهنگی که در سپاه امپراطوری خدمت میکردند کشیشان را به خاک درافکندند و آثار قدیسین را که به نادانی در سر راه ایشان قرار داده بودند تا جدال خونین را درهم شکنند زیر و زبر کردند. غوغای جنگ باهتک حرمت دین شدیدتر شد و مردم باشوق بسیار برای خدا جنگیدند. زنان از فراز بامها و پشت دریچه ها بارانی از سنگ بر سر سربازانی فرو ریختند که پاره های هیزم شعله ور را به خانه ها پرتاب میکردند و آتشفهائی که مردم شهر یا بیگانگان به دست خود برافروخته بودند بی هیچ مانعی در سراسر شهر منتشر گردید. حریق، کلیسای اعظم ایاصوفیه و گرمابه های زوج زیپوس و قسمتی از کاخ سلطنت را از نخستین مدخل آن تا محرابگاه مارس و رواق سرپوشیده طویلی را که از کاخ به فوروم کنستانتین می رسید و بیمارستانی بزرگ را با همه بیماران آن دربر گرفت و بسوخت و گنجینه ای عظیم از طلا و نقره یا ذوب شد یا به غارت رفت. برای خلاص از این صحنه دهشت انگیز و پررنج و مصیبت مردم عاقل ثروتمند از سفر گذشتند و در ساحل آسیائی این دریا فرود آمدند، و پنج روز تمام قسطنطنیه را به دست دوفره مخالف رها کردند. شعار فتنه گران کلمه «نیکا» به معنی «پیروزشو» بود، و هم به این سبب است که این فتنه مهم را نیکا نام نهاده اند.

مادام که میان دو فرقه خلاف و نزاع بود چنان می نمود که گوئی فرقه

پیروزمند نیلی پیرهنان و دسته نومیید و دلخسته سبزجامگان هیچ یک را به درهم آشفته‌گی دستگاه دولتی اعتنائی نبود. هر دو گروه در مذمت نمودن فساد رائج در تدبیر امور مالی و قضائی هم‌آواز بودند، و دو وزیر مسؤول یعنی تریبونیان<sup>۱</sup> حریص آزمند و یحیای کاپادوکیه‌ای را آشکارا به بانگ بلند متهم نمودند که ایشانند مسبب بدبختیهای مردم. هنگامی که اوضاع آرام بود به زمزمه شکایات خلق توجهی نمی‌نمودند، اما وقتی که شهر در شعله آتش می‌سوخت به شکوه‌های مردم به احترام گوش دادند و رئیس خزانه و رئیس گارد پریتوری را فی‌الفور معزول و دو سناتور امین منزله از خطا را در جای ایشان به خدمت منصوب کردند. پس از تسلیم شدن به رأی مردم ژوستینیان به هیپودروم رفت تا به خطاهای خویشتن اعتراف و نیز توبه اتباع سپاسگزار خود را قبول کند. اما با آن که امپراطور در پیش اناجیل اربعه سوگند یاد کرده بود مردم به قول و ضمانت وی اعتماد ننمودند و امپراطور که از شک و بدگمانی ایشان سخت بیمناک گشته بود باشتاب تمام به کاخ سلطنت پناه برد که قلعه‌ای مستحکم بود. عناد مردم غوغاگر را اکنون از دسیسه‌ای نهانی و جاه‌طلبانه دانستند و ظنی پدید آمد که دو تن از اشراف‌زادگان یعنی هیپا-تیوس و پمپئی مردم عصیانگر علی‌الخصوص گروه سبزپیرهنان را نقدینه و سلاح بسیار داده‌اند زیرا که فراموش کردن این حقیقت که ایشان برادرزادگان آناستازیوس امپراطورند با شرف نفس موافق نبود و تذکار آن خطرناک بود. پادشاه حاسد سبک‌کردار از سرهوی و هوس‌گاهی به این دو اعتماد نموده و زمانی رسوا و بدنام و دگر بار مشمول عفوشان کرده بود، و ایشان را که همیشه خادمان وفادار سلطنت بودند در پنج روز آشوب و غوغا توقیف کردند و به سبب اهمیتشان در گرو امپراطور نگاهداشتند تا عاقبت ژوستینیان را ترس بر احتیاط غالب آمد و ایشان را جاسوس و شاید قاتل پنداشت و با تأکید و شدت بسیار فرمان داد که کاخ سلطنت را ترک کنند. پس از عرض شکایت که اطاعت از فرمان امپراطور ممکن است که منجر به خیانت لاارادی شود وفایده برنگرفتن از بیان شکوای خود، هیپاتیوس و پمپئی به خلوتگاه منزل خویش پناه بردند، و صبح روز ششم مردم هیپاتوس را محاصره

کردند و گرفتند و بی‌اعتنا به مقاومت شرافتمندانه این مرد و گریه و زاری زن او وی را که برگزیده ایشان بود به میدان کنستانتین بردند و در عوض تاج طوقی گرانبها بر سرش نهادند. اگر هیپاتیوس<sup>۱</sup> غاصب، که پس از واقعه در دفاع از صواب تأخیر و تأخیری که کرده بود سخن گفت، از اول با رأی سناتوران موافقت نموده و به تکرار و اصرار از جمع کثیر مردم خواسته بود که خشم و غضب خویش را آشکار کنند ممکن بود که نخستین کوشش مقاومت ناپذیر ایشان رقیب ترسنده لرزنده را از معرکه بیرون براند یا او را مجبور به تسلیم کند. کاخ سلطنت بیزانس آزادانه به دریا راه داشت و کشتیها پیوسته آماده و مهیا در پیش پلکان باغ شاهی لنگر انداخته بودند، و از پیش در نهان تصمیم بر آن گرفته بودند که امپراطور و خانواده‌اش و ذخائر گرانبهایش را به مأمنی دور از پایتخت ببرند.

اگر فاحشه‌ای که امپراطور از تأثر به مقام والای سلطنتش برکشید، نه فقط عفاف و تقوی بلکه شرم و حیای زنانه را نیز انکار نکرده بود کار ژوستینیان تباه بود. اما در میان انجمنی که بلی‌زاریوس نیز در آن حضور داشت تنها تئودورا بود که مانند قهرمانی دلیر غیرت‌نمائی کرد و هم او تنها بود که از نفرت آینده امپراطور نهراسید و توانست او را از خطری که تهدیدش می‌نمود نجات بخشد و نیز از ننگ بیم که در خور وی نبود برهاند. زوجه ژوستینیان گفت «اگر گریختن تنها وسیله جان به سلامت بردن بود من از گریختن ننگ می‌داشتم». مردن شرط زادن ماست، و کسانی که سلطنت کرده‌اند نباید که پس از زوال عزت و قدرت زنده بمانند. من از خداوند به تضرع می‌خواهم که هرگز، حتی یک روز هم، بی‌تاج پادشاهی و قبای ارغوانی سلطنت دیده نشوم، و چشمانم روشنی را مبیناد اگر روزی مرا در سمت همسری امپراطور درود و تحیت نگویند. اگر تو را عزم بر اینست ای قیصر که بگریزی تو را گنجینه‌های زره‌ست، و دریا را بنگر که ترا در آن کشتیهاست، اما بترس و بفرز از آن که حب‌جان تو را در معرض نکبت تبعید و مرگ ننگین قرار دهد، و من خود معتقد به این مثل قدیم که تخت سلطنت مدفن‌ست مجلل و باشکوه. پایداری

زنی امپراطور را دوباره جرأت و شجاعت بخشید تا اول اندیشه و آنگه عمل کند ، و شجاعت خود به زودی در سخت‌ترین و خطرناک‌ترین حالتی و موقعی راه چاره را می‌نمایاند و احیاء دشمنی میان دوفرقه سبزپوش و نیلی‌پوش کاری آسان و نتیجه‌اش قاطع بود . دسته ازرق‌پوشان از حماقت و گناه خود در حیرت بودند که چرا رنجشی اندک باید ایشان را چندان برانگیخته باشد که بادشمنان آشتی ناپذیر خود به ضد ولینعمتی مهربان و گشاده دست دسیسه کنند ، وهم به این علت باردیگر سلطانی ژوستی‌نیان را رسماً اعلان کردند ، و فرقه سبزپیرهنان با امپراطور نودولت<sup>۱</sup> خود در هیپودروم بی‌یار و یاور ماندند . به وفاداری گارد نگهبان اعتمادی نبود ، ولیکن نیروی جنگی ژوستی‌نیان مشتمل بر سه هزار سرباز کارآزموده بود که در جنگهای ایران و ایلیریا روش دلاوری و انضباط آموخته بودند و اکنون به فرماندهی بلی‌زاریوس و موندوس<sup>۲</sup> به دولشکر منقسم شدند و آرام از کاخ سلطنت‌پیرون آمدند و از راه نامعلومی از معابر تنگ و شعله‌های آتش که در کار خاموش شدن بود و از میان عماراتی که فرومی‌ریخت عبور کردند و دریک لحظه دو در هیپودروم را که مقابل هم قرار داشت به شدت گشودند . جمعیت ترسان و مشوش را در این تنگنا قدرت مقاومت در برابر ضربت حملات سخت و مرتبی نبود که از دوجانب بدان فرود می‌آمد . فرقه ازرق‌پوشان هیجان توبه‌کاری خویشتن را چنان آشکار نمودند که حیرت‌افزا بود ، و حساب کرده‌اند که بیش از سی هزار تن در کشتار بی‌رحمانه و بی‌هدف آن روز به قتل رسیدند . هیپاتیوس را از تخت بزیر آوردند و بابرادرش پمپئی بردند و در پای امپراطور افکندند . دوبرادر از ژوستی‌نیان به التماس خواستند که برایشان ترحم نماید ولیکن جرم این دو بارز و آشکارویی گناهی ایشان مشکوک بود ، و ژوستی‌نیان چندان ترسیده بود که قادر به بخشیدن ایشان نبود . بامداد روز بعد برادرزادگان آناستازیوس را باهیجده تن از نامداران متشخص که همه از طبقه اعیان و خاندانهای کنسولی بودند مخفیانه بدست سربازان کشتند و اجسادشان را به دریا افکندند و قصورشان را منهدم و اموالشان را مصادره کردند . محل هیپودروم



نیز محکوم به گذراندن چندین سال در خموشی سوگوارانه گردید. اما با تجدید مسابقات سیرکی بی‌نظمی و آشفتگی سابق نیز تجدید شد و فرقه‌های سبزپوش و نیلی پوش همچنان و بال سلطنت ژوستی‌نیان و مخل آرامش امپراطوری شرقی بودند.

### وارد کردن ابریشم از چین

پس از آن که قوم کم فرهنگ اروپائی رم را مسخر کردند، امپراطوری شرقی همچنان شامل ملل و سرزمینهایی بود که به نیروی جنگ در آن سوی دریای آدریاتیک و تا مرز ایران و حبشه در حیطه تصرف خود درآورده بود. ژوستی‌نیان برشخصت و چهارمتصرفه و نهصد و سی و پنج شهرستان سلطنت میکرد، و طبیعت عرصه فرمانروائی وی را از برکات خاک خوب و وضع جغرافیائی موافق و آب و هوای خوش برخوردار کرده بود، و هنر و صنعت انسانی همیشه در سراسر ساحل مدیترانه و کرانه‌های رود نیل یعنی از تروای<sup>۱</sup> باستانی تا طیبه مصری رائج بود و از آن فایده درست برگرفته می‌شد. آوازه و فور نعمت در مصر به همه جارسیده و هم این فراوانی محصول بود که مشکل از کار ابراهیم پیامبر گشود. ناحیه‌ای کم پهنا اما معمور و آبادان در سرزمین مصر هنوز می‌توانست سالانه دویست و شصت هزار کوارتر (کوارتر وزنی است معادل با ۱۲/۷ کیلوگرم) گندم برای مصرف شهر قسطنطنیه صادر کند، و محصولات صنعتی شهر صیداء<sup>۲</sup> پانزده قرن پس از آن که «همر» آنها را در اشعار خود ستوده و مشهور کرده بود در پایتخت ژوستی‌نیان به فروش می‌رفت. نیروئی که سالانه پدید آورنده حیات نباتی است در عوض آن که پس از دوهزار سال کشت و کار ضایع گشته باشد به مدد مهارت در زراعت و کود مقوی و آیش موسمی تجدید و تقویت شد و افزایش نسل حیوانات اهلی به حد نهایت رسید. مزارع و عمارات و آلات و افزار کار و رفاه زندگی که با دوامتر از دوران عمر انسانست با کوشش نسلهای متمادی جمع آمد. فنون هنری ساده به مدد سنت محفوظ ماند و بکار بردن آنها به یاری تجربه آسانتر گردید. جامعه بر اثر تقسیم کار و سهولت مبادلات غنی

۱ - Troy - ۲ - پایتخت قدیم فنیقیه که اکنون نیز به همین نام خوانده می‌شود.

گردد و لباس و معاش و مسکن هر رومی با کار و زحمت هزار دست آماده می‌شد. دینداران اختراع چرخ نخ‌ریسی و کارگاه پارچه‌بافی را از خدایان دانسته‌اند. در هر عصری انواع محصولات حیوانی و نباتی از قبیل مو، و پوست، و پشم و کتان و پنبه و سرانجام ابریشم را با هنر و مهارت چنان ساخته و پرداخته‌اند که پوشش تن یا زینت بخش پیکر انسان باشد، و الوان ثابت را با هم در آمیخته‌اند و در رنگ کردن پارچه‌ها بکار برده‌اند و از قلم نقاش در آراستن محصول کارگاه استفاده کرده‌اند. در انتخاب رنگهائی که از زیبائیهای طبیعت تقلید می‌کند همه کس آزادانه پیرو ذوق خود و سبک دلخواه خویشتن بودند، و لیکن ارغوانی<sup>۱</sup> تیره رنگ که فینیقیان آن را از نوعی ماهی صدفی استخراج میکردند مختص وجود مقدس امپراطور و کاخ او بود و اتباع طامحی که جرأت می‌آوردند حق خاص سلطنت را غصب کنند به جزای خیانت تهدید می‌شدند.

چگونگی پیدایش تارهای ابریشم از بطن کرمی<sup>۲</sup> که بر خود می‌تند و پيله ابریشم می‌سازد محتاج به شرح و وصف نیست. پيله ابریشم گوریست زرین که کرم از درون آن بشکل پروانه بیرون می‌آید. تاعهد سلطنت ژوستی‌نیان کرمهائی که خوراکشان برگ درخت توت سفید است فقط در چین یافته می‌شد. کرمهائی درخت کاج و بلوط و زبان گنجشک در جنگلهای آسیا و اروپا فراوان بود اما چون تربیت آنها مشکلتر و به برداشت محصول آنها اطمینان کمتر بود معمولاً بدانها توجهی نمی‌شد جز در جزیره کوچک کیوس نزدیک ساحل آتیکا. از تارهای این کرمان حریری بسیار لطیف به دست می‌آمد، و این محصول کیوسی اختراع زنی بود برای پیراهن زنان و دیرزمانی بود که این متاع را در امپراطوری مشرق و رم نیز می‌پسندیدند. درباره البسه مادیها و آشوریها ممکنست که حدس بسیار

۱ - لباس امپراطوران در واقع سرخ سیاه رنگ مانند خون گاونر و متعفن نیز بوده است. با کشف حشره قرمز (در زبان انگلیسی این حشره کچنیل نام دارد) که از جسد آن رنگ سرخ استخراج میشود الوان امروزی بمراتب بهتر از رنگهای ایام باستانی شده است. ۲ - گیون کوس را با کیوس اشتباه کرده است. ارسطو نخستین نویسنده یونانی است که نام ابریشم را ذکر کرده است. محتمل است که ابریشم خام را از آسیا به کوس می‌بردند که اکنون استان چپو خوانده میشود و در آنجا به صورت پارچه می‌بافتند.

بزنند اما ویرژیل قدیمترین نویسنده ایست که راجع به پشم نرمی سخن گفته است که با دفتین از درختان چینی میگرفتند، ولیکن حیرت انگیزتر از این خطای طبیعی بود که کم کم با وقوف به وجود حشره‌ای ذیقیمت اصلاح شد، و این حشره کرم ابریشم یعنی نخستین صانع متاع تجملی در میان ملل است. این متاع نادر و لطیف و ثمین را رومیان متین باوقار در عهد سلطنت تیبریوس مذموم شمردند، و پلینی به زبانی پر تکلف اما مؤثر عطش سودجوئی را در کسانی محکوم نموده است که در اقصی نقطه روی زمین به تجسس می پردازند با این نیت سوء که بدنهای عریان زنان مسن را از ورای جامه شفاف پرنیانی در برابر چشم همه کس عرضه بدارند زیرا لباسی که پیچ و خم اندامها و رنگ پوست از ورای آن آشکار میشد ممکن بود که نفس خویشتن بین را خوش آید یا هوس و شهوت را برانگیزد. زنان فینیقی بعضی اوقات تاروپود دیبای ریزبافت چینی را از هم جدا می کردند و با آمیختن رشته های کتان وبافت درشت مقدار پارچه را چندین برابر میکردند. دویست سال پس از روزگار پلینی پوشیدن ابریشم خالص یا آمیخته باالیاف دیگر خاص زنان بود تا آن که توانگران رم و متصرفات امپراطوری اندک اندک به پیروی از مثال الاگابالوس با این متاع آشنا شدند و خوگرفتند. الاگابالوس نخستین کسیست که زن صفتانه جامه پرنیانی برتن کرد و عزت و وقار مقام سلطنت و شأن مردانگی را ملوث و ننکین نمود. اوری لیان به شکایت گفته است که یک پوند ابریشم را در رم به دوازده اونس<sup>۱</sup> طلا می فروخته اند. ولیکن با افزایش تقاضا عرضه نیز بیشتر و با ازدیاد متاع بهای آن کمتر گردید. اگر بر اثر انحصار ابریشم یا وقایع اتفاقی گاهگاهی قیمت این کالا از مبلغی نیز که اوری لیان نوشته است افزونتر می شد صاحبان صنعت پارچه بافی در صورتی توس<sup>۲</sup> گاهگاهی مجبور می شدند که به واسطه فعل و انفعال همین علل و اسباب به یک نهم نرخ بسیار گرانی که مذکور افتاد قناعت کنند. در رم وضع قانونی را لازم پنداشتند که به موجب آن باید میان لباس بازیگران کمیدی و کسوت سناتوران تفاوت باشد،

۱ - در اندازه گیری طلا و نقره هر اونس اندکی از سی و یک گرم افزونست .  
 ۲ - Berytus

و اتباع ژوستینیان مصرف کننده قسمت اعظم ابریشمی بودند که از سرزمین بومی آن به رم صادر میشد. اما همین مردم با محصولی که از نوعی ماهی صدفی دریای مدیترانه بدست می آمد آشنائی و الفت بیشتر داشتند. این ماهی صدفی ملقب به کرم ابریشم دریائی بود و از پشم یا موی بسیار لطیفی که صدف خود را به وسیله آن به صخره ای متصل میکند اکنون پارچه ای می بافند اما متاعی که بدست می آید طرفه است و نادر و برای مصرف نیست. قبائی از همین حریر نادر و بی همتا را امپراطور روم به رسم تحفه برای ساتراپهای ارمنستان می فرستاد.

کالائی گرانبها با حجم اندک خود قادر است که مخارج حمل و نقل زمینی را تأمین کند و کاروانها سراسر پهنای آسیا را از دریای چین تا ساحل سوریه در مدت دوست و چهل و سه روز طی میکردند، و بازرگانان ایرانی که میان کشور خود و بازارهای تجاری ارمنستان و نصیبین<sup>۱</sup> پیوسته در رفت و آمد بودند ابریشم را فی الفور به رومیان می رساندند. اما این تجارت که در ایام متارکه جنگ از ویال آز و حسد زیان میبرد، در دوران جنگهای دراز مدت دو امپراطوری متخاصم به تمامی معوق ماند. شاهنشاه<sup>۲</sup> بزرگ ممکن بود که سفدستان و چین رانیز مفتخرانه جزء متصرفات امپراطوری خویش بشمار آورد، ولیکن قلمرو سلطنت وی به حقیقت محدود به آمودریا یا رود سیحون بود و معامله سودمند او با سفدیان در آن سوی رود منوط به میل و اراده هونها و سفیدپوست و ترکانی بود که بر این قوم غالب آمده بودند و یکی پس از دیگری بر این مردم کوشنده زحمت کش حکمرائی کردند. با این همه سلطه وحشی ترین طوایف فاتح تخم تجارت و زراعت را از سرزمینی برنیفکند که یکی از جنات اربعه آسیاست و بسیار مشهور است. مگر بلاد سمرقند و بخارا مواضع مناسبی است برای مبادله محصولات گوناگون این

۱ - شهر نصیبین در دورانهای مختلف تاریخ اهمیت داشته است، مثلاً در جنگهای ایران و روم و قبل از آن در عهد پادشاهان آشوری. در دوران حکومت خلفای عرب مردم را مجبور کردند که از پرورش درختان میوه به کشت گندم بپردازند و ظاهراً این کار باعث تنزل شهر گردید. اکنون جمعیت آن در حدود بیست هزار تن است و بر سر راه قونیه قرار دارد.

۲ - شاهنشاه ایران را مطلقاً The Great King میخواندند.

سرزمین، و بازرگانان سمرقندی و بخارائی از چینی<sup>۱</sup> ها ابریشم خام یا دیبای چینی را می خریدند و به ایران می بردند تا در امپراطوری روم به مصرف برسد. مردم خویشتن بین پایتخت چین کاروانیان سغدی را چنان می پذیرفتند که فرستادگان ملتسم کشورهای خراج گزار خویشتن را، و اگر کاروانیان جان به سلامت می بردند و به وطن خود بازمی گشتند پاداش جسارت و خطر جوئی ایشان سود فزون از حد بود. ولیکن راه پیمائی مشکل و خطرناک میان سمرقند تا شن سی<sup>۲</sup> یعنی نخستین شهر کشور چین، در مدتی کمتر از شصت یا هشتاد یا صد روز ممکن نبود، و به محض این که مسافران از جیحون (یا سیردریا) می گذشتند داخل کویر می شدند و خیل راهزنان بیابانگرد همیشه غارت کردن اموال مردبومی و مسافر را کاری مشروع دانسته اند، مگر آن که لشکرها و پاسداران مرز و بیابان ایشان را مانع آمده باشند. برای فرار از راهزنان تاتاری و حکام ستمگر ایرانی کاروانهای ابریشم به کشف راه جنوبی تری پرداختند، و از آن پس از جبال تبت می گذشتند و به رود گنگ و یاسند فرو می آمدند و صابرا نه در بنادر گجرات و مالابار در انتظار ورود کشتیهای اروپائیان<sup>۳</sup> بسر می بردند که سالی یک بار در بنادر مذکور لنگر می انداختند. ولیکن سرانجام خطرات بیابان را از مشقت کار مداوم و گرسنگی و اتلاف وقت کمتر تحمل ناپذیر یافتند، و سعی در گذشتن از راه کوهستانی تبت را به ندرت تکرار کردند و تنها مرد اروپائی که از این راه متروک عبور کرده مقاومت و پایداری خود را ستوده است. این شخص نه ماه پس از بیرون رفتن از پکن به مصب رود سند رسید. اما راه اقیانوس در همه حال برابناء

۱ - برای کسب اطلاع در باب شاهراهائی که چین را به ایران و به هندوستان می پیوسته است باید در روایات هاک لیوت و تیوونه Thevenot جستجو کرد. فرمانروایان انگلیسی بنگاله اخیراً راهی به چین کشف کرده اند که از تبت میگذرد. ۲ - Shensi

۳ - تحسین کورکورانه ژرویتها باعث آمده است که ایشان دورانهای مختلف تاریخ چین را با هم اشتباه کنند. تفاوت این ادوار را مسیو دوگین یی با دقت انتقادی بیشتری مشخص کرده و از اخبار و احادیث به حقیقت سیر تدریجی وقایع تاریخی و وسعت قلمرو امپراطوری چین تا مبدأ تاریخ عیسوی پی برده و با دیده کنجکاوی در رابطه چینیها با ملل مغرب زمین تجسس کرده است. اما این روابط اندکست و اتفاقی و نامعلوم. رومیان نیز گمان نمی کردند که مردم بلاد صین خود امپراطوری عظیمی دارند که از امپراطوری روم کمتر نیست.

بشر گشوده بود تا آزادانه از آن آمد و رفت و معامله کنند. امپراتوران «شمال» همه ایالات چین از نهر کبیر تا مدار رأس‌السرطان را مقهور و متمدن کردند. در ایام ظهور مسیحیت ایالات چین پر بود از مردم ویلاد بسیار و درختان توت سفید و ساکنان ذیقیمت آنها، واگر چینیان باوقوفی که به کار قطب‌نما داشتند مانند یونانیان و فینیقیان نبوغی داشتند شاید توانسته بودند که در نیمکره جنوبی نیز به اکتشافاتی بپردازند. مرا اهلیت آن نیست که در سفرهای دور ایشان به خلیج فارس یا دماغه امید تحقیق و تفحص کنم، و طبعاً این سفرها را باور نمی‌توانم کرد. اما امکان آن هست که اجداد چینیان امروزین در کار و کوشش و توفیق کامروائی باخلاف خود برابر بوده باشند، و شاید که منطقه بحر پیمائی ایشان از جزائر ژاپن تا تنگه مالاکا را شامل می‌شده است. مالاکا یاستونها، نام هرکول آسیای شرقی بوده است و شاید اطلاق این اسم به تنگه مذکور جائز باشد. چینیان قدیم میتوانسته‌اند که به موازات ساحل وی‌آن که خشکی هرگز از منظر چشمشان بیرون شود به وسیله کشتی به دورترین نقطه دماغه آچین<sup>۱</sup> برسند که سالانه ده یا دوازده کشتی، انباشته از محصولات و مصنوعات چین و صنعتگران این کشور نیز در کنار آن لنگر می‌اندازند. جزیره سوماترا و شبه جزیره‌ای را که در مقابل آن قرار گرفته است سرزمین زروسیم گفته‌اند اما نه به صراحت، و بلادی تجاری که در جغرافیای بطلمیوس از آنها نام برده شده است دلالت می‌کند بر این که ثروت ناحیه مذکور فقط از معادن آن حاصل نمی‌آمده است. فاصله میان سوماترا و سیلان به خط مستقیم در حدود نهصد میل دریائیسف و ملاحان چینی و هندی به راهنمایی پرواز مرغان و یاری باد هائی که در فواصل مرتب می‌وزید کشتی می‌رانند و در سفائی وسیع و عریض که قطعات آنها را در عوض مفتول آهنین با الیاف محکم نارگیل به هم می‌دوختند در امن و سلامت از اقیانوس عبور میکردند. سیلان یا

۱ - آچین آخرین قسمت جزیره سوماترا و سرزمینست کوهستانی. مردم آن با مردم مالزی هم‌تراز اما خردتر و لاغرتر و سیاه‌ترند و چشمانی درشت‌تر دارند. صنایع عمده ایشان عبارتست از بافتن حریر و دیبا و ساختن زیورهای طلا و کشتی‌سازی. دین ایشان اسلامست. (مترجم)

سرانديب يا تاپ‌رويانا<sup>۱</sup> میان دو پادشاه تقسیم شده بود که دشمن هم بودند . یکی از این دو مالک کوهستانها وفیله‌ها و معادن بیجاده فروزنده بود و دیگری از نعمت ثروت‌های پایدارتری بهره می‌برد که عبارت بود از صنایع داخلی و تجارت خارجی و بندر پرگنجایش ترینکه مالی<sup>۲</sup> که کشتیهای مشرق و مغرب بدانجا می‌آمدند و می‌رفتند . در این جزیره میهمان‌نواز که فاصله‌اش (به موجب حسابی که در آن وقت کردند) از چین و از خلیج فارس باهم برابر بود ، سوداگران ابریشم فروش چینی که در سفرهای دریائی صبرزد و میخک و جوزهندی و چوب صندل فراهم آورده بودند آزادانه با مردم خلیج فارس دادوستد می‌کردند و سود می‌بردند . اتباع شاهنشاه بزرگ که دشمن هم‌قدرتی در برابر پادشاه خود نمیشناختند ستایشگر صولت و فروشکوه سلطنت وی بودند و مردی رومی که سکه خرد و حقیر شاهنشاه را با مدال زرین آناستازیوس امپراطور سنجید این مردم را خجالت زده و شرمسار کرد . این مرد مانند مسافری معمولی در یکی از کشتیهای حبشیان به سیلان رفته بود . چون مصرف ابریشم از ضروریات شدژیوستی نیان امپراطور با نگرانی مشاهده کرد که ایرانیان دربر و بحر نیز محصول ابریشم را در انحصار خود آورده‌اند و ملتی که هم دشمن او و هم بت‌پرستند پیوسته کیسه اتباع او را تهی میکنند . اگر دولت ژوستی نیان دولتی فعال و کوشنده بود به احیاء تجارت مصر و کشتی‌رانی دریای احمر می‌پرداخت که با کاهش رونق و ثروتمندی امپراطوری به تدریج از میان رفته بود ، و در آن صورت سفائن رومی میتوانستند برای خرید ابریشم به بنادر سیلان و مالاکا و حتی چین بروند . ولیکن ژوستی نیان کم‌همتی نمود و راه‌چاره را دراستمداد از متحدین مسیحی خویشتن یعنی مردم حبشه جست که اخیراً فنون کشتی‌رانی و شوق تجارت را کسب کرده و بندر آدولیس را نیز که مزین به یادگارهای فاتحی یونانی بود مالک شده بودند . این قوم از کنار ساحل افریقا در پی جستن طلا و زرد و مواد معطر به نواحی استوائی راه یافتند ، اما به شیوه عاقلان تن به رقابت با مردمی نیرومندتر درندادند زیرا به خوبی میدانستند که مجاورت ایران با بازارهای

۱ - Taprobana سیلان را اکنون سری لانکا Sri Lanka می‌خوانند . ۲ - Trinquemale

هندوستان ناچار باید پیوسته ایشان را مانع آید. پس امپراطور تسلیم نامرادی شد تا آن که واقعه‌ای غیر منتظر آرزوی وی را برآورد. مبلغان عیسوی تعالیم مسیح و حواریون او را در مواعظ خود به هندیان ابلاغ کرده بودند، و اداره امور هندیانی که به پیروی از تعالیم توماس مقدس دین عیسوی را پذیرفته و ساکن ساحل فلفل پرور مالابار بودند هم اکنون در دست اسقفی بود. نهال عیسویت در جزیره سیلان نیز کاشته شد، و مبلغان مسیحی به دنبال بازرگانان به اقصی نقاط آسیا رسیدند. دو راهب ایرانی از دیرباز در چین اقامت گزیده بودند شاید در شهر خسروانی نانکن یعنی مقر سلطنت پادشاهی دلبسته به مذاهب بیگانه که فرستادگان جزیره سیلان را به نزد خود بار داده بود. در ضمن اشتغالات روحانی دو راهب ایرانی با چشم کنجکاوی در لباس مردم چین و صنعت ابریشم بافی و هزاران کرم ابریشم می‌نگریستند که پرورش آنها (درخانه‌ها یا برروی درختان) روزگاری در خور رنج و زحمت زنان پادشاهان نیز بشمار می‌آمده است آن دو راهب به زودی دریافتند که انتقال این حشره کم‌عمر به جائی دیگر متعذر است، اما امکان آن هست که کرمهای بسیاری را در تخم این حشره حفظ کرد و در اقلیمی دیگر به ازدیاد آنها پرداخت. ولیکن قدرت مذهب و سودجویی را در این راهبان اثری بیشتر از حب وطن بود، و پس از سفری دراز ایشان به قسطنطنیه رسیدند و امپراطور را از تدبیری که اندیشیده بودند آگاه کردند و ژوستی نیان با وعده‌های سخاوتمندانه تشویقشان کرد. در نظر مورخان سلطنت ژوستی نیانی شرح دقیق جنگ وی در دامنه کوه قفقاز لازمتر از وصف زحمات این مبلغان سوداگر نموده است که به چین بازگشتند و مردم آن را که در حفظ رموز کار خود سخت می‌کوشیدند فریفتند و تخم کرم ابریشم را در درون عصائی مجوف پنهان کردند و پیروزمندانه با غنائم مشرق زمین بازگشتند. تخمهای کرم را به راهنمایی راهبان در فصلی که باید با گرمی سرگین حیوانی پروردند و کرمهای تازه سراز تخم برآورده را برگ درخت توت خوراندند و این کرمها در اقلیمی ناآشنا زنده ماندند و به کار و کوشش پرداختند. مقدار کافی از پروانه‌ها را برای ازدیاد نسل این کرم حفظ کردند و درختان لازم را برای تغذیه



نسلهائی کاشتند که از این پس به وجود می آمدند. بر اثر تجربه و تفکر بارد گر که پرورش کرم را تجدید کردند اشتباهات سابق اصلاح شده بود و فرستادگان سفدی در دوران سلطنت جانشین ژوستینیان تأیید کرده اند که رومیان در پرورش کرم ابریشم و بافتن حریر و پرند از بومیان چینی کمتر نبوده اند، اما مهارت اروپای امروزی در تهیه این متاع از چین و قسطنطنیه نیز گذشته است. من از ادراک فوائد اسباب تجمل که فاخر و لطیف و زیبا باشد عاجز نیستم، با این همه اندوهگین می شوم چون با خود می اندیشم که اگر وارد کنندگان ابریشم صنعت چاپ را نیز، که هم در آن وقت چینیان بکار گرفته بودند، به رومیان شناسانده بودند کم دیهای مینا در<sup>۱</sup> و کتب ده گانه لی وی همه در چاپهای قرن ششم مخلد می ماند، ناچار نظری وسیعتر به کره زمین ممکن بود که لااقل دلبستگی به علوم قیاسی را بیشتر و پیشرفت آنرا سریعتر کند، ولیکن جغرافیای مسیحیان قهراً مأخوذ از شواهد و آیات انجیل و تورات، و مطالعه طبیعت محقق ترین نشان فکر نامؤمن بود. مذهب سنت عیسوی دنیای قابل سکونت را منحصر به یک منطقه معتدل می دانست و بس، و زمین را به صورت مستطیلی رسم میکرد که طی درازنای آن سفری چهار صد روزه میشد و گذشتن از پهنای آن سفری دویمت روزه، و اطراف آنرا آب اقیانوس فرا گرفته بود و فراز آن را گنبد مینای<sup>۲</sup> فلک می پوشانید.

### کلیسای ایاصوفیه

خشت و سنگ عمارات ژوستینیانی را با خون ملت و دخائر ایشان بهم پیوسته بودند. با اینهمه بناهای باشکوه خسروانی بصورت ظاهر مبین رونق و ثروت امپراطوری و در حقیقت نماینده استادی و مهارت مهندسان آنها بود. نظریات علمی و بکار بستن آنها که متکی به علم ریاضی و نیروی ماشینی است هردو در سایه عنایت امپراطوران و به مدد کوشش و مطالعه پیشرفت کرد چندانکه آوازه پروکلوس و

۱ - Menander - ۲ - «گنبد مینا» استعاره نیست. قدما واقماً می پنداشته اند که فلک قبه بلورینی است بر فراز زمین قرار گرفته.

آنتی میوس با شهرت نام ارشمیدس برابری نمود و اگر معجزات اینان را بیننده‌ای هوشمند نقل کرده بود ممکن بود که در عوض برانگیختن شک و ریب در دل ارباب دانش دامنه فکر و قیاس را وسیعتر کند. حدیثی رائج بوده است در میان مردم که کشتی‌های رومی در بندر سیراکوز بوسیله شیشه‌های عدسی شکل ارشمیدس همه سوخت و بدل به خاکستر گردید، و گفته اند که پروکلوس نیز چنین نیرنگی به کار برد تا کشتیهای گوتیکی را در بندر قسطنطنیه بسوزاند، و ولینعمت خود آناستازیوس را از خطر اقدام جسورانه ویتالیان حفظ کند، یعنی ماشین را بر روی دیوار شهر نصب کردند که در آن آینه‌ای بود شش ضلعی از برنج مصقل با چندین قطعه کثیرالاضلاع که اشعه خورشید نیمروزی را بگیرد و آن را بازپس دهد، و بدین طریق بود که ناگهان سوزنده برقی جهش کرد و شاید دویست پا آن سوی تر رسید. ولیکن سکوت موثق ترین مورخان این وقایع عجیب را نامعتبر می نماید و دیگران شیشه‌های عدسی شکل را هرگز در حمله و دفاع بکار نبردند.

با این همه باید گفت که تجارب قابل تحسین فیلسوفی فرانسوی امکان استفاده از چنین آینه‌ای را ثابت کرده است و چون چنین کاری امکان پذیر است من طبعاً این فن را از بزرگترین ریاضی دانهای یونان باستان میدانم و نمیتوانم به استناد داستانی جعلی تخیلات بی ارزش راهبی یا استدلالگری سفسطه گوی را ثناخوان شوم. بموجب داستانی دیگر پروکلوس برای انهدام کشتی‌های گوتیکی گوگرد بکار برد و در خیال مردم امروزین نام گوگرد فی الفور با باروت مربوط میشود و سوءظنی پدید می آورد، و حیلتهای نهانی شاگرد او آنتی میوس این بدگمانی را افزونتر میکند. یکی از مردمان شهر ترالس<sup>۱</sup> در آسیا پنج پسر داشت و این پنج پسر هر یک در حرفه خود به سبب کفایت و توفیق در کار بارز و ممتاز بود. الیمپیوس در علم حقوق رومی و وکالت کردن افضل اقران خود بود، و دیوس کوروس و اسکندر طبیبانی دانشور شدند اما دیوس کوروس علم خود را در معالجه هم وطنان و به سود ایشان بکار می برد، و برادر جاه طلب تر او به رم رفت و در آن جا ثروت و شهرت حاصل آورد. آوازه نام مترودوروس که علم صرف و نحو

آموخته بود و شهرت آنتی میوس معمار ریاضی دان به گوش ژوستی نیان امپراطور رسید و او هردو را به قسطنطنیه فراخواند، و در ضمن آن که مترو و دروس نسل جوان را در شعب مختلف فن خود تعلیم بلاغت میکرد برادر وی پایتخت امپراطوری و متصرفات آنرا از آثار پایدارتر هنر خویش پر کرد. در مجادله بی اهمیتی که میان او و همسایه دیوار بدیوار بر سر پنجره یا دیوارخانه های ایشان در گرفت همسایه او که زنون بود به مدد سخنوری و فصاحت معمار ریاضی دان را مغلوب کرد. ولیکن خطیب سخنور به نوبت خود از استاد آلات ماشینی شکست خورد که تدابیر خبث آمیز و لو بی ضرر او را آگاتیاس به واسطه جهل و بی خبری چنان وصف کرده است که مرموز و مشؤوم می نماید. آنتی میوس در یکی از حجره های زیرین خانه خود چندین ظرف یا دیگ بزرگ آب قرار داد و در هریک را با دهانه فراختر لوله ای چرمین پوشانید که هر قدر به دهانه دیگر نزدیکتر می شد از قطر آن میکاست و آنگاه دهانه تنگ را با وسائلی به درون تیروالوار سقف عمارت مجاور داخل کرد و آتشی در زیر دیگها برافروخت. بخار آب جوشان از درون لوله ها بالا رفت، و خانه همسایه بر اثر فشار هوای محبوس مرتعش گردید و ساکنان ترسان و لرزان آن حق داشتند که متحیر بشوند که چگونه خود زلزله را احساس کرده و مردم شهر از آن غافل و بی خبر مانده اند. در وقت دیگری به محض اینکه دوستان زنون بر سر میز غذا نشستند چشمانشان به مشاهده برقی تحمل ناپذیر خیره گردید که به تعبیه آنتی میوس ناگهان از آینه های منعکس کننده نور درخشیدن گرفت، و به شنیدن صدائی که از تصادم بعضی از ذرات پرتنین برمی آمد و آن نیز کار آنتی میوس بود مبهوت و متحیر شدند، و خطیب سخنور به سبکی حزن انگیز در مجلس سنا گفت که انسان بیچاره باید تسلیم دشمنی گردد که زمین را با سنان سه شاخه نپتون می لرزاند و مانند خدای خدایان رعد و برق برمی انگیزد. پادشاهی که ذوق معماریش به پستی گرائیده و به شهوتی پر خرج و زیان بدل شده بود نبوغ آنتی میوس و همکار وی ایزی دور میله توسی را بکار گرفت و به خدمت گماشت. این معماران برگزیده امپراطور طرحها و مشکلات خویشان را بروی عرضه داشتند و مدبرانه

معترف شدند که اندیشهٔ امپراطور به مدد علم باطنی یا دریافت الهام آسمانی بسیار برتر از تفکرات پرزحمت ایشانست، امپراطوری که مرامش پیوسته راهبری امور و درجهت خیر و نفع مردم و فخر و جلال سلطنت خود و رستگاری روان خویشان است.

مهمترین کلیسائی که مؤسس شهر قسطنطنیه به یاد سوفیای<sup>۱</sup> مقدس، یا حکمت جاودانی، وقف کرد دوبار در آتش سوخت، یکبار پس از تبعید یحیای مقدس ملقب به کریزوستوم و دگر بار در غائله نیکایا زد و خوردهای فرقه سبزپوش و ازرق پوش، و به محض اینکه آشوب فرونشست مردم مسیحی مذهب از جسارت کفرآمیز این دو گروه شکوه و ناله کردند. اما اگر شکوه و جلال عبادتگاه جدید را از پیش به چشم خیال می دیدند ممکن بود که ازبلیه ای که روی نمود شاد و خرسند شوند. چهل روز پس از ختم غائله، ژوستینیان متدین کار تجدید بنای این کلیسا را با شوق و کوشش بسیار برعهده گرفت. آثار ویرانی همه را از میان برداشتند و طرحی برای کلیسائی وسیعتر ترسیم کردند و چون ساختن بنائی بزرگتر مستلزم رضای بعضی از مالکان زمین بود ایشان از امپراطور مشتاق و آرزومند که وجدانی ترسنده داشت بهای گزافی برای اراضی خود گرفتند. طرح بنا را آنتی میوس اندیشید و هم او بود که به یاری نبوغ خویشان دست ده هزار کارگر را در ساختن آن هدایت نمود، و پرداخت مزد این کارگران که مسکوک نقره نیکو عیار بود هرگز به تأخیر نمی افتاد و پیش از شامگاهان هر کارگری اجرت خود را میگرفت و امپراطور بپراهنی از کتان پوشیده خود هر روز در پیشرفت سریع کار ایشان مراقبت می نمود و شوق و بی تکلفی او و جایزه و پاداشی که می داد ایشان را در کار مصمم تر میکرد. پنج سال و یازده ماه و ده روز پس از نخستین پی افکنی اسقف بزرگ بنای جدید کلیسای اعظم ایاصوفیه را با مراسم خاصی وقف عبادت و دیگر شعائر مذهبی کرد و در ضمن این عید مهم رسمی ژوستینیان با خویشان بینی متعبدانه به بانگ بلند گفت

۱ - سوفیا نام الههٔ حکمت در یونان قدیم بوده است و کلمات فیلسوف و فلسفه از مشتقات این نامست و موجبی برای نوشتن ایاصوفیه با «ص» نیست الا پیروی از روش رائج. (مترجم)

«حمد و ثنای سر خدائی راست که مرا درخور کاری چنین بزرگ دانسته است. من بر توای سلیمان فائق آمده‌ام!» ولیکن کبر و غرور این سلیمان رومی پیش از گذشت بیست سال درهم شکست به علت زمین لرزه‌ای که قسمت شرقی گنبد را منهدم کرد. جلال و ابهت این بنا بار دیگر به کوشش و پایداری همین پادشاه تجدید گردید و درسی و ششمین سال سلطنت خود ژوستینیان به برگزاری مراسم دومین عبادتگاهی پرداخت که پس از دوازده قرن همچنان برجای مانده و یادگاری است با ابهت و وقار که نام وی را پاینده کرده است. سبک معماری ایاصوفیه را که اکنون بدل به مسجد اعظم قسطنطنیه شده است سلاطین ترك تقلید کردند و این بنای معظم مکرم هنوز در یونانیانی که دلبسته به آند حس تعجب و تحسین بر می‌انگیزد و کنجکاوی مسافران درست اندیشتر اروپائی را بیدار میکند. چشم تماشاگر به مشاهده منظر نامنظم نیم گنبدها و بامهای نشیبی ناخشنود می‌شود. نمای غربی بنا و مهمترین مدخل آن از لطف سادگی و ابهت محروم است و چندین کلیسای اعظم رومی از جهت اندازه ابعاد از آن برترند. ولیکن معماری که نخستین گنبد بیرونی یا هوائی را برپا کرد مستحق تحسین است به سبب بی‌باکی در طرح ریزی گنبد و مهارت در بکار بستن طرح مذکور. گنبد ایاصوفیه که درون آن از بیست و چهار پنجره کسب نور میکند از قوسی چندان اندک به وجود آمده است که عمقش بیش از یک ششم قطرش نیست. مقیاس قطر یک صد و پانزده پا و ارتفاع گنبد از رأس آن تا کف کلیسا یک صد و هشتاد پا است و هلال اسلام در آن جایگزین صلیب ترسایان شده است. مدار قاعده گنبد با اندک فشاری بر روی چهار طاق محکم قرار گرفته و وزن این طاقها متکی بر چهار پایه بسیار عظیم در زمین فرو رفته است، و این پایه‌ها خود در سمت شمال و جنوب از استحکام چهار ستون سنگ خاراوی مصری مدد می‌گیرد. صلیبی<sup>۱</sup> یونانی که در یک صحن مستطیل نقش کرده‌اند نمایان‌کننده شکل عمارت است. عرض این بنا به تمامی دویست و چهل و سه پا است و حداکثر طول آن از محراب مقدس در شرق کلیسا تا به در غربی که توی دالان درونی گشوده می‌شود و از آن جا

۱ - صلیب یونانی صلیبی است که هر چهار بازوی آن به یک اندازه است.

به دالان بیرونی راه می‌یابد دوست و شصت و نه پا. این دالان بیرونی در آن ایام جایگاه توبه کاران سرافکنده بود. صحن کلیسا پرمی شد از جماعت مؤمنان ولیکن به رعایت احتیاط زن و مرد را از هم جدا می‌کردند و رواقهای زیرین و زبرین به زنان اختصاص داشت تا هنگام عبادت از انظار پوشیده‌تر باشند. در آن سوی پایه‌های طاق شمالی ۱. طاق جنوبی نرده‌ای بود که از یک‌طرف به کرسی امپراطور منتهی می‌شد و از طرف دیگر به کرسی اسقف اعظم، و این نرده صحن کلیسا را از هیكل یا محرابگاه جداسی کرد، و فضای میان نرده و پلکان محراب را کشیشان و سرود- خوانان اشغال می‌کردند. محراب<sup>۱</sup> که گوش مسیحیان به تدریج با نامش آشنا شد نیم استوانه‌ای بود که در طاق‌نمایی در دیوار کلیسا ساخته بودند و این مکان مقدس به وسیله چند در به غرفه اشیاء مقدس و جامه‌خانه کشیشان و تعمیرگاه و ابنیه متصل به آنها راه داشت، بناهایی که فزاینده جلال و رونق عبادت بود یا روحانیون را به کار می‌آمد. یاد بلیات گذشته الهام بخش ژوستینیان گردید و این پادشاه به شیوه عاقلان تصمیم گرفت که جز درهای عمارت در هیچ جای دیگر این بنا چوب بکار برده نشود و مصالحی که برگزیدند همه برای استحکام و کم وزنی و جلال و زیندگی قسمت‌هایی بود که باید محکم یا سبک‌وزن یا زیبا و مجلل باشد. پایه‌های سترگ و مستحکم که گنبد بدانها استوار بود از قطعات عظیم سنگ بریده بشکل مربع یا مستطیل تشکیل میشد و با حلقه‌های آهنین نیروی بیشتر می‌یافت، و برای خوب به هم پیوستن سنگها سرب و آهک آب‌نندیده در شکاف آنها می‌ریختند. با این همه از سنگینی گنبد نیز با مصرف مواد سبک‌وزن یعنی سنگ پا که در آب شناور می‌شود یا آجرهایی از جزیره رودس که وزن آنها یک‌پنجم آجرهای معمولی است، کاسته بودند. پیکر عمارت همه از آجر ساخته شده بود ولیکن آجر حقیر را با پوسته‌ای از مرمر پوشانیده بودند، و داخل کلیسای ایاصوفیه و گنبد آن و دو نیم گنبد بزرگتر و شش نیم گنبد کوچکتر و دیوارها و ستون کلیسا و کف فرش آن چشم

۱ - در متن لغت انگلیسی Altar که خود مأخوذ از لاتینی و به معنی جای بلند است. این لغت را پیروان مذهب بت‌پرستی در امپراطوری روم بکار می‌بردند.

و دل مردم کم فرهنگ را نیز به تماشای منظره رنگارنگ و گونه گونی که صنعتگران ماهر از مواد گرانبها در وجود آورده بودند، شاد و روشن میکرد.

شاعری که رونق کلیسای ایاصوفیه را در نخستین ایام آن دیده است، رنگها و تفاوتهای زبینه الوان و یوته‌هایی از ده یا دوازده نگین مرمر و شب و سنگ گوهر افشان سماقی را برشمرده است که انواع آنها را طبیعت به فراوانی به دست می‌داده است و از آمیختن این سنگها و تضاد رنگهای آنها چنان اثری پدید آورده بودند که گوئی قلم نقاشی چیره دست نگارنده آن بوده است. پیروزی عیسی مسیح را به این طریق با آخرین غنائم ربوده از پیروان کیش بت پرستی آراستند، ولیکن قسمت اعظم این سنگهای قیمتی را از معادن آسیای صغیر استخراج می‌کردند و از جزائر و سرزمین یونان و از مصر و افریقا و گال. هشت ستون از سنگ گوهر افشان سماقی که اوری‌لیان در معبد آفتاب نهاده بود هدیه بانوئی رومی بوده بود. و هشت ستون مرمر زمردین را دیوانیان شهر افسوس از سر شوق و جاه طلبی به رسم تحفه تقدیم کرده بودند، و هر دو نوع ستون از جهت اندازه و زیبایی قابل تحسین است اما در هیچ سبکی از انواع معماری این سرستونهای عجیب و غریب را نپسندیده‌اند و آنها را مردود دانسته‌اند. در این عبادتگاه انواع زیورها و تصاویر را به وضعی غریب به وسیله سنگ ریزه‌هایی (موزائیک) نقش کرده‌اند، و صورت عیسی و مریم عذرا و قدیسین و ملائک که ترکان متعصب در امحاء آنها کوشیده‌اند در منظر یونانیان اوهام پرست بود و هم به این سبب خطرناک. فلزات گرانبها را به تناسب اهمیت مذهبی هر شیئی مصرف می‌کردند و گاه اوراق بسیار نازک بکار می‌بردند و زمانی فلز کامل عیار. نرده محرابگاه و سرستونها و تزئینات درها و رواقهای زیرین از برنز مذّهب بود، و چشم تماشاگر به مشاهده نمای درخشانده گنبد خیره می‌گردید. وزن نقره موجود در غرفه اشیاء مقدس به چهل هزار پوند میرسید و ظروف و پوششهای محراب همه از زر خالص و مزین به گوهرهایی بود که بهای آنها بیرون از حد تخمین بود. هنوز بنای عمارت به دو ذراع نرسیده مخارجش بالغ بر چهل و پنج هزار و دویست پوند شد و هزینه تمامی آن به سیصد و بیست هزار پوند رسید.

هرخواننده‌ای بنا بر عقیده خود میتواند ارزشی این دو مبلغ را باقیمت طلا و نقره بسنجد، اما مبلغ یک میلیون لیره انگلیسی حاصل محاسبه است به نازلترین نرخ طلا و نقره. عبادتگاهی با جلالت یادگاری نیکو و پسندیده است از ذوق ملی و مذهب هر قومی، و بیننده مشتاق که به درون کلیسای ایا صوفیه داخل می‌شد و به زیر گنبد می‌رسید شاید در دل چنین می‌پنداشت که این عمارت باید خانه خدا و حتی کار دست او باشد. با این همه چون آن را با دستگاه بدن پست‌ترین حشره‌ای بسنجیم که بر روی عبادتگاه می‌خزد چه بی‌لطف می‌نماید فنونی که در آن بکار رفته است و چه حقیر و ناچیز زحمتی که در ساختنش بر خود هموار کرده‌اند!

آن‌چه به شرح در باب عمارتی گفته‌اند که دست زمان نیز به هتک حرمت آن نکوشیده است، شاید گواه صحت داستانهای باشد که در باره آثار بیشمار ژوستینیان روایت می‌کرده‌اند، آثاری که وی به مقیاسی اندک‌تر و براساس کم‌دوام‌تر بنا نهاد. تنها در شهر قسطنطنیه و حومه آن ژوستینیان بیست و پنج کلیسا را وقف تکریم عیسای مسیح و مریم عذرا و قدیسین کرد. بیشتر این کلیساها را به زر و سنگ مرمر آراسته و برای هر یک به حسن تدبیر در میدانی معمور یا بیشه‌ای فرخناک یا کرانه دریا، یا تلی مرتفع که مشرف بر قاره آسیا و اروپا بود موضعی برگزیده بودند. بنای کلیسای حواریون مقدس در قسطنطنیه و کلیسای یحیی مقدس در افسوس به ظاهر مانند یکدیگرند، و گنبدهای آنها را خواسته‌اند که مثال گنبدهای ایا صوفیه بسازند اما محرابگاه را به درست اندیشی در زیر رأس گنبد قرار داده‌اند در ملتقای چهار رواق باشکوه سرپوشیده که اتصال آنها با هم شکل صلیب یونانی را به دقت بیشتر نمایان می‌کرد و عذرای اورشلیم بحق باید از عبادتگاهی که مرید و الامقام او در مکانی نامساعد بنانهاد خشنود باشد. در این مکان نه زمینه کار فراهم و نه مصالحی در دسترس معمار بود. پس قسمتی از دره‌ای عمیق را پر کردند چندانکه باکوه هم ارتفاع شد و زمینی مسطح به وجود آمد. آنگاه سنگهای معدنی را که در مجاورت این مکان بود به اشکال موزون بریدند



و هر قطعه سنگی را بروی ارا به‌ای مخصوص قرار دادند که چهل گاونر بسیار قوی آن را می‌کشیدند، و برای عبور این پارهای گران وزن راهها را فراخ کردند بلندترین درختان کاج سربرافراشته لبنان را برای به کار بردن در این کلیسا به دست آوردند، و از کشف رگه معدنی مرمر سرخ در وقت لازم ستونهای زیبای آن به وجود آمد که ایوان خارجی کلیسا بردوتای آنها استوار بود و آنها را بزرگترین ستونهای دنیا می‌دانستند. جود و سخای امپراطور دیندار شامل سراسر ارض مقدس گردید، و اگر خرد درست اندیش عمل وی را در ساختن یا مرمت دیرهای راهبان اعم از زن و مرد محکوم نموده است، مردم مهربان خیراندیش باید ثناخوان او باشند به سبب چاههای آب که وی برای زائران خسته و امانده کند و بیمارستانهایی که برای تسکین آلام ایشان بنا نهاد. کشور مصر بعلت خوی تفرقه افکنی مذهبی و خروج از جماعت پیرو سنت عیسوی مستحق مساعدت مالی امپراطور نبود، ولیکن در سوریه و افریقا اندکی به علاج آلام و مصائب جنگ و زلزله پرداختند، و کارتاژ و انتاکیه برای خلاص خود از بلای ویرانی به حق باید نام ولینعمت رؤوف خویشان را محترم داشته باشند. تقریباً برای تکریم هر قدیسی که نامش در فهرست اسامی اولیاء خدا آمده است عبادتگاهی ساختند و تقریباً هر شهری در امپراطوری شرقی از مزایای کامل قنات و پل و بیمارستان بهره‌مند گردید، ولیکن پادشاه کریم گشاده دست را که جز به کارهای خطیر یا مهم نمی‌پرداخت ننگ آمد از تن در دادن به تمنیات اتباعی که خواهنده اسباب تجمل از قبیل حمام و تأثر بودند. ژوستینیان که در خدمت خلق کوشنده بود به‌شان و عظمت مقام خود و آسایش خویشان نیز بی‌التفات نبود. کاخ ییزانسی که بر اثر حریق آسیب دیده بود تعمیر شد و جلال و شکوهی تازه یافت و از مشاهده دهلیز این قصر تصویری از تمامی بنا را به چشم اندیشه توان دیدن. این دهلیز را به سبب درها یا شاید سقف آن به «مسین» یا «برنجین» ملقب کرده بودند. گنبد رواقی وسیع و چهار ضلعی بر ستونهای عظیم استوار بود و کف رواق و دیوارهای آن را با مرمر رنگارنگ پوشانیده بودند. فی‌المثل مرمر زمردین رنگ لاکونیا، و سنگ سرخ آتشین یا سنگ سپید فریجیه که رگه‌های متقاطع

به رنگ سبز دریائی در آنها دیده میشد. بر سطح درونی گنبد و دیوارهای داخلی این عمارت تصویرهایی از سنگریزه رنگارنگ نقش کرده بودند که نماینده افتخارات روم شرقی در فتوحات افریقائی و ایتالیائی بود. در ساحل آسیائی دریای مرمره اندکی در سمت شرقی شهر کلسدون کاخ وحدائق گران قیمت هیروم<sup>۱</sup> را برای اقامت تابستانی ژوستینیان و علی‌الخصوص تنودورا مهیا کرده بودند. شاعران آن زمان در وصف پیوند نادری که میان هنر و طبیعت در این کاخ و باغهای آن مشهود بود و نیز از جمال شادی آفرین حوران<sup>۲</sup> بیشه‌ها و چشمه‌های آب و امواج دریا شعرها سروده‌اند. با این همه خدم و حشم سلطان که بدنبال دربار بدین جایگاه می‌آمدند از مساکن نامناسب خود شکوه می‌نمودند، و حوران<sup>۳</sup> بیشه و دریا غالباً از پورفیوریو<sup>۴</sup> هراسان می‌شدند. این پورفیوریو وال ماهی مشهوری بود به پهنای ده ذراع و درازای آن به سی ذراع می‌رسید، و پس از آن که بیش از نیم قرن در آبهای دریائی قسطنطنیه زحمت افزای خلق بوده بود اکنون در دهانه رود سان گاریس<sup>۵</sup> عاجزانه به گل درنشته بود.

### تعطیل مدارس آتن

ژوستینیان مدارس آتن و منصب کنسولی رم را منحل کرد با آن که این هر دو حکیمان و قهرمانان بسیار به عالمیان داده بودند. مدارس آتن و منصب کنسولی از دیرباز راه انحطاط پیموده و شأن و ارزش نخستین خود را از دست داده بودند. با این همه سزاوار چنانست که پادشاهی را سخت ملامت کنیم که خود از سر آرز و حسد به برانداختن آثار ویران و نیمه‌جان دستگاهها و سنن استقرار یافته‌ای کوشید که همگان عزیز و محترمش می‌داشتند.

آتن پس از پیروزی در جنگ با ایرانیان فلسفه را از اپونا<sup>۶</sup> و علم بلاغت

۱ - Heracum - ۲ - حور را در عربی بجای nymph بکار می‌برند و در اساطیر رومی و یونانی این نام به خدایانی اطلاق شده است که زن بودند و بسیار زیبا و در بیشه و چشمه و دریا و بر روی درختان نیز می‌زیستند.  
 ۳ - Porphyrion - ۴ - Sangaris - ۵ - اپونا نام ناحیه‌ای بوده است در ساحل غربی آسیای صغیر که یونانیان یازده قرن قبل از میلاد مسیح در آن متوطن شدند.  
 ( مترجم )

را از سیسیل اخذ و از آن خود کرد چندان که تدریس و مطالعه فلسفه و فن بلاغت میراث شهری شد که مردم آن در دورانی برابر با طول عمر انسان نیروی فکر و قدرت ابداع و ابتکار قرون و اعصار و میلیونها نفوس بشری را خلاصه کردند. انسان واقف به ارزش و اعتبار گوهر نفس آدمی، با یادآوری این نکته ساده شاد و مباهی می‌شود که ایسقراط سخنوریار و همدم افلاطون و گزنفون و شاید مددکار توسید مورخ بوده و هنگام عرضه کرد اودیپ سوفوکل و ایفی ژنی اوری پید حاضر و ناظر بوده‌است، و شاگردان وی یعنی اسکی‌نزا و دموستن برای کسب تاج وطن پرستی در حضور ارسطو که استاد تئوفراستوس بود با هم به بحث و جدل پرداختند و تئوفراستوس خود با بنیان‌گذاران فلسفه اپیکوری و زنون یا رواقی در آتن تعلیم بلاغت میکرد. جوانان زیرك و هوشیار آتنی که از منافع و مزایای تعلیم و تربیت شهر خود برخوردار بودند آنچه را فرا گرفته بودند بی‌هیچ غبطه‌ای به جوانان بلاد دیگری آموختند. دوهزار شاگرد در پای درس تئوفراستوس می‌نشستند و به تعلیم وی گوش فرامی‌دادند. مدارس که فن معانی و بیان تدریس میکردند باید که در آن وقت هنوز پر شاگردتر از مدارس حکمت و فلسفه بوده باشند، و شاگردان بسیاری که پی در پی از این مدارس بیرون می‌آمدند شهرت نام استادان خویشان را در اقصی نقاط سرزمینی منتشر کردند که یونانش می‌خواندند و زبانش نیز یونانی بود. مرزهای این سرزمین بافتوحات اسکندر گسترده‌تر شد و هنر یونان پس از محو آزادی و از میان رفتن سیطره این کشور نیز پایدار ماند و جماعتی از یونانیان که مقدونیان ایشان را در مصر و در نقاط بسیاری در آسیا متوطن کرده بودند غالباً راهی بس دراز به عزم زیارت عرائس شعر و ادب و فنون جمیله‌طی می‌کردند و برای پرستش اینان به معابد دلخواه خود در سواحل ایللی‌سوس روی می‌آوردند. فاتحان رومی تعلیم اتباع و اسیران یونانی را با احترام می‌شنیدند. نام سیسرون و هوراس در فهرست اسامی اعضاء مدارس آتنی مندرج بود، و پس از آن که سیطره رومیان

۱ - سخنور آتنی و رقیب دموستن که قریب به چهار قرن پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کرده است .  
( مترجم )

به تمامی مستقر گردید بومیان ایتالیا و افریقا و بریتانیا در پیشه‌های آکادمی همگفت و همنشین دیگر شاگردان مشرقی بودند. مطالعه فلسفه و خواندن درس بلاغت با مزاج کشوری سازگار است که حکومتش منتخب مردم باشد زیرا که چنین حکومتی آزادی تحقیق و تفحص را تشویق میکند و فقط به قدرت اعتقاد راسخ سر تسلیم فرود می‌آورد. در جمهوری رم و یونان هنر سخنوری نیرومندترین عامل وطن پرستی و وسیله نیل به منتهای مطلب بود، و از مدارسی که علم معانی و بیان می‌آموختند گروه کثیر ارباب سیاست و قانونگذاران بیرون آمدند. هنگامی که آزادی بحث عمومی ممنوع گردید مرد فصیح بیان به مدد حرفه شریف و کالت ممکن بود که در دفاع از مدعای بیگناهی و حق و انصاف سخن بگوید، و نیز ممکن بود که از قریحه خویشان سوء استفاده کند و آن را در حرفه سودمندتری بکار ببرد که حرفه مدیحه گوئی بود. همین اصول و قواعد بر خطابه‌های خیال پرور استدلالیانی نیز حاکم بود که تعلیم فلسفه و علم معانی و بیان میکردند و نیز بر منشآت تاریخ نویسانی که زیبایی‌آنها از نوعی ساده‌تر و با وقارتر بود. دعوی «مذاهب» گوناگون فلسفی مبنی بر آشکار نمودن اسرار ذات الهی و جوهر وجود آدمی و همه کائنات برانگیزاننده حس کنجکاوی در جوینده معرفت فلسفی بود و چنین کسی به مقتضای مزاج فکر ممکن بود که شک کند چنان که اصحاب شک در امکان حصول به علم یقین شک کرده‌اند و یکدله با پیروان زنون رواقی پیوسته‌اند یا به خویشان بینی با افلاطون در باب مسائل نظری تأمل نموده و به حدس و قیاس پرداخته‌اند یا با ارسطو سخت بحث و جدل کرده‌اند. خود بینی «مذاهب» مخالف نیز سعادت و کمال معنوی را محدود به مرزی کرده بود که رسیدن بدان محال بود. با این همه مسابقه میان دو گروه عالی و سودمند بود. شاگردان زنون و حتی مریدان اپیکور را آموخته بودند که بکوشند و عذاب بکشند، و اثر مرگ پترونیوس در سرافکنده کردن پادشاهی ستمگر کمتر از مرگ سنکا نبود زیرا که عجز و ناتوانی چنین پادشاهی را آشکار کرد. پرتو نور علم و معرفت را نمی‌توانستند به چهار دیواری شهر آتن محدود کنند زیرا که نویسندگان بی‌مانند آن با همه ابناء بشر سخن می‌گویند.

اساتیدی که در این وقت می‌زیستند به ایتالیا و آسیا مهاجرت کردند، و در ایام بعد شهر بری‌توس به مطالعهٔ قانون و علم حقوق اختصاص یافت و طب و نجوم را در مدارس اسکندریه می‌آموختند. اما مدارس آتن که تعلیم فلسفه و فن معانی و بیان می‌کردند شهرت برتری خود را از دوران جنگهای پلوپونزی تا عهد سلطنت ژوستینیان همچنان حفظ کردند. آتن درجائی قرار گرفته بود که خاکش خشک و بی‌حاصل ولیکن هوایش خوش و صافی بود، و با دریا همجوار و از آزادی کشتی-رانی برخوردار، و دارای آثار هنر باستانی بود. امر حکومت و تجارت آرامش این مآمن مقدس را به ندرت برهم می‌زد و آخرین نسل آتنیان قدیم به قدرت فکر و روشنی ذهن و پاکیزگی ذوق و زبان و آداب خوب اجتماعی ممتاز بودند و نیز از بزرگواری پدرانشان اندک اثری لااقل در گفتار ایشان آشکار بود. مدرسهٔ فلسفه افلاطونی در بیشه‌های آکادمی بود، و آموزشگاه مشائیون یا پیروان فلسفه ارسطوئی و مدرسه فلسفه زنونى یا رواقی و گلستانهائی که شاگردان در آنها فلسفهٔ اپیکوری می‌آموختند همه در حومه شهر قرار داشت، و در آنها درختها کاشته و آنها را با مجسمه‌ها آراسته بودند، و فیلسوفان در عوض آنکه خویشان را در حجره‌ها زندانی کنند در گردشگاههائی وسیع و خرم و باصفا درس میگفتند که در ساعات مختلف شبانروز گاهی به ورزش جسم اختصاص داشت و زمانی به تمرین و پرورش فکر. در این مراکز محترم علم و دانش روح مؤسسين و نبوغ ایشان هنوز زنده بود، و آرزوی جانشینی این استادان خردآموز حس رقابتی برمی‌انگیخت که در آن فرومایگی نبود، و پس از خالی شدن کرسی تدریس مردمی داننده و روشن بین شایستگی هر داوطلبی را برای مقام استادی تعیین می‌کردند و با رأی آزاد دربارهٔ آن تصمیم می‌گرفتند. اجرت معلمان آتنی را شاگردان ایشان می‌پرداختند برحسب احتیاجات معلم و شاگرد و استعداد و قریحه ایشان، و چنین می‌نماید که اجرت به تفاوت از یک مینا (در حدود صد درهم) تا یک تالان (در حدود ۴۴۳ لیره انگلیسی) بود، و ایسقراط که آزمندی معلمان فلسفه و علوم دیگر را استهزاء می‌کرد در مدرسه خود برای تدریس علم معانی و بیان از هریک از حد شاگردش مبلغی معادل

سی‌پوند انگلیسی طلب میکرد. مزدکار و کوشش حق است و شرافتمندانه است معذک همین ایسقراطی که گفتیم به دریافت نخستین اجرت ماهانه اشک از چشمانش جاری گردید، و چون فیلسوف رواقی را برای وعظ کردن در باب پستی و حقارت مال دنیا اجیر می‌کردند پس او باید که از شرمساری سرخ روی شده باشد، و اگر برمن معلوم شود که ارسطو یا افلاطون چندان از مثال سقراط دور و فرومایه شده بودند که متاع دانش را به زر سودا کنند سخت متأسف می‌شوم. اما مقداری زمین و خانه‌ای چند را به اجازه قانون و بنا بر وصیت دوستان استاد مرده بر کرسیهای تدریس فلسفه در آتن وقف کردند. اپیکور باغهایی را که به مبلغ چهل و هشت مینا یا دویست و پنجاه پوند خریده بود به ارث به شاگردان خود بخشید با مبلغی که معاش مقتصدانه و جشنهای ماهانه ایشان را کفاف می‌کرد. از میراث افلاطون سالانه مال الاجاره‌ای بدست می‌آمد که به تدریج در مدت هشت قرن از سه هزار سکه طلا به یک هزار سکه طلا رسید. مدارس آتن در ظل حمایت داناترین و پرهیزکارترین سلاطین رومی قرار گرفت. مقرر کتابخانه‌ای که هادریان تأسیس کرد رواقی بود مزین به تصویرها و مجسمه‌ها و سقفی از رخام معرق<sup>۱</sup> شفاف که متکی بر یکصدستون مرمر فریجیه‌ای بود. کرم طبع امپراطوران آنتونینی وظیفه‌ای برای استادان مقرر کرد که از عوائد کشوری پرداخته می‌شد، و به هر استاد علوم سیاسی، و علم معانی و بیان، و مدرسان فلسفه افلاطونی و ارسطوئی و زنونی و اپیکوری سالانه وظیفه‌ای می‌رسید به مبلغ ده هزار درهم یا بیش از سیصد لیره استرلینگ انگلیسی. پس از مرگ مارکوس این عطیه‌های سخاوتمندانه و مزایائی که وابسته به «سریرهای» ملک معرفت بود همه را از میان بردند و پس از مدتی دگر بار برقرار کردند، و گاهی از آنها کاستند و زمانی بر آنها افزودند. اما در روزگار پادشاهی جانشینان کنستانتین هنوز اثری از جود و سخای شاهانه باقی بود، و انتخاب مستبدانه مدرسی ناشایسته برای مقام استادی شاید که فیلسوفان آتنی را برمی‌انگیخت تا بروزگار گذشته تأسف خورند که استادان فقیر اما مستقل بودند و عجیب است

۱ - سنگی سخت که ظاهراً شیبه مرمر و دارای نقش و نگار است اما از جنس مرمر نیست.

که امپراطوران آنتونینی عنایت خالی از حُب و بغض خویشان را شامل پیروان هر چهار «مذهب» فلسفی کردند و همه را به یک اندازه سودمند یا لاقِل به یک اندازه بی زیان شمردند. در ایام پیشین سقراط موجب سربلندی وطن خود و نیز باعث بدنامی آن بود، و نخستین دروس اپیکور چندان به گوش آتِنیان متدین عجیب و عواطف معنوی ایشان را ناخوشگوار آمد که باتبعید وی و معاندانش همه بحثها و جدالهای باطل را که بر سر ماهیت ذات خدایان در گرفته بود خاموش کردند. اما سال بعد بانقض حکمی که به شتابزدگی صادر گشته بود آزادی دوباره در مدارس برقرار گردید زیرا که تجربه قرون و اعصار بر آتِنیان ثابت نموده بود که خصائص معنوی فیلسوفان از تنوع قیاسات این طایفه در باب الوهیت اثر نمی پذیرد.

اثر ویران کننده قدرت جنگی اقوام گتی در مدارس یونان کمتر و در استقرار دین جدید بیشتر بود، دینی که کشیشانش به کار گرفتن خرد درست اندیش را منسوخ نمودند و برای حل هر مسأله مشکلی به یکی از مواد آئین نامه دینی استناد و کافر و شکاک را محکوم و به آتش جاودانی حواله کردند. روحانیون دین عیسوی در مجلدات بسیاری که حاوی مسائل و مباحث مشکل جدال انگیز بود ضعف نیروی ادراک و فساد باطن آدمی را بشرح گفتند و حکیمان ایام باستانی را به سبب غرائز طبیعی انسانی که در ایشان بود نکوهش کردند، و جویندگی معرفت و تفحص در مباحث فلسفی را مذموم و جوینده را بدکار دانستند که مؤمن خاضع از روح تفحص بیزار یا لاقِل مزاج طبع وی با آن ناسازگار است. فرقه ای از پیروان فلسفه افلاطونی هنوز پایدار بودند و اگر افلاطون زنده می بود شرمش می آمد که این طایفه را از آن خود بداند زیرا که این گروه یک اصل عالی قیاسی را با جادوگری و آداب خرافاتی درهم آمیخته و چون در جهان مسیحیت تنها مانده بودند لاجرم کینه دستگاه مذهبی و دولتی را نهانی در دل می پروردند که تیغ قساوت این هردو بر فراز سرشان معلق بود. تقریباً یک قرن بعد از سلطنت جولیان، پروکلوس رخصت یافت که در آکادمی در جایگاه تدریس فلسفه به تعلیم شاگردان پردازد، و کار و کوشش او تا بدان حد بود که غالباً در یک روز پنج بار تدریس و هفتصد سطر انشاء میکرد. فکر تیزبین

این حکیم در مشکلترین مسائل مربوط به علم اخلاق و علم ماوراءالطبیعه تفحص می کرد. پروکلوس تن به خطر در داد و هیجده دلیل آورد در اثبات غلط بودن یکی از اصول دینی عیسوی و آن کیفیت آفرینش دنیاست. اما پروکلوس خود در فواصل مطالعه «شخصاً» با پان<sup>۱</sup> و اسکولا پیوس<sup>۲</sup> و می نروا<sup>۳</sup> گفتگو می کرد. این خدایان در نهان راز اصول دینی و اعمال مذهبی خاص خویشان را براو افشاء کرده بودند و او مجسمه های به خاک افتاده ایشان را می پرستید با این ایمان راسخ که مرد فیلسوف که وطنش همه عالم است باید که خادم همه خدایان عالم باشد. کسوف خورشید از نزدیک شدن پایان عمر پروکلوس خبرداد و شرح زندگی او و شاگردش ایزی دور که دو تن از دانشمندترین پیروان ایشان نگاشته اند تصویر است اسفانگیز به قلم کلام از ایام پیر کودکی که دومین دوران نارسائی عقل آدمی است با این همه زرین سلسله جانشینان پروکلوس- لقبی که محبانه بر این گروه نهاده اند- پس از مرگ وی چهل و چهار سال دوام یافت تا وقتی که منشور ژوستینیان سکوت جاودانی را بر مدارس آتن حکم فرما کرد و اندوه و خشم تنی چند از باقی ماندگان دوستان علم و مذاهب خرافاتی یونان را برانگیخت. هفت یار فیلسوف که عبارت بودند از دیوژن و هرمیاس و یولالیوس و پریشن و داماسیوس و ایزی دور و سیمپد لی سیوس از قبول کیش سلطان خویش امتناع ورزیدند و بر آن شدند که در طلب آزادی به کشوری بیگانه بروند زیرا که ایشان را در وطن خود از آزادی محروم کرده بودند. اینان شنیده و به سادگی باور کرده بودند که جمهوری افلاطون به حقیقت در حکومت فردی ایران روی نموده است و پادشاهی وطن دوست بر سعادت مندترین و با فضیلت ترین همه ملل فرمانروائی میکند. اما هفت یار فیلسوف چنان که باید به زودی دریافتند و از کشف خود در حیرت فرو رفتند که ایران نیز از کشورهای دیگر مستثنی نیست و خسرو انوشیروان که خود را

۱ - پان خدای مزرعه و جنگل و ددو دام و چوپانی

۲ - اسکولا پیوس خدای طب

۳ - می نروا الهه حکمت و مهارت فنی و اختراع



حکیم و فیلسوف می‌خواند خویشتن بین و بی‌رحم و جوینده کام است، و روح تعصب و عدم تسامح در میان مؤبدان رائج است، و اعیان کشور مغرورند و متکبر، و درباریان بنده وارند، و عمال دیوان جائزند و گناهکاران بعضی اوقات به مکافات عمل بد گرفتار نمی‌آیند و بیگناهان غالباً ستمکش و مظلومند. نو میدی فیلسوفان از مشاهده اوضاعی چنین، ایشان را چندان برانگیخت و به خشم آورد که از فضائل واقعی ایرانیان نیز غافل ماندند، و از تعدد زوجات و سریه‌های بسیار که مردان داشتند و رسم ازدواج با محارم و نیز نهادن جسد مردگان در پیش لاشخوران در عوض سوزاندن یا پنهان کردن آنها در زیر خاک سخت خشمگین شدند شاید بیش از آنچه برازنده حرفه ایشان بود. بازگشت عجولانه فیلسوفان خود مبین توبه و ندامت بود و ایشان آشکارا گفتند که دوست‌داریم که در اقصی نقاط امپراطوری بمیریم و از ثروت و عنایت پادشاه بیگانه برخوردار نشویم. ولیکن باید گفت که از این سفر فایده‌ای نیز برگرفتند که نور محض است و پرتو آن شمائل خسرو را تابناک می‌نماید زیرا که خسرو آمرانه از رومیان خواست که هفت حکیم دانا را که به دربار ایران آمده بودند از قوانین جزائی که ژوستینیان برای اتباع غیر مسیحی خود مقرر داشته

۱ - ظاهراً خسرو انوشیروان در ۵۱۴ میلادی به سریر سلطنت بر نشست. وی به رسم شاهان پیشینه به مخالفان خود رحم ننمود و مزدکیان را آزارها کرد و گفته‌اند که صد هزار تن از ایشان را بکشت ولیکن در طبع او قدرت و عطوفت با هم در آمیخته بود و هم به این سبب است که ایرانیان وی را عادل لقب داده‌اند. شرح کارهای بزرگ و تشکیلات منظم مملکتی و حفظ امنیت راهها و سعی در جلب سیاح به ایران و مهمان‌نوازی و گشاده دستی او در نوشته‌های بسیار آمده است. پروفیسور پرون معتقد است که آمدن هفت فیلسوف یونانی به ایران اثری مهم در پیدایش عرفان و تصوف ایرانی داشته است. خسرو به کسب معرفت و خواندن آثار افلاطون و ارسطو که بفرمان وی ترجمه شده دل بسته بود و دانشگاه جندی شاپور را هم او بنا نهاد و شاگردان در آنجا علم طب می‌آموختند و بفلسفه و دیگر فنون ادب نیز التفات داشتند. فرمانهای اردشیر در زمان این شاهنشاه دادگستر دوباره انتشار یافت و قانون عالی کشور به شمار آمد. «خدای نامه» یا کتاب شاهان در ایام وی نوشته شد و حاوی تاریخ واقعی و افسانه‌ای ایران بود. مأخذ داستانهای کلیله و دمنه که اثر پیلای حکیم هندی بود و نیز شطرنج و نیل را به فرمان خسرو به ایران آوردند، و چنانکه قبلاً در متن این کتاب آمده است تخم کرم ابریشم را نیز دو راهب ایرانی از ختن خارج کردند و به ایران و روم بردند. مجمل آن که گذشته از فتوحات عظیم کسری انوشیروان، ملوک ایران در ایام وی بازارگاه مبادله کالای فکری و فرهنگی میان مشرق زمین و مغرب زمین بود. (مترجم)

بود معاف بدارند، و این حق خاص از شرائطی است که به صراحت در پیمان نامه صلح ذکر شد و آگاهی و هشیاری شفیع زورمند و توانا ضمان حفظ آن بود. سیمپلی سیوس و یاران وی عمر خود را در فراغ و گمنامی به پایان بردند و چون شاگردی از ایشان نماند لذا فهرست دراز اسامی فیلسوفان یونانی با نام ایشان به آخر میرسد، فیلسوفانی که با وجود عیبه و خطاهای بسیار به حق سزاوار تحسین و آفرینند که ایشان داناترین و پرهیزگارترین کسانی از معاصران خود بودند. نوشته های سیمپلی سیوس هنوز موجود است. تفسیرهایی که وی بر نظریه های فلسفی مادی و ماوراء الطبیعی ارسطو نگاشته اکنون منسوخ است چنانکه رسم رائج هر روزگاری منسوخ می شود، ولیکن تعبیری که وی از فلسفه اخلاقی اپیکتتوس نموده در کتابخانه های اقوام و ملل محفوظ و نمونه کمال هنر است در نویسنده گی، و به سبب اعتقاد راسخ به لاهوت و ناسوت به نیکوترین وجهی شایسته رهنمونی اراده و زدودن دل از زنگ آلایشها و تقویت نیروی فهم و ادراک آدمیانست.

### زوال منصب کنسولی رم

مقارن همان ایامی که فیثاغورث حکیم یونانی عنوان فیلسوف را اختراع کرد رسم آزادی و منصب کنسولی را نیز بروتوس مهتر در رم بنیان نهاد. از تحولاتی که در منصب کنسولی روی نمود گاهگاهی در این تاریخ ذکر به میان آمده است، و چنان که توالی حوادث و وقایع بر ما روشن نموده از این منصب که در اول واقعی بود به تدریج سایه ای و آنگاه اسمی بیش برجای نماند. نخستین عمال دیوان را در دوران جمهوری، مردم برمی گزیدند تا درسنا و در اردوگاه قدرت خویشان را در امور صلح و جنگ بکار ببرند، همان قدرت و اختیاری که در ایام بعد به امپراطوران منتقل گردید. ولیکن این منصب عالی باستانی سستی شده بود که رومیان و اقوام کم فرهنگ ییگانه نیز تا دیر زمانی محترمش می داشتند. مورخی گوتیکی نژاد کنسولی تئودوریک را می ستاید و آن را اوج جلال و عظمت دنیوی می داند، و پادشاه ایتالیا خود تهنیت گوی این نازپروردگان طالع بلند بود

که یک سال تمام فارغ از تکالیف منصب از جلال و حشمت سریر کنسولی متمتع می‌شدند، و پس از گذشت یک هزار سال امپراطوران روم و قسطنطنیه دو منصب کنسولی را از نو به وجود آوردند و قصدشان فقط این بود که آن سال را نامی و تاریخی بدهند و برای مردم عیدی درست کنند. ولیکن مخارج این عید، که توانگران و مردم ظاهرپرست در برگزاری مراسم آن هوس برگزشتن از پیشنهاد را در سر می‌پروردند، اندک اندک افزون‌تر شد تا به مبلغ عظیم هشتاد هزار پوند رسید. در میان سناتوران داناترین ایشان از قبول منصب کنسولی سر باز زدند زیرا که این جاه، و جلالش را نیز باطل و بیهوده می‌دانستند و نتیجه‌اش به یقین نیازمند شدن زن و فرزند بود، و وقفه‌های مکرری را که در آخرین دوران جشنهای کنسولی روی می‌نمود ناچار باید به بی‌رغبتی سناتوران به قبول منصب مذکور نسبت بدهم. اسلاف ژوستینیان طالبان کم ثروت‌تر منصب کنسولی را از بیت‌المال ملت یاری کرده بودند. تا شؤون این مقام محفوظ بماند. اما ژوستینیان ممسک بخیل روشی ارزانتر و آسانتر برگزید و آن اندرزگفتن و فرمان دادن بود. منشور سلطانی شمار مسابقات اسب دوانی و ارباه‌رانی و بازیهای قهرمانی و موسیقی و تأثر پانتومیمی و شکار حیوانات وحشی را به هفت «نمایش» محدود کرد، و به مراعات احتیاط سکه‌های کم ارزش نقره را جایگزین مسکوک زر کردند که در ایام پیش اگر امپراطوری به گشاده دستی مقدار کثیر آن را در میان جمع مردم می‌پراکند آشوب برمی‌انگیخت و باعث مستی و می‌گساری می‌شد. با همه این تدابیر احتیاط کارانه و مثالی که ژوستینیان خود به دست داد سلسله کنسولی سرانجام در سیزدهمین سال سلطنت وی به پایان رسید، و شاید این پادشاه مستبد مزاج از زوال منصبی خشنود بود که به آرامی منقرض گردید زیرا که این منصب رومیان را عبرت آموز و یادآور آزادی قدیم بود. با این همه یاد انتخاب سالانه کنسولان همچنان در خاطر مردم زنده ماند و ایشان احمقانه در انتظار تجدید سریع آن و ثناگوی پادشاهانی بودند که یکی پس از دیگری از سر لطف و عنایت عنوان کنسولی را در نخستین سال سلطنت برای خود برمی‌گزیدند، و پس از مرگ ژوستینیان سه قرن گذشت تا عاقبت توانستند به حکم قانون به الغاء

منصب منسوخی پردازند که رسم و عادت آن را باطل نموده بود. از این پس روش ناقص تشخیص سالها با نامگذاری آنها به اسم یکی از صاحبمنصبان دیوانی از میان رفت و به جای آن مبدائی برای تقویم تعیین گردید که بسیار مفید بود. یونانیان<sup>۱</sup> مبدأ تاریخ را آفرینش جهان دانستند به موجب ترجمه تورات به زبان یونانی. از روزگار شارلمان لاتینیان یا پیروان مذهب کاتولیکی رومی تاریخ ایام را از ولادت حضرت مسیح حساب کرده‌اند.

در ذیل افتخارات سلطنت ژوستی نیانی دو کیفیت نهفته بود که در آنها زبان وویال بود. یکی از این دو افراط در اقتصاد بود و دیگری عدم توفیق این پادشاه در برقراری صلح و وفاق میان متصرفات شرقی و غربی. زن بسیار لایق و کاردان او یعنی تئودورا پیرو مذهب یعقوبی بود که بر اصل وحدت طبیعت مسیحائی استوار است، وحدتی که از ترکیب طبیعت خدائی و بشری در عیسی پدید آمده است. پس از مرگ تئودورا در سال ۵۴۸ میلادی ژوستی نیان کوشید تا دل پیروان این مذهب را بدست آورد و اگر در این کار کامیاب شده بود شاید که متصرفات شرقی به او وفادار می ماندند. ولیکن اصول دینی این فرقه چندان با اصول دین اسلام شباهت داشت که با ظهور قدرت اسلام متصرفات شرقی ناگزیر به سهولت از او روی گردانند.

در فصل چهارم و یکم<sup>۱</sup> گیبون به وصف فتوحات (۵۳۳-۵۴۰) ژوستی نیان می پردازد. امپراطور به وسیله دو تن از سرداران سپاه خود یعنی بلی زاریوس و ناریسیس مرز شرقی امپراطوری را حفظ کرد، و افریقا و قسمتی از اسپانیا را از واندالها باز پس گرفت و مدیترانه را دگر باره دریای رومی کرد. بلی زاریوس

۱ - گفته‌اند که جهان در روز اول سپتامبر در پنج هزار و پانصد و هشت سال و سه ماه و بیست و پنج روز پیش از میلاد مسیح آفریده شد، و یونانیان و مسیحیان شرقی و حتی مردم روسیه، تا عهد سلطنت پطر اول، این روز را مبدأ تاریخ می دانسته‌اند.

از هفت هزار و چند سالی که بنا به گفته جولوس آفریکانوس از آفرینش جهان گذشته سه هزار سال آن جهل و ظلمت محض بوده است، و تاریخ دو هزار سال پس از آن نامعلوم و آمیخته به افسانه است. دوران هزار ساله بعد با امپراطوری ایران و جمهوری رم و آتن آغاز می شود. هزار سال پس از سقوط امپراطوری روم در مغرب زمین امریکا کشف شد، و پانصد سالی که از کشف قاره جدید می گذرد دوران جدید تاریخ و شاهد وضع تازه اروپا و سایر ابناء بشر است.

۱ - این دو فصل در متن ملخص کتاب محفوظ است.

حکومت استروگتی را در ایتالیا برانداخت و رم را از نو به دست آورد و در برابر اقوام گتی که می‌خواستند رم را محاصره کنند پایداری نمود و پیروز شد و پس از آن راونا را محاصره کرد و گرفت .

درفصل چهل و دوم<sup>۱</sup> گیبون به نقل داستان نهضت قوم لومباردی و ظهور قوم ترك و اسلاو می‌پردازد .

## فصل چهل و سوم

آخرین فتح بلی زاریوس و مرک او . خصائل ژوستی‌نیاں و مرک او . ستارگان دنباله‌دار و زلزله‌های بسیار و وبا و طاعون در دوران سلطنت ژوستی‌نیاں .

قوم گت در زمان سلطنت توتیلا پادشاه گتی‌نژاد ایتالیا قیام کردند و رم را در سال ۴۶۰ میلادی تصرف کردند . بلی‌زاریوس این شهر را بازپس گرفت ولیکن قوم گت پس از احضار بلی‌زاریوس آن را دگر باره گرفتند . در سال ۴۶۰ میلادی ناریسیس خواجه سرا توتیلا را شکست داد و رم را آزاد کرد ، و پس از آن جانشین توتیلا را نیز که نامش تی‌ایاس و آخرین پادشاه قوم گت بود مغلوب کرد و حمله سپاه فرانکها و آلمانیان را درهم شکست . در این وقت فرمانروایان راونا که نمایندگان امپراطور در قسطنطنیه بودند بر تخت سلطنت پادشاهان گتی نشستند . ناریسیس خود نخستین فرمانروائی بود که زمام امور را در دست گرفت و بیش از پانزده سال بر سراسر ایتالیا حکومت کرد .

### آخرین فتح بلی‌زاریوس و مرک او

من می‌خواهم که باورکنم اما به یقین نمی‌توانم گفت که بلی‌زاریوس از صمیم دل در پیروزی ناریسیس شادی کرد . با این همه او که به اهمیت فتوحات درخشان خود واقف بود شاید آموخته بود که حسد نوزد و قدرکفایت رقیبی را

بشناسد و تاج افتخار پاداش دوران سکون و آسایش این سالخورده مرد جنگاور بود که با آخرین پیروزی خود امپراطور و پایتخت او را از حمله اقوام بیگانه شمالی نجات داد. نومییدی این اقوام کم فرهنگ که هر سال به متصرفات اروپائی می آمدند از شکستهای اتفاقی کمتر بود، و دوگانه امید غارت و اعانت نقدی هیجانی بیشتر در ایشان بر می انگیخت. در سی و دومین زمستان سلطنت ژوستی نیان رود دانوب منجمد شد و قطریخ بسیار بود. سواره لشکر بلغاریان به راهبری زابرگان به جانب قسطنطنیه روی نمود و انبوه کثیر و مختلطی از مردم اسلاوی به دنبال لوای او رهسپار گشتند. رئیس قبائل وحشی بی هیچ مقاومتی از رود و کوه گذشت و افواج خود را در سراسر مقدونیه و تراس پراکنده کرد و با سواران خویشان که شمارشان از هفت هزار افزون نبود به کنار دیوار درازی رسید که باید اقلیم قسطنطنیه را در مقابل دشمن حفظ کرده باشد. ولیکن صنعت انسان در برابر حملات طبیعت عاجز است و ناتوان چنان که زلزله ای در ایام اخیر در بنیان دیوار خلل افکنده بود. قوای جنگی امپراطوری را در مرزهای دور ایتالیا و افریقا و ایران به کار گماشته بودند و شمار هفت دسته گارد نگهبان یا افواج خانگی افزایش یافته و به پنج هزار نفر رسیده بود و همه را معمولا در بلاد آرام و بی فتنه و آشوب آسیا مستقر می کردند. اما جای ارمنیان دلیر را کم کم مردم تنبل تن پروری گرفتند که خلاص خویشان را از تکالیف زندگی عادی به مبلغی می خریدند و به افواج خانگی می پیوستند و به این طریق در معرض خطرات خدمت لشکری نیز قرار نمی گرفتند. از میان چنین سربازانی جز چند تنی را نمی توانستند به بیرون شدن از دروازه های شهر و هجوم به دشمن برانگیزند و هیچ یک را راضی به پایداری در میدان جنگ نتوانستند کرد مگر کسانی که نیرو و سرعت کافی نداشتند تا از پیش سپاه بلغاریان بگریزند. در اخبار فراریان جنگی راجع به شمار سپاه دشمن و قساوت او غلو بسیار هست، دشمنی که دامن عفت با کره های مقدسه را ملوث کرد و کودکان نوزاده را به پیش سگان و لاشخوران افکند. جمع کثیر روستائیانی که به شهر آمده بودند تا به التماس نان و امان بخواهند بر رعب و دهشت عمومی

افزود. زابرگان در کنار نهری خیمه برافراشت که به دور ملان تیاس می‌گردد و آنگاه به دریای مرمره می‌ریزد. اردوگاه سردار بلغاری بیست میل از شهر فاصله داشت. ژوستی‌نیان از ترس بر خود می‌لرزید و کسانی که امپراطور را جز در ایام سالخوردگی وی ندیده بودند به این خیال دل خوش داشتند که وی نشاط و نیروی جوانی را از دست داده است. به فرمان ژوستی‌نیان ظروف طلا و نقره را از کلیساهای مجاور و حتی حومه شهر قسطنطنیه برچیدند و مردم تماشاگر بر روی پشته‌هایی از گل و سنگ که دیوار مانند برای حفظ شهر تعبیه شده بود ترسان و لرزان صف بسته بودند و دروازه زرین انباشته از جمع سرداران و صاحب‌منصبان کارندان افواج بود و سناتوران نیز مانند عامه مردم جان خسته و بیمناک بودند.

در این میان چشم پادشاه و مردم به سالخورده جنگاوری ضعیف و ناتوان دوخته بود که به سبب خطری که همگان را تهدید می‌نمود مجبور شده بود جوشن برتن کند، همان جوشنی که هنگام دخول به کارتاژ از برای دفاع روم برتن کرده بود. اسبان اصطبل شاهی و از آن مردمی را نیز که به عمل دیوان مشغول نبودند و حتی اسبان سیرکی را به شتاب تمام جمع آوردند و پیرو جوان به شنیدن نام بلی‌زاریوس کوشیدند تا بریکدگر پیشی گیرند و نخستین خیمه گاه لشکر او اکنون در برابر دشمن پیروزمند قرار گرفته بود. بلی‌زاریوس به یاری عقل و تدبیر و بازحمت و کوشش برزگران مدد کار راحت شبانه را با کندن خندق و تعبیه پشته‌های خاکی تأمین کرد. آنگاه توده‌های آتش بسیار برافروختند و به فن و تدبیرهای از خاک و گرد برانگیختند تا قدرت بلی‌زاریوس را در نظر دشمن بیشتر بنمایند، و لشکریان وی نیز ناگهان از یأس و نومیدی بیرون آمدند و جسارت یافتند و ده هزار تن ایشان هم آواز شدند و از او خواستند که با دشمن پیکار کند. بلی‌زاریوس می‌دانست که در هنگام سختی جنگ جز به پایداری سیصد مرد جنگی کار آزموده متکی نتواند بود، اما وقوف خویش را از لشکریانش پوشیده می‌داشت. بامدادان روز بعد سواره لشکر بلغاریان به عزم حمله‌ای سخت به پیش تاختند ولیکن بانگ و فریاد انبوه کثیر لشکر دشمن را شنیدند و اسلحه و نظم و ترتیب صف مقدم سپاه او را مشاهده



کردند، و ناگهان جناح چپ و راست ایشان به حمله دو دسته از سپاهیان در کمین نشسته گرفتار آمد که از بیشه‌ها بیرون شده بودند. سواران جنگی که در صف مقدم بلغاریان بودند به دست قهرمان سالخورده و نگاهبانان او به خاک درافتادند، و حرکات سریع و تغییر موضع به کار نیامد به سبب حمله رومیان از فاصله‌ای اندک و سرعت ایشان در تعقیب لشکر زابرگان. در این نبرد بلغاریان را گریز چندان با شتاب بود که بیش از چهارصد سوار از دست ندادند و لیکن قسطنطنیه نجات یافت و زابرگان که اثر دست استادی را احساس نمود تا حدی عقب نشست که در خور احترام بلی زاریوس بود. ولیکن دوستان وی در میان مشاوران امپراطور بسیار بودند و بلی زاریوس با اکراه سراطاعت در برابر فرمان حسد و امر امپراطور فرود آورد و این هردو وی را از اتمام کار و نجات وطن بازداشتند. با بازگشت بلی زاریوس به قسطنطنیه مردم که هنوز احساس خطر می کردند موبک پیروزی وی را با هلهله شادی و سپاسگزاری همراهی کردند و این خود گناهی به شمار آمد و سردار فاتح را مجرم نمود، چندان که هنگام ورود او به کاخ سلطنت در باریان را مهر خاموشی بر لب بود و امپراطور خود او را به بی مهری در آغوش گرفت و سپاسش نگفت و از نزد خودش طرد کرد تا به جمع بردگانی بپیوندد که ملازم پادشاه بودند. با این همه جلالت قدر وی اثری چندان نافذ در خاطر مردمان نهاده بود که ژوستینیان در هفتاد و هفتمین سال عمر خود دل قوی داشت و از پایتخت تقریباً چهل میل بیرون رفت تا شخصا در کار تعمیر بنای دیوار طویل به دقت بنگرد. بلغاریان فصل تابستان را به یهودگی در دشتهای تراس گذراندند، اما بعلت ناکامی در حملات ناسنجیده عجولانه‌ای که بر یونان و شبه جزیره کورسونسوس کردند اکنون مایل به صلح بودند و وعید کشتن اسرای ایشان باعث تسریع پرداخت فدیة‌های گران شد و زابرگان به شنیدن خبر ساخته شدن کشتی‌های دو دماغه‌ای در رود دانوب برای ممانعت از عبور وی شتابزده حرکت کرد. خطر لشکر بلغاریان بزودی فراموش شد و مبحثی بمیان آمد که بیکاران را سرگرم میکرد، و موضوع بحث این بود که آیا پادشاه بلغاریان عقل بیشتر نموده است یا ضعیف.

تقریباً دو سال بعد از آخرین پیروزی بلی زاریوس امپراطور از سفری بازگشت که برای درمان بیماری یا کار یا عبادت به تراس کرده بود. ژوستینیان به سبب دردی در سر رنجور بود و بازگشت مخفیانه وی به پایتخت مؤید شایعه مرگ او گردید. هنوز سه ساعت از روز برنیامده آنچه نان در دکانهای نانوائی بود همه را به غارت بردند و درهای خانه ها بسته شد و هرکسی از بیم یا به امید خویشان را آماده غوغا و اغتشاشی کرد که شهر را تهدید می نمود. سناتوران که خود یمناک ویدگمان بودند در نهمین ساعت آن روز به چاره اندیشی نشستند و رئیس شهر از ایشان فرمان یافت که به هر ناحیه ای در شهر برود و منادی در دهد تا عامه مردم به سبب بهبود امپراطور شهر را آذین بندند و چراغان کنند. به این طریق طغیان فرونشست ولیکن به هر حادثه ای عجز حکومت و میل مردم به فتنه گری نمایان می شد. هر بار که محل فوج نگاهبان را عوض یا اجرت افراد آن را ضبط می کردند فوج مذکور به تمرد و نافرمانی مایل می شدند و آفات و بلیاتی از قبیل حریق و زلزله که غالباً روی می نمود فرصتی برای اغتشاش به دست می داد، و نزاعهای سبز-پوشان و ازرق پوشان، و مشاجرات پیروان مذهب سنت عیسوی و مرتدان به نبردهای خونین می انجامید و در حضور سفیر ایران ژوستینیان هم از خود شرمند می شد و هم از اتباع خویشان. عفو یا مجازات گنهکاران بسته به هوای دل امپراطور بود و این خود رنج ملال و نارضائی از طول مدت سلطنت او را ناگوارتر می نمود. چند تنی در کاخ سلطنت توطئه کردند و - مگر آن که نام مارسلوس و سرجیوس ما را همراه کرده باشد - پرهیزگارترین درباریان با فاسق ترین ایشان در این دسیسه همدست شدند و موعد بکار بستن توطئه را نیز معین کردند. مقام و مرتبت این درباریان ایشان را راهی بود به ضیافت ملوکانه، و غلامان سیاه را در دهلیزها و ایوانها موظف به اعلان مرگ پادشاه ستمگر و برانگیختن فتنه و آشوب در پایتخت کردند. ولیکن بی احتیاطی یکی از دسیسه گران نجات جان ژوستینیان بیچاره را در چند روزی که از عمر وی باقی مانده بود باعث آمد و توطئه گران را شناختند همه را با خنجرهایی که هریک در زیر جامه خود نهفته بود گرفتند. مارسلوس

به دست خویشتن هلاک گردید، و سرجیوس را که متحصن شده بود کشان کشان بیرون آوردند. وی که از ندامت بجان آمده یا به امید سلامت به وسوسه نفس گوش کرده بود دوتن از خادمان صاحب منزلت دولترای بلی زاریوس را متهم نمود و درد شکنجه این دوزا مجبور کرد که بگویند که ما برحسب دستور سری خداوندگار خود کردیم آنچه را که کردیم. نسلهای بعد هرگز نیندیشیده و نسنجیده باور نکرده‌اند که قهرمانی چون بلی زاریوس (که در اوج همت و قوت تن بهترین و موافقترین فرصت انتقامجوئی و نیل به منتهای مطلب بدو روی نمود و او در این هردو به حقارت نگریست) اکنون تن به پستی در دهد و بخواهد که پادشاه خود را بکشد در حالی که او را امیدی نبود که پس از ژوستینیان دیری بپاید. پیروان بلی زاریوس به بی‌صبری آرزومند گریز بودند ولیکن گریز جزبه تأیید عصیان ممکن نبود و بلی زاریوس چندان زیسته بود که نیروی حیات و طبع نام جوی وی را بس باشد. بلی زاریوس در پیش شورای سلطنتی حاضر شد با خشمی فزونتر از ترس زیرا که امپراطور پس از خدمت چهل ساله وی را بی وقوف به حقیقت امر مجرم دانسته بود. حضور سالخورده سالار مکرم و سیطره او بیدادگری را با کیفیتی آمیخته به قدس و حرمت آراست و پادشاه به لطف و کرم بر جان او بخشود ولیکن مال و ثروتش را ضبط کردند و از دسامبر تا ژوئیه محبوس وار در قصر خودش از او مراقبت نمودند، و سرانجام به بیگناهی وی اقرار آوردند و آزادی و القاب و عناوین سابقش را بدو باز پس گردانیدند، و هشت ماه پس از خلاص وی مرگ که شاید بر اثر اندوه و خشم و رنجش زودتر به نزدش آمده بود او را از دار دنیا برد. محالست که نام بلی زاریوس هرگز بمیرد، ولیکن در عوض شرح مراسم سوگواری و آثار و مجسمه‌هایی که به حق درخور یاد او بود من چیزی جز این نخوانده‌ام که امپراطور ذخائر گرانبهای وی را که غنائم جنگی بود و در پیکار با قوم گت و واندال بدست آمده بود فی الفور ضبط کرد اما مقداری مناسب از آنها را برای مصرف زن بیوه او نگاهداشتند و چون آنتونینا را گناه بسیار بود که می‌بایست از آنها توبه کند وی آخرین ایام زندگی و ثروت خویشتن را صرف تأسیس دیری برای زنان راهبه کرد.

چنین بود داستان ساده و درست سقوط بلی زاریوس و حق ناشناسی ژوستی نیان . این که در داستان آورده اند که چگونه بلی زاریوس را از چشم محروم کردند و از سر حسد برای لقمه نانی به در یوزگی کشاندند - «پشیزی به بلی زاریوس سپهسالار بدهید!» - قصه ایست خیالی که در روزگاران بعد ساختند و پرداختند و این قصه از آن رو اعتباری یافته یا درست تر بگویم بدان التفاتی شده است که نمونه ایست عجیب از پست و بلند طالع انسان.

### خصال ژوستی نیان و مرک او

اگر امپراطور از مرک بلی زاریوس خرسند می توانست باشد از این خرسندی ننگین بیش از هشت ماه متمتع نشد، و این هشت ماه آخرین دوران سلطنت سی و هشت ساله و عمر هشتاد و سه ساله او بود . تفحص در صفات پادشاهی که در دوران خود بارزترین شخص مطمح نظر نبوده است مشکل خواهد بود ولیکن شهادت دشمن را می توان بهترین گواه موثق فضائل او دانست . بدخواهان شباهت ژوستی نیان را با مجسمه نیم تنه دومی سیان به اصرار و به تکرار گفته اند ، اما تأیید و تصدیق نیز کرده اند که وی را قامتی موزون و چهره ای گلگون و سیمائی بهجت افزا بود . راه یافتن به نزد امپراطور آسان بود و او صابرا نه به سخن دیگران گوش می داد و در گفتگو با ادب و مهربان و مسلط به شهوات خشم آلوده ای بود که ناشدنی بنیان برانداز در سینه پادشاه مستبد می جوشد و می خروشد . پروکوپئوس مورخ خلق خوب وی را می ستاید بیشتر از برای آن که آرام و به تعمد سنگین دلانه ملامتش نماید . و لیکن قاضی بی غرض عدالت ژوستی نیان را می پسندد یا رحم و عطوفتش را می ستاید . عفاف و خویشتن داری از فضائل ذاتی امپراطور بود و او در این هردو سرآمد همگان بود . اما اگر در جمال پرستی جانب بی غرضی را رعایت می کرد پیمان مهر زناشوئی وی با تئودورا زیان کمتر بیار می آورد . امساک ژوستی نیان در خور و نوش نه به حکم عقل حکیمانه بل به پیروی از فرمان عقاید خرافاتی راهبانه بود . طعام وی اندک و مدت خوردنش کوتاه بود ، و در ایام روزه داری

مذهبی به آب و سبزی قناعت می کرد ، و توانائی و شوق او چندان بود که غالباً دو روز و دو شب بی خوردن غذائی بسر می برد. دقت او در تعیین میزان خواب نیز کمتر نبود و پس از یک ساعت خفتن روان او تنش را از خواب برمی انگیزخت و خادمان خوابگاهش با تعجب می دیدند که امپراطور راه می رود یا تا دمیدن روشنائی صبحگاهی مطالعه می کند. بی قراری ژوستی نیان در ملازمت کار و کوشش وقت او را برای کسب دانش و تسریع در امور دولتی بیشتر کرد، و شاید که او به حق سزاوار لوم در هم آشفتن نظم دستگاه حکومت است به واسطه کوشش بسیار و دقتی که در کمترین کارها می نمود. امپراطور خویشتن را موسیقی دان و معمار و شاعر و فیلسوف و عالم علم حقوق و الهیات می دانست، و اگر در کار برقراری صلح و وفاق در میان فرقه های مختلف عیسوی که برعهده گرفته بود توفیقی حاصل نکرد تحقیق و تفحص او در قوانین رومی اثریست بلند پایه از همت و کار و کوشش او. در اداره امور امپراطوری ژوستی نیان را خرد کمتر یا توفیق اندک تر بود، و ایام سلطنت او دوران بد روزگاری بود و مردم شکوه ها داشتند و بار جور و ستم برایشان گرانی می نمود. تئودورا از قدرت سوءاستفاده می کرد و انتخاب یک سلسله عمال بد که یکی از پی دیگری به کارگماشته شدند دلالت بر بی بصارتی امپراطور نمود و باعث ننگ وی گردید. ژوستی نیان نه درزندگی محبوب و نه در وقت مردن کسبش را اندوه بود. عشق بلند نامی در سینه امپراطور سخت رخنه کرده بود و با اینهمه وی به فرومایگی آرزومند القاب و عناوین حقیر میان تهی و مدح و ثنای معاصران بود و در حینی که می کوشید تا احترام و پسند رومیان را حاصل کند از قدر خویشتن در نزد این مردم می کاست و محبت ایشان را از دست می داد. نقشه جنگهای افریقا و ایتالیا را امپراطور به بی باکی در اندیشه طرح کرد و به تهور بکار بست و هم او بود که به مدد فکر تیز بین نبوغ بلی زاریوس را در اردوگاه جنگ و قریحه ناریسیس را در دستگاه درباری کشف کرد. ولیکن درخشندگی نام دو سردار فاتح اسم امپراطور را بی رونق نموده است چندان که اسم بلی زاریوس هنوز زنده است و ملامت گر حسد و حق ناشناسی سلطان او. ابناء بشر نبوغ جهانگشائی را ستایشگرند که اتباع

خویشتن را در کار جنگ راهبری مینماید و فرمان می دهد. صفت ممیزه فیلیپ<sup>۱</sup> دوم و ژوستی نیان جاه طلبی فارغ از احساس و عاطفه است که جنگ را بسیار دوست میدارد اما تن به خطرات میدان جنگ در نمیدهد. با وجود این صفت سنگین دلانه مجسمه غول پیکری از برنج امپراطور را نشسته بر اسب و مسلح بجامه و جوشن اشیل<sup>۲</sup> نشان میداد که برای جنگ با ایران آماده لشکر کشی میشد. این یادگار عظیم را در میدان بزرگ مقابل کلیسای ایاصوفیه بر روی ستونی از برنج و ستون را بر پایه ای هفت پله از سنگ برافراشتند و حرص و خویشتن بینی ژوستی نیان موجب انتقال ستون تئودوسیوسی از همان مکان گردید. این ستون از نقره و به وزن هفت هزار و چهارصد پوند انگلیسی بود. پادشاهان بعد یا بی غرض تر بوده اند یا با یاد او بخشاینده تر چندان که آن درونیکوس مهتر در آغاز قرن چهاردهم مجسمه براسب نشسته ژوستی نیان را تعمیر کرد و نیکوتر بیاراست. اما پس از سقوط امپراطوری ترکان فاتح ستون را گداخته و از آن توپ ساخته اند.

### ستارگان دنباله دار

این فصل را با شرح ستارگان دنباله دار و زلزله های بسیار و بیماری طاعون که مردم روزگار ژوستی نیانی را متحیر و مبهوت یا دردمند و رنجور کرد به پایان می برم .

در سپتامبر ماه پنجمین سال سلطنت امپراطور مدت بیست روز ستاره دنباله داری در ربع غربی آسمان دیده شد که اشعه آن در جهت شمال پرتوافکنی می نمود. هشت سال بعد پس از تحویل آفتاب به برج جدی ستاره دنباله دار دیگری پدیدار گردید که ظاهراً در صورت فلکی تیر گردون روان بود و اندک اندک بزرگتر می شد و سرش در مشرق و دمش در مغرب بود و بیش از چهل روز رؤیت شد. اقوامی که

۱ - ظاهراً مقصود پادشاه اسپانیاست که در قرن شانزدهم هنگام سلطنت الیزابت اول کشتیهای جنگی خود را برای جنگ با انگلیسیها به آبهای ساحلی انگلستان روانه کرد .

۲ - قهرمان جنگهای تروا که تیر در هیچ نقطه ای از بدنش کارگر نمی افتاد جز در پاشنه پای او .

حیرت زده در آن می‌نگریستند از نحوست این ستاره منتظر جنگها و آفات بسیار بودند و انتظارات ایشان در حد وفور برآورده شد. علماء علم هیئت که از ماهیت این ستارگان نور افشان بی‌خبر بودند جهل خویشتن را پنهان میداشتند و چنین جلوه گر می‌نمودند که اینها شهابهای موج در هواست و در میان ایشان کم بودند کسانی که ظن ساده سنکا و کلدیان را بپذیرند که این ستارگان چیزی نیستند مگر سیاراتی که دورانی بیشتر و تحرکی غیردوری دارند. زمان و علم و دانش درستی حدسها و پیشگوئیهای حکیم رومی را ثابت نموده و دوربین نجومی دنیاهای تازه‌ای را در پیش چشم دانشمندان علم هیئت آشکار کرده است و در اندک مدتی که بر افسانه و تاریخ می‌گذرد معلوم شده است که همان یک ستاره دنباله دار در هفت دور متساوی مدت پانصد و هفتاد و پنج ساله «هفت» بار در دیدگاه زمینیان قرار گرفته است. دور «اول» که یک هزار و هفت صد و شصت و هفت سال از آن سوی مبدأ تاریخ عیسوی فراتر می‌رود، هم‌زمان با اوگی جیز<sup>۱</sup> سالار و سرور قدیمترین دوران تاریخ یونانست، و ظهور این ستاره مفهوم داستانی را که وارو<sup>۲</sup> ضبط کرده است بر ما روشن می‌نماید. بنابه گفته وارو در عهد سلطنت او رنگ و اندازه و شکل و مسیر ستاره زهری تغییر یافت و این خود آیتی بود که نه در گذشته و نه در دورانهای بعد ماندنش نبوده است. در افسانه الکترا به ابهام اشارتی ضمنی به رجعت دوم این ستاره در سال یک هزار و صد و نود و سه شده است. الکترا آخرین دختر از هفت دختران اطلس بود که از ایام جنگ تروا شمارشان به شش رسیده است. این الهه زیبا روی که زن داردانوس بود تاب تحمل ویرانی کشور خود را نداشت و به این سبب رقص خواهران خویش را ترک کرد و از دایره بروج بیرون آمد و گریزان به قطب شمال رفت و به سبب حلقه‌های گیسوان آشفته خم اندر خمش او را ستاره دنباله دار نام نهادند<sup>۳</sup>. دور «سوم» در سال ششصد و هجده منقضی می‌شود و این تاریخ

۱ - Ogyges پادشاه افسانه‌ای آتن در دوران ناشناخته ماقبل تاریخ این شهر.

۲ - عالم و نویسنده رومی در یک قرن قبل از میلاد.

۳ - بموجب اساطیر یونانی زئوس خدای خدایان هفت دختر اطلس را در میان ستارگان قرارداد و بقیه چنانست که در متن این کتاب آمده است. در علم هیئت صورت فلکی پروین یا گاوگردون مجموعه‌ایست از ستارگان بسیار که شش ستاره از آنها را معاینه توان دیدن.

درست مقارنست با ظهور ستاره عظیم دنباله‌داری که دو نسل پیش از سلطنت کوروش در مغرب زمین طلوع کرد. پیدایش «چهارم» در چهل و چهار سال پیش از میلاد مسیح و تجلی ستاره دنباله‌دار از هروقت دیگری تابناک‌تر و مهم‌تر بود. پس از مرگ قیصر در مسابقاتی که اکتاوین برای بزرگداشت ونوس و عم بزرگش ترتیب داد ستاره‌ای بلند گیسو در آسمان روم پدیدار شد که بر همه اقوام عیان بود. اکتاوین که مرد سیاست و در دینداری اخلاصمند بود عقیده عوام مردم را مبنی بر این که ستاره مذکور روح سماوی دیکتاتور را به آسمان برده است عزیز داشت و مقدس شمرد. ولیکن عقیده نهانی و خرافاتی او خود این بود که ستاره دنباله‌دار نشان عزوجلّال ایام فرمانروائی وی و بدان منسوب است. رجعت «پنجم» را چنان که پیش از این آمده است، در پنجمین سال سلطنت ژوستینیان گفته‌اند که مقارن با سال پانصد و سی و یک میلادی بود و نکته قابل التفات اینست که در رجعت پنجمین نیز مانند دفعه پیشین پس از ظهور ستاره دنباله‌دار قرص خورشید به وضعی عجیب بی‌رنگ گردید. اما در دور پنجم این بی‌رنگی دیرتر آشکار شد. رجعت «ششم» در سال یک هزار و یکصد و شش اتفاق افتاد و وقایع نگاران اروپائی و چینی آن را ذکر کرده‌اند. در نخستین التهاب شور و شوق دینی در ایام جنگهای صلیبی شاید که مسیحیان و مسلمانان هر دو به حق استدلال کرده باشند که طلوع ستاره دنباله‌دار علامت هلاک کفار است. ظهور «هفتمین» در سال یک هزار و شش صد و هفتاد و در عصر دانش و روشن بینی مشهود افتاد. فلسفه بیل<sup>۱</sup> یکی از عقاید نادرست را در باب این ستاره از میان برداشت، عقیده‌ای که قوت شاعره میلتن اندکی پیشتر چنینش آراسته بود: «جنبش گیسوان<sup>۲</sup> هول‌انگیزش طاعون می‌افشاند و جنگ می‌پراکند.» فلام<sup>۳</sup> استید و کاسی<sup>۴</sup> نی هردو با تیزبینی و مهارتی بس عجیب در گذرگاه آسمانی این ستاره نگریسته‌اند و دانش ریاضی برنوئی و نیوتن و هلی<sup>۵</sup> در

۱ - Bayle بر وزن سیل نام فیلسوف فرانسوی در قرن هفدهم که پیرو فلسفه عقلیه بوده است.

۲ - «بهشت گمشده» اثر معروف میلتن شاعر بزرگ انگلیسی در سال ۱۶۶۷ انتشار یافت، و ابیات معروفی که مصرعی از آن را نقل کرده‌ایم ممکنست اشارتی باشد به ظهور ستاره دنباله‌دار در سال ۱۶۶۴ که کاسینی

Halley-۵

Cassini-۴

Flamsteed-۳

در رم در آن به دقت نگریست.



قوانین طبیعی حاکم برگردش این ستاره در مدار خود تحقیق و تفحص نموده است. ستاره دنباله دار در «هشتمین» دور خود در سال دوهزار و سی صد و پنجاه و پنج میلادی در دیدگاه زمینیان قرار خواهد گرفت، و ممکنست که در آن زمان علماء علم هیئت در پایتختی آینده در بیابانهای بی آب و علف سیبری یا امریکادر محاسبات دانشمندان پیشین به دقت بنگرند و با دلائل متقن صحت آنها را تأیید کنند.

### زلزله

نزدیک شدن ستاره دنباله داری به زمین ممکنست که این کره خاکی را که مسکن ماست آسیب رساند یا ویران کند، ولیکن تغییراتی که تاکنون در سطح آن روی نموده از عمل آتش فشانها و زلزله ها حاصل آمده است. نوع خاک به ما می نمایاند که کدامین سرزمین بیشتر از دیگران در معرض صدمات سهمگین قرار گرفته است زیرا که حریقهای زیرزمینی این صدمات را باعث می شود و چنین حریقهای از وصلت آهن و گوگرد و از تخمیر و هیجان این دو پدید می آید. ولیکن چنین مینماید که زمان وقوع و اثرات حریقها را معین نتوان کرد و کشف آنها بیرون از دسترس بشر کنجکاو است، و حکیم خردمند نیز به رعایت احتیاط از پیشگویی حدوث زلزله می پرهیزد مگر آن که قطرات آبی را که به آرامی در ماده معدنی مشتعل شونده نفوذ کرده است برشمارد و حفره هائی را اندازه بگیرد که به واسطه مقاومت انفجار هوای بهم فشردن را شدیدتر می کند، و تاریخ نیز بی آن که انفجار را به علتی نسبت دهد تفاوت دورانها را برحسب آن که آفت زلزله در آنها نادر بوده یا به کرات روی نموده است تعیین می کند، و به این نکته توجه خاص می نماید که تب زمین در عهد سلطنت ژوستینیان باشدتی غیرعادی دیوانه وار درجوش و خروش بود، و در هر سالی زلزله به کرات حادث می شد و مدت و وسعت میدان زلزله ها بسیار بود چندان که قسطنطنیه پیش از چهل روز پیوسته می لرزید، و اثرات شدت تصادم به سراسر روی زمین یا لااقل همه امپراطوری روم رسید. جنبشی ناگهانی و زودگذر یا حرکتی ارتعاشی احساس می شد و شکافهای بسیار عظیم دهان

می گشود و اجسام کوه پیکر سنگین وزن در هوا پرتاب می گردید و دریا نوبتی به پیش می آمد و نوبت دیگر از مرز عادی خود عقب تر می نشست و صخره ای کوه مانند از لی بانوس برکنده شد و به درون امواج افتاد و سدی پدید آمد که بندرگاه جدید بوت ریس را در فینیقیه از خطر محفوظ داشت. لانه موران ممکنست که بر اثر آسیبی ویران شود و هزاران هزار حشره پایمال آفت و در خاک نابود گردند. اما حق و حقیقت ما را بر آن می دارد و ناچار میکند که اقرار آوریم که انسان خود با کار و زحمت بسیار در نابودی خویشتن می کوشد. پیدایش بلاد عظیم که در درون دیوارهای هریک از آنها در واقع ملتی مسکن گزیده تقریباً آرزوی کالی گولا را برآورده است که می گفت ای کاش رومیان را جملگی یک گردن می بود. گفته اند که دوستان و پنجاه هزار آدمی در زلزله انتاکیه به یکبارگی هلاک گشتند زیرا به سبب ورود ییگانگانی که برای عید صعود مسیح بدین شهر روی آورده بودند بر جمع کثیر ساکنان اصلی آن افزوده بود. اهمیت ویرانی بریتوس کمتر اما این شهر را خود قدر و ارزش بسی بیشتر بود. بریتوس شهر ساحلی فینیقیه به تدریس قانون مدنی ممتاز بود و قانون دانی مطمئن ترین راه وصول به جاه و ثروت بود. مدارس این شهر پر بود از جوانان باهمت آن روزگار که بسیاری از ایشان در زلزله از دست رفتند و اگر زنده می ماندند شاید که آفت کشور خود می شدند یا نگاهدارنده آن. با ظهور چنین بلیاتی معمار دشمن جان بنی نوع انسان می شود. اگر کلبه انسان وحشی یا خیمه عرب بیابانگرد سرنگون شود ساکن کلبه و مرد خیمه نشین را آسیبی نمی رسد، و مردم پرو به حق به حماقت فاتحان اسپانیائی سرزمین خود خندیده اند که ایشان با خرج و زحمت بسیار در حقیقت مدفنی برای خود می ساختند. مرمرهای گران قیمت خانه اعیان و اشراف بر سر صاحب خانه فرو می ریزد و آن را متلاشی میکند و افراد ملتی همه در یک دم زیر ویرانه عمارات عمومی و شخصی مدفون می شوند، و حریقی ناگهان زبانه می کشد که منشأ آن آتشی بی شمارست که برای بقاء شهری بزرگ و صنایع آن ضروریست. در عوض همدردی که ممکنست پریشان حالان را مددی و مایه تسلیتی باشد این بیچارگان به سخت ترین وجهی گرفتار اثرات مفاسد و شهوات آن

کسانی می‌شوند که از بیم مجازات رهایی یافته‌اند. خانه‌هایی را که در شرف فرو ریختن است حریصان به بی‌باکی غارت می‌کنند، و روح انتقام‌جوئی از فرصت استفاده و محکوم را انتخاب می‌کند، و زمین غالباً دهان می‌گشاید و قاتل وزانی متجاوز را هنگام پایان بردن جنایت در کام خود فرو می‌برد، و خرافات، خطر موجود را باترس از حوادث هول‌انگیز نامرئی درهم می‌آمیزد، و اگر بعضی اوقات اشخاصی از سیمای مرگ و خیال او نهراسند و آن را موجبی برای پرهیزگاری و توبه‌کاری بدانند، دیگر مردم بیمناک قهرآ به‌مشاهده‌ی بلایاتی چون زلزله گمان می‌برند که دنیا به آخر رسیده است، یا باطاعت بندگانه در پیش خداوند منتقم‌قهار استغفار می‌کنند و به‌دعا از او می‌خواهند که بلای خشم خویشتن را بگرداند.

### طاعون

در هر عصری و زمانی مصر و حبشه را سرچشمه‌ی اصلی و کشتزار طاعون دانسته‌اند و این دو سرزمین به‌ننگ طاعون‌زائی‌آلوده شده‌اند. این تب افریقائی از فساد مواد حیوانی در هوای گرم و مرطوب و راكدو بالاخص از هجوم دسته‌های عظیم ملخ تولید می‌شود، حشره‌ای که اثرات هلاکت‌بار لاشه‌ی آن کمتر از زیان ملخ زنده نیست. بیماری مهلکی که در روزگار سلطنت ژوستینیان و جانشینان او نسل بشر را از روی زمین برانداخت اول در نواحی همجوار پیلوزیوم<sup>۱</sup> در فاصله میان مرداب سربونیس<sup>۲</sup> و مجرای شرقی رود نیل پدید آمد و از آن جا دو راه برگزید: از راه شرقی به سوریه و ایران و هند و چین رسید و در آن نواحی منتشر گردید، و از سمت مغرب به سراسر ساحل افریقا و قاره اروپا راه یافت. در بهاران دومین سال شیوع طاعون مردم قسطنطنیه به این بیماری مبتلی شدند و سه یا چهار ماه متوالی گرفتار آن بودند، و پروکوپئوس که از نظر پزشکی در علائم و مسیر پیشرفت آن می‌نگریست کوشید تا در دقت و حذاقت از توسید که شیوع طاعون را در یونان وصف

۱ - Pelusium - ۲ - سربونیس نام دریاچه‌ای بوده است در مصر قدیم که کم‌کم بدل به مردابی گردید و اکنون خشک است می‌گویند که لشکرها در این مرداب فرو رفته و معدوم شده‌اند.

کرده است برگذرد. علامت بروز مرض را بعضی اوقات مبتلائی آشفته فکر در عالم وهم و خیال می‌دید و به‌شنیدن وعید خطر و احساس حمله شبح نامرئی مرض فی‌الفور به‌نومیدی دست ازجان می‌شست. اما گروهی کثیر در بستر یا درکوچه یا حین اشتغال به‌حرفه عادی خود از گرمی خفیف تب متعجب می‌شدند و تب در واقع چندان اندک بود که نه نبض بیمار و نه‌رنگ رخسار او دلالت برخطری قریب‌الوقوع می‌کرد. اما روز بعد یا پسین روز، علامت خطر با ورم غدد مخصوصاً غده ران و زیر بغل و بن‌گوش آشکار می‌گردید و چون قرحه‌های متورم را می‌شکافتند مشاهده می‌شد که در هر یک از آنها ماده سیاه رنگی به‌اندازه یک عدس موجود است. اگر قرحه‌ها چندان که باید متورم و پرچرک می‌شد به نشتر زدن راهی باز می‌کردند تا خلط فاسد به وضع طبیعی خارج شود و بیمار را به‌این طریق نجات می‌دادند. اما اگر غده متورم همچنان سخت و خشک میماند نتیجه‌اش فساد تن بود و معمولاً عمر مریض در روز پنجم بسر می‌رسید. تب طاعون غالباً همراه با هذیان و اغماء بود و مریضی که مزاجش چندان ضعیف بود که از تولید قرحه‌ای برای جریان چرک عاجز می‌ماند، خون قی می‌کرد و پس از آن روده‌های وی از کار می‌افتاد. طاعون زن آبستن را معمولاً هلاک می‌کرد، با این همه کودکی را زنده از رحم مادر مرده‌اش بدرآوردند و سه مادر پس از ابتلاء جنین و سقط آن زنده ماندند. جوانی خطرناک‌ترین دوران عمر برای ابتلاء به طاعون بود، و زنان کمتر از مردان مبتلی می‌شدند. اما طاعون شغل و مقام نمی‌شناخت و بی‌آن که فرقی میان این و آن بنهد باخشی دیوانه‌وار بر همه کس می‌تاخت، و بسیار بودند کسانی که جان بدر بردند اما از قدرت سخن گفتن محروم گردیدند بی‌آن که از خطر عودت مرض در امان باشند. طبیبان قسطنطنیه حاذق و بسیار کوش بودند اما به‌واسطه علائم گوناگون مرض و جان سختی و شدت آن، فن طب در کار خود فرومانده بود. یک‌گونه درمان در بیماران مختلف اثرات مختلف به‌بار می‌آورد. پیشگوئی طبیب مبنی برمردن یا شفا یافتن مریض براساس علائمی بود که دلالت برمسیر احتمالی مرض می‌کرد، اما وقوع مرگ یا شفای مریض پیشگوئی طبیب را باطل می‌نمود.

ترتیب دفن اموات و گورهای ایشان زیر و زبر شد و جسد دفن نشده کسانی که دیگر نه یاری و نه خدمتگاری داشتند همچنان در کوچه ها یا خانه های خراب می ماند تا به یکی از عمال دولت اختیاراتی مفوض شد و او نعشهای بی جان و بر روی هم انباشته زن و مرد و پیر و جوان و کودک را از طریق زمین و دریا به بیرون قسطنطنیه منتقل و در گودالهایی عمیق در جوار شهر مدفون کرد. ترس از خطر شخصی و مشاهده پریشانحالی عمومی حس ندامت را در ضمیر خبیث ترین مردمان بیدار کرد، اما اطمینان به تندرستی باردگر عادات و شهوات ایشان را احیاء کرد و مرد متفکر باید در تعبیر پروکوپئوس مبنی بر این که زندگی چنین مردانی به مدد بخت کارساز یا مشیئت الهی از خطر محفوظ است به تحقیر بنگرد. پروکوپئوس فراموش کرده بود یا شاید نهان از همه کس بیادداشت که طاعون در شخص ژوستینیان نیز اندک اثری کرده بود، اما امساک امپراطور در خورونوش سببی منطقی برای شفا یافتن او بود چنان که سقراط<sup>۱</sup> نیز سلامت خویش را به همین سبب بازیافت. در دوران بیماری امپراطور دهشت مردم در عادات مألوف ایشان آشکار گردید، چندان که بطالت و نومیدی عامه باعث کمیابی مواد لازم در پایتخت امپراطوری مشرق گردید.

انتقال سریع مرض یکی از علائم جدائی ناپذیر از طاعونست که به سبب استنشاق هوا از مبتلایان به ریه و معده کسانی منتقل می گردد که به این بیماران نزدیک می شوند. حکیم خردمند خطر سرایت را باور می کند و از آن می هراسد، اما عجیب است که مردمی بسیار مستعد هول و دهشت از خطرهای باطل خیالی باید وجود خطر واقعی را انکار کرده<sup>۲</sup> باشند. با این همه هموطنان پروکوپئوس را

۱ - سقراط نیز هنگام طاعون یونان به سبب اعتدال در خورونوش از مرگ رهائی یافت. دکتر مید سلامت کسانی را که در دیرها و صومعه ها بسر می برند از دو مزیت خاص می داند یکی مقام خلوت و دیگری امساک و پرهیزکاری. ۲ - دکتر مید به استناد نوشته های توسید و ارسطو و جالینوس و نیز به مدد تجربه ثابت می کند که طاعون مسریست و به این طریق عقیده طبیبان فرانسوی را که در سال ۱۷۲۰ به ماریسی آمدند نقض می کند. عقیده این طبیبان که در ایام اخیر می زیسته اند و باید در پرتو نور علم از تعصب فارغ بوده باشند بسیار عجیب می نماید علی الخصوص که خود ناظر انتشار طاعونی بودند که در مدت چند ماه پنجاه هزار تن از ساکنان ماریسی را هلاک کرد. نفوس ماریسی اکنون با وجود برخورداری شهر از نعمت تجارت و رفاه بیش از نود هزار تن نیست.

به اندک تجربه ناقصی ثابت گشته بود که همنشینی بسیار نزدیک نیز باعث انتقال مرض نمی‌شود و شاید همین اعتقاد مؤید کوشش و پایداری دوستان و طبیبان در پرستاری و مراقبت از بیماران بود، و گرنه عقل سنگین دل ایشان را به تنهایی ونومیدی محکوم می‌کرد. اما فارغ خیالی اتباع ژوستی‌نیان مهلک و مانند اعتقاد ترکان به قضا و قدر بود و باید به شیوع طاعون مدد نموده باشد و حکومت ژوستی‌نیان بی‌خبر از اقدامات سودمندی بود که اروپا سلامت خویشان را مدیون آنهاست. فی‌المثل آمد و رفت آزاد و مکرر مردم در میان متصرفات رومی مقید به هیچ نوع ضوابطی نبود چندان که از ایران تا فرانسه همه ملل به واسطه جنگ و مهاجرت باهم مخلوط می‌شدند و به بیماری گرفتار می‌آمدند، و بوی طاعون که سالها در یک عدل پنبه کمین می‌کند و آماده حمله است بر اثر قواعد نادرست تجارت به دورترین نواحی وارد می‌شود. طریق گسترش آن را پروکوپئوس خود شناخته و گفته است که طاعون همیشه از کرانه دریا به درون سرزمینهای داخلی راه می‌یابد و شایع می‌شود. طاعونی که در قسطنطنیه منتشر شد دورافتاده‌ترین جزائر و نقاط کوهستانی را یکی پس از دیگری مبتلی کرد، و مکانهایی که در نخستین گذر این بیماری از حمله خشم‌آلودش مصون مانده بودند تنها نقاطی بودند که سال بعد به طاعون زدگی گرفتار آمدند. اما اگر هوای محیط قبلا مستعد پذیرش بیماری نباشد عمر طاعون به زودی در اقالیم سرد یا معتدل کره زمین به پایان می‌رسد. ولیکن آلودگی هوا در همه جا چندان بود که در پانزدهمین سال سلطنت ژوستی‌نیان طاعون ناگهان به شدت تمام منتشر شد و هیچ تغییر فصلی مانع شیوع و باعث تخفیف آن نگردید تا آن که سرانجام از خبث مرض کاست و لشکر بدخیم آن متفرق گردید و مرض خود گاهی سست و ناتوان شد و گاه جانی تازه گرفت و پنجاه و دو سال گذشت تا آدمیزادگان عاقبت سلامت خویشان را باز یافتند و هوا دگر باره به کیفیت اصلی خود صاف و عافیت بخش گردید. شرحی از وقایع طاعون باقی نمانده است که بر مبنای آن بتوانیم شمار کسانی را که در این کشتار عجیب هلاک گشتند تقریر یا حتی به حدس و قیاس تعیین کنیم. تنها چیزی که من دریافته‌ام اینست که مدت سه ماه

هر روز پنج هزار و آخر الامر ده هزار تن در قسطنطنیه جان سپردند و بسیاری از بلاد شرقی خالی شد و در چند ناحیه ایتالیا محصول غلات و انگور در روی زمین پژمرد. آفات سه گانه جنگ و طاعون و قحط اتباع ژوستینیان را دردمند و گرفتار کرد و این خود مایه ننگ سلطنت اوست که از شمار بنی نوع انسان چندان کاست که به چشم مشهود بود، و نقصان جمعیت در بعضی از نکوترین ممالک کره زمین هرگز اصلاح نشده است.

مهمترین کار سلطنت ژوستینیان گردآوری و تدوین قوانین رومی است که گیبون آن را در فصل ۴ به شرح می نویسد. فصل مذکور در این جا حذف شده است.

## فصل چهل و پنجم

### بدبختی و پریشان روزگاری رم در پایان قرن ششم پاپ شدن گرگوری و حکومت او

در فاصله میان سال پانصد و شصت و هشت و پانصد و هفتاد میلادی یعنی پس از مرگ نارسیس قوم لومبارد به رهبری آل بوئین قسمت اعظم ایتالیا را مسخر کردند. مدت دویست سال ایتالیا به دونیم بود و پادشاهان لومباردی برنیمی از آن و فرمانروایان راونا برنیم دیگرش حکومت می کردند.

### بدبختی و پریشان روزگاری رم در پایان قرن ششم

رم که گرفتار نیروی جنگی قوم لومبارد و در تحت فشار استبداد یونانیان بود در پایان قرن ششم به سخت ترین دوران ناتوانی و پریشان روزگاری خود رسید و ما اکنون بار دیگر در عاقبت کار آن تفحص میکنیم زیرا که بر اثر انتقال پایتخت امپراطوری و از دست رفتن پی در پی متصرفات آن منابع درآمد دولت و اشخاص توانگر بخشکید و همایون درختی که ملل دنیا در سایه اش آرمیده بودند بی شاخ و برگ گردید و تنه بی شیرۀ آن را بر روی زمین رها کردند تا پژمرد و بمیرد. مجریان فرمان امپراطور یا مبشران فتح و ظفر دیگر در شاهراه آبی یانی و فلامیانی ملاقات نمی کردند و نزدیک شدن لشکر دشمن غالباً محسوس بود و مردم پیوسته



از آن هراسناک بودند. ساکنان پایتختی آرام و ذوصولت که بی‌نگرانی خاطر به باغهای نواحی مجاور می‌روند از اضطراب رومیان جز عکس تاری درآینه وهم نمی‌بینند. رومیان درهای خانه‌های خویشان را بادستی لرزان می‌بستند و می‌گشودند و از فراز دیوارها شعله‌های آتشی را مشاهده میکردند که از منازل ایشان زبانه برمی‌کشید و آوای ضجه و ناله برادران خویشان را می‌شنیدند که مانند سگان جفت جفتشان را به هم می‌بستند و برای بردگی کشان کشان به جاهای بسیار دور در آن سوی دریا و کوهها می‌بردند. این چنین خوف و دهشت مستمرناچار لذات زندگی روستائی را معدوم می‌کرد و درکار و کوشش روستائیان وقفه پدید می‌آورد و کامپانیایا جلگه‌های خوش و خرم اطراف رم به زودی حالتی یافت چون بیابانی ملال‌انگیز که زمینش بی‌بر و آبش آلوده و هوایش ناقل امراض بود. اقوام مختلف، دیگر از پی کسب‌جاه یا به‌انگیزش کنجکاوی به‌جانب پایتخت عالم کشیده نمیشدند، اما اگر قضای روزگار یا اقتضاء ضرورت قدمهای غربی آواره را بدان سو رهبری می‌نمود وی در خلوت و دورافتادگی شهر به هول و دهشت می‌نگریست و شاید از خود می‌پرسید که کجاست آن سنای رم و کجاست مردم شهر؟ در فصلی که بارندگی بیش از حد اندازه بود رود تیبر چندان پرشد که آب از کنار ساحل برآمد و ناشدنی مقاومت ناپذیر به‌درون دره‌های هفت‌تپه ریزش کرد، و از رکود سیلابها مرضی ساری شایع شد و سرعت انتقال آن چندان بود که هشتاد تن از کسانی که بادهای به‌راه افتاده بودند تا به‌تضرع از درگاه باریتعالی طلب رحمت و رأفت کنند در یک ساعت جان سپردند. جامعه‌ای که در آن ازدواج را تشویق می‌کنند و کار و کوشش رسم رائج است خود زیانهای تصادفی را که بر اثر جنگ یا شیوع بیماری‌های مهلک به‌بار می‌آید فوراً تلافی می‌کند، اما چون بیشتر رومیان محکوم به‌نومیدی بینوائی و عزوبت بودند نقصان جمعیت مستمر و مشهود بود و متعصبان ملول اندرون تاریک دل شاید در این انتظار بسر می‌بردند که نسل بشر به‌زودی منقطع شود. با این همه شمار مردم هنوز بیش از مقدار قوت موجود بود اما به دوام غذای اینان که از محصول کشت و زرع سیسیل و مصر فراهم می‌آمد اطمینانی نبود

وقحط سال مکرر دلالت بر بی‌التفات‌ی امپراطور به این ایالت دور افتاده می‌نمود. عمارات رم نیز در معرض خطر خرابی و ویرانی قرار داشت و بناهای فرسوده به سهولت بر اثر سیل و زلزله و وزش بادهای سهمگین سرنگون می‌شدند، و راهبان که مناسبترین مواضع را اشغال کرده بودند به دنائت از پیروزی خود و انهدام ویرانه‌های آثار باستانی شادی می‌نمودند. همه کس معتقد است که حمله به معابد و درهم‌شکستن مجسمه‌های شهر به امر پاپ گرگوری اول صورت پذیرفت، و به فرمان این بیگانه بود که کتاب خانه پالاتینی را سوختند و خاکستر کردند، و می‌گویند که سوختن تاریخ لی‌وی هدف خاص این مرد شریر بود و ناشی از تعصب سخیف او. نوشته‌های گرگوری خود کین تسکین‌ناپذیر وی را با یادگارهای نبوغ قدیم آشکار می‌کند، و نشانه تیر تیز نکوهش او اسقفی است که دانش پیروان کیش بت‌پرستی را آموخته بود و تدریس علم صرف و نحو می‌کرد و به مطالعه آثار شاعران لاتینی زبان می‌پرداخت و به یک زبان هم ثناگوی ژوپتر بود و هم ستایشگر مسیح. ولیکن شواهدی که دلالت بر خشم ویرانگر گرگوری می‌کند و اخیراً ذکر از آنها به میان آمده است مشکوک می‌نماید. معبد صلح و تأثر مارسلوس بر اثر عمل تدریجی ایام ویران گشته‌اند، و اگر پاپ خواندن کتابهای قدیم را رسماً ممنوع می‌کرد خود همین بس بود که نسخ ویرزیل و لی‌وی را در ممالکی که تابع دیکتاتور مذهبی بودند چندین برابر کند.

### پاپ شدن گرگوری کبیر و حکومت او

مانند کارتاژ و بابل وطیبه شاید نام رم نیز از صفحه روزگار محو می‌شد اگر نیروی حیات نفسی در کالبد این شهر نمی‌دید و آن را دگر باره سربلند و صاحب قدرت وسطوت نمی‌کرد. مردم رم حدیثی مبهم را پذیرفته و بدان ایمان آورده بودند و آن حدیث از دو مربی یهودی نژاد حکایت می‌کرد، یکی خیمه‌دوز و دیگری ماهیگیر که هر دو را در ایام سابق در سیرک نرون کشته بودند و پس از پانصد سال آثار و بقایای واقعی یا خیالی آن دو را می‌پرستیدند و حرز رم عیسوی مذهب بشمار

می‌آوردند. زائران از مغرب و مشرق به آستان مقدس آن دوشهید روی می‌آوردند اما معجزات و کیفیات هول‌انگیز و نامرئی درهمه حال نگاهبان مزار شریف این دو حواری مسیح بود و کاتولیک با زهد و ورع بی‌خوف و بیم به کعبه مقصود نزدیک نمی‌شد و در برابرش به عبادت نمی‌ایستاد. بر اجساد قدیسین دست کشیدن باعث هلاک و مشاهده کردن آنها خطرناک بود و آن کسانی که به انگیزش نیت پاک جرأت می‌آوردند که آرامش این جایگاه مقدس را مشوش کنند به دیدن رؤیاهائی مرعوب یا به مرگ ناگهان مجازات می‌شدند. خواهش نامعقول زن امپراطوری که می‌خواست مردم رم را از گنجینه مقدس ایشان یعنی سربولس رسول محروم کند بانفرتی شدید رد شد و پاپ گفته است و به احتمال قوی درست گفته است که قطعه‌ای از منسوج<sup>۱</sup> کتان که از همجواری بابدن پولس رسول متبرک شده بود و براده‌های فلزی غل و زنجیر او که به دست آوردنش گاهی آسان و زمانی غیرممکن بود هر دو را اثر اعجازگری یکسان است. اما قدرت معنوی حواریون و فضیلت ایشان در سینه جانشینان پطرس مقدس جایگزین گردیده و زنده و نیرومند بود، و در روزگار سلطنت موریس، نخستین پاپ مسمی به گرگوری که در سلسله پاپهای گرگوری نام اعظم ایشان بود بر کرسی پطرس مقدس جلوس کرد. فلیکس جد گرگوری نیز پاپ بوده و چون هم از آن زمان اسقفان مقید به قانون عزوبت بودند باید که فلیکس پس از مرگ زن خویشان به رتبت پاپی برافراشته شده باشد. والدین گرگوری یعنی سیلویا و گوردیان در میان سناتوران شریفترین ایشان و در زمره مسیحیان رم پرهیزکارترین ایشان بودند. زنان خویشان گرگوری از قدیسین و دوشیزگان راهبه بودند، و نقشی که از صورت او و پدر و مادرش کشیده بودند و گرگوری آن را به رسم تحفه به صومعه آندره مقدس داده بود نزدیک سیصد سال در

۱ - چنان که از رسائل گرگوری مستفاد می‌شود ذرات آهن مقدس را که از سوهان زدن بر زنجیر پولس رسول به دست می‌آمد در کلیدها یا صلیبهای زرین می‌نشانند و در بریتانیا و گال و اسپانیا و افریقا و قسطنطنیه و مصر توزیع می‌کردند. پاپی که سوهان آهنگری را در دست داشت خود بخوبی می‌دانست که قدرت اعجازگری را باید در کجا بکار برد، و اگر گرگوری در نظر بعضی ناصدیق نموده است لاف‌لاقی باید گفت که به خرافات معتقد نبوده است.

آن جای ماند. طراحی و رنگ آمیزی این تصویر گواهیست صادق که ایتالیاییان قرن ششم با هنر نقاشی آشنا بوده و در تهذیب آن می کوشیده اند. ولیکن سلیقه و دانش ایشان را ناچار باید در پست ترین وضعی دانست چون رسائل گرگوری و مواعظ و نوشته های او که به صورت سؤال و جوابست آثار مردیست که در علم و اطلاع سرآمد معاصران خود بود. اصل ونسب گرگوری و استعداد و کفایت او باعث ارتقاء او به منصب ریاست شهر شد و با دوری جستن از فروشکوه ظاهر و باطیل دنیوی وی از ثواب این کار برخوردار گردید. گرگوری میراث وافر را که به اورسیده بود خرج تأسیس هفت صومعه کرد یکی در رم و شش تای دیگر در سیسیل، و خواسته وی آن بود که در زندگی دنیوی گمنام و در حیات اخروی سعید و سربلند باشد. با این همه گرگوری که شاید در زهد و ورع صادق بود راهی درپیش گرفت که سیاستمداری جاه طلب و محتال برمیگزید و کفایت و توانائی او و نیز تابش فروغ عزلت گزینیش وی را در نزد کلیسائیان عزیز کرد و ایشان را سودمند آمد. صفت دیگر گرگوری اطاعت بی چون و چرا بود که آن را همیشه نخستین وظیفه راهبان دانسته و در ذهن ایشان جایگزین کرده اند. گرگوری را به محض دریافت منصب شماسی<sup>۱</sup> به بیزانس فرستادند تا در آنجا مقیم شود و نماینده و سفیر پاپ در دربار امپراطور باشد، و او با جرأت و شهامت به نمایندگی پطروس مقدس روشی و اسلوبی مستقل و توأم با وقار و عزت نفس اختیار کرد، روشی که در پیش گرفتنش نامدارترین مرد غیر روحانی را مجرم و خطرناک می نمود. گرگوری با شهرتی افزونتر از پیش به رم بازگشت و پس از آن که اندک زمانی در مباشرت فضائل رهبانی گذراند او را با جد و جهد بسیار از صومعه بیرون آوردند و روحانیون و سناتوران و مردم همه به اتفاق رأی وی را به کرسی فرمانروائی روحانی برنشانند، و او تنها کسی بود که مقاومت کرد یا چنان نمود که مقاومت می کند و با برافراشته شدن به مقام پایی مخالف است چندان که به فروتنی در نزد موریس عرض حال کرد و از او خواست که به لطف و مرحمت انتخاب رومیان را رد کند و این کار را اثر جز آن

۱ - در انگلیسی deacon است که با سمت معاونی کشیش خدمت می کند.

نمی‌توانست باشد که در نظر امپراطور وعامه مردم بر رفعت‌شان گرگوری بیفزاید ، و چون به حکم تقدیر خبر مهم سلطنت روحانی گرگوری را اعلان کردند وی از تنی چند از بازرگانان که با او موافقتی داشتند مدد خواست و تقاضا کرد که در سبیدی بنهندش و به بیرون دروازه‌های رم ببرندش تا چند روزی به خاکساری در پیشه‌ها و کوه‌ها پنهان بماند. اما چنان که گفته‌اند نوری از آسمان بدرخشید و پناهگاه گرگوری را آشکار کرد.

حکومت روحانی گرگوری کبیر سیزده سال و شش ماه و ده روز دوام یافت و یکی از آموزنده‌ترین و روح‌پرورترین دورانهای تاریخ مسیحیت است . فضائل و حتی نقائص این مرد مخلوطی عجیب از ساده‌لوحی و حيله‌گری ، و کبر و فروتنی و شعور و خرافات پرستی بود و این خود مایه سعادت‌مندی وی بود که خصائصی چندین ضد و نقیض بامنصب‌والای او ملاتم و بامزاج آن ایام سازگار باشد. گرگوری رقیب ضد مسیحی خود یعنی اسقف اعظم قسطنطنیه را ملامت می‌نمود که چرا عنوان اسقف جهانیان را بر خود نهاده است ، لقبی که جانشین پطرس مقدس به علت ضعف نفس خود آن را اختیار نمی‌کرد و به سبب تکبر بسیار حق برگزیدن آن را به دیگری نمی‌داد و فرمانروائی دینی او فقط شامل مناصب سه گانه اسقفی رم و اسقفی اعظم ایتالیا و رهبری جماعت مسیحیان مغرب زمین بود. وی غالباً بر فراز منبر می‌شد و به مدد سخنوری خشونت‌آمیز و رقت‌انگیز خود آتش به احساسات تند مستمعین موافق می‌زد و به تعبیر و تفسیر بیانات انبیاء بنی اسرائیل می‌پرداخت و آنها را با اوضاع ایام خود منطبق می‌نمود و ذهن مردمی اندوهگین و ملول از مصائب موجود را به بیم و امید جهان نامرئی معطوف می‌کرد. احکام و وصایای گرگوری و روش او نمونه‌ای برای تدوین ادعیه مسیحیان کاتولیکی مذهب و تعیین کننده مشخصات ادعیه مذکور و تقسیم قلمرو حکومت دینی به حوزه‌های کلیسایی بود؛ و تنظیم تقویم اعیاد مذهبی و ترتیب موبکبهای مذهبی و مقررات خاص کشیشان و شماسان در امامت جماعت نمازگزار و تنوع کسوتهای گوناگون کشیشان نیز همه مبتنی بر احکام و وصایای اوست. گرگوری تا واپسین روزهای عمر خویشتن در بجای آوردن فریضه

عشاء ربانی که بیش از سه ساعت دوام می‌یافت مؤمنان نماز گزار را رهبری می‌نمود. موسیقی‌ساز و آواز تأتری در سرود گرگوری یانی باقی مانده است و مردم بیگانه کم فرهنگ می‌کوشیدند که به صوت ناهنجار الحان موسیقی رومی را در سرودخوانی تقلید کنند. فوائد این مراسم باشکوه مذهبی در تسکین آلام و تقویت ایمان و کاهش خشونت طبع این مردم و خاموش کردن آتش شور و تعصب در جاهلان تاریک اندرون به تجربه برگرگوری آشکار گشته بود و هم به این سبب وی در تأثیر این مراسم در تقویت و افزایش نفوذ کشیشان و تسلط یافتن خرافات، به عفو و اغماض می‌نگریست. اسقفان ایتالیا و جزائر مجاور ریاست فائقه پاپ رومی را برخویشتن پذیرفتند و او را اسقف خاص خود دانستند و اختیار او در ابقاء و بهم پیوستن مراکز اسقف‌نشین یا انتقال اسقفی از یک ناحیه به ناحیه دیگر نیز مطلق و قاطع بود، و توفیق او در تجاوز به متصرفات یونانی و اسپانیائی و گالی شاید که مؤید ادعای عظیمتر پاپهای آینده بوده است. گرگوری در انتخابات عمومی دخالت کرد تا نادرستیهای آن را مانع آید، و غیرت و دقت او حافظ خلوص ایمان و نظم و انضباط گردید و این راعی روحانی خود با دقت هرچه بیشتر مراقب ایمان و انضباط کشیشان تابع خود بود. در دوران فرمانروائی وی میان پیروان مذهب آریوسی در ایتالیا و اسپانیا و جماعت کاتولیکی مذهب صلح و وفاق برقرار گردید، و فتح بریتانیا نور افتخاریست که اسم گرگوری اول را تابناکتر از نام 'قیصر می‌کند. در عوض شش لشکر رومی چهل راهب به عزم سفر بدان جزیره دور افتاده حرکت کردند و پاپ تأسف بسیار می‌خورد که وظایف سنگین حکومت، وی را از شرکت در خطرات پیکار روحانی ایشان مانع می‌آمد. در مدتی کمتر از دو سال وضع چنان شد که گرگوری توانست به اسقف اعظم قسطنطنیه خبر دهد که راهبان پادشاه کنت و ده هزار تن از ملت انگلو ساکسون را عیسوی کرده و غسل تعمید داده‌اند، و مبلغان رومی را نیز چون نخستین مبشران عیسوی حربه‌ای جز قوای معنوی و خارق طبیعت نبوده است. ساده‌دلی یا دوراندیشی گرگوری وی را همیشه مایل به تأیید حقایق دینی میکرد

اما با استناد از شواهد و بیناتی مانند اشباح و معجزات و رستاخیز مردگان . و نسلهای بعد او را ستوده و محترم داشته‌اند چنان‌که او خود فضائل نسل پیشین و نسل معاصر خویشتن را ستوده و گرامی داشته است اعطاء عناوین و افتخارات سماوی در اختیار پاپها بود و ایشان القاب را سخاوتمندانه بذل می‌کردند، ولیکن گرگوری آخرین کسی از این سلسله است که پاپها نامش را به‌جرات در فهرست اسامی قدیسین درج کرده‌اند.

قدرت دنیوی پاپها اندک‌اندک از بلیات آن ایام حاصل آمد ، و اسقفان رومی که سیل خون در اروپا جاری ساخته‌اند مجبور بودند که چون خادمان احسان و صلح و امان حکومت کنند. الف: کلیسای کاتولیکی چنان‌که سابقاً نیز متذکر شده‌ایم دارای موقوفات بسیار در ایتالیا و جزیرهٔ سیسیل و ایالات دورافتاده‌تر بود، و مباشران املاک کلیسایی که معمولاً نایب شماس بودند بر مستأجر و زارع مسلط گشته و خود مجری قوانین مدنی و حتی کیفری شده بودند. جانشین پطرس مقدس امور اموال و املاک موروثی کلیسا را خود اداره می‌کرد و روش او درست به روش مالکی هشیار و بیدار و نگاهدارنده اعتدال میمانست و رسائل او همه پر است از احکام و وصایای خوب که باید از دعاوی بی‌اساس که نتیجه آنها نامعلوم است پرهیز کردن و در حفظ درستی اوزان و مقیاسها کوشیدن ، و هر تأخیر معقولی را روا دانستن ، و از مالیات سرانه بردگان کاستن، همان بردگانی که در اراضی مزروعی کلیسا مشغول به کار بودند و حق ازدواج را با پرداخت جزاء نقدی می‌خریدند که خود رسمی جائزانه بود. حمل و نقل بهرهٔ مالکانه یا محصول املاک کلیسایی به‌مصب رود تیبر به خرج پاپ و هم او مسؤول آسیب یا زیانی بود که محتملاً در حین انتقال محصول روی می‌نمود.

در خرج کردن مال کلیسا پاپ وکیل صدیق و امین دستگاه دین و مردم بینوا بود و ذخائر تمام ناشدنی این دستگاه را که اساسش بر انضباط و ترک لذات نفسانی قائم بود کریمانه در راه نیازمندان صرف میکرد. صورت حساب دخل و خرج پاپ را که حجمش به اندازه چندین کتاب و نمونهٔ اقتصاد مسیحی بود مدت

سیصد سال در کلیسای لاتران نگاهداشتند. در اعیاد چهارگانه مسیحی پاپ مقرری سه ماهه کشیشان و خدمتکاران خانگی خویشان، و نیز سهم صومعه ها و کلیساها و گورستانها و نوانخانه ها و بیمارستانهای رم و بقیه حوزه اسقفی خود را توزیع می کرد، و در نخستین روز همراه به مقتضای فصل سال حصه معین فقرا را از غله و شراب و پنیر و سبزی و روغن و ماهی و خواربار و لباس و پول نقد تقسیم می کرد و از امناء بیت المال پیوسته می خواست که به نمایندگی او به رفع نیازمندیهای فوق العاده بینوایان و مستحقان پردازند. درد دردمندان و آلام بیماران و عاجزان و غریبان و زائران فوراً و هر روز و هر ساعت از فضل و کرم کلیساتسکین می پذیرفت و پاپ خود لذت طعام را نمی چشید مگر آن که از غذای مقتصدانه ای که بر سفره اش می نهادند اول چند ظرفی نزد کسانی بفرستد که مستحق رافت و شفقت او بودند. فقر و فاقه آن روزگاران بسیاری از اعیان و بانوان محترم رم را مجبور کرده بود که بی شرمگنی احسان کلیسا را بپذیرند. سه هزار دوشیزه راهبه غذا و لباس خود را از دست ولینعمت خود می گرفتند، و چندین اسقف ایتالیائی از پیش مردم کم فرهنگ شمالی گریختند و به آستان مهمان نواز واتیکان روی آوردند. گرگوری را باید حقاً پدر کشور خود لقب داده باشند. وجدان این مرد به غایت حساسیت رسیده بود چندان که به علت مرگ سائلی که در کوچه هلاک شده بود وی مدت چند روز از اشتغال به امور کشیشی خودداری کرد. ب: بلیاتی که رم بدانها گرفتار می آمد فکر پاپ را به کار صلح و جنگ مشغول می داشت و شاید او خود نیز به یقین نمی دانست که آیا این دینداری یا جاه طلبی است که وی را بر آن می دارد که در این گونه امور جایگزین سلطان غائب خود باشد. گرگوری امپراطور را از خواب دراز بیدار کرد و خطا و قصور والی رم و عمال تابع وی را برملا نمود و شکایت کرد که دلاوران رزم آزموده را از رم می برند و به دفاع اسپولتو می گمارند؛ و ایتالیائیان را تشویق کرد که خود از شهرها و عبادتگاههای خویشان نگاهبانی کنند و با آن که کار دولت دون مقام او بود در بحران خطر وی شش صاحب منصب را که باید در یک سال به نوبت فرمانده لشکر باشند به این سمت منصوب کرد و



عملیات افواج ایتالیائی با نظارت شخص او انجام پذیرفت. ولیکن رحم و شفقت و انگیزشهای مذهبی نیز روح شهامت و دلاوری پاپ را در بند می داشت، و او تحمیل خراج را که در جنگ ایتالیا متداول بود بی تأمل سخت مذموم و نفرت انگیز و جائزانه می دانست، و به رغم فرامین امپراطور از مردان متدین ترسیده دل که حرفه سربازی را رها می کردند و زندگی رهبانی در پیش می گرفتند حمایت میکرد. اگر گفته های شخص پاپ را باور کنیم برای او آسان بوده است که قوم لومبارد را به مدد نفاقی که در میانشان بود براندازد، و پادشاهی ودوکی و کتی از ایشان برجای نگذارد که آن ملت نگون بخت را از انتقام دشمنان برهاند. گرگوری اسقفی «مسیحی» بود و از اینرو خدمتگزاری صلح را دوست تر می داشت و وساطت او غوغای جنگ را خاموش کرد. با این همه گرگوری را با حيله گریهای یونانیان و تندخشی لومباردیان آشنائی بیش از آن بود که وی خویشتن را به سوگند مقید به عهد کند که مقررات صلح را رعایت نماید، و چون امید او به بستن پیمانی جامع و پایدار بدل به نومیدی گردید وی نجات کشور را خود برعهده گرفت بی آن که رضایت امپراطور و والی ایتالیا را طلب کند. شمشیر دشمن بر فراز رم معلق بود اما فصاحت بیان و نرمی گفتار و تحفه های پاپ در وقت مناسب بلای فرود آمدن تیغ خصم را بگردانید زیرا گرگوری را هم مرتدان به حق محترم می داشتند و هم مردم کم فرهنگ شمالی. اما با وجود فضل و شایستگی پاپ دربار بیزانس ملامتش نمود و با او رفتاری اهانت آمیز کرد، و گرگوری نیکوترین پاداش خویشتن را در دل بستگی مردم حق شناس یافت و در جامعه آزاد حق شناسی مردم بهترین اجر عضو خدمتگزار و سرور و خداوندگار آن جامعه است.

در فصل بعد یعنی فصل ۱ ۶۴ گیبون انقراض سلسله ژوستی نیانی و آغاز کار سلسله جدید هراکلیوسی را وصف می کند.

سلسله ژوستی نیانی که با سلطنت مورپس (۶۰۲ - ۵۸۲) آغاز شد و به سلطنت فوکاس (۶۱۰ - ۶۰۲) انجام پذیرفت شاهد تحول وضع سلطنت و اولش

ضعف بسیار و آخرش درهم آشفته‌گی محض و هجوم لشکر بیگانه و نفاق و از هم گسیخته‌گی داخلی بود.

در عهد سلطنت هراکلیوس (۶۴۲ - ۶۱۰) ایرانیان پس از جنگی دراز مدت اورشلیم را غارت کردند و به مصر هجوم بردند و به همراهی لشکر آوار. نزدیک بود که قسطنطنیه را نیز بگیرند. ولیکن قوای جنگی ایران در سال ۶۲۸ به دست هراکلیوس مضمحل گردید چندان که هرگز دوباره نیروئی نیافت. هراکلیوس پیشرفت قوم اسلاو را نیز در بالکان متوقف کرد.

علت پیدایش نظریات بی‌پایان عیسویان، در باب حلول روح خدائی عیسی در تن انسانی و پذیرفتن او طبع آدمی را که گیبون در فصل ۴۷ از آن سخن گفته است، همانا تفاوت میان اصول دینی مصوب شورای نیسیه است و اصول دینی فرقه‌های یعقوبی مذهب که در مسیح جزیک طبیعت واحد نمی‌شناختند. این عقیده اخیر را اکثر مردم متصرفات شرقی می‌پسندیدند و مسیح را «خدای» مجسم می‌دانستند که تنش را قالب انسانی بوده است و طبیعتش واحد و ربانی.

## تأثیرات نظریه‌های مذهبی و علوم و معارف الهی

### فصل چهل و هفتم

داستان پیدایش اعتقاد مذهبی به حلول روح خدائی مسیح در قالب انسانی او. فرقه اب یونیتی و نوس‌تیکی. نظریات متضاد سرین توس و آپولی ناریس، سیریل، نستوریوس و نخستین شورای مذهبی افه سوس. خروج یوتی‌کز و تشکیل دومین شورای مذهبی افه سوس. شورای مذهبی کلسدون. انتشار رساله‌ه‌نی‌تیکون در سلطنت زنون امپراطور. فلسفه الهی ژوستینیان.

پس از انقراض دین بت‌پرستی سزاوار چنان بود که مسیحیان با آرامش و زهد و ورع از پیروزی بی‌یار و یاور خود لذت بگیرند. ولیکن عنصر نفاق در سینه ایشان زنده بود و هم ایشان بیشتر مصروف تفحص در ماهیت طبعی مؤسس دین گردید و احکام او را کمتر بکار بستند. من پیش از این گفته‌ام که چون مجادلات مسیحیان بر سر موضوع تثلیث به پایان رسید از پی آن مجادلاتی در گرفت در باب حلول روح خدائی عیسی در قالب تن خاکی او و در این گفتگوها هم رسوائی مسیحیان بود و هم وبال ملک و دولت زیرا که مبادی آنها به مراتب دقیق‌تر بود و اثرات آنها را دوام بیشتر. قصد من اینست که شرح جدال مذهبی دویست و پنجاه ساله، و وصف شقاق و اختلاف فرقه‌های مذهبی شرقی را در امور روحانی و سیاسی

در این یک فصل بگنجانم و به فروتنی در معتقدات مسیحیان تفحص نمایم و به این طریق خواننده را با منازعات خونین و پرغوغای فرقه‌های مذکور آشنا گردانم.

### فرقه اب یونیتی

الف. رعایت احترام نخستین کسانی که به دین عیسی ایمان آوردند بسیار پسندیده و مؤید این اعتقاد یا امید یا آرزو بوده که اب یونی‌تی‌ها یا لا اقل ناصریون<sup>۱</sup> را با دیگران تفاوتی نبوده است الا پایداری لجوجانه در بجای آوردن آداب و مراسم شریعت موسوی. از کلیساهای این فرقه اثری برجای نمانده و کتابهایشان همه محو و نابود شده است. گمنامی و آزادی این طایفه شاید که جولانگاه عقاید دینی را وسیعتر می‌کرد، و چون مذهب خاص ایشان در کودکی نرم و شکل‌پذیر بود ناچار در طی سیصدسال شور و تعصب یا عقل و تدبیر باید هیئت آن را به نوعی ساخته و پرداخته باشند. با این همه نیک‌اندیش‌ترین منتقدان ناچار بوده‌اند که بگویند که وجه امتیاز پیروان این فرقه وقوف محض و معرفت درست به الوهیت نبوده است. این مردم در مکتب دین موسوی پرورش یافته تعصب و اقوال انبیاء بودند و هرگز بدیشان نیاموخته بودند که امیدوار به ظهور مسیحائی باشند برتر و شریفتر از مسیحای بشری و دنیوی. اگرچه وقتی که پادشاه<sup>۲</sup> یهود در کسوت خشن عوام الناس ظاهر شد این طایفه جرأت آوردند که او را درود و تحیت گویند، ولیکن طبع پلیدشان بیمناک و از باز شناختن «خدا» عاجز بود، خدائی که صفت ربانی خویش را به عمد پوشیده داشته و تن و نام انسان<sup>۳</sup> فانی را برگزیده بود. یاران همدم عیسای ناصری با دوست و هموطن خود همگفت و همنشین بودند و در همه اعمال زندگی عقلی و حیوانی چنان می‌نمود که وی همنوع ایشانست. مراحل مختلف عمر عیسی از کودکی و نوجوانی تا دوران مردی همه به ترتیب نشان از افزایش خرد و قدر و منزلت داشت

۱ - ناصریون فرقه‌ای از یهودیان بودند که پیش از طوائف دیگر به عیسی ایمان آوردند و با این همه در آداب و مراسم شریعت موسوی پایداری می‌نمودند. ۲ - یکی از القاب مسیح. ۳ - کریزوستوم و آتانازیوس مجبور شده‌اند که اعتراف کنند که شخص مسیح و حواریونش به ندرت از الوهیت او سخن گفته‌اند.

و پس از عذاب دردناك فكرى و جسمى سرانجام وى بر سر صليب جان سپرد . مسيح براى خدمتگزاري بنى نوع بشر زندگى كرد و مرد وليكن زندگانى و مرگ سقراط نيز وقف مصلحت دين و عدالت بود ، و با آن كه شخص خويشتن دار و تارك لذت يا قهرمان دلير ممكنست كه در فضائل خالى از كبر و خودبينى مسيح به تحقير بنگرد ، گريستن وى را بر دوست يا وطن بايد گواه صادق رافت و شفقت او بشمار آورد . معجزاتى كه در انجيل آمده است نمى توانسته است مردمى را متعجب كند كه خود به جرأت و ايمان راسخ به معجزات عظيمتر و بديع تر شريعت موسوى معتقد بودند . انبياء ايام قديم بيماريها را علاج و مردگان را زنده مى كردند و دريا را مى شكافتند و خورشيد را متوقف مى نمودند و در ارايه اى آتشين نشسته به آسمان صعود مى كردند ، و سبك استعارى نويسندگان يهود را امكان آن بود كه شهيدى يا قديسى را بر سبيل مجاز لقب انتخابى «فرزند خدا» بدهد

با اين همه در آئين ناصريون و اب يونى تى ها تفاوتى اندك در ميان مرتدان ملاحظه مى شود ، مرتدانى كه ولادت عيسى را به خطا مشمول نظام طبيعى و عمومى توليد نسل مى دانستند ، و انشاقيون كم تقصيرتر كه به باكره بودن مادر او معتقد بودند و آن را محترم مى داشتند و مدكارى پدرى اين جهانى را محال مى دانستند . كيفيات مشهود ولادت عيسى و ازدواج شرعى يوسف و مريم كه والدين او بشمار مى آمدند و ادعاى شخصى عيسى كه خود خويشتن را از دودمان داود و وارث سلطنت او و ملك يهوديه<sup>۱</sup> دانسته است همه مؤيد نظريه گروه اول است . وليكن تاريخ مستند اين واقعه رازى بود نهفته در چندين نسخه از انجيل متى به زبان عبرى<sup>۲</sup> كه مرتدان مدتى مديد آنها را حفظ كردند زيرا كه يگانه گواه درسى عقیده ايشان بود . بدگمانى طبيعى شوهر مريم كه خود به پاكدامنى خويشتن واقف بود

۱ - پس از جدا شدن قبيله يهودا و بنيامين ازدوازه قبيله بنى اسرائيل ، اين دو طايفه در جنوب فلسطين قديم كشورى تشكيل دادند به نام يهوديه . ۲ - محتمل است كه انجيل اول يا انجيل متى را براى استفاده يهوديانى كه به دين عيسى ايمان آورده بودند به زبان عبرى ياسريانى نوشتند . اما انجيل عبرى مفقود گرديد و علت گم شدنش هرگز معلوم نشد . شايد كه مسيحيان اولين مقصر بودند و از فرط دلبستگى به دين انجيلى را برگزيدند كه نويسنده اى يونانى و بى نام و نشان نوشته است .

(در عالم رؤیا) زائل گردید و او به تحقیق دانست که زنش از روح القدس آبستن است و چون ممکن نبود که مورخ این معجزه خانوادگی را که در جایی دور روی نموده بود شخصاً مشاهده کرده باشد پس او نیز ناچار باید همان آوایی را شنیده باشد که خبر بار دارشدن باکره‌ای را در روزگاران آینده، به اشعیاء نبی املاء کرده بوده است. فرزند دوشیزه‌ای باکره که تکوین یافته عمل وصف ناپذیر روح القدس بود مخلوقی بی‌مثل و مانند و در همه صفات و خواص فکری و جسمی سرآمد فرزندان آدم بود. یهودیان پس از آشنائی با فلسفه کلدانی و یونانی به تناسخ روح و ازلی و ابدی بودن آن معتقد شدند، و به گمان این که محبوس شدن روح در زندان خاکی تن کفاره گناهانست که در حیات پیشین بدانها ملوث گشته‌اند لذا کار خدائی را عادلانه و گواه عنایت پروردگار دانستند. ولیکن درجات عفاف و فساد تقریباً نامحدود است و ممکن بود چنین بیندارند که روحی که در قالب خاکی فرزند مریم و روح القدس دمید روح عالیت‌ترین و پرهیزگارترین آدمیان بوده است، و خواری و مذلت را او خود به میل خویشتن برگزید و رسالتش برای شستن گناهان فرزندان آدم بود نه گناهان شخص خود، و پس از بازگشتنش به وطن آسمانی خداوند وی را به سبب فرمانبرداری اجری عظیم داد و آن ملکوت جاودانی مسیحائی بود که انبیاء بنی اسرائیل از پیش به ابهام از آن خبر داده بودند اما ییاری استعاراتی دنیوی مانند صلح و کشورگشائی و فرمانروائی، و این در ید توانائی خداوند قادر مطلق بود که قوای انسانی مسیح را افزون‌تر کند بقدری که در خور منصب آسمانی او باشد. در زبان مردم عصر عتیق عنوان «خدا» منحصر و محدود به والد نخست نبوده است و نائب بی‌چون و یگانه فرزند مولود او را بی‌آنکه وی پا از حد خود فراتر نهاده باشد حق دعوی سهمی ثانوی از پرستش بندگان زمینی بود.

### فرقه نوستیکی مذهب

ب. بذردینی که آهسته آهسته درزمین سنگلاخ و بی‌حاصل یهودیه نمود کرد و سر از خاک برآورد چون به کمال رشد رسید به سرزمینهای مسعودتری منتقل شد که

متعلق به اقوام غیر یهودی بود، و بیگانگان رومی و آسیائی که هرگز عیسای بشری را ندیده بودند طبعاً الوهیت وی را بی تأمل می پذیرفتند. مشرکان و فیلسوفان و یونانیان و اقوام کم فرهنگ همه بر اثر عادت و به مدد نیروی توهم تواتر گروه عظیم یا سلسله پایان پذیر فرشتگان یا دیوان یا خدایان و نیز قدرت ازلی و فیضان انوار خدائی برتر از همه خدایان را ادراک می کردند، نوری که از سریر نور مطلق تجلی می نمود؛ و در نزد ایشان عجیب و باور نکردنی نبود که نخستین مظهر قدرت ازلی یعنی «لوگوس»<sup>۱</sup> یا کلام خدا با پدر از یک عنصر باشد و به زمین نازل شود تا نسل بشر را از فسق و فجور و خطا و اشتباه برهاند و آدمیزادگان را در طریق زندگی و عمر جاودانی رهنمونی کند. ولیکن عقیده رائج در باب ابدیت و فساد که در فطرت ماده نهفته است در نخستین جماعات مسیحی مشرق تأثیر سوء نمود، و بسیاری از تازه دینان غیر یهودی باور نمی کردند روحی خدائی که جزء جدائی ناپذیر جوهر اولین است شخصاً با تن ناپاک و ملوث انسانی پیوسته باشد، و با اعتقاد پرشوری که به خدا بودن عیسی داشتند از سر دینداری طبیعت انسانی او را انکار می کردند. هنوز خون عیسی بر روی جبل<sup>۲</sup> جلجله تازه بود که دوسی تی ها که فرقه ای از مسیحیان آسیائی و مردمی دانشمند بودند «مذهبی» عجیب اختراع کردند که فرقه مارسیونیتی و مانوی و فرقه های مختلف ارتداد نوستیکی در ایام بعد به اشاعه آن پرداختند. اینان صدق اناجیل اربعه و اصالت آنها را در قسمتی که داستان بارداد شدن مریم و ولادت عیسی و سی سال زندگی او پیش از رسالتش نقل شده است انکار می کردند و می گفتند که عیسی در کنار رود اردن در قالب تن انسانی و در حد کمال رشد ظاهر گردید ولیکن تن خاکی او قالبی بیش نبود و ماده نبود، قالبی به شکل انسان که به ید قدرت مطلقه خداوندی خلق گردید تا قوای حسی و اعمال انسانی را تقلید کند و به این طریق حواس دوستان و دشمنان را پیوسته به شبهی

۱ - در متن انگلیسی این کتاب کلمه aeons برای «قدرت ازلی» بکاررفته است و این اصطلاحیست مأخوذ از فلسفه افلاطونی.  
 ۲ - یکی از عناوین مسیح The Word است یعنی واسط میان انسان و خالق او و مظهر ذات الهی.  
 ۳ - جلجله یا جلجشه نام تلی است که صلیب را بر روی آن نصب و به عقیده عیسویان حضرت مسیح را در همانجا مصلوب کردند.

غیر واقعی مشغول و ماهیت اصلی خود را از ایشان پوشیده بدارد . ارتعاش اصوات ملفوظ در گوش حواریون عیسی صدا میکرد ، ولیکن قوه لامسه که گواهی ثابت تر است صورتی را که بر شبکه اعصاب باصره منعکس می گردید به دست احساس نمی کرد ، پس نعمتی که مریدان عیسی از آن برخوردار می شدند نعمت حضور روح بود نه جسم فرزند خدا ؛ و خشم آتشین یهودیان به باطل مصروف می گردید زیرا که این خشم شعبی بی حس و آسیب ناپذیر را شامل می شد ، و وقایع اسرارآمیز رنج و عذاب عیسی و مردنش و برخاستنش از گور و صعودش به آسمان که در حادثه گاه اورشلیم روی نمود از برای فایده معنوی بود که ابناء بشر را از آنها حاصل آمد . اگر به اصرار و ابرام گفته می شد که این مقلدی تخیلی و فریب مستمر لایق خداوند حقیقت و راستی نیست دومی تی ها با خیل برادران کاتولیکی مذهب خود موافقت می نمودند که دروغ متقیانه گفتن کاریست درست . در مذهب طایفه نوستیکی یهوه خدای قوم اسرائیل و خالق این جهان زیرین روحی آشوبگر و نافرمان یا لااقل جاهل بود ، و فرزند خدا از برای آن به زمین نزول کرد که معبد یهود را منهدم و شریعت او را منسوخ کند . و برای انجام دادن این کار مفید به زیرکی و مهارت در قالب تن انسانی مقام گزید و پیشگوئی پیامبران و آرزوی آدمیان به ظهور مسیحی دنیوی راست آمد .

یکی از دقیق ترین و زیرک ترین استدلالیان ستیزه گر مکتب مانوی این گمان را که خدای مسیحیان مانند جنینی بشری و دارای همان صفات و خصائص ، پس از نه ماه از رحم زنی بیرون آمده باشد زشت و خطرناک دانسته و در این باب اصرار بسیار نموده است ، و معاندان متدین وی که هراسناک شده بودند چندان برآشفتنده که تمام کیفیات جسمانی و شهوانی باردار شدن و زایمان مریم را انکار و این نظریه را تأیید کردند که روح خدائی از درون بدن مریم گذشت چنان که شعاع خورشید از صفحه شیشه می گذرد ، و در عقیده خود پایداری نمودند که مهر بکارت مریم نشکست حتی در وقتی که او بزائید و عیسی را مادر شد . ولیکن اقرار آوردن به این عقاید چندان متهورانه و ناسنجیده می نمود که باعث تأیید و تقویت عقیده ملائمت



آن دسته از فرقه دوسی‌تی‌گردید که می‌گفتند مسیح شبیح نبوده است اما لباس جان او بدنی بوده است که درد و رنج را احساس نمی‌کرده و آسیب نمی‌پذیرفته و فاسد نمی‌شده است، و در مذاهبی که سنن اصلی مسیحیت را پذیرنده‌ترند عیسی را پس از برخاستن او از گور روحی دانسته‌اند ملبس به جامه‌تن آسیب‌ناپذیر که درد و رنج در آن تأثیری نمی‌کرده است، و هم از اول نیز باید چنین بوده باشد اگر این روح می‌توانسته است که بی‌مقاومت یا گزند تن از ورای عنصر هیولائی به درون راه یابد و آن را فراگیرد. مجرد از اساسی‌ترین صفات جسمانی، بدن مسیح ممکن بود که از خصیصه‌های تن انسانی و ناتوانیهای آن نیز فارغ باشد. جنینی که توانسته بود از نطفه‌ای نامرئی بروید و نمو کند و به کمال بلوغ برسد، و کودکی که توانسته بود در خرد و منزلت به کمال مردان نائل آید بی‌آن که جان را از منابع معمولی تقویت کند ممکن بود که زنده بماند بی‌آن که فضلات روزانه را با مصرف مواد خارجی جبران کند. شاید که عیسی با مریدان خود همخوراک می‌شده است بی‌آنکه در بند حوائج جسمانی از قبیل تشنگی و گرسنگی گرفتار باشد و پاکی عزوبت او هرگز به لوث شهوت جنسی که بیرون از اختیار اراده است آلوده نگردید. درباب بدنی که به وضعی چنین بدیع تکوین یافته بود ناگزیر این مسأله به میان آمد که تن مسیح در اصل با چه وسائلی و از چه موادی ساخته شده بوده است، و ما که در فلسفه ذات خدائی متین‌تر و عاقلانه‌تر می‌اندیشیم از پاسخی که مختص به فرقه نوستیکی نبود می‌هراسیم و متعجب می‌شویم، و آن پاسخ این بود که قالب مسیحائی و عنصر او نیز از جوهر ذات خدائی صادر شده است؛ و باید به این نکته توجه داشت که صورت ذهنی روح خالص مطلق از لطائف فکری فلسفه عصر جدید است. قدما ارواح انسانی و مخلوقات آسمانی و حتی ذات خداوندی را جوهر مجرد می‌دانستند و عقیده ایشان مانع این اندیشه نبود که جوهر مجرد فضای گسترده را شامل تواند شد، و نیروی خیال ایشان به این گمان خشنود بود که جوهر مجرد را طبعی رقیق مانند هوا و شعله آتش واثیر است، طبعی چندان از ناپاکی جهان مادی دور و به کمال نزدیک که از حد قیاس بیرون بود. اگر انسان مکان خدا را تعیین کند پس باید

به وصف صورت او نیز پردازد ، یا شاید خوی خویشتن بینی ما باعث می‌آید که قوای عقل و تقوی را در قالب انسان مجسم کنیم . فرقه آنتروپومورفیت که گروه کثیری از ایشان در جمع راهبان مصری و کاتولیک‌های افریقائی بودند نص صریح انجیل را ارائه می‌دادند در آن جا که می‌گوید انسان به صورت آفریدگار خود ساخته شد . سراپیون مکرم ، یکی از قدیسن صحرای نبتریانی مذهب بت‌پرستی را که بسیار دوست و عزیز می‌داشت ترك کرد و مانند طفلی شیرخواره گریه و زاری بسیار کرد که چرا از بخت بد به مذهبی گرویدم که خدای مرا از من ربود چندان که در فکر من اکنون هیچ معبودی نیست که به چشم بینمش و بدو ایمان آورم و پرستمش .

### نظریات مخالف سرینتوس و آپولی ناریس

ج . چنین بود سایه زودگذر فرقه دوسی تی . سرینتوس آسیائی که جرأت آورد و با آخرین حواری<sup>۱</sup> مسیح مخالفت نمود خود موجد فرضیه دیگری شد که چندان ساده نبود و محکمر و استوارتر بود . سرینتوس که در مرز فاصل دنیای یهود و غیریهود مقام گرفته بود سعی بسیار نمود تا فرقه نوستیگی را با فرقه ابیونیتی موافق کند به وسیله ایمان آوردن به پیوند خارق‌الطبیعه خدا و انسان در وجود یگانه مسیحائی که هر دو فرقه به او معتقد بودند ، و فرقه‌های مرتد پیرو مکتب مصری از قبیل فرقه کارپوکراتی و بازیلیدی و والن‌تی‌نی این عقیده غامض اسرارآمیز را اختیار کردند و شاخ و برگ بسیار بر آن بستند . در نظر اینان عیسی ناصری فانی نبود و فرزند مشروع مریم و یوسف بود ، ولیکن در میان آدمیزادگان بهترین و خردمندترین ایشان و برگزیده خدا و وسیله‌ای لایق و ارزنده برای تجدید پرستش خداوند باریتعالی در این دنیای خاکی بود . هنگامی که عیسی را در نهر اردن به آب تعمید شستند مسیح مسموح یعنی نخستین مظهر قدرت ازلی

۱ - یحیی مقدس را با سرینتوس اتفاق ملاقات افتاد در گرمابه‌ای در شهر افه سوس ، ولیکن حواری مسیح از نزد مرتد گریخت از ترس آنکه مبادا حمام پر سرایشان فرو ریزد . این داستان ابلهانه که ایرینه اوس آن را به گواهی پولی کارپ نقل کرده است شاید که با عصر سرینتوس و محل سکونت او بی‌تناسبت نبوده است .

پروردگار و فرزند شخص خدا به صورت کبوتری بر وی نازل گردید تا در اندیشه او مسکن گزیند و در مدتی که برای رسالتش معین گردیده است وی را در کارهای رسالت هدایت و راهبری نماید. وقتی که مسیح را به دست یهودیان تسلیم کردند این مظهر قدرت ازلی یعنی ذات فنا ناپذیر و نا متأثر از درد و رنج جسمانی، هیکل دنیوی خویش را ترك و به عالم ارواح پرواز کرد و عیسی را تنها و بی کس رها کرد تا درد بکشد و شکایت کند و جان بدهد. اما ترك کردن عیسی پیداد گرانه و خلاف کرم و مروت می نماید، و عاقبت کار شهیدی بی گناه که همدم ربانی او در اول به کارش برمی انگیزد و سرانجام تركش می کند نامؤمنان را نیز به رحم می آورد و خشمگینشان می کند. فرقه ای که مذهب سرینتوسی را برگزیده و آن را تعدیل و تلطیف کرده بود زمزمه اعتراض نامؤمنان را به طرق گوناگون خاموش، و چنین حجت آوردند که وقتی عیسی را بر چوبه صلیب میخکوب کردند فکر و جسم او معجزه آسا از موهبت بی حسی برخوردار گردید و در اثر این بی حسی درد و رنج آشکار در وی تأثیر نمود، و نیز به یقین و تأکید گفتند که از برای دردهای سختی که حقیقی اما زود گذر بود عیسی را پاداشی عظیم خواهند داد و آن عبارت خواهد بود از سلطنت هزار ساله دنیوی در ملکوت آسمانی که ملک اوست و شهر مقدس خداست و به تلویح می گفتند که عیسی به عذاب درد گرفتار آمد زیرا که مستحق عذاب بود و چون طبیعت انسانی هرگز کمال مطلق نیست شاید که صلیب و درد شهادت برای کفار گناهان بخشودنی پسر یوسف بوده است پیش از پیوند اسرار آمیز او با فرزند خدا.

د: همه آن کسانی که به غیر مادی بودن روح معتقدند - عقیده ای که عالی و به ظاهر درست است - ناچار باید از تجربه حال به اتحاد فکر و هیولی که برتر از فهم ماست اقرار آورند و اذعان نمایند که در پیوندی نظیر آن میان هیولی و عالیتین قوای عقلی تناقضی نیست، و عقیده به کالبد پذیرفتن مظهر قدرت<sup>۱</sup> ازلی

۱ - aeon دوری از زمان را گویند که مدتش از حد قیاس بیرون است و در فلسفه افلاطونی به معنی نیروی ازلی یا فیض خدائی برتر از همه آمده است.

یا ملکی از ملائک اعظم که کاملترین ارواح مخلوقند متضمن هیچ نوع تعارض یا سخافت فکری نیست . در عصر آزادی مذهب که شورای نیسیه حدود آن را تعیین کرده بود مقام و منزلت مسیح را به معیار تمیز شخصی می‌سنجیدند که متکی به احکام غیر دقیق تورات و انجیل ، یا به عقل و استدلال ، یا تعالیم منقول عیسی و حواریون او بود . اما پس از اضمحلال مذهب آریوسی مبانی عقیده‌ای تازه بر روی ویرانه‌های آن مذهب مستقر گردید که عبارت بود از اعتقاد به الوهیت مطلق و بی غل و غش مسیح ، و چنان بود که گوئی ایمان طایفه کاتولیکی مذهب ترسان و لرزان بر لبه پرتگاهی قرار گرفته است که از آن بازگشتن محال و در کنارش ایستادن خطرناک و سقوط در آن هولناک است ، و مشکلات اصول معتقدات مذهبی این طایفه به سبب علوفلسفه دینی ایشان افزونتر گردید . طایفه کاتولیکی مذهب در بیان این مطالب مردد و متامل بودند که خدا خود که شخص دوم و برابر و هم‌عنصر با دو شخص دیگر ثالث اقدس بود به صورت مخلوقی ظاهر گردید ، که وجودی که سراسر عالم را شامل است در رحم مریم زندانی شد ، که طول عمر ابدی او را به روز و ماه و سال عمر انسانی مشخص کردند ، که خداوند و قادر مطلق را به تازیانه زدند و مصلوبش کردند ، که ماهیت تأثر ناپذیر او درد و عذاب را احساس کرد ، که او که عالم به کل امر است از جهل و غفلت مبری نبود ، و این که سرچشمه زندگی و حیات جاودانی خود بر روی جبل جلعله جان سپرد . اعتقاد به الوهیت مطلق عیسای مسیح را با همه عواقب هول‌انگیزش آپولی‌ناریس اسقف لازقیه که یکی از نامدارترین متفکران مذهب عیسوی بود به سادگی و بی شرمگنی تأیید کرد . آپولی‌ناریس فرزند یکی از علماء دانشمند علم‌نحو و خود در همه علوم یونانی استاد بود ، و فصاحت و فلسفه دانی و دانشی که در کتابهای آپولی‌ناریس عیان است همه را وی خاضعانه وقف بر خدمت دین کرد . آپولی

۱ - عیسی را خدا خواندن از خطاهای انجیل‌های جدید است. لغتی یونانی را که به معنی «که» است در اوائل قرن ششم میلادی در قسطنطنیه بدل به لغت دیگری کردند که به معنی «خدا» و کم و بیش با لغت پیشین هم تلفظ است. این دغل‌بازی را ایزاک نیوتن دریافت و آشکار کرد.

ناریس که دوست ارجمند آتانازیوس و معاند گرامی قدر جولیان بود دلیرانه با مشرکان و پیروان مذهب آریوسی مبارزه کرد و با آن که به ظاهر می‌کوشید که معنی کتب مقدس را با دقت هندسی و موافق با اصول منطقی ارائه دهد تفسیرهای او مبین معنی لفظی و مفهوم استعاری تورات و انجیل است. آپولی ناریس به مدد کوشش عناد آمیزیکی از اسرار مبهم دینی را که دیر زمانی در فضای معتقدات عوام مردم طوف کرده بود طبق قواعد فن خود تعریف کرد، و این کلمات مهم فراموش نشدنی را اول بار هم او آشکارا بر زبان آورد: «ذاتیگانه کالبد پذیرفته مسیح» و آهنگ این کلمات آمیخته با غوغای خصمانه دیگر فرقه‌های مسیحی در کلیساهای آسیا و مصر و حبشه هنوز در گوشه‌ها طنین می‌افکند. آپولی ناریس چنین تعلیم میکرد که سه شخص ثالث اقدس درتن آدمیزاده‌ای با هم پیوستند یا ممزوج شدند، و «لوگوس» یا حکمت ازلی در وجود بشری جایگزین روح گردید و کار روح را انجام داد. با این همه چون دانشمند دقیق اندیش و فیلسوف لاهوتی از بی‌باکی خویشتن سخت هراسیده بود زمزمه او را شنیدند که به آوای خفیف در زیر لب عذر می‌آورد و توضیح می‌دهد. فلاسفه قدیم یونان میان روح عقلی و روح حسی انسان تفاوت می‌نهادند و آپولی ناریس عقیده ایشان را پذیرفت برای آنکه اعمال فکری را بر عهده «لوگوس» یا روح عقلی محول کند و عنصر تابع را که عنصر هیولائی انسانست در اعمال زندگی حیوانی بکارگیرد. اسقف لازقیه در تکریم مریم بادوسی تیه‌ای معتدل همراه بود که او را مادر روحانی عیسی می‌دانستند نا مادر جسمانی او، مادری که بدنش یا از آسمان آمده و فساد ناپذیر و نامتأثر از درد و رنج بوده است یا فی‌الواقع ماهیتش دگرگون گشته و با جوهر ذات خدائی پیوسته و در هم آمیخته بوده است. دانشمندان سوری و آسیائی که تعلیم علوم لاهوتی می‌کردند با اصول عقائد آپولی ناریس سخت مخالفت نمودند، و مذاهب ایشان را پیروانی بوده است چون بازیل و کریزوستوم و گرگوری که مایه شرف و نیکنامی بودند، و پیروانی دیگر چون دی یودوروس و تئودور و نستوریوس که مایه ننگ این جماعت بودند. اما شخص اسقف سالخورده

لاذقیه و شهرت نام و رفعت منزلت او همچنان مصون و محترم بود ، و معاندان او که گمان ضعف تسامح در حق ایشان بردن روا نیست شاید به علت بدیع بودن مبحث به حیرت فرورفتند و در پذیرفتن حکم نهائی روحانیون کاتولیکی مذهب تأمل نمودند . ولیکن رأی کلیسا سرانجام مؤید عقیده ایشان گردید و بدعت آپولی ناریسی را محکوم نمود و چندین جماعت از مریدان و پیروان او را به موجب قوانین امپراطور تبعید کردند . اما در صومعه های مصری راهبان قلباً به اصول معتقدات وی دلبسته بودند و دشمنانش از اثرات کین تثوفیلوس و سیریل زیان بردند یعنی دوتنی که یکی از پی دیگری به اسقفی اعظم اسکندریه رسید .

ه. اب یونیتیان خاضع متذلّل و دوسی تیان عجیب فکر مطرود و فراموش شدند . خطاهای اخیر آپولی ناریس که شور و غوغائی برانگیخته بود پیروان مذهب کاتولیکی را مجبور کرد که بر حسب ظاهر با عقیده سرینتوس مبنی بر دو گانه بودن طبیعت مسیحائی موافقت نمایند . اما در عوض اتحاد موقت و اتفاقی این دو طبیعت ، ایشان عقیده دیگری را بنیان نهادند که ما هنوز آن را پذیرنده ایم و آن عبارتست از پیوند جوهری و ناگسستنی و جاودانی خداوندی کامل با انسانی کامل که شخص دوم ثالث اقدس و دارای روح عقلی و جسم انسانیست . در اوایل قرن پنجم میلادی اتحاد دو طبیعت اعتقاد رائج جماعت کاتولیکی مذهب بود و از جوانب مختلف همه کس اعتراف میکردند که نه صور ذهنی ما را قدرت تجسم و نه زبان ما را توانائی بیان کیفیت این همزیستی است ، و با این همه باطناً میان دو گروه خلاف افتاد ، خلافتی علاج ناپذیر ، زیرا که گروهی از خلطه این دو طبیعت سخت هراسناک بودند و گروهی دیگر از جدا کردن عنصر خدائی مسیح از عنصر بشری وی بیم داشتند ، و جنون مذهبی ایشان را چندان برانگیخت که هر گروهی شتابزده و به زیان خویشتن از زلتی که به گمان ایشان بنیان برانداز حقیقت و رستگاری بود رونهان کرد ، و دسته ای آرزومند حفظ اتحاد دو طبیعت بود و غیورانه در دفاع از آن میکوشید و دسته دیگر که معتقد به تفاوت میان دو طبیعت عیسوی بود نیز مشتاقانه در حفظ عقیده خود مجاهدت و به غیرتمندی

از آن دفاع میکرد ، و پیروان هر دو عقیده به اختراع سبکی خاص در سخن گفتن پرداختند و برای بیان اصول عقاید دینی خویشان چنان اصطلاحات رمزیه‌ای ابداع کردند که ظن شبهه و ابهام در آنها در کمترین حدی باشد . ولیکن نارسائی صور ذهنی و فقر زبان ایشان را بر آن داشت که عرصه هنر و طبیعت را بجویند و بکاوند تا بهرمقارنهٔ ممکن دست یابند اما تشبیهات همه گمراه‌کننده اندیشه ایشان بود در توضیح و تشریح سری که برتر از قیاس و سنجش است . در زیر ذره بین مباحثات جدلی ذره‌ای را چندان بزرگ می‌کنند که حیوانی غریب‌الخلقه می‌شود و هر حزبی به زور استدلال از اصول دینی حزب مخالف نتایج می‌گرفت تا بتواند به مدد آنها عقاید معاندان خود را صد چندان که بود سخیف‌تر یا کفرآمیزتر بنماید . اینان برای فرار از یکدیگر در درون بیشه مظلم و پیراهه‌ای سرگردان شدند تا وقتی که به مشاهدهٔ اشباح هول‌انگیز سرینتوس و آپولی‌ناریس که هر یک به حمایت از عقیده‌ای در دو جهت مخالف مسیر خم‌اندرخم فلسفهٔ لاهوت قرار گرفته بودند مبهوت و متحیر شدند . اما به محض این که طلوع فجر عقل و ضلال دینی را مشاهده کردند ناگهان جنبشی نمودند و از همان راهی که در نور دیده بودند باز گشتند و دگرباره در ظلمت نفوذناپذیر عقاید سنتی غوطه‌ور گردیدند ، و برای آن که خویشان را از لوث‌گناه و لعنت ضلال و سرزنش پاک کنند عواقب خطای خویشان را منکرآمدند و اصول عقائد خود را تشریح و تفسیر کردند و خود را از جرم بی‌بصارتی تبرئه نمودند و متفقاً به آهنگ موزون از وفاق و ایمان سخن گفتند . با این همه شراره‌ای نهفته و تقریباً نامرئی در اخگر مناقشهٔ مذهبی در کمین نهشته بود که دم تعصب و شهوت خشم و کین آن را به سرعت برافروخت و آتشی عظیم پدید آورد چندان که مجادلات لفظی فرقه‌های شرقی ارکان دین و دولت را متزلزل کرد .

### سیریل و نستوریوس و نخستین شورای مذهبی اله‌سوس

نام سیریل اسکندری در تاریخ مناقشات مذهبی مشهور است و لقب «قدیس»

که براو نهاده‌اند نماینده غلبه نهائی او و پیروان اوست. سیریل در خانه عم خود تثوفیلوس که اسقف اعظم بود موافق اصول مذهب سنت درس غیرت و حمیت دینی و رموز سیادت و خداوندگاری را آموخت و پنج سال از دوران جوانی را در صومعه‌های نیت‌ریا<sup>۱</sup> گذرانید و فایدت برگرفت. آنگاه تحت تعلیم رئیس رهبانان یعنی سراپیون با کوشش و دقت بسیار به فراگرفتن علوم دینی پرداخت با چنان شور و شوقی خستگی ناپذیر که در یک شب چهار کتاب انجیل مقدس و رسائل اهل سنت و رساله پولس رسول به رومیان همه را خواند و هیچ نخفت. سیریل از او ریگن<sup>۲</sup> نفور بود ولیکن نوشته‌های کلمانس و دیونیسیوس و آنانازیوس و بازیل را پیوسته در دست داشت. فراگرفتن اصول و روشهای مباحثه و بکارستن آنها اورا راسخ ایمان و تیزهوش کرد، با این همه وی در حجره خود در صومعه راهبان گرداگرد خویشتن تارهایی تنید که سرشته آنها در نوشته‌های نخستین بزرگان مذهب مسیحی در باب علم لاهوت بود. سیریل در آثار تمثیلی و در نوشته‌های مربوط به علم ماوراء الطبیعه نیز می‌اندیشید و آثار تفکر او در هفت مجلد بزرگ و مطول اکنون در کنار مؤلفات رقیبانش آرمیده و در خواب فرورفته است. سیریل در بیابان دعا میکرد و روزه می‌داشت ولیکن فکر او هنوز (و این سرزنش یکی از دوستان اوست) به دنیا مشغول بود، و چون تثوفیلوس به شهر و غوغای بلاد و شوراها و مذهبی بازش خواند زاهد جاه طلب با اشتیاقی بیش از آنچه باید دعوت وی را مطیعانه پذیرفت و با موافقت و اجازه عم خود شغل واعظی را اختیار و در این سمت کسب شهرت کرد و مشمول محبت مردم گردید. وجاهت منظر او زینت بخش منبر بود و صوت خوش آهنگش در کلیسای اعظم طنین می‌افکند، و دوستانش در مواضعی خاص قرار می‌گرفتند تا تحسین و آفرین جماعت شنوندگان را تأیید کنند یا ایشان را به ثناگوئی برانگیزند، و دبیران به تعجیل یادداشتهائی برای ضبط موعظه‌های وی می‌نوشتند، و هر چند که موعظه‌های او در اسلوب نگارش

۱ - Nitria - ۲ - عالم و مدرس و نویسنده عیسوی که در اسکندریه به دنیا آمد و در اواخر قرن دوم و نیمه اول قرن سوم می‌زیسته است.



به پایه سخنان خطباء آتنی نمی‌رسید اما از جهت تأثیری که می‌نمود آنها را با خطابه‌های سخنوران مذکور مقایسه می‌توان کرد. مرگ تئوفیلوس برادرزاده وی را به آرزوهای خود رسانید و بر وسعت دامنه آنها نیز افزود. در میان روحانیون اسکندریه اختلاف بود، و سربازان و فرمانده ایشان شماس اعظم و مدعای او را حمایت می‌کردند اما انبوه کثیر مردمی که دست و زبان داشتند و مقاومت در برابرشان امکان پذیر نبود به جانبداری از واعظ محبوب خود کمر بستند، و پس از گذشت سی و نه سال سرانجام سیریل بر کرسی آتانازیوس جلوس کرد.

جائزه سیریل در قبال جاه طلبی او جائزه‌ای ناقابل نبود. وی که در رأس مردم پایتختی عظیم قرار گرفته و اکنون به لقب مطران اسکندریه ملقب شده بود. دور از دربار امپراطور کم‌حوزه فرمانروائی و قدرت و سیادت صاحب‌دیوانی را نیز غصب کرد، و خیریه‌های عمومی و خصوصی شهر را خود به حکم بصیرت خویش اداره کرد. کلام او احساسات تند مردم را برمی‌انگیخت یا آرام می‌کرد و خیل متعصب پارابولانی که شغل روزانه، ایشان را به مشاهده منظر مرگ آشنا کرده بود در اطاعت فرمان او بی باک و بی پروا بودند، و قدرت دنیوی این اسقفان مسیحی حکام مصر را مرعوب یا سخت خشمگین می‌کرد. سیریل که در تعقیب و محاکمه مرتدان غیور بود به میمنت آغاز فرمانروائی خویشتن در حق فرقه نوواسیانی که بی‌آزارترین و بی‌گناه‌ترین طایفه عیسوی مذهب بودند ظلم بسیار نمود و منع ایشان از بجای آوردن آداب خاص خود در عبادات مذهبی در نظر او کار ثواب و عمل عادلانه نمود و او ظروف متبرک ایشان را ضبط کرد بی آنکه از گناه هتک حرمت دین بهراسد. قوانینی که قیصران و بطالسه بنیان نهادند و نیز حقی که بر اثر مرور زمان در عمر هفتصد ساله اسکندریه به یهودیان تعلق گرفته بود ضمانت‌تسامح دینی و حتی متضمن مزایائی برای ایشان بود. در طی این هفتصد سال بر شمار یهودیان افزوده و عدد ایشان به چهل هزار رسیده بود. روزی اسقف اعظم اسکندریه با برآمدن نور

۱ - «پارابولانی» نام جمعیت خیریه‌ای در اسکندریه بود که هنگام شیوع طاعون تأسیس یافت. کار اعضاء این جمعیت عیادت بیماران و به خاک سپردن مردگان بود اما کم‌کم بروسعت دامنه عملیات ایشان افزود و فاسد و بدکردار شدند.

صبحگاهی بی حکم قانون و بی هیچ دستخطی از امپراطور در رأس جمعی کثیر از مردم فتنه گر به کنیسه های یهودیان حمله کرد. یهودیان که نه آماده بودند و نه مسلح تاب مقاومت نداشتند و عبادتگاههای ایشان همه ویران و با خالک یکسان گردید و اسقف جنگجو پس از آن که اشیاء غارت شده از معابد یهودیان را به پاداش به سربازان داد بقیه این قوم نا معتقد را نیز از شهر بیرون راند. شاید که سیریل به عذر گناه و برای دفاع از خویشتن گستاخی این مردم مرفه و ثروتمندانفرت زهرآگین ایشان را نسبت به مسیحیان علت حمله خود به معابد گفته باشد زیرا که یهودیان در فتنه ای که اخیراً بر حسب اتفاق یا به سبب خبث و کین توزی برپا شده بود خون مسیحیان را ریخته بودند. چنین جنایاتی مستوجب سرزنش حاکم شهر بود اما در این فاجعه شنیع که شامل همه کس گردید گناهکار و بی گناه را از هم باز نشناختند و در نتیجه اسکندریه زیان برد و فقیر شد زیرا که جمعی از مردم ثروتمند و فعال را که در این شهر مقیم بودند از کف داد. تعصب سیریل وی را بموجب قوانین جولیان در معرض قصاص و عقاب می نهاد، اما در حکومتی ضعیف و عاجز در روزگار رواج خرافات مذهبی اسقف اعظم از مجازات مصون و حتی مطمئن بود که آفرین خلق شامل وی خواهد گردید. اوریس تیز شکایت کرد، اما شکایت او را که درست بود وزیران تئودوسیوس امپراطور زودتر از آنچه باید فراموش کردند. ولیکن کشیشی آنها را به یادداشت و سخت آزرده بود و باآنکه بر حسب ظاهر والی مصر را بخشود باطناً همچنان از او متنفر بود. هنگامیکه اوریس تیز از کوچه میگذشت دسته ای پانصد نفری از راهبان نیت ریبانی برگردونه وی حمله بردند و نگاهبانان او از پیش این وحوش بیابانی گریختند و هر چند که او به تأکید گفت و مکرر گفت که من مسیحی و کاتولیکی مذهبم سخنش را به سنگ باران جواب گفتند چندان که چهره وی غرقه در خون شد. مردم اسکندریه که به اوریس تیز وفادار بودند به نجاتش شتافتند و اوفی الفور برای ارضاء نفس عدالتخواه و انتقامجوی به سیاست نمودن راهبی پرداخت که به دست خود مجروحش کرده بود، و آمونیوس راهب در زیر عصای یکی از افراد نگهبان اوریس تیز جان

سپرد . بفرمان سیریل جسد آمونیوس را از زمین بلند کردند و همراه با موکب جلال به کلیسای اعظم بردند و نام او را بدل به توماسیوس «شگفت انگیز» کردند و مدفنش را به علائم شهادت آراستند ، و اسقف اعظم بر فراز منبرشد تا در مدح بزرگواری و کرم اخلاق مردی قاتل و متمرّدسخت بگوید . عناوین و افتخاراتی چنین ممکن بود که مؤمنان را تحت لوای قدیس «شهید» به جنگیدن و جان دادن اغوا کند و دیری نگذشت که تلقین و الهام یا قبول و رضای او باعث قربانی شدن باکره‌ای گردید که به مذهب یونانیان مؤمن و جوینده دوستی روزافزون با اوریس تیز بود . هی‌پاسیا ، دختر تی‌اون<sup>۱</sup> ریاضی دان در مکتب پدر نوآموز اصول علم ریاضی بوده بود و تفاسیر عالمانه او شارح هندسه آپولونیوس<sup>۲</sup> و دیوفان توس<sup>۳</sup> گردید . این دختر آشکارا در آتن و اسکندریه تعلیم فلسفه افلاطون و ارسطو می‌کرد . در عنفوان جمال و در حد کمال عقل و خرد دوشیزه فروتن پاکدامن عشاق را از درخانه خویشتن میراند و به تعلیم شاگردان خود می‌پرداخت و ممتازترین مردم عالی قدر یا صاحب منزلت بی‌صبرانه مشتاق دیدار این زن فیلسوف بودند، و سیریل بچشم حسد در صف اسبان نفیس و خیل غلامانی می‌نگریست که پشت در مدرسه او جمع می‌آمدند . خبری در میان مسیحیان منتشر گردید که دختر تی‌اون تنهامانع آشتی والی شهر با اسقف اعظم است و این مانع را بزودی از میان برداشتند . در یک روز شوم در ایام مقدس روزه بزرگ مسیحیان هی‌پاسیارا به زور از گردونه‌ای که بر آن سوار بود بیرون کشیدند و عریانش کردند و کش‌کشانش به جانب کلیسا بردند و خونخوارانه به دست پطرس انجیل خوان و فوجی از متعصبان بی‌رحم بهائم صفت کشتند و گوشت تنش را با صدف برنده حلزون دریائی تراشیدند و از استخوان جدا کردند و اندامهای لرزنده او را به شعله‌های آتش سپردند و به وسیله هدایای به موقع پیشرفت بازجوئی عادلانه و قصاص گناهکاران را متوقف کردند . اما قتل هی‌پاسیا کیفیت طبعی و مذهب سیریل اسکندری را چنان به وصمت ننگ آلوده است که اثرش زوددنی نیست .

متعصبان خرافاتی مذهب در انتقام قتل باکره‌ای رأفت بیشتری نمودند تا در قصاص

کسانی که قدیسی را از کلیسا طرد کرده بودند، سیریل همراه با عم خود تثوفیلوس به شورای مذهبی پرشرونادرست کردار اولک رفته و علیه کریزوستوم رأی داده بود. وقتی که خاطره کریزوستوم را تجدید و تقدیس کردند برادرزاده تثوفیلوس در رأس گروهی که در زوال و انقراض بود همچنان پایداری نمود و رأی خویشان را صائب دانست و پس از تأخیری ملال آورو مقاومتی عناد آمیز سرانجام به رضای جهان کاتولیکی مذهب تن درداد. خصوصت او با اسقفان ییزانسی از احساس برتری مزایای ایشان بودند از حمله ناگهانی شهوت خشم و غضب. وی بر این جمع که در مآمن با سعادت دربار امپراطور مقام داشتند حسد می برد و از جاه طلبی این گروه نوکیسه نو قدرت بیمناک بود که مطرانهای اروپا و آسیا را به ستوه می آوردند و بر متصرفاتی چون انتاکیه و اسکندریه دست می یازیدند و وسعت حوزه فرمانروائی خویشان را حدی اندکتر از حدود و ثغور امپراطوری نمی شناختند. حکومت آتیکوس نرم خوی که کرسی اسقفی کریزوستوم را غصب و دیر زمانی به اعتدال فرمانروائی کرد مانع بروز دشمنی بزرگان کلیسای مشرق گردید اما سیریل عاقبت با ارتقاء رقیبی به منصب اسقفی اعظم بیدار و هشیار شد زیرا که این رقیب بیش از هر کس دیگر در خور احترام و نیز نفرت سیریل بود. بعد از سلطنت کوتاه و پرفتنه و آشوب سیسی نیوس اسقف قسطنطنیه، دسته های مختلف مردم و روحانیون به انتخابی که امپراطور کرد آرام شدند زیرا که وی در این هنگام ندای حسن شهرت را شنید و پند آن را بکار بست و بیگانه ای صاحب کفایت را برگزید. نستوریوس که از بومیان ژرمانیسیه و از راهبان انتاکیه بود به سبب زندگی ساده زاهدانه و فصاحت کلامی که هنگام وعظ و سخنوری داشت پسند همگان بود، ولیکن نخستین خطبه او در پیشگاه تثودوسیوس متدین تلخی و شتابزدگی شور مذهبی وی را برملا کرد. نستوریوس به بانگ بلند به امپراطور گفت: «خسروا! تو زمین را زدوده از لوث مرتدان به من بازسپار و من در عوض ملکوت آسمان را بتو خواهم داد. تو با من یاری کن تا نسل مرتدان را براندازم و من در برانداختن ایرانیان ترایاری خواهم کرد.» روز پنجم چنانکه گوئی معاهده بسته و امضا شده باشد اسقف اعظم قسطنطنیه محفل سری آریوسی

مذهبان را کشف کرد و ناگهان و بی خبر بر آن حمله و رگرديد . اما پیروان آریوس مرگ را بر تسلیم برگزیدند و از سرنویدی آتشی برافروختند که بزودی به خانه های مجاور در گرفت و عنوان «آتش افروز» که به نستوریوس دادند پیروزی وی را مکدر نمود . به نیروی منصب روحانی نستوریوس در هردوسوی هلس پونت<sup>۱</sup> آئین نامه ای بسیار سخت را برای حفظ ایمان و انضباط جامعه مسیحی تحمیل نمود - فی المثل اشتباهی تقویمی در مورد عید رستاخیز مسیح را چنان سیاست کردند که گوئی جرمی بوده است - . لیدیه و کاریا<sup>۲</sup> و سارد و میله توس را به خون مرتدان کوارتودوسی مانی<sup>۳</sup> که مردمی لجوج بودند بشستند و طاهر کردند ، و منشور امپراطور یا درواقع منشور اسقف اعظم بیست و سه نوع ضلال دینی و فرقه گمراه را می شمارد که مجرم و مستوجب سیاست اند . ولیکن سینه نستوریوس عاقبت به همان شمشیری شکافته شد که او خود از برای آزار دیگران باخشی چنان آتشین بکار برده بود . به عقیده قدیسی از معاصران نستوریوس مذهب بهانه و جاه طلبی محرک اصلی پیکارهای اسقفانه بود .

در مکتب سوری به نستوریوس آموخته بودند که از اختلاط دو طبیعت عیسوی سخت نفور باشد و میان طبیعت بشری مخدوم خود مسیح والوهیت عیسای خداوند گار تفاوتی بسیار دقیق بنهد . نستوریوس وجود مبارک مریم را محترم و مقدس می شمرد که او مادر مسیح بود ولیکن گوش اسقف به شنیدن عنوان «مادر خدا» که مریم را اخیراً به ناسنجیدگی بدان ملقب کرده بودند سخت آزرده میگردید لقبی که از آغاز پیدایش مسأله آریوسی بتدریج پذیرفته شده بود . از منبر کلیسای اعظم قسطنطنیه یکی از دوستان اسقف و بعد او خود نیز به کرات در مواعظ مردم را از استفاده و یاسؤ استفاده از کلامی منع نمود که حواریون مسیح از آن بی خبر بوده و جامعه روحانی مجازش ندانسته بودند و تنها اثرش هراساندن ترسنده دلان و گمراه کردن ساده لوحان و خنداندن نامؤمنان بود ، و به واسطه شباهت ظاهری که با سلسله نسب خدایان یونانی ساکن کوه المپ داشت لاجرم

۱ - نام قدیم داردانل. Caria - ۲ Quartodecimans - ۳

حقانیت دین یونانیان را تأیید می نمود . در لحظات آرامتر زندگی خود نستوریوس اعتراف می کرد که عنوان «مادر خدا» را معذور می توان داشت به سبب وصلت دو طبیعت عیسوی یا انتقال خواص<sup>۱</sup> یک طبیعت به طبیعت دیگر. ولیکن مخالفت کسانی که این عقیده را نمی پذیرفتند وی را چندان بر آشفت و خشمگین کرد که عاقبت پرستش مولوی تازه یا خدائی نوزاده را منکر آمد و بر آن شد که تشبیهات نارسای خود را از پیوندهای زناشوئی یا دیگر مشارکتهای قانونی این جهان بگیرد و طبیعت بشری مسیح را چون جامه یا آلت و وسیله، یا منزلگاه الوهیت او وصف کند. به بانگ سخنان کفرآمیز اسقف زلزله درارکان معبد مقدس در افتاد . کسانی که با او دعوی همسری کرده و ناکام شده بودند به مراد دل عنان خصومت شخصی و مذهبی را رها کردند ، و روحانیون بیزانسی نیز با طناً از دخول بی اذن ییگانه ای در جمع خود ناخشنود بودند ، و راهبان از هر آن چیز خرافاتی که از عقل دور بود حمایت می کردند و مردم خود به جلال کبریائی با کراهی دل بسته بودند که ولی و حامی ایشان بود . غوغای خلق فتنه گر مواعظ اسقف اعظم و مراسم طاعت و عبادت را که وی در محرابگاه کلیسا بجای می آورد مشوش و مختل میکرد، و جماعات مختلفی عقائدش را مردود شمردند و سیادت روحانی وی را انکار کردند، و به ورزش هر بادی اوراق دفتر مجادلات مذهبی در سراسر امپراطوری پراکنده شد و آواز مناقشات پیکارگران از عرصه کلیسای اعظم در همه جاطنین افکند و صدای آن را راهبان مصری و فلسطینی در حجره های خود شنیدند . تکلیف سیریل آن بود که خیل بی شمار راهبان غافل و متعصب را آگاه و هشیار کند. در مکتب اسکندریه عقیده به یکتائی طبیعت عیسوی و جسم پذیرفتن آن بر ضمیر سیریل نقش بسته و او آشکارا به این عقیده مؤمن و معترف بود . جانشین آتانازیوس به عزم پیکار با آریوسی دیگری ، سهمگین تر و گنه کارتر که اکنون در سلسله مراتب روحانی بردومین کرسی فرمانروائی نشسته بود قیام کرد و اشاره نفس مغرور و جاه طلب را

۱ - فی المثل انتقال خاصیت سرمدی بودن طبیعت خدائی به انسان و خاصیت احساس کردن و درد کشیدن از طبیعت بشری به خدا ، و نیز خواص دیگر.

فرمان برد . پس از مکاتبه‌ای کوتاه که در ضمن آن دواسقف معاندن‌فرت خویشان را پنهان داشتند و بایبانی ریائی به احترام و محبت با هم سخن گفتند ، اسقف اعظم اسکندریه در نزد پادشاه و مردم و در مشرق و مغرب در مذمت خطاهای اسقف اسقفان بیزانسی سخن گفت که وی را به عذاب جهنم محکوم می‌نمود . از مشرق علی‌الخصوص از انتاکیه هردو را تلویحا به سکوت و تسامح اشارت کردند اما اندرزگویان خود جانب مدعای نستوریوس را نگاه می‌داشتند .

در این میان و اتیکان فرستادگان اسقف را با آغوش باز پذیرفت زیرا که سلس‌تین خویشان بین را مددخواهی سیریل خوش آمد ، و شرح مغرضانه‌ای که راهبی نقل کرد باعث شد که پاپ که خود و روحانیون کاتولیکی مذهبش از زبان و هنر و فلسفه دینی یونانیان بی‌خبر بودند ، با عزم جزم به تعیین اصول دینی خویشان پردازد . پس در شورائی مذهبی که تشکیل یافت پاپ سلس‌تین نیک و بدمدعای سیریل را سنجید و اصول عقائد او را پسندید و تصویب کرد ، و عقاید نستوریوس و نیز شخص او را محکوم نمود و آن مرتد را از مقام اسقفی عزل کرد ، و او را ده روزه مهلتی داد تا عقائد خویشان را انکار و توبه کند و اجراء حکم غیر قانونی و ناسنجیده خود را بر عهده دشمن نستوریوس محول نمود . ولیکن از اسقف اعظم اسکندریه که چون خدائی تیرتندر خشم و درشت‌گوئی راهمی کرد خطاها و شهواتی آشکار می‌گردید که در مردم دیگر نیز هست ، و تکفیر نامه دوازده بندی وی در حق نامؤمنان هنوز باعث شکنجه کسانیست که عبدو عبید سنت و ستایشگر این قدیسند بی‌آن که ولا و اخلاص خویشان را به اصول مصوب شورای کلسدون از دست بدهند . بیان مؤکد سیریل در تکفیرنامه دوازده بندی وی از ضلال دینی آپولی ناریس رنگ نازدودنی پذیرفته ولیکن معتقدات سنجیده و شاید صادقانه نستوریوس کسانی از علماء دینی ایام مارا راضی کرده است که خردمندتر و بی‌غرض‌ترند .

با این همه نه امپراطور و نه اسقف اعظم مشرق مایل به اطاعت از فرمان پاپ ایتالیائی نبودند ، و همه به اتفاق رأی طالب تشکیل شورائی از جماعت

کاتولیکی مذهب یا در واقع جماعت کاتولیک یونانی شدند تا آتش مجادله را خاموش کنند و نزاع را به پایان برند. محل شوری را درافه سوس برگزیدند زیرا که رسیدن به آن از هر جانب هم از زمین و هم از دریا ممکن بود، و تاریخ نخستین جلسه را عید حلول روح القدس بر حواریون مسیح تعیین کردند، و احضارنامه‌ای برای اسقف هر حوزده‌ای فرستادند و نگهبانی را به حراست گماشتند تا بزرگان کلیسا را از خطر حفظ کند و خروج ایشان را مانع آید تا وقتی که مسئله اسرار لاهوتی را حل کنند و درباب ایمان اهل زمین تصمیم نهائی بگیرند. نستوریوس در شورا حضوریافت امانه چون مجرمی گنه کار بلکه مانند قاضی عدالتخواه، و مستظهر به نفوذ و سطوت اسقفانش بود نه به کثرت عدد ایشان، و غلامان قوی بنیه‌ای که وی با خود از گرماب زولکسی پوس آورده بود مسلح بودند و قادر به هر خدمتی اعم از دفاع کردن یا آسیب رساندن. اما دشمن او سیریل را اسلحه روحانی و جسمانی نیرومندتری بود چندان که وی به نافرمانی از نص و لفظ یا معنای احضارنامه شاهانه در جلسه حاضر شد با پنجاه اسقف مصری که ملازم او بودند و نگاهشان همه به اشاره سر او بود تاروح القدس الهام بخش ایشان گردد. سیریل با ممنون اسقف افه سوس اتحادی دوستانه برقرار کرده بود و اکنون به شیوه مستبدان خویشتن را از رأی حاضر و آماده‌ای که به یاری سی‌چهل اسقف به دست می‌آمد بی نیاز نمود، و جمعی کثیر از فلاحان را که بردگان کلیسا بودند به درون شهر ریختند تا به فریاد و غوغا و به ضرب و جرح بحث اسقفان را درباب مسئله‌ای مبهم و غامض تأیید کنند، و مردم نیز از شور و تعصب دینی به دفاع از حرمت منزلت مریم عذرا برخاستند که جسدش در درون شهرافه سوس در خاک غنوده بود. کشتیهائی که سیریل را از اسکندریه به مصر آوردند به ذخائر گرانبهای مصری انباشته بودند، و خیلی از ملاحان و مردم متعصب که تحت‌لوائی

۱ - مسیحیان چهار قرن اول از مرگ و دفن حضرت مریم بی‌خبر بودند و تشکیل شوری اعتقاد به مدفون بودن وی را در افه سوس تأیید می‌کند. اما در ایام بعد مدعی اورشلیم اعتقاد نخستین را باطل نمود و مدفن «خالی» مریم که به زائران نشان داده میشد باعث پیدایش افسانه رستاخیز و معراج وی گردید و مذاهب کاتولیکی یونانی و لاتینی به ولاء و اخلاص و بی‌هیچ اعتراضی آن را پذیرفته‌اند.



مرقس مقدس و مادر خدا به خدمت اسقف اعظم پیوسته بودند از این کشتیها فرود آمدند و بزرگان کلیسا و حتی نگهبانان آن به مشاهده صفوف لشکر مانند ایشان مرعوب گشتند. دشمنان سیریل و مخالفان حضرت مریم را در کوچه ها توهین و در خانه ها تهدید نمودند، اما قدرت سخنوری و جود و کرم سیریل هر روز بر شمار پیروان وی افزود، و به موجب حساب اسقف اعظم مصر ممکن بود که بزودی دوستان تن از اسقفان به حمایت او در شورای مذهبی حضور یابند و به او رأی بدهند. ولیکن نویسنده تکفیرنامه دوازده بندی به مخالفت یحیی انتاکیه ای واقف و از آن سخت بیمناک بود، و یحیی هم اکنون با گروهی معدود اما بسیار محترم از مطرانها و روحانیون دیگر که در التزام وی سفر میکردند آهسته آهسته و منزل به منزل از راهی دور یعنی از پایتخت مشرق به افه سوس نزدیک می شد. چون سیریل از تأخیر مکدر شده و صبرش به پایان رسیده بود و آن را جرمی ارادی و مستوجب سرزنش میدانست پس تاریخ افتتاح شوری را اعلان و شانزدهمین روز بعد از عید حلول روح القدس را بر حواریون برای این کار معین کرد. نستوریوس که استظهارش به نزدیک شدن دوستان شرقی خویشتن بود مانند سلف خود کریزوستوم در نافرمانی از دعوت دشمنان و انکار سیادت شرعی ایشان پایداری نمود. دشمنان نیز در محاکمه او شتاب کردند، و مدعی تهمت زن خود در سمت ریاست بر کرسی قضاء بنشست. شصت و هشت اسقف که بیست و دوتن ایشان رتبه مطرانی داشتند یعنی رئیس اسقفان حوزه ایالتی بودند از مدعای نستوریوس دفاع کردند با اعتراض معتدلانه چنانکه در خورشان ایشان بود، و در نتیجه بیست و دو نفر مذکور را از حضور در مجامع مشورتی برادران خود ممنوع نمودند. کاندیدیان به نام امپراطور تقاضای چهار روز تأخیر کرد، و عامل دنیوی منصب را با خشم و اهانت از مجمع قدیسین بیرون راندند و همه این امور خطیر در گردش یک روز تابستان انجام پذیرفت. اسقفان علیحده رأی قضائی صادر کردند، اما مشابهت سبک ایشان نماینده نفوذ یا اثر دست استاد است و سیریل را متهم نموده اند به تحریف شواهدیین و آشکار احکام و لوائح اسقفان و موافقت نامه های

امضاء شده ایشان مبنی بر قبول بعضی از مواد آئین نامه دینی . اسقفان در رسائل سیریل اصول مصوب شورای نیسیه و تعالیم بزرگان دین را باز شناختند و هیچ یک از ایشان زبان به مخالفت نگشود ، اما چون نوبت به قرائت قسمتهائی از نامه ها و مواعظ نستوریوس رسید که در انتخاب آنها غرض بکار رفته بود اسقفان کلام گوینده را بالعن و تکفیر قطع و اسقف مرتدرا از مقام اسقفی و سمت روحانی وی عزل کردند و بر حکم شوری که به کین توزی و بدنهادی بنام «یهودای جدید» صادرگشته بود مهر و امضاء نهادند و آن را به بانگ بلند در کوچه های افسوس خواندند ، و هنگامی که اسقفان ، خسته و فرسوده ، از کلیسای مادر خدا خارج شدند ایشان را درود گفتند و مدافع حقوق مریم عذرا خواندند و پیروزش را با چراغانی و ترانه خوانی و شور و غوغای شبانگاهی جشن گرفتند .

در روز پنجم ، ورود اسقفان شرقی و ظهور خشم ایشان پیروزی سیریل را مکدر کرد . در یکی از غرفه های مسافرخانه یحیای اتناکیه ای هنوز خاك راه از کفش نزدوده کاندیدیان را که عامل و نماینده امپراطور بود در محضرخویشتن پذیرفت و با او سخن گفت ، و کاندیدیان داستان کوششهای بی اثر خود را در ممانعت از خشونت شتابزده اسقف اعظم یا باطل کردن آن برای یحیی روایت کرد . آنگاه شورائی از پنجاه اسقف شرقی تشکیل دادند ، و باهمان شدت و عجله که سیریل بکار برده بود ، او و ممنون را از عنوان و مرتبت اسقفی عزل کردند و تکفیرنامه دوازده بندی وی را محکوم نمودند و آنرا شرننگ بی غل و غش ضلال آپولی ناریسی دانستند و اسقف اسکندری را مخلوقی هول انگیز خواندند که برای تخریب دین بدنیا آمده و تعلیم و تربیت یافته بوده است . حوزه فرمانروائی سیریل دور ورسیدن به آن مشکل بود اما فی الفور تصمیم گرفته شد که جماعت مسیحیان افسوس را از موهبت وجود راعی دیگری مؤمن به اصول معتقدات خود برخوردارکنند . با مراقبت ممنون درهای کلیساها به روی ایشان بسته و فوجی نیرومند به دورن کلیسای اعظم ریخته شد . سربازانی که تحت فرماندهی کاندیدیان بودند به عزم حمله پیش رفتند و نگهبانان بیرونی را در هم شکستند و اژدم تیغ گذراندند ولیکن

چون کلیسا خود مستحکم و گرفتن آن به نیروی زور محتج بود محاصره کنندگان بازگشتند و مدافعان کلیسا هنگام عقب نشینی دشمن ناگهان بر فوج سربازانش حمله بردند و اسبانش همه از دست رفت و بسیاری از سربازان را با سنگ و چماق به وضعی خطرناک مجروح کردند . افسوس را که شهر مریم عذرا بود به لوث آشوب و غوغای دیوانه وار و فتنه و خون نجس کردند و دوشورای مذهبی هریک تیرلن و تکفیر را از کمان دیانت بجانب مخالفان خویشتن رها کردند ، و تئودوسیوس و درباریانش از روایات ضد و نقیض گروه سوری و مصری مشوش حال و حیرت زده شدند . مدت سه ماه تمام امپراطور هر روشی را برای حل اختلافات مذهبی آزمود مگر تحقیر و بی اعتنائی را که از همه مؤثرتر بود و کوشید تا به رسم عادی و با صدور رأی محکومیت یا برائت رهبران فرقه های متخاصم را عزل یا مرعوب کند، و نمایندگان خویشتن را در افسوس قدرت و اختیار بسیار و قوای جنگی دادواز هر فرقه ای هشت و کیل منتخب احضار کرد تا در مجاورت پایتخت او و دور از تأثیر سوء غوغای جنون آمیز عوام الناس انجمن کنند و آزادانه و به صراحت به گفتگو بپردازند ولیکن اسقفان شرقی سر تسلیم فرود نیاوردند و بزرگان کاتولیکی مذهب که به کثرت شمار خود و به متحدان لاتینی خویشتن غره بودند از قبول تمامی شرایط تسامح و اتحاد دو فرقه سر باز زدند . تئودوسیوس حلیم بردبار چندان برآشفست که از سرخشم به انحلال این مجمع پر غوغا پرداخت ، جمعی که اکنون پس از سیزده قرن طلعت سومین شورای دینی جهانی پذیرفته و از این روی محترم شده است . پادشاه متدین گفت « خداوند خود گواه من است که من مسبب این درهم آشفستگی نیستم و عنایت الهی گنه کار را باز خواهد شناخت و او را بجزای بد گرفتار خواهد کرد . شما به مقر خود باز گردید و باشد که فضایل شخصی شما زیان و رسوائی مجادلات شما را اصلاح کند . » اسقفان همه به مقر خود باز گشتند ولیکن همان احساسات آتشی که شورای مذهبی افسوس را در هم آشفته و فکر اسقفان را متشتت کرده بود در سراسر دنیای عیسویان شرقی منتشر گردید . پس از سه پیکار عناد آمیز در میان دو خصم هم قوه یحیای انتاکیه ای

و سیریل اسکندری سرانجام لطف فرمودند و دلایل خویشتن را به شرح بازگفتند و یکدیگر را در آغوش گرفتند ، اما اتحاد ظاهری ایشان را باید از حزم و تدبیر دانست نه از رأی و اندیشه درست ، و از سستی و فرسودگی ایشان پنداشت نه از مهر و محبت مسیحائی دو رهبر مذهبی .

اسقف اعظم بیزانس سم مهلك بد گمانی و نفرت از خوی و سیرت دشمن اسکندری خویشتن را اندك اندك در گوش پادشاه فروریخته بود . در مراسله‌ای حاوی تهدید و دشنام که همراه با احضارنامه به نزد سیریل فرستاده شده بود اسقف بیزانسی وی را کشیشی فضول و گستاخ و حاسد خوانده و متهمش نموده بود به مغلق کردن کیش ساده مسیحی و برهم زدن آرامش دین و دولت ، و گستاخانه با خود پنداشتن که بذرنفاق در خانواده امپراطور هست ، و با نوشتن نامه‌های نیرنگ آمیز به زن و خواهر امپراطور خواستن که خود تخم نزاع را در میان ایشان بپراکند . سیریل به فرمان مؤکد خداوندگار خویشتن به افسوس رفته بود و در آن جای عمال دولت بجانبداری از نستوریوس و اسقفان شرقی ، افواج لیدیه و ایونیه را برای سرکوبی ملازمان متعصب و آشوبگر اسقف اعظم جمع آوردند و در برابر سیریل سخت ایستادند و او را تهدید کردند و دربند نهادند اما سیریل در انتظار رخصت امپراطور نماند و از دست نگهبانان خود گریخت و باشتاب بسیار بکشتی درنشت و شورای پرعیب و نقص مذهبی را ترك کرد و به مقر اسقفی خویشتن پناه برد که دژ امن و استقلال بود . ولیکن فرستادگان زیرك و مکار او ، هم در دربار و هم در شهر ، سعی بلیغ نمودند که آتش خصومت امپراطور را خاموش و چنان کنند که لطف و عنایت وی شامل حال سیریل گردد و در این کار توفیق یافتند .

فرزند عاجز و ضعیف آرکادیوس نوبتی تحت نفوذ زن و خواهر خود قرار می گرفت و نوبت دیگر رأی خواجه سرایان و زنان در باری در او مؤثر می افتاد و تعصب دینی و شره نفس بر شهوات هر دو گروه حاکم بود ، و رؤسای مذهب کاتولیکی در کوشش خود سخت پایداری می نمودند تا خویشاوندان امپراطور را مرعوب و خواجه سرایان و زنان درباری را راضی و خشنود کنند . قسطنطنیه و محلات بیرونی

آن پراز دیرهای راهبان و به وجود آنها متبرک بود ، و دالماسیوس و یوتی کیزمقدس که هر دورئیسان دیر بودند شور دینی و ولاء و اخلاص خویشان را وقف دعای سیریل و ستایش مریم و اعتقاد به یگانگی عنصر مسیحائی کرده بودند . هم از اول لحظه زندگی رهبانی این دوهرگز با اهل دنیا نیامیخته و بر آن قسمت از زمین قسطنطنیه که مختص به دنیویان بود قدم نهاده بودند . ولیکن در این لحظه هول انگیز که مسیحیت در خطر بود تکلیفی عالتر که از آن چشم پوشیدن غیر ممکن بود بر سوگند راهبانه خط بطلان کشید و جایگزین آن گردید . دالماسیوس و یوتی کیز در پیشاپیش صفی دراز از صنوف راهبان و عابدان معتکف که هریک از ایشان شمعی روشن در دست داشت و به نام مادر خدا ، مریم عذرا ، به دعا خوانی و تهلیل گوئی مترنم بود از صومعه ها رهسپار کاخ سلطنت شدند . مردم از تماشای این منظر بدیع سبک روح گشتند و آتش شور مذهبی در ایشان گرفت و پادشاه دعا و ثنا و التماس این قدیسین را شنید که جسورانه میگفتند هیچ کس را امید رستگاری نیست مگر آن که جانشین کاتولیکی مذهب آتانازیوس و اصول دینی او را بپذیرد . در این میان هر کسی را نیز که از طریقی به تخت سلطنت راهی بود دادن زر گمراه کردند و در باریان را اعم از زن و مرد به عناوین زیننده ای چون « تبرک » و « ادعیه خیر » رشوت دادند هر یکی را بر حسب قدرت و به مقیاس آزمندی او . ولیکن مطالبات بی پایان ایشان جایگاههای مقدس را در قسطنطنیه و اسکندریه از ذخائر گران بها خالی کرد ، و اسقف اعظم قسطنطنیه با وجود سیادت روحانی از خاموش کردن زمزمه شکایت کشیشان عاجز آمد زیرا که ایشان به حق میگفتند که مخارج این رشوت دهی رسوا کننده دستگاه مذهب را شصت هزار پوند مقروض کرده است . پول چی ریا که سرانجام برادر خویشان را از بارگران سلطنت آسوده کرد خود محکمترین رکن مذهب سنت بود و اتحاد شورای مذهبی بادر بار ، و بانگ رعد آسای آن یک و نجوای این یک چندان دوستانه بود که اگر سیریل میتوانست یکی از خواجه سرایان را عزل و دیگری را جایگزین او و مشمول عنایت تئودوسیوس کند توفیق وی محقق می شد . اما اسقف مصری سرانجام نتوانست به افتخار پیروزی

نهائی مباحثات نماید . امپراطور باصلابتی که عادت او نبود در حمایت از اسقفان بی گناه سوری به عهده‌ی که کرده بود وفا نمود و سیریل از خشونت سب و لعن معاندان خویشتن کاست و با اکراه و ابهام به دوگانگی طبیعت مسیحائی اقرار آورد تا روزی که فرصت دست داد و عطش انتقامجویی از نستوریوس برگشته بخت را سیراب کرد .

نستوریوس عجول لجوج پیش از پایان یافتن شورای مذهبی به آزار سیریل گرفتار آمد و در باریان با او بدعه‌دی کردند و دوستان شرقی نیز وی را اندک حمایتی بیش نمودند . پس به انگیزش حس ترس یا خشم نستوریوس بر آن شد که تا وقت هست چنان کند که گوئی خود می‌خواهد عزلت اختیار کند تا به افتخار کناره‌گیری داوطلبانه نائل آید . آرزو یا لااقل تقاضای او به آسانی بر آورده شد و او را با احترام از افسوس به دیرقدیمش در انتاکیه بردند و پس از اندک وقفه‌ای جانشینان وی یعنی ماگزیمیان و پروکلوس را اسقفان قانونی قسطنطنیه شناختند . ولیکن اسقف معزول در خموشی حجره خویشتن نتوانست زندگی ساده و فارغ از اندوه و تشویش رهبانی گوشه‌گیر را از نو آغاز کند . وی برگزیده تأسف‌سی خورد و با حال پیوندیش نبود و حق داشت که از آینده بترسد . اسقفان شرقی یکی پس از دیگری عهد گسستند و از نام نامحجوب او تبری نمودند و با گذشت هر روزی فرقه انشقاقی پیروان او که نستوریوس را به سبب ایمان راسخش محترم می‌داشتند کاهش بیشتر پذیرفت . پس از اقامت چهار ساله او در انتاکیه منشوری به دست تئودوسیوس امپراطور به امضاء رسید که در آن نستوریوس را هم‌رتبه سیمون جادوگر خواندند و عقایدش را مردود و پیروانش را مطرود شمردند و نوشته‌هایش را محکوم به سوختن کردند و شخص او را از وطن بیرون راندند و اول به بطراء<sup>۱</sup> در عربستان و سرانجام به یکی از واحات صحرای لیبی<sup>۲</sup> تبعید کردند . اما جنون خشم‌آلوده

۱ - یا پترا ، ویرانه‌های این شهر باستانی اکنون در کشور اردن است .  
 ۲ - صحرای لیبی یا لیبیه میان مصر و طرابلس است . نستوریوس را به واحه کبیر یا واحه الخرقه تبعید کردند که در مسافت سه روزه راهی از مرز نوبیه یا شمال شرقی سودان امروزی قرار داشت .

تعصب و جدال در تعقیب اسقف از وطن آواره‌ای بود که پیوندش را از دنیا و از جماعت همدینان وی گسسته بودند چندان که عشیره بیابانگردی از نوپیان به زندان مخصوص او حمله بردند و هنگام گریز جمعی از اسیران بی‌فایده را از بند رها کردند. اما به محض اینکه نستوریوس به ساحل نیل رسید وضع را چنان یافت که به خشنودی از دست رومیان و از شهر کاتولیکی مذهب گریخت، و دوستریمی داشت که نزد وحشیان بیابانگرد باز گردد و بردگی کم مشقت‌تر ایشان را تحمل کند. فرار وی را جنایتی تازه بشمار آوردند و جنایتکار را سیاست کردند. روح اسقف اعظم الهام بخش صاحبان مناصب دیوانی و کلیسائی مصر گردید و کسانی چون عمال دولت و مردان جنگی و حتی راهبان همه به اخلاص دشمن مسیح و سیریل مقدس را شکنجه کردند و مرتد را نوبتی کشان‌کشان تاورهای حبشه بردند و نوبت دیگر باز گردانیدند تا آن که بدن سالخورده او از مشقات و تصادفات این سفرهای مکرر پی‌درپی رنجور گردید. با این همه فکرا و هنوز مستقل و سبک بار بود و رئیس شهر طیبه از مهابت رسائل<sup>۱</sup> راعیانه وی مرعوب می‌گردید. نستوریوس پس از ستمگر کاتولیکی مذهب اسکندریه زنده ماند و بعد از شانزده سال تبعید شورای دینی کلسدون خواست که عناوین افتخار آمیزش را به او بازگرداند یا لااقل دوباره در جمع مسیحیان<sup>۲</sup>ش بپذیرد اما مرگ او را از اطاعت فرمان و قبول دعوت مانع آمد، و شاید نوع بیماری نستوریوس چنان بوده است که شایعه ننگینی که در افواه بود تا حدی درست می‌نمود: مردم می‌گفتند که کرمها زبان نستوریوس را که آلت کفرگوئی بود خورده بودند. نستوریوس را در شهری در مصر علیابه خاك سپردند که به نام چمنیس<sup>۳</sup>، یا پانوپولیس<sup>۴</sup>، یا آلمیم<sup>۵</sup> خوانده میشد، ولیکن خبث نامردنی یعقوبیان روزگاری دراز همچنان در کینه‌توزی و سنگ‌افکنی بر مدفن او پایداری نموده و این حدیث ابلهانه را رائج کرده است که باران آسمانی که بر صالح و طالح یکسان نازل میشود هرگز خاك او را آبیاری نکرده است. به احساس رافت و شفقت ممکنست که بر عاقبت بد نستوریوس قطره‌اشکی

۱- رسائلی که رهبران مذهبی مسیحیان برای هدایت پیروان خود می‌نویند. ۲ - Chemnis

۳ - Panopolis ۴ - Akmim

بیفشانیم با این همه به حکم انصاف باید بگوئیم که او به همان شکنجه‌آزاری گرفتار آمد که خود بر دیگران پسندیده و در حقشان بکار برده بود .

### بدعت یوتی کیزی و دومین شورای افه‌سوس

به مردن اسقف اعظم اسکندریه پس از سی و دو سال فرمانروائی روحانی، مسیحیان کاتولیکی مذهب یکباره به بی‌اعتدالی تعصب و استفاده ناروا از پیروزی به دست آمده تن در دادند. عقیده به اصل مونوفیزی‌تی (یگانگی طبیعت کالبد پذیرفته مسیحائی) را با شور و اهتمام بسیار در کلیساهای مصر و در دیرهای مشرق درمواظت ابلاغ می‌کردند، و زهد و ورع سیریل حامی و حافظ اصل بسیار قدیم آئین آپولی ناریسی گردید و نام دوست مکرم او یوتی کیزرا بر فرقه‌ای نهاده بودند که بیش از هر فرقه دیگری بابدعت نستوریوس سوری مخالفت نمود. دشمن نستوریوس رئیس یاماندريت اعظم<sup>۱</sup> سیددراهب بود و اگر خصومت یابی‌تدبیری فلاویان اسقف اعظم ییزانس ننگ بدعت پذیرفتن او را بر جهان مسیحیت آشکار نکرده بود عمر عقائد وی که عاکفی ساده و درس‌نیاموخته بود شاید به مردنش در همان حجره‌ای که وی بیش از هفتاد سال در آن خفته بود به پایان میرسید. اسقف اعظم از اعضاء شورای دینی محلی خواست که فی‌الفور انجمن کنند و اقدامات این شوری به وصمت نیرنگ و آشوبگری ملوث گردید، و مرتد کهن سال چندان حیرت زده شد که ظاهراً اعتراف نمود که بدن مسیح مشتق از جوهر وجود مریم‌عذرا نیست. یوتی کیزبه محکمه عالیتري یعنی به شورای عمومی متوسل شد و علیه احکام مغرضانه شورای محلی دادخواهی کرد. مدعای وی را دوتن با قدرت هر چه تمامتر تأیید کردند، یکی فرزند تعمیدی او کریسافیوس<sup>۲</sup> که مقتدرترین خواجه سرایان در باری بود و دیگری همدست او دیوس کوروس که نه فقط کرسی اسقفی برادرزاده تثوفیلوس راتصاحب کرده بود بلکه دارای همان کفایت و همان معتقدات دینی و مفاسد نیز بود. به فرمان خاص تثودوسیوس امپراطور دومین شورای



افه سوس احضار گردید ، و به حکم عقل و احتیاط این شوری متشکل شد از ده مطران و ده اسقف از هر یک از حوزه های شش گانه اسقفیه در امپراطوری شرقی ، اما عنایت شاهانه و اهلیت اشخاص تبعیضهائی را باعث آمد و این خود بر شمار دعوت شدگان افزود و یکصد و سی و پنج تن شدند . از بار سوماس سوری که مهمترین نماینده رهبانان بود خواستند که با جانشینان حواریون همنشین گردد و رأی بدهد . ولیکن خوی استبدادی اسقف اعظم اسکندریه باردیگر به سنگین دستی مانع آزادی بحث گردید و سلاح های روحانی و دنیوی سابق باز از انبارهای اسلحه بیرون کشیده شد . دلاوران جنگ آزموده آسیائی که گروهی تیرانداز بودند تحت فرماندهی دیوس کوروس خدمت می کردند ، و راهبان باصلابتی که دلیل و منطق و رحم و عطوفت در ضمیرشان تأثیری نمی نمود درهای کلیسای اعظم را محاصره کردند . حکم بزرگان کلیسا دائر بر قبول اصول دینی و حتی تکفیرنامه های سیریل صادر گردید و ظاهراً در آن اکراه و اجباری نبود . شورای افه سوس دانشمندترین روحانیون شرقی و نوشته های ایشان را بسبب اعتقادی که به بدعت نستوریوسی و دوگانگی طبیعت مسیحائی داشتند محکوم نمودند و «دعای» مجبانه شورای مسیحیان در حق همدینان این بود : «بریده باد به شمشیر بدن آن کسانی که مسیح را به دو نیم می کنند ، و قطعه قطعه باد وزنده در آتش سوخته باد تنهای ایشان!» عصمت و قداست یوتی کیز را همه بی تأمل تأیید کردند ولیکن بزرگان کلیسای مشرق خاصه اسقف تراسیه و آسیا هیچ مایل نبودند که اسقف اعظم را به سبب استفاده وی از حاکمیت مشروع خود یا حتی سوءاستفاده از آن معزول کنند . پس در آن حال که دیوس کوروس با هیئتی تهدید کننده بر فراز چهار پایه ای در پیش کرسی خود ایستاده بود زانوانش را در آغوش گرفتند و از او به سوگند و التماس خواستند که جراثیم برادر روحانی خویشان را ببخشد و شأن و منزلت وی را محترم بدارد . اما ستمگر بی رحم را دل نرم نشد و فریاد برآورد « آیا مقصود شما فتنه بر پا کردنست؟ » و آنگاه گفت « کجا هستند پاسداران ما؟ » به شنیدن این کلمات ازدحام

سربازان و راهبان آتشین غضب با چوب و شمشیر و زنجیر ناگهان به درون کلیسا هجوم بردند . اسقفان لرزنده از بیم جان ، در پشت محراب یا زیر نیمکتها پنهان شدند و چون شورشهادت در سر نداشتند یکی پس از دیگری بر کاغذ سفیدامضاء نهادند ، و این کاغذ بعدپرشد ازدم و سرزنش اسقف اعظم بیزانس و حکم تأدیب او . فلاویان را فی الفوربه درندگان وحشی صفت عرصهٔ پیکار مذهبی تسلیم کردند . سخنان بار سوماس و مثال او راهبان را برانگیخت تا انتقام از آن کسانی بستانند که مسیح را آزرده بودند ، و گفته اند که اسقف اعظم اسکندریه برادرروحانی خود اسقف اعظم قسطنطنیه را دشنام داد و سیلی زد و لگدکوب کرد، و ما اکنون به یقین می دانیم که طعمه او پیش از آن که به تبعیدگاه خود برسد در روز سوم از جراحات و کوفتگیهایی که در افه سوس براو وارد آورده بودند جان سپرد . بردومین انجمن اسقفان به حق داغ ننگ نهاده و آن را دستهٔ دزدان و قاتلان خوانده اند . باین همه باید گفت که کسانی که دیوس کوروس را متهم نموده اند خشونت اعمال اورا بزرگ کرده اند تا جبن و ناستواری خویشان را کمتر بنمایند .

### شورای کلسدون

مذهب مصر فائق آمده بود ولیکن حزب شکست خورده از حمایت همان پاپی برخوردار بود که بی هیچ ترسی با آتش کین توزی آتیلا وژن زریک رویاروی گردیده بود . شورای افه سوس به مجلد یارساله مشهور پاپ لئو که حاوی فلسفه الهی او در سر کالبد پذیرفتن روح خدائی بود التفاتی ننمود ، و رفتارشانمایندگان پاپ اهانتی به سیادت روحانی او و سطوت مذهب کاتولیکی لاتینی بود . اما فرستادگان پاپ به گریختن ، از بردگی و مرگ رهائی یافتند و بازگشتند تا داستان غم انگیز مظالم دیوس کوروس و شهادت فلاویان را نقل کنند . اعضاء شورای مذهبی ایالتی تابع پاپ اقدامات غیر قانونی شورای افه سوس را ملغی کردند، ولیکن چون این عمل خود غیر قانونی بود به تقاضای پاپ شورائی عمومی در یکی از متصرفات آزاد و پیرو مذهب سنت انجمن کرد و اسقف رم یعنی پاپ در سمت

ریاست عموم مسیحیان از مقام مستقل خویشتن فارغ از بیم خطر سخن گفت و عمل کرد و احکام او را پلاسیدیا و فرزندش والن تی‌نیان خاضعانه حرفه استنساخ کردند و از همکار شرقی خویشتن خواستند که جماعت مسیحی‌راد گرباره از صلح و آرامش و وحدت کامل برخوردار کند. ولیکن تماشای صحنه بافرو شکوه شاهنشاهی مشرق را دست کریسافیوس خواجه سرا با همان مهارتی می‌گردانید که دست اسقف رم دستگاه امپراطوری مغرب را چندان که تئودوسیوس بی هیچ تأملی اعلان کرد که کلیسا هم اکنون آرام و مظفر است و شعله آتش نفاق که در ایام اخیر زبانه کشیده بوده است با مجازات پیروان نستوریوس خاموش گردیده. اگر بخت کار ساز یاری ننموده و پای اسب تئودوسیوس نلغزیده و امپراطور جان‌نسپرده بود شاید که یونانیان هنوز در گیرودار بدعت مونوفیزی‌تی می‌بودند. پول چی ریاخواهر متعصب و متدین تئودوسیوس با شوهر اسمی خود بر تخت سلطنت جلوس کرد، و کریسافیوس را سوزاندند و دیوس کوروس مغضوب و معزول گردید، و تبعید شدگان را فرا خواندند و اسقفان شرقی به عقائد لیوگرویدند بطریقی که در کتاب‌وی آمده بود. با این همه پاپ به مطلوب خود که تشکیل شورائی از روحانیون لاتینی مذهب بود نائل نیامد، و ریاست بر شورائی یونانی را که فوراً در نیسیه در ایالت بیت‌نیا تشکیل یافت در خور منزلت خود ندانست و نمایندگان او به لحنی آمرانه حضور امپراطور را لازم دانستند و بزرگان کلیسا خسته و ملول تحت نظر شخص ماریسیان و سنای قسطنطنیه به کلسدون منتقل شدند. کلیسای یوفیمیای مقدس را برفراز تپه‌ای مرتفع اما کم‌شیب بنا نهاده بودند. این کلیسا متشکل از سه عمارت و از آثار شگفت‌انگیز هنر و هنر و هم به این سبب بسیار مشهور بود و به مشاهده منظر بی‌کران زمین و دریا از صحن آن ممکن بود که مرغ‌اندیشه مؤمن متعصب برتر پردو به تفکر در ذات خدائی پردازد. ششصد و سی اسقف عضو شورای کلسدون صف در صف به ترتیب در وسط کلیسا قرار گرفتند، اما اسقفان شرقی را پشت نمایندگان امپراطور نشانده که سومین ایشان کشیشی ساده بود، و محترم‌ترین مواضع را برای بیست‌تن از اشخاص غیر روحانی نگاهداشته بودند

که صاحبان مناصب کنسولی و سناتوری بودند و کتاب مقدس را در میان انجمن نهاده بودند تا همه ببینندش . اما معرف اصول نظام مذهبی و واضع مقررات آن عمال پاپ و امپراطور بودند که خود بر سیزده جلسه شورای کلسدون ریاست می کردند . اعتراضات مغرضانه اینان بانگ فریاد و لعن و دشنام بی حدحاضران را که از وقار و اعتبار مقام اسقفی می کاست خاموش کرد ، اما اتهامات رسمی این نمایندگان دیوس کوروس را مجبور کرد که از کرسی اسقفی فرودآید و تنزل کند و همرتبه مجرمان شود ، و به زعم داوران خود هم اکنون محکوم باشد . اسقفان شرقی که به نستوریوس کمتر خصومت می ورزیدند و به سیریل بیشتر رومیان را نجات دهندگان خود دانستند ، و تراسیه و پونتوس و آسیا از قتل فلاویان سخت خشمگین بودند و دواسقف جدید کرسی حکومت روحانی قسطنطنیه و انتاکیه را به دست نیاوردند مگر به سبب فداشدن ولینعمت خود . اسقفان فلسطین و مقدونیه و یونان به مذهب سیریل دلبسته بودند اما در حضور اعضاء شوری و درگرمای گرم جدال رهبران این گروه و همراهان خاضع و تملق گوی ایشان از جناح راست به جناح چپ پیوستند و با این خیانت ، درست در وقتی که باید ، باعث پیروزی قطعی معاندان گشتند . از هفده اسقفی که با کشتی به اسکندریه آمده بودند چهارتن ایشان به وسوسه دیگران با مذهب خود عهد شکستند و سیزده تن دیگر به روی در افتادند و از شوری به التماس و اشک و آه رافت و بخشایش خواستند و به عجز و تضرع گفتند که اگر سرتسلیم فرود آوریم پس از بازگشت ما به مصر مردم به خشم آمده مارا می کشند . توبه دیر و اکراه آمیخته دستیاران دیوس کوروس کفاره جرائم یا خطاهای ایشان بشمار آمد اما گناهانشان همه برگردن او افتاد . ولیکن دیوس کوروس نه امید عفوداشت و نه تقاضای بخشایش ، و صدای نرم کسانی که میانه رو و طالب آرامش بودند و به التماس درخواست عفو عام می کردند در میان فریاد و هیاهوی پیروزمندی و انتقامخواهی گم شد و به گوش شنوا نرسید . برای نجات پیروان دیوس کوروس از ننگ بد نامی شوری زیرکانه به جرائمی پی برد که از «شخص» او سرزده بوده است فی المثل تکفیر پاپ که کاری ناسنجیده

و غیر قانونی بود ، و امتناع متمرذانه او از اطاعت امر شوری که (هنگام توقیف او در زندان ) حضورش را در انجمن خواسته بودند . شهودی را به شوری آوردند تا موارد خاصی را در اثبات غرور و حرص و ستمگری وی ذکر کنند و بزرگان کلیسا شنیدند و سخت متنفر شدند که دیوس کوروس صدقات کلیسا را به اسراف خرج رقاصه ها می کرده است و درهای قصر و حتی گرمابه او به روی فاحشگان اسکندری گشوده بود است ، وپان سوفیای رسوا و بد نام یایرن را آشکاراسریه اسقف اعظم بشمار می آورده اند .

به سبب این جرائم ننگین ، شوری دیوس کوروس را معزول و امپراطور او را تبعید کرد ، ولیکن در حضور بزرگان کلیسا و با موافقت ایشان خلوص ایمانش را تأیید نمودند ، و به حکم تدیریوتی کیز را که هرگز به دیوان داوری خویشتن احضار نکرده بودند مرتدانگاشتند اما به صراحت نگفتند که وی مرتداست و هنگامی که مردی مونوفیزیته مذهب یکی از کتابهای سیریل را به پیش پای ایشان پرتاب کرد و به اعتراض خواست که اصول معتقدات سیریل مقدس را ضلال دینی بخوانند و شخص او را تکفیر نمایند ایشان نگران و خاموش نشستند . اگر مالوائح شورای کلسدون را که اهل سنت عیسوی ضبط کرده اند به دقت بخوانیم و منصفانه در آنها امعان نظر نمائیم در می یابیم که اکثریت عظیم اسقفان معتقد به اصل ساده یگانگی طبیعت مسیحائی بودند ، و قبول این عقیده مبهم که وی متشکل یا مشتق از دو طبیعت بوده است ممکن بود که متضمن این عقائد نیز باشد که این هر دو طبیعت پیش از مسیح نیز بوده اند و بعد اختلاطی در میانشان پدید آمده بوده است ، یامیان نطفه بستن عیسای بشری در رحم مادرو عروج «خدا» به آسمان فاصله ای خطرناک گذشته است . فلسفه دینی رومیان که مؤکدتر و محکم تر بود تعبیری را اختیار کرده بود که به گوش مصریان بسیار نفرت انگیز می آمد . به موجب این تعبیر ، مسیح در هر دو طبیعت می زیسته است و این دقیقه خطیر (که فهم را قدرت دریافت آن نیست و باید در حافظه اش نگاهداشت)

در میان اسقفان کاتولیکی مذهب تقریباً انشقاقی به وجود آورده بود. کتاب لیورا با احترام و شاید با صمیمیت پذیرفته بودند، ولیکن در دو مباحثه بعد معترضان به ایشان گفتند که تجاوز از حدود مقدسی که به حکم کتاب مقدس و به موجب سنت در شورای نیسیه و قسطنطنیه و افهسوس معین گردیده نه موافق مصلحت است و نه مشروع. سرانجام اینان تسلیم لجاج و الحاح خداوند گاران خود شدند اما پس از آن که در حکم «منزه از خطای» خود به دقت تأمل نمودند و یادادن رأی و به تأیید تحسین و آفرین شورانگیز حاضران آن را تصویب کردند، نمایندگان امپراطور و دوستان شرقی ایشان در جلسه بعد مخالفت نمودند و حکم مذکور را نقض کردند و اعتراض جمع کثیر اسقفان که هم آواز شده بودند و می گفتند که «تعریف بزرگان کلیسا درست است و موافق با اصول استوار و تغییر ناپذیر دین و لعنت بر نستوریها باد! بروند و شوری را ترك کنند و به رم بازگردند» بیهوده بود نمایندگان تهدید می نمودند و امپراطور در رأی خود ثابت و استوار بود و انجمنی متشکل از هجده اسقف لایحه ای تازه تهیه و آن را بر اسقفان حاضر در جلسه تحمیل کردند، و به نام و به نمایندگی چهارمین شورای عمومی سروحده ذات مسیحائی و دوگانگی طبیعت وی را به مسیحیان کاتولیکی مذهب بازگفتند، و تفاوت میان ضلال آپولی ناریسی و ایمان سیریل مقدس را باخطی نامرئی مشخص و معماران ماهر و زبردست فلسفه دین راه وصول به بهشت عدن را پللی تعیین کردند برنده چون تیغ تیز بر روی هاویه دوزخ. مدت ده قرن اروپا نابینا فکر بود و بنده فرمانبردار و اتیکان بود و عقائد مذهبی خویشان را چون وحی منزل از هانتان آن درگاه می آموخت و اصل وحدت وجود مسیحائی و دوگانگی طبیعت وی، که اکنون زنگار گذشت زمان آن را به ظاهری خوش آراسته است، در آئین نامه اصلاح کنندگان دین یعنی کسانی نیز که سیادت فائقه پاپ رومی را انکار نموده اند بی مخالفتی پذیرفته شده است و حکم مصوب شورای کلسدون هنوز در میان جماعات پروتستانی مذهب نیز حکمرواست، اما غلیان مناقشه مذهبی فرونشسته است و متدین ترین

مسیحیان امروزی یا از عقیده خود در باب سرکالبدپذیرفتن روح خدائی غافلند یا بدان التفاتی نمی‌نمایند .

ولیکن مزاج طبع یونانیان و مصریان دوران سلطنت لیوومارسیان را کیفیتی مغایر با مسیحیان امروزی بود . این امپراطوران مؤمن‌متدین عقیده‌ای را که نمایندۀ ایمان بود به مدد نیروی جنگی و فرمانهای شاهانه تنفیذ می‌کردند و وجدان یا شرف پانصد اسقف به صراحت اعلان کرد که احکام شورای کلسدون را حتی به خونریزی حمایت نمودن مشروع خواهد بود . جماعت کاتولیکی به خشنودی مشاهده می‌کردند که نستوریه‌ها و مونوفی‌زیتی‌ها هر دو از این شوری متنفرد ولیکن خشم یا قدرت نستوریه‌ها کمتر بود و فکر مشرقیان را شوق لجاج آمیخته مونوفی - زیتی‌ها که تشنه خون معاندان خود بودند متشت می‌کرد . اورشلیم را لشکری از راهبان اشغال کرده بودند و به نام یگانه طبیعت کالبد پذیرفته خدائی غارت می - کردند و می‌سوختند و می‌کشتند چندان که مدفن مسیح نیز به خون ملوث گردید و ازدحام فتنه‌گران باخشم و هیاهوی بسیار دروازه شهر را در برابر هجوم افواج امپراطور پاسداری می‌کردند . پس از عزل دیوس کوروس و بدنام شدن او مصریان هنوز برحال پدر روحانی خویشتن تأسف می‌خوردند و از غاصبی که به معرفی بزرگان کلیسا در شورای کلسدون جانشین او شده بود سخت بیزار بودند . نام این غاصب پروتی ری‌یوس و کرسی اسقفی او متکی به حمایت دسته‌ای متشکل از دوهزار سرباز بود . وی پنج سال تمام با مردم اسکندریه جنگید و به رسیدن اولین خبر مرگ مارسیان امپراطور طعمۀ آتش شور دینی اسکندریان گردید . در سومین روز پیش از عید رستاخیز مسیح اسقف اعظم را در کلیسای بزرگ محاصره و درتعمید خانه هلاک کردند و بقایای جسد مجروح و پاره پاره او را به درون آتش افکندند و خاکسترش را به باد دادند و این اعمال شنیع به الهامات شبیح فرشته‌ای دروغین صورت پذیرفت ، و آن فرشته راهبی بود جاه‌طلب که به نام تی‌موتی <sup>۱</sup> « گربه »

۱ - تی‌موتی را گربه خوانده‌اند زیرا که او در تاریکی شب با لباس مبدل گربه‌وار در حجره‌های راهبان می‌خزید و پیام فرشته را به نحوی در گوش ایشان می‌خواند.

وارث عقاید دیوس کوروس و کرسی اسقفی او گردید . هر یک از فرقه‌های مسیحی آتش این خرافه مهلک را شعله‌ورتر می‌کرد و انگیزش ایشان همه انتقامجویی و اعمالشان مبتنی بر اصل قصاص بود . در طی نزاعی که مربوط به فلسفه ماوراء الطبیعه بود چندین هزار نفر کشته شدند و مسیحان هر طبقه‌ای از طبقات اجتماع از لذات واقعی زندگی اجتماعی و از مواهب نامرئی تعمید و عشاء ربانی محروم گردیدند . داستانی مبالغه آمیز از آن روزگاران هست که وصف تمثیلی متعصبانه گران‌جان‌را در بر دارد که خود و یکدیگر را می‌آزردند و شکنجه می‌کردند . اسقفی معتبر و با وقار می‌گوید «در عهد کنسولی ونان تیوس<sup>۱</sup> و سلر<sup>۲</sup> مردم اسکندریه و همه مصر به جنونی عجیب و شیطانی گرفتار آمدند و خرد و کلان و برده و آزاد و راهب و کشیش که همه بومیان آن سرزمین بودند و با شورای کلسدون مخالفت می‌نمودند نیروی عقل و بیان را از دست دادند و مانند سگان عوعو کردند و گوشت دست و بازوی خویشان را به دندان پاره پاره کردند .

### رساله هنوتیکون زنون امپراطور

از دوران سی‌ساله آشفتگی اوضاع سرانجام در عهد زنون امپراطور رساله هنوتیکون<sup>۳</sup> پدید آمد که در ایام سلطنت وی و آناستازیوس نیز اسقفان شرقی همه ذیلش را امضاء کردند . مجازات اسقفانی که مفاد مذکور را مردود می‌شمردند یا اصول سودمند آن را نقض می‌کردند عزل از مقام اسقفی و تبعید از وطن بود . روحانیون شاید که به گستاخی مردی غیر روحانی که اصول دین را تعیین و تعریف کند بخندند یا از آن بنالند . با این همه اگر چنین کسی تن به این کار و هن آمیز در دهد باید گفت که ضمیرش کمتر از مرد روحانی آلوده به تعصب و توجه به منافع خاص است ، و اعتبار قدرت پادشاه فقط تا زمانی پایدار است که مردم با آن موافق باشند . فقط در شرح داستان کلیساست که زنون کمتر از هر جای دیگر مستوجب

۱ - Venantius ۲ - Celer ۳ - رساله هنوتیکون را آکاسیوس رئیس اعظم جماعات عیسوی شرقی تهیه و تنظیم کرد و آن نوشته‌ای است ارزنده که در سلطنت زنون و آناستازیوس باعث استقرار صلح و اتحاد در میان مسیحیان نواحی شرقی گردید



تحقیر می نماید ، و من نمی توانم در گفته رادمردانه آناستازیوس اندك اثری از گناه ضلال مانوی یا یوتی کیزی بیابم و اینست گفته او « که در خورشان امپراطور نیست که پرستندگان مسیح و آزاد مردم شهر رم را به جرم معتقدات مذهبی بیازارد ». هنوتیکون مصریان را بیش از همه کس خوش آمد؛ با اینهمه چشم علماء حاسد و بدگمان علوم الهی که پیرو سنت عیسوی بودند نیز نتوانسته است اندك ترین نقیصه ای در آن بیابد و این رساله اعتقاد به کالبد پذیرفتن روح مسیحائی را که اصل دین کاتولیکی است درست و به دقت وصف می کند بی آن که اصطلاحات خاص یا معتقدات دیگر فرقه ها را اختیار یا انکار نماید ، و نستوریوس و یوتی کیز و همه مرتدانی را لعن می کند که در دین مسیح نفاق افکنده و آن را ضایع کرده و چندان تغییرش داده اند که شبهی از آن بیش نمانده است . بی آنکه شمار<sup>۱</sup> و حرف تعریف کلمه «طبیعت» را معلوم کند این رساله مسلک پاك و خالص سیریل مقدس و اصول دینی شورای مذهبی نیسیه و شورای قسطنطنیه و افسوس را با احترام تمام تأیید می نماید . ولیکن به ذکر نام شورای چهارم که شورای کلسدون بود سر تعظیم فرود نمی آورد و موضوع را نا گفته می گذارد و در عوض مذاهب و معتقدات ضد آن را (اگرچنین معتقداتی را در کلسدون یا جای دیگری تعلیم می کردند) مردود و مذموم می شمارد . با بیانی چنین غامض و مبهم ممکن بود که دوستان و دشمنان شورای کلسدون دم فرو بندند و تفاهم و اتحادی در میانشان بوجود آید . عاقلترین مسیحیان این روش مساهلت را پذیرفتند ولیکن دیگران را عقل ضعیف و تغییرپذیر بود و برادران پرشور آتشین مزاج در فرمانبرداری ایشان به حقارت می نگریستند و آن را از ترس و تذلل می دانستند . رعایت بیطرفی درست در موضوعی که فکرو ذکر مردم همه را بخود مشغول داشت بسیار مشکل بود و کتابی یا وعظی یا دعائی آتش مجادله را از نو شعله ور می کرد و پیوندهای قرابت روحانی گاهی می گسست و گاهی با خصومت شخصی اسقفان تجدید می گردید . در فاصله میان عقاید نستوری و یوتی کیزی هزاران عقیده دیگر بود و تفاوت های بسیار در بیان عقاید .

۱ - ظاهر آکنایه است از دو طبیعت خدائی و انسانی مسیح .

در دو کفه بسیار نا متعادل عقائد دینی طایفه آسه فالوسی<sup>۱</sup> مصر قرار داشتند و پاپهای روم و هردو گروه دلیر و غیور بودند اما در نیرومندی یکسان نبودند. فرقه آسه فالوسی که نه پادشاهی داشتند و نه اسقفی بیش از سیصد سال از رؤسای اعظم جماعت مسیحی مذهب اسکندریه جدا مانده بودند و با رؤسای جماعت مسیحی قسطنطنیه پیوند روحانی بسته و شعائر و مراسم ایشان را پذیرفته و از ایشان نخواستند بودند که اصول مصوب شورای کلسدون را رسماً نکوهش کنند. اما پاپهای رم اعظم رؤسای مذهبی قسطنطنیه را تکفیر نمودند که چرا با اسکندریه رابطه مذهبی برقرار کرده و اصول دینی شورای کلسدون را تأیید و تصویب نکرده اند؛ و عناد و استبداد رأی ایشان جماعتی از یونانیان را که سخت دلبسته به سنت مسیحی بودند نیز به عواقب این بیماری ساری روحانی گرفتار کرد چندان که در صحت شعائر مقدس ایشان شک آوردند یا آنها را انکار کردند، و سی و پنج سال تمام آتش انشقاق را میان شرق و غرب شعله ور کردند و سرانجام خاطره چهار پاپ ییزانسی را که جرأت آورده و با سیادت فائقه حواری مسیح یعنی پطروس مقدس مخالفت نموده بودند از یادها زدودند. پیش از این صلح موقت ناپایدار قسطنطنیه و مصر بر اثر شور و غیرت رؤسای مذهبی این دوناحیه در هم شکسته بود. ماسه دونیوس که مظنون به قبول بدعت نستوری و مطرود بود و در تبعید بسر می برد مصوبات شورای کلسدون را تأیید نمود، و جانشین سیریل، اگر می توانست بدادن رشوه ای معادل با دو هزار پوند طلا این مصوبات را ملغی می کرد.

در هیجان و اضطراب آن ایام معنی یا درستتر بگویم حتی صوت مقطع لغتی برای درهم آشفتن آرامش امپراطوری کافی بود. عبارت «یا قدوس و یا قدوس و یا قدوس! ای خداوندگار فرشتگان آسمانی!» ذکر است و به خیال یونانیان درست همان است که ملائک و کروبیان پیوسته در پیشگاه عرش خداوند تکرار

۱ - آسه فالوسی یعنی بی سر، و این فرقه مذهبی را بدان سبب بی سر خوانده اند که رؤسای ایشان را به مناصب بزرگ دینی بر نمی افراشتند تا اواخر قرن هشتم میلادی که دو تن ایشان را به اسقفی برگزیدند و از آن پس پیروان این فرقه از شعائر مقدس مذهبی از قبیل تعمید و عشاء ربانی و غیر اینها برخوردار شدند.

می‌کنند. این عبارت در اواسط قرن پنجم میلادی به معجزه و وحی بر جماعت مسیحی قسطنطنیه نازل گردید، و مسیحیان متدین انتاکیه بزودی این عبارت را نیز بر آن افزودند «که از برای ما مصلوب شدی!» پیروان مذهب کاتولیکی در مشرق و مغرب این حمد را که خطاب به مسیح تنهاست یا به سه شخص تثلیث و به مدد اجتهاد مذهبی آن را از شائبه ضلال مبری می‌توان نمود بتدریج پذیرفته‌اند. ولیکن این همه در اندیشه اسقفی مونوفیزی‌تی مذهب نقش بسته بود، و چون تحفه دشمن را در اول کفرگوئی خطرناک و هول انگیز دانستند آن را رد کردند و این بدعت ناسنجیده تقریباً به قیمت تخت سلطنت و جان آناستازیوس امپراطور تمام شد. مردم قسطنطنیه عاری از هر گونه معتقدات منطقی در باب آزادی بودند و در مسابقات قهرمانی رنگ کسوت پهلوانان را مدعائی مشروع برای آشوبگری می‌دانستند و در مدارس<sup>۱</sup> لون عقائد اسرارآمیز را. عبارت «یاقدوس ویاقدوس یاقدوس ای خداوند گار فرشتگان آسمانی!» را گروهی دیگر با افزایش عبارتی زشت و بیزارکننده در کلیسای اعظم خواندند و گروهی دیگر که خصم ایشان بودند بترنم ذکر معروف در همان کلیسا پرداختند با حذف عبارت «که از برای ما مصلوب شد!» و چون سینه‌ها خسته گردید آنگاه به چوب و سنگ دست بردند که دلائلی محسوس‌تر است! امپراطور متجاوزان را سیاست نمود و رئیس اعظم مسیحیان قسطنطنیه به دفاع از ایشان برخاست و هنگام وقوع این جدال خطیر دوام تاج سلطنت و کلاه اسقفی بسته به نتیجه جدال بود. کوچه‌ها فوراً پر شد از دسته‌های بی‌شمار مردان و زنان و کودکان، و در پیشاپیش ایشان راهبان فوج فوج و در صفوف منظم به رسم پیکار راه می‌پیمودند و می‌جنگیدند و بانگ بر می‌آوردند که «ای مسیحیان امروز روز شهادت است! پدر روحانی خود را ترك نکنیم. ملعون باد ستمگر مانوی مذهب که او لایق سلطنت کردن نیست!» چنین بود بانگ دشنام فرقه کاتولیکی مذهب، و کشتیهای آناستازیوس امپراطور بی‌جنبشی در برابر کاخ پادشاهی قرار گرفته بود تا وقتی که

۱ - مدارس که در قرون وسطی در آنها علم منطق و فلسفه ماوراء الطبیعه و علوم الهی را می‌آموختند و دانشگاه‌های آن ایام بشمار می‌آمدند.

بطریک اعظم امپراطوری توبه کار را بخشود و جوش و خروش جمعیت مضطرب را آرام کرد. ماسه دونیوس به این طریق پیروز شد و لیکن این پیروزی دوام نیافت زیرا که وی را بشتاب تبعید کردند با این همه پیروان باشور و غیرت او بار دیگر بر سر مسأله ای بخشم آمدند و آن مسأله این بود که « آیا یکی از سه شخص ثالث اقدس بحقیقت مصلوب شده است؟ » در این موقع خطیر احزاب سبز پیراهن و نیلی-پیراهن قسطنطنیه خلاف و نزاع را متوقف کردند، و قدرت حکومت و سپاه را نیز در حضورشان در هم شکستند و کلید شهر و رایت های فوج نگهبان را در میدان کنستانتین نهادند که مهمترین مواضع دوستداران ماسه دونیوس و اردوگاه ایشان بود. اینان روز و شب پیوسته بخواندن سرودهای روحانی در حمد و ثنای پروردگار یا غارت اموال و قتل خادمان سلطان خود مشغول بودند. سرراهب مقرب امپراطور را بر سر نیزه کردند و او را دوست دشمن ثالث اقدس خواندند، و بواسطه قطعات چوب مشتعل که بجانب ابنیه مرتدان رها کرده بودند شعله آتش در عمارات پیروان مذهب سنت مسیحی نیز در گرفت که آتش مرتد را از غیر مرتد باز نمی شناسد. مجسمه های امپراطور را شکستند و شخص او را در یکی از نواحی حومه ای شهر پنهان کردند تا سرانجام در پایان سومین روز وی جرأت آورد که به التماس از رعایای خویشان ترحم بخواهد. آناستازیوس امپراطور بی تاج پادشاهی و چون متضرعی حاجت خواه در جایگاه خاص در میدان سیرک بر روی تخت قرار گرفت. پیروان مذهب کاتولیکی در پیش روی او ذکر می را که اصیل می دانستند برسبیل تمرین تکرار کردند و چون امپراطور بوسیله منادی اعلام کرد که اگر بخواهند وی از تخت سلطنت فرو خواهد آمد و عزلت خواهد گزید ایشان شادی بسیار نمودند و پند او را شنیدند که چون همگان را امکان سلطنت کردن نیست پس آن بهتر که قبلا بر سر انتخاب امپراطوری دیگر توافق نمایند. دوتن از وزیران نامحسوب امپراطور بفرمان خداوندگار خود بی تأمل محکوم به مرگ شدند و ایشان را به کام شیران در افکندند و مردم به کشتن این دو راضی شدند. ویتالیان بالشکری از طوائف

هون و بلغاری که اکثرشان بت پرست بودند خویشتن را مدافع دین کاتولیکی خواند و پیشرفت او مشوق اینگونه شورشهای آتشین زود گذر بود. در این قیام که از برای دین بود ویتالیان، تراس را خالی ازسکنه و قسطنطنیه را محاصره کرد و شصت و پنج هزار تن از مسیحیان همدین خود را کشت تا سرانجام اسقفان تبعیدشده را بازگردانید و رضایت پاپ را بدست آورد و اصول دینی مصوب شورای کلسدون را مشید نمود و پیمان صلحی به سود اهل سنت مسیحی بست. پیمان صلح را آناستازیوس که چراغ عمرش در کار خاموش شدن بود با اکراه بسیار امضاء و عم ژوستینیان مفاد آن را با ایمان بیشتر اجرا کرد. چنین بود واقعه نخستین جنگ مذهبی از جنگهای بسیاری که مریدان « خداوندگار صلح » بنام وی برانگیختند.

### اصول معتقدات دینی ژوستینیان

ژوستینیان را پیش از این در جنبه های مختلف او دیده و با خصائص وی در کار سلطنت و جهانگشائی و قانونگذاری آشنا شده ایم، اما هنوز به ژوستینیان لاهوتی نپرداخته ایم و در نگارش خصائص خلقی او باید بگوئیم که معتقدات دینی بارزترین نقش آنها بوده است و این خود نامطلوب و به زیان ژوستینیان است. امپراطور در نیایش آمیخته به خرافات نسبت به اولیاء و قدیسین اعم از مرده و زنده ایشان با اتباع خود دمساز بود، و مجموعه قوانین مدون ژوستینیانی و علی الخصوص قوانین و فرامین الحاقی آن امتیازات کشیشان را تأیید می کند و بر آنها می افزاید. در هر نزاعی که میان راهبی و شخصی عادی به میان می آمد قاضی نامنصف بیشتر مایل بود که جانب دمتگاه مذهبی را نگاهدارد و رأی که صادر می کند مؤید عدل و عصمت و حقانیت آن باشد. در بجای آوردن مراسم عبادت اعم از شخصی و عمومی امپراطور سخت کوشنده و دیگران را مثالی بارز بود چندان که در نماز گزاردن و شب زنده داری لیلی عید و روزه داری مانند راهبی توبه کار ریاضت می کشید و خیال او به این امید یا عقیده خوش بود که پذیرنده

وحی و الهام است . وی خویشتن را از حمایت مریم عذرا و میکائیل مقدس یعنی بزرگترین ملائک برخوردار می‌پنداشت و شفا یافتن خود را از مرضی خطرناک از یمن معجز آسای کازماس و دامیان یعنی دوتن از شهیدان مقدس می‌دانست . پایتخت امپراطوری مشرق و متصرفات آن مزین به ابنیه و آثار مذهبی بود و با آن که قسمت اعظم این عمارات نفیس گران قیمت را باید از آثار خوش ذوقی یا خود نمائی وی دانست با اینهمه محتملست که شور مذهبی حس محبت و حق شناسی واقعی را به ولینعمتان نامرئی در او بیدار می‌کرده است . در میان القاب با عظمت شاهانه لقب « متقی ' » به گوش امپراطور از همه خوشتر آمد، و مهمترین کار زندگی او پیشبردن منافع دنیوی و روحانی دستگاه مذهب بود و وظیفه‌اش در سمت سروری کشور غالباً فدای وظائفی می‌گردید که در مقام دفاع و حمایت دین برعهده گرفته بود . مجادلات مذهبی آن ایام با طبع و شعور او سازگار بود و عالمان لاهوتی لابد در باطن به این بیگانه می‌خندیدند که در آموختن فن ایشان جهد بسیار می‌نمود و از حرفه خود غافل می‌ماند . توطئه‌گری جسور از یاران خود پرسید « از ستمگر متعصب چه بیم دارید که او همه شب بیدار و بی دفاع در حجره خود می‌نشیند و با کشیشان ریش سفید مباحثه می‌کند و کتب مذهبی را پیوسته ورق می‌زند ؟ » ثمرات کارهای سخت شبانه در مجالس بحث آشکار می‌شد و ژوستی نیان در اینگونه انجمنها به لحن مؤکد سخن می‌گفت وجدالگری از همه ماهرتر بود . اثرات کوشش و مطالعه او در مواعظ بسیاری نیز مشاهده می‌شد که تحت عناوین « فرمان » یا « رساله » مردم امپراطوری را از عقائد دینی او آگاه می‌کرد . هنگامی که اقوام کم فرهنگ متصرفات امپراطوری را عرصه تاخت و تاز می‌کردند و افواج فاتح تحت لوای بلی زاریوس و ناریسیس به میدان جنگ می‌رفتند جانشین تراژان را دل به این خوش بود که در رأس شورای مذهبی دشمن را مغلوب کند ، و سپاهیان بی‌خبر از کار امپراطور بودند . اگر ژوستی نیان ناظری بی‌غرض و درست اندیش را به شوراهاى مذهبی فرا می‌خواند از او می‌شنید « که مجادله مذهبی فرزند تکبر

و نابخرد نیست ؛ که زهد راستین پسندیده‌ترین نشان خموشی و طاعت است ؛ که انسان که از جوهر وجود خود بی‌خبر است نباید به گستاخی در جوهر ذات خدائی تفحص کند ؛ که ما را همین بس که بدانیم قدرت و احسان از صفات کمالیه خداوند است . »

اما تسامح هنر آن ایام نبود و عفوخته گران به ندرت از فضائل پادشاهان بوده است . ولیکن چون پادشاهی خویشتن را خوار کند و جدالگری بدخوی و کوتاه بین شود آنگاه قدرت و افرا جایگزین استدلال ناقص می‌کند و گمراهان کوردل را که از سر عناد چشم می‌بندند تا نور دلیل و برهان را نبینند به سختی عقوبت می‌کند . دوران سلطنت ژوستینیان سراسر ایذاء و آزار مذهبی بود به انواع مختلف ، و چنین می‌نماید که در ابداع قوانین و شدتی که در اجراء آنها معمول می‌داشت وی از اسلاف کاهل خویشتن پای فراتر نهاد . سه ماه که مدتی بسیار کوتاه بود برای ایمان آوردن یا تبعید مرتدان مقرر گردید و پس از گذشت این مدت امپراطور توقف پر مخاطره ایشان را نادیده گرفت اما در زیر یوغ آهنین وی مرتدان رانه فقط از منافع و مزایای جامعه انسانی محروم کردند بلکه از عادی ترین حقی نیز که هرانسانی و هر عیسوی مذهبی باید از آن برخوردار باشد . پس از چهارصد سال که از عمر مذهب مونتانیست گذشته بود پیروان این مذهب در فریجیه هنوز با چنان هیجانی سخن میگفتند که نماینده کمال تقوی و بازگوینده الهامات بزرگان دین بود که در ضمیر پیروان این مذهب جایگزین شده بود . بزرگان این طایفه هم مرد بودند و هم زن و حامل وحی روح القدس بشمار می‌آمدند . چون سربازان و کشیشان کاتولیکی مذهب نزدیک شدند مونتانیستها تاج شهادت را به شوق و شادی بسیار پذیرفتند و محل اجتماع ، و نیز جماعت نمازگزار ایشان همه را به آتش سوختند و با اینهمه فرقه قدیم و متعصب مونتانیست سیصد سال پس از مرگ پادشاهی که در حقشان ستم بسیار نمود هنوز منقرض نشده بود . جماعت آریوسی مذهب قسطنطنیه در ظل حمایت متحدین گوتیکی نژاد در برابر شدائد قانون جسورانه مقاومت نمودند و روحانیون ایشان در ثروت و مهابت با سناتوران یکسان

شدند . شاید ژوستینیان طلا و نقره‌ای را که بدست خود به تصرف آورد بمنزله غنائم متصرفات امپراطوری و یادگار جنگ با اقوام کم فرهنگ و حق خود می دانست . گروهی اندك از بت پرستان که هنوز نهانی در میان با فرهنگ ترین و ساده لوح ترین آدمیزادگان باقی بودند خشم عیسویان را برمی انگیزتند شاید بدین سبب که عیسویان نمی خواستند بیگانگان شاهد خلاف و نفاق ایشان باشند . بنابراین اسقفی را از برای تفحص در معتقدات دینی مردم تعیین کردند و او با جدوجهد بسیار بزودی در دربار و در میان شهریان مردمی یافت که عامل دیوان و وکیل دعاوی و طبیب و معلم علم معانی و بیان بودند و هنوز معتقدات مذهبی یونانیان را عزیز می داشتند . به این مردم به شدیدترین وجهی گفته شد که باید هر چه زودتر تن به غضب ژوستینیان در دهند یا به خشم ژوپیتر خدای خدایان زیرا که از این پس نمی توانند نفرت خویشان را از تعالیم انجیل در پشت نقاب زشت بی تقوایی و بی مبالاتی پوشیده بدارند . از میان بت پرستان تنها یک تن یعنی شریف زاده‌ای فوتیوس<sup>۱</sup> نام بر آن شده بود که مانند پدران خود زندگی کند و مانند ایشان بت پرست بمیرد و چون هنگام رفتن رسید وی به ضرب خنجر خویشان رهائی یافت و بیدادگری که در حق او ستم نموده بود جسد بی جان خلاص یافته را باننگ بسیار در معرض تماشای خلق قرار داد و این کاری خرد بود و مایه دلخوشی نبود . برادران ضعیف تر فوتیوس تسلیم سلطان این جهانی خویشان شدند و آداب غسل تعمید را بجای آوردند و کفاره گناه بت پرستی ایشان شور و شوق بیرون از حد بود تا به این طریق ظن کافر بودن خویشان را از دلها بزدايند . در زادگاه همرو صحنه جنگ تروا هنوز اندك اثری از آخرین شراره های اساطیر شاعر یونانی باقی بود ، اما اسقفی که گفتیم با دقت و کوشش بسیار هفتاد هزار بت پرست را در آسیا و فریجیه و لیدیه و کاریا<sup>۲</sup> کشف و ایشان را مسیحی کرد ، و نودوشش کلیسا برای نودینان ساخته شد و از منبع کرم ژوستینیان دیندار البسه خاص که کشیشان هنگام عبادت برتن می کنند و انجیلها و کتابهای دعا و ظروف نقره و طلا تهیه گردید . در حق



یهودیان که بتدریج از ایشان سلب مصونیت شده بود ستم روا داشتند و بموجب قانونی برانگیزاننده خشم، ایشان را مجبور کردند که مراسم عیدفصح را در همان روز بر پای دارند که عیسویان آداب عید رستاخیز مسیح را بجای می آورند ، و چون پیروان مذهب کاتولیکی خود با محاسبات نجومی پادشاه خویشان موافقت نمی نمودند پس یهودیان حق داشتند که شکوه بیشتر کنند . بعد از آن که مراجع قدرت ایام روزه بزرگ را تعیین کردند مردم قسطنطنیه یک هفته تمام آغازصوم کبیر را بتأخیر افکندند و در هفت روزه مدت پرهیز از خورونوش خشنودبودند که بفرمان امپراطور گوشت<sup>۱</sup> برای فروش عرضه می شود . سامریان فلسطین مردمی تشکیل یافته از عناصر مختلف و دارای معتقدات مبهم و مطرود همه کس بودند زیرا که بت پرستان ایشان را یهودی و یهودیان ایشان را انشقاقی می دانستند و مسیحیان بت پرستان می گفتند و جبل مقدس ایشان را جایگاه صلیب و ملعون و منفور بشمار می آوردند ولیکن دستگاه تعذیب مذهبی ایشان را مخیر بقبول غسل تعمید یا شورش می کرد و سامریان شورش را اختیار کردند و در تحت لوای رهبری دل از جان شسته سلاح برگرفتند و قیام کردند و بتلافی بدیهائی که با ایشان کرده بودند قصد جان و مال مردمی بی دفاع کردند و به معابد آنان نیز حمله بردند . سرانجام قوای جنگی امپراطوری مشرق ایشان را مغلوب و آرام کرد و بیست هزار تن از ایشان کشته شدند و بیست هزار دیگر را اعراب به کفار ایرانی و هندی فروختند و کسانی از این ملت شوریده بخت که باقی ماندند کفاره خیانت را با گناه تزویر و ریادادند . حساب کرده اند که یکصد هزار تن از اتباع رومی در جنگ سامریان کشته شدند و بر اثر آن سرزمین بارور و پرثمر فلسطین بدل به تفتیده بیابانی محنت افزا گردید . ولیکن به عقیده ژوستینیان کشتن کفار گناه قتل بحساب نمی آمد و او بخاطر دیانت کوشید تا با سوختن و کشتن وحدت دین مسیحی را حفظ کند .

کسی که عقائدی چنین داشت بر او واجب می آمد که لااقل هرگز خطا نکند ، و در نخستین سالهای دوران حکومتش ژوستینیان در پیروی از مذهب

۱ - احتراز از خوردن گوشت در ایام اساک در غذا مستحب بلکه بر مسیحی مؤمن فرض است اما خوردن ماهی مجاز است.

کاتولیکی و حمایت آن شور و شوق بسیار آشکار نمود . پس از آشتی مسیحیان یونانی و کاتولیکی امپراطور و همهٔ اتباع او پیرواصولی شدند که در رسالهٔ لیوی مقدس مدون شده بود و این اصول دینی از همان ایام مستقر گردید و نستوریها و یوتی کیزیها از هر طرف به ضرب شمشیر دولبهٔ ایذاء مذهبی گرفتار آمدند فانونگذار کاتولیکی مذهب مصوبات شوراهاى مذهبی نیسیه و قسطنطنیه و افه سوس و کلسدون را نیز تأیید و تسجیل کرد . ولیکن در همان وقتی که ژوستینیان می کوشید تا وحدت اصول دین و مراسم عبادت را حفظ کند زنش تنودورا که فسق و فجور را منافى با دینداری نمی دانست تعالیم مونوفی زیتیه را شنوده و پذیرفته بود و دشمنان نهان و آشکار مذهب کاتولیکی به یک لبخند لطف آمیز بانوئی که حامی ایشان بود دوباره جانی گرفتند و افزایش بسیار یافتند . ناسازگاری زن و شوهر در امور روحانی در پایتخت امپراطوری و کاخ سلطنت تفرقه افکند و پایهٔ زندگی زناشوئی آن دو را متزلزل کرد . با اینهمه در صدق و اخلاص امپراطور و زوجهٔ او شک چندان بود که بسیاری نزاع ایشان را از بد اندیشی آن دو و اتحاد نهانی ایشان به ضد مذهب و علیه خیر و سعادت مردم می دانستند . شمار مجلداتی که انباشته از شرح مجادلهٔ مشهور «سه فصل» است بیش از ارزش موضوع است و وصف آن بحقیقت در عبارتی می گنجد که عدد سطر هایش از شمار مجلدات مذکور تجاوز نکند . مجادلهٔ «سه فصل» از خدعه و بد اندیشی اثر عمیق دارد . در این هنگام سیصد سال از مرگ اوریجن می گذشت و تنش را کرم خورده و روحش - که به عقیدهٔ وی از ازل بوده است - اکنون در دست خالق آن روح بود اما راهبان فلسطین منشآتش را به اشتیاق وافر می خواندند . معذک چشمان تیزبین ژوستینیان در این نوشته ها بیش از ده خطا یافت همه مربوط به قضایای ماوراء الطبیعی، و روحانیون عالم لاهوتی صدر مسیحیت را بافیثاغورث و افلاطون به آتش جاودانی دوزخ حواله کردند دوزخی که وی بگستاخی وجودش را انکار کرده بود . لعن و تکفیر اوریجن سابقه ای شد و پرده ای

که از ورای آن در نهان بر پیکر شورای کلسدون ضربتی خائنانه وارد آوردند . عالمان صدر مسیحیت که نوشته‌های ایشان در باب اصول دینی و امور کلیسایی حجت بود مدح و ثنای تئودورا<sup>۱</sup> اسقف موپ سواستیا را شنیده و خشمگین نشده بودند و انصاف یا تساهل ایشان باعث آمده بود که تئودورت<sup>۲</sup> اسقف سیرهوس و ایباس<sup>۳</sup> اسقف ادسا نیز دیگر باره به جمع مؤمنان پیوندند . ولیکن این اسقفان شرقی به ننگ بدعت ملوث و مستوجب سرزنش بودند . تئودور موپ سواستیائی استاد نستوریوس بوده بود و دو تن دیگر دوستان وی بودند . «سه فصل» عنوان قطعاتی از نوشته‌های اینان و مضمونش تحت شبهه بدعت بود اما اگر یاد اسقفان مذکور را به گناه بدعت محکوم می نمودند شورائی نیز که همه مسیحیان کاتولیکی مذهب نامش را به اخلاص یا ریا به احترام بر زبان می آوردند ناچار بی حیثیت می شد زیرا که سه رهبر دینی خواه گنه کار و خواه بی گناه ، اگر در خواب مرگ ناپود شده بودند غوغائی که صدسال پس از وفاتشان بر سر گورشان بر پا می شد ایشان را بیدار نمی کرد و اگر به مردن در نیش ابلیس گرفتار آمده بودند کوشش انسان نه عذاب ایشان راست ترمی کرد و نه از درد آن می کاست ، و اگر با اولیاء خدا و باملائک هم نشین بودند و از پاداش زهد و تقوی برخوردار پس بر خشم بیهوده عالمان لاهوتی می خندیدند که حشره وار بر روی زمین می خزیدند و در میانشان مقام اول متعلق به امپراطور رومیان بود که ناگهان نیش میزد و زهر می افشاند و شاید درست ادراک نمی کرد که محرك واقعی تئودورا و حزب کلیسایی او چیست . اسقفان مرده درید قدرت ژوستینیان نبودند و لحن شدید فرامین او کاری نمی توانست کرد جز آنکه حکم عقوبت ابدی در حقشان صادر کند و از روحانیون مشرق بخواهد که هم آواز شوند و به بانگ بلند ایشان را لعن و تکفیر کنند . مشرقیان پس از اندک تأملی به رأی امپراطور رضا دادند و پنجمین شورای مذهبی متشکل از سه تن از اعظم شیوخ دین و یکصد و شصت و پنج اسقف در قسطنطنیه انجمن کردند . شورائیان نویسندگان «سه فصل» و مدافعان آن را نیز از هم نشینی قدسین محروم نمودند

و ایشان را به ابلیس حواله کردند . اما جماعات کاتولیکی مذهب در حفظ شرف لیو و شورای کلسدون غیور بودند و اگر چنان جنگیده بودند که معمولاً در تحت لوای رم می‌جنگیدند شاید که مدعای عقل و انسانیت از ایشان نصرت می‌یافت . ولیکن رئیسشان در دست دشمن اسیر بود و ویجی لیوس<sup>۱</sup> که با خریدن کرسی پطرس مقدس منصب پاپی رانگین کرده و بسبب جبن بدان خیانت نموده بود پس از کوششی مقطع و دراز مدت به استبداد گری ژوستی نیان و سفسطه گوئیهای یونانیان گردن نهاد . ارتداد او خشم پیروان مذهب کاتولیکی را برانگیخت چندان که دو اسقف بیش نیافتند که برای تبرک دست بر پلا جوس<sup>۲</sup> شماس نهند که جانشین او شد . با اینهمه پایداری پاپها باعث آمد که صفت انشقاقی کم کم از پیروان مذهب کاتولیکی برگرفته و به فرقه مخالف منتقل شود . جماعات کاتولیکی مذهب متصرفات ایلیریائی و افریقائی و ایتالیائی در زمان ژوستی نیان از مراجع قدرت مذهبی و حکومتی که از نیروی لشکر نیز مدد می‌یافتند ستم بسیار می‌کشیدند و اقوام کم فرهنگ متصرفات بسیار دور نیز پیرو اصول دینی و اتیکان بودند و در مدت یک قرن بدعت «سه فصل» کم کم در زاویه گمنامی از ایالت و نیز پایان رسید . نارضائی مذهبی ایتالیائیان فتوحات اقوام لومباردی را باعث آمده و رومیان نیز خود آموخته بودند که به دین ستمگر بیزانسی بدگمان و از حکومت او متنفر باشند .

ژوستی نیان در کار دقیق تعیین حدود معتقدات دینی خود و اتباعش ثابت قدم نبود و عقائدش هر دم تغییر می‌پذیرفت چندان که در جوانی اندک‌ترین انحرافی از مسیر مذهب کاتولیکی وی را می‌آزرد اما هنگام پیری او خود در ارتداد از حد اعتدال پای بیرون نهاد و عقیده‌ای اظهار کرد که یعقوبیان و کاتولیکها راسخت گران آمد و این بود عقیده او که بدن مسیح فساد نمی‌پذیرفت و هنگام رجولیت نیز او را نه حوائجی بود و نه به ضعف و عجز و بیماری گرفتار آمد که میراث تن میرنده ماست . این عقیده بسیار عجیب در آخرین فرمانهای ژوستی نیان ابلاغ شده است و هنگامی که لحظه مرگ او فرارسید روحانیون از پذیرش عقیده مذکور

امتناع نموده بودند و سلطان خود مہیای آزدن نامعتقدان بود و مردم مصمم که تن به تحمل رنج در دهند یا مقاومت کنند. اسقفی از اسقفان تروا<sup>۱</sup> که بیرون از حدود قدرت امپراطور و لاجرم در امان بود به زبانی که حاکی از محبت و سلطت او بود پیامی به پادشاه مشرق ابلاغ کرد به این مضمون «ای ژوستینیان سہربان نیکوکار غسل تعمید و اصول دین خویشتن را فراموش مکن و مگذار که موی سفید تو به لوٹ ارتداد آلودہ شود. بزرگان دین را از تبعید و پیروانت را از هلاک دوزخ باز رھان. محال است که تو ندانی که ایتالیا و گال و اسپانیا و افریقا هم اکنون بر سقوط تو تأسف می‌خورند و نام تو را بالعن و نفرین یاد می‌کنند. روح تو در همان آتشی خواهد سوخت که نستوریوس و یوتی کیز تا ابد در آن می‌سوزند مگر آن کہ بی‌تأمل برآنچه به دیگران آموخته‌ای خط بطلان بکشی و بہ بانگ بلند بگوئی کہ من خطا کرده‌ام و گناه کرده‌ام، لعنت بر نستوریوس و بر یوتی کیز باد!» ژوستینیان مرد و هیچ اشارتی دال بر توبہ و ندامت نکرد و با مردن او کلیسا اندک آرامشی یافت. سلطنت چہار تن از جانشینان وی یعنی ژوستین<sup>۲</sup> و تیبریوس و موریس<sup>۳</sup> و فوکاس<sup>۴</sup> بہ کیفیتی نادر ممتاز بود و آن سکونی است کہ در وقایع مذہبی امپراطوری شرقی بہ میان آمد.

ہراکلیوس کوشید کہ برای استرضاء فرقہ مونوفی‌زیتی اصل وحدت را بپذیرد و آن اصل یکتائی ارادہ عیسائی است ولیکن پیروزی و تدایر دینی وی دیرتر از آنچه باید بہ عرصہ ظهور رسید و حملات اعراب قریب الوقوع بود.

در فصل ۴۸ کہ در این کتاب محذوف است گیون طرح آخرین دو مجلد کتاب خود را کہ بہ قطع ربعی است بہ اجمال نوشته و شرح چہار سلسلہ عمدہ از ہراکلیوس (۶۱۰ - ۶۴۱ میلادی) تا فتح قسطنطنیہ را بہ اختصار نگاشته است. قسطنطنیہ در سال ۱۲۰۴ میلادی بہ تصرف ملل کاتولیکی مذہب درآمد. مندرجات فصل ۴۸ ذیلا فہرست وار عرضہ می‌گردد.

### سلسله هراکلیوسی ۶۱۰ - ۷۱۷ میلادی

هراکلیوس ایرانیان را شکست داد و در برابر پیشرفت اعراب ایستادگی کرد . نتیجه شکست او در سال ۶۳۶ میلادی در ساحل یارموک<sup>۱</sup> از دست رفتن سوریه بود . اورشلیم در ۶۳۸ میلادی گشوده شد و اسکندریه در ۶۴۷ میلادی ( رجوع شود به فصل ۵۱ ) .

در ۶۷۹ بلغاریها از دانوب گذشتند و پایان کار سلسله هراکلیوسی دوران انحطاط بود .

### سلسله ایزوریائی<sup>۲</sup> ، از ۷۱۷ تا ۸۶۷ میلادی ، بت شکنان .

لیوی<sup>۳</sup> سوم پادشاه ایزوریائی ( ۷۱۷ - ۷۴۰ ) حمله عظیم اعراب را به قسطنطنیه دفع کرد .

در ۷۵۴ میلادی هفتمین شورای جهانی مذاهب عیسوی که در قسطنطنیه انجمن کرد پرستش تمثالها و مجسمه ها را گناه عظیم و پرستندگان را محکوم شمرد .

ملکه ایرن<sup>۴</sup> ( ۷۹۸ - ۸۰۲ میلادی ) پرستش تمثالها و مجسمه ها را موقتاً تجدید کرد و سرانجام در سال ۸۴۳ تنودورا آن را دوباره مقرر گردانید ( رجوع شود به فصل ۴۹ ) .

مجادلاتی که درباب پرستش تمثالهای به میان آمد حقیقتی را پوشیده میدارد و آن حقیقت اینست که بت شکنان برای اداره امور مدنی و لشکری نظام جدیدی بنیان نهادند و کوشیدند که قوانین رومی را متناسب با احتیاجات روزگار خود تعدیل و دستگاه حکومت مدنی را از سلطه رهبانان آزاد کنند .

سلطنت پادشاهان ایزوریائی با قتل لیوی پنجم ( ۸۱۳ - ۸۲۰ ) پایان یافت و پس از ایشان سلسله فریجیائی<sup>۵</sup> اندک زمانی حکمرانی کردند ( ۸۲۰ - ۸۶۷ میلادی ) .

### سلسله مقدونی ( ۸۶۷ - ۱۰۵۷ ) میلادی

بازیل<sup>۶</sup> اول ( ۸۶۷ - ۸۸۶ ) مؤسس این سلسله بود . از جانشینان او نام کنستانتین هفتم ملقب به پورفیرو ژنی توس<sup>۷</sup> ( ۹۱۲ - ۹۵۹ ) را باید ذکر

Phrygian. - ۵

Irene. - ۴

Leo. - ۳

Isaurian. - ۲

Yarmuk - ۱

Porphyrogenitus. - ۷

Basil. - ۶

کرد و شوهر مادر او رومانوس<sup>۱</sup> اول ملقب به لیکاپنوس (۹۱۹ - ۹۴۴) و جان اول (۹۶۹ - ۹۷۰) ملقب به زی‌سسیز<sup>۲</sup> را که سه دختر از او ماند به نام یودو-کسیا که راهبه شد و تنودورا و زوئی. معضلات امور شخصی و سیاسی این دو زن مهمترین وقایع در تماشاگاه امپراطوری بود و هر واقعه دیگری تا مرگ تنودورا در سال ۱۰۵۶ میلادی تحت الشعاع آنها قرار گرفت. سلسله مقدونی یک سال پس از وفات تنودورا دوام یافت و برگزیده او میخائیل استراتیوتیکوس<sup>۳</sup> در این یک سال سلطنت کرد.

در این دوران تناقض سیاسی جدیدی در اروپا پدیدار شد میان امپراطور و بطریق مذهب عیسوی در مشرق و امپراطور و پاپ در مغرب، و انشقاقی که در فرقه‌های مختلف ظاهر شده بود در سال ۱۰۵۴ قطعی گردید. برای امپراطوری روم ملل اسلاوی به جهات سیاسی مهمتر از ملل غربی شدند.

در قرن نهم و دهم امپراطوران دو باره قدرتی یافتند و مقداری از مرزبندیهای از دست رفته را باز گرفتند کنستانتین هفتم بانی اصلاحاتی در قانون و نیز احیا کننده روش<sup>۴</sup> تعقل گردید (رجوع شود به فصل ۵۳). نسیه فوروس فوکاس<sup>۵</sup> از ۹۶۳ تا ۹۶۹ و جان زی‌سسیز (۹۶۹ - ۹۷۶) سوریه و بین‌النهرین را از لشکر اسلام باز پس گرفتند. بازیل دوم ملقب به بولگاروک<sup>۶</sup> تونوس یعنی کشنده بلغارها (۹۶۳ تا ۱۰۲۵) قدرت ملل اسلاوی را در هم شکست. پس از مرگ وی قدرت و رونق امپراطوری باردیگر نقصان پذیرفت.

### سلسله کوم‌ننوسی ۱۰۵۷ - ۱۲۰۴ میلادی

ایزاک<sup>۷</sup> اول ملقب به کوم‌ننوس، ۱۰۵۷ تا ۱۰۵۹، از سلطنت کناره گرفت و پس از او دوران بلا و مصیبت پیش آمد. به سبب پیروزی ترکان سلجوقی در منزی<sup>۸</sup> کرت در سال ۱۰۷۱ که مقدمه از دست رفتن تمامی آسیای صغیر بود (رجوع شود به فصل ۵۷). برادر زاده ایزاک اول در ۱۰۸۱ سلسله‌ای تأسیس و دوران اصلاح را آغاز کرد و از مغرب یاری خواست و مغرب نیز به طرق گوناگون اعتراف نمود که از مشرق منافع حاصل تواند کرد. در ۱۰۹۵ میلادی نخستین جنگ صلیبی شروع شد. در ۱۲۰۴ برابر چهارمین جنگ صلیبی ضربتی مهلک بر پیکر امپراطوری وارد آمد و با گشودن قسطنطنیه و غارت آن سلسله کوم‌ننوسی منقرض گردید. (رجوع شود به فصل ۶۰).

۱ - Romanus Lecapenus. ۲ - John Zimisces. ۳ - Michael Stratioticus

۴ - intellectualism در فلسفه عبارت است از این نظریه که معرفت جز از راه تعقل حاصل نشود

و حواس انسان مددی نمی‌کند. ۵ - Nicephorus Phocas. ۶ - Bulgaroctonus

۷ - Isaac Comnenus. ۸ - Manzikert

## فصل چهل و نهم

پرستش تمثالها و مجسمه‌ها . لیوی بت شکن . قیام ایتالیا . روابط بین  
و شارلمان با پاپها . تجدید پرستش تمثالها در مشرق . جدائی قطعی  
و نهائی پاپها از امپراطوری مشرق . سلطنت شارلمان و سجایای او .  
سلطنت شارل پنجم و مقایسه او با اگوستوس .

در رابطه میان دولت و کلیسا من کلیسا را آلتی مفید از برای دولت و بدان  
پیوسته انگاشته‌ام و این اصلی است درست اگر آن را واقعاً مقدس شمرده بودند چنان  
که در نقل و بیان مقدس می‌شمردند . فلسفه شرقی پیروان مذهب نوستیکی و هاویه  
مظلم «قسمت ازلی» و «فیض خدائی» و استحاله عشاء ربانی از مفهوم استعاری آن  
و اعتقاد عجیب مسیحیان به این که نان و شراب عشاء ربانی بدل به تن مسیح و خون  
او می‌گردد همه را من به عمدا رها کرده و به عالمان علوم ربانی وا گذاشته‌ام تا  
به کنجکاوی در آنها بیندیشند ، ولیکن بادقت و حظ و لذت موضوعهائی را که مربوط  
به تاریخ مذهبی است و در انحطاط و سقوط امپراطوری روم تأثیر بسیار نموده به  
اختصار حکایت کرده‌ام و از آن جمله است رواج مسیحیت ، و تأسیس جماعت  
کاتولیکی مذهب ، و انهدام کیش بت پرستی ، و ظهور فرقه‌هائی که از مشاجرات  
مذهبی برسر مباحث رموزی در باب تثلیث و کالبدپذیرفتن روح مسیحائی پدید  
آمدند . مقام اول در رأس این مباحث به حق متعلق به مبحث پرستش تمثالهاست



که در قرن هشتم و نهم موضوع مجادلات سخت شد زیرا که این مسأله عوام پسند خرافاتی باعث قیام ایتالیا و موجد قدرت دنیوی پاپها و سبب استقرار مجدد امپراطوری در مغرب گردید.

مسیحیان اولین از تمثال و تمثال پرستی نفرت زده بودند چندان که بر احساس نفرت غلبه نتوانستند کرد و این بیزاری را باید از جهود زادگی ایشان و خصوصیتشان بایونانیان دانست. شرایع موسوی تصویر و تجسم ذات خدائی را به شدت هرچه تمامتر ممنوع نموده و فرمان شرع در اصول و آداب مذهب موسوی سنت پایدار گردیده بود. مدافعان مذهب عیسوی نیروی عقل درست اندیش را به ضدیت بت پرستان نابخردی به کار می بردند که در برابر مصنوع دست خویشتن یعنی مجسمه هائی از برنج و مرمر کمر به ستایش خم می کردند، مجسمه هائی که اگر از موهبت شعور و حرکت برخوردار بودند خود هرچه زودتر از پایه فرومی آمدند تا قدرت خلاقه هنرمند پیکرتراش را پرستش نمایند. شاید افرادی از طایفه نوستیکی که اخیراً به مذهب کاتولیکی ایمانی ناقص آورده بودند مجسمه های مسیح و پولس رسول را به نشانهای احترام و امتیاز دنیوی می آراستند چنانکه مجسمه های ارسطو و فیثاغورث را محترم می داشتند ولیکن مراسم نیایش پیروان مذهب کاتولیکی درهمه حال ساده و روحانی بود و نخستین اشارتی که دلالت بر استفاده از تصاویر در مراسم عبادت می کند نكوهش تمثال پرستی است به فرمان شورای مذهبی ایلی بریس<sup>۱</sup> سیصد سال پس از عصر عیسوی<sup>۲</sup>. در سلطنت جانشینان کنستانتین که دستگاه مذهب عیسوی از پیرومندی و امن و آرامش و اسباب تجمل و رفاه برخوردار بود اسقفان مدبرتر به خاطر جمع کثیر عوام الناس خرافاتی در پرستش اجسام مرئی به دیده اغماض نگریستند و پس از دمار کیش بت پرستی بیم مقایسه با مراسم نفرت انگیز آن نیز ایشان را مانع نیامد. توقیر و تعظیم صلیب و بقایای بزرگان دین مقدمه پرستش « رمزی<sup>۳</sup> » بود. قدیسین و شهداء دین که عبادت کنندگان شفاعت ایشان را به تضرع طلب می کردند

۱ - Iliberis - ۲ - مبداء تاریخ مسیحی به تقریب چهارمین سال ولادت عیسی است.

۳ - Symbolic

درست راست خدا نشسته بودند ولیکن، دراعتقاد عوام، به فیض و عنایت ربانی نشانهایی از الطاف پروردگاری نثار قبرهای ایشان می گردید و زائران اخلاصمند به دیدن و بوسیدن و دست نهادن بر بقایای بی جان قدیسین که یادگارهای آلام و مصائب و نیز حسنات اعمال ایشان بود در می یافتند که بی هیچ شکی مؤید به جزای خیرند. اما یادگاری بهتر از کله یا کفش فقیدی سعید همانا تصویری مطابق اصل از شخص او و نقش چهره او بود که هنر نقاش یا مجسمه ساز آن را طرح کرده باشد، و در هر عصری چنین نقشهائی را که با احساسات و عواطف انسانی دمسازند با وجد و شوق بسیار عزیز و گرامی داشته اند چندان که مجسمه های امپراطوران روم را تقریباً می پرستیدند یا با احترام و امتیاز خاص بزرگ می داشتند. احترامی که در آن تظاهر کمتر و صفا و اخلاص بیشتر بود شامل مجسمه های حکیمان خردمند و مردان وطن پرست می گردید ولیکن فضائل دنیوی اینان در پیشگاه مردان مقدسی که برای وطن آسمانی و جاودانی خود جان داده بودند معدوم می نمود. در بدو امر تمثال مبارک انبیاء و قدیسین را از برای تجربه با احتیاط و وسواس بسیار به مردم نشان دادند تا جاهلان را معرفت آموزند و در دل بی خبران سرد ایمان شوری برانگیزند و بت پرستان نومیسیحی را که به پرستش اصنام عادت داشتند خشنود گردانند و به این طریق باتوالی مراتب تمثال پرستی احتراماتی که خاص قدیسین بود ناگزیر به تدریج شامل تصاویر و مجسمه های ایشان گردید چندان که مسیحی مخلص در برابر تمثال ایشان عبادت می نمود و آداب نیایش بت پرستان از قبیل زانو خم کردن و شمع برافروختن و بخور در آتش کردن دیگر باره نهانی به کلیسای کاتولیکی راه یافت و کسانی که به واسطه عقل یا پرهیزکاری به این آداب بی میل بودند به مشاهده آثار الهامات و معجزات که گواه بین بر صحت این آداب بود خاموش و معتقد میشدند که تصاویری که سخن می گویند و حرکت می کنند و خون از آنها جاری می شود باید از موهبت نیروی خدائی برخوردار باشند و لذا پرستیدن آنها درست است. جسورترین نقاشان اگر به گستاخی بکوشد که پدر جاودانی یعنی آن روح نامتناهی را که در سراسر عالم منتشر و کون و مکان پاینده

به اوست به اشکال و الوان تعریف کند قلم در دستش می‌لرزد، ولیکن فکر مرد خرافاتی به سهولت باصورت پردازی و پرستش فرشتگان و از اینها برتر بانقش پیکر فرزند خدا موافق می‌شد یعنی با قالب بشری که فرشتگان و عیسای مسیح در روی زمین اختیار کرده بودند. روح شخص دوم ثالث اقدس را به تن میرنده آدمی ملبس کرده بودند ولیکن آن تن به آسمان عروج کرده بود و اگر شبهی از عیسی را برمیدانش عرضه نمی‌کردند ممکن بود که آثار و بقایای مرئی قدیسین و تمثالهای ایشان پرستش روحانی مسیح را یکباره محو و نابود کند. چنین امتیازی از برای مریم عذرا نیز نیکو و ضروری بود، و چون معلوم نبود که مریم را در کجا به خاک سپرده‌اند پس یونانیان و پیروان مذهب کاتولیکی از ساده‌فکری، اصل عروج روحانی و جسمانی وی را به آسمان از معتقدات خود کردند. عرضه کردن تمثالها در عبادت گاهها و پرستش آنها نیز پیش از پایان قرن ششم از آداب مذهبی شد و یونانیان و آسیائی‌ان پر شور مبتکر تمثالها را عزیز و گرامی داشتند و پانتئون<sup>۱</sup> و واتیکان<sup>۲</sup> را با علائم مذهب خرافاتی جدیدی آراستند، ولیکن بیگانگان خشن بی‌فرهنگ و روحانیون آریوسی مذهب مغرب با سردی و بی‌التفاتیتی بیشتر در این شبه بت پرستی نگریستند. مجسمه‌های درشت‌قالب از مرمر و برنج که معابد ایام باستانی انباشته از آنها بود فکر و ضمیر یونانیان مسیحی را می‌آزرد چندان که ایشان صورتی مسطح و هموار و پرداخته از الوان گوناگون را از آن پس روشی شایسته‌تر و بی‌زیان‌تر برای تجسم قدیسین دانسته‌اند.

ارزش و تأثیر هنر نسخه‌ای منوط به شباهت آن با اصل است ولیکن مسیحیان نخستین از شکل فرزند خدا و مادر او و حواریونش بی‌خبر بودند و مجسمه مسیح در پانیاس<sup>۳</sup> در فلسطین به احتمال بیشتر مجسمه منجئی دنیوی بود. پیروان مذهب نوشتیکی آثاری به سبک نامسیحی ساخته بودند و اینها همه مطرود گردید و نیروی

۱ - Pantheon معبدی که جایگاه همه خدایان بود و نخست آگرپا آن را در سال ۲۷ قبل از میلاد در رم بنا نهاد. این عمارت از سال ۶۰۹ میلادی کلیسایی شد بنام سانتاماریا روتوندا (Santa Maria Rotunda) کاخ پاپ و عمارات اطراف آن. ۲ - Vatican کاخ پاپ و عمارات پیرامون آن

خیال هنرمند مسیحی را رهنمونی جز نمونه‌هائی از آثار بت‌پرستان نبود که وی مخفیانه از آنها تقلید می‌کرد. اما در این پراکنده خاطری قدرت ابداع به‌تهور و زبردستی افسانه‌ای پرداخت که ضامن شباهت تمثال بااصل آن و برائت پرستندگان از شائبه گنهکاری شد؛ و آن ابداع این بود که بر مبنای یکی از اساطیر مردم پسند سوری در باب شباهت مسیح با آبگاروس<sup>۱</sup> افسانه‌ای نو بنیان نهادند، آبگاروسی که در روزگار یوزی‌ییوس چنان معروف بوده و نویسندگان معاصر چنینش رها کرده‌اند ولو به‌اکراه. اسقف قیصریه داستان را ضبط نموده اما عجیب است و بسیار عجیب که تصویر را فراموش کرده - تصویری بی‌عیب و نقص از چهره مسیح که بر روی پارچه نقش کرده‌اند و عیسی آن را به بیگانه پادشاهی مؤمن داد و او را خشنود کرد. این پادشاه از نیروی شفا بخشی مسیح استمداد کرده و برای حفظ او از خبث و کین جهودان شهر مستحکم ادسا را پیشکش نموده بود، و علت بی‌خبری مسیحیان اولین از وجود این تمثال پنهان ماندن آن در فرو رفتگی دیواری بود اما پس از فراموشی پانصد ساله اسقفی دورانیش تمثال را از آن جای بیرون آورد و در وقت مناسب بر مؤمنان اخلاصمند آن روزگار عرضه داشت. نخستین و عالیترین معجز این تمثال نجات شهر از لشکر خسروانوشیروان بود و مردم به زودی آن را عزیز داشتند و ضامن میثاق خداوندی دانستند که وعده فرموده بود که ادسا را هرگز دشمنی بیگانه نگیرد. پروکوپیوس دو علت برای نجات این شهر در نوشته خود بر شمرده است یکی ثروت و دیگری شجاعت مردم آن که با پرداخت وجه نقد خروج شاهنشاه ایران را امتناع کردند و با نیروی دلاوری حملات لشکر او را دفع نمودند. اما مورخ نامسیحی خبر نداشت که حرزادسا را بر پشت خاکی که گرداگرد قلعه شهر را فرا می‌گرفت در دیدگاه خلق قرار داده بودند و آبی که بر سیمای مقدس مسیح افشاندند آتشی را که در لشکر محاصره شده در گرفته بود خاموش نکرد و آن را شعله‌ورتر نمود. پس از این خدمت مهم حرزادسا را با احترام و حق‌شناسی نگاه داشتند و اگر ارمینیا داستان تمثال عیسوی را مردود دانستند از میان یونانیان آنان که

ساده‌دل‌تر بودند معتقد شدند که تصویر مسیح اثر قلم انسان فانی نیست و عمل مبدعی ربانی است و آن را پرستش نمودند. وایکن اسلوب سرودی بیزانسی و عواطف روحانی که در مضامین آن مستتر است مبین این نکته است که میان آداب نامذهب کیش بت‌پرستی و پرستش یونانیان تمثال مسیح را تفاوت بسیار است و چنین است مضمون آن سرود روحانی: «ما چگونه می‌توانیم باچشمان فانی به تصویری بنگریم که مشاهده جلال ملکوتی آن را فرشتگان آسمانی نیز جرأت نیاوردند؟» او که در آسمان مقر دارد امروز عنایت فرموده و در این تمثال مبارک بر ما روی نموده است، او که بر فراز کرویایان نشسته در این تصویر ما را تفقدی می‌کند - تصویری که «پدر» به دست خود نقش کرده و به کیفیتی بیرون از وصف از آن شکلی پرداخته است و ما با رعب و مهر می‌پرستیمش و به پرستیدن تقدیسش می‌کنیم.» پیش از پایان قرن ششم این تمثالها که «بی‌مدد دست ساخته شده» (در زبان یونانی برای این جمله یک لغت هست) در اردوگاههای سربازان و در بلاد امپراطوری شرقی رواج یافت و معبود مردم و وسیله معجزه شد و در وقت خطر یا فتنه و آشوب، حضور مبارک آنها را اثری بود که افواج نومید رومی را دوباره امیدوار می‌کرد و آتش دلاوری را در دل ایشان بر می‌افروخت یا خشم ایشان را فرو می‌نشاند. قسمت اعظم این تصاویر نسخه‌هایی بود به قلم نقاشان و بدین سبب شباهت آنها با اصل شباهت ثانوی بود و دعوی اصالت آنها نامعتبر وایکن تصاویری دیگر که نسب از نمونه‌ای عالتر داشتند مشابَهتشان بواسطه تماس مستقیم با آن نمونه بود و برای آن که شباهت کامل باشد قوه معجزه و تولید مثل نیز به تصویر اصیل اعطاء شده بود، و از میان این تصاویر از همه برتر آنها شدند که نسبتشان با تمثال ادسا از «ولد» به «والد» مبدل گردید و از آن جمله اند ورونیک<sup>۱</sup> رم و اسپانیا و اورشلیم. این دستمال را مسیح در وقت عذاب صلیب که خون و عرق از چهره‌اش جاری بود به روی مالید و آنگاه به بانوئی پرهیزکاری داد. تمثال ادسا سابقه‌ای بارور شد چندان که پس

۱ - Veronica دستمالی که مسیح در راه جلجشه از برای پاک کردن عرق و خون که از چهره‌اش روان بود به روی مالید و ناگهان اثر صورت او به معجزه بر آن ظاهر گردید. بانوئی که دستمال از آن وی بود به ورونیک مقدس ملقب شد.

از تصویر مسیح به سرعت هرچه تمامتر از مریم عذرا و قدیسین و شهداء مسیحی نیز تمثالها ساختند و در کلیسای دیوس پولیس<sup>۱</sup> نقش چهره « مادر خدا » را بر ستونی از مرمر نگاشتند ، و امپراطوری مشرق و مغرب را قلم لوقای مقدس به صورتی مزین نمود . نقاشی در نظر مسیحیان اولین حرفه ای نفرت انگیز و کفرآمیز بود و با اینهمه تمثال پرستان تصاویری از اولیاء دین را به لوقای مقدس نسبت داده اند که یکی از نویسندگان اناجیل اربعه و محتملا طبیب بوده است . ژوپتر المپی که مخلوق قوت شاعره<sup>۲</sup> هم و قلم سنگ تراش فی دیاس<sup>۳</sup> بود شاید که در فکر مرد فیلسوف لحظه ای اثری الهام بخش می نهاد و او را به پرستش خدای خدایان می داشت ولیکن تصویرهای مذهبی کاتولیکی را که مسطح و حاکی از ضعف نیروی هنری بود نقاشان راهب منش می نگاشتند در وقتی که ذوق<sup>۴</sup> و نبوغ به آخرین مراحل انحطاط رسیده بود .

### لیوی بت شکن

پرستش تمثالها به تدریج به کلیسا راه یافته بود و هر قدمی خرد و محقر که در این راه برداشته می شد خاطر خرافاتیان را خشنود می کرد و راحت روح بود و گناهی بی زیان بود . ولیکن در آغاز قرن هشتم که خطای تمثال پرستی به اعلی مراتب آن رسیده بود در میان یونانیان کسانی که جرأت کمتر داشتند ترسیدند که مبادا در پشت نقاب عیسویت دین آباء و اجداد خود را زنده کرده باشند و از خواب غفلت بیدار و به شنیدن عنوان « بت پرست » که بدیشان اطلاق می شد بیزار و اندوهگین شدند ، و بت پرستی بهتانی بود که یهودیان و مسلمانان در حق ایشان می گفتند زیرا که مسلمان و یهودی به واسطه تعالیم قرآن و شریعت موسوی از هر صورتی که به قلم نقاش یا چکش پیکر تراش پدید آید و از پرستش این صور و مجسمه ها نفرتی زائل نشدنی داشتند . یهودیان بندگان خداوند گاران رومی خود بودند و این

۱ - Diospolis      ۲ - Phidias      ۳ - تیسیان Titian نقاش شهرونیزی (۱۵۷۶-۱۶۷۷) به دستور کشیشی یونانی پرده ای تصویر کرد و مرد متمصب نادان از قبول آن امتناع نمود و گفت « صورتهائی که کشیده ای چنانند که گوئی از پرده بیرون ایستاده اند و به همان اندازه ناپسندیده اند که گروهی مجسمه .

عبودیت عنان بر تعصب ایشان می‌زد و سخنشان را بی اعتبار می‌نمود ولیکن مسلمانان پیروز که در دمشق فرمانروائی می‌کردند و قسطنطنیه را تهدید می‌نمودند کفه تعزیر را با وزنه پیروزی و سخن حق سنگین‌تر می‌کردند. بلاد سوریه و فلسطین و مصر را به مدد تمثالهای مسیح و مادر او و قدیسین عیسوی تقویت کرده بودند و هر شهری به امید معجزه یا وعده آن مستظهر بود که او را از حمله دشمن محفوظ بدارد. در مدت ده سال لشکر اسلام این بلاد را سریعاً مقهور کردند و تمثالها را در هم شکستند و به عقیده ایشان خداوند جنود آسمانی به پیروزی سپاه عرب حکم قاطع مبنی بر تحقیر اصنام بی‌جان زبان بسته صادر نمود. ادساچند گاهی در برابر حملات ایرانیان ایستادگی کرده بود اما این شهر برگزیده که عروس عیسی بن مریم بود خود مانند بلاد دیگر ویران گردید و تمثال ربانی<sup>۱</sup> او از غنائم جنگ شد و در دست کفار افتاد. پس از اسارت سیصد ساله حرز ادسا را به مردم مؤمن قسطنطنیه دادند و برای خلاص آن فدیهای گرفتند که عبارت بود از دوازده هزار پوند نقره و آزادی دویست مسلمان و پیمان صلح دائم برای سرزمین ادسا. در این روزگار پریشانحالی و بیم و نومییدی راهبان قدرت سخنوری را در دفاع از تمثالها به کار بردند و کوشیدند تا ثابت کنند که انشقاق قسمت اعظم مسیحیان شرقی و گناهان ایشان باعث آمده است که منافعی را که در چنین حرزهایی هست به تاوان از دست بدهند و اثرات نیک این صورگرانیها را نیز زائل کنند. اما این راهبان اکنون با مخالفت بسیاری از مسیحیان عادی و درست اندیش مقابل شدند که به متون مذهبی و وقایع صدر مسیحیت توسل جستند و در نهان آرزومند اصلاح مذهب شدند. چون پرستش تمثالها هرگز به موجب قانونی قاطع و کلی استقرار نیافته بود لذا پیشرفت آن در امپراطوری شرقی بر حسب تفاوتی که در میان مردمان و سلوك ایشان هست و به نسبت لطف طبع و سجایای شخصی اسقفان به تعویق افتاد یا سریعتر شد. مردم بلهوس پایتخت و روحانیون بیزانسی که به نیروی ابتکار مراسم عبادت را مجلل و با شکوه می‌نمودند به تمثال پرستی مهرمی ورزیدند

اما نواحی دورافتاده و درس نیاموخته آسیا با روش تازه تجمل دوستی در امور مذهبی بیگانه بودند. بسیاری از جماعات کثیر عدد نوستیکی و آریوسی پس از تغییر مذهب در عبادت روش ساده‌ای را که پیش از افتراق ایشان مرسوم بوده بود همچنان حفظ کردند و ارمنیان که جنگی‌ترین اتباع روم بودند در قرن دوازدهم نیز هنوز به نظاره تمثالها رضا نداده بودند. این فرقه‌های متنوع مذهبی منشاء تعصب و خصومت بودند خصوصیتی که در روستاهای آناتولی و تراس بی‌اهمیت اما ممکن بود که در سرنوشت سرداری یا اسقفی یا خواجه سرائی با قدرت فرمانروائی مذهبی یا مملکتی توأم باشد.

از این گونه حادثه جویان خوشبخت‌ترین ایشان لیوی سوم از کوهستانهای ایزوریا بود که بر تخت پادشاهی مشرق نشست. لیو از معارف دینی و غیر دینی بی‌خبر بود ولیکن عقل و تربیت و شاید هم صحبتی جهودان و عربان نفرت تمثال پرستی را در وجود این روستائی جنگجوی بیدار کرده بود؛ و تکلیف سلطان این بود که فرمان ضمیر خویشتن را بر رعایای خود تحمیل کند. اما در آغاز سلطنتی متزلزل، و دهساله دوران خطر و کوشش خستگی ناپذیر لیو تن به ذلت ریا در داد و در پیش اصنامی که تحقیرشان می‌نمود کمر خم کرد و سالی یک بار با اظهار شورایمان و دلبستگی به مذهب اهل سنت اسقف‌رم<sup>۱</sup> را خشنود می‌کرد هنگام اصلاح مذهب لیو در اول به اعتدال و احتیاط پیش رفت و شورائی عظیم از سناتوران و اسقفان تشکیل داد و با موافقت ایشان قانونی وضع کرد که تمثالها همه را باید از حرمخانه کلیسا و محراب بردارند و در ارتفاعی مناسب در کلیسا قرار دهند تا مردم همه آنها را ببینند و خرافاتیان را بدانها دسترسی نباشد ولیکن تمثالهای مقدس در مقر منیع خود نیز ارادتمندان را همچنان مایه تهذیب روح بود و پادشاه غاصب رامایه شرمساری، و ممانعت از پیشرفت نیروی سریع اثری که یکی را به پرستش و دیگری را به نفرت برمی‌انگیخت ابداً ممکن نبود. پادشاه از مخالفت و بدگوئی دشمنان سخت برمی‌آشفته اما اکنون دوستداران وی نیز او را متهم به قصور در



تکالیف دینی کردند و از او خواستند که مثال آن پادشاه یهودی را پیروی کند که بی هیچ ییمی و تأملی مار برنجین معبد را درهم شکسته بود. با صدور دومین فرمان خود لیو تصاویر مذهبی و نماز بردن بر آنها را ممنوع نمود و لوث بت پرستی به این طریق از قسطنطنیه و ایالات امپراطوری شرقی زدوده شد تا بدان حد که تمثالهای مسیح و مریم عذرا و قدیسین را نیز منهدم کردند یا رویه‌ای مسطح و هموار از گچ بردیوارهای عمارت کلیسا کشیدند. طایفه بت‌شکنان را تعصب و استبداد گری شش تن از امپراطوران حمایت می‌نمود و مشرق و مغرب گرفتار نزاعی پرهیاهو بودند که یکصد و بیست سال دوام یافت. هدف لیوی ایزوریائی آن بود که منع تمثال پرستی را به اعتبار فتوای شورای عمومی مذهبی یکی از اصول ایمان اعلان کند ولیکن تشکیل چنین شورائی نصیب فرزند او کنستانتین شد و با آن که متعصبان گران جان پیروزمند بر این شورا داغ‌ننگ‌زده و آن را انجمن سفیهان و ملحدان خوانده‌اند باید گفت که در لوائح ناقص و سرو دست و پاشکسته‌اش علائم و آثاری از زهد و خرد شورائیان نمایان است. مذاکرات و احکام بسیاری از شوراهای ایالتی مقدمه‌ای شد از برای فراهم آمدن شورائی<sup>۱</sup> عمومی در حومه قسطنطنیه که متشکل از جمع عظیم سیهصدوسی و هشت اسقف از اروپا و اناطولی بود زیرا که اسقفان انتاکیه و اسکندریه بندگان خلیفه بودند و لذا پاپ جماعات کاتولیکی مذهب ایتالیا و مغرب را از مشارکت در امور مذهبی بایونانیان مسیحی باز داشته بود و از اینروست که سیهصدوسی و هشت نفر را جمعی عظیم به شمار آورده‌ایم. این شورای بیزانسی را قدرت و مرتبت چندان شد که آن را «هفتمین» شورای مذهبی خواندند اما عنوان «هفتم» خود به منزله شناسائی شش شورای پیشین بود که با کار و کوشش بسیار به تشیید مبانی مذهب کاتولیکی پرداخته بودند. باری پس از شش ماه اندیشه و تأمل سیهصدوسی و هشت اسقف به اتحاد رأی فتوائی امضاء و صادر کردند که هر علامت مشهودی برای نمایاندن مسیح کفر است و ارتداد مگر عشاء ربانی، و نماز بردن بر تمثالهای اولیاء دین باعث افساد مسیحیت

و تجدید مذهب بت پرستی است ، و اگر کسی از تحویل دادن اشیاء مورد پرستش که در نزد خود دارد امتناع ورزد از شریعت و امپراطور نافرمانی نموده و مجرم است . اعضاء شورا هلهله کنان به بانگ بلند فضائل منجی این جهانی خود را ستودند و اظهار وفاداری نمودند و باخاطری مطمئن اجراء فتاوی مذهبی خود را به تعصب دینی و داد گری او وا گذاشتند . در شورای قسطنطنیه مانند شورا های سابق اراده پادشاه اسقفان را ملاک اصول ایمان بود اما گمان من اینست که در این موقع اکثر بزرگان کلیسا معتقدات مکنون در ضمیر خویشان را فدای و سوسه های بیم و امید کردند . در روزگار درازی که مسیحیان در شب مظلم خرافات پرستی بسر می بردند مردم کم گشته راه از سادگی تعالیم انجیل دور شده بودند و تشخیص<sup>۱</sup> سرنخ و بازگشتن از راه خم اندر خم ضلالت که پیموده بودند آمان نبود . پرستش تمثالها ، لا اقل در مخیله مردم دیندار ، با صلیب عیسی ، و مریم عذرا ، و اولیاء خدا و بقایای ایشان با هم پیوسته بود چندان که جدا کردن آنها از هم امکان پذیر نبود و زمین<sup>۲</sup> مقدس در خیال اینان در حجابی از معجزه و رؤیا پوشیده شده و نیروی اندیشه و قوت کنجکاوی و شک و ریب ایشان به واسطه عادت به طاعت و اعتقاد سست گردیده بود . کنستانتین خود متهم است که به اتکاء امتیاز پادشاهی «رموز مقدس»<sup>۳</sup> مذهب کاتولیکی را استهزاء کرد و در آنها شک نمود و بعضی را انکار کرد اما این «رموز» که فهم انسان آنها را ادراک نتواند کرد در آئین نامه مذهبی اسقفان اثری عمیق نهاده بود و مشهورترین «بت شکنان» شاید با بیم و نفرت به شکستن آثاری می پرداخت که به نام حامیان آسمانی او متبرک شده بود و مردم آنها را می پرستیدند . در اصلاح مذهبی قرن شانزدهم دانش و استقلال فکر استعداد های نهفته انسان را نیرومندتر کرده و عطش نوسازی جایگزین

۱ - استعاره از افسانه ای یونانی در باب تی سیوس (Thesus) و چگونگی بازگشت او از مسیری پیچ پیچ به راهنمایی رسی که در دست داشت . ۲ - ظاهراً مقصود از زمینی است که صلیب عیسی را در آن نصب کردند یا گوری که به عقیده مسیحیان جسد عیسی را در آن نهادند .

۳ - آدابی از عبادت مسیحیان کاتولیکی مذهب که نماینده پانزده واقعه در زندگی عیسی و مادر اوست و بهترین آنها عشاء ربانی است به یاد آخرین طعام شامگاهی که مسیح با حواریون خورد .

ستایش عادات و آداب قدما شده بود و اروپای نیرومند برومند در اشباح خیالی و صور ذهنی که یونانیان ضعیف بیمار فکر برده صفت را هراسناک می کرد به چشم حقارت می نگریست .

ننگ ارتداد مذهبی را عوام مردم در نمی یابند مگر آن که بزرگان دین خبر را به بانگ شیپور اعلان کنند و لیکن غافل ترین و بلیدترین مردم نیز باید بی حرمتی به خدایان مرئی و سقوط ایشان را بفهمند و احساس کنند. خصوصت لیو اول باردانگیر تمثال مسیح در دهلیز عمارت و تمثالی دیگر بر فراز دروازه کاخ سلطنتی گردید به این طریق که نردبانی را برای دست یافتن به تصاویر و درهم شکستن آنها در مکانی قرار داده بودند ولیکن گروهی از زنان متعصب متدین آن را با شدتی هر چه تمامتر متزلزل کردند و به مشاهده عمال تبه کاری که برای هتک حرمت تمثالها بر فراز نردبان شده و اکنون از بلندی به زیر افتاده و سخت بر زمین خورده بودند از فرط دینداری به وجد و شور آمدند. زنان جنایتکار را به حق به جرم قتل و فتنه انگیزی کشتند ولیکن افتخاراتی که شامل شهداء قدیم شده بود به اینان نیز تعلق گرفت و عنوان شریف « شهید » به این طریق ننگین گردید . مردم قسطنطنیه و ایالات دیگر با آشوبگریهای مکرر در برابر فرامین امپراطور مقاومت می نمودند و لیو خود به خطر افتاد و عمالش مشمول قتل عام شدند و هیجان عمومی فرونشست مگر با سعی وافر نیروهای لشکری و کوشش دیگر دستگاههای حکومت . جزائر متعدد بحراژه یادریای مقدس پراز راهب و تمثال بود و پیروان ایشان بی هیچ شک و تأملی به انکار دشمن مسیح و مادر دشمنش و حتی قدیسین پرداختند و با کاروانی بحری متشکل از قایقها و کشتیهای بادبانی و مجهز به ادوات جنگی و رایتهای مقدس که بر افراشته بودند جسورانه به جانب بندرگاه قسطنطنیه کشتی راندند تا امپراطوری دیگر را که محبوب خدا و خلق باشد به تخت سلطنت بنشانند و امیدشان همه به یاری معجزه بود ولیکن در مقابل

۱ - galley کشتیهای که یک عرشه بیش نداشت و آنها را با پارو و به زور بازوی بردگان یا مجرمان به زنجیر به دریا می راندند .

ابزارهای آتش افکن یونانی از معجزه کاری برنیامد و پس از شکست ایشان و سوختن کشتیها جزائر بی دفاع را به امید رحمت و معدلت پادشاه فاتح رها کردند و رفتند. فرزند لیو در نخستین سال سلطنتش به عزم پیکار با مسلمین لشکر کشید و در غیبت او پایتخت و کاخ و منصب سلطنت در تصرف خویشاوندش آرتاوازدس<sup>۱</sup> مدافع جاه طلب مذهب اهل سنت بود. آرتاوازدس به شادی بسیار پرستش تمثالها را دوباره مقرر کرد و اسقف اعظم از ریا و تظاهر سابق استغفار نمود یا عقیده واقعی خود را پوشیده داشت و غاصب را در روم قدیم و جدید تأیید کردند و او را صالح و مدعایش را درست دانستند. کنستانتین نیز گریخت و به کوهستانهای اجدادی خود پناه برد و آنگاه در رأس سپاهی از مردم دلیر ایزوریا که او را دوست می داشتند از کوه فرود آمد و آخرین پیروزی او لشکر دشمن را درهم شکست و پیشگوئیهای متعصبان را باطل نمود. سلطنت دراز کنستانتین به واسطه آشوب و دسیسه گری و کین ورزی و انتقام جوئی خونخوارانه آشفته و مشوش بود. بهانه ظاهری یا محرک واقعی دشمنان کنستانتین تمثال شکنی وی بود و اگر معاندان پادشاه تاج سلطنت دنیوی را به دست نیاوردند از یونانیان پاداشی دیگر گرفتند و آن تاج شهادت بود. در هر خیانت نهان یا آشکاری امپراطور اثر خصومت نابخشنده راهبان را احساس می کرد که بندگان وفادار مذهب تمثال پرستی بود و ثروت و سلطنت ایشان همه از آن بود. راهبان عبادت می نمودند و وعظ می کردند و به عفو گناهان می پرداختند و فتنه و آشوب برمی انگیزتند و توطئه می کردند. از خلوت کده فلسطین سیلی خروشان از دم و دشنام جاری بود و قلم یحیای<sup>۲</sup> مقدس دمشق که خاتم نویسندگان معتبر در

۱ - Artavasdes - ۲ - St. John Damascenus یحیی یا منصور بزرگوار مردی عیسوی مذهب از شهر دمشق بود و در خلافت امویان در خدمت دیوانی منصبی بسیار مهم داشت. تمصب او در جانب داری از تمثال پرستی وی را در معرض خطر دشمنی و بدعهدی امپراطور قرار داد و دست راستش را به ظن مکاتبه ای خیانتکارانه قطع کردند ولیکن معجزه حضرت مریم دست او را بدو بازگردانید. یحیی پس از نجات از خطر منصب دیوانی را ترك و ثروت خویشش را توزیع کرد و خود به صومعه ساباس مقدس میان اورشلیم و بحرالمیت پناه برد. حدیث یحیی مشهور است ولیکن گرد آورنده آثار مکتوب او که مردی دانشمند بود ثابت کرده است که یحیای مقدس دمشق پیش از منازعات «بت شکنان» راهبی پیشه کرده بود.

مسائل مذهبی عیسویت شرقی بود لیوی غاصب را نفرین کرد و سرش را به مالک دوزخ حواله داد. مرا فرصت تفحص در این قضیه نیست که راهبان تاجه حد لیورا به ایذا و آزار صنف خویشتن برانگیختند و درباب مصائب واقعی یا دروغی خود تاجه حد مبالغه کردند و از ایشان چند تن جان یا دست و پا و چشم و ریش را بر اثر سفاکی امپراطور از دست دادند. پس از تأدیب افراد، لیو به انحلال صنف راهبان پرداخت و چون اینان طایفه‌ای ثروتمند و بی‌فائده بودند محتمل است که آزمندی نفرت وی را شدید کرده و حب وطن از میان برداشتن راهبان را در نظراوکاری درست‌نموده باشد. نام ورسالت مخوف «اژدها» - مأموری که کارش تفتیش و گزارش دادن به امپراطور بود - درطایفه سیاه پوشان<sup>۱</sup> هول و نفرتی عظیم بر می‌انگیخت. به فرمان لیو جماعات رهبانی منحل و دیرهای ایشان بدل به انبارهای مهمات یا سربازخانه گردید و املاک و اموال منقول و گله‌های گاو ایشان راضبط کردند؛ و سوابق چنین اعمالی در عصر جدید مأموید این اتهام است که آثار و بقایای قدیسین و حتی کتابهای صومعه‌ها را به خبث و سفاقت پاره پاره کردند و پرستش نهان و آشکار تمثالها و حرفه و کسوت رهبانی را به شدیدترین وجهی ممنوع نمودند؛ و ظاهراً چنین برمی‌آید که اتباع یا لاقل روحانیون امپراطوری شرقی را به اجبار بر آن داشتند که رسماً و علناً به خطای خود اعتراف و به سوگند مؤکد تمثال پرستی را انکار کنند.

### قیام ایتالیا

مردم بردبار مشرق با اکراه بسیار پرستش تمثالهای مقدس را انکار کردند اما ایتالیائیان که مردمی متعصب و معتمد به نفس بودند با قوت هر چه تمامتر از تمثال پرستی دفاع می‌نمودند و صور قدیسین را عزیز و گرامی می‌داشتند. در مقام و منزلت و نیز در سیادت روحانی بطریق قسطنطنیه و پاپ رم تقریباً هم‌رتبه بودند ولیکن بطریق قسطنطنیه خادم خانگی و زیر نظر خداوند کار خود بود و به اشارت او

۱ - شعار راهبان کسوت سیاه رنگ بود.

نوبتی از دیر بیرون می‌آمد و بر کرسی اسقفی می‌نشست و نوبت دیگر کرسی اسقفی را ترك می‌کرد و به دیر باز می‌گشت. موضع دور و خطرناکی که اسقفان مغرب در میان اقوام کم فرهنگ اروپائی داشتند در ایشان روح استقلال و دلاوری پدید آورده بود و چون به انتخاب مردم منصب می‌یافتند لذا در نزد رومیان عزیز بودند و عوائد وافر ایشان دولت را هنگام تنگدستی و مستمندان را در همه حال فرجی بود و در مواقعی که امپراطور ضعیف بود یا به کار حکومت بی‌اعتنا اسقفان ناچار برای امن و سلامت شهر نیز چاره‌اندیشی می‌کردند در مکتب رنج و محنت سجایای پادشاهان و مطامح ایشان به تدریج در جان کشیشان راه می‌یافت و هر کس که بر کرسی پطرس مقدس جلوس می‌کرد خواه آن کس ایتالیائی بود یا یونانی یا سوری خصلت پادشاهان و نیز روش ایشان را در سیاست در پیش می‌گرفت و پس از از دست رفتن افواج و متصرفات رومی نبوغ پاپها و توفیق و کامیابی ایشان سیادت رم را بدو بازگردانید، و آنچه مورد تأیید است اینست که سلطه پاپها در قرن هشتم مبتنی بر عصیان بود، و عصیان زاده ارتداد «بت‌شکنان» بود اما سلوك گرگوری دوم و سوم را در این زور آزمائی مهم دوستان و دشمنان ایشان هر یک بروفق مراد خود به نوعی تعبیر می‌نمودند. نویسندگان بیزانسی همه متفقاً گفته‌اند که پس از عتابی بی‌فایده این دو پاپ پادشاهی را که به هتك عرض مقدسات مذهبی پرداخته بود از سلطنت ایتالیا و عوائد آن محروم کردند. تکفیر امپراطور را نویسندگان یونانی که به ثمر رسیدن پیروزی پاپها را ناظر بودند به صراحت بیشتر نوشته‌اند و چون حب دین در دل این یونانیان قوی‌تر از حب وطن بود لذا ایشان در عوض نکوهش، شورایمان و سنت‌پرستی این دو پیشوای روحانی را ستوده‌اند. مدافعان مذهب کاتولیکی در ایام امروزمین سابقه‌ای را که اینان بر جای نهادند با شوق وافر می‌پذیرند و می‌ستایند و کاردینال بارونیوس<sup>۱</sup> و کاردینال بلارمین<sup>۲</sup> در مدح و ثنای این نمونه با مجد و عظمت استبدادگری پادشاهان مرتد سخن گفته‌اند، و اگر از حامیان مذهب رم بپرسند که چرا پدرانشان نرونها و

جولیانیهای باستانی را به تندرخشم از تخت سلطنت به زیر نیفکندند ایشان در جواب خواهند گفت که ناتوانی عیسویان صدر مسیحیت تنها موجب وفاداری صابرا نه ایشان بوده است . در این مورد نتیجه مهر و کین یکسان است و پروتستانهای متعصب که می خواهند آتش غضب پادشاهان و عمال دیوان را مشتعل یا ایشان را از بیم خطر هراسان کنند در باب خیانت و گستاخی دو پاپ گرگوری نام به ضد سلطان مشروع خود به شرح و یا غلو بسیار سخن گفته اند و فقط کاتولیکهای میانه رو که اکثر ایشان از جماعات گالیکی<sup>۱</sup> بودند دو پاپ مذکور را محترم می شمارند اما گناه جدا کردن مسیحیان مشرق را از همدینان غربی ایشان تأیید نمی کنند . این مدافعان کثیر العدد افسر پادشاهی و تاج اسقفی در بیان حقیقت وقایع خویشتن را به قواعد انصاف و اصول کتب مقدس و تعالیم مسیح و حواریون او و التجاء به شهادت نویسندگان کاتولیکی مذهب و شرح احوال و رسالات گرگوری اول و دوم مقید می کنند .

دورساله از گرگوری دوم به لیوی امپراطور هنوز موجود است که آنها را نمی توان به منزله کاملترین نمونه منطق و فصاحت ستود اما این دورساله تصویری است لفظی و صاف و نماینده خصائل واقعی یا متظاهرانة سلطنت پاپها . گرگوری به لیو می گوید « ما ده سال با صفا و سعادت پیوسته طعم مائده راحت بخش مراسلات شاهانه را چشیده ایم که با مرکب ارغوانی به دست تو امضاء شده و ضمان مقدس دلبستگی تو بوده است به اصول معتقدات پدران ما . چه اسف انگیز است تغییری که روی نموده و چه عظیم و هول انگیز است رسوائی آن ! تو اکنون کاتولیکها<sup>۲</sup> را متهم به بت پرستی می کنی و به این بهتان گوئی جهل و ناپرهیز گاری خویشتن را بر ملا

۱ - جماعات کاتولیکی مذهب فرانسوی پیش از ۱۸۷۰ میلادی که در امور مذهبی خواننده استقلال محدود بودند .  
 ۲ - چنانکه در جلد اول کتاب توضیح داده شده است کلمه کاتولیک به معنی عام و شامل وجهانی است . و دنیای مسیحیت همه را دربر می گیرد . ولیکن پس از جدائی مسیحیان مشرق و مغرب و تأسیس سلطنت پاپها در اوائل قرن هشتم هرجا این کلمه با «C» بزرگ نوشته شود به معنی آن فرقه از مسیحیان است که پاپ را پیشوای مذهب و جانشین پطرس مقدس می دانند و به صفت رومی مشخصند . فرقه های دیگری نیز کاتولیک خوانده می شوند ولیکن با عناوینی الحاقی از قبیل فرقه ارتودوکس یونانی و انگلو کاتولیک .

می‌کنی و ما مجبوریم که روشی نامذهب در نگارش و استدلال فراخور جهل تو برگزینیم. مقدماتی‌ترین اصول معارف دینی کافی است که تو را مشوش و متحیر کند، و اگر برای فراگرفتن زبان لاتینی به مدرسه بروی و در آنجا آشکارا به دشمنی با مذهب ما اعتراف کنی دبستانیان ساده دل با ایمان را چنان برانگیزی که کتاب اول را که که برای آموختن مبادی قرائت در دست دارند بر سرت بکوبند. « پس از این سلام محترمانه! پاپ می‌کوشد که تفاوت میان بت‌های قدیم و تمثال‌های مسیحی را به رسم معمول متذکر شود و می‌گوید که اصنام باستانی صوری از اشباح و دیوان بودند و ساخته و پرداخته و هم و خیال انسان در وقتی که خدای راستین هنوز خویشتن را در قالبی مرئی بر عالمیان ظاهر نکرده بود، اما تمثال‌های عیسوی شکل واقعی مسیح و مادر او و اولیاء خداست و ایشان همه بامعجزات بسیار پرستش پروردگار را به وسیله نیایش تمثال‌ها تأیید کرده‌اند و این عمل ثواب است و از گناه مبری است. پاپ باید واقعاً به جهل لیوسخت مطمئن بوده باشد و اگر جز این بود به جرأت ادعا نمی‌کرد که در زمان حواریون نیز تمثال‌ها را در مراسم عبادت به کار می‌بردند و از حضور تمثال‌های مبارك در شش شورای مذهبی کاتولیکی به تأکید سخن نمی‌گفت. دلیل دیگر پاپ که به ظاهر درست‌تر است متکی به وجود تمثال‌ها در زمان او و پرستش آنها در ایام اخیر است ملاحظه وفاق و هم‌آهنگی جهان مسیحیت احکام شورای عمومی را منسوخ می‌نماید و گرگوری تأیید می‌کند که چنین مجامعی مفید نتوانند بود مگر در سلطنت پادشاهی پیرو مذهب سنت، و لیوی گستاخ سنگین دل را که از مرتدان نیز گنه‌کارتر است به سلم و سکوت می‌خواند و توصیه می‌کند که از راهنمایان روحانی خود در قسطنطنیه و رم بی‌چون و چرا فرمان برد. پاپ حدود قدرت فرمانروائی مملکتی و دستگاه مذهبی را تعیین می‌کند. تن‌ملک در حیطه فرمانروائی پادشاه است و روح آن در ید قدرت پاپ؛ شمشیر عدالت در دست عامل دیوان است و سلاح سهمگین تترتکفیر سپرده به دست روحانیون و فرزند متدین غیور در اجراء مأموریت خدائی خود برپداری که ناقض



احکام شرع باشد ترحم نخواهد نمود . جانشین پطرس مقدس قانوناً مجاز است که پادشاهان جهان را تأدیب کند . گرگوری در رساله خود به لیو می گوید : «ای ستمگر تو به دست شهوت نفس وزور بازوی سپاه بر ما حمله می بری و ما بی دفاع و عاری از سلاح جنگ کاری نمی توانیم بکنیم مگر تضرع به درگاه عیسای مسیح ، سرور و سالار جیوش آسمانی ، تاشیطانی را بفرستد که تن تو را هلاک کند و روح تو را در یابد . تو بانخوتی ابلهانه می گوئی که فرمان به رم صادر خواهم کرد و تمثال پطرس مقدس را در هم خواهم شکست و پاره پاره خواهم کرد ، و گرگوری رامانند سلف او مارتین تبعید خواهند کرد و پیاده به پای تخت امپراطور خواهند آورد . ای کاش خداوند قدم در جای پای مارتین مقدس نهادن را نصیب من فرماید ! و خدا کند که بدعاقبتی کنستانس آزارندگان ملت مسیح را از کاری که درپیش گرفته اند برحذر دارد ! آن پادشاه ستمگر را اسقفان سیسیل به حق مقصردانستند و خادمی خانگی وی را در وقتی که پیمانۀ معاصیش لبریز شده بود از پای درافکند اما مارتین مقدس را ملل سارماتی که دوران تبعید و عمر وی نیز در میان ایشان به پایان رسید هنوز می ستایند . برماست که برای تعلیم و تهذیب مردم مؤمن و تأیید و تقویت ایشان زندگی کنیم و هنوز چندان به ذلت در نیفتاده ایم که اگر نبردی به میان آید سلامت خویشتن را در خطر افکنیم . با آن که تو از دفاع اتباع رومی خود عاجزی موضع دریائی شهر رم ممکن است که آن را در معرض غارتگری توقرار دهد ولیکن ما می توانیم به نخستین قلعه لمباردیان که در هفتاد و دو میلی<sup>۱</sup> شهر است نقل مکان کنیم و آنگاه توبه دنبال باد هوا بتاز. مگر تو نمیدانی که پاپها رشته اتحاد و واسطه صلح میان مشرق و مغربند ؟ چشمان ملتها به فروتنی و خویشتن خواری مادوخته است و ایشان خواری مسیح یعنی پطرس مقدس را چون خدای روی زمین ستایش می نمایند ، همان کسی که تو اکنون تمثالش را به شکستن تهدید می کنی . ممالک درونی و دور افتاده امپراطوری مغرب بر مسیح

و نائب او عرض طاعت می کنند و ما اکنون در تهیه اسباب سفریم از برای دیدن مقتدرترین پادشاهان آنها که می خواهد به دست ما رسم مقدس غسل تعمید را بجای آورد. اقوام کم فرهنگ نیز گردن به تعالیم انجیل نهاده اند و تنها توئی که ندای رهبر دینی خود را نمی شنوی. اقوام متدین اروپائی به آتش غضب مشتعلند و تشنه انتقام گرفتن به سبب آزاری که به مسیحیان مشرق می شود. رهاکن تو این کار شوم و نسنجیده ای را که در پیش گرفته ای و درست بیندیش و بترس و توبه کن، و اگر در عناد مداومت کنی گناه خونی که در منازعه ریخته شود برمانخواهد بود و امیدوارم که گردنگیر تو شود !»

نخستین حمله لیو را به تمثالهای مذهبی قسطنطنیه جمعی کثیر از مردم ایتالیا و امپراطوری مغرب معاینه دیدند و داستان بی حرمتی امپراطور را با خشم و اندوه بسیار روایت کردند، اما به وصول فرمان تحریم تمثالها از بیم انهدام خدایان خانگی لرزه بر جانسان افتاد. تمثالهای مسیح و مریم عذرا و ملائک و شهداء خدا را در همه کلیساهای ایتالیا از میان بردند و از پاپ خواستند که یکی از دو چیز را اختیار کند: یا عنایت شاهانه را به بهای همداستانی با امپراطور بپذیرد یا به جزای نافرمانی تن به خواری و تبعید در دهد. نه اخلاص غیرتمندانه پاپ و نه حزم و تدبیر او وی را رخصت تأمل نداد، و لحن کبریائی وی در رساله اش به امپراطور نماینده اطمینان اوست به حقانیت مذهب خود یا نیروی پایداری خویشتن. گرگوری به دعا و معجزه توکل نکرد و برای پیکار با دشمن مردم باجرات تمام اسباب جنگ را فراهم آورد و در رسالات راعیانه خود ایتالیائیان را از خطر دشمن و تکالیف ایشان نیز آگاه گردانید. به اشارت اوراونا و ونیز<sup>۱</sup> و بلاد اسقف نشین پنتاپولیس<sup>۲</sup> به دور علم دین گرویدند و قسمت اعظم قوای جنگی ایشان در زمین و دریا نیز متشکل از بومیان این نواحی بود و شور ایمان و غیرت وطن دوستی ایشان چندان بود که در جان سربازان مزدور بیگانه نیز راه یافت. ایتالیائیان قسم خوردند که تازنده اند برای حفظ پاپ و تمثالهای مقدس بجنگند. رو میان به پدر روحانی

خود ارادت می نمودند و لمباردی‌ان نیز طالب شرکت در سود و ثواب جهاد مقدس او بودند. در هم شکستن مجسمه‌های لیو بدترین عمل خیانت آمیز و آشکارترین طریق انتقام ستدن بود و مؤثرترین و لذت بخش‌ترین روش عصیان امتناع از پرداخت جزیه بود و محروم نمودن لیو از قدرتی که وی اخیراً از آن استفاده ناصواب نموده و مالیات سرانه بر مردم ایتالیا تحمیل کرده بود. نوعی حکومت از طریق انتخاب عمال دیوان و حکام ایالات برقرار بود اما خشم عمومی تا آن حد رسیده بود که ایتالیائی‌ان راضی بودند مردی کاتولیکی مذهب را به سمت امپراطوری منصوب و با سپاه و کاروانی از ناوگان جنگی به کاخ قسطنطنیه رهنمونی کنند، و در همین کاخ قسطنطنیه بود که دو اسقف رومی یعنی گرگوری دوم و سوم را مسبب قیام ایتالیا دانستند و محکوم نمودند و به زور یا حيله گری آنچه سعی است نمودند تا ایشان را بگیرند و هلاک کنند، و شهر قسطنطنیه بارها مورد بازديد يا حملهٔ سرهنگان نیروی نگهبانی و دوکها و حکام ایالات دور افتاده قرار می گرفت، حکامی که رفیع منزلت یا محرم اسرار بودند. اینان همه با افواج بیگانه در قسطنطنیه پیاده شدند و از مردم محلی نیز اندک مددی گرفتند و ناپل خرافاتی مذهب باید شرمگین شده باشد زیرا که بزرگان دین در این شهر حامی ارتداد بودند. ولیکن این حمله‌های نهان و آشکار را رومیان دلیر هشیار دفع نمودند و بر یونانیان غالب آمدند و همه را بکشتند و رهبران ایشان ننگین و رسوایه عذاب مرگ گرفتار آمدند و پاپها با آن که مایل به ترحم نمودن بودند از وساطت در حق این قربانیان گنهکار امتناع ورزیدند. میان محلات چندگانه شهر راونا از دیر باز عداوتی خونین و مجادلهٔ مذهبی غذائی تازه برای تقویت شقاق و نزاع گردید و لیکن حامیان تمثال پرستی را شمار افزونتر یا شور و حمیت بیشتر بود و حاکمی که کوشید که راه را بر سیل عصیان بر بندد جان خویشان را در طغیان فتنهٔ عمومی از کف داد. امپراطور برای آن که مسببان این عمل ننگین را سیاست و سلطهٔ خویشان را دوباره در ایتالیا برقرار کند کاروان ناوهای جنگی و سپاه خود را به

خلیج آدریاتیک فرستاد . پس از خسارت و تأخیر بسیار به واسطه امواج و بادهای ناموافق یونانیان در حوالی راونا پیاده شدند و تهدید نمودند که پایتخت مقصر را از سکنه خالی کنند و از مثال ژوستی نیان دوم پیروی نمایند و شاید از او نیز برگذرند که در قیامی که پیش از این روی نموده بود برای تأدیب فتنه گران پنجاه تن از مهمترین مردم شهر را انتخاب کرد و به قصاص شورش بکشت . زنان و روحانیون راونا پلاس پشمینه<sup>۱</sup> برتن و خاکستر بر سر به روی خاک افتاده دعا می کردند و مردان برای دفاع از خود سلاح برگرفته بودند ، و خطری که عموم را تهدید می نمود فرقه های منازع را با هم متفق کرد زیرا که همگان وقوع جنگ را بهتر از شدائدیر گذرو ملال آور محاصره می دانستند . در روز پیکار که زد و خورد سخت بود و دو لشکر زمانی پیش می رفتند و زمانی میدان خالی می کردند شبی دیده و ندائی شنیده شد و راونا به واسطه اطمینانی که به پیروزی یافت مظفر گردید . بیگانگان عقب نشستند و به کشیتهای خود بازگشتند ولیکن از کنار ساحل هزاران قایق به پیش آمد و آب رود<sup>۲</sup> پوچنان به خون آلوده شد که عامه مردم شش سال تمام از خوردن ماهیان این رود اجتناب نمودند و یابنیا نگذاری جشنی سالانه پرستش تمثالها را پایدار کردند و نگذاشتند که نفرت از یونانی<sup>۳</sup> ستمگر از یادها برود . در همان وقتی که نیروی جنگی کاتولیکها به توفیق ظفر نائل آمده بود پاپ شورائی فراهم آورد متشکل از نود و سه اسقف برای مخالفت با ارتداد بت شکنان ، و باموافقت اسقفان علیه همه کسانی که به گفتار یا کردار با تعالیم نویسندگان صدر مسیحیت ضدیت کنند یا تمثالهای قدیسین را در هم شکنند اعلان تکفیر نمود . امپراطور مشمول مفهوم ضمنی این حکم بود و آخرین رأی نومید کننده اسقفان مبنی بر اعتراض به امپراطور تلویحاً دلالت بر این میکند که شمشیر لعن و تکفیر هنوز بالای سر وی معلق بود . از شواهد چنین بر می آید که

۱ چنان که در تورات آمده است یهودیان هنگام عزاداری یا توبه و انابه پشمین جامه ای سبزر برتن میکردند و خاکستر بر سر می ریختند و *in sackcloth and ashes* اکنون اصطلاح رایج و به معنی ندامت شدید یا سوگواری است . Po - ۲ - ۳ - کنایه از لیوی ایزوریانی به سبب فرمانروائی او بر امپراطوری مشرق .

پاپهای رومی به مجرد اطمینان یافتن به سلامت خویشان و دوام پرستش تمثالها و استقلال روم و ایتالیا از شدت عمل کاستند و به آثار و بقایای قدسین بیزانسی ترحم نمودند و از انهدام آنها در گذشتند، و مصلحت اندیشیهای اعتدال‌آموز ایشان انتخاب امپراطور جدیدی را به تأخیرافکند و آن را مانع آمد، و ایشان ایتالیائیان را از جدا شدن از پیکر سلطانی رم برحذر داشتند. فرمانروای ایالت اجازه یافت که در شهر راونا اقامت کند اما اسیر باشد نه خداوندگار، و تاروزگار تاجگذاری شارلمان امور حکومت رم و ایتالیا به نام جانشینان کنستانتین اداره می‌شد.

آزادی رم که بر اثر تدابیر و قوای جنگی اگوستوس مقید و محدود شده بود به این طریق پس از اسارتی هفتصد و پنجاه ساله از مظالم لیوی ایزوریائی رهائی یافت. آثار پیروزی کنسولها به دست قیصران نابود شده بود و هنگام انحطاط و سقوط امپراطوری ترمی‌نوس<sup>۱</sup> خدای نگهبان مرزها و ثغور مقدس امپراطوری اندک اندک از کنار اقیانوس ورود رن و دانوب و فرات دور گشته و حیطة فرمانروائی رم منحصر به سرزمین قدیم آن شده بود یعنی ازوی تربو<sup>۲</sup> تا تراسی‌نا<sup>۳</sup> و از نارنی<sup>۴</sup> تا دهانه رود تیبر. پس از آن که پادشاهان باستانی را بیرون راندند جمهوری رم بر پایه‌های مستحکمی قرار یافت که حکمت و فصیلت ایشان بنیان نهاده بود و حق دولت و سیادت مستمر پادشاهان باستانی میان دو عامل دیوانی تقسیم گردید که سالی یک بار انتخاب می‌شدند و سناتوران همچنان به مشورت و مصلحت اندیشی می‌پرداختند و امور حکومت را اداره می‌کردند، و امتیاز قانونگذاری منقسم میان انجمنهائی از مردم بود باتناسب درست و به مقیاس ملک و مال و حق خدمت. رومیان اولین از ابداع وسائل رفاه زندگی و اسباب تجمل بی‌خبر اما در علم جنگ و حکومت پیشرفته بودند و اراده جامعه حاکم مطلق و حقوق افراد مقدس بود. یکصد و سی هزار رومی برای دفاع از وطن یا گشودن سرزمینهای دیگر مسلح بودند و کم کم از دسته‌های یاغیان و راهزنان ملتی پدید آمد سزاوار آزادی و طالب فخر و بلندنامی. هنگامی که سلطنت امپراطوران یونانی برافکنده شد بناهای در هم

شکسته رم تصویر غم‌انگیزی از ویرانی و کاهش نفوس را برپینندگان عرضه می‌کرد. آزادی رومیان عارضی بود و عبودیت خوی ایشان شده بود: مردمی زاده خرافات و خود از خویشتن در حیرت و هراس. آخرین آثار قوانین و نظام حکومت قدیم و حتی صور ظاهری آنها به تمامی محوشده و نه در عرف و نه در یاد رومیان نشانی از آنها بر جای نمانده بود و ایشان که عاری از دانش و فضیلت بودند نمی‌توانستند دولتی باسیاستی واحد از نوبسازند، و رومی چندی که بر جای مانده بودند همه از اعقاب بردگان و بیگانگان و در چشم اقوام پیروز اما بی دانش اروپائی خوار و زبون می‌نمودند. هر وقت که مردم فرانکی یا المباردیانی می‌خواستند دشمنی را به سخت‌ترین وجهی تحقیر کنند وی را رومی می‌خواندند و لیوت‌پراند<sup>۱</sup> اسقف می‌گوید «به نزد ما هر آنچه پستی و جبن و خیانتگری و نهایت حرص و تن آسانی که هست، و هر گونه تبه‌کاری که شرف طبع انسانی را پایمال ذلت می‌کند در نام رومی مستتر است.» به سبب وضعی که داشتند سکنه رم به حکم ضرورت در قالب جمهوری حکومتی به وجود آوردند و ناچار بودند که در ایام صلح قضاتی و در وقت جنگ رهبرانی انتخاب کنند. اعیان و اشراف پی‌مصلحت اندیشی مجلس می‌آراستند ولیکن تصمیمات ایشان بی‌اتحاد و رضای عامه مردم مجری نمی‌شد. اسلوب سنای<sup>۲</sup> رم و روش مردم آن احیاء گردید اما روح قدیم ازپیکر نظام جدید رخت‌بر بسته بود، و استقلال تازه یافته، بر اثر آشوبگری و ناسازگاری آزادی‌لجام گسیخته با فشار ظلم و جور حکومت، ننگین شده بود و نقص قانون را جزبه‌یاری قدرت مذهب جبران نمی‌توانستند کرد. اسقف رم به اعتبار مرجعیتی که داشت ریاست می‌نمود، و صدقات و مواعظ او و مکاتباتش با پادشاهان و اسقفان مغرب و خدمات اخیر او باعث آمده بود که رومیان به واسطه حق‌شناسی و سوگندی که یاد کرده بودند وی را به حکم عادت بزرگ عامل دیوان یا فرمانروای شهر خود به شمار آورند. از سجایای مرد مسیحی خضوع و خویشتن خواری است و با اینهمه

۱ - Liutprand - ۲ - نام سنا و عنوان سناتوری هرگز از میان نرفت ولیکن در قرون وسطی سناتوران را اهمیتی بیش از اعیان و اشراف نبود.

پاپها از عنوان « خداوندگار »<sup>۱</sup> رنجه نمی شدند و صورت و رقم ایشان هنوز بر روی قدیمترین سکه ها مشهود و سیادت دنیوی ایشان اکنون به توقیر و نیایش هزارساله مؤید است و شریفترین<sup>۲</sup> لقب ایشان را مردمی آزادانه انتخاب کردند که اسقفان<sup>۳</sup> رم ایشان را از بردگی نجات داده بودند .

قوم لمباردی راونا را مطیع خود کردند و حکومت آن را از میان بردند و به رم حمله کردند . رم به دست پپن پادشاه قوم فرانک نجات یافت و لمباردیها سرانجام در سال ۷۷۴ میلادی تسلیم شارلمان شدند که فرزند پپن بود .

### روابط پپن و شارلمان با پاپها

حقى که دودمان کارولینجیائی<sup>۴</sup> برپاپها داشت و دین این خاندان به پاپها حلقه ایست که سلسله تاریخ قدیم را به تاریخ جدید و تاریخ مدنی را با تاریخ کلیسا به هم می پیوندد . فتح ایتالیا حامیان مذهب کاتولیکی رومی را فرصتی مسعود بود و بر اثر آن ایشان حق و عنوانی یافتند و حسن نیت مردم را حاصل آوردند و کشیشان به ایشان توسل جستند و دسیسه ها برانگیختند . ولیکن اساسی ترین عطایای پاپها به دودمان کارولینجیائی همانا عنوان و منزلت پادشاهی فرانسه و امارت رم بود .

الف . تحت سلطنت روحانی پطرس مقدس ملتها دیگر بار عادت دیرین خود را در پیش گرفتند یعنی در طلب خداوندگاران و قوانین حکومت و حتی بازنمایندگان سرنوشت خویشتن به رم روی آوردند . قوم فرانک از تفاوت میان عنوان حکومت خود و مفهوم واقعی آن متحیر بودند زیرا که قوای سلطنت همه در دست مدیر کاخ سلطنت بود که آمال جاه طلبانه خویشتن همه را حاصل آورده بود جز عنوان پادشاهی را . وی دشمنان را به نیروی دلاوری در هم شکسته و باسخرای وافر بر شمار دوستان خویشتن افزوده بود و چون پدرش منجی جهان مسیحی بوده بود پس حقوق کفایت و کار آمدی پپن که چهارمین نسل دودمان خود بود به

۱ - Dominus      ۲ - Papa      ۳ - چنان که سابقاً گفته ایم از القاب پاپها یکی اسقف رم است .

۴ - Carolingian

واسطه پدران چندین برابر شده وحیثیت و اعتبار بیشتر یافته بود. وجود چیل دریک<sup>۱</sup> عاجز نا توان ، یعنی آخرین کس از سلاله کلوویس<sup>۲</sup> ، در بر دارنده صورت ظاهر سلطنت و عنوان پادشاهی ولیکن حق او مهمل و منسوخ بود و به کار نمی آمد مگر به منزله آلتی برای فتنه و عصیان. ملت آرزومند بازگشت سادگی نظام حکومت بود اما پپن از قومی تابع و خود امیر و فرمانروا و طالب جاه بود و می خواست که به منزلت خود و دولت خاندان خویشان مطمئن شود. مدیر کاخ واعیان و اشراف به سوگند خوردن باشبح پادشاهی پیمان وفاداری بسته بودند و خون کلوویس به چشم ایشان خونی پاک و مقدس بود و سفیرانشان با پاپ سخن گفتند و از او خواستند که یا شک و ریب ایشان را زائل کند یا گناه پیمان شکنی را برایشان ببخشد. علاقه پاپ زاکاری<sup>۳</sup> ، جانشین گرگوری دوم و سوم ، وی را بر آن داشت که به سود پپن واعیان رأی صادر کند و فتوی دهد که ملت قانوناً مجاز است که عنوان و سیادت پادشاهی هر دو را در وجود یک تن جمع آورد و قربانی امن و سلامت عمومی یعنی چیل دریک شوریده بخت را معزول کنند و موی سرش را بتراشند و تا پایان عمرش او را در دیری محبوس گردانند. قوم فرانک فتوائی چنین موافق با خواسته های خویشان را پذیرفتند چنان که گوئی رأی مفتی یا حکم قاضی یا پاسخ حامل وحی است ، و خاندان مرو وینجیائی<sup>۴</sup> به این طریق از عرصه جهان ناپدید شدند ، و پپن را بارای مردمی آزاد که به اطاعت از احکام او عادت داشتند و به دنبال لوای او به جنگ می رفتند ، بر سپری نهادند و به پادشاهی برافراشتند. پپن دو بار تاجگذاری کرد با تصویب پاپها و به دست بونی فاس مقدس<sup>۵</sup> که خادم وفادار ایشان و مبشر انجیل در آلمان بود و استفان سوم که افسر خسروی رادر صومعه دنیس مقدس سپاسگزارانه بر سر ولینعت خویشان نهاد. پپن را به رسم ملوک به چیردستی بازیت مقدس مسح کردند و به این طریق جانشین پطرس مقدس

Zachary - ۳

Clovis - ۲

Childeric - ۱

۴ - مشتق از اسم مروویوس پادشاه افسانه ای فرانکها و نام سلسله ای از پادشاهان است که در گال یا فرانسه قدیم از سال ۵۰۰ تا ۷۵۲ میلادی سلطنت کردند. مؤسس این دودمان کلوویوس بود.

Boniface - ۵



سمت رسالت خدائی را بر روی زمین اختیار کرد ، و رئیس قبیله‌ای آلمانی نژاد به تدهین از جانب پروردگار حق پادشاهی یافت ، و مردم اروپای جدید این رسم یهودیان را به خرافه‌پرستی و خویشتن بینی در همه جا منتشر و حفظ کرده‌اند . قوم فرانک از قید سوگندی که خورده بودند رهائی یافتند و گناه پیمان شکنی را بر ایشان بخشودند ، ولیکن به بانگ رعد آسا وعیدتکفیری هول‌انگیز در حق این قوم و اعقاب ایشان داده شد اگر جرأت آورند که آزادی سابق را در اختیار روش حکومت یا انتخاب پادشاه تجدید کنند مگر آنکه منتخب ایشان از سلاله ملوک با تقوی و پرهیزگار کار و لینیجیائی باشد ، و این پادشاهان از خطر آینده نترسیدند و به ایمنی مباحثات نمودند ، و دبیر شارلمان تایید می‌کند که قضیب سلطنت فرانسه را اعتبار سیادت پاپها به خاندان کار و لینیجیائی منتقل کرد و ایشان در متهورانه ترین اقدامات خود این عمل خطر قرین با توفیق را به تأکید بسیار گواه حاکمیت دنیوی خویشتن می‌آورند .

ب - میان آداب و اطوار و سخن گفتن اشراف رم و اعضاء سنای رومولوس ، یا در باریان کنستانتین - و نجباء دوران جمهوری یا پدران خیالی امپراطور تفاوت بسیار بود . پس از آن که ژوستینیان ایتالیا و افریقا را به مدد نیروی جنگی بازپس گرفت اهمیت این ایالات دورافتاده امپراطوری و نیز خطر آنها حضور فرمانروائی عالی رتبه را لازم آورد . چنین فرمانروائی را اک زارک<sup>۱</sup> یا پات ری سیان<sup>۲</sup> می‌خواندند و میان این دو عنوان تفاوتی نبود ، و حاکمیت فرمانروایان راونا که از لحاظ تسلسل زمانی در زمره ملوک مقام یافته‌اند شامل شهرم نیز می‌شد . پس از شورش ایتالیا و از دست رفتن ناحیه اک زارک نشین رومیان پریشانحال مجبور شده بودند که استقلال خویشتن را تاحدی از دست بدهند و با این همه رومیان حق داشتند که به رتق وفتق امور خود بپردازند و این حق را نیز اعمال می‌کردند چندان که احکام سنا و تصمیم مردم شارل مارتل<sup>۳</sup> و اخلاف وی را به منصب فرمانروائی

رم برافراشت و از مفاخر و مزایای آن بر خوردار کرد و لیکن اگر سلطنت امپراطوران متوقف نشده بود پیشوایان قومی نیرومند چون فرانکها در عنوانی و منصبی که تابع خداوندگاری برتر بود به چشم حقارت می نگریستند ؛ و چون سریر سلطنت امپراطوری خالی ماند « پاتری سیانها » از جانب پاپ و دولت مأموریتی یافتند با عز و شان بیشتر یعنی سفیران رم کلید ضریح پطرس مقدس را که نشان و ضمان سلطانی بود و نیز لوای مقدسی را که برافراشتش در دفاع از دین و شهر رم حق سلاطین فرانکی و برایشان واجب بود به پاتری سیانها تقدیم نمودند . در عهد شارل مارتل و پپن وساطت دولت لمباردی هم حافظ استقلال رم و هم خطری بود که امن و سلامت آن را تهدید می نمود و لقب پاتری سیانی چیزی جز نماینده حق خدمت و همعهدی رم با حامیان آن در سرزمینی بعید نبود . قدرت و سیاست شارلمان دشمنی را معدوم و خداوندگاری را بررم تحمیل کرد . در نخستین دیدار وی از پایتخت او را استقبال نمودند با مراسم و احتراماتی که سابقاً به اک زارک یعنی نماینده امپراطور می نمودند اما مسرت و ممنونیت پاپ آدریان اول زیوری نوین و زینت افزای احترامات پیشین بود . به محض وصول آگهی از ورود ناگهانی پادشاه آدریان عمال دیوان و اعیان و اشراف رم را فرمان داد که بالوای مقدس تاسی میل از شهر به استقبال وی بشتابند . دسته هائی از جماعات متنوع ساکن رم در دوسوی شاهراه فلامی نیانی<sup>۱</sup> تا فاصله یک میل به صف ایستاده بودند ، و نوجوانان رومی مجهز به سلاح جنگ و کودکان خردسال شاخه های نخل وزیتون به دست در مدح منجی خود سرود می خواندند . چون صلیبهای مقدس و رایات قدیسین ازدور پدیدار شد شارلمان از اسب فرود آمد و در پیشاپیش اعیان و اشرافی که باوی آمده بودند پیاده به و اتیکان روی آورد و هنگام صعود از پلکان از سر صدق و اخلاص پله ها را یکایک تا آستانه فرستادگان خدای بوسید . پاپ آدریان در رأس روحانیون در ایوان درگاه منتظر ایستاده بود و به نزدیک شدن پادشاه وی را چون دوستی همشان خود در آغوش گرفت ولیکن هنگامی که به محرابگاه می رفتند

پادشاه فرانکها ، یا به عبارت دیگر پاتری سیان رم ، در سمت راست پاپ راه می‌پیمود . با اینهمه شارلمان به این حرمت نمائی باطل بی‌مغز راضی نمی‌شد و در بیست و شش سالی که میان فتح لمباردی و تاجگذاری وی گذشت شهرم که به نیروی شمشیر او نجات یافته بود تابع و فرمانبردار قضیب حاکمیت شارلمان بود چندان که گوئی ملک و مال وی باشد و مردم به سوگند خوردن با او و خاندانش بیعت می‌نمودند و سکه به نام اورقم می‌زدند و گنه کاران را به اعتبار حاکمیت او سیاست می‌کردند ؛ درانتخاب پاپها نیز هم او به دقت تفحص می‌نمود و هیچ پایی برگزیده نمی‌شد مگر به تصویب و تأیید وی ، و به جز حق دعوی سلطانی که طبیعت اصلی عنوان « امپراطور » و در نهاد آن نهفته است امتیاز دیگری باقی نمانده بود که به واسطه لقب « امپراطور » بر امتیازات پات ری سیان رم افزوده شود .

سپاس و حق شناسی ملوک کارولینجیائی درخور مسؤولیتهای ایشان بود و نامشان به صفاتی چون منعمان و نجات دهندگان مذهب کاتولیکی محترم و مقدس شده است . میراث قدیم کلیسای کاتولیکی که عبارت از منازل و مزارع بود به جود و سخای اینان مبدل به بلاد و ایالاتی شده بود که جزء قلمرو حکومت دنیوی محسوب می‌شوند و اهداء ناحیه الكزارك نشین یکی از نخستین ثمرات جهانگشائی پپن بود . آستولفوس<sup>۱</sup> طعمه خویشان را با آه و افسوس رها کرد و کلیدشهرها و اسیران جنگی بلاد مهم را به سفیر فرانسه تسلیم نمود و سفیر همه اینها را به نام خداوندگار خود به مزار پطرس مقدس اهدا کرد . ناحیه الكزارك نشین چندان وسیع بود که باید همه ولایات ایتالیا را که فرمانبردار امپراطور و نائب او بودند در بر گرفته باشد ولیکن حدود دقیقی و درست آن شامل سرزمین راونا و بولوینا<sup>۲</sup> و فرارا<sup>۳</sup> بود ، و جزء جدائی ناپذیر آن یعنی شهرهای پنجگانه‌ای که مجموعاً پنتاپولیس<sup>۴</sup> خوانده می‌شدند از ریمینی<sup>۵</sup> تا آن‌کونا<sup>۶</sup> در کرانه دریای آدریاتیک امتداد می‌یافت و از سوی دگر تا قلب ایتالیا یعنی به سلسله جبال آپنین<sup>۷</sup> می‌رسید .

۲ - Pentapolis

۳ - Ferrara

۴ - Bologna

۱ - Astolphus فرمانروای ناحیه

۷ - Appennine

۶ - Ancona

۵ - Rimini

در این معامله مطامح آزمندانه پاپها را به شدت هر چه تمامتر مذموم شمرده‌اند و سزاوار چنان بود که کشیشی آراسته به سجیه خضوع، که از صفات مسیحی درست است، از قبول مالکیت دنیوی که اداره آن بی‌انکار فضائل حرفه کشیشی آسان نبود امتناع ورزیده باشد. شاید که رعیتی وفادار و حتی دشمنی بلندنظر در تقسیم غنائمی که پپن ربوده بود شتاب کمتر می‌نمودند، و اگر امپراطور به استفان<sup>۱</sup> اعتماد نموده و او را مأمور کرده بوده باشد که بازگشت الک‌زارک نشین را به نام وی به مالک اصلی آن درخواست کند من پاپ را از لوم خیانت و دروغ زنی مبری نمی‌نمایم. ولیکن در تعبیر دقیق قانون و به موجب نص صریح آن هرآنچه را منع می به شخصی عطا کند، بی آن که بر دیگران ستمی نموده باشد، آن شخص مجاز است که عطیه را بپذیرد و اگر چنین کند حتی را از کسی ضایع نکرده است. امپراطور یونانی خود را از سلطنت عزل کرده یا حق حاکمیت خویش را بر ناحیه الک‌زارک نشین به غرامت از دست داده بود و شمشیر برنده‌تر پادشاه کارولینجیائی تیغ آستولفوس را شکسته بود. اما پپن جان خود و سپاه خویش را در لشکرکشی مضاعفش به آن سوی جبال آلپ برای دفاع از مدعای لیوی بت شکن در معرض خطر نهاده و هر آنچه را وی به نیروی جنگ گشوده بود قانوناً و شرعاً متصرف و نیز مجاز بود که به دیگری منتقل کند، و با وجود اصرار یونانیان وی به زهد و ورع جواب داد که هیچ دلیلی و موجبی دنیوی او را اغوا نتواند کرد که هدیه‌ای را که در عوض بخشش گناهان و رستگاری روح خود به پاپ داده بود بازپس ستاند. عطیه گرانقدر پپن توأم با سلطه تام و فرمانروائی فائقه دنیوی بود و این نخستین بار بود که جهانیان اسقفی مسیحی را آراسته به حقوق و امتیازات پادشاهان می‌دیدند یعنی حقوقی چون انتخاب عمال دیوان و صدور احکام قضائی و تحمیل خراج و نیز اموال و اشیاء گرانبهای کاخ راونا. هنگام انحلال سلطنت لمباردی سکنه ناحیه دولک‌نشین اسپولتو<sup>۲</sup> از آشوب و غوغای جنگ مفری جستند و موی سر را به روش رومیان ستردند و خویش را خادمان و تابعان پطرس خواندند و به این تسلیم

ارادی دائره حکومت کلیسا را تمام و کامل کردند. این دائره مرموز به واسطه عطایای لفظی و کتبی شارلمان وسیعتر شد چندان که حدود آن معلوم و مشخص نبود زیرا شارلمان در آن هنگام که از شوق پیروزی به وجد آمده بود خود و امپراطور یونانی را از بلاد و جزایری که سابقاً به ناحیه الكزارك نشین ملحق شده بود محروم کرد ولیکن در لحظات آرامتر فکرت به دیده حسد در عظمت تازه یافته متحد کلیسایی خویشتن می نگرست ؛ و محترمانه از وفای به وعدهای خود و پدر خویش امتناع ورزید ، و او که پادشاه قوم فرانک و لمباردی بود حق سلطانی امپراطوری را که حتی قطعی و انتقال ناپذیر بود اختیار کرد ، و در ایام حیات و در وقت مرگ او نیز راونا و رم در سیاهه بلاد مهم قلمرو حکومت او بود . فرمانروائی ناحیه الكزارك نشین در دست پاپها به مثل برف بود و آفتاب تموز و ایشان اسقفان اعظم راونا را خصم خطرناک خانگی یافتند ، و اعیان و عوام مردم را نیز از فرمانبرداری کشیشی عار می آمد و در آشفتهگی آن ایام این کشیشان فقط یادی از مدعائی قدیم را در ضمیر خود محفوظ داشتند ، اما این ادعا را پاپها در روزگاری فرخنده تر تجدید کرده و به مطلوب خود نائل آمده اند .

خدعه وسیله ایست که مرد عاجز حيله گر به کار می برد و پادشاه بیگانه که نیرومند اما جاهل و بی خبر بود غالباً در دام سیاستهای مذهبی گرفتار می آمد ، و واتیکان و لاتران<sup>۱</sup> به منزله مخزنی و کارخانه ای شد که به اقتضای زمان مجموعه ای متنوع از قوانین و احکام درست و نادرست و مخدوش و مظنون از آنها بیرون می آمد یا در آنها پنهان می ماند و آشکار شدن یا مخفی ماندن این احکام بستگی تام داشت با تأثیر آنها در پیشبرد منافع مذهب کاتولیکی : پیش از ختام قرن هشتم دبیری از دبیران دستگاه پاپ که شاید ایزودور بد نام بود شرح عطیه و فرامین کنستانتین را تدوین کرد و اینها دو رکن محکم اساس سلطنت روحانی و دنیوی پاپها شد . آدریان اول با نوشتن رساله ای جهانیان را از عطیه کنستانتین آگاه گردانید و شارلمان را اندرز داد که جود و سخای کنستانتین بزرگ را تقلید

و نام او را زنده کند . در داستان زندگی سیل وستر مقدس <sup>۱</sup> اسقف رم آمده است که نخستین امپراطور مسیحی را او از بیماری جذام شفا بخشید و به آب تعمید مطهر کرد و هیچ طبیبی هرگز به عزوجللال بیشتر پاداش نیافته است زیرا که پادشاه نومیسیی مقرر پطرس مقدس را که میراث این حواری مسیح به کلیسا بود رها کرد و تصمیم خویشتن را مبنی بر تأسیس پایتختی جدید در مشرق اعلان نمود و خویشتن را از منصب پادشاهی رم و ایتالیا و متصرفات غربی خلع کرد و سلطنت دائم و مستقل این نواحی را به پاپها بازگذاشت . این قصه خیال پرداخته نتایج بسیار سودمند به بار آورد : ملوک یونانی به گناه غصب سلطنت محکوم شدند ، و ترمز گرگوری را دعوی میراث مشروع دانستند و پاپها به این طریق از دین حق شناسی نجات یافتند ، و عطایای اسمی پادشاهان کارولینجیائی چیزی نبود مگر اعاده سهمی ناچیز از حکومت کلیسا که از حقوق حقه و تغییر ناپذیر دستگاه مذهبی به شمار می آمد . از این پس فرمانروائی رم بسته به اراده مردمی بلهوس و سست رای نبود ، و جانشینان پطرس مقدس و کنستانتین را به خلعت ارغوانی قیصران آراستند و به مقام قیصری منصوب و از حقوق و امتیازات آن برخوردار کردند . مردم آن ایام را جهل و ساده لوحی چندان بود که سخیف ترین افسانه ها را در پهنان چنان به احترام می پذیرفتند که در فرانسه ، و این افسانه ها هنوز در مجموعه قوانین و شرایع کلیسائی مندرج است . امپراطور و رومیان از تشخیص کذب سندی که حقوق و استقلال ایشان را پایمال می کرد عاجز بودند و یگانه مخالفتی که شد از ناحیه دیری سابی نویسی <sup>۲</sup> بود که در آغاز قرن دوازدهم در صحت و اعتبار عطیه کنستانتین شک آورد . هنگام تجدید حیات علم و ادب و آزادی اندیشه ، لورن - تیوس والا <sup>۳</sup> که ناقدی فصیح بیان و رومی وطن پرست بود این سند دروغین را به نوك قلم نافذ سوراخ کرده و کذب آن را باز شناخته است . معاصران لورن تیوس در قرن پانزدهم از جسارت و بی حرمتی وی متحیر و بیمناک شدند . با این همه

۱ - St. Silvester - ۲ Sabinus نام مردم قبیله ای بوده است در ایتالیای مرکزی که رومیان

Laurentius Valla - ۳

در قرن سوم قبل از میلاد آن را به تصرف آوردند.

پیشرفت خموشانه عقل درست اندیش را نیروئیست که مقاومت در برابر آن امکان پذیر نیست چندان که پیش از پایان عصر بعد مورخان و شاعران در این افسانه به چشم حقارت نگریستند و مردودش شمردند . و مدافعان مذهب کاتولیکی رومی را نیز مفهوم ضمنی کلام نکوهش بودولونکوهشی به نرمی و اعتدال، و پاپها خود نیز تن به هوای دل در داده و بر سادۀ لوحی عوام مردم لبخندی زده اند ولیکن سلطنت قدسی ایشان خود هنوز به سندی منسوخ و کاذب متکی است و به یاری همان طالع نیکی که پیوسته ملازم احکام کنستانتین و غیگوئیهای الهه یونانی بوده عمارت سلطنت پاپها نیز پس از خللی که پایه های آن را متزلزل کرد همچنان پایدار مانده است .

### تجدید پرستی تمالها

در همان وقتی که پاپها سیادت و استقلال خویشان را در ایتالیا استوار کردند پرستی تمالها که نخستین علت قیام ایشان بود دوباره در امپراطوری شرقی برقرار گردید . در سلطنت کنستانتین پنجم اتحاد قوای دولتی و کلیسائی درخت خرافه پرستی را برافکنده بود اما نه از ریشه ، و زنان و صنفی از مردان که طبعاً به عبادت میل بسیار دارند در نهان بتها را عزیز و گرامی می داشتند ( و بت گفتم زیرا که تمالها را در آن وقت چون بت می دانستند ) . باری اتحاد نابخردانه زنان و راهبان سرانجام بر عقل و نیروی رأی مردان فائق آمد . لیوی چهارم دین پدر وجد خویشان را حفظ کرد اما با سخت کوشی کمتر ، ولیکن در وجود زن اویعنی ایرن<sup>۱</sup> خوبروی جاه طلب تعصب آتینان راه یافته بود و آتینان از پدران خود تعصب بت پرستی به ارث برده بودند نه حکمت و فلسفه . در ایام حیات شوهر آتش شور مذهبی بر اثر خطر و به واسطه ریاضت و فریب شعله ور تر می شد و کاری که ایرن می توانست کرد جز سعی وافر در حمایت بعضی از راهبان مقرب و اعتلاء مقام ایشان نبود ، و این راهبان را وی از گوشه انزوای ایشان که در غارها بود بیرون می آورد و بر کرسیهای مطرانی در امپراطوری مشرق می نشاند . اما ایرن به محض

این که زمام سلطنت را به نام خود و فرزند خویشتن در دست گرفت به جدی‌تر کمر به خراب کردن کار ملوک بت‌شکن بربست و نخستین قدمی که در راه ایزاء و آزار مذهبی برداشت صدور فرمانی عمومی بود مبنی بر آزادی مذهب . پس از اعاده راهبان به وضع سابقشان هزاران تمثال را در منظر چشم خلق قرار دادند تا مردم آنها را ستایش کنند ، و هزاران افسانه در باب مصائب و معجزات قدیسین اختراع کردند . مرگ یا عزل اسقفان فرصتی بود برای انتخاب حکیمانۀ کشیشانی دیگر برای اشغال کرسیهای اسقفی ، و مشتاق‌ترین طالبان مناصب دینی و دنیوی به امید جاه از رأی صواب پادشاه خود به مدح و ثنائی می‌گفتند و ایرن با برافراشتن دیبر خود تاراسیوس<sup>۱</sup> به کرسی سیادت روحانی در امپراطوری مشرق بر بطریق قسطنطنیه و کلیسای مشرق نیز تسلط یافت . اما فرامین صادر از شورای عمومی مذهبی را ملغی نمی‌توانستند کرد مگر به فتوای شورای عمومی دیگری از همان نوع، و بت شکنان که ایرن به این شوری فراخواندشان در نگاهداشت سلطۀ خود متهور و از مناقشه متنفر بودند ، و غوغای سهمگین سربازان و مردم قسطنطنیه همان‌صدای ضعیف اسقفان بود که ندا اندر ندا باز می‌آمد . دسیسه‌ها و تأخیرهای یک ساله وقتی که گذشت و خروج افواج متمرّد و انتخاب شهرنیس برای تشکیل دومین شورای مذهبی کاتولیکی موانع مذکور را از میان برداشت و به رسم یونانی‌آراء و عقاید مذهبی اسقفان دو باره تابع ارادۀ پادشاه ایشان گردید . دومین شورای نیس را بیش از هجده ماه برای اتمام کار مهمی که در دست‌داشت فرصت ندادند . بت‌شکنان رسماً در شوری حاضر شدند اما نه در سمت داوری بلکه چون مجرمان یا توبه‌کاران ، و مجلس به‌زیب حضور سفیران پاپ آدریان و بطریقهای شرقی آراسته گردید . احکام شوری ساخته و پرداختۀ تاراسیوس یعنی رئیس آن بود و سیصد و پنجاه اسقف با احسنت و آفرین بسیار آنها را توقیع و تصویب کردند و به اتفاق رأی فتوی دادند که پرستش تمثالها موافق با عقل سلیم و تعالیم انجیل و بزرگان کلیسا و مجامع کلیسایی است ، اما گفتند که درین باب متأملمیم که



این پرستش باید مطلق باشد یا غیر مطلق و آیا ثالثاً اقدس و شکل بشری عیسی را به پرستشی بدین نمط حقی هست یا نه. قوانین مصوب شورای نیسیه هنوز باقی و یادگاری عجیب است از خرافه پرستی و جهل و دروغ و سفاهت، و من در این جا رأی اسقفی را در باب اصول اخلاقی و ثواب تمثال پرستی به اختصار ذکر میکنم: راهبی در طلب نجات از درد شهوت باعفریت زنا پیمان آشتی موقت بسته بود به این شرط که در عبادت روزانه گاهگاهی از نماز بردن بر تمثال مسیح و مادر مسیح که بردیوار حجره اش آویخته بود بازایستد، اما شک و تشویش خاطر راهب را بر آن داشت که فتوای رئیس صومعه را بخواهد و این بود جواب فتوی دهنده: «ترا همان به که به هر فاحشه خانه ای و به دیدار هر زن فاحشه ای در شهر بروی و از پرستش تمثال مسیح و مادر او هرگز نپرهیزی.» پادشاهانی که اعضاء دوشورای عمومی مذهبی را به نیس فراخواندند هر دو به خون فرزندان خویشان آلوده بودند و این فرزند کشی برای شرف نام مذهب کاتولیکی یا لا اقل شعبه ای از آن که به صفت رومی مشخص است تا حدی نامیمون بوده. دومین مجمع را ایرن استبدادگر تأیید و احکام آن را به شدت تمام مجری کرد و تسامحی را که در اول با دوستان خود نموده بود در حق معاندان خویشان روانداشت. در سلطنت پنج پادشاهی که پس از ایرن آمدند و سی و هشت سال فرمانروائی کردند نزاع میان پرستندگان و شکنندگان تمثالها باخشی و شدتی کاهش ناپذیر همچنان دوام یافت و گاهی این حزب پیروز بود و گاهی حزب دیگر، و چون حوادثی که روی می نمود همه از یک نوع بود مرا تمایلی به بازگفتن شرح دقایق و اجزاء آن وقایع نیست. نیسه فوروس<sup>۲</sup> آزادی بیان و آداب و سنن معمول را مجاز دانست و این عمل را که تنها فضیلت سلطنت اوست راهبان باعث خراب کار او در این جهان و هلاک روح او در جهان دیگر دانسته اند. عجز و خرافه پرستی از سجایای میکائیل اول بود و قدیسین و تمثالهای ایشان نتوانستند مرید خویشان را که بر سریر پادشاهی نشسته بودیاری

۱ - نوع دیدار را از آشتی راهب باعفریت زنا در می توان یافت. ۲ - Nicephorus از ملوک ایزوریائی که از ۸۰۲ تا ۸۱۱ میلادی سلطنت کرد.

کنند ، و لیوی پنجم چون به قباى ارغوانى سلطنت ملبس شد نام ارمنى ومذهب ارمنیان را اختیار و بتان یا تمثالها را با گروندگان فتنه گر ایشان دیگر بارتبعید کرد . قتل این ستمگر ناپرهیزگار را فتنه گران تصویب می کردند و مشروع می دانستند اگر قاتل و جانشین وی یعنی میکائیل دوم از هنگام ولادت به لوث ارتدادهای فریجیائی آلوده نبوده بود . میکائیل کوشید تا در میان احزاب متنازع و ساطت کند ، اما کاتولیکها را روحی چندان عنود بود که وی را کم کم به جانب حزب مخالف مایل نمود با این همه ترسنده دلی او ضامن حفظ اعتدال بود . تثوفیلوس<sup>۱</sup> فرزند میکائیل نه ترس می دانست و نه رحمت و شفقت و آخرین و خونخوارترین پادشاهان بت شکن بود . سیل تعصب مذهبی در این هنگام به شدتی هر چه تمامتر بر خلاف امپراطوران در جریان بود و آنان که کوشیدند تا در جهت مخالف جریان حرکت کنند به عقوبت نفرت و خصومت مردم گرفتار آمدند و سخت خشمگین شدند پس از مرگ تثوفیلوس بانوئی دگر یعنی تثودورا که زن بیوه شده امپراطور ووصی امپراطوری بود پیروزی تمثال پرستان را سر انجام کامل کرد و اقدامات اوقاطع و جسورانه بود . دروغی که درباب توبه دیررس امپراطور پرداختند روح شوهر در گذشته تثودورا و نام او را از لوث گناه بزدود ، و حکمی که برای مجازات بطریق بت شکن صادر گردیده بود مبدل به عقوبتی خفیفتر شد و آن ضربت دو بست تازیانه در عوض بیرون آوردن چشمهای وی بود . اسقفان از بیم خشم تثودورامی لرزیدند و راهبان فریاد برمی آوردند ، و به رسم اهل سنت عیدی سالانه یاد پیروزی تمثالها را در خاطرها نگاه می دارد . اما هنوز مسأله ای باقی بود و آن این که آیاموهبت قداست به درستی در نهاد تمثالها هست یا نه ، و یونانیان قرن یازدهم میلادی برسر این مسأله بحث و جدل بسیار کردند و چون رأی سخیف اعتقاد به قدسی بودن تمثالها را بسیار می پسندد من در حیرتم از این که چرا فتوای صریح مبنی بر قداست ذاتی آنها صادر نشد . پاپ آدریان اول احکام شورای نیسیه را پذیرفت و اعلان کرد و این شوری را مردم کاتولیکی مذهب در سلسله مراتب شوراهاى مذهبی

هفتمین آنها می‌دانند و محترم می‌شمارند. رم و ایتالیا از رأی پدر خود آسانتر فرمان می‌بردند ولیکن قسمت اعظم مسیحیان لاتینی در مسابقه خرافه پرستی از دیگران بسیار عقب بودند. مسیحیان فرانسه و آلمان و انگلستان و اسپانیا راهی برگزیدن میان طریق بت پرستی و بت شکنی و دخول تمثالها را در پرستشگاهها جایزدانستند اما نه از برای عبادت بلکه به منزله یادگارهای زنده و ارزنده دین و تاریخ. کتابی به نام شارلمان نرشته و منتشر شد حاوی جدلهای خشم آلود، و در ظل سیادت او شورائی متشکل از سیصد اسقف در فرانکفورت انجمن کرد و اسقفان شدت غضب بت شکنان را برای خطائی که رفته بود ملامت نمودند و ایشان را مسؤول دانستند ولیکن یونانیان را به سبب خرافه پرستی و احکام شورای دروغین ایشان بالحنی شدیدتر نکوهش کردند، و اقوام کم فرهنگ اروپای غربی از دیرباز در احکام مذکور به نظر حقارت نگریسته بودند. پرستش تمثالها در میان این اقوام خموشانه و به تدریج پیشرفت نمود ولیکن برای تأمل و تأخیری که نموده بودند در اعصار پیش از اصلاح مذهب<sup>۱</sup> و در ممالک اروپا و امریکا همین اقوام اروپائی توبه‌ای سخت کردند و آن بت پرستی به زشت‌ترین وضع ممکن بود، و ممالک مذکور هنوز در ظلمت خرافه پرستی فرو رفته‌اند.

### جدائی نهائی پاپها از امپراطوری شرقی

پس از شورای نیسیه و در سلطنت ایرن متدین بود که پاپها سلطنت را به شارلمان منتقل و جدائی رم و ایتالیا را از بقیه قلمرو امپراطوری کامل کردند. پاپها مجبور بودند که در میان ملل متنازع یکی را از دیگران برگزینند و انتخابی که کردند فقط به انگیزش مذهبی نبود. ایشان لغزشهای دوستان خود را پوشیده می‌داشتند و در فضائل کاتولیکی دشمنان خود به دیده اکراه و بدگمانی می‌نگریستند. تفاوت زبان و آداب و اطوار رائج در رم و قسطنطنیه باعث دوام دشمنی این دو پایتخت شده، و هفتاد سال مخالفت خصمانه آن دورا از هم جدا کرده بود. در این شقاق و اختلاف رومیان طعم استقلال و پاپها لذت سیادت را چشیده

بودند و اگر سر تسلیم فرود می‌آوردند گرفتار منتقمی حاسد و ستمگر می‌شدند ، زیرا شورش ایتالیا عجز و بیادگری دربار بیزانس را آشکار نموده بود . امپراتوران یونانی پرستش تمثالها را تجدید کردند ولیکن املاک کالابریائی<sup>۱</sup> و ناحیه اسقف نشین ایلیریائی<sup>۲</sup> را که بتشکنان از قلمرو حکومت جانشینان پطرس مقدس جدا کرده بودند بدان باز نگردانده بودند و پاپ آدریان<sup>۳</sup> ایشان را به وعید تکفیر تهدید می‌کند مگر آن که به باز گرداندن نواحی مذکور به خطای عمل خود اعتراف نمایند . یونانیان در این وقت پیرو سنت عیسوی بودند ولیکن اثر نفس پادشاه وقت ممکن بود که مذهب ایشان را به لوث ارتداد بیالاید، و فرانکها نیز متمرد بودند اما دیده‌ای دقیق بین شاید مشاهده می‌کرد که عنقریب تحولی در روش مذهبی ایشان روی نماید یعنی استفاده از تمثالها در کلیسا بدل شود به پرستش آنها . بیان تلخ دیران شارلمان در مجادلات ایشان نام پادشاه راچرکین نمود، ولیکن فاتح جهانگشای چنان که خوی سیاستمداران است با عادات و رسوم فرانسویان و ایتالیائیان که با هم متفاوت بود موافقت نمود ، و چهار بار به زیارت واتیکان رفت و هر بار پاپ وقت را با محبتی که نشان از پرهیزگاری والفت روحانی داشت در آغوش گرفت و در برابر مزار و تمثال حواری مسیح زانو بر زمین زد و بی هیچ دغدغه خاطری آداب عبادت و مناسک زیارت را چنان که مرسوم فرقه کاتولیکی رومی است بجای آورد ، اما پاپها که مدیون شارلمان و مردمی مدبر بودند ممکن بود که ولینعمت خود را انکار نمایند؟ و حق داشتند که عطیه وی یعنی ناحیه الکزارک نشین را به دیگری منتقل کنند ؟ و چندان قدرت داشتند که به الغاء حکومت او بر رم پردازند؟ عنوان «پات ری سیان» در خور ارزش و عظمت شارلمان نبود و فقط با احیاء امپراطوری غربی بود که پاپها می‌توانستند دین خود را به او ادا یا پایگاه خویشتن را مستحکم کنند و به چنین اقدام قاطعی سرانجام دعوی یونانیان را به حقوق پادشاهی باطل نمایند ، و عظمت سابق رم را که قدرش کاهش یافته و چون شهری در متصرفه‌ای شده بود بدان باز گردانند ، و مسیحیان

لاتینی در پایتخت قدیم خود و در ذیل حکومت فائقه رئیس بزرگ منزلت خویشتن باهم متحد شوند و فاتحان غربی به دست جانشینان پطرس مقدس تاج برسر گذارند، و مذهب کاتولیکی حامی و مدافعی یابد غیور و محترم، و در سایه قدرت پادشاه کارولینگیائی اسقف رم بتواند درامن وامان و باشان و احترام امور حکومت شهر را اداره کند.

پیش از دمارکیش بت پرستی دررم رقابت برسر منصب اسقفی رم غالباًفته و خونریزی به بار می آورد. جمعیت شهر کمتر ولیکن قساوت و ییادگری آن روزگاران بیشتر، و مطلوب کشیشان جائزهای مهتر بود و به همین سبب میان روحانیونی که رهبر کلیسائیان و طالب منزلت سلطانی بودند منازعات شدید بر سر دیهیم پطرس مقدس در می گرفت. سلطانی آدریان اول از حدود سیادت پاپهای پیشین درگذشت و نیز از دیگر رهبران کاتولیکی که در روزگاران بعد آمدند؛ فی المثل دیوار شهر رم، و اوقاف کلیسائی، و دمار قوم لمبارد، و دوستی شارلمان همه غنائمیست که از شهرت نام وی حاصل آمد. آدریان در نهان به تشیید ارکان سلطنت جانشینان خود پرداخت و با آن که مجال تنگ بود فضائی از او آشکار گردید که خاص ملوک بزرگ است. پس از مرگ آدریان از او به توقیر و احترام یاد کردند ولیکن چون نوبت سیادت به دیگری رسید کشیشی از کلیسای لاترانی یعنی لیوی سوم را برگزیدند و او را به از برادر زاده مقرب آدریان دانستند که پاپ سابق وی را به یکی از مهمترین مناصب کلیسائی برافراشته بود. موافقت یا توبه بزرگان کلیسا نیت شوم ایشان را مبنی بر انتقام گرفتن به سخت ترین وجه ممکن بیش از چهار سال پوشیده داشت تا روزی که هنگام عبور دسته های منظم مردم از کوچه ها گروهی در بداندیشی همدستان، با خشم و خروش بسیار مردم بی دفاع را پراکنده کردند و بر وجود مقدس پاپ حمله بردند و او را مضروب و مجروح نمودند ولیکن ایشان به قصد جان پاپ یابه امید دستگیری او تن به خطر در داده بودند و شاید آشفته خیالی و ندامت امید ایشان را بدل به یأس کرد. لیورابه گمان این که مرده است بر روی زمین رها کردند اما مدهوشی او به واسطه رفتن خون

از بدن بود و چون با خود آمد قدرت گفت و دید را باز یافت و کلیسائیان از این واقعه طبیعی به نحو احسن استفاده کردند و گفتند که باز یافتن قوه بینائی و گویائی پاپ اثر معجزه است زیرا که خنجر قاتلان دو باروی را از این هر دو موهبت محروم کرده بود . لیواز زندان خود به و اتیکان پناه برد و دوک اسپولتو<sup>۱</sup> به نجات وی شتافت و شارلمان به سبب معامله بیداد گرانه ای که در حق پاپ کرده بودند با وی همدردی نمود و از لیو به تمنا خواست که به اردوگاه وی در پادربورن<sup>۲</sup> واقع در وست فالیا<sup>۳</sup> برود، یا پاپ را در آنجا بپذیرد. لیو بار دیگر از جبال آلپ عبور کرد با گروهی از کنتها و اسقفان که حافظ امن و سلامت و داوران عصمت او بودند، و فاتح اقوام ساکسونی تا سال بعد در اداء وظیفه مقدس خود تعلل نمود اما تعلل او بی کراهتی نبود . شارلمان را در چهارمین و آخرین زیارت او با مراسم و تشریفات خاص که حق پادشاه و پاتریسیان است در رم استقبال نمودند و لیو رخصت یافت که به سوگند خوردن خویشتن را از جرائمی که به وی نسبت می دادند بزداید . به این طریق دشمنان وی را خاموش و کسانی را که به قصد جان او بر او حمله برده بودند به کیفر گناه تبعید کردند و این سیاست ملائم جرائم ایشان را کفاف نمی داد . در آخرین سال قرن هشتم و هنگام عید میلاد مسیح شارلمان در کلیسای پطرس مقدس حاضر شد و برای خشنودی رومیان خویشتن بین در عوض لباس ساده وطن خود جامه اعیان رومی را به تن کرده بود . پس از بجای آوردن آداب و مناسک مقدسی که نماینده حوادث زندگی عیسی بود لیو ناگهان تاجی گرانبها بر سر شارلمان نهاد و صدای هلهله مردم به گنبد کلیسا برخاست و ندا اندر ندا باز آمد . « عمرت دراز باد ای شارل، و پیروزیت پاینده ای اگوستوس متدین پرهیزگار که خداوند تاج بر سرت نهاد، توئی امپراطور بزرگ و آشتی طلب رومیان ! » آنگاه سروتن شارلمان را به زیت مقدس تدهین و تکریس کردند و پاپ او را تحیت گفت چنان که مرسوم قیصران بود ، و سوگند او در وقت تاجگذاری بیان عهداوست مبنی بر حفظ دین و امتیازات کلیسا و نخستین ثمره میثاق شارلمان اهداء اشیاء گرانبها

به ضریح پطرس مقدس بود . در محاوره دویستانه امپراطور از مقاصد پاپ اظهار بی‌خبری نمود و گفت اگر از نیت لیوآگاه بودم در آن روز مهم در کلیسا حاضر نمی‌شدم و پاپ را نومید می‌کردم . اما تهیه وسایل آئین تاجگذاری باید رازنهان را افشاء کرده بوده باشد و سفر شارلمان خود آشکارکننده توقع و آگاهی اوست از نقشه پاپ زیرا که شارلمان خود پیش از این اعتراف کرده بود که حق سلطنت امپراطوری و عنوان امپراطور از مطامح اوست ، و شورائی مذهبی که در رم انجمن کرد رأی بر این داد که امپراطوری تنها پاداشی است در خور استحقاق شارلمان و خدمات او .

### سلطنت شارلمان و سجایای او

لقب «کبیر» را بارها به پادشاهان داده‌اند و در حق بعضی از ایشان به سزا داده‌اند اما شارلمان یگانه پادشاهی است که این لقب با نام او درآمیخته چنان که از هم جدا شدنی نیست . نام شارلمان بزرگ را باافزایش صفت قدیس در فهرست اسامی بزرگان مذهب کاتولیکی رومی درج کرده‌اند و این سعادت است نادر که شارلمان مقدس را مورخان و فیلسوفان به زیور مدح و ثنا آراسته‌اند در دورانی از تاریخ اروپا که حکیمان را دانش بیشتر و تعصب کمتر بوده است . شک نیست که ارزش واقعی شارلمان به علت بی‌فرهنگی آن روزگار و قومی که وی از آن برخاست افزون نموده است ولیکن عظمت ظاهر هر شیئی نیز از مقایسه آن باشیء کم‌قدرتر افزون می‌نماید چنان که ویرانه‌های تدمر بر حسب اتفاق از بیابانی بی‌آب‌علف که پیرامون آن هست جلالی و شکوهی می‌یابد، و من بی‌آن که بخواهم شهرت نام او را به بی‌انصافی زبانی رسانم چون به دیده تمیز نگاه می‌کنم در عظمت احیاء کننده امپراطوری غربی نقائصی مشاهده می‌کنم . در میان فضائل اخلاقی او عفاف بارزترین آنها نیست . نه زن یا سریه شارلمان و افراط او در عشق و رزیهایی

۱ - یازده سال پس از مرگ شارلمان راهبی در شرح روئیائی می‌نویسد که امپراطور در اعراف است و لاشخوری پیوسته عضو گناهکار او را می‌خاید ولیکن بقیه بدنش که نشان بارز فضیلت و پرهیزگاری اوست درست و سالم است.

ناپاک موقت و جمع کثیر فرزندان نامشروعی که وی به کلیسا<sup>۱</sup> اعطاء کرد و دیر شوهر کردن دختران او و شهوت رانی عنان گسیخته ایشان و بدگمانی رائج درباب محبت بیش از حد شارلمان با این دختران هیچ یک به نحو محسوس به زیان سعادت عام نبود . من به یقین مجاز نیستم که فاتحی جهانگشای را به سبب جاه طلبی او نکوهش کنم ولیکن در روز حساب که همه کس را به عدل کیفر کنند پسران برادر او یعنی کارلومان<sup>۲</sup> که شاهزادگان سلسله مروویوسی آلوی<sup>۳</sup> تین بودند و چهار هزار و پانصد تن از مردم ساکسونی نژاد که همه را در یک مکان سرازتن جدا کردند علیه شارلمان شهادت خواهند داد و ایشان را سخنی چند در باب عدالت و رحم و مروت او خواهد بود ! رفتار او با قوم مغلوب ساکسون استفاده سوء از حقوق پیروزی بود و قوانین او در بیداد گری از جنگهای خونخوارانه اش کمتر نبود و در تشریح انگیزشهای درونی او هرآنچه را از تعصب وی بکاهیم باید در حساب خلق و خوی او به شمار آوریم . خواننده ساکن از فعالیت مستمر جسم و فکر او متحیر می شود ؛ و تعجب اتباع و دشمنان شارلمان از حضور ناگهانی وی ، در لحظه ای که خیال می کردند در اقصی نقطه قلمر و حکومت خود است ، کمتر از حیرت خواننده بی تحرك نبود . برای او نه جنگ و نه صلح و نه تابستان و نه زمستان هیچ یک هنگام فراغ و آسایش نبود ، و نیروی اندیشه نیز به سهولت نمی تواند تاریخ وقایع سلطنت این مرد و وسعت و تنوع صحنه های لشکرکشی او را با هم وفق دهد . ولیکن فعالیت شارلمان را علت سبیه قومی بود نه فضیلت شخصی زیرا که فرانکها مردمی خوش نشین بودند و عمر را در شکار یا زیارت یا حادثه جوئی در میدانهای نبرد بسر می بردند ، و یگانه امتیاز سفرهای شارلمان در اهمیت هدف و فزونی خدم و حشم بود . شهرت جنگاوری او را باید از امعان نظر در دشمنان او و اعمال و افعال او سنجید . اسکندربا سپاه فیلیپ مقدونی جهانگشائی کرد ، و شارلمان از دو دلیر مردی که پیش از او بودند شهرت نام و روش کار و رفیقان رزم و پیروزی ایشان را به ارث برد و در رأس لشکریان جنگ آزموده خویشان اقوام



خونخوار نا متمدن یا فاسد و منحط را مغلوب کرد یعنی اقوامی که از بهم پیوستن برای حفظ سلامت خود عاجز بودند . وی هرگز با دشمنی مقابل نشد که از حیث شمار سربازان و نظم و انضباط و اسلحه جنگ با او برابر باشد . علم جنگ را آدمیان از یاد برده و دوباره احیاء کرده اند چنان که فنون دیگر را زنده کرده اند اما پیکارهای شارلمان به زیورهای جنگی از قبیل محاصره یا نبردی در سختی و توفیق بی مانند آراسته نشده است و شاید که او در غنائمی که جدش در جنگ با اعراب به دست آورده بود به غبطه می نگریست . پس از لشکرکشی او به اسپانیا مؤخر سپاه وی در جبال پیرنه شکست خورد و سربازانی که در وضعی علاج ناپذیر گرفتار آمده بودند و دلاوری ایشان را سودی نبود با بر آمدن آخرین نفس باید سردار خویشان را به نقصان مهارت و بی احتیاطی متهم کرده و مقصرش دانسته باشند . در باب قوانین شارلمان من به احترام و اختصار سخن خواهم گفت که قاضی محترم و معتبر آنها را بسیار ستوده است . قوانین این پادشاه نماینده نظامی خاص نیست بلکه عبارت است از سلسله ای از فرامین بسیار دقیق که برای جزای نابکارها و اصلاح آداب و اطوار مردمان و اداره امور کشتزارهای وی و نگاهداری طیور او و حتی فروش تخم آنها صادر شده . آرزوی او اصلاح قوانین و خصائل قوم فرانک بود و اقدامات او با همه ضعف و نقصی که دارد سزاوار تحسین است زیرا که حکومت او رشد مفاسد کهن ریشه آن ایام را متوقف کرد یا از شدت و سرعت آن کاست ، ولیکن در تشکیلات و مؤسسات او من به ندرت اثری از فسحت میدان بصارت و روح پاینده ای دیده ام که نشان مرد قانونگذار است: مردی که پس از مرگ نیز زنده می ماند و آیندگان را از او خیرها حاصل می آید . وحدت و ثبات امپراطوری او بسته به دوام عمر یک تن بود یعنی شخص شارلمان و او به تقلید دیگران کاری خطرناک نمود و مملکت خویشان را میان فرزندان تقسیم کرد و مجالس مقننه بسیاری که تشکیل داد مزاج حکومت او را پیوسته مختل و زمانی مبتلی به هرج و مرج و گاهی گرفتار استبداد می کرد . شارلمان کشیشان را به سبب

دانش و تدین ایشان محترم می‌داشت و همین امر او را برآن داشت که اداره امور دنیوی را به این صنف بسپارد که اینان طالبان منصب و مقام بودند. اما اسقفان فرزند او لوئی را از سلطنت عزل و از همه حقوق و امتیازات محروم کردند و محتمل است که لوئی پدر خویشتن را به سبب بی‌تدبیری او اندکی نکوهش کرده و مقصر دانسته باشد. به موجب یکی از قوانین شارلمان مالیاتی بر مردم تحمیل شد که عبارت از یک عشر مال ایشان بود زیرا که عفريتان در عالم و هم به بانگ بلند گفته بودند که قصور در پرداخت عشر مال موجب آخرین کمیابی ارزاق بوده است. تأسیس مدارس و شناساندن فنون هنری و انتشار آثاری به نام او و روابط دوستانه‌اش با اتباع خود یا با بیگانگانی که برای تعلیم شاهزادگان و مردم به دربار فرا خوانده می‌شدند گواه قدر اوست در امور ادبی. شارلمان دیر به مطالعه پرداخته بود و به سختی می‌آموخت و دانشش ناقص بود و اگر به لاتینی تکلم می‌کرد و یونانی را می‌فهمید بدان سبب بود که مبادی معارف باستانی را از گفتگو آموخته بود نه از کتاب، و در دوران کمال عمر بود که امپراطور برآن شد تا به کوشش بسیار نوشتن را بیاموزد، کاری که هر روستازاده‌ای اکنون از ایام کودکی می‌آموزد. علم صرف و نحو و منطق و موسیقی و نجوم را در آن روزگاران کسب می‌کردند اما فقط از برای خدمتگزاری مذهب. ولیکن کنجکاوی انسان سرانجام باعث پرورش فکر او می‌شود و تشویق مردم به کسب علم و دانش سیرت شارلمان را به نور پاک و سرور آفرین دوستداری معرفت منور می‌کند. به سبب جلال و وقار شخصی او و طول مدت سلطنتش و توفیق لشکریانش در جنگ و نیرومندی حکومتش و احترامی که اقوام و ملل دورافتاده بدو می‌نمودند شارلمان بر جمع پادشاهان شرف یافته و اروپا تجدید امپراطوری غربی را به دست او مبداء تاریخ عصری جدید شناخته است.

در ۹۶۲ آتو<sup>۱</sup> پادشاه آلمان ایتالیا را مطیع و منقاد و امپراطوری

غربی را از آن خود کرد و به این طریق تاج سلطنت امپراطوری و قدرت حاکمیت

نیز به قوم ژرمنی رسید.

## شارل چهارم

در قرن چهاردهم است که وضع امپراطوری روم را در آلمان و نیز مغایرت آن را با وضع پیشین به روشنترین وجهی مشاهده می‌توان کرد. امپراطوری غربی در این هنگام مالک هیچ یک از متصرفات تراژان یا کنستانتین نبود مگر نواحی ساحلی رود رن و دانوب. جانشینان بی‌قدر تراژان و کنستانتین اکنون کنت‌های «سبورگ»<sup>۱</sup> و کنت ناسا<sup>۲</sup> و کنت لوگزامبورگ<sup>۳</sup> و کنت اشوارت<sup>۴</sup> زن‌بورگ بودند، و هانری هفتم نیز دیهیم سلطنت بوهمی را برای فرزند خود حاصل آورد، و نوۀ او شارل چهارم در میان مردمی به دنیا آمد که به عقیده آلمانیان<sup>۵</sup> نیز عجیب و وحشی‌صفت بودند. پس از تکفیر لوئیس باواری<sup>۶</sup> و طرد او از جماعت عیسوی مذهب پاپ سریر سلطنت امپراطوری را به شارل چهارم اهداء کرد یا وعده داد، و پاپ خود که به آوین یون<sup>۷</sup> تبعید شده بود در این وقت در اسارت بسر می‌برد اما چنان می‌نمود که گوئی بر مملکت سراسر زمین فرمان می‌راند. مرگ معاندان شارل اعضاء انجمن انتخابات را باهم متحد کرد و او را به اتفاق رأی به سلطنت برگزیدند و با درود و تحیت پادشاه رومیان و امپراطور آینده خواندند: عنوانی که در آن عصر به قیصران آلمان و یونان نیز اعطاء گردیده و از قدرش کاسته بود. امپراطور آلمانی نژاد چیزی نبود مگر عاملی عاجز و بی‌چاره و منتخب طبقۀ اشرافی ملوک‌جزئی که قریه‌ای نیز برایش نگذاشته بودند که وی از آن خودش بخواند. برترین امتیاز او تعیین اشخاص برای احراز مناصب مختلف بود و حق ریاست بر سنای ملی که به فرمان وی انجمن می‌کرد و زادگاه او یا مملکت بوهمی که در ثروت از شهر مجاور خود یعنی نورنبرگ<sup>۸</sup> کمتر بود محکمترین پایگاه قدرت و غنی‌ترین منبع درآمد وی بود. شارل بالشکری مرکب از سیصد سرباز اسب‌سوار از جبال آلپ عبور کرد و تاج «آهنین» سلطنت را

۱ - Hapsburg - ۲ Nassau - ۳ Luxemburg - ۴ Schwartzenburg - ۵ - شارل را

نباید بی‌فرهنگ بشمار آورد. پس از درس آموختن در پاریس وی دوباره به زبان بوهمی تکلم کرد و به فرانسه و لاتینی و ایتالیائی و آلمانی به روانی می‌نوشت و سخن می‌گفت. دانشگاه پراگ را وی بنیان نهاد و برای تشویق و ترویج زبان ملی فرمانی صادر کرد که پدران و مادران آلمانی باید فرزندان خود را زبان بوهمی بیاموزند. ۶ - Lewis of Bavaria - ۷ Avignon - ۸ Nuremberg

در کلیسای اعظم آمبروز<sup>۱</sup> مقدس بر سر او نهادند تاجی که به موجب سنت قدیم متعلق به پادشاه لمباردی بود. ولیکن لشکر شارل را اجازه دخول به شهر ندادند و ملازمان او خدم و حشم وی بودند نه مردان جنگی. پس از ورود شارل دروازه های شهر را به روی او بستند و پادشاه ایتالیا در دست لشکریان ویس کنتی<sup>۲</sup> اسیر شد و حاکمیت او را بر شهر میلان تأیید نمود. تاج زرین را در واتیکان بر سر شارل چهارم نهادند اما امپراطور روم به متابعت از پیمانی سری که بسته بود فوراً از رم خارج شد و یک شب هم در درون حصار شهر نیاسود. پترارک<sup>۳</sup> فصیح بیان، که به نیروی وهم شکوه و جلال رؤیائی کاهی تول را به شعر خود زنده کرد، از گریز ننکین امپراطور بوهمی نژاد متأسف است و او را نکوهش می نماید و معاصران شارل نیز مشاهده می کردند که وی از اختیارات پادشاهی فقط یکی را اعمال می کند و آن فروش القاب و اعطاء حقوق و امتیازات است و سود برگرفتن بسیار، و این زر ایتالیائی بود که ضمان انتخاب فرزند او گردید. با این همه بینوائی شرم آور امپراطور روم تابدان حد رسیده بود که قصابی او را دریکی از کوچه های شهر وورمز<sup>۴</sup> گرفتار کرد و در مسافرخانه ای عمومی به گروگان نگاهداشت تا وقتی که حساب خود را تصفیه کند.

اما بیائیم و از این صحنه خجلت انگیز روگردانیم و مجدود عظمت ظاهری شارل را در مجالس ملی امپراطوری مشاهده کنیم. منشور ممتاز خود را که مبانی قانون اساسی آلمان بر آن استوار شده است شارل به شیوه سلاطین و قانونگذاران نوشته و منتشر کرده است. یکصد تن از ملوک جزئی درپیش سریر وی کمر به احترام خم می کردند. و به اراده خویشان احترام بسیار به سرور خود می نمودند و به این کار بر شرف مقام خود می افزودند. در ضیافت شاهانه صاحبان مناصب بزرگ

۱ - Ambrose      ۲ - Visconti      ۳ - Petrararch یا فرانچسکو پترارکا نام شاعر ایتالیائی قرن

چهاردهم میلادی که هفتاد سال زندگی کرد و در ۱۳۷۴ میلادی درگذشت      ۴ - Worms شهری در

آلمان غربی که مجلس ملی آن لوتر را تکفیر کرد.

دیوانی که منصب را به ارث برده و هفت<sup>۱</sup> تنی بودند که امپراطور را انتخاب می کردند و خود در حقوق و منزلت با پادشاهان برابر بودند چون خادمان خانگی رسماً کارهای کاخ سلطنت را انجام می دادند. مهرهای سلطنتی کشور سه گانه آلمان و ایتالیا و آرل را اسقفان اعظم ماینتز<sup>۲</sup> و کلن<sup>۳</sup> و ترو<sup>۴</sup> در مواقع رسمی با تشریفات خاص به روی دست می بردند و ایشان خود علی الدوام صدر اعظم کشورهای سه گانه مذکور بودند. مارشال اعظم یا رئیس تشریفات درباری سوار بر اسب وظائف منصب خویشان را با خالی کردن پیمانه ای پرازجو و پراکندن آن جو بر روی زمین آغاز می کرد و بفور از اسب فرود می آمد تا صف میهمانان را بر حسب تقدم مقام ترتیب دهد، و ناظر اعظم که کنت ناحیه رن بود ظروف طعام را بر روی میز می نهاد، و حاجب اعظم یا مرزبان<sup>۵</sup> براندن بورگ<sup>۶</sup> پس از صرف غذا ابریق و لکن زرین برای شستشوی دست و دهان به حضور میهمانان می آورد. پادشاه بوهمی ساقی اعظم بود و برادر امپراطور یعنی دوک لوکزامبورگ و برابانت<sup>۷</sup> به نمایندگی او وظائف وی را انجام می داد، و از پس همه صیادان اعظم می آمدند و با خود گراز و آهوی نرمی آوردند و نفیرشیپور با عوعو سگان شکاری هم آواز می شد. حق حاکمیت امپراطور محدود به آلمان تنها نبود و سلاطین موروثی اروپا به تفوق مرتبت و شأن و منزلت او اعتراف می نمودند که وی سرپادشاهان عیسوی مذهب و سرور دولت بزرگ امپراطوری مغرب بود و حق پادشاهی از دیرباز خاص شخص او و هم او بود که پیوسته با پاپ بر سر امتیاز فائق اعطاء منصب پادشاهی و تشکیل شوراها مجادله می کرد. عالم بزرگ علم قانون مدنی یعنی بارتولوس<sup>۸</sup> دانشمند وظیفه خوار شارل چهارم بود و در مدرسه او آواز مدح و ثنای امپراطور روم پیوسته

۱ - اینان را electors می خواندند و در دوران امپراطوری مقدس روم انتخاب امپراطوران با رأی ایشان صورت می پذیرفت. توضیح آنکه امپراطوری مقدس روم که آن را جانشین امپراطوری روم دانسته اند شامل اروپای مرکزی بود و اکثر مردم آن به زبان آلمانی تکلم می کردند، و آغاز آن را گروهی از تاجگذاری اتو در سال ۹۶۲ میلادی دانسته اند و گروهی دیگر از تاجگذاری شارلمان در سال ۸۰۰ میلادی. این امپراطوری در ۱۸۰۶ میلادی با کناره گیری فرانسیس دوم از سلطنت آن منقرض گردید.

۲ - Maintz      ۳ - Cologne      ۴ - Treves      ۵ - Margrave      ۶ - Brandenburg  
۷ - Brabant      ۸ - Bartolus

بر می‌خواست و مکتبش آموزنده این عقیده بود که شارل چهارم سلطان شرعی و قانونی سراسر زمین است از برآمدن خورشید تا فرونشستن آن، و عقیده مناقض آن را سخت نکوهش می‌کردند و خطا نه بلکه ارتداد می‌دانستند زیرا که انجیل نیز گفته است « و فرمانی صادر شد از قیصر اگوستوس که از جهانیان همه باید خراج گرفته شود. »

### مقایسه شارل چهارم و اگوستوس

اگر فاصله زمانی و مکانی بین اگوستوس و شارل چهارم را از میان برداریم تفاوت این دو قیصر به حقیقت بارز و فوق عادت خواهد نمود. قیصر بوهمی ضعف خویشتن را در زیر نقاب تفاخر پنهان می‌کرد و قیصر رومی به حیا و تواضع نیروی قدرت خود را پوشیده می‌داشت. اگوستوس در رأس افواج پیروزمند و در سراسر دوران سلطنتش در بروبجر و از رود نیل و فرات تا اقیانوس اطلس خویشتن را خادم ملک و دولت و بادیگر هموطنان خود برابر می‌دانست. فاتح رم و متصرفات آن به رسم مردم پسند منصب سانسوری و کنسولی و تریبونی را اختیار کرد و مشیئت او ابناء بشر را قانون به شمار می‌آمد، ولیکن او قوانین را اعلان نمی‌کرد مگر برای مردم و سنا و از زبان سناتوران و به فرمان اینان بود که خداوندگار ایشان مأموریت موقت خویشتن را برای اداره امور جمهوری پذیرفت و تجدید کرد. اگوستوس در لباس و شمار خدمتگاران خانگی و حقوق و امتیازات و همه وظائف و تکالیف اجتماعی روش رومیانی را داشت که به کار دیوانی مشغول نبودند؛ و مکارترین متملقان وی نیز سر سلطانی مطلق و پایدار او را محترم می‌شمردند.

پایان جلد دوم



